

فَيَسْعَى الْزَيْنُّ بْنُ سَعْدٍ لِقَوْلِ الْجَسَنِ

وَمِنْ زَمَانِ بَدَلِ شَانِ سَعْدٍ جَارِهُ عِلْمُ سَعْدٍ بِرِضَا وَحِفْظِهِ كَمَا فِي أَصُولِ أَحَادِيثِ عِزِّهِ مَوْسَمِ هَمِّهِ تَارِيخِي



بِعَدَاوَةِ عِلْمِهِ وَحِفْظِهِ كَمَا فِي أَصُولِ أَحَادِيثِ عِزِّهِ مَوْسَمِ هَمِّهِ تَارِيخِي

مَطْعُ بَحْرِ كَيْفِ الْأَسْتِثْنَاءِ كَمَا فِي أَصُولِ أَحَادِيثِ عِزِّهِ مَوْسَمِ هَمِّهِ تَارِيخِي

فِي شَرِّ عِبَادِ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ الْقَوْلَ الْخَبِيثَ

وَرَبَّنَا مَنْ يَدْرِى شَأْنُ نَفْسِهِ مَتَى تَمُوتُ وَنَحْنُ كَالْخِيَالِ لَهَا وَتُغْرَسُ فِيهَا نَارُ جَهَنَّمَ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مَطْعُ الْبُحْرَانِ هَفَّتْ لَهَا رَأْسُ الْكَوْكَبِ

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد المني لیسند کل حیا الیه و فو کا بغیر عذ، متصل لیس له انقطاع، ما فیہ کذا و کذا و صناع
 فخر الصلوة نعشی احد، و الله و صحبه اهل التقی باید داشت که در اصطلاح اهل حدیث ایضا از حدیث
 بسیار کرده اند از انجا که قاضی ابو محمد راجحی کتاب موسوم بحیث حاصل نوشته لیکن استیجاب بمصطلحات این فن را
 نکرده و حاکم ابو عبد الله بنیسا بوری هم ایضا درین باب نموده اما تندیض نسخه و بترتیب به پرداخته و ابو نعیم
 تالی را در حدیث کتابی درین فن نوشته و استخراج خود ابط کرده اما اخیرا از وی برای تعقیب باقی مانده بعد خطیب ابو بکر
 بغدادی آمده و در قوانین روایت کتابی تصنیف کرده و نامش الجاسع لآداب الشیخ و السامع نهاد و هیچ فنی از فنون
 حدیث نیست که اگر در آن کتابی مقرر نوشته حافظ ابو بکر بن نقطه گفته هر که انصاف کند بداند که حدیثین بعد خطیب
 خیال اندر یک کتب و می و بعضی دیگر که بعد از خطیب آمدند نمیدینی ازین علم گرفتند قاضی عیاض کتابی لطیف تالیف کرد
 و موسوم بالمع ساخت و ابو حفص میانجی جزای درین باب نگاشت و نامش مالایسع المحدث جمله نهاد و بعد تالیف
 دیگر بر روی کار آمد و شهرت گرفت و در آن بسط و اختصار بنا بر زیادت علم و سهولت فهم رفت تا آنکه حافظ قاضی الدین
 ابو عمرو عثمان بن عبد الرحمن معروف باب الصلاح شهرت فنی نزیل مشق آمد و متولی در حدیث بیدر شد و شرفیه شد و کتاب معروفه
 حکم در حدیث جمع کرد و به تزیین فنونش پرداخت و شکیا بدیشی آنرا اتمام ساخت لذا از تزیینش بر وضع مناسب نیامد
 لیکن انقدر شد که قصاصین متفرق خطیب را یکی کرده استات مقاصد را فراهم نمود و فوائد غیر او را جیده بدین

بنشیند پس آنچه در غیر او متفرق بود در کتابش مجتمع گردید لاجرم مردم بروی کافوت کردند و بر او افتاد و بنشیند و خست
 و استدراک بروی و اقتصادار آن و معارضه با وی و انتصار او بر دانتند و این را خود دشمنان توان کرد و حافظ ابن حجر
 عسقلانی بن برائش بعضی از اینان را در یک کتبه کرده و با مشنجه الفکر نموده و در آن ترتیب بدیده و
 انتمیج سبیل تازه با نظم شوار و فراموش و زوائد خواند نمود و سید محمد بن ابی بکر معروف بابن وزیر که معاصر قطب الدین
 بود بر بنجه انتقاد فرمود و رساله اختصار درین فن نوشت و گفت آن حافظ کتب فی سفره الی مکه سنه سبعة عشر و ثمان مائة
 مختصر بر بعضی علوم محدثه نوشت علیحده و وقت شحیح ضاع فی الترتیب خاصه و فوجده کما قبل **س**
 ابلیخ العبد و الشفا و الاداء و اختصار فی جواهر و دیوانی فی عماد و کتبه بقی علیه فی القیامه العبد العبد
 بشکله الا فی سواد العین **س** کفوفه الظفر کیدری بنوضه و صلیح فی سواد العین مشهور و ذلک کثرت
 اشتغاله فی او ان ارتحالہ بالنص و فی عرفانه فهو امام زمانه فرامیت ان اوقع نقدی علیه فاما الاحصاء فلا سبیل الا بالیسر
 و الخصال و الیسار من صنفه کل انسان و تدل علیه بزیاده لیسیرة او تحریج بارة عدلا لا اعد و الاعتزانی ان الکتاب
 کتاب لغضا و معنی لا فوجی لیس فی فیه حق و لا سحوی و لا شبهة و لا دعوی الا ما زده علیه من الدلائل غیره و علی دعاء الیوم
 من مشاهیر الدعا و الیوم الباطل انتفی و تانجته الفکر تالیف شد عکوف مردم بر آن شرفا و غریبا مینا و شمالا بوقوع آمد
 و اهل علم خدمت این مختصر شریف و حواشی کردند و خود حافظ ابن حجر بر آن شرحی مختصر حلال روز و فلاح خفایای کنوز
 نوشت و گفت بالغت فی شرحه فی الایضاح و التوجیه و نهت علی خفایا زوایا بالان صاحب البیت ادری با فیه انتهی
 و چنانکه حافظ شرح بنجه خود کرد و همچنین ابن وزیر شرح شرح انتقاد خود نمود و در آن بسط تمام بکار برد و با مشنجه
 نهاد و سید طاهر محمد بن اسماعیل امیر سراج بروی شرحی تعلیق فرمود و موسوم بتوضیح الافکار ساخت بعده بنجه الفکر انظم
 کرد و با مشنجه قصب السکر گذاشت سپس شرح آن نظم برداشت با سبال المطر علی قصب السکر موسومش فرمود و بر آن
 تهنه اضاف کرد و سیمی شمراک نظر نموده غایت متنیج و النصف را کار فرمود کتاب الباعث بالتحشیش حافظ ابو الفدا
 اسمعیل بن کثیر سراج و معرفه علوم الحدیث شیخ ابو عمرو ابن الصالح سراج و خلاصه طبیبی و تقریب نووی و شرح آن از سید طری
 سیمی بتدریب و التفسیر عراقی و شرح آن فتح الباقی و جواهر الاصول ابو الفینس فارسی و جز آن از کتب جمیع حرم شریف
 این علم است و در خلاصه کتاب ابن الصالح و مختصر نووی و مختصر قاضی بدردالدین ابن جاعه را با مهمات زائده تهنیز و متنیج
 نموده و با جملہ رسائل صحت این علم شریف نظر افکند و نشر آن مختصرا و مطولا بیش از شمار اند و معروف معتقد و مل اصول ازان
 در میان اهل این علم همین بنجه و خلاصه و امثال است و همایین مجامع و زبان عربی و لغت تازی است و کتابی درین
 علم بزبان فارسی بالاستقلال معلوم نیست الا بعضی مقدمات اوائل کتب که بدون متنیج فراهم شده مثل مستدرک
 اشعه اللغات و مقدمه شرح سفر السعاده و رساله عجالة نافعه که خیلی مختصر بوده است بنا علی نهادهای رساله منطلقات

اهل اثر را باقیقیات شایسته و توصیف بایسته بوجه اعتقاد غیر نفس و ایجاب از اهل فایده خوانان ما از طریق علم حدیث
 نوشته آمد تا عموم فتنش شامل هر که بود شود و نزد احتیاج و دست لال با جاودیت بکار آید و اطاعت بخت را درین فن
 اگر چه امکان تمام بود و بدیهه آنکه بود این علم نزد محضر مطهر و محمد و تعالی بوجه اتم وجود دست لیک حکم خیر الکلام با قتل و دلی
 افتد ما بر ذکر مقامات که طالب را از ان چار عیبت اختیار آمد معذک بر بسیاری از رسائل این فن فائز است چنانکه بر
 عارف و عابر این علم شریف نزد عارف و معنی نخواهد ماند و نام بختیش **متبع الوصول الی اصطلاح احادیث الرسول**
 نهاده آمد و با سنده التوفیق و هو استعانت و انما الاعمال بالنیات و انما کل امر با نوری فن کانت حیرت الی الله و رسول فخریه
 الی الله رسول و من کانت حیرت الی دنیا لیسبها و امره انیکما فخریه الی با جبر الی یفتق علیه من حدیث عمر بن الخطاب رضی الله
 علیه و آله علم سنا که از علم حدیث نیز گویند علی است که بحث میرود در ان از احوال محبت یا صنعت حدیث نظر بصنایات ربنا
 و صیغ او را بدان عمل کنند یا از اثر ترک نمایند و ازین حد موضوع و غایت وی نیز معلوم شد و این حد را دل علی العزل گفته اند
 و قبل از علم حدیث فیه من سنده النبی صلی الله علیه و آله و سلم اسناد و معنی اللفظ و معنی من حیث التقبول و الورد و ما یقع ذاک من کیفیت تحمل الحدیث
 در روایت و کیفیت ضبط و کتابت و آداب راوی و طالبیه و قبل فی رسیده با هو اخبر و هو ان علم بعرف به حال الراوی و الراوی
 من جهة التقبول و الورد و موضوع الراوی و الراوی من جهة التبع و فیه ما یقع ذاک و گفته اند که در موضوع
 این علم ذات رسول است من حیث انه رسول و حدیثش آنست که این علمی است که بدان اقوال و افعال و احوال و احوال و احوال و احوال
 و غایت وی فوز است بسعادت دارین و این ظاهر است بلکه او ای آنست که موضوع حدیث است و غایتش عمل بحدیث یا ترک
 عمل بدان و نزد بعضی عرفان از ان حیثیت حدیث رسول از غلط قول غیر اوست هر که باشد و هر کجا که باشد و غایتش فوز
 باجماع رسول است تا در عمل بحدیث شوب برای رجال و تقلید اقوال غیر وی صلی الله علیه و آله باشد و این مراتب اسلام و عظم مقامات
 ایمان است تا اگر توفیق متسک و بهمت اعتقاد باین **و این بخش** از اثر از کشکول اهل رأی می توان تقریر کرد و بر خزان
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما و آنچه اهل حکمت و عقول در شان علوم از مسائل و موضوعات و اعراض فائده و مبادی تصور می
 و تصدیقیه ذکر کرده اند خود در علوم شان تمام نمیشود و بالعلوم شرعی چه رسد و این علوم را یعنی بر امور مذکور که در حق ضعیفین
 بیشین نیست و این امور را کمال قوا و حکمیه و منطقیه گردانیدن بران بچکافات با در منطق ساقین جز با فلسفی یا
 شافعی و معتزلی نمی آید و نفوذ بالبدن ذاک و معجزه علوم معتبره در فن حدیث یکی علم جمع و تعدیل و علم و فیات رجال و
 روایات است و درین علوم خود هیچ موضوع و اعراض ذاتیه نیست پس قواعد این قوم را اصول یا فتن و علوم شرعیه
 تابع آن گردانیدن که مبنی نباشد و در اینجا و جیره است یکی علم حدیث دیگر علم اصول حدیث مثل فتنه و علوم اصول فتنه و فتنه
 و اصولش ظاهر است بر کسی که در اصطلاح کلام ایشان در کتب اصول فتنه کرده و در فرق میان این هر دو نیز لا بد است اما مستقیم
 که احدی بتصدی بیان آن شده باشد پس بگویم که علم حدیث علم با افعال و اقوال و تقریرات و بهیئت و شکل رسول صلی الله علیه و آله

با انسانید آنها و تمیز صحاح و حسان و ضعیفات از خلاف آنست و علم اصول حدیث علمی است که بدان توصل می جویند
 بسوی معرفت صحاح و حسان و ضعیفات حدیث متناوهند و او تمیز کردن آن از خلاف وی و توضیح این سخن آنست که
 هر یکی از این معرفت و تمیز یعنی بر معرفت احوال روایست از صدق و ضبط یا عدالت و ضعف و عدم آن و بین این
 و این حاصل نمیشود مگر از علم حرج و تعدیل و معرفت اتصال و عدم آن و این حاصل نمی شود مگر از علم تاریخ و فنیات
 روایات و ولادات ایشان و امثال ذلک و هر یکی از این هر دو و اولی در علم اصول حدیث است فتنه بر دو جور اول اصول
 فی علم حدیث الرسول در میان حاجت بسوی این علم نوشته که بهر این عقیده و دلایل نقلیه ثابت است که نفس علم از افضل
 قرابت و عظم عطیات و اعلی درجات است و اہم انواع علوم در فائده و اثرات آنها در عائدہ علم حدیث رسول خداست
 صلعم زیرا که ثانی اولہ علوم اسلام و مادہ اصول و احکام و ملوک کلام ملک غلام است و بصحت پیوستہ کہ مثل سخاوت ابد
 و کرامات سرمدیہ اتبعا وی صلعم است و این میسر نمی شود مگر بعد علم بافعال و اقوال و تقریرات و وحی صلعم کہ تقریر از حدیث
 میسر و و این علم نقلی محض است زیرا کہ تعاطی او جز نقل و خبر صورت نمیدد و خبر صورت صدق و کذب باشد پس لابد شد نظر
 در روایات مخیرین حاجت ماست بسوی قانونی کہ بدان صحیح اخبار را از سقیم پسند را از قریل و متصل را از منقطع باز
 شناسند و این قانون علم اصول حدیث و سناد است و موضوعش حدیث رسول صلعم زیرا کہ در آن بحث از عوارض می رود
 اگر چه بعضی از آن ذاتی بود انتہی صلعم مقدمہ در بیان مبای و ی این علم و آن چند لفظ است یکی متن کہ لغت
 چیزی را گویند کہ بدان کلام شی متقوم مقتوی شود و در اصطلاح آنچه منتہی گردد بسوی او غایت سناد کلام پس متن حدیث
 لفظی باشد کہ متقوم می شود بدان معنی لیکن بر مقتضای این هر دو تقریرات تحقق متن در حدیث فعلی و تقریری صورت
 نمی یابد و پس اولی آنست کہ چنین گویند البتہ باوقع فی غایۃ السندین القول و الفعل او تقریر و اختلاف کرده اند
 متن حدیث مقبول رسول است یا قول صحابی از وی صلعم و اول علی الی الی متن است و ثانی آنکہ زیرا کہ سناد قول است فعلی
 یا تقریری معنی تقریر آنست کہ مثلاً شخصی در حضرت رسول صلعم یا در عصر وی کاری کرد یا شئی گفت و وی صلعم بر آن مطلع
 شد و از آن نمی نگرد و بر آن احکام را فرمود بلکه خاموش شد و سکوت و رزید و آنرا مقرر داشت و این دلیل است بر جواز
 او مثل اکل صنبل و بر وی وی صلعم پس این را تقریر گویند و این نیز داخل حدیث است و درین خود هیچ خلاف نیست
 اختلاف در دو چیز است یکی آنکہ چون تقریر دلیل آمد بر اتفاح حرج پس خاص برای مقرر داشت یا عام است یا سبک گفتن را
 بعضی باول رفته اند مثل قاضی ابوجہانکہ تقریر را کہ ادم صبیحہ تمام نیست پس شهادتی بسوی غیر او نشود و حق آنست کہ
 غیر محاط با این حکم از بکلفین چو محاط با این حکم است چنانچہ نازی نقل آن از جمهور کرده بکار این وقتی است کہ تقریر مذکور
 مخصوص بعیوم سابق نباشد و نه برای مقرر است و این بود یا جامع است و اگر تقریر در چیزی است کہ تحریرش سابق شده
 پس این تقریر سابق آن تحریر خواهد بود و چنانکہ جماعتی از اہل اصول بدان تصریح کرده اند و موافق و متدرج است تحت

تقریر قول صحابی که افعال کند او کاذب و افعال کند از حیث نفی بیسوی عصر نبوت کرده و قول وی بر آنحضرت صلعم مخفی نماید
و اگر بر وی مخفی مانده است پس مندرج باشد و لا بد است که این تقریر بر قول فعل از وی صلعم با وجود قدرت بر انکار
باشد چنانکه جماعتی از اهل اصول گفته است و جماعتی از فقهاء بخلاف آن رفته و گفته که از حیث انکس وی صلعم عدم سقوط
و جوب تفسیر منکر خوف جان خود است زیرا که او تعالی اخبار بصمت وی صلعم فرموده و گفته و الله یعلم بن الناس
ولا بد است که مقرر استناد شیخ شریف باشد چه تقریر کافر بر قول فعل او دال بر جواز نیست چونی گفته و مخفی است بکافر
منافق و داری خلاف او کرده و گفته که ما بر منافق در ظاهر اجراء احکام اسلام میکنیم پس چه قسم مخفی بکافر می تواند شد زیرا که
وی در ظاهر مسلمان است و جوابش آنست که رسول خدا صلعم بسیار بود که از منافقین سکوت میفرمود و بنا بر علم تا که منکس
در ایشان نفع نمیکند و وقوع استبصار از نبی صلعم فعلی یا قولی اقوی در ذوات بر جواز است و اما هم وی صلعم که اراده بیرون
کرد و بجا نیامد و در چنانچه هم کرد و بجا نماند از باب ثبوت شمار مدینه پس نزد شافعی و تابعین و انشیان بهم وی صلعم مستحب
و لذت اصحاب او هم را از جمله اقسام مذمت شمرده اند و گفته یقدم القول ثم الفعل ثم تقریر ثم الغم و حق آنست که هم از
اقسام مذمت نیست زیرا که مجرب و خطور شنی بر اهل بدون تخیر و اعمال است و نیست از آن جنس که رسول خدا آن را برای ما
آورده باشد یا او تعالی بتامسی وی در آن امر کرده بلکه گاهی اخبار از وی صلعم هم بنا بر جواز آن باشد چنانکه فرمود لقد
هممت ان اخالف الی قوم لا یشهدون الصلوة فاحرق علیهم یومهم و اما اشاره و کنایه مثل اشاره وی صلعم با صلیح عشر
بیسوی یا دم شهرتیه باز و بعضی کل ازال صلیح در بار سوم و چون کتابت وی صلعم بیسوی عمال در باره صدقات و نحو آن پس
بلی شبه منجمله سنت است و نیست خلاف در آنکه احتجاج بدان قائم میشود و اما فعل وی صلعم پس معنی آن ظاهر است و آن
حقیقت قسم است یکی بر واجب نفس حرکات بشریه مثل تصرف اعضا و حرکات جسد و باین قسم امر با تباع و نهی از مخالفت
متعلق نیست و نه در آن سوره و اقتداء میرسد از ای افاده اباحت میکند و دوم آنکه متعلق عبادت نیست بلکه امر بجلت
در آن واضح است مثل قیام و قعود و نحو آن و درین هم تاسی و اقتداء نباشد و لکن ال بر اباحت است نزد جمیع موقضی
ابو بکر یا قاضی از قومی مذمت آن فعل کرده و همچنین غزالی در مخول حکایتش نموده و عبدالعزیز عمر رضی الله عنه قبح این قسم
میکرد و در آن اقتداء حضرت نبوت می نمود چنانکه در کتب سنت مظهر از وی معروف است سوم آنچه احتمال خروج از جلالت
بیسوی تشریع دارد و بنا بر روایت بر آن بر وجه معروف بهیئت مخصوص مثل اکل و شرب و لبس و نوم و این قسم دون
امر قربت و فوق امر جلالت است بر فرض آنکه در آن همین مجز و فعل ثابت شده لا غیر و اگر ارشاد بیسوی بعضی بیانات
واقع شد چنانکه در باره اکل و شرب و لبس و نوم ارشاد دارد و گفته پس خارج ازین قسم خواهد بود و درین قسم شافعی را
دو سخن است یکی بر جمیع بیسوی مهمل که عدم تشریع است دوم بر جمیع بیسوی ظاهر که تشریع است و ثانی راجع است و این
استاد الزا سحر از اکثر محدثین حکایت نموده پس مندوب باشد چهارم آنچه اختصاص بحجاب سالت معلوم شده

مثل وصال جوم و زیادت بر چهار زن پس این قسم خاص با دوست معلوم غیر وی را در آن مشارکت نیست و اما هم چنین
در اینجا توقف کرده که آیا تاسی بوی صلعم در آن ممنوع است یا نه و گفته که نزد ما که فقل لغفل یا معنوی درین باب
نست که صحابه درین نوع اقتدای وی معلوم میکردند و نه که ام دلیل مقتضی این غنی نزد ما متحقق شده پس این محل توقف
و شیخ ابو شامه مقدسی در کتاب خود در افعال وی صلعم میان مباح و واجب فرق کرده و گفته احدی را اقتدای وی
صلعم در اینجا و مباح بود و نیز مثل زیادت بر اربع و در واجب بروی صلعم اقتدا میسر مثل شخصی و در همین مرتبه
مثل اکل ذی را حجه و طلاق کرده و حجه و حق آنست که در آنچه تصریح کرده و گفته که این خاص برین است اقتدای بوی
نمیرسد هر چه باشد مگر بشرعی که خاص کند بار ازان مثلاً اگر فرمود که این کار بر من واجب است و بری شما مندوب
بجا آوردنش را بجهت آن خواهد بود که ارشاد مالسوی ندب و فرموده نه بجهت آنکه بروی واجب بود پس بار ابا بکرد
و اگر گفت که این کار مباح یا حلال است و دیگر آنچه گفت پس بار اکر در آن کار و حلال و مباح گفتن آن برای خود غیر
مثل و جهال و این بر تقدیری است که عدم ورود دلیل و ال بر کراهت وصال برای خود فرض کنیم و اگر دلیل بر این باشد
نابت شد که وی صلعم چند روز وصال کرد برای تکمیل کسیکه غشی از وصال نشد پس فعل آن باین دلیل را با جزا باشد
و در اینجا اعتبار اقتدای مقتدی بوی صلعم مثل این زیر نمکنند و اگر فرمود که این فعل بر من تنها حرام است و گفت که شما را
حلال است پس در تنزه از فعل آن متناهی نیست آری اگر چنین گفته است که حرام بر من و حلال برای شماست پس
از آن فعل مشروع نیست زیرا که در ترک حلال دروغ نباشد بجهت آنکه ایام و وی صلعم با متناهی روحی باشد مثل بدتم تعیین نوع
چ مثلاً قومی گفته درین امر اقتدا باید کرد و جمعی گفته نباید کرد اما هم بحرین در نمای فرموده و فرمود این سخن منتهی ظاهر است
چه ایام و وی صلعم معمول بر انتظار روحی است قطعاً پس اقتدار او درین فعل ازین جهت مسامح نباشد ششم آنچه با غیر بطریق
عقوبت کرده مثل تصرف در املاک غیر و در اینجا نیز اختلاف است قبل بجز و قبل لاجوز و گفته اند که این موقوف بر قدرت
سبب است بالا جماع و حق همین است پس اگر سببی که بهشت این کار کرده واضح شود میرسد که مانع بجز و همان کار کنیم نزد
وجود مثل آن سبب و اگر سبب ظاهر نشود نمیکنیم و اگر وی صلعم کار بی میان و شخص متداعی کرده است پس این جاری مجری
قضا است و قضایان بر ما مستند است به قیاس آنکه فعل مجرب و سابق باشد پس اگر بیانش وارد شده مثل قوله صلعم
کما رایتونی اصلی و خذ منی مناسککم و همچو قطعید سارق آنکه کوع که بدین آیه سرتوست پس نیست خلاف و اگر این فعل
دلیل است در حق با و بر ما واجب است و اگر میان مجمل است بکش حکم آن مجمل از وجوب و ندب خواهد بود مثل افعال حج
و افعال عمره و صلوة فرض و صلوة کسوف و اگر اینچنین نیست بلکه ابتداء و وارد شده پس در آن اختلاف است بقرینه
معلوم شدن که ام صفت او از وجوب یا ندب یا باحتیاجت نزد بعضی است و وی صلعم درین فعل مثل است مگر آنکه
دلیلی و دلالت بر اختصاصش بوی صلعم کند و نه با هوای حق و دوم آنکه امتش مثل است و در عبادت نه در غیر آن مشغول است

چهارم آنکه نسبت شریع از برای ما مگر بدلیل و اگر کدام صفت در حق او معلوم نشده بلکه قصد قربت و ران ظاهر گشته پس
درین قسم هم اختلاف است یکی آنکه برای وجوب است و این قابل است جماعتی از معتزله و این شریع و ابوسعید اصفهانی
و این حیه لان و این ابی هریریه و برخی هستند لال کرده اند بقرآن و اجماع و معتول که بجای خود مذکور است و دوم آنکه برای
ندب است و این را جوینی در برهان از شافعی حکایت کرده و گفته فی کلامه ما یدل علمیه و رازی در محصول گفته اند این را
نسب ابی الشافعی و زکریا در بحر ذکر کرده که حکایتش از خصال و ابی حامد و زری خود و اندوایه نایب است لال یعنی نظر
و اجماع و معتول کرده اند سوم آنکه برای اباحت است رازی در محصول گفته و این قول مالک است و جوینی حکایت قول
باباحت در اینجا نکرده زیرا که قصد قربت مجامع است و طرفین نیست و کن ابن معانی و آمدی و ابن الحاجب حکایتش حلال
علی اقل الاحوال کرده اند چهارم وقت است رازی در محصول گفته این قول صیرفی و اکثر معتزله است و هو المختار است
و ابو احنی حکایتش را اکثر اصحاب شافعی کرده و نیز از دقاق آورده و قاضی ابوالطیب طبریزی آنرا اختیار کرده و در
آنرا از صیرفی و اکثر متکلمین حکایت نموده و نزد هم هیچ معنی برای وقت در هیچ فعل که قصد قربت در آن ظاهر گشته نیست
زیر که قصد قربت مخصص و از اباحت بسوی مافوق است و متیقن از مافوق است و اگر قصد قربت در آن ظاهر نشده
بلکه مجرد مطلق است پس در آن نسبت با اختلاف است بر اقوال یکی وجوب دوم ندب و ثانی حق است زیرا که هر چند فعل
و می معلوم قصد قربت نمایان نشود لیکن لابد است که از برای قربت باشد و اقل متقرب بر ندب است و نیست بدلیل و ان
بر زیادت بر ندب پس قول بدان واجب باشد و قول با فادو اباحت ناجایز چه اباحت شی یعنی استواء طرفین و قبل
وجود شریع بدان موجود بود پس قول بدان باطل فعل صادر از روحی معلوم است و این تقریر است چنانکه فعل محرم و
بر وجوب فرض است و حق میان مقتصر و غالی است جوهر اباحت و چهارم وقت است و احنی و ما ذکرناه و اما ترک و می صلح
چیزی را پس عکسش در تاسی بوی صلح حکم فعل است این معانی گفته اند اگر الرسول صلح شیا واجب علیها متابعت و الا ترک
اند لما قدم الیه الضیق فامسک عنه و ترک اکلامه امسک عنه الصحابة و ترکوه الی ان قال لهم انه یسیر فی ارض قوم فاجد فی حافه
واذن لهم فی اکلامه و بکذا ترک صلح لصاوة اللیل جماعه بنشیند آن مکتب علی الامه و برین بحث متفرع است آنکه اگر حادثه بخوبی
و می صلح حادث شده و در آن حکم پیوسته نظر نمود ما ترک حکم و نظرش میرسد یا نه قاضی ابویعلی با دل رفته و بعضی متکلمین
و اما قول و می صلح پس معنی آن ظاهر است و بحث در آن راجع بسوی تعارض میان قول فعل و می صلح می شود و آنرا صورتها
که اهل اصول گفته و ذکرش کرده اند و هم حدیثش و آن در لغت ضد قدیم است شتق از حدوث ضد قدیم و دلیل کثیر
که ائم مستعمل میشود و جمیع آن احادیث است بر غیر قیاس و فرا گفته و احاد حدیث احد و نه است باز شصت حدیث
گزارانند و ذکره ابو جهری و در اصطلاح ارباب این فن عبارت از قول رسول صلح و حکایت فعل و تقریر اباحت
و ظاهر آنست که لفظ فعل متناول قول است زیرا که فعل لسان است بلکه شامل تقریر نیز پس لابد است که تخصیص فعل

بر وجهی گفتند که متنازل این هر دو نباشد و مقابل درستی افتد بلکه بر وجهی حمل کنند که یا اول بهیت و خلق و خلق وی
صلح شد زیرا که این نیز داخل حمد و دوست و این تعریف حدیث که علماء این فن کرده اند بطاهر خود صادق بر حدیث
قدسی نیست که رسول خدا صلی الله علیه و آله از وی تعالی بواسطه جبریل علیه السلام یا بلا واسطه او روایت کرد و دست و پا
اطلاق لفظ حدیث بر اقوال و افعال و تقاریص صحابه و تابعین و آثار و فتاوی ایشان نیز میسر کرد اما لفظ و کلام و حدیث
و اولی همین است که این لفظ را خاص دارند بقول نبوی و بر مقولات دیگران اطلاق نکنند تا غیر حدیث متنبین حدیث
نشود زیرا که قول غیر وی صلح محالی باشد یا تابعی هم وزن قول معصوم نیست و با احتیاج مستقل نمیرسد و عدم فرق
میان سخن او و سخن دیگران سبب تزلزل جمعی از اهل علم گردیده و در وظایف تقلید اگر در رجال انداخته شود مست
و آن در لغت بمعنی طریقه سلوک است و مثل از قول ایشان سنت الشیء بالمسن است اما از مرتبه علیّه حتی بوتر فیه سنّا
ای طریقاً و کسانی گفته معنی سنت دوام است من سنت الله و اذا الیت فی حبه و خطابی گفته صلح طریقه محمود
و نزد اطلاق صرف همین حمل میشود و گاهی در غیر معنی نیز استعمال می پذیرد و کن تنقید گفته علی بن سینه سینه و بعض گفته اند
مستاده خواهد چنانچه باشد یا سینه چنانکه حدیث صحیح است من سنّه حست و کلام اصطلاحی است و قول فعل و تقریر رسول صلح را گویند اطلاق
بمعنی عام بر واجب غیر دعوت اهل لغت و حدیث می آید و نزد ضما سطلق بر غیر واجب بر مقابل دعوت میشود و کلام فلان من اهل السنة
این فارس و رفقه العرب گفته و کرده العلماء قول من قال سنة الی بر و عمر و انما ینقال سنة الله و رسوله انتی ایس مراد است
در حدیث سنّه انخافوا الراشدین المهدیین طریقه باشد و اولی آنست که لفظ سنت را هم مثل لفظ حدیث خاص بجناب
نبوت دارند اگر چه لفظ اطلاق بر قول و فعل غیر وی صلح نیز جائز بود و بعض در حدیث اصطلاحاً چنین گفته اند
ما یرجح جانب وجوده علی جانب عدمه ترجیحاً لیس محال منع من التقدیس و قیل هی ما و اطب علی فعله النبی صلح مع ترک اطلاق
و قیل هی فی العبادات المناطه و فی الادله ما صرح النبی صلح من غیر القرآن من قول او فعل او تقریر و مقصود از
بحث درین علم همین معنی است و سنت نزد ایشان مراد از حدیث است چه امام شافعی و حنفی و مالکی و احمدی و غیره و اهل ارض
و در اصطلاح اخبار است از طریق متن بر قول فلان سند ای مقصود سوم شد پس بنا بر اعتقاد و تفاوت و صورت تفاوت حدیث بر وی بودن در حدیث
و ان غرض از کسب عبارت است از رجال حدیث که راویان سنت اند و شاید نیز معنی سند آید یعنی حکایت طریق متن مطلقاً پس
مال هر دو میست و در منقول گفته الحدیثون یستعملون الاسناد و الاسناد شی واحد و گاهی بمعنی ذکر سند و اظهار آن نیز آید
یعنی رفع حدیث بسوی قائل و این مبارک گفته الاسناد من الدین و لولا الاسناد لقال من شاء و اشاء و فعلی هذا الاسناد
و الاسناد و اعتبار بان فی معنی الاعتماد و اعتماد و اطریق هم گویند و اسناد را طرق خوانند چه خبر و آن در لغت مشتق از
خبر است بمعنی ارض خود زیرا که خبر شیر فایده است چنانکه ارض خبر شیر عبارتست از وقوع حاف و جزان و نوعی
مخصوص از قول و قسمی از کلام انسانی است و استعمالش در غیر قول نیز می آید شاعر گفته
تخبر لك العینان بالقلب

کما تقرر و لکن این استعمال مجازی است و در مطلق در حد او خبر ذکر کرده اند یکی آنکه در وی صدق و کذب در آید
 و دیگر آنکه محتمل تصدیق و تکذیب باشد و ذکره الرازی سوم آنکه کلامی است که بنفس خود افاده اضافت امری از امور بسوی
 امری از امور نفسی یا اشیا تا کند قال ابو الحسن البصری و این هر حد و دردی است و اولی در ستم و آنست که چنین گویند
 هو ما یصح ان یذکر الصدق و الکذب لذاته و در خلاصه و جواهر الاصول گفته خبر یا صدق است یا کذب نیست ثالثا
 او بر مختار و مرجع صدق و کذب یا بسوی مطابقت واقع است یا اعتقاد و خبر یا بهر دو و خبر مراد از حدیث است يقال
 قد جاء فی الخبر ای فی الحدیث شیخ عبدالحق در مقدمه ترجمه مشکوٰۃ ذکر کرده که خبر حدیث بیک معنی است و بعض حدیث را
 مخصوص بحضرت رسالت پناه و صحابه و تابعین دارند و خبر را در اخبار ملوک و سلاطین و اعیان خاصه استعمال کنند انتهى پس
 مستغنی بتواضع را اخباری گویند و متغنی است را حدیث نامند و گفته اند که میان هر دو عموم و خصوص مطلق است پس حدیث
 خبر است بقرع عکس قال الحافظ ابن حجر و برین تقدیر میان خبر و حدیث یا اتحاد و مفهوم است یا تفاصیل میان کلی میان
 یا عموم و خصوص مطلق و خبر و حدیث علماء این فن مقابل انشاء نیست بلکه شامل بعض حدیث است که در حواصن فی الاثر
 بر حکم من فی السماء و جردان از او احوال واهی و غیره یا از انشاءات و اقع در احادیث رسول خدا صلعم زیرا که اگر خبر بر بنیاد
 صادق نیاید یا آنکه حدیث صادق می آید قول یا اتحاد بهر دو و یا آنکه حدیث انحصار مطلق از خبر است درست نشود چنانکه از
 کلام حافظ ابن حجر مستفاد میشود لکن کلام خلاصه منهل دال بر آنست که در اینجا نیز خبر مقابل انشاء است چنانکه در سایر
 علوم مشهور است فارجع الیهما و سید علامه محمد بن سعید را سبیل المطلب نوشته ان تجربه یقین با کان ما ثور اعم البنی صلعم
 کما ان قد قبل بالفرق بین الخبر و الحدیث و ان الحدیث ما جاء عنه صلعم و الخبر ما جاء عن غیره انتهى و اولی آنست که درین علم
 لفظ حدیث و سنت و خبر را مخصوص آنحضرت صلعم دارند و در غیر این علم هر چه بخوانند اطلاق نمایند تا قول فعل و تقریر وی
 صلعم از کلام غیر وی متنازع باشد و ملاحظ صورت نه بند و خبر گاهی مقطوع الصدق باشد مثل خبر خدا و رسول و گاهی
 مقطوع الکذب مثل خبر مخالفان ایشان و گاهی منطوق الصدق مثل خبر عدل و گاهی منطوق الکذب مثل خبر فاسق و گاهی
 مشکوک فیه مثل خبر جبر و قول شمشیر اثر شده است که قول محابی و تابعی را اثر گویند چنانکه میگویند در آثار چنین آمده است
 و بعض اطلاق اثر بر قول نبوت کنند چنانکه گویند در اعمیه ماثوره و در دعای ماثور چنین آمده است در جواهر الاصول گفته
 اثر از اصطلاحات فقهاء است استعمالش در کلام سلف و استعمال خبر در حدیث رسول صلعم خاصه میکنند و گفته اند که خبر میان
 حدیث است و مراد از اثر و نزد بعض شامل هر دو است بعموم مطلق و از کلام نووی در تقریر ظاهر می شود که اثر نزد فقهاء
 خراسان مختص بموقوف است و نزد محدثین شامل هر دو است با منقطع و احسن آنست که خبر مختص آنحضرت و اثر مختص جبر و
 و مقطوع دارند و نزد بعض لفظ حدیث و سنت و خبر و اثر مترادف اند اطلاق حکم بجای می گیرد و است
 و باجماع خبر بر دو گونه است یکی متواتر و دیگر آحاد و سنی متواتر در لغت آمدن یکی بعد دیگر است

با قوت میان هر دو و ما خود از او ترقاله الشوکانی و الموتر التناقبی مناسبت در نقل ظاهر است و
 مناوی گفته التواتر لغة تنایع الشئ فرادی و در اسباب المطر گفته التواتر لغة التناج و هو کون الشئ
 بعد الشئ بفترة انتهى و در اصطلاح خبر اقامی است که در کثرت تا آنجا رسیده اند که علم بقول ایشان حاصل شود و در ظاهر
 گفته متواتر خبری است که روایت در بسیاری بجای رسیده اند که عادت تو اطا و تو افاق آنها را بر کذب محال میدانند
 مثل مخبرین از وجود مکه و غزوه بدر استی و در بعض کتب چنین آمده که جزم کند عقل با متنع تو اطا و آنها بر کذب و هر دو
 تعریف صحیح است زیرا که جزم عقل بواسطه عادت باشد و شاید که تعبیر عادت بنا بر اشعار است بچیزی که موجب جزم
 عقل باشد و از ادو شرط است یکی آنکه علم ایشان ضروری بود و مستند باشد بسوی محسوس شاید یا سمع چه اگر اخبار از
 حدوث عالم یا از صدق انبیاء یا از نزل کنند محصل علم نباشد و تنقید بعد همین در تو اتری سند است راجع نمی شود و محسوس
 عقل و نقل بلکه ضابطه دران حصول علم ضروری است چون این علم حاصل شد معلوم کردیم که متواتر است و الا فلا و هذا
 قول الجمهور و هو الحق و دونه خط القتا دوم آنکه هر دو طرفش و در سطر عدم تو اطا و بر کذب بنا بر کثرت مستوی باشند
 و این بلوغ دائمی باشد اول آن همچو آخر و وسطا و پنج طرفین او بود مثل قرآن و صلوة خمس و اعداد رکعات و مقادیر
 زکوة و امثال آن و از پنجاست که با وجود کثرت در نقل از علم بصدق یهود درین سخن حاصل نیست که موسی علیه السلام
 هر پنج شریعت خود را تکذیب کرده و همچنین بصدق شیعیه در نقل نص بر امامت علی و بصدق بکریه در نقل نص بر امامت
 ابی بکر رضی الله عنهما زیرا که این نقول اولاً آحاد بود و بعد چون افشای آن شد ناقلاً بسیار برای آن هم رسیده اند پس در خود
 اعتماد نباشد و در علم حاصل تواتر اختلاف است مذنب جموات است که ضروری است و کجی و ابوالحسن بصیری گفته اند
 که نظری است و غزالی گفته فتنی ثالث است نه اولی است و نه کسی بلکه از قبیل قضایا یا سائماست و مرتضی
 و آمدی دران توقف کرده اند و سنی و بر همه گفته اند که اصلاً سفیه علم میت شوکانی گفته حق قول جمهور است زیرا که نقوس
 خود را جازم بوجود بلا و غایبه از خود بوجود اشخاص مانصیه پیش از خویش خالی از تردید می یابیم چنانکه جزم بوجود شهادت
 میداریم پس منکر حصول علم ضروری تواتر همچو منکر حصول علم ضروری بمشاهدات است و این منسقطش نیست و حدیث
 مستحکم که نبود بعد گفته لم یجاءلنا احد من اهل الاسلام و لا من العقلاء فی ان خیر المتواتر کیون منفعه العلم الضروری
 و ما روی من الخلاف فی ذلک عن السنینة و البراهمة فهو خلاف باطل الاستحقاله الجواب علیه انتی حافظ ابن حجر گفته
 آنکه میگویند متواتر تنقید علم نظری است چیزی نیست زیرا که علم تواتر کسی اتم حاصل است که اتمیت نظر ندارد و مثل سماع
 چه نظر عبارت است از ترتیب امور معلومه یا منطوقه که بدان توصل بسوی علوم یا منطوق کنند و در عامی این اتمیت
 نیست پس اگر نظری می بود غامیان را حاصل نمی شد استی و محلی در شرح جمع ابجاء گفته الخلاف فی انه ضروری استی
 و شد اطع الدلت ناقلین خبر تواتر که بعضی کرده اند صحیح نیست زیرا که حصول علم ضروری خبر متواتر متوقف برین اثر است

نباشد بلکه خبر کفار و فساق و صغارتیترین و احرار و عبید نیز حاصل میشود و همین است معتبر درین باب و متواتر و قویست
 یکی لفظی و دیگر معنوی لفظی آنست که مضمون خبر ایشان بر وقوعش تأخیر نمیدارد و معنوی آنکه قدس شرک باشد میان اخبار
 ایشان چنانکه یکی خبر دهد از حاتم که وی دیناری داد و دیگری گوید پی بجشید و سومی گوید گدای را چنین و چنان داد
 پس در اینجا اتفاق کردند بر معنی کلی که آن اعطاء است و اختلاف کردند در تعیین فرد و چنانکه از روایات متکاثره ثابت
 شده که وی صلح روزید را بنقد کشت و روز خیمه را بنقد رور و از حد بنقد معلوم نیست که در زحیفی از زحوف گرفته باشد
 پس این روایات دلیل قطعی است بر آنکه وی شجاع است و این را توأماً معنوی گویند و اینکه حدیث ذکر کرده اند که اقل حاجات
 از قسم اول اند و اکثر احادیث از همین قسم ثانی است عبد الرحمن بن صالح گفته هر که پسینده شود از نابرازشان متواتر عاجز
 کند و او را طلب وی و حدیث انما الاعمال بالنیات از قسم متواتر نیست اگر چه عدد متواتر نقل آن کرده اند زیرا که این نقل
 بروی در وسط اسناد طاری شده آری حدیث من کذب علی تعدا فلیتوب بقعه من النار را راجع غیر از صحابه نقل کرده اند
 چهل کس باشند و دو کس همیشه عدد روایه بر توالی دراز و یاد ماندنی بقیض حفاظ گفته اند این حدیث که
 در وی عَشْرَةُ مَشْرُوعَةٍ جمع شده باشند و روایانش زیاده بر شخص صحابی بود و جز این حدیث معلوم نیست که ذاتی المنهول
 لیکن درین حرف نظر است زیرا که عَشْرَةُ مَشْرُوعَةٍ را وی حدیث رفع الیدین در سه موضع نام نیز مستند چنانکه مجالدین در
 صراط المستقیم ذکر کرده و همچنین دعوی عجز از ابراز مثال متواتر منطوریست زیرا که حافظ ابن حجر گفته دعوی عزت وجود
 این قسم حدیث و همچنین دعوی عدم وجود و چنانکه ابن الصلاح کرده ممنوع است و منشار آن قلت اطلاع بر کثرت طرق و
 احوال و صفات رجال است که متقنی ابعاد و عادات توأماً بر کذب یا حصول آن از ایشان اتفاق بود است و حسن
 در تفسیر وجود و کثرت احادیث است زیرا که اصحاب کتب مشهوره ابتدا و اوله در دست اهل علم شرف و غرور و کثرت
 نسبت آنها بسوی صنفیش نزد ایشان مقتطع و یقینی است چون بر اخرج حدیثی و تعدد طرق او بر وجهی که عادات توأماً
 او شان را بر کذب محال میدانند تا آخر شروط اتفاق کنند مقید علم یقینی بصحت نسبتش بسوی قائل است و امثال این
 احادیث در کتب مشهوره بسیار است انتهى و سیوطی کتابی دارد موسوم بالدرر المتناثره فی الاحادیث المتواتره و کذا السید
 ابو الفیض مرتضی الحسینی الزمبیدی و کذا انوار العالیة فی الاشیاء النبیة و لیکن در اینجا میتوان گفت که دعوی ابن الصلاح بابت
 اعیان حق است زیرا که مراد او متواتر لفظی از قول رسول خدا صلعم متواتری است که هیچ شبهه در آن نزد یگانگان نباشد
 شک نیست که این قسم حدیث در نهایت قلت است و در وی بخشی دیگر نیز هست تا مل در سه مال المطر گفته که از متواتر
 شمرده اند حدیث من کذب علی تعدا را و کید کس یا دو صد کس از صحابه روایتش نموده اند و همچنین حدیث تفسلک یا
 عمار الذئبة الباغية و سبی در ترجمه بخار در نهان گفته که این حدیث متواتر است و سخاوای گفته شیخ ما بخاری احادیث موضوعه
 به متواتر این احادیث را ذکر کرده است یعنی حدیث شفاعت و حوض چه عدد روایانش از صحابه زیاده بر چهل نفر از صحابه

در مقام ضعفش بتواتر نموده و حدیث من بنی المذحج و حدیث الایمة من قریش و حدیث حسین جنج و حدیث منی از صلوة
در معاین اهل چنانکه ابن جریر گفته و حدیث اهتر از عرض برای موت سعد و حدیث الشقاق قمری و حکم ابو سعید گفته
حدیث مولات و حدیث غدیر خم اجماعی از صحابه را وی است و نقل بدان متواتر شده تا آنکه داخل حدیث او برگشته و
محمد بن جریر برای حدیث غدیر خم بنهاد و پنج طریق ذکر کرده و آنرا در کتابی مفرد نموده و نامش کتاب الاولایه نامده و حافظ
ذهبی جزئی در طرق وی نگاشته و حکم بتواترش فرموده و ابو العباس بن عقیقه حدیث غدیر خم را یکصد و پنجاه طریق
آورده و کتابی مفرد در آن نگاشته و سید محمد بن ابراهیم و زبیر در تنقیح الاطوار از امثله متواتر حدیث رفع الیدین نزد
تکلیف احرام نماز را ذکر نموده و گفته در وی است بطریق کثیره از ابن عبد البر گویند و در نصحابی را وی هستند و بعضی چهارده کس شمرده و حافظ ابن کثیر
است کس گفته و زبیر الدین و او را اجمع ساخته و پنجاه کس را سینه که بخاندان عشره و شتره بخت نیز هستند و حکم بن المذحج گفته ان الله اشرف المخلوقین
روایت و آنرا از خصائص این سنت شریفه گردانیده و بعد از آن حدیث مسیح علی الخفین است ابن قتیق العلیان بن منذر از حسن بصری روایت
کرده که گفت حدیثی سبعون من اصحاب محمد صلم انه سجع علی الخفین و ابن عبد البر گفته انه من السنن المتواترة و زبیر الدین گفته
رواه اکثر من تسین من الصحابة منهم العشرة انتهی سید محمد بن اسماعیل امیر نوشته و قد جمع الایمة و اقوالهم من الاحادیث النبویه
آخرهم فیما علمت العلامة القبلی نزیل خرم الله تعالی جمعی فی الابحاث التي تکلفها علی مسائل شتی انتهی و آنرا که ابن جریر در حدیث
متواتر این طور کرده که علم محتشش بکثرت روایات معلوم شده باشد و آنرا علم بصحت که ناشی از کثرت روایات باشد لازم است
پس غیر خافی است که علم بصحت مسلم علم یقینی نیست چه صحت احادیث نیز گاهی معلوم میگردد و علم یقینی بضموضش لازم نمی آید
فهم دوم خبر احادیث جمیع احادیث بطلان و آن خبری است که تاحد ثواتر نرسیده که فی الخلاصة و غیره و مثالی که
ارتباط میان هر دو باعتبار استعراق و عموم مستفاد از موصول است و در نه آنچه منتفی بسوی او تواتر نشود خبر واحد است
نه اتحاد و خبر واحد در لغت همان است که شخص احد آنرا گفته و در معطلای آنچه در آن شرط تواتر فرمایم نگشته و آنچه ظاهر
شد که خبر واحد در عرف ایشان منحصراً خبر ناقص و اعمیست بلکه خبری که ناقص آن دو کس را زیاده باشد نیز خبر واحد است
باو یک منتفی بقیه تواتر نشود و مثالی که گفته احادیثی است که بنفسه مفید علم نیست خواه اصلاً افاده بکنند یا نکنند لیکن بقدر آن
خارج از وی پس میان او و تواتر هیچ به طایفه نیست و این قول مجهول است و اجماع بنیل گفته خبر واحد بنفسه مفید علم است
و ابن جریر در کتاب الاحکام حکایتش از داؤد ظاهری و حسین بن علی کرامی و حارث مجاشعی نموده و گفته و بقول و ابن
خازن من ادعایش از مالک بن انس آورده و خود او اختیار کرده و در تقریرش طالت نموده و شیخ در بصیرة و بعضی اهل
حدیث نقل کرده که بعضی احادیث موجب علم است مثل حدیث مالک بن نافع عن ابن عمر و مالک بن نافع و ابوبکر و قال جریر است
که احادیث موجب علم ظاهر است یعنی علم نظری نظمی و قسب السکر گفته است و قد تعقید العالم اعنی النظری باذات
قرآن الخبری و مراد بقولت افاده احادیث برای علم و مراد بقول قرآن ناکده بر قرآن غیر منکاب از خبر است

و آن چیز نیست که لازم خبر باشد از احوال نفس خبر مثل هیأت ارتقا رتبه که موجب تحقیق معنوی وی بود و در خبری که
بودن او موصوف بصفت و مباحثه خبریه و در خبر غنه یعنی واقعه که اخبار بود و عیش کرده بنا بر آنکه امر قریب الوقوع
این حاصل میشود علم بعد و اقل تا امر بعید الوقوع است پس حاجت اقتضا یسوی اکثر آن از دست راست و بدو حاصل مافی البعد
و مشیت و غیره و لیکن کلام ما در غیر این قرآن است که مثال بدان شتر شده مثل خبر ملک بخت ولد و با انضمام قرآن
صرح و جزایه و خروج محذرات بحال منکر و غیر متناهی موت مثل او و خروج ملک و اکابر ملک او که قطع بصحت این خبر
میکنیم و بدان موت و لا معلوم مایشود و این را از انفس خود و بوجدان ضروری می یابیم و یکی یسوی آن مشتق نمی شود
یا حصول علم بغیر قرآن باشد مثل علم بمضمون خبر ضرورت مثل آنکه واحد نصف آتین است یا بنظر مثل آنکه عالم حادث است
و سید محمد ابن دزیر در محقق گفته خبر محض بقدر آن عزیز الوجود است بلکه عطف الدین در شرح محقق گفته آن ذلک لایوجد فی اشع
و انه لا یشرط عدالة الخیر فیما یعلم بالقرآن انتهى و حافظ ابن حجر برای خبر محقق بقدر آن نوعا مشهوره از آنکه ادعای است که در حدیث
و بعد تو از ترسیده و این احادیث محض است بقدر آن از آنکه جلالت این هر دو درین شان و تقدم در تمیز صحیح بر غیر خود ما
و ملکی علماء این هر دو کتاب را قبول است و تنها این ملکی قاضی است در افاده علم از خبر و کثرت طرق قاصده از تو اگر آنکه
محقق بخیری باشد که احدی از مخاطب بتقدیر آن نپرداخته و مخالف میان دو دلول او واقع نشده بنا بر انتفاء ترجیح
و آنچه ادعای این است با جعل بر جمیع محقق حاصل شده و همچنین ابر غیر خود در آنچه راجع یسوی نفس صحت است مزیت حاصل
با جعل و این مزیت از آن جهت است که احادیث این هر دو کتاب صحیح اند و بر وجوب عمل بر آن با جعل اهل علم است بغیر
توقف بر نظر در آن نووی گفته ان الامتة انما اجتمعت علی وجوب العمل بما فیها لكون احادیثها صحیحة اوجهة اذ لا یحب العمل
الا بذاک فهو اجماع بان کلام النبی صلی الله علیه و سلم اذ لا یحب العمل بکلام غیره و صلی الله علیه و سلم من افراد الامة انتهى و با جعل مذموب جمیع آنست که عمل
بخبر واحد واجب است و تعبد بدان واقع شده و قاضی و ابن داود گفته اند عمل بدان واجب نیست و ماوردی حکایتش
از اصم و ابن علی که روزه و گفته این هر دو میگویند که خبر واحد و سنن و دیانات مقبول نیست و در دیگر اول شیخ پذیر است
و طریق از قبول نزد ابن علی و هم عقل است و نزد قاضی و اهل ظاهر شیخ زیرا که مفید ظن است و ظن معنی چیزی از حق نیست
و جوابش آنست که این عام مخصوص است با آنچه در شریعت از عمل با خبر آحاد ثابت گشته است شوکانی گفته و باجماع هر حکما
کرده است در عمل خبر واحد و چیزی صلاح منکس نیاورده و مستحب عمل صحابه از خلفای راشدین و غیر هم و عمل تابعین
و تبع ایشان باخبار آحاد واجب است در رعایت کثرت بخیر که صفتی بسیط مستمع ادنی تواند شد و اگر از بعض محاسبه
تردوی در عمل بدان در بعض احوال واقع شده باشد پس آن تر و بنا بر اسباب خارج است از ریت و صحت تیمم
را و می یابد و معارض مراجع دانند آن نه بنا بر آنکه خبر واحد قابل عمل و در خبر قبول نیست انتهى گویم خبر آحاد چند قسم
یکی مستفیض که سه کس یا آریا و آرا و آیت کرده اند ابو نعیم شیری گفته اقل آنچه بدان استفاضة ثابت می تواند شد

و کس اندوکی گفته مختار نزد ما آنست که مستقیقین خبریست که مردم آنرا شایع شمرند و بعضی گفته مستفیق آنست
که او را طریق محصور باشد زیاد از دو و این متخاصمه برای جانختی از این نفعها مست می شد بدان بنا بر انتشار
از فاضل المارینی فیضا و این را مشهور گویند و بعضی اهل حدیث میان هر دو تفاوت کرده اند باین طوری که مستفیق آنست
که در ابتدا و انتها برابر باشد و مشهور اعم است از آن و بعضی تفاوت میان هر دو بر کیفیت دیگر کرده اند و گفته اند مستفیق
آنست که امت تلمیذ آن بقبول کرده باشد بدون اعتبار عدد و تفسیر فی گفته این نوع و متواتر یکی است و لهذا حافظ
ابن حجر فرموده که برین کیفیت این نوع از بساحت این فن نیست زیرا که همچو متواتر گردیده و متواتر از سبب آنست
نیست و اطلاق مشهور بر بندگوار و مشهور بر السنه می آید پس شایع خبری باشد که اسناد واحد یا زیاد دارد بلکه خود
اصلا که امام هادی ندارد و قال حافظ ابن حجر صریحاً که صرف شهادت او بر السنه بوده است و حال آنکه وی موضوع است
و سخاوی درین باب کتابی جمیع نوشته و نامش القاصد الحسنه فی بیان کثیر من الاحادیث الدائره علی الالسنه نهاده
و مشهور قسم دوم خبر احادیث و در اشاد الفحول گفته مشهور آنست که شهر گشته اگر چه اشهادش در قرن ثانی یا ثالث بوده باشد
بسی که ناقل او ثقات باشند و لواط و آندار کذب متوجه نمیشود و بعد و قرن اعتبار شهرتش نیست که اذ قال الحنفیه
و برین تقدیر میان او و مستفیق عموم مخصوص من وجب باشد زیرا که بر خبر مروی سه کس زیاد و صادق است و افراد
مشهور از مستفیق باین طور است که و کس آنرا در قرن اول روایت کرده باشد بعد در قرن ثانی و ثالث متواتر گشته
و خاص مشهور را قسم متواتر گردانیده و جماعتی از حنفیه موافق او است و جمهور آنرا قسم متواتر قرار داده اند و قسمی از
انتهی سید محمد ابن وزیر در مختصر خود در باره عمل باها و گفته العمل به و احیای جماع الصحابه المعلوم و الارساله السلام الاحاد
و تقریر صلعم المسلمین علی قبوله و حسن العمل بالنسب عتقاً انتهى و این چهار دلیل است بر عمل کردن بر خبر آحاد و در روی
روست یکس که زعم کرده که اخبار آحاد مقبول نیست پس دلیل اول که اجمل صحابه بر عمل باخبار آحاد باشد شیوع
آن میان ایشان بغیر کتب و قضایای ایشان در آن داخل زیر بررسی شود و لهذا گفته که این اجماع معلوم است نه نقل
و اما آنکه عمر رضی الله عنه خبر را بی موسی دستمندان قبول نکرد و ابو بکر خبر خبیثه در میراث جده پذیرا نفرمود و آنرا که در
باخ و مشاهد آورده و ندیش جوابش آنست که اتیان شهود حدیث را از برون خبر آحاد بیرون نکرد حال آنکه عمر بن خطاب
آحاد عمل کرده که در اینجا استنباط نمود پس فعل عمر دلیل تام مانع قبول آحاد نمی تواند شد بلکه دلیل قبول و سنت و مثل
او است آنکه علی مرتضی اختلاف را وی میگرد پس اگر حالت کرد قبول فرمود چه ایراد مجرب استنباط است از وی که اعم
وجه نه نیست در روایت زیرا که باین دفع او نیست چه جائز است که حالت ناجور بین باشد بلکه این اخبار با قوی ظن
بود و قبول روایت باین اقسامی درین است از قبول و با عدم بین و منع کمال عمل بدان بعد بین مخرج او از آحاد
نیست پس این دلیل مانع قبول آحاد و دلیل دوم ارسال آنحضرت صلعم است آحاد را بسوی ما و کتا و حدیث شان

میروی ایمان کنند و او شان را عقیده شریعی نمیدانند این نیز معلوم است هر که سنگ جوید و سینه پیردایمی تناسل
 نیز با یقین می شناسد و باین سال محبت به هر صلح الهیه قاهر می شود و آنحضرت صلوات الله علیه با عباد که اخبار را می شناسند
 از انکه او متعلق متعین میگردد قبول میفرمودند و برین قبول و اعتقاد احکام و مقرره در باره فرشتگان مترتب می شد و او
 از هر صلح الهیه شکفت که این خبر و احادیث عمل بدان واجب نیست و بسط این مسئله در اصول عقده است و اصل دوم تقریر
 وی صلوات الله علیه را قبول است هیچ بافرشک نمیکند و اگر آنحضرت را عمل صحابه خود با خبر آید و عباد می شناسد در
 قضا یا می ندید که شخصی تو را بشناسد و بر ایشان انکار نفرمود بلکه باین تقریر دست پس این دو دلیل است اینست
 مشهور که فعل دوم تقریر وی صلوات الله علیه برین در عا چه نام دلیل عقلی است بعد از دلیل نقلی که حسن عمل بظن عقلاً باشد چه
 بالقرینه و چه باطل و معلوم است که اگر بطلانی خبر آید و یکی که گمان سستی با اوست خبر دهد که درین طعام هم است یا در طریقی
 که اراده سلوکش دارد و درنده دست یا ندوی را و نیز بقتل قاضی است پس ترک این طعام و طریقی و اقدام بر آن خوب
 فایده عقلاً و حسن فهم انگیزند و او شان است و هر که عمل با عباد را بد کرد و او را اولی است و وجه دیگر نیز آنست که عباد
 جز بظن افاد و دیگر نمیکند و جانش آنست که در رد عمل بدان خود عمل بظن است چه دلیل عقلی است و در رد عمل با عباد بدست را و
 موجود نیست و این استدلال زیاد است براهیجه الفکر است چنانکه گفته بود الا ما زدت علیه غیره علی دعا و یه العواطل پس
 خبر و اند که در و اتش عدول باشند مقبول است و این یک نوع خبر احادیث است و آنکه صدق خبریه مرجع نباشد و در دست
 و این نوع دیگر است و نوع سوم توقف فیه است حافظ این محکم گفته عمل بر قبول از ان جهت واجب است که در ان یا اصل
 صحت قبول موجود است که عبارت از ثبوت صدق ناقص باشد یا اصل صحت رد که آن ثبوت کذب ناقص است یا این
 صحت یا یافته نمی شود پس در اول غالب بظن صدق خبر است بنا بر صدق ناقص پس ان اخذ کرده میشود و در ثانی
 غالب بظن کذب خبر است بنا بر ثبوت کذب ناقص پس از یافته می شود و در مسک بدان غیر و در ثالث اگر در ثبوت
 بالحدسین یافته شود ملحق گردد بدان و در اندران توقف کرد و اید امتی پس توقف فیه در حکم رد دست حال
 هر خبر محتمل صدق و کذب است من حیث انه خبر پس لابد باشد برای ترجیح یکی از دو احتمال از مرجع و چون مرجع فقود و باقی باشد
 احتمال و با جمله افاد و خبر احادیثی بظن یا علم نقلیست که که ارم قوی با وی منضم باشد یا آن خبر مشهور یا مستفیض بود و نیز خبر
 خود هیچ خلافی در میان نیست و نیست نزاع در آنکه خبر واحد که اجماع بر عمل مقتضای او واقع شده مفید علم است زیرا که
 وقوع اجماع بران خبر بحدود حدس معلوم الصدق گردانید و چنین هر خبر واحد که امت آزمائشی قبول کرده باشد مفید
 علم است اگر چه بعضی مایل به بعضی متداول باشند و احادیث صحیح بخاری و مسلم از همین قسم است زیرا که هر چه درین هر دو
 است عقلی آن قبول کرده و هر که بعضی از ان عمل نموده آنرا تاویل کرده و تاویل فرغ قبول است و اختلاف کرده اند
 در خبر واحد که محض نقلیست یا آن باشد نزد بعضی مفید علم است و نزد بعضی نه و این خلاف نقلیست زیرا که اگر قرآن قوی

هستند چنانچه کسی که هر عقل را از مردان قرآن علم حاصل میشود خبر نگیرد که از قسم معلوم الصدق باشد و در هیچ وجه برای
 قول کمتر که علم بقدر آن حاصل میشود و نه بغیر آن نیست و خبر نیز بخبر رسول خدا صلعم متعلق بامور دنیویه که آنحضرت آنرا
 شنیده و اینکار لغیر مود از قبیل معلوم الصدق است نه خبر که تعلق بامور دنیویه دارد و برای عمل بخبر و احادیث ظاهر است
 بعضی در خبری راوی بعضی در خبری نیستی مدلول خبر بعضی در خبری نیستی لفظی و آن چنانکه در حصول المأمول من علم الأصول آنرا کرده اند
 این جزوی در تنقیح ذکر کرده که امکان احصا احادیث مستحذر است مگر آنکه جمعی در تنقیح آن مساله بکار برده و بعضی در احادیث
 پرداخته است امام احمد بن حنبل گفته هفت کاک و چند حدیث بصحت رسیده است و مستند خود را از هفت کاک و چهار هزار
 حدیث انتخاب کرده ام پس هر حدیث که شما اختلاف کنید مجموع باشد آید و هر حدیث را که در آن نیاید آنرا تحت بحث است
 انتمی و ازین قول امام سحر دو مقدمه کلیه ثابت میکند یکی آنکه هر چه در مستند وجود است تحت بحث است و دیگر آنکه هر چه در آن
 موجود نیست تحت بحث نیست و این هر دو مقدمه منحل مایل است زیرا که در مستند احادیث ضعیفه بلکه موضوعه
 نیز هست مثل حدیث عالیه مرفوعه راایت عبد الرحمن بن عوف یا دخل الحیثه جوا و این جزو سبب
 این را در موضوعات آورده و مثل حدیث عمر لیکون فی فیه الامه رجل یشال له الولد و مثل حدیث ابن عباس عن عمر بن الخطاب
 ان یبعین سته الا و سله عنه انوا غامن البلاء و یجئون و یخرجون و ابی بن و حدیث انس عسقلان احد الفرو و یسین و یسین
 منها سبعون الفاً لا حساب علیهم و غیره و در آن احادیث متکثر بوده است مثل حدیث بریده که کوفی باقی بعثت خراسان ثم
 انزلوا امر و فانه بناها و ذوالقرنین و اما مقدمه ثانیه پس در صحیحین احادیثی هست که در مستند وجود نیست با آنکه مسلم
 اجماع کرده اند بر صحت و حجیت او دارند بعضی محققین گفته اند که این سخن را بر امام احمد بن حنبل اندوختی آنرا نگفته و غیر
 مجموع مستندش چهل هزار حدیث است از آنجمله ده هزار تکرار پس چه قسم میتوان گفت که هفت کاک حدیث و کسری بصحت
 رسیده و آنچه در مستند نیست تحت بحث نباشد و لهذا بعضی تاویل کرده اند با آنکه مراد باین عدد طرق است نه متون و این تاویل
 عذر لگائی بیش نیست زیرا که نفع این توجیه وقتی هست که همه احادیث هفت کاک و کسری طرق باشد نه متون حال آنکه
 این محل بحث است چه گفته اند که امر بالعکس است و الله اعلم بحقیقه الحال فی تحقیق هذا القول و هر چند امکان احصا احادیث
 مستحذر است لیکن واجب العمل از آن میان همان احادیث است که بر قواعد اولیه حدیث بصحت پیوسته و ایشان شهادت
 بشبوت آن داده اند نه هر حدیث که در کتب مجمله نامستند یافته شود یا از زبان صوفی یا فقیه یا داعی یا قاص یا مروج
 یا مفسر منقول گردد و این نکته را یادداشتی است که بسیار مفید و مادی بسوی صراط حمید است قسم سوم احادیث مستحذر
 و آن خبری است که دو کس یا سه کس آنرا روایت کرده باشند و سومی شد بغیر بنا بر قلت وجود زیرا که ستم بودن دو
 راوی برای هر راوی از اول تا آخر عزیز است یا بنا بر آنکه مشتق از عزیر یعنی قوی است زیرا که بسبب محلی از طرق
 آخری توانا و عزیز گشته است و این قسم حدیث شرط صحیح بخاری نیست چنانکه قاضی ابوبکر بن العربی مانکی در اول

شرح بخاری گفته چندی را داده که در غیر شرط بخاری است و علما بروی رد کرده اند و گفته که این دو هم ستان شده و
 کتاب ترجمان الشرح نوشته ولقد کان فی القاضی فی بطلان ما ادعی انه شرط البخاری اذ ل حدیث لا یوریه یعنی آن حدیث
 بطریق آحاد و حدیث انما الاعمال بالنیات است که عجم بن العزلی برین معنی منتهی شده و گفته اگر گویند که این حدیث
 از عجم است چه علقه دیگری از عجم ندارد وایت نکرده پس جواب این است که عجم این حدیث را بر منبر خطبه ذکر کرده و بحضرت
 صحابہ پس اگر صحابہ آنرا نمی شناسند لابد آنجا کش میگردند و این را تعقیب کرده اند تا آنکه لازم می آید از سکوت ایشان که
 آنرا از غیر عجم شنیده باشند و اگر این را رد کرده عجم را در باره عمر مسلم دارند و در باره فقر و طعنه منع باشد بعد و در فقر و محرم است عجم
 از علقه با و فقر و عجم بن سعید از محمد و نیز بران العزلی ایراد کرده اند و آخر حدیث در بخاری مکتان خیفستان علی السلسله
 زیرا که ابوهریره بدان مقصد است از وی معلوم و از وی ابو زرعه و از وی عماره و از وی محمد بن فضیل و از وی تشابه
 یافته پس قول این العزلی باطل است و حازمی از حاکم آورده که شرطیست حدیثی عدد دست چنانکه یاد و این همان نعم
 کرده که روایت انحنین از انحنین اصلاً یافته نمی شود حافظ این حجر گفته اگر مراد فقط انحنین از انحنین اند پس پیشین
 و اما صورت عزیز بر وجهی که مذکور کردیم میسر موجود است باین طور که اقل از انحنین از اقل از انحنین روایت کرده باشند
 و مثال آن حدیث انس است نزد شیخین و حدیث ابوهریره و تهازی و بخاری باین لفظان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال لا یؤمن
 احدکم حتی اکون احب الیه من والده و ولده و الناس اجمعین که از انس قاده و عبد العزیز بن حبیب آزار وایت کرده اند
 و از قاده سعد و سعید و از عبد العزیز بن جمیل بن علیہ و عبد الوارث و از انشیان جماعتی را دی آن گشته است و جمعی از جماعت
 غریب است و آن خبری است که شخص واحد روایتش کرده و در هر موضع سنه که این فقره واقع شده باشد و غریب را
 اقسام است حافظ این منده گفته خبر غریب مثل حدیث زهری و اشباه او است از کسانی که بر حدیث شان اجماع کرده اند
 بنا بر عدالت و ضبط شان پس چون مروی از آنها باشد مثلاً متفرق شود آن را غریب گویند پس اگر راوی او دو کس باشد
 کس اند عزیز است و اگر جماعت است مشهور است و بعضی از افراد غریب نیست مثل افراد مضاعف بسوی بلدان و مطلق
 غریب منقسم بسوی جمیع مثل افراد متفرج و صحیح و بطوی غیر صحیح و غالب بر عجزی که از احمد بن حنبل آمده همین است
 چندی بار با گفته لا مکتبوا نه الا حدیث القرائب فانها مناکیر و عامه رواها الضعفاء و غریب در متن و اسناد زهری
 که روایت متن و شیخی واحد متفرق شده است و غریب در سنه و متن مثل حدیثی است که متنش از جماعتی از صحابه و غیره
 باشد پس چون یکی بر و شیش از مجابی دیگر متفرق شود و غریب باشد باین وجه و ازین جنس است غرائب شیوخ و اسانید
 متون صحیح و همین را ترندی غریب من هذا الوجه میگویند و غریب در متن نه اسناد غیر موجود است مگر آنکه حدیث متفرق شده گردد
 و جماعتی آنرا از متفرق روایت کنند که درین صورت آن حدیث غریب مشهور و غریب در متن نه اسناد و باشد نسبت یکی
 از دو طرف اسناد و چه اسنادش در طرف اول متصرف بشرط است و در طرف دیگر متصرف بشرط است مثل حدیث انما الاعمال

بالانبات مثل سائر غریب که تصانیف ائمه بر آن نقل بوده است بعد از ترمذی و غیره و این هر چهار قسم است که اخبار از او عبارت است و در صورت
 آنکه اگر کسی اصل و اصل خبر را بداند یعنی موضوعی که دوران سنا و درست اگر چه طرق بسوی آن متعدد باشد و آن طریق است که در آن صحاح
 بود و تابعی واحد از آن صحابی را می باشد و غیره و دوران سنا و درست و روایت از آن صحابی خواهد بود صحابی در آن وقت
 متعدد باشد مانند و اما انظر و صحابی از بنی مسلم پس غریب نیست زیرا که در صحابه موجب قبح نیست و این قسم را غریب
 نامند سید محمد بن زبیر و مخففه گفته و نقل وجوده است و سید محمد بن عیسی امیر گفته که بعد از آنکه خبر را از آن صحابی که در آن خبر
 گفته است مثل فروط و سنا و در کتاب التلک خود سنا و آن امشده کرده پس در کلام سید نظر است گویم در اینجا پیش
 بحث نمی از هیچ و لا و از همه آن کرده اند و بعد از مدین و بنابر بدان متفرد است از این عمر و گاهی متفرد می شود و ازین متفرد
 را می دیگر مثل حدیث شعب الایمان که متفرد است بدان ابو صلیح از ابو بکر و دو متفرد است بدان عبداللہ بن عمار از ابی
 صلیح و لفظ حدیث این است الایمان بضع و سبعون شعبه فضا بقول لاک الاله و ادنا یا ما لاله الا ذی عن طریق و اعمی
 شعبه من الایمان حافظ ابن حجر گفته و فی سنا الزبیر و الجمع الاوسط الطبرانی امشده که کاتبه و انتهی و این را تقسیم کرده اند
 بسوی غریب سنا و متن و صحیح و غیر صحیح که ذکرنا و مثال صحیح روایت این و همیست متفرد و به قال خبر فی صحیح ابن ابی
 حنن ابن حبیب عن ابن شهاب عن یحیی بن عمرو عن ابی عن غایبه قال است سال انما یسئل الله عن الکتاب فقال اللیث
 بشی و امثال این حدیث از دیگر افراد صحیح و غریب غیر صحیح خود بسیار است و امیله از آن تذکر کرده اما چنانکه قول امام جم
 پیشتر گفته است و امثالش بسیار است و از انواع غریب است غریب الفاظ حدیث و اول کسی که در آن تصنیف کرده نصر
 بن شعیب است یا ابو عبیده و تالیف درین باب همیشه جاری ماند و اجماع آنها کتاب نمایه ابن اثیر است و بعد نمایه کنانی
 فائق در شرح غریب احادیث و آثار اطوال و نحو آن تالیف کرده موسوم بمسال الطالب فی شرح طوال الغرائب این را ابن
 ناصر الدین در کتاب خود علوم حدیث ذکر کرده گویم و اجماع کتب درین باب کتاب مجمع البحار و طاهر فتنی است که عادی
 نمایه و جز آن از کتب مؤلفه درین فن است و بحث غریب الفاظ حدیث آینه بیاید قسم دوم غریب نسبی است بکسوف
 و سکون سین محله و بای موحده و بای تحمیه مشهور و در آخر موسوم شده به نسبی بنا بر آنکه تقدیر در آن نسبت شخص معین حاصل
 شده اگر چه حدیث در نفس خود مشهور باشد باین طور که بوجود دیگر مروی شده است و راوی در آن متفرد نگزیده و حافظ
 ابن حجر گفته و نقل اطلاق الفرد علیها انتی بلکه غالباً آنرا غریب گویند زیرا که غریب و فرد مترادف اند لغت هم مطلقاً اینقدر
 هست که اصل اصطلاح میان هر دو تفاوتی نکرده و از حیث کثرت استعمال و قلت او پس اکثر اطلاق فرد بر فرد مطلق است
 و اکثر اطلاق غریب بر فرد نسبی و این از راه اطلاق اسم برین هر دو است و اما از راه استعمال فعل مشتق پس خود هیچ فرق
 میان هر دو نمی کنند بلکه مطلقاً بوسی چنان گویند تقدیر به فلان او غریب به فلان این و زبیر در اینجا خواهد کرد و گفت
 فان و افقادی الفرد و النسبی غیره فهو التالیع بکسر الموحدة و ان وجد من لیش به فالتالیع و تالیع الطرق ان اکال الاعیان

و تحقیقش خواهد آمد شیخ عبدالحق در مقدمه اشقه اللغات گفته حدیث صحیح اگر راوی دمی یکی است آنرا غریب نامند و اگر
دو بود و غیره گویند و اگر زیاد از دو بود و مشهور و مستفیض خوانند و اگر کثرت روایت بخدی رسد که توافق ایشان بر کثرت محل
نشان دهد و متواتر گویند و غریب اگر در غیر گویند و مراد با آنکه راوی یکی بود و آنست که اگر در یک موضع همه یحیی بن ابراهیم غریب است
و لیکن آنرا فردی بنی خوانند و اگر همه یا همچنین آید فردی مطلق بود و مراد با آنکه از دو کس روایت آید آنست که همه یا همچنین آید اگر
یکجا یکی آید آن عزیز بود بلکه غریب باشد چنانکه گفته شد و بر همین قیاس اعتبار زیادت برد و مشهور است و این حدیث منی
قول ایشان که درین فن اقل حاکم بر اکثر است و ازینجا معلوم شد که غرابت منافات بصحت ندارد و حدیث غریب صحیح
می تواند بود و چنانکه هر یکی از رجال وی ثقات باشند و غریب گاهی بمعنی شاذ نیز آید از شاذ و ذکر از اقسام طعن در حدیث
و اینست مراد صاحب مصابیح که در بعضی احادیث بطریق طعن میگوید بذا حدیث غریب بعضی شاذ را نیز بفرموده و وی تفسیر
کرده اند بی اعتبار بخلاف ثقات و گفته اند صحیح شاذ است و غیر شاذ بمعنی فردی و آنکه در مقام طعن مذکور شود بعضی
بخلاف ثقات است انتهى و اگر چه بیان شیخ درین علم اعتماد را نشاید لیکن چون سخنش لخص تقریرات این مقام بود نوشته اند
و نفس متن حدیث نزد محدثین اخل اعتبار نمی شود مگر نادرا و اعتبار عبارات از نظر رجال حدیث است که آیا کلام را در
بدان متصرفند یا نه و آیا معروف است یا نه گویند بحقیقت عبارات از تحقیق رجال حدیث است من حیث الروایات یا معلوم شود که حدیث
بکدام وصف ازین اوصاف متصف بوده است چه حدیث کتسابی منشی از قوت وضعف و بین بین یعنی بین القوه و یا
میکند بحسب اوصاف زوایة از عدالت و ضبط و حفظ و خلاف آن و میان این اوصاف و میان خلاف و یعنی میان
عدالت و ضبط و نقیض آن یعنی هر یکی ازین سه صفت یا بحسب اوصاف اسناد و الاتصال و القطع و ارسال و ضبط
و نحو آن از شاذ و زو و وقف و علت و برین تقدیر حدیث منقسم می شود بسوی صحیح و حسن و ضعیف پس صحیح با اعتبار
عدالت و ضبط و الاتصال باشد و ضعیف با اعتبار انفساد یکی ازینها بالمره چه باشد و حسن با اعتبار و بین چیزی از آنها
و تحقیقش بریاید و صحیح مرتبه اعلی است و حسن مرتبه متوسط و ضعیف مرتبه ادنی و بعضی علماء این فن تقسیم حدیث بدو
قسم کرده اند صحیح و ضعیف و این تقسیم بسوی سه قسم نظر متن حدیث است یکی از دو اعتبار مذکور و اگر نظر بسوی اوصاف
روایت کنند گویند راوی یا ثقه عدل ضابط است یا غیر ثقه و متمم و مجمل و نحو آن مثل فیہ لین و کثیر الهمم و کثیر الغلط
پس بحث از جمیع و تعدیل رود و اگر نظر بسوی کیفیت اخذ روایات و طرق نقل ایشان برای حدیث کنند این بحث
باشد از اوصاف طالب کیفیت استفادہ او و افادہ شیخ او را و کیفیت اخذ او از قراء و سماعت و اجازت و جز
آن و این تقریر مستعدی ترتیب کلام بر چهار باب است باب اول در اقسام و انواع حدیث و در آن قسم است
فصل اول در تعریف حدیث صحیح و آنچه متعلق باوست خبر احاد اگر از صفات قبول شمل بر اعلی اوصاف وی
باشد صحیح لذا نه است و فعل در اینجا بمعنی فاعل است از صحت و این حقیقه در اجسام باشد و استعمالش در غیر اجسام مجاز

یا استعاره است و اگر شتم بر آن نیست پس اگر با بر این تصور یافته شود مثل کثرت طرق پس آن نیز صحیح است
 لکن لذاته و اگر با بر منقول است حسن لذاته است و اگر قرینه مرتبه جانب قبول متوقف فیه قائم شود نیز حسن است لکن لذاته
 و صحیح لذاته مقدم است بر همه بنابر طوری که پیش حدیث صحیح آنست که سندش مثل نقل عدل ضابطه از عدل ضابطه که مثل مستی
 تا انتها می رسد متصل باشد و از شد و ذو علت سالم بود و درین اوصاف احتراز است از حسن ضعیف چه مراد با اتصال است
 که آن حدیث با آن سند منقطع نباشد هر چه که بود در ازل نه در وسط و نه در آخر قبول اتصال مسلم اسناد من سقوط فیه کثرت
 کیون کل من جاله سمع ذلک لم روی شیخ قاله الحافظ ابن حجر جرح و مراد بعد آنست که علت را وی شهور باشد به صورت
 پس هر که اصلاً عدل نیست یا علتش مستور است یا در آن جرح است وی خارج باشد ازین حد و مراد بضابطه کسی است که
 حافظه متیقظ غیر مغفل غیر ساهی و شاک و در حالت تحمل و ادا باشد زیرا که اگر در ناقل نوعی قصور از درجه اتقان است حدیثش
 در حد حسن در آید چون ازین درجه هم فرود تر شود حدیث او ضعیف گردد و قطب دو گونه است یکی ضبط صدر و آن اثبات
 مسجع است بر وجهی که شکی نیست باستحضار او هر وقت که خواهد و هم ضبط کتاب و آن حیانت کتاب است نزد خودش
 از وقتی که آنرا شنیده و صحیح کرده است تا آنکه تاذیه وی کند قال الحافظ ابن حجر و در تعریف صحیح لفظ تام الضبط ذکر کرده
 گو یا اشارت بسوی ترتیب علیادین باب فرموده و فیه بیاتی و مراد بشد و ذر روایت ثقه مخالف روایت مردم است که ایل
 و در اینجا ساحت است زیرا که انعمی شاذ است نه معنی شد و ذو آولی آنست که چنین گویند روایت ثقه مخالف روایت انصار
 او مخالفه فیما للناس عطف ابن حجر گفته الشاذ لفظ الفرد و اصطلاحاً یا مخالف فیما راوی من هو ارج منه و برین تقدیر اعتبار
 بودن راوی ثقه یا مخالفت و بر مردم معتبر نباشد بلکه مخالفت شخصی و احادیث از وی کافی است و مراد بعلت سبب خفیه
 خاصه قاضیه است که اقبل در در اینجا نیز مساحت است زیرا که در محلل بودن سبب خفیه لازم نیست بلکه سبب اخفی کافی
 باشد و آنکه گفته اند که جمع باعتبار دو است پس احدی است یا در مقام تعریف و بعضی گفته اند که این قید مستدرک است زیرا که
 برضا بطرازم مثل این قاضی مخفی نمی تواند ماند و جوابش آنست که ان الصادق قیو و احرازم قد سیاهوس هر حدیث که در آن
 این قیو و جمیع شود حکم بصحت آن کنند با خلاف بین اهل الحدیث و در هر چه قیدی از آن منعقد شود و از صحت خارج گردد مثل
 مرسل و غیره و گاهی در بعضی احادیث اختلاف کنند بنابر اختلاف در وجود این اوصاف و چون در حدیثی گویند که این حدیث
 صحیح است معنیش آنست که سندش مثل نقل عدل ضابطه متصل شده است نه آنکه در نفس الامر متقطع است زیرا که بعضی را بایش
 صحیح چنان است که عدلی بر او تیش منفرد گشته و نیست از جنس آن اخبار که است بر لقی آن بقبول اجماع کرده باشد چنان
 اگر در باره حدیثی گویند که این صحیح نیست معنیش آنست که اسناد او بر وجه معتبر بصحت نرسیده تا آنکه آن حدیث در نفس خود
 کذب است این چنین نوشته اند بعضی اهل علم منهم صاحب الخلافه و لیکن این میان مسجع نافع نیست زیرا که عمل بر حدیث صحیح ثابت
 مستعین است و بر غیر ثابت مسجع گو و نفس الامر کذب نباشد قاضی فایده فی ذکر هذا التقریر و مراد بعد از چنانکه الحافظ ابن حجر گفته

کسی است که او را یک لحظه بر ملازمت تقوی و مروت باشد و مراد بتقوی اجتناب عیال سلیقه از شرک یا بدعت یا فسق است
 انتهى و برین تفسیر عدل کیا اصول فقه و علوم حدیث و کتب فقه متطابق اند و بعضی قید بدعت حذف کرده اند مگر بنگران
 متفق اند بر آنکه عدالت بلکه است پس عبارت حافظ در رسم تقوی مقصودست زیرا که گفته مراد بتقوی اجتناب عیال سلیقه
 بآنکه در خیال از زیادت قیدی لا یرتکب که آن آیمان بواجبات باشد و چون تطابق جمهور بر مکه بودنش معلوم شد پس مکه
 کیفیت یا سخن در نفس است که از آن خد و افعال بی دولت میشود و بسبب آن از اقراران هر فرد و فرد کبار و صغار حسینه
 مثل سر و قلمه و تطفیف حقیقه در ذرات اکل جان و ذرات بول در طرقات و اکل غیر سوئی و سوئی متعکیر و در رازی بمحصل
 گفته عدالت هیت رنج و نفس حامل بر ملازمت تقوی و مروت است تا آنکه نفقت نفس بقصد اوج حاصل شود و مقبره در آن
 اجتناب کبار و بعضی صغار است و بجز آن صحبت از افعال و افعال انتقامی گویم اصل عدالت در لغت استقامت است لکن
 هر پنج با او امن از جرات بر کذب نباشد و رویتش هر روز بود و الا فلا انتقامی گویم اصل عدالت در لغت استقامت است لکن
 طریق عدل ایستقیم و اطلاقش بر تمامت سیرت و دین می آید زیرا که سیرت در سبب گفته عدالت شرط است بالاتفاق و کمال آن
 و معنی اوست نزد خفیه عبارت از اسلام یا عدم فسق است و نزد ما بلکه ایست در نفس مانع از اقراران کبار و صغار
 خسته و قشیری گفته از شافعی بصحت رسید که در مردم کسی هست که تحض طاعت بدون مزج معصیت میکند و بر مسلمانان
 کسی هست که تحض معصیت بلا مزج طاعت میکند پس هیچ را بهی سبوی رد و کمال مقبول کل نیست بلکه اگر غالب بر مردم
 طاعت و مروت است شهادت و روایت مقبول باشد و اگر اغلب معصیت و خلاف مروت است مردم و روایت و آن
 سمعانی گفته و عدل از چار چیز ناگزیر است محافظت قبیل طاعت و اجتناب از معصیت و عدم ارتکاب چیزی از مسما
 که قاصح باشد در دین و آبروی او و عدم فعل چیزی از منبهاحات که مسقط قدر و کاسب زخم باشد و از خداست معتقد
 چیزی نباشد که راد اصول شرع بود و چیزی گفته معتد علیه در غیر همین ثقت است چون ثقت حاصل شد خبر قبول شود و آن
 گفته عدالت محافظت و فیه حامله بر ملازمت تقوی و مروت است و نیست با او بدعت پس قید عدم بدعت در اینجا ذکر کرده
 و آنچه در باره اهل بدعت حق است بیاید و بشکافی گفته اولی در تعریف عدل است که آن متشکک است با و اب شرع پس
 متشکک بدان فاعل و ترکا عدل مرضی است و محل بخیری از آن عدل نیست اگر این اخلال قاصح در دین فاعل یا تارک
 اوست مثل فعل حرام و ترک واجب و اما اعتقاد عادات جاریه میان مردم که مختلف باختلاف اشخاص از سنه و اکنه
 و احوال است پس این را خود هیچ مدخل را مردمی نیست و بنا بر روایت و شهادت که دو قطره عظیمه و دو جبر کبر اند
 بر مردمین است آری فاعل چیزی که مردم آنرا خلاف مروت عرفانه شرعی شمارند تارک مروت عرفیه است و این مسلم
 و باب مروت شرعی نیست انتهى و در اسباب المظهر بقرین عدالت که از حافظ ابن حجر گذشته نوشته شک نیست که این
 نشدید و عدالت خبر و حق معصومین و انفراد از خلص مؤمنین تمام نمی شود بلکه در حدیث آمده آن کل بنی آدم خطا و آن

و در خطایین التوا بون و در حدیث هزار آمده المؤمن و اوارق یعنی واهی دین خود بزنند و راقع او بگوید است و در آخر
 حدیث گفته فالسعد من مات علی رقبته و در حدیث دیگر آمده ما من نبی الا عصی او یعم و نیز آمده لو لم تذنبوا لاذنابکم لکنکم ذنبا
 بقوم یذنبون فاستغفرون فیغفر لهم و این حدیث صحیح است و مخفی نیست که حصول این ملک در هر راوی از روایات حدیث
 عزیز الوجود است قریب نیست که اتفاق افتد و هر که تراجم روایات را مطالعه کرده است انفعنی را نیک میدانند و اما نکته
 را تعریف با ذکر کرده اند دلیل برای قول ایشان یافته شده و نه خود ایشان تعرض کرده اند بدلیل برین قول و چون دلیل
 در میان نباشد بحث لغوی بود و نظردرستی آن از روی لغت واجب گردید و چون بجمع بلغت گردیم نفهمیم که در قاصد
 در معنی عدل و عدالت چنین نوشته العدل عند الجور و این معنی درین الفاظ قلیل الافاده است زیرا که درباره جور گفته الجور
 نقیض العدل و این بعد است و در نهایت گفته الذی لا یسئل به الهوی و این عبارت اگر چه تفهیم عادل است نه عدل لکن افاده
 مراد میکند و دیگر اهل لغت گفته اند العدل الاستقامه و الیه تفسیر را در قوله تعالی ان الله یأمر بالعدل و الاحسان
 اقوال اند از روی بعد سرد آن اقوال گفته اند عبارت عن الامر المتوسط بین طرفی الا فرط و التقصیر طاعتی و این قریب
 بتفسیر عدالت استقامت و محاسبه که اهل لغت اند تفسیر استقامت بعدم رجوع بسوی عبادت او ثبات کرده اند و اگر چه
 رفی الدینه بر کسیا تفسیرش بعدم اتیان بذب کرده اند و اگر فرموده و گفته حاتم الامر علی شده و امیر المؤمنین علی رفی الدینه
 تفسیرش بایمان بقدر ائمن نموده و حق تعالی درباره شه و فرموده ذوی عدل عنکم و ممن ترضون من الشهداء
 و این گویا تفسیر عدل است برضی و مرضی کسی است که نفس بسوی جبر و مساکن شود و دل بوی راضی گردد و مضطرب نشود و منته
 تجاره عن تراض و در کلام علی مرتضی است خدشی رجال مرتضیون و از صاحب هم در حدیث مرفوع است اذا اتاکم من ترضون
 خلقه و دیده فاکوه و چون این حال معلوم شد پس باید دانست که شافعی رح در حدیث عدالت قولی گفته که بسیاری از علما بعد
 آنرا مستحسن نگاشته اند و آن قول این است که لو کان العدل من لم یأت بذب لم یجد عدلا و لو کان کل ذنب الیمن من العباد
 لم یجد جورا و کمن من ترک الکبائر و کانت محاسن اکثر من مساویة فوجد عدلا انتهى گویم این قول حسن است و تفسیر اهل لغت
 مؤید است که العدل تفسیر الجور نیست جور عبارت از کمالات بر وجه موجب اتیان هر صفت و نه جائز و لغت اتی بهر صفت
 بلکه جائز کسی است که جوش غالب بر عدل و شرش غالب بر حقیر باشد پس عدل درین چنین کسی است که مقاربت مساوی باشد
 و خیرش بیشتر از شر او است بعد از مافظان جبر و در رسم عدالت عدم بدعت گرفته و گفته که مستغ عدل نیست و این پس
 قائل بقول مبتدعی شده که بدعتش متفق نیست و این مناقض با فکر همانست و حرمت که بضمیم و او و او است
 و همزه است و گاهی متبدل و بیغم شود و حافظان جبر تفسیرش نکرده و غیری تفسیرش کرده و گفته ہی کمال الانسان
 صدق اللسان و احتمال عشرات الاخوان و بذل الاحسان الی اهل الزمان و کف الاذی عن البحران و بعضی گفته اند
 المروءة یخلق باخلاق امثاله و اقربانه و ولاته فی البیة و یشیه و حرکاته و مکاناته و مساکنه فانه لا الهوی و انکرا حافظ در رسم

صحیح ضبط تمام گرفته اگر در تمام تمام است پس تحقق مراتب معلوم زیرا که بر هر که این حیثیت نباشد یعنی ضبط صد در ضبط
 کتاب چنانکه نقلش گذشته پس وی سنی انحطاط یا ضعیف انحطاط است و در ضبط کتاب خود تمام و قصور متصور نیست باجماع
 درین تعریف تمییز است و سید محمد بن ابی اسیم و زبیر در صحیح گفته الصحیح من الاعداد نقل عدل تام الضبط متصل است
 غیر محلی و عند من یقبل المرسل نقل عدل غیر مغفل بصیغه الخبر مع دون ضمیته التمرین و البلاغ انتهى پس درین هم هیچ شرط
 ذکر کرده و وجودی و دو عدلی و این اتصال و عدالت راوی است و این راجع بسوی وین و ضبط اوست و مرجع آن
 بسوی حفظ و قیاس است و دو شرط عدمی عدم شد و دو عدم علت اند و آنرا تمیز کرده و آنکه حتی قاض باشد زیرا که علت هر
 راجع بسوی ضعیف راوی یا عدم اتصال سند است و اجتناب از ان اتصال سند نقل عدل ضابط مستقیم شده پس چون
 یکی ازین دو معدوم شود معدوم ظاهر موسوم گردد و باجماع خود از انقطاع یا ضعف و مانند آن از اول و بلکه پس عدم علت شرط
 ظاهر نیست مگر آنکه همراه آن قیاسی باشد و حافظ و نکست بر این الصالح گفته که این حدیث در تعریف صحیح و دقیق فرود
 یکی عدم شد و دو عدم علت زیرا که هیچ یکی نگوید که عمل به حدیث باید کرد اگر چه در آن علت قاضی موجود باشد غایت
 آنست که فقها بعضی علل مذکوره را معتبر نمی دارند و خلاف ایشان در تضعیف بعضی علل عبارت است زیرا که گاهی علت
 یافته می شود لیکن قاضی نمی باشد پس اهل حدیث در حدیثی که این اوصاف مجتمع شده مزید تقیید را شرط میکنند تا آنکه مل
 سلامت از شد و دو علت غالب شود و فقها این را شرط نمی کنند بلکه نزد اجماع این هر سه وصف نامش صحیح می مانند باز
 چون ظاهر شود که آن ضابط است و روش نمیکند پس در مال بیان ایشان خود خلاف نیست خلافی که هست و تضعیف او صحیح
 فی الحال است بعد وجود صفات سه گانه و تقریقین جمع اند بر آنکه وجود علت قاضی ضرر است انتهى گویم مراد ایشان عدل
 روایت عدل ضابط راوی است چنانکه در عدل شهادت ضبط مشهود و با عدالت شرط است پس مغفل متوقف نیست
 روایت و شهادت اگر چه عدل در دین باشد و هر که بگوید انحطاط فاحش الغلط است وی در شهادت و روایت عدل نیست
 و درین حین انحصار بر عدالت کافی از تقیید بضبط است و آنرا خطابی بر همین یک قیاس عدالت گفتا کرده و چون این معنی
 معلوم شد پس وجهی برای حذف قید شد و ذکر در سیم سید محمد بن زبیر گذشته موجود نیست بلکه این قید معتبر است و اگر
 مراد و آنست که این حدیث صحیح چه طالع فقهاست پس وجهی برای زیادت قید عدم علت نیست و نه برای حذف و نه
 او بخشی قاضی کما قال الحافظ ابن حجر چنانکه وجهی برای زیادت وصف عدل بغیر نقل در سیم مرسل موجود نیست زیرا که
 مغفل نه در سند مقبول است و نه در مرسل لکن قید غیر مغفل مفید اخراج علت قاضی ضعیف است زیرا که محال آنست که
 در وی علت قاضی ضعیف باشد و معلوم نمیشود و مگر میکشد مثل بر علت موصوفه بوضفین باشد کما قال البقاعی و باین
 تقریر منسوخ شد باینکه عدم وجهی برای حذف وصف بخفا و قیاس خفا این حجر گفته و چون این اوصاف مفید غلبه
 که بران در صحت است پس مقتضی آنست که در جرات بعضی فوق بعضی باشد بحسب امور متقومه و چون قرار امر جمعی شد

پس بر حدیث که روایت او در ردیه علیا از اهل بیت و ضبط و سایر کلمات موجب ترجیح باشد آن حدیث از آنچه کمتر
از دست درین صفت اصح باشد حفاظ این کثیر گفته و قد یکون التصحیح مشهوراً و غیره و نیز ثبوت فی نظر حفاظ فی
مجال و لهذا اتفاق بضم اصح الایمانیه علی بعضهافضاح احمد و استحقاق اصحاب الزهیری عن سالم عن ابیه و قال علی بن ابی حمزہ و الحسن
اصحاب عن میرین بن یحیی بن یحیی بن علی بن محمد بن معین اصحاب الانش عن بزیم عن ابن سحر و عن النخعی عن مالک عن یحیی بن عمر
و زاذلی عن الشافعی عن ابی ابراهیم عن ابی حنیفه عن ابی اسحاق عن ابی اسحاق عن ابی اسحاق عن ابی اسحاق عن ابی اسحاق عن ابی اسحاق
متفق اند نسبت حدیثی که احادیث بدان منفرده و همچنین حدیثی که بخاری بدان منفرده است نسبت آنچه مسلم بدان منفرده گفته
بنابر اتفاق علماء البغدادی هر دو امام بر تثنی کما بلایشان بقبول و اما اختلاف ایشان در آنکه اگر چه ازین هر دو که امام یک است
پس متفق علی این هر دو باین کیفیت است آنچه متفق علی این هر دو نیست و جمیع تصحیح کرده اند بتقدیم صحیح بخاری
در صحت بر غیر او تصحیح بختیض آن از ابی یافته نشده و توان گفت که اختلاف در رجحان احدی با تصریح بختیض است
زیرا که ایشان تصریح باینکه کرده اند بلکه این را از اطلاقات ایشان اخذ و از کلام ایشان فهم میکنند و خود را ایشان تصریح
باینکه یافته نمی شود و قول ابوعلی نسیب بوری باقت و ایم السواد صحیح من کتاب مسلم منافی مقصود نیست زیرا که در آن تصریح
باینکه نگرفته که مسلم اصح از بخاری است بلکه نفی وجود کتاب اصح از کتاب مسلم و نفی مساوات نمودن پیچیدگی چیزی است
که صیغه فعل اقتضای آن کرده و آن زیادت صحت در کتاب شارک مسلم و صحت است که بدان زیادت ممتاز گردیده
و این تاویل ای قول ابی علی از حفاظ بر حجت و لیکن مخفی نیست که مال کلام ابوعلی درین صورت است که کتاب بخاری
و مسلم برابر اند و اگر زیاده و کم آسان کتابی صحیح تر ازین هر دو کتاب نیست حال آنکه این مخفی نه محض نزاع است و نه مطالبه
بلکه مطالبه آنست که کتاب بخاری اصح از کتاب مسلم است بقاعی گفته سعید قضا زالی این بحث را در شرح مقاصد تحقیق کرده
و حاصلش اینست که صیغه فعل گاهی مستعمل بر مقتضای اصل لغت می شود و زیادت نفی می باشد و گاهی بر مقتضای
عرف شائع میگردد و مساوات نفی می باشد پس قوله مسلم باطلعت و لا غربت ای الشمس علی ابن عبد اللہ بن الفضل من
ابی بکر ذکر الحب الطبری فی مناقب العشرة عن الدارقطنی و الخلف الزهیری من حدیث ابی الدرداء اگر چه ظاهرش نفی
افضلیت غیر است و لیکن سوق آن برای افضلیت ابوبکر است و تفسیر بخاری آنست که غالباً از حال هر دو تفصیل
نه تساوی پس چون افضلیت کلی نفی شود افضلیت دیگر ثابت گردد و تمثیل این تقریر با شکل مشهور که بر حدیثی که اگر گویند
منخل میشود آن حدیث اینست عن ابی هریرة انه سئل قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
احدیوم النبیامه بافضل ما جاء به الا ان قال شئوا انما و زاد علیه زیرا که معنی حدیث آنست که هر که این را گفت شای
افضل تر از هر دو احد آورد مگر کسی که مثل او گفت یا زیاد گفت پس اگر چه ظاهر این سخننا از نفی است اما در تحقیق
از اشبات است نه از نفی و این شئ حدیثی است که نیز از روایت جابر جعفی از ابی منذر جعفی آورده که گفت قلت

یا بنی‌الدین افضل الکلام قال یا ابا المنذر قل لا آراء الا لله وحده لا شریک له لا الملک ولا احد یحیی و منیت میده الخ و
 علی کل شیء قدیر مایه مرة فانک یومئذ افضل الناس علما الا من قال مثل منی حلف انی حج جفتمه یوم صفائی که در
 صحت کتاب بخاری مسلم بروست اتم و اشتد اذ ان در کتاب سلم و شرط وی در ان اقوی و استدرست و اما در حان و
 از راه اتصال پس بنا بر آنست که بخاری ثبوت لقاء را وی با مروی عنه شرط کرده اگر چه یکبار باشد و سلم الکفا بمطلق
 معاشرت نموده حافظ عماد الدین بن کثیر در باعث حشیش گفته و من ما هنا فیفصل لک النزاع فی ترجیح تصحیح البخاری
 مسلم کما هو قول الجمهور خلافا لابی علی النیسابوری شیخ الحاکم و طائفة من علماء المغرب انتهى و اما در حان و از راه حدیث
 و ضبط پس از ان جهت است که رجال مسلم کمتر از رجال صحیح بخاری اند و اگر چه بخاری اکثر از خراج از حدیث
 ایشان نگردد و لکن از کتب شیوخ ایشان آورده که از آنها گرفته و ما رست حدیث شان کرده است بخلاف مسلم درین هر دو
 امر و اما در حاشی از راه عدم شد و دو اعلال پس این جهت است که احادیث متفق علیه بخاری اقل عدد است از احادیث
 متفق علیه مسلم اما اگر علماء متفق اند بر آنکه بخاری اجل بود از مسلم در علوم و اعرف بود و لصناعة حدیث از وی و مسلم اگر
 بخاری است و همیشه از وی استفاده میکرد و متبع آن را وی نموده اما اگر قطنی میگفت که کولا البخاری لما راجع مسلم لاجا
 انتهى و سید علامه محمد بن اسماعیل امیر در مقام در بعض کلام حافظ در توضیح الافکار شرح متفیع الانظار تعاقب کرده و در بیان
 شرح پرده نه بنابر طول ذیل ایرادش درین مختصر مناسب نیفتاد و باجملة صحیح بخاری باین وجه مقدم بر مسلم است
 و بعد از صحیح مسلم بنا بر شاکش بخاری در تلقی علماء کتاب ورا بقبول گرفته از ان حلول است بعد از مقدم
 که موافق شرط این هر دو باشد حافظ گفته مراد بشرط ایشان روایه ایشان اند یا باقی شروط صحیح و بر تعقیل روایات
 این هر دو اتفاق حاصل شده است بطریق لزوم پس ایشان مقدم باشند بر غیر خود در روایات و این اصلی است که
 از ان بیرون نتوان رفت مگر بدلیل پس اگر خبری بر شرط این هر دو باشد معادون حدیث مخرج مسلم باشد و باقی در حان
 گفته اند که مقتضای نظر در مقام آنست که هر چه بر شرط این هر دو باشد و آنرا علت نبود مقدم باشد بر اخراج مسلم
 تنها زیرا که قوت حدیث نظر بر حال است نه نظر بودن آن در کتاب انتهى گویم بلکه مقتضای نظر آنست که مقدم باشد
 بر تنها اخراج بخاری نیز زیرا که چون بر شرط هر دو شرط معاگو باهمو متفق علیه شد و آن مقدم است بر انفراد هر دو مگر
 آنکه بقای گفته وجه تاخر خبری که بر شرط هر دو است از خبری که احدها اخراجش کرده آنست که اخراج احدها را است
 تلقی بقبول کرده بخلاف آنچه بر شرط هر دو است و تخریش نه پراخته اند انتهى و این وجه اقوی است و آنکه حافظ بن حجر
 در اینجا جزم کرده با آنکه مراد بشرط شیخین روایت صحیحین اند پس از حدیث را در شرط ایشان اختلاف است بحجت آنکه ایشان
 ذکر شرط خود نموده اند و وی گفته اند لیس لهما شرط فی کتابیهما و لانی غیرهما انتهى اگر شیخین متبع ما فیما کرده است بنا
 شروط نموده اند اما آنکه هر ناظر را بشرطی حاصل شده و در ان اختلاف بسیار رود و او چه آنکه در شرح متفیع الانظار بیان

نمود و بروجهی که سبق احدی از نظار نیست و حق آنست که چون شرط تعیین شناخته نمی شود مگر تخمین و تخمین پس حوط
برای ویرج توقف و امساک است از جزم بوضع حدیث غیر مخرج و کتاب ایشان باینکه این حدیث بر شرطها یا احادیث
زیرا که شرط ایشان غیر معلوم است جز تأیید جزم بوضع حدیثی بدان چه قسم می تواند شد و چگونه تصحیح آن می توان کرد
با وجود مشک در آنچه موجب جزم است و چگونه از آن تفسیر تصحیح آن حدیث توان نمود حال آنکه تفسیر یقین بر شک توان
و احسن محمل برای قول قائل در حدیث غیر مخرج تعیین که از علی شرطهاست آنست که این ظن اوست که این هر دو را
شرطی هست و آن شرط مطلقان اوست پس آنچه موصوف بودن بر شرطهاست چه قسم مستحق تقدیم خواهد بود زیرا که اگر این
تقدیم نسبت ظان از جمیعین است که وی گمان کرد که آن حدیث بر شرطهاست پس آن ظان مخاطب بظن خود و مامور
بعمل کردن بدان است مادامیکه رام بر تبارف از ظن خود نمی یابد و اگر نسبت غیر از مقلدین یا جمیعین است پس اگر
ظن غیر ایشان لازم ایشان نیست و نه عمل بدان جائز و حافظ و غیره تقدیم مامور علی شرطها را سوق بساق تقدیم کنند
چنانکه سوق تقدیم متفق علیه یا منصرف بخاری یا مسلم میکنند لیکن بر تقدیم متفق علیه و غیره دلیل ذکر کرده اند که آن ظنی است
بقبول مایههاست بخلاف آنچه بر شرطهاست زیرا که ایشان اتفاق نکرده اند بر شرطی آن هر دو و نه خوشبین
تصویر کرده اند بلکه ما را فلان شرط است و کلام سی محمد بن زبیر در مختصرش مثل کلام حافظ است قال ثم شرطها علایا
غنداهل انتهى گویند که غالب شرطها صحیح است و این درست است اگر معلوم شود ولیکن در حدیثی بر تعیین است
اولا باز در حدیث حالت است ثانیاً پس در اینجا باین حسابش قسم است بهم و ادبکی ما اتفاق علیه و مامور بخاری
سوم ماخرجه سلم چهارم علی شرطها معایجیم علی شرط البخاری و حدیث ششم علی شرط مسلم و حدیث هفتم علی شرط محمد بن زبیر
اقسام زانده بر تقاد حافظ ابن حجر ایراد کرده و آنرا از جمیع شمرده اول متواتر و این علی اقسام است و جوابش آنست
که این غیر وار دست زیرا که ردی عدالت را وی شرط نیست و سخن در صحیحی است که تفریش گذشته و ثانی مشهور که در
بعض شرط متواتر متفق و ششم ما اتفاق علیه و حافظ ابن حجر گفته دارد نمی شود و این اقسام مگر مشهور و من
در ترتیب و متوقف هفتم که قبل اتفاق علیه است یا بعد آن و اما ماخرجه هفتم پس غیر وار دست زیرا که این قسم است نه قسم
چه مندرج زیر ماخرجه است و بقای تعقب کلام شیخ خود حافظ ابن حجر کرده آنچه در آن طول است لهذا ذکرش در اینجا
نکردیم و در خلاصه باعث خشیت و مختصر نوشته که اول سیکه در صحیح حجر در تصنیف کرده و بدان اعتقاد نمود یعنی بخاری حسن
و ضعیف جمع کرد اما بخاری است بعد مسلم صحاب و تابعین او و کتاب این هر دو اصح کتابند بعد کتاب عزیز بخاری
اصح است نزد جمهور و در جامع الاصول از بخاری آورده که گفت کتاب صحیح خود را از پیشش یک حدیث تخریج کرده ام
و این حدیثی درین کتاب ننهادم مگر آنکه دو رکعت نماز گذاردم بعد از اقسام صحیح بروجهی که گذشت ذکر کرده و گفت این
هفت اقسام است انتهى و حافظ ابن کثیر زیاده کرده ثم ان البخاری و مسلم الی غیره باخراج جمیع ما حکم بصدقه من الاحادیث

[illegible]

روایات علی الشر و التي اعتبرها فاذا فرض وجود ذلك الشرط في روضة حديث في غير الكتابين فلا يكون الحكم باجماعية
 مافی الكتابین غیر حکما و اما واحد باین الراوی جمع تمام الشرط و اما لا یلتزم فی شرط بقية الواقع فیهو یزکون الواقع
 خلافه و قد اخرج مسلم من کثیر فی کتابه من مسلم من غوائل البحر و کذا فی البخاری جماعه حکم فیهما مدار الامر فی الرواۃ
 اجتهاد العلماء و فیهما و کذا فی الشرط و حتی ان من اعتبر شرطاً و الفاء آخر یكون ما رواه الآخر ما لیس فی الشرط بحسب
 بخاریة انی اشتمل علی ذلک الشرط و کذا فیهما ضعف راویا و ولقد الآخر نعم تسکن نفس غیر المحدث و من لم یدر امر نفسه
 الی ما جمع علیه اکثر المجتهد فلا یرجع الالی راوی نفسه فاذا صح فی غیر کتابین عارض مافی کتابین انتهى گویم درین
 مساحت زیر که در سابق تحقق شده که شرط شیخین معلوم نیست و نه شیخین بدان در کتابهای خود تصریح کرده اند
 و نه در غیر آن بلکه حفاظ تتبع کرده از وضع ایشان استخراج شرط کرده اند و ضرورتیست که آنچه ایشان از شرط فرموده اند
 همان شرط بخاری و مسلم باشد و لهذا انفار ایشان درین شرط مختلف واقع شده و بعضی بعضی رد کرده اند چنانکه از کجای
 و این ظاهر بر حکم در آنچه از شرط شیخین زعم کرده رد نموده اند و این معنی معروف است حافظ را و اول مقدمه فتح الباری
 مسیبه بعدی الساری بذکرش برداشته پس فرض وجود آن شرط در غیر این کتابین برای معارضه صحیحین چنانکه ابن همام
 گفته که این معنی نیست آری رجال کتاب بخاری و مسلم را حافظ و غیره پسند کرده اند و ائمه تصریح نموده که کل من وعی به
 البخاری فهو عدل شیخ ابو الحسن مقدسی در حق رجال بخاری میگفتند با جاز القنطرة یعنی الحال القنات بسوی آنچه در
 حق او گفته اند و جمیع کرده اند و توان کرد و کذا ابو الفتح قشیری گفته و کذا النقطه و یقول و هر چه بر شرط شیخین فرض
 کنند و رجالش رجال صحیحین نباشند غایتش آنست که نفس مرضی بودن ایشان حاصل شود حال آنکه علم از علماء ایشان
 بآن روایات معلوم نیست و لهذا ما کان علی شرطها را دنی رتبه از ما فیهما اگر دانیده اند و از اینجا واضح شد که حکم باجماعیت
 مافی کتابین حکم نیست چنانکه ابن همام زعم کرده بلکه علت تقدیم صحیحین نزد جمهور علماء و کذا فی حدیث و حکم باجماعیت آنها
 بنا بر تلقی امت لیتبول است چنانکه حافظ ابن حجر در شرح منجبه گفته قد صحیح البخاری علی غیره من الکتاب المصنعة فی الحدیث
 ثم صحیح مسلم مشارکة البخاری فی تلقی العلماء کتابه بالقبول ایضا نسوی باعلل انتهى پس معلوم شد که علت تقدیم این
 هر دو کتاب تلقی بالقبول است و این تلقی بالقبول در فرض و ض این همام منقود است پس حکم بدان حکم نباشد که او هم
 ابن الهمام و همچنین تقدیم مافی شرطها اگر یافته شود حکم نباشد که او هم سید العلماء محمد بن اسماعیل الامیر فی جواب بعض
 اهل العلم من معاصریه و نحن در وجه مزیت صحیحین بر دیگر کتب این فن مقدم شده و در سبال المطر گفته قد صرح جمهور و یقال
 البخاری فی الصحیح و لم یوجد عن احد التصحیح بتقیضه انتهى و حافظ ابن حجر در باره رجال صحیحین گفته قد حصل الاتفاق علی
 القول بتقدیم بطریق الزعم فهم مقدمون علی غیرهم فی روایاتهم و هذا حصل لا یخرج عنه الا بلیل انتهى و در ثمرات النظر
 علی مصطلح اهل الآثار گفته لا شک ان صحیحین با شرف کتب الحدیث قد راوا و اعظمها ذکر اوان احادیثها ارفع الاجادیت

بر او خسته و زیاده بر بست و زنی گفتگو کرده و ضبط اطراف مدعا بر وجه استیجاب نموده مرشداً فایده حج الیه فضل او را
 کما مشهور و تحقیق آنست که مراد این بهام باین کلام انقدر لوح در غیر نیست که کلمه محمد بن سلفا و خلفا و فقها و متقدمین
 و متاخرین بر آن تمام گشته بجز این بهام و اتباع او از تلامذه و بعضی خفیه متاخرین و آن چیز ترتیب مشهور و صریح
 احادیث است و در خفاش ازین قبح چنانکه شیخ عبدالحق دهلوی در مقدمه شرح سفر السعاده گفته و بدان راضی گشته
 مضامین مستحقها حنفیه و مخالفه ایشان با محدثین مستحق تعبد الحق گفته بحال مقابل فقها و در امر مقرر محمدان و استیسا
 بعده بکلام این بهام اشارت کرده و گفته که این سخنش نافع مفید است و در عرض از شرح این کتاب و آن عرض نماید
 مذہب حنفی است و این اقرا صحیح است از ایشان با آنکه نماید مذہب حنفیه جز بصیرت صحیحین مثل غیر اینها از صحاح
 با بطلان خصوصیت این هر دو بصحت و ثبوت دست بهم نمیدهد و محمولت انقدر لوح مذکور در ترتیب مقدم از برای بود
 مذہب حنفیه در اغلب برخلاف مانی تصحیحین است این است قصد واروده ایشان و لکن حق سبحانه هر چه خواهد بشود و آنچه
 نمی خواهد نمی شود و چون انزال عالی از علوش ائمه القدرین است کاش ایشان اقدام بفتح و در مرتبه تصحیح و قد رزق
 این هر دو کتاب که اصح کتب صحیح مجرور و زیدیم ساء و بعد قرآن کریم اند با جماع کسیکه درین علم شریف تعویل بر دست طائفه
 در هر عصر و جاهل بر فقیه مخالف و موافق نمیکردند و مثل این اجماع بر فضل ابو حنیفه بر حقه و ائمه از مساند و مخالفان
 با وجود و دعوی افضلیت امام خود از اکثر اهل مذہب یافته نمیشود و از ثبوت محبت این هر دو سفر مبارک خلاف شد
 صحیح قاض بر ابو حنیفه در آنچه مخالف است احادیث کتابین کرده لازم نمی آید تا آنکه لمجی ایشان بوقیعت درین هر دو کتاب
 با بطلان اختصاص آنها شود و بعد سلامت صاحب مذہب از طعن که امام سبالات از دهن روایات مخالف با ما و
 صحیحین در ترک ابائی مانع نمی باشد مسلم است ابر حنفی طحاوی با وجود مسالنه مفرط و در نصرت مذہب نزد اتمام محبت بر
 ابو حنیفه روح در آثار العالی کلام جدید آورد و بعضی مواضع میگوید فاقال ابو حنیفه باطل انتهی (بعد در ابطال کلام
 مبطل منزلت رفیده صحیحین در باره تخریج صحیح بسط قول کرده و گفته و لکن ائمه الباقه و از طرف ابو حنیفه روح حذر
 کثرت قیاسات نموده و نوشته لو عاش حتی و نزلت احادیث الشریعه التي صحبت بعده و تفرع و صحبت عنده لا فخر بها
 و ترک القیاس الخالف اما انتی و شک نیست که منصب امام ابو حنیفه و دیگر ائمه هدی همین است که قائل شوند بمقدم
 حدیث بر قیاس و اجتهاد نزد صحبت و ولایت اجماع ایشان رضی الله عنهم منع کرده اند از تقلید خود و تقلید غیر خود نزد
 وجود سنن صحیح و این روایات از ائمه اربعه در کتب فقها مقلد و بی تفاوت رسیده و انکارش مکابر و بیش نیست و بحال
 بحث درین مقام بسیار است لیکن این موضع ذکر آن نیست چه محل ذکرش کتب اصول فقه است امام علامه حنفی بن ابی
 عامر بنی محمد کتاب فیاض مستطاب فی حله بر می نویسد صحیحین العجاوبه که گفتند صحیحین نوشته اتفق الایة النقاد و جابرة الضبط
 و الاسناد اهل الروایة و الدرایة فی جمیع الاختیار و کافه الاستصار علی حصة البخاری و مسلم و تواتر عنده کل ما منیفا

واما انها وتقدمها في هذا الشأن وما يلحقها من انتصافها ووفائها بالتزامه وادعياءه من الصحيح المجرب وانما من اول صنعت
فيه كتابها وانما اصح الكتب بعد القرآن ومن نقل الاجماع على ذلك ابن الصلاح والنووي وغيرهما والامة في اجماعها
معصومة من اخطاء ذلك قال امام الحرمين عبد الملك بن عبد الله بن يوسف البخاري فيما نقله النووي عنه لو طعن في
بطلان امراته ان ما في كتاب البخاري وسلم ما حكاه البصحة من قول النبي صلى الله عليه وسلم لما الزمت الطلاق ولا تحت للاجماع
المسلمين في صحتها وكل ابن الصلاح عن ابى نصر البخاري يخبر ذلك في صحيح البخاري خاصة قلت وهذا مقرر على قولنا
اجماع ان من جعلت على حجة امر وهو موطن صحته ولم يكتشف بطلانه لم يثبت لان الاصل بقاء الزوجية ولا يسلط الجور الا
المرجوح قال ابن الصلاح ولما قلنا ان يقول لا يثبت ولو لم يجمع المسلمون على صحتها ناسك في الحديث وقال كثير من تجب
الرجعة لمن جليت بالطلاق على المظنونات احتياطاً لاحتمال الحديث واما الصحيحان فاحتمال الحديث فيها في غاية من الضعف
فلا يستحب له الرجعة لضعف احتمال موطنها قال ابن الصلاح وقد كنت اميل الى ان الاتفاق عليه فهو معلنون وحسبه بها
قويًا وقد بان لي الآن انه ليس كذلك وان الصواب انه ينفذ العلم واختار المحققون ان ما اتفقا عليه ليس بالظن والعلم
بالظن واجب نقله النووي عنهم وارتفعاه على الجملة فان فيها احاديث متواترة والمتواتر ينفذ العلم القطعي واحاديث تفيد
الظن الرابع وهو مظنة الوجوب واحاديث يسيرة استدرج عليها الاخطاء لم يراع من جهة التزامه وذلك مثل ان يبيع
الحديث بعض الرواة وثقة الاكثر من ائمنه ويسلوه او يخسروا زيادة ولا يوافقوه او يخبروا عن ائمنه في توثيقه
ومنه ما حل على الوجه منها او من نقله عنهما تارة في المتن وتارة في الاسناد وقد اعتذر اخفاط المستنون عنهما في جميع
ذلك وردوا على المستدرج وبينوا وجوه الصواب وانزاحوا الازتياب وعرفوا ابعاد الجواب عن كل حديث منها على حدة
انه لم يكن في شيء من ذلك ما هو مردود بطريق قطعي ولا اجماعي يعارض به الاجماع القطعي والسكوت في الحاصل في صحتها
وتلقيها بالقبول وكثير من ذلك اخل في المتابعات والشواهد لم يكن اصولاً وقد تقررت انما لا يخبر بان الاما لا عدل لا اوله
عليه غير مواترة عنه بها واذا تعارض قولها وقول الغير رجحنا لما علم من تقدمهما وتخليطهما في شرطهما واما الاوامم على
تقدير ما قلنا لا يمكن الاحتراز عنه ولا يصح دعوى العصمة منه فان صح عنها شيء من ذلك فهو لا نسبة له الى ما علم
منها من الخطا والتقصير والخطا والافتقار الذي لا ينكره الاجابيل بالعلوم النقية او سئل في بهم القواعد الكلية
وليس سواها ومن سعى في تسليم الاجماع ومن يعارضه بسبب الطباع واسد الموقن شخراً ان الصحيح عن لقاً وعلم الاثر
ان صحيح البخاري اصح الكتابين واكثرهما فائدة وان مصنفه اجل الرجلين وقد اخذ عنه مسلم ورجع اليه هو وغيره من جلة
مصنفي ابيات كتب الحديث وصاروا اتباعاً له وقد خفف مسلم بانه اذا خرج حديثاً جمع طرقه كما باسانيد المتعددة
المسندة والفاطر المختلفة في مكان واحد فيسهل على الناقل من نقله فقد غلط كثير من النقل من البخاري حيث
ادعوا انه مسلم ما حديث لم يرو في صحيح البخاري وقد بحثوا عنها في مسانيدنا السابقة الى انما هم وقد ذكرنا

في موضع او موضع وسيد علامه محمد بن ابراهيم وزير در كتاب الرضا في الذب عن سنة ابي القاسم
نوشته قد شتهر عن ابيهم القول بصحة صحيح البخاري وسلم وادعى غير واحد من ثقاة ائمه النفاذ والاجماع على ذلك
ووجه الثقة في رواية الاجماع واجب القبول كما هو القول المنصوص في موضع من كتب الاصول وعلى تسليم انه ليس
بمقبول وان ذلك الاجماع غير صحيح فلا اقل من ان يكون ما ادعى الاجماع على صحته قول جابيه نقاد عالم الحديث وايت
فرسان علم الاثر و هذا من اعظم وجوه الترجيح بل ائمة علماء الاصول والفواصون على الدقائق والحقائق من اهل علوم
المعقول يقتضون بوجوب الترجيح باخف اماره واضنى دلالة تشير اقل الظن وتتم ليس القوة ككيفية بالتحقق ووضحة
اما الحفظ الثقات والنقاد الاثبات محمد بن اسماعيل البخاري وسلم بن الحجاج النيسابوري واتقيا من لوف حادث
صالح مع تواريخ ائمتها واثباتها وتقدمها ومعرفتها فلو لم يتابعها غيرهما كان الترجيح بما كافيها والتعويل قوله اذ
كيف وقد خضعت لها رقاب النقاد والتحقق على الصحيح دعواها ائمة علم الاسناد انتهى كلامه راجع وحافظه ^{لدين بن}
رحمة الله في كتابه الباعث احدث على معرفة علوم الحديث نوشته ثم حكى عن ابن الصلاح ان الامة تلتك ^{ابن الكلبين}
بالقبول سوى احرف يسيرة تنقدها بعض الحفاظ كالدارقطني وغيرهم مستند من ذلك القطع بصحة ما فيها من الاحاديث
لان الامة معصومة من الخطا فحافظت صحته ووجب العمل به لا بد وان يكون صحيحا في نفس الامر وهذا جدير وقد خالف في
هذه المسئلة النووي فقال لا يستفاد القطع بالصحة من ذلك قلت وانا مع ابن الصلاح فيما عول عليه وارشد اليه انتهى
اقول نعم انما الفلاح والصلاح فيما قال ابن الصلاح وشوكتا في روح ورنيل الاوطار شرح منقح الاخبار نوشته اعلم ان
ما كان من الاحاديث في الصحيحين او في احدهما جازا الاحتجاج به من دون بحث انما التزم الصحة وملتقيا فيها الامة
بالقبول قال ابن الصلاح ان العلم يقيني النظري واقع بما اسداه لان ظن المعصوم الاخطى وقد سبقه الى مثل ذلك
محمد بن طاهر المقدسي وابو نصر عبد الرحيم بن عبد الخالق بن يوسف واختاره ابن كثير وحكاه شيخ الاسلام احمد بن حنبل
عن اهل الحديث وعن السلف وعن جماعة كثيرة من الشافعية والحنابلة والاشاعرة واخفية وغيرهم قال وانا بآلية الحسن
والسنان التي لم يلتزم منصفوها بالصحة فادفع التصريح بصحة احسنه منهم ومن غيرهم جاز العمل به وما وقع التصريح
كذلك بضعفه لم يجز العمل به واما اطلاقه ولم يتكلموا عليه ولا تكلم عليه غيرهم لم يجز العمل به الا بعد البحث عن حاله كان احاديث
ايها الذي انتهى قلت قال ابن الصلاح واذا وجدنا فيما يروى من اجزاء الحديث وغير واحد صحيح الاسناد ولم نجد
في احد الصحيحين الاستدراك على صحة في شيء من مصنفات ائمة الحديث فقد قلنا في هذه الاعصار الاستقلال بالاحاديث
الصحيح بمجرد اعتبار الاسانيد لانه ما من سناد من ذلك الا ووجد في رجاله من اعتمد في روايته على ما في كتابه عن ابا
يشترط في الصحيح من الحفظ والضبط والاتقان قال الامراء في معرفة الصحيح وحسن الى الاعتماد على النص عليه ائمة
الحديث في تصانيفهم المعتمدة التي توس فيها شهرتها من التفسير والتحرير وصار معظم المقصود ما يتداول من الاسانيد

اخبار جامع من ذلک بقایا سلسله الاسناد التي خصت بها هذه الامة زادها الله شرفا امين انتهى واین همه عبارات امین در این
 بر آنکه حدیث هر کتاب اگر چه ظاهر سنادش صحیح نماید در خود قبول نیست و اعتماد در صحیح اخبار بر پایه آن است نه بر ظاهر
 از فقهاء و اصحاب و اهل رأی اعصار در روضه نگفته اند معلوم من الفرق الاسلامیه علی اختلاف طبقاتها الاختیاج
 فی کل فن بکلام اهل علم و لو لم يرجعوا الی ذلک لبطلت العلوم لان غیر اهل الفن اما ان لا یحکموا فیه بشیء البتة او یحکموا فیه لا یحکم
 ولا یشفی الا ترى انه لو رجع فی تفسیر غیر القرآن و لیس فی القرآن و فی التقرات الی اهل اللغة و فی المعانی و البیان و التوحید
 الی اهل الحدیث و فی علم الاسناد و علل الحدیث الی المتکلمین و الفقهاء و امثال ذلک لبطلت العلوم و انقضت منها العالم
 و الرسوم و عکسا و خالفنا ما علیه اهل الاسلام انتهى و ظاهر است که این همام محدود در طبقات فقهاء و متفلسفین است نه در عداد
 طبقات مجتهدین پس سخن او در باره عدم ترجیح صحیحین بر دیگر کتب حدیث و قول تخلف در آن موجب ابطال علوم اهل
 معالیم اسلام است و این قاعده نه تنها برای رد این همام کافی است بلکه قانونی وافی برای حل اشکالات بسیار است فلسط
 بعده در روضه با هم گفته و اختلاف فیه من حدیثها هو السیرة فی السیرة یا هو مرد و بطریق قطعیة و لا اجاعیه بل
 غایة ما فیه انه لم یحقق علیه الاجماع و لیس الاختلاف یدل علی الضعف و لا یستلزمه فقد اختلفت فی اختلاف الراشدين الذين
 هم افضل الصحابة و کفرتم طوائف من الروافض و النواصب و الخوارج و سلم من التکفیر و الاختلاف من یهود و نواصب و اختلاف
 رضی الله عنهم من صحابة فلیس مجرد ذکر الاختلاف ایضا لاشکات من رجال الصحیحین و لا یشرع بضعف حدیثهم و اما
 الحجة فی الاجماع فی الخلاف و الاجماع لم یعقد علی ضعف شیء فیه و اما ان یعقد علی صحته اما لا النسبة له الی ما فیه من الصحیح
 فانه وقع فیه الاختلاف الذي هو لیس حجة علی الضعف و لا علی الصحة اذ لو دل علی شیء لم یکن یدل علی الضعف اولى من ان یدل
 علی الصحة اذ کل منهم قد قال به فاکمل بل یمکن ان یقال بالصحته اولى لانه مثبت و ضعف الحدیث اذ الم یسبب التضعیف
 نافی و مثبت اولى من النافی و قد الف زین الدین کنه بانی الجواب عن ذلک و ذکر النودی فی شرح مسلم انه قد اجاب
 عن ذلک او اکثره فی شرحه علی ان الامر قریب فی ذلک الخلاف انتهى و باجماع نقول حفاظ و امیر دین سلف است و این
 درین باب بیش از آن است که این مختصر گنجایش آن تواند کرد بلکه جمع و التوفیق خوانان مولف بسیط است و کل ذلک
 علی ترجیح الصحیحین و مؤلفیما علی بقية الكتب و الامیة و آریخا و نیست باشی که اگر چه این همام در بعض مواضع بالبیانات خود
 بنا بر فقدان دلیل هر چند ضعیف باشد خلاف بعض حنفیه کرده لیکن برای تأکید مذہب و انتصار مشرب خود و کبریا
 ترتیب کتب حدیث و خرق اتفاق جمهور اهل علم که حنفیه نیز در آن غالباً شریک بوده اند بر نعم خود و عرق ریزی بسیار
 کرده و بعضی بتبع او قدم بر قدم او درین وادی حاشا نمود و اما باین تعصب و تعصب کاری از پیش نبرده و اکتفا
 اهل علم سر لقبولش فرو نیاورده بلکه در هر زمان جمعی بلافعلش پیر و اخته و ارادت ایشان را حق بر باطل و اخته شاه ولی الله
 محدث دهلوی سجده بخواهت جمهور امیر حدیث طبقات کتب حدیث نوشته اند و در ارج هر یکی از آنها در موضع احتیاج

ذکر کرده و تولدش شاه عبدالعزیز بن محمد بن قنقلش بن سجاد بن زکریا آورده و محضر بطور ذکرش در سلسله السجی نموده بدان رجوع
 بایر کرده و تادریافت نموده و در باره عمل و احتیاج که امام یک مرتبه معتبرست و که امام یک نیز معتبر است این اصلاح گفته که کتاب
 غیر معتبه بالکتاب الخمسه التي هي صحیحان و سنن ابی داود و سنن النسائی و جامع الترمذی و ماجری مجرای فی الاحتیاج بها و
 والکون الی ما یوردها مطلقا کنت ابی داود و الطیالسی مسند عبد بن موسی و مسند احمد بن حنبل و مسند سحقی
 بن راهویه و مسند عبد بن حمید و مسند الدارمی و مسند ابی یعلی الموصلی و مسند الحسن بن سفیان و مسند ابی یزید و مسند ابی بکر و مسند ابی
 فنده و عاتق و فیما ان یخرجوا فی مسند کل صحابی ما رووه من حدیث غیر متفقین بان کیون حدیثا احتج به فلهذا تأخرت قترما
 وان جلت لجماله مولفها من مرتبه الکتاب الخمسه و ما اتفق بها من الکتاب الخمسه علی الاوابانته و این دلیل واضح است
 بر آنکه هیچ کتاب بکتاب صحیح بخاری و کتاب مسلم و سنن ابی یزید و احتیاج و تحت عمل نمیرسد و احادیث این شهرش کتاب فتح
 و است از احادیث دیگر ساند و معاجم و جوامع است و احادیث آنکه مخالف یا معارض احادیث این اموات است
 مقبول و صحیح به نباشد و به قال جمهور اهل العلم سلفا و خلفا الا من لا یعتقد به کابر العام و من یخافوه و بخاری صح کتب است
 و به قال الجمهور من اهل الحديث و الفقه صحیح کتاب بعد تنزیل بهنا صحیح البخاری الذی جمع کلاشیاء
 علیک به حدیثا و حفظا تنزل به بخاری و الاخری و انشاک فی الدنیا فقط قول امام محمد بن ابی بکر
 شافعی لا اعلم کتابا فی العلم اکثر عددا من کتاب موطا قبل وجود بخاری و مسلم است چه در آنوقت کتب مصنفه در سنن ابن
 جریج و ابن اسحق غیر سیرت و ابی قره موسی بن طارق زبیدی و مصنف عبدالرزاق بن همام و غیر ذلک موجود بود و بیان
 آنکه کتاب موطا اصل و عظم در دفع بود و اگر چه بعضی آن سنن نسبت بموطا الکبر الحکم و اکثر الاحادیث با و کثرت غایب نیست و از
 مالک خواست که مردم را بر کتاب بی فراجم گرداند و مالک این درخواست او را از راه تمام علم و انصاف بانصاف پذیران کرد
 و گفت ان الناس قد جمعو اواظلعوا علی شیا و لم یصلح علیها لیکن مردم بکتاب و موطا اعتدای تمام کردند و کتب جمعه
 بران تخلیق نمودند و از اجود آنکه کتاب تمسید و مسند کاشغری ابی عمرو بن عبدالبر بنی قریطی رحمه الله تعالی است بلکه
 در موطا احادیث معتبره صحیح و مرسل و منقطع و بلاغات است که لا یحکم و توجب سندة الاعلی نادر و عاکم ابو عبد الله خطیب
 بغدادی کتاب ترمذی را جامع صحیح می نامیدند و این تساهل است از ایشان زیرا که دران احادیث مکرر بسیار است
 و قول حافض ابن السکون و خطیب بغدادی در باره کتاب سنن نسائی که نه صحیح و نه شرطی الرجال اشهر من شرط مسلم
 منظور فيه و غیر مسلم است زیرا که دران رجال مجهولین اند عینا یا حالا و رجال مجر و عین و احادیث ضعیفه و معلوله و نکر است
 که اینها عامیه فی کتاب الاحکام الکبیه و اما قول حافض ابوموسی محمد بن ابی بکر مدینی در حق مسند امام احمد است صحیح کثیر قول
 ضعیف است چه دران احادیث ضعیفه بلکه موضوعه موجود است مثل احادیث فتنائل مرو و عثمان و دبرت احمد نزد
 محضر و غیر ذلک چنانکه طاکر از حفا بران قیده گردانده و امام احمد را درین مسند بلکه هیچ کتاب ز مستات در کثرت

اخبار و حسن سنیاتش موازی نمی تواند شد حادث بسیار فراتر شد و بلکه گفته اند که روایت قریب دو صد کس
 از صحابه که روایت شان در صحیحین است در سند واقع نشده و همچنین قول حافظ ابوطالبی در باره افعال خسته یعنی
 بخاری و مسلم و سنن ابوداؤد و ترمذی و نسائی اند اتفاق علی صحته علماء الشریع و الضرب ساهل است و این اصلاح و غیره
 انکارش کرده اند این اصلاح گفته و بی سجد کمالی رتبه من اسانید کنند عبد بن حمید و الدارمی و احمد بن حنبل و ابی
 والیزار و ابی داؤد و الطیالسی و الحسن بن سفیان و اسحق بن راهویه و عبید بن موسی و غیر جمیع انهم نیکو و نیک
 صحابی باقیع لهم من حدیثه و نیز شیخ ابوعمر و بر تعلیقات واقع در صحیح بخاری و در مسلم کلام کرده و لکن آن تعالیق خیلی
 قلیل است قلیل آنها اربعه عشر موضعا است و کلام حافظ ابن کثیر رحمه الله تعالی و این اذیل است بر آنکه هیچ کتاب
 علم حدیث باین هر پنج کتاب نرسد و این هر چهار کتاب صحیحین نرسند بخاری نرسد و این است که کتب صحیح بخاری است
 بعد مسلم و جمعیت این هر دو کتاب که امت تفتی آن بقبول کرده و خواهان آنست که هیچ کتاب بر تبه ایشان در باره
 احتجاج و استدلال و استنباط احکام و مسائل نرسد و بموازات و مساوات ایشان نرسد و مانند احادیث دیگر کتب
 صلاحیت معارضه با احادیث صحیحین ندارد و جز این دو کتاب مستطاب هیچ کتابی از کتب حدیث خالی از اخل نیست
 تا آنکه سنن اربعه نیز بجماعت آنکه مشتمل بر اقسام حدیث از حسن و ضعیف و منکر و شاذ و معلول و مرسل و منقطع و غیر ذلک است
 تا بما عدا این سنن از دیگر معاجم و مسانید و جوامع چه رسد گوید بعضی آنها بعضی احادیث صحیحه و غیره این کتب و جز آن
 باشد چه حکم بر اکثر است نه بر اقل حافظ ابن کثیر گفته حدیث نزد اهل حدیث منقسم است بسوی صحیح و حسن و ضعیف و این
 تقسیم اگر نسبت بمافی نفس الامر است پس جبر صحیح و ضعیف نیست و اگر نسبت باصلاحی محض است پس حدیث
 نزد ایشان منقسم بسوی اکثر این اقسام است چنانکه ابن الصلاح و غیره ذکر کرده اند انتی گویم این اقسام که تیره در
 کتاب بترتیب ابواب مذکور است که سیاتی و ارفع انواع حدیث علی ای حال حدیث صحیح است قال فی الروض الباسم
 اجمع ایه الحدیث علی تقدیم الحدیث الصحیح علی الحدیث الحسن مع اخراجهم لاحادیث کثیر من اهل البدع فی ارجع بل فی ارفع
 مراتب الصحیح و هذا اتفاق علیه المتفق بالقبول من حدیث الصحیحین فحدیث اولک المبتدعه الذین اتفقوا علی صحیح
 حدیثهم مقدم عند المتعارض علی حدیث کثیر من اهل البغیة الناحیه الذین نزولوا عن مرتبه اولک المبتدعه فی حفظ الایقان
 انتی قف اهل علم در اینجا ذکر حدیث احادیث بخاری میکنند زیرا که اصح کتب این فن است و در اعلی مراتب شهرت
 و قبول تام واقع شده پس اعتنا بدان لازم آمد لیکن درین تعدید اختلاف است حافظ ابن حجر در نهی الساری مقدمه
 فتح الباری آورده که حادثیست با مکرر سوای مصلقات و متابعات هفت هزار و سه صد و نود و هفت حدیث است
 و تعالیق او یک هزار و سه صد و چهل و یک پس همه آنچه درین کتاب است با مکرر نه هزار و هشتاد و دو حدیث باشد و این
 خود حافظ ابن حجر شمار کرده و گفته که این تعدید خارج از موقوفات صحابه و مقطوعات تابعین و من بعدهم است اما با آنکه

يس و دهنزار و پانصد و سبت و سه حديث مى شود وليكن بقاى گفته كه چون من مر اجبت آن نسخه كروم و بر خا و طابرج
خواندم جميع متون موصول را بلا تكرر بر رتبه كذا و كذا و در حديث يافتم و متون حلقه عمر فوعه را كذا و كذا و ديگر
وصل آن كرده كه بعد از پنج و ده حديث يافتم پس هميشه دهنزار و سبت و سه و سبت و يك حديث شد و در رياض
مستطابه نوشته قاما ياجع الى عبدالله البخارى فان اختلاف فى عددا و حاد و ثيه و اسع و مشا و ده من حيث التكرار و التعليق
و الوقت و ايضا فان النقلة عن البخارى اثبت بعضهم شيئا و لغاه الآخر و لا كلام ان من لاحظ العدد من التراجم اثبت
المكر و من قال من تراجم الصحابه و ما لكل صحابى منهم اخرج المكر و اذا ثبت ذلك فان شيخ ابن الصلاح ذكر فى كتابه علوم
الحديث ان احاديث البخارى سبعة آلاف و مائتان و سبعة و خمسون بالمكر و قال قيل انها باسقاط المكر اربعة آلاف
و ثيه و النوى فى شرحه على ذلك لكن قيد بالسند و فخرج بقوله المسندة الاحاديث المتعلقة و تعليقات التراجم و المتابعات و الثبوت
ثم ساقها النوى ففصله و ذكر فى كل باب بالضم من الاحاديث و تبع فى ذلك اباء الفضل بن طاهر و اخذ باين ظاهر
من طريق عبد الله بن احمد بن محبوب الضمى و استدر ك عليهم حافظ الوقت ابو العباس محمد بن جابر الضمى فذكر ما يفصله كذا
و قال فهم فى عدد اكثر التراجم ثم قال بعد الفرغ من ساقها بفضله فخرج احاديثها بالمكر و سوى المتعلقة و المتابعات
على ما حوزته و القلت سبعة آلاف و ثمان مائة و سبعة و تسعون حديثا فزاد على ما ذكر د ا م ا يه و ثمان مائة و تسعين حديثا ثم ساق
التعليق و المتابعات بفضله من اول الكتاب الى آخره ثم قال فجملة ما فى الكتاب من المتعليق الف و ثلاث مائة و خمسون
اربعون حديثا و اكثر ما لم يخرج فى الكتاب اصول ثبوت و ليس فيه من المتون التى لم يخرج فى الكتاب و لو من طريق آخر الاما يه
و سبوت حديثا قد افردتها فى كتاب غير لطيف مستقلة الانسان الى من علق عنه ثم قال و جملة ما فيه من المتابعات على سبيل
الروايات ثلاث مائة و اربعة و اربعون حديثا فخرج ما فى الكتاب على هذا المكر سبعة آلاف و اثنان و ثمانون حديثا قال
فمنه العدة خارجة عن الموقوفات على الصحابة و المقطوعات عن التابعين فمن بعدهم قال و قد استوعبت و وصل جميع
ذلك فى تعليقاتي و هو الذى حررت من عدة ما فى صحيح البخارى تحريرا يافتح السد به الا اعلم من لقد معنى اليه و انا
مقر بى و العصمة من السهو و احتياقت و قد استخرجت مواضع من الكتاب بغير العدد و من فوجبت الاخر على ما قرر و حرر
و الخط فى بعضها من وفى بعضها لا يظهر كل الظهور كقول المصنف فى اول ترجمته كتابه قال ابن شهاب و اخبرنى ابو سلمة
بن عبد الرحمن فانه اذ دخل فى عدد المسندات و لم يظله و موضع اللبس انه مخطوط على حديث عائشة قبل فى اول ما يدعى
رسول الله صلى الله عليه و سلم و حجت فى مواضع كثيرة تفاوت فيها العدد و ظهر فيها الخط و ظهورا بينا لا احتمال فيه كما عجب به و حزنه الله
تعالى فانه ذكر ان كثير من الحديثين و غيرهم يترجون نقل كلام من يتقدم مقلدين له و يكون الاول بالتفريق لآخر
بل يتبعونه تحسينا للظن به و الاتقان بخلاف ذلك ثم قال فيا عجباه الشخص تصدى لى احاديث كتاب و له به غشاية
و روايه ثم يذكر ذلك جملة و تفصيلا فليقلد فى ذلك و اما مسند ابى الحسين بن النجاشي فالتشهير فالحمد فى عدد احاديثه

علی بار واه الایة اخفا عن ابن فرس الحافظ قال کنت عند ابی زرارة الرازی فیما یسلم الحجاج فسلم علیه وعلیه السلام
قوله انکرا فاما کم قلت لانهما جمعا الیته الکات حدیث من الصحیح قال ابو زرعة فلیکن ترک الباقی قال ابن الصلاح ازاد ان کتاب
در بیه الکات اصول و من المکررات و رایت فی کتاب فیض مالا یصلح الحدیث ولا شیخ الفاضل عمر بن عبد الحجد الیاسی
ان کتاب سلم شمل علی ثمانية الکات حدیث و کانه بالمکرر و واکید لم انتهى کلامه الیاض المستطاب کونیم نووی شمار احادیث
مسلم کرده و گفته عدد احادیثش چهار هزار حدیث باستقاط مکرریت و عدلش با مکرر ذکر ذکر کرده و آن زیاده بشمار کتاب
بخاری است بنا بر کثرت طرق او و از ابو الفضل احمد بن مسلم آمده که و از ده هزار حدیث است و جزو فی گفته احادیث
متفق علیه یخیزد و هزار و دو صد حدیث است و ذکر خود القاضی ابو بکر بن العزلی و قال حدیث الاحکام الشیخ شمل
علیهما العیجان نحو الفی حدیث انتهى انقدر است که ابن العزلی تخصیص این شمار با حدیث الاحکام کرده و جزو فی متفق علیه
و اما سنن ابی یونس بر تعداد حدیث آنها ذکر کتابی و قوف حاصل نشده الا اگر ذوقی در طبقات ذکر کرده که مجموع
احادیث و از دو و ستمن الی داود چهار هزار و شصت حدیث است و شاید که اعتنا بتعدد احادیث صحیحین احادیث
کتاب ترمذی و نسائی و ابن ماجه و موطا و دارمی و جز آن بنا بر غریب و غایت صحت بخاری و سلم است و موطای تعداد
احادیث جامع صغیر و در و یا چه وی ذکر کرده و گفته که زیادت این کتاب از مصلح و کذاب کرده ام لیکن در جرح حدیث
نظر است زیرا که جامع مذکور شمله حدیث ضعیف و منکره نیز هست پس گویا این سخن مبنی بر علم سوطی است و دیگران علی
بر آن هستند که کرده اند و احادیث غیر صحیح را نشان داده و در ساعت حدیث نوشته که حافظ ابو عبد الله محمد بن یعقوب
بن احمد گفتم قلت ما یفوت البخاری و مسلم من الاحادیث الصحیحة و قد ناقشه ابن الصلاح فی ذلک بان الحاکم قد استدرک علیها
احادیث کثیره و ان کان فی بعضهما متعال الا انه لیس قوله شیخ کثیر قلت فی هذا نظر لیز ما باخراجه احادیث لا لکثرة
رواها احمد و اما علیها ذلک الحدیث انتهى بعد گفته که کتاب بسیار صحیحین صحیح شده اند و در آنها زیادات مفیده
و اساسی صحیح یافته می شود مثل صحیح ابو عوانه و ابی بکر اسمعیلی و بر قانی و ابی نعیم اصبهانی و غیر جمیع کتابهای دیگر است
که اصحابش التزام صححتش کرده اند مثل ابن خزیمه و ابن حبان و ابن هرو و بهتر از مستدرک و الطیف در اسانید و
مستوان اند و همچنین در مسند امام احمدی کثیر از اسانید و مستون موازی بسیاری از احادیث مسلم بلکه بخاری را نوشته اند
که نزد خویش یا اصحاب نیست و احادیث از اصحاب کتاب راجع بخارج آن نکرده و هم ابو داود و ترمذی و نسائی و ابی
یحییمن در مجامع کبیر و او سناطبرانی و مسند ابی یعلی و بزار و جز آن از اسانید و منابع و فوائد و اجزا چیزی یافته اند
که متجزه درین شان حکم بصحت بسیاری از آن بعد نظر در حال و حال سلامت آن از تعلیل منقذ می تواند کرد و اوقلا
بر آن جایز است اگر چه حافظی قبل از ابن متبحر یعنی صححتش موافقه للنووی و خلافا للشیخ ابن عمر و مکرر و حافظ ضیاء الدین
بن عبد الواحد مقدسی درین باب کتابی نوشته موسوم بمختاره لیکن آنرا تمام نکرده و بعض حفاظ از شیخ متبحر

[illegible]

در رسم حسن اقبال سند و عدالت را وی و عدم شذوذ و علت اعتبار کرده و گفته که این چنین حدیث حسن لذایت
 الاشیخ خارج و حسن آن بحسب اعتقاد است مثل حدیث ستور چون طرق او متعدد شود و عدالت را وی تحقیق کرده
 و در جمیع او احتیاجی گفته ستور کسی است که منقول نشد و روی جمیع و نه تعدیل و همچنین اگر منقول شد در آن این هر
 چیزی و احدی را مرجع نگردید و خارج شد ازین حد با شراط باقی اوصاف حدیث ضعیف و این قسم حدیث حسن مشارک
 صحیح است در احتجاج اگر چه بدون او و مشابه او در انقسام بسوی مراتب باشد که بعضی آن فوق بعضی است انتهى گوئیم
 اقوال الیه در رسم حسن مختلف است حافظ ابن کثیر گفته این نوع یعنی حسن چون وسط است میان صحیح و ضعیف و در نظر ناظرین
 نه در نفس الامر نه از تعبیر از آن و مضبوط آن بسیاری از اهل این صناعت غیر گفته و ذکا که امر بشیئین قدح عذابا و نظرها
 تقدیر عبارتند و قدح چشم کشیده است و دانی خطابی گفته حسن حدیثی است که تخریج او معروف و رجال او شهرت و درین است
 اکثر اهل حدیث و همین اکثر علما قبول داشته اند و عاونه فقهاء استعمالش کرده پس منقطع و نحو آن یعنی موقوف و قطعی و عمل
 و متعلی از آن جنس است که تخریج آن معروف نیست و همچنین درلس غیر سبب انتهى و اگر در اینجا بجای لم یعرف منخرجه لم یثبت رجاله
 میگفت اولی می بود و همچنین قید اذا لم یثبت یخص به پس نیست بلکه جاری در غیر او نیز هست غافل حافظ ابن کثیر گفته اگر
 معروف قول او است ماعوف تخرجه شهرت رجال پس حدیث صحیح بلکه ضعیف نیز همچنین است و اگر بقیه کلام از تمام حدیث پس
 مسلم نیست زیرا که اکثر احادیث از قبیل حسان است و نیست از آن جنس که اکثر علما قبولش کرده و عاونه فقهاء استعمالش
 نموده باشند انتهى و در شرح تنقیح بر رسم ترمذی و خطابی هر دو اعتراض کرده و این فایده ایراد نموده و بعضی متاخرین گفته اند
 حدیث حسن آنست که در وی ضعف قریب محتمل باشد و صلاح عمل بود انتهى لیکن ابن الصلاح گفته وکل هذا سبب لم یثبت فی اهل
 و لیس فی ما ذکره الترمذی و الخطابی فی فضل حسن من الصحیح بعد گفته چون اسحاق بن طهر بن باب باراده جمع میان اطراف
 کلام ایشان کردیم و واضح شد که حسن و قویست یکی اگر رجال اسنادش خالی است و قویست و اهل بیت و تحقیق شده و غفل
 کثیر الخطا هم نیست و نه متمم بکذب در حدیث است و نه بفسق و من حدیثش شناخته شده است بتابع یا شایع دوم و سی
 مثل یا نحو آن از وجه دیگر و باین وجه خارج شد از آنکه شایع است و کلام ترمذی بر همین معنی متعارف است لیکن
 حافظ ابن کثیر گفته لیکن ترمذی را ذکر ناعنه و اندک هم و هم اگر رواش شود بر بندق و امانت باشد لیکن بدرجه رجال
 صحیح در حدیث و ائتمان ترمذی و احادیث متفرع و بدان منکر شده نشود و من شاذ و معطل بود و برین منتهی است کلام خطا
 فالذی ذکرناه جمیع بین کما میمانا انتهى و قاضی بدرالدین بن حاتم گفته درین همه تعریفات نظریات است اما تعریف اول و ثانی
 پس بآن جهت که کل صحیح یا اکثرش همچنین است صحیح داخل در حسن میشود و بزاوای وارد می شود و در حسن زیرا که
 مردی نیست بود و یوزانی ضعیف زیرا که تخریج او معروف و رجالش شهرت و ائتمان ترمذی است بر سبب ضعیف قریب محتمل و آن امری
 معمول است و نیز در آن دور است زیرا که تخریجش بصحاحت او برای عمل کرده و این موقوف بر معرفت حسن بودن او است

و در اول از دو قسم فرائض ضعیف و منقطع و مرسل وارد می شود که در رجالش مستوری هست و مثل آن نحو آن از وجه
 دیگر مروی است و بر تانی که اقرب حد و دست مرسل وارد می شود زیرا که راویش مشتهر شده است با و که نیست حسن
 در اصطلاح یعنی بنا بر عدم اقبال بعد از قاضی گفته و اگر چنین گویند که حسن هر حدی نیست که خالی از عاقل باشد و در سند
 متصل او را وی مستور بود و آن را وی را برای آن حدیث شاهدی باشد و وی قاضی را در حدیث اقبال باشد پس این حد
 اجمع حد و اقرب مقصود و اختصاص دست انتهی گویم در خلاصه گفته این مقام ضعیف المرتقی و عقیده کو و دست
 کسیکه بران بالا بر آمده فرو می آید بر اکثر اصطلاحات این فن و قبل از آنکه او وقت می شود باذن الله بجا آوردن
 بر حق ممکن نیست مگر تخمینا کام فاضل میان جمیع و تقسیم و تفریع و تقسیم پس شرح حد و در بطریق که در این نظر از آنها باشد
 این است که قول ترمذی که در سندش متهم نباشد احتمال در معنی دارد یکی آنکه توهم غفلت و کذب و نسق در سند باشد
 پس بدان متهم نشود یا توهم یعنی در وی بود و لیکن متهم بدان نگردد و همین است معنی ستور العدا که مقصود در تفریع است
 و باین قیاس از سند ضعیف زیرا که شرط صحیح آنست که راویش مشهور العدا له بود و مراد بقول خطابی آنست که شما
 نزد او باب این صناعت مشهور باشد بمصدق و مثل حدیث و بمعرفت انواع او و هر جا که مطلق از قید علت و ضابطه
 باشد دلیل بر اخطا او از وجهی که در باب صحیح است و این نیز جواب است از قول او که رجالش مشتهر بضعف باشند اطلاق
 شهرت در معرفت ایشان دال بر خلاف مفهوم از ضعیف است و قول او که مروی بغیر کتب باشد چنانچه احتمال در وی که آنکه
 حدیث مروی باشد یعنی با سند او دیگر دوم آنکه معنی او مروی باشد پس آنرا یا همین سند باشد دیگر تسمیه قسم اخیر فرو
 حسن یعنی نیست زیرا که نظر با فردا سند فروست و نظر بتفصیل فاضل حسن زیرا که این اعتبارین غالب احتمال طریق دیگر
 که بدان متقوی گردد و خلاف فرو مطلق دیگر آنکه حدیث مشهور باشد از صحابی و تابعی آنرا از صحابی دیگر روایت کنند و او را
 درین طریق روایات افراد در تصحیح مراتب باشد پس غرض از تقسیم آنکه مروی بغیر کتب و ج باشد اعتقاد حدیث
 مروی است یا آنچه جبر ضعیف او کند و از آنکه در جمیع سابق در سال و التقلید نماید پس اتیان بر روایت بغیر کتب جبر باشد
 مگر در وی که را فاع آن ضعیف بود و در نه بحث خواهد بود و در کام این مصلح اشعار با نمایی است با آنکه حدیث متفرع
 باین تاویل است و این نیز جواب است از آنکه ضعیف و منقطع و مرسل بران وارد می شود و قول بعضی که در مروی
 ضعیف قریب عقل باشد پس بنی بر آنست که معرفت حسن موقوف بر معرفت صحیح و ضعیف است زیرا که حسن سیست
 میان این هر دو و مراد بقریب قریب الحزن الی صحیح است با احتمال کذب چه رجالش مستور اند چنانکه در تحقیق قول
 ترمذی که مشتهر که در اسنادش تمام نباشد و از این تقریر فاضل شد که هر گاه در معتقدند یا معتقد به جامع متحقق شود
 ضعیف تا آنکه نگردد و چنانکه در حدیث طلب العلم فریضه است آنرا پیش گفته متن این حدیث مشهور است و اسناد ضعیف
 و مروی است با آنکه کسی که ضعیف اندر ضعیف همان است که محض او از صحیح بعبارت گشته و متصل بمصدق و کذب و اطلاق

احتمال صدق نداشته است مثل موضوع و وجه جدول در حسن از مطلق که احتمال صدق مذکور است و در سبب احتمال
 گذشته است که چون در جاین راوی مخطی از درجه رجال صحیح و مرتفع از حال کسی شد که انفرادش منکر شود و بشود
 و وی بی شبهه مسلم و مشهور را بلی حدیث است و اجب که حسن یمن با و موثق کی از وی جانب بر و دیگر و اگر از این قول
 حدیث و یا یعنی اشارت کرده است خطابی بقول خود که رجالش مشهور باشند یعنی بعد از حدیث و اگر اشتهار این اصطلاح
 و قول بعضی متأخرین که اصطلاح عمل بود که یا خارج از حدیث و بیان چیزی است که لازم می آید از حدیثی چون حسن
 این شد اصطلاح عمل گردید و در صورتی که در حدیث و در حدیث برقیه تسلیم این توقف منقطع باشد زیرا که اگر چه اصطلاح عمل
 در تحقیق این نفس الامر موقوف بر حسن بودن اوست اما از توقف در وجود اصلی توقف در وجودی لازم نمی آید
 و قول این اصطلاح لایحه انفراد منکره احتراز است از ممانعت که زیرا که خالی نیست از آنکه مروی این راوی معروف و اشتهار
 یا معروف یعنی است بدون روایت او بقیه که خبر یا معروف نیست نه بان وجه که مروی اوست و نه بوی دیگر پس
 اول اخراج مرسل و منقطع کرد و از حدیث و جانی احتراز شد از قول وی لایحه انفراد منکره و دیگر اصطلاح گفته پس تفسیر
 حدیث بر وجهی که خاطر نگذاشته این است که قول او خالی از علل باشد احتراز است از دخول اسباب خشیه فاسده که قادر در
 حدیث و قول اوست مثل احتراز است از مرسل و منقطع و نحو بنا و قول او مستور مبتدا است و لایحه انفراد و معروف
 اوست و قولش فی سند و متصل خبر مبتدا است و خبر مختص به برای مستور است و در برای حدیث و او در آن برای
 تنویح است نه برای تردید و معنی آنست که برای راوی مستور الیه الیه یا خبری باشد یا خبری دیگر مروی بلفظ او خبر
 این است و باشد و برای او شهادت و هر بقوت و سلامت از اسباب تضعیف و برای راوی حدیث طریق دیگر باشد
 که در آن معنی این حدیث است و این حدیث شهادت و هر که این حدیث از آن حدیث است و معنی این معنی اوست پس این
 حدیث شاهد است و آن مشهور است یا معنی و مشهور و موافق آن و معنی اوست پس تفسیر سند او مشهور و شاهد بر گذشته تمام
 تحقیقش در انواع اعتبار است و باین مثل احتراز شد از تضعیف که مقتضای مثل این حدیث یا حدیث دیگر که معنی اوست
 نیست و قولش که قاصر از درجه اتقان است ضعف دیگر راوی مستور الیه الیه است پس از ادل معلوم شد که غایت ایشان
 کمتر از عدالت رجال صحیح است و از ثانی معلوم شد که اتقان ایشان قاصر از اتقان او شان است و این هر دو قیود
 فعلی و احدی خارج صحیح از حدیثی که در مطلق الانفراد نیز مخرج اند و هر واحد از این هر دو علی الانفراد و اصطلاح و اشراف
 ضعیف از حد حسن است و از اینجا ظاهر شد که حدیث اجمع حدیث است و لیکن از مروی شود بر قول او سند متصل مرسل
 راوی نقد که مقتضای سند باشد و تشبیه با آنکه عمل درین حدیث مبتدا است نه مرسل مروی و حدیث بخیر و تحقیق و مختار
 او و فرق میان حدیث و حدیث آنست که شراط صحیح مستبر اند و حسن لیکن عدالت و صحیح ظاهر و اتقان در آن
 کامل است و این در حسن شرط نیست و لهذا احتیاج شد بسوی قیام شاهد یا مشهور و تا این نقصان خبر گردید و لایحه

[illegible]

بصورت مجموع در اقولی است که بدان جبر مقدار قصور ضبط راوی حسن از راوی صحیح سیکند و کند اسید نمرد و زیر گرفته و ان
 توبع و کثرت طرقه نسخ اجتهاد و اوقید اجتهاد برای آن افزوده که ممکن از معرفت طرق همین بجهت باشد و نزدش هر قوی
 می شود بسوی رتبه صحیح و حسن چنانکه ابن ناصر الدین گفته نوعی متعاقب بین الصدق و البصفت و جماعتی آنرا در قسم صحیح و ادراج
 کرد و زیر که در صورت قوت مرفوع می شود بسوی صحت مثل روایت سما که از حکمرانه از ابن عباس رخ این ادلی مراتب
 صحیح است و اگر قوی نشد مخطی می شود و از مرتبه صحیح و مرفوع میگردد و از درجه ضعیف که بر عین ابیه عن جده و عمر بن شعیب
 عن ابیه عن جده و محمد بن عمرو بن علقمه عن ابی سلمه عن ابی هریره و محمد بن یحیی عن جده ابراهیم القاسمی عن شیبانه و محمد
 و دودن اوست در مرتبه احادیث جارش اعمرو و عاصم بن منوره و جلال ابن ارقطه و خصیف و امثال ایشان بعضی
 تحسین را کند و بعضی تضعیف آن حسنه محمد و زیر گرفته و در حدیثی که مضافه صحت بصحت و حسن باشد اقول است که
 باعتبار دو اسناد است گوئیم و این جواب ثانی است از حافظ ابن حجر چنانکه در اقول این فصل گذشته دو کلمه که باقی
 لغت باشد گوئیم و این اشارت است بحواصیل الصالح زیرا که وی گفته که اگر از حسن معنی لغوی او باشد فهم ظاهر
 مستنکر نیست و نمیتوان گفت که برین جواب لازم می آید که حدیث موضوع هرگاه که حسن اللفظ باشد داخل می شود و در آن
 کما قال الشيخ قتی الدین ابن قتی العید زیرا که حافظ ابن حجر در موضع آن پرداخته و گفته این الزام عجیب است چنان الصالح
 این سخن در جای گفته که حدیث را حسن می گویند پس قید صحت بالغ و دخول موضوع صحت و سید محمد و زیر در تنقیح از آن
 جمع بین اوصاف چنین جواب داده که لیکن مراد از ترمذی صحیح الاسناد حسن الاجتهاد باشد پس بر او بود موضوع نشود و زیرا که
 حسن الاجتهاد نیست انهمی گوئیم این جواب خروج است از محل ایراد و وارد می شود بر آن که حسن الاجتهاد بود و دلش از
 وصف بصحت معلوم می شود پس حاجت تبصره آن است سوم آنکه در او دلش عرف است یعنی صحیح الاسناد المتن و حسن
 الاسناد المتن هر دو داخل است حسن زیرا که صحیح همچو دخول نوع نیز چنین مثل انسان تحت حیوان و ابن العربی در عاصمه
 الاحوذی شرح ترمذی زیرا اول حدیثش که آنرا حسن می گفته نوشته که ما بنی این قول ترمذی را بر بیان او می کنیم اما
 قول صحیح پس از حدیث صحیح را در مرتبه است اول صحیح مطلق و آن حدیثی است که در آن خلائی و بران کلامی نیست بلان
 ضایقی نیست و در مرتبه دوم صحیح بنقل عدل و در سوم صحیح شاذ بغیر شواهد و قسم دوم منقسم بدو نوع است اول عدل و اجد
 از معالی یا نقل عدل و اجد از تابعی و داخل میشود بران ثالث و آن حدیثی است که متفق شد بدان کی از این پس این
 پنج قسم است که همه را از حدیثی ترمذی ذکر کرده و بعضی یعنی بخاری و شریعی یعنی مسلم اقتصار بر چهار قسم زان نموده و بر شاذ
 ششم را پس است و این هر دو امام یعنی شافعی و حنفی را از آن شیء سیر ذکر کرده اند و اهل حدیث اکابرش میکنند و صحیح قبول است
 بر وجهی که در اصول فقه بیان کرده ایم و تقیم حدیث بدین و اهل علم هم ذکر و علمش متفق اند و بدلیس را قسم شایسته است
 بزرگ آن نمی گوئیم از آنجه حدیث راوی را کسی است که او را دیده اما از وی نشنیده بکن عتقاد فان نمی گوید بلکه عن فلان یا قال

فلان سبک و بیست و ششم حدیثی است که در آن مخالفت را پیش کرده شده باشد و در هر کتاب جمله از آن موجود است و هم حدیث
 بیست و هفتم که داعی بسوی بغت خود نیست و در صحیح از انجیل منسوب بوده و در اصولی نادرست سیاد غیر احکام و بیست و هشتم حدیثی است
 که در وی راوی صدوق غیر حافظ است و این قسم را ابو عیسی ترمذی تصحیح نمیکند و مثل آن در صحیح بطور سواد آمده و اما
 قول او حسن پس بعضی اهل علم گفته اند که الحسن با عوف خزرجی و شهر جالک کجریث البصری بن عوف قتاده و الکوفی بن عوف ابی
 اسحق السبیعی و المدینی بن ابی شهاب المکی بن عوف عطاء و مدار حدیث برین است و ابو داود و ابو عیسی ازین جنس کثیر
 کرده اند ابو عیسی گفته مراد بن حسن حدیثی است که در سندش تمهیل یکذب نباشد و شنود و مروی باشد بغیر یک جزو بی قول
 من غریب است که مروی شود و در یک طریق و گاهی روایتش از طریق ترمذی و مروی آید و غریب می شود و انتی کلام ابن کثیر
 و در مای صحیح توضع کار بر زده گویا اصطلاح الکلبیه است و سید محمد وزیر زیاده کرده که موصوف بغابت و حسن باعتبار تمام
 رجال اسناد است مثل آنکه اسناد حدیث از غیر یک وجه تا یکی از حفاظ حسن باشد لکن این حفاظ بدان متفرقه شده پس
 این حدیث از وی حسن غیر غریب باشد و از وی تا فوق غریب بود و انتی قفص حدیث حسن بخت است ثابت می شود
 بدان احکام مثل حدیث صحیح اگر چه در آن او در مرتبه است و لهذا بعضی اهل حدیث حسن او در صحیح درج کرده اند و از وی حدیث
 ساخته و این ظاهر کلام حاکم در تصرفات او است و قول ایشان حسن الا سناد و یا صحیح الا سناد و در آن قول ایشان است
 حدیث صحیح و حسن زیرا که گاهی اسناد حدیث یا اثر صحیح یا حسن می باشد و متن او بنا بر سند و یا علت مثل اثر بن و یا
 در حدیث او او اودم و خدایم رضین سبیه پس اگر فالش حافظی معتد است و در آن قبح نگرفته پس ظاهر از آن حکم بصحت یا حسن
 متن باشد این مصلح گفته سید انوی در مصالح سنن را کسان تساهل است گویم مراد بسنن در بخار و یا غیر بخاری
 و مسلم است زیرا که در سنن مصلح و حسن و ضعیف همه با است یعنی پس سلب نشود و یا در ضعیف است میان ارباب حدیث
 و قول ترمذی و غیره حدیث حسن صحیح مراد بدان آنست که مروی باشد با اسناد و یکی اقتضا و صحت کرده و دیگر قضا
 حسن یعنی اثبات و نفی قصور و قبی قضا فی می شود که هر دو باعتبار یک اسناد باشند و چون باعتبار دو اسناد بود فلا
 کما لا یخفی و برین تقدیر در هر چه حسن صحیح گفته فوق چیزی باشد که در آن تمام صحیح گفته اگر در دست چه نقد و طرق مقوی
 حدیث باشد و این جواب دافع اشکال است بر وجه تمام علی الاجمال لیکن حافظ ابن کثیر گفته اند از ده اثبت فی بعض
 الاما و حدیث بنی حدیث حسن صحیح لا یغفر الا من به الا وجه انتمی و اگر ثابت شود که این جمع از ترمذی و غیر او و حدیثی واحد
 باعتبار اسنادی واحد واقع شده است پس جوابش آنست که این وقوع بنا بر تردید است که در حدیث از ناقل خاص
 شده که آیا در آن حدیث شرط صحت مجتمع گشته یا در آن مقصوری راه یافته و این تردد اقتصار آن کرده و وصف آن حد
 بر طریق تعیین بیک وصف نمکنند غایه نافی الباب آنکه از وی حرف تردد و حذف کرده اند زیرا که حق عبارت آن بود
 که حسن او صحیح میگفت و این بدان ماند که حرف عطف در معدود حذف میکنند یا آنکه در میان این حدیث بر حال

ولا العلل التي لها انتهى واما دليل مست بر جواز اعتماد تصحيح ترمذي تحتين او بناية الاعتقاد اجماع برئنت وخطا او في الجملة
وليكن چون از روی غلط فاش شد اجماعنا بر تصحيح يائسين و حسن امانتي كيكي سيد محمد موصوف از ذمهي بعد اين نقل
آورده كه موى در ترجمه كشيده بن عبد الله گفته لا يثبت العلة او على تصحيح الترمذي بعده گفته مراد ذمهي آنست كه انهم لا يثبتون
عليه في تصحيح كشيده بن عبد الله تحت و ضد لكل ما صحه قال و هو خطأ نادرو العصمة ترفع من الائمة اخفاء و العلة اراحتي
سپس مذكر عذر ترمذي در باره تصحيح حديث كشيده بن عبد الله اذ قالت كرده و مل تحسين و محسن مقرر و شته چنانكه در توضيح شرح
تفصيح ايضا فاش نموده و باجماع على بر حديث حسن مثل صحيح واجب است نووي گفته اكثر الاحكام نبوتها بطريق حسن انتهى در
باخت حديث گفته شيخ ابو عمرو و ميگويد كه از ورود حديث بطريق متعدد و مثل حديث الا زمان من الراس لانهم لم يذكروا
باشند زیرا كه بعضى متفاوت است بعضى انچنان است كه متباينات زائل نميگردد و مني مويدي لمع يا متبعين بوش نمى شود
مثل روايت كذا بن و مروي و كين و نحوهم و بعض ضعيف چنان است كه متابعت زائل ميگردد و چنانكه راوى سى اخطا باشد
يا حديث را مرسل روايت كرده چه درين حين متابعت نافع مى شود و حديث را از ضعيفين نفع با وج حسن يا تحت ميرساند
و كتاب ترمذي در معرفت حديث حسن اصل است و هو الذي نوه بذكره و يوجد في كلام غير من مشابه كذا و البخاري و كذا الترمذي
كالدارقطني و من سطره ابي الحسن بن ابى داود و روي عنه انه قال ذكر الترمذي و ما يشبهه و يقاربه و ما كان فيه و هو من شذوذه
و الم اذكر فيه شيئا فهو صحيح و بعضنا صح من بعض و روي عنه انه يدكر في كل باب صح ما عرفه حافظ ابن كثير گفته و يروى عنه انه
قال و ما سكت عنه فهو حسن ابن الصلاح گفته پس هر چه در كتاب او ذكرش على الاطلاق يايم و در كبرى از صحيحين نيست و نه ادبى
چرخش نفس كرده پس كى حديث نزد ابو داود و حسن است حافظ ابن كثير گفته روايات از ابو داود و در كبرى كتاب حسن و بسيار
و در بعض آن سخن است بلكه در بعض احاديثي است كه در نسخة ديگر نيست و لابي عبد الله الاجرمي عنه يعنى عن ابى داود و انس و في الجرح
و التعديل و التصحيح و التعليل كتاب مفيد و من ذلك احاديث و رجال قد ذكره كافي في سنده فقوله و ما سكت عنه فهو حسن و ما سكت
عليه في سنده فقط او معلقا و نه اما يعنى التبييه عليه و التيقظ له و يعنى در كتاب صحيح ذكر نكرده كه صحيح خرج صحيحين با احاديث
و حسن مروي ابو داود و ترمذي و اشياء ايشان است بلكه اين اصطلاح خاص است كه جز يعنى براى ديگرى معانيم است و قد
اكثر النووي ذلك لما في بعض السنن من الاحاديث المذكورة انتهى كلامه قففت زيادات ثقة فني است كه غنايت بدان
مستحسن و ابو بكر نيسابورى و ابي عمير جاني و ابو الوليد قزويني از ائمه مذكورين بغيرفت زيادات الفاظ فقيه را فاذا
بوده اند و مذموب جمهور فقهاء و اصحاب حديث چنانكه ابو بكر خطيب كجاست كرده است كه زيادات راوى ثقة در حديث
حسن صحيح مقبول است ماداميكه روايتش منافي روايت و اتق ترازوى نيست و قيد عدم منافات بجهت آنست كه گاه
منافي بيان روايت انيكس و روايت غير ذكر زيادت كه او نقل از دوست نمى باشد و اين مقبول است مطلقا زیرا كه حكم
حديث مستقل است كه ثقه بدان مشهور شده و غير دوى آن را روايت نكرده اما آنكه منافي است بروحي كه از قبولش رد

روایت دیگر لازم می آید و درین قسم ثانوی حاجت می افتد و ترجیح میان این روایت و روایت محاضری و پس از آن قبول
و مرجع مردود باشد و مشهور از جمعی از علما و او اکثر فقها قبول زیادت است مطلقاً بغیر تفصیل لیکن بمعنی بطریق اکثرین
درست نمی شنیدند زیرا که ایشان در صحیح عدم شنود را اشتراط میکنند و شنود را تفسیر میکنند و ثانیاً گفتند که هر کسی را
که اوثق از وی است و عجب از کسی است که از بیعی غفلت در زید است با وجود اشتراط انقضاء شنود و در صحیح و همچنین صد
حسن و منقول از قدما این حدیث اعتبار ترجیح است در آنچه تعلق دارد بزیادت و جز آن و از احدی از ایشان اطلاق
قبول زیادت معلوم نیست و سیّد محمد وزیر بر قید او معلّم بر قید حافظ زیاده کرده یعنی اگر و ایش منافی روایت اوثق
از وی نیست نباشد لیکن بنا بر علت مردود شود و گویا حافظ ذکر این قید بنا بر علم بدان نفرمود و چنان قید مستفاد است
از سیاق عبارت زیرا که کلام در زیادت عدل در روایت حدیث صحیح یا حسن است و از تزیین این هر دو عدم علت
معلوم پس زیادت معاوله صحیح نیست و آنچه تصحیح است بدان مزید علیه و کلام ما در زیادت صفت هر دو است و این
آن زیادت صحیح شود و در تاجن خبر حدیث منقول مستقل باشد و ابل اصول فقه نیز کلامی دارند در زیادت پس اگر
این زیادت مصداق روایت ثقات است بروی که جمیع میان هر دو متعارض باشد مردود است و اگر مصداق نیست
نظر کنند که مجلس متعدد است یا نه اگر متعدد است مقبول است اتفاقاً بنا بر احتمال آنکه رسول خدا صلوات الله علیه در زیادت در یک
مجلس کرده و در مجلس دیگر و اگر متحد است پس غیر راوی زیادت از روایت اگر در کثرت بحثی است که غفلت مثل او
از چیزی زیادت متصور نیست این زیادت مقبول نباشد و اگر از کسانی است که در قبول و غفلت نشان از چیزی زیادت
جائز است پس هر دو از حدیثین و اهل اصول و فقها بر آنند که این زیادت مقبول است و بعضی محدثین و احمد بن حنبل
در روایتی بعد از قبولش رفته و حجت جبرو آنست که روایت راوی زیادت عدل بازم بر روایت خود در حکم طمی است
پس قبولش واجب باشد و سکوت غیر از نقل منقول او مانع قبول قانع در روایت و بی نیست زیرا که غفلت غیر راوی
زیادت از ساجش جائز است و در اصول فقه درین مقام تفصیل است در بیان زیادت شکافی گفته زیادت بر نفس
قرآنی یا سنن قطعیه بر عمل نیست خلافاً للعنفیه و ایشان میگویند که خبر واحد چون با زیادت آید در حکم قرآن یا سنن نیست
و مانع باشد مقبول نشود و حق قبول است زیرا که این زیادت غیر منافی مزید علیه است پس مقبول باشد و دعوی آنها
آن منوع است و همچنین غیر خبرست افراد راوی بر زیادت در آن روایت غیر اگر عدل است زیرا که گاهی فرد چیزی
یا دیگر که جماعتی آنرا محفوظ نداشته است و به قال الجمهور اگر این زیادت غیر منافی مزید علیه است و اگر منافی است
پس حاجت ترجیح باشد و روایت جماعت اصح از روایت واحد بود و مثل او است افراد عدل بر رفع حدیثی
رسول خدا صلوات الله علیه جماعت آنرا موقوف آورده و همچنین افراد و با سناد حدیث که جماعت آنرا ارسال کرده و افراد
او بوسل حدیث که جماعت آنرا منقطع ساخته پس این همه مقبول است از عدل زیرا که زیادت است بر روی جماعت

و تفصیح معلول ایشان انتهى حاصله و در خلاصه گفته معرفت زیادت ثقیه من لطیف است این اصلاح گفته حدیثی که بدان
که امام ثقیه منقذ شده سه قسم است یکی آنکه مخالف و متنافی روایت سائر ثقات باشد و گمانش بر دست مثل شاذ و دوم آنکه
در وی اصلا منافاة و مخالفت باروایت غیر نیست مثل حدیثی که بر روایت جملة او ثقی منقذ شده و در ان اصلا متصرف
روایت غیر بخالفت نگزیده و این مقبول است و خطیب دعا و اتفاق علما بر این کرده سوم آنکه میان این هر دو مرتبه
افتد مثل زیادت لفظی در حدیث که سائر روایات آن لفظ را ذکر نکرده اند همچو حدیث و جعلت لنا الارض مسجدًا جعلت تر
لنا بطور افس این زیادت است که ابو مالک بعد بن طارقی آنجی بدان متفر شده و لفظ سائر روایات نیست و جعلت
لنا الارض مسجدًا و طهورا و مثل حدیث مالک از نافع از بن عمر از رسول خدا صلم فرض زکوة الفطر من مضعان علی کل حر
و غنیمک و انشی المن المسلمین پس قولش المسلمین از زیادات مالک از نافع است و در مذی زعم کرده که مالک متفر و این زیادت
و این اصلاح بران سکوت کرده حال آنکه مالک بدان متفر نیست بلکه روایتش از طریق فحاک بن عثمان از نافع آمده چنانکه
مالک روایتش کرده بود و گزارش داده البخاری و ابو داؤد و النسائی من طریق عمر بن نافع عن اسمعيل كما قال الامام فاطم بن کثیر
پس تمثیل این اصلاح با حدیثی که نافع نیست بعد از ابن الصلاح و در باره حدیث طور بند که گفته که این حدیث و آنچه ما با او است
مشابه اول است باین حیثیت که روایت جماعت عامه متناول حجر و رمل و تراب و روایت منقذ و زیادت مخصوص
و در ان مخایلی در صفت و نوعی از مخالفت است که سبب آن حکم مختلف میشود و نیز مشابه قسم ثانی است بوجه عدم منافا
میان هر دو خطیب گفته نه سبب جمهور فقه و اهل حدیث آنست که زیادت از ثقیه مقبول است نزد افراد و بان زیادت
برابر است که از یک شخص باشد باین طریق که یکبار ناقص و بار دیگر زائد روایت کرد یا از غیر راوی باشد متقصان بخلاف آنکه
آنرا منقطع را کرده است از اهل حدیث بخلاف آنکه کرده است آنرا از وی و مقبول نموده است از غیر وی یعنی غیر راوی ناقص
بعده گفته و اذا اسنده و اسلوه او وصله و قطعوه او رفعه و وقفوه فهو كالزيادة في الارسال نوع قدح فی حدیث التوسیل
فترجیه و تقدیم من قبیل تقدیم الحجج علی التحدیل و جواب عنده بان الحجج قلنا لما فيه من زيادة العلم و الزيادة هنا مع فصيح الکی
فصل سوم در حدیث ضعیف و آنچه بدان متعلق است و آن حدیثی است که در وی شروط صحیح و شروط حسن مجتمع گرد
لذا فی الخلاصة و غیره و به قال ابن الصلاح و غیره و ابو حاتم بن حبان در تقسیم ضعیف اطناب کرده و بخیل و در قسم رسانیده
و لیکن ذکر صحیح در اینجا محتاج الیه نیست چه هر چه از درجه حسن قاصد است از صحیح اقصر است و نیز بنا بر این حد بر اخذ دفع ایجاب
کلی است بنسبت شروط صحیح و همچنین نسبت شروط حسن یعنی هر چه در ان همه شروط این هر دو فراهم نشده است تا صحیح
یا حسن باشد پس آن ضعیف است و اگر سبب احد نسبت مجموع شروط صحیح و حسن معًا اخذ کنند تعریف ضعیف بر مجموع
افراد صحیح و حسن است می آید تا بل و حتی آنست که حاجت باین حد در فضل جدا گانه نیست چنانکه صاحب خلاصه
و غیره کرده اند زیرا که بعد صحیح و حسن این حد خود و معلوم شده و آنکه ادراک سبب الضعف ضعیف جدا گانه

در فضائل اعمال است چون این عمل منسوب بسوی او کنند همچو نسبت مذلول بسوی دلیل پیش نیست که غافل برین
هر چند جز غیر از صلوة یا صیام یا ذکر کاری دیگر نگارده لیکن می درین فعل مبتنی است بنا بر اعتقاد مشرعیست چیزی که شرعاً
نیست واجب برین عمل موازی و زراست باع او نمی تواند شد پس فعل چیزی غیر ثابت صلیت فالصمیمیت بلکه معاضه منصفه
که آن هم برعت باشد و هر که کثیر الاستغفار یعنی حدیث بوده است او را کثرت طرق حدیث و تعدد دست الخیر از صحابه برین
ورطه افکنده و آن بیچاره نمی داند که هر طریق ازان طرق تیره و تاریک شود و کذا این و وضاعتین است فنی ظلمات بعضیها
فوق بعضی و این چیزی است که تیغ و بیدار مغزی برای آن در کار است چه طرق غیر ثابت اگر چه بعد دستخاف است
حدیث بسبب آن از رتبه ضعف خود بیرون نمیرود چه کا ذب و دروغ بستن بر یک کس و ده کس و بستن کس یکسان
حدیثی از صحابه روایت کند و بسوی هر واحد اسنادی سوق نماید و احادیثی که بعضی می فتوی بعضی باشد آنست که در
هر واحد از آن ضعیف تخفیف باشد مثل شد و ذو و نحو آن از انواع ضعف که حدیث بسبب آن چندان ضعیف نمی تواند
نمی گردد زیرا که اینچنین حدیث از کثرت طرق حسن غیر می شود چنانکه در علوم حدیث متفرست استی حاصل و از اینجاست
شد که اعتبار حدیث ضعیف در فضائل اعمال هم علی الاطلاق نیست چنانکه عمل بدان در اثبات احکام خمس علی القول ترجیح
کما نیغی نیست در مقام یاد آمد که شیخ خفیه بن الهمام در شرح هدایه برای اثبات مسائل مذمب مختار خود غالباً همین
ضعیف بکار برده الا ما شاء الله تعالی و با حادیت ضعیفه و مجرور و معکله با نظرات تعدد طرق و کثرت روایاتش معتبر شده
بر عزم خود کار زایش برده است حال آنکه علماء حدیث که ایامه این فن اند و در قبول و رد احادیث قبول بر حکم آنهاست
اقرار بجهت آن احادیث نمی کنند بلکه بسیاری را از آنها بخرج و ضعیف و معلول ساخته اند پس حکم جماعت قوی ارجح
بر حکم واحد باشد و قابل داری از شعبی آورده که وی گفته احد نیک هو لا اعلی صلیم فخریه و اما کوهه بر یکم قاله فی
البحرین مراد بولاء ارباب حدیث و اصحاب سنت اند و مشن در اصل لغت بمعنی بستان است بعده مبرز و آبخانه را بدان سبی
کردند زیرا که عادات ایشان قضاء حاجت و تقوط در بستان بود و حاصل معنی آنکه اخذ حدیث باید کرد و رأی را در آبخانه
باید انداخت مقصود تقدیم حدیث بر رأی است و هو الحق و نعم ما قلت **س** قریب رأی عزیزان چنان خودم که مرا
حدیث سید کونین بر زبان باقی است و شرح گفته ان لسته قد سبقتم قیاسکم تابع ولا تتبع فانک لن تضل ما اخذت
من الاثر **س** زائر حدیث بگذارد رأی با آب میر میراب تاکی آری مثل بقیاس نزد فقهاء نفس در زبان عدم تدوین
آثار جائز بود که الضرورات تیغ المخطورات و بعد تدوین کتب سنت و اجتماع دواوین اسلام خود هیچ عذر در ترک عمل ایجاد
صحیح برای احدی از امت چه عالم و چه غامی باقی نیست و تاویلات مقلده و کلفات بارده ایشان در تخریج عثمان بن عفان
قدیمی بعد ازین ضعیف و ربط سنن و ابطال باطلات است چه سلمانی باشد که با وجود قول رسول صمت و امین دست بر این
رأی زنند و با امکان ابداع و تنسیخ آثار خود بر قبیل و قال احادیث نمایند سنت مطهره و کتاب عزیز و مشکفیل احکام

جميع حوادث حال و استقبال تا يوم القيام است اما در برادران مثل تدبير ايران در قفسه شرط است **س** تا نزد راجی
 قوم فراموشست بهره دلم حدیث کرد و خود بخیر مراد بشی گفته اما الی ای مبتدئ اذا اضطررت الیه الاکثه ما لم تکنه
 حیوانی است که روشنی ترکیه جدا شده و میت بفتح سیم و کسر آن هر دو خوانده اند و در مذنب در باب سیم کسره گفته
 میت مردار را گویند یعنی اخذ برائی نزد اضطرار رواست نه نزد اختیار و آنرا شافعی برح گفته هماقت من قول
 او و اصلت من اجل غیر من قول الله لا ظلم الا ان قال صلوا لله قلوبی و عمل یروده رواه البیهقی فی المدخل و بخاین قول از
 امام مالک و امام ابو حنیفه و امام احمد بن حنبل و غیره من قول من یروی عن ابی اناس که گفت که ایما حنیفه
 بمنع از تقلید خود با گرگان باز پرس خردی را از سر خود چنانکه باید بشاید فرو نمانده اند و در خود را از جواب هیچ روز و دیگری پاک
 ساخته گویند عیان تقلید خواهی خواهی خود را بدین ایشان بر بندند و در نقیول ترک تقلید ایشان باضی شد خود را امام و ایشان را امام خود
 گیر و نعوذ بالله منه **س** این حدیث را بی پشت و پناهی دیده اند تا نزد منست نماید حال ایابی ذکر خفایا با بقوله تعالی است و اخ
 قال الله یا عیسی بر محمد و انت قلت الناس اتخذونی وای الهین مرد و من الله قال سبحانک ما کن لی ان
 اقول ما لیس لی بحق ان کننت قلته فقد علمته الا ینما **س** و بر بیان تمام حدیث صحیح و حسن و ضعیف و آنچه در بیان این
 قسم شرک است و آنچه از آن حق ضعیف است و درین باب فعلهاست **فصل اول** در بیان آنچه دران هر قسم حدیث شرک است که ازانی
 انحصار و فی نظر مستقیم حدیثی است که متصل شد و از او را ویش تا انتها می و واحدی از روایات در درجه ندرت با نقیله گوید و اکثر احادیث
 این فنط حدیثی میشود که از رسول خدا صلوات الله علیه و از غیور اصحابی یا تابعی که خطیب و حافظان حجر گفته سند فروع صحابی است
 که ظاهرش اتصال است انتهی پس لفظ مرفوع درین حدیث بقرینه جنس است لفظ صحیح بمنزله افضل و رفع تابعی از ان خارج نام
 چرا اگر تابعی را از میان ترک کند حدیث مرسل باشد اگر ترجیح تابعی صحابی یا تابعی را از وسط بیند از بعضی با معنی باشد
 و از قید ظاهر الاتصال ظاهر الاتصال مرفوعی را ندوخل ماند دران بطریق اصلی آنچه مختل است یا حقیقت اتصال دران موجود
 و از تعقیب لفظ مرفوع مفهوم شد که انقطاع ضمنی مثل غنفت مدرس و معاصر که لقاء و ثابت شده حخرج حدیث از سند نیست
 بنا بر آنکه ایما حنیفه من سانی بران مطلق بوده اند و این رسم موافق قول حاکم است که السند بار واه الی حدیث عن شیخ
 یظهر سمانه و کذا شیخ عن شیخ متصل الی صحابی الی رسول الله صلوات الله علیه خطیب گفته السند متصل و برین تقدیر موقوفی که بسند
 متصل میا ینزدش منبدا باشد لیکن گفته که این بقله آمده و ابن عبد البر ابعاد کرد و گفت السند الی فروع و تقرض باناد
 نکرد و این صاوتست بر مرسل و بعضی منقطع نزد مرفوع بودن من نیست قائلی بدان انتهی گویم نزد ابن عبد البر
 سند منقسم است بر مرسل و منقطع که ما قال فاما السند فهو ما رفع الی النبي صلوات الله علیه پس متصل از سند مثل روایت مالک
 از نافع از ابن عمر از بنی صلوات الله علیه بعد و گفته و المنقطع من السند و آن مثل روایت مالک از یحیی از سعید از زبایه
 بعد و مثل هر دو قسم را شمار کرد و در باعث حدیث بر قول حاکم و ابن عبد البر در حدیث الکفایه مودعه متصل فی آخر

موصول هم نامند حدیثی را گویند که متصل السند باشد باین طور که هر یکی از رواشنما خندان از من فوق خود که است
خواه مرفوع بسوی جناب نبوت باشد یا موقوف بر غیر او حافظ باین کثیر گفته و هر بنوعی از ارسال الاقتطاع و شل المرفوع
الی الذی صلح و الموقوف علی الصحابی و من دونه انتهی ابن التمامی گفته مثال التسل المرفوع و مالک عن ابن شهاب عن ابن
بر عبد الله عن ابن عمر عن رسول الله صلعم و مثال التسل الموقوف مالک عن نافع عن ابن عمر قوله انتهی هر مرفوع حدیثی است که نقیض
خاص جناب نبوت بود اعلم از قول فعلی و تقریر پس هر چه مضاف بسوی غیر اوست از صحابی و تابعی خارج باشد از
برابر است که این اضافت یا اسناد متصل باشد یا منقطع مشهور پس است و از اینجا ظاهر شد فرق در میان مستند متصل
و مرفوع چه متصل گاهی مرفوع است و گاهی غیر مرفوع و همچنین مرفوع گاهی متصل است و گاهی غیر متصل پس نسبت میان
متصل و مرفوع عموم و خصوص است بنا بر اجتماع هر دو در مرفوع و عدم مرفوع متصل در بعض احیان و مستند خاص مطلق است
از متصل و مرفوع تا که گفته السند یعنی ان کیون مستند مرفوعاً و غیره و گفته او مرسل و تطیب لقی ارسال کرده و گفته
هو ما خرج له صحابی عن رسول الله صلعم پس نزد حکم میان مستند متصل عموم و خصوص مطلق باشد و الاول اولی و حافظ باین
گفته المرفوع ما نصیف الی الذی صلعم قوله انه و فعلاً عنه و سوا کان متصله و منقطعاً و مرسله انتهی و حافظ باین حجر گفته مثال
قول مرفوع تصریحاً آنست که صحابی چنین بگوید سمعت رسول الله صلعم یقول کذا او حدیثاً رسول الله صلعم بكذا یا صحابی و
غیر او چنین گوید قال رسول الله کذا و عن رسول الله انه قال کذا و نحو ذلک مثال فعل مرفوع تصریحاً آنست که بگوید صحابی
رایت رسول الله صلعم فعل کذا یا صحابی و غیر او چنین گوید کان رسول الله صلعم یفعل کذا و مثال تقریر مرفوع آنست که بگوید
صحابی فعلت بحضرة رسول الله کذا یا صحابی یا غیر او چنین بگوید که فعل فلان بحضرة النبی صلعم کذا و ذکر انکار رومی صلعم
بران کارگنده و مثال قول مرفوع حکماً لا تصریحاً آنست که بگوید صحابی غیر از اسرار علیات چیزی را که در آن مجال
اجتهاد نیست و نه آنکه تعلقی ببیان لعنت یا شرح غریب است مثل اخبار از امور اضحیه از بدو خلق و اخبار انبیاء
علیهم السلام و امواتیه از ملاحم و فتوح احوال روز قیامت و اخبار از چیزی که در فعل آن قوای مخصوصه من عاقبانی
مخصوصه حاصل می شود و این را حکم مرفوع ازان جهت است که اخبار او بدان مقتضی آنست که او در خبری هست که بدان
خبر داده و در هر چه مجال اجتهاد نیست آن مقتضی موقوفی برای قائل اوست و صحابه را جز رسول خدا یا کسیکه خبر از رسول
خدا هست موقوف دیگر نباشد و لهذا خبر از آمدن قسم ثانی و این را حکم مرفوع است چنانکه قال رسول الله کذا و غیره
آنرا از وی صلعم شنیده باشد یا بواسطه از وی شاعت کرده و مثال فعل مرفوع حکماً آنست که صحابی کاری کند
که مجال اجتهاد و در آن نباشد و این را فرود آرند بر آنکه ثبوت این فعل نزد شل از رسول خدا هست که قال التامی
فی صلوة علی علیه السلام فی الکسوف فی کل رکعة اکثر من رکوعین و مثال تقریر مرفوع حکماً آنست که صحابی
خبر دهد بآنکه در زمان نبوت چنین میکردند پس این را حکم مرفوع باشد زیرا که ظاهر در اینجا اطلاع نبوی بر آن فعل

بنا بر این روایات ایشان بر سوال از وی صلعم در امور دین خود و بنا بر آنکه آن زمان و حلی بود پس فعلی از صحابه
 واقع نشود و بر این آیه را نگذارد مگر بوجه آنکه کردن آن کار ممنوع نیست و لکن از اجاب و ابو سعید رضی الله عنهما استدلال
 کرده اند بر جواز عزل با آنکه صحابه این کار میکردند و قرآن در نزول بود پس اگر عزل مذکور منعی نمی بود و قرآن ازین
 منعی میفرمود و تحقق است بر فروع حکما و در بصیغه کنایت و در جای صیغه صریح منسوب بودی صلعم مثل قول تابعی صحابه
 یرفع الحدیث او یرویه او ینمی او یبلغ به پس گویایان کنایت است از قرآن حدیث و محکم حکم فروع صریح باشد مثل
 حدیث اصح از ابو هریره روایت نقل تلمون قوا صغارا لایعین مثل حدیث وی از ابو هریره بلاغاً الناس تبع لقریش
 و از کلام خطیب معلوم می شود که این اصطلاح خاص بل بصره است شکوکانی نوشته قول صحابی سمعت رسول الله علیه و آله
 او حدیثی احتمال و اسطه میان او و رسول خدا ندارد و هر چه مروی باین الفاظ است مثل شناسایی رسول الله و آیه
 یفضل کذا حجت است با اختلاف و هر چه از وی بلفظ محتمل اسطه میان او و رسول خدا آید مثل قال رسول الله کذا او امر
 بکذا او منی عن کذا او قضی بکذا نزد جمهور حجت باشد خواه راوی آن از صحابه باشد یا کبار ایشان زیرا که ظاهر
 آنست که وی این روایت از وی صلعم کرده است و بر تقدیر یک اسطه است حکم امیر علیه السلام صحابه نزد جمهور قبول است
 و موافق و داوود ظاهری گفته لایحج به حتی منقل لفظ الرسول و این بی وجه است زیرا که صحابی عدالت عارف بلسان عرب است
 و بعضی صحابه وی این روایت را از داوود الحاکم کرده اند و همین است لایحج نشان برفع او در علم حدیث و قول صحابی
 بصیغه مجهول منی لیس قول امر با بکذا او ینمیاعن کذا نزد جمهور حجت است چه ظاهراً آنست که امر و نهایی در اینجا صاحب
 شریعت است لاغیر و ابو بصیر فی و امیر علیه السلام و جوبنی و کرخی و بسیاری از مالکیه گفته اند که حجت نیست زیرا که منقل که امر
 و نهایی بعضی خلفاء و یا امر باشد و این احتمال سخت بعید است ظهور بدان منفع میگرد و آن السمعانی قول ثالث حکایت
 کرده و آن وقت است و این نیز بی وجه است زیرا که مذہب جمهور و ظهور و وجه واقع وقت است چه وقت جزو وقت
 تقاد اوله از هر وجه عدم و جداان مرجع احدی با صورت نمی بندد و آن اشیر در جامع الاصول قول رابع آورده و
 آن تفصیل است در میان آنکه قائلش ابو بکر صدیق باشد پس و آتش باین صیغه حجت بود زیرا که بروی احدی امر
 نبود و میان آنکه قائلش غیر وی رضی الله عنه باشد پس حجت نخواهد بود و این تفصیل نیز بی وجه است زیرا که این احتمال
 که امر و نهایی غیر صاحب شریعت است ضعیف است و این فقیق العید در شرح المام قول خامس ایراد کرده و آن
 قریق است زیرا که قائلش یکی از کبار صحابه باشد مثل خلفاء اربعه و علماء صحابه و این مسعود و زید بن ثابت و معاذ
 بن جبل و انس و ابی هریره و ابن عمر و ابن عباس پس حجت است و در میان آنکه قائلش غیر ایشان باشد پس
 نیست و این نیز بی وجه است زیرا که کثر است که صحابی آنرا از مورد احتجاج و تبلیغ شریعت که بدان تکلیف
 جمیع امت ثابت می شود بسیار و سخت دور می نماید که مثل این عبارت را آورده و غیر رسول کند زیرا که نیست

حجت و غیر وی صلعم نیست فخری در اینجا در آنکه صحابی این عبارت را در حیات نبوت گوید یا بعد از آن که در حدیث
 بر حکم رفع است و حجت بدان قائم می شود و مثل او است قول صحابی من السنة کذا چه محمول نیست مگر بر قول خدا
 صلعم و بد قال جمهور و این فخری که از شافعی در اینجا و قول حکایت کرده که یکی آنکه محمول بر سنت رسول است و ظاهر هر چه
 خلاف آن رواست و این قول قدیم است دیگر آنکه مراد سنت بلد و سنت امیه باشد و این قول جدید است و جواب
 آنست که این احتمال بعید است و مقام مقام تبلیغ شریعت با سنت تا بدان عمل کنند پس هر که از بعضی قرون
 باشد از روی ارتکاب این چنین امر متصور نمی تواند شد که حتی در ازنی و ضمیری گفته اند این حجت نیست بجهت آنکه گفته
 از قیاس آگاهی سنت گویند بنا بر ستاد اول بسوی شیخ و جوابی این را از محققین حکایت نموده و جوابش آنست که
 اطلاق سنت بر آنچه از قیاس مخالف اصطلاح اهل شرع است پس محمول بر آن نبود و آن صلح و نووی را بگوید
 اسمعیلی نقل وقت کرده اند و این نیز بی وجه است و اگر تابعی گویند من السنة کذا در حکم مسایل تابعین باشد نه از راجع
 بایقان فیه و احتمال آنکه مراد مذمت صحابه باشد یا عمل عصر آنرا خلاف ظاهر است زیرا که اطلاقش در مقام احتجاج
 و تبلیغ الی الناس در آن است که مراد وی سنت صاحب شریعت است لا غیر از بن عبد البر گفته اند اطلاق الصنعة
 السنة فالمراد به السنة النبوی صلعم و آنکه کذا اطلاقها غیر در عالم تصف الی صاحبها کقولهم سنة العمرین و نحو ذلک اگر صحابی گویند
 کن تفعل فی عهد رسول الله صلعم کذا او کذا یفعلون کذا پس اکثر بزرگان که حجت است که قال الاندی و ابن الحاکم
 و بعضی النبی و بعضی انست که این نقل فعل جماعت است یا تقریر بنوی مرایشان را بر آن فعل است ولیکن آنچه
 از اعتبار عدم خیار آن بر رسول خدا صلعم حجت و اینجا تقریر بنوی صلعم باشد فعل ایشان و میتوان گفت که در حکم نقل جماع است زیرا که گاهی
 فعل بعض اصناف بسوی همگنان کنند و قرطبی در قول صحابی کن تفعل فی عهد صلعم کذا حکایت سند قول کرده
 و گفته ابو الفرج از اصحاب آنرا قبول داشته و اکثر از اصحاب را روش کرده اند و هو الاظهر من مذبههم و قاضی بوشه
 گفته وجه در اینجا تفصیل است و آنچه شرع مستقل باشد کقول الی سعید کما نخرج صدقة علی النضر علی عهد رسول الله صلعم
 مصاعف من ثم — او مصاعف من شعیر الخیش پس خیار مثل این بر وی صلعم مستحیل است و اگر از آن حکمت
 که خیار آن ممکن است پس مقبول نباشد کقول رافع بن خدیج کما نخرج صدقة علی عهد رسول الله صلعم حتی روی لنا بعض غیبی
 ان رسول الله صلعم نمی عن ذلک و شیخ ابوالاحق شیرازی نیز جرح این تفسیر و فاخته و بعضی گفته اند که اگر صحابی این را
 در معرض حجت آورده است محمول بر رفع باشد و الا فلا و اگر صحابی چنین گویند که کما نوا یفعلون او کن تفعل و گویند
 علی عهد رسول الله صلعم پس حجت مثل این عبارت قائم نمی شود زیرا که سند بسوی تقریر بنوی نیست و نه حکایت
 اجل است و خفیه و ضابطه گفته اند که این اجل است غرضی گفته اند قال ابن ابی کثیر کما نوا یفعلون کذا فلا یدل علی
 بفعل جمیع الامة فلا حجة فیه الا ان یصرح بنقل الاجل انتی کلام الشوکانی و در اسباب المظن گفته و از صریح محمول قول صحابی

مسئله گذشت و اکثر برانند که آن مرفوع است و ابن عبد البر در آن نقل اتفاق کرده و درین نقل نظر است چنان
 شافعی در اصل این کلمه و قول است و صیرفی از شافعی و ابوبکر رازی از حنفیه و ابن حزم از ظاهر بیان فیه
 که غیر مرفوع است و احتجاج کرده اند با آنکه لفظ سنت متر و دست میان بنی مسلم و غیر او و جوابش آنست که اراده
 غیر از علم نیست و قدری بخاری فی صحیح صحت این شهاب بن سالم بن عبد البر بن عمر بن ابی قحطیه مع الحجاج حیث قال ان كنت
 تر لی فی غیر الملقه قال بن شهاب قلت لاسلم الفاعل الذی یلزم قال بل یعنون بذلك لانه تسلم علیهم که یکی از تفاسیر است علی مدینه حفاظه و بعضی
 اراده سنت نبویه نزد اطلاق لفظ سنت از صحابه نقل کرده و اما قول بعضی که اگر این لفظ در حکم مرفوع است پس
 چرا در آن قال رسول الله میگویند پس جوابش آنست که ترک جزم از ایشان بنا بر وقوع و احتیاط است و درین
 هذا قول ابی قلابه عن انس بن السنه اذ تزوج البکر علی الشیب قام عندنا سبعا اخرجاه فی الصبح قال ابو قلابه لو سئلت
 ان انسا رفعه الی النبی صلی الله علیه و آله لکنی انما یحدث را مرفوع گویم در مرفوع نگفته باشم زیرا که قول او بن السنه دلیل بر صحت
 لیکن ایرادش بصیغه ذکر کرده صحابی اولی است لهذا مرفوعش نگفتم و خلاف در قول صحابی امرنا بكذا و نهیما عن
 که امثل خلاف در ما قبل است زیرا که مطلق این قول منصرف بسوی صاحب مرفوعی است که آن رسول خداست
 و گردوی در آن مخالفت کرده و مشک با احتمال نموده و گفته بخیل که مراد غیر وی صلعم باشد مثل قرآن کریم یا باج
 یا بعض خلفاء یا استنباط و جوابش آنست که اصل در اینجا همان امر اول است و اما دعائی آن محتمل آری نسبت بوی
 مرفوع است و مشک نیست که هر که در طاعت رئیس باشد و گوید امرت بكذا مفهوم از آن همین است که نیست
 او گمان رئیس را آنکه گفته اند بخیل که غیر امر را امر گمان کند پس این احتمال هیچ اختصاص باین مسئله نیست بلکه این
 حکم در جایی است که آنجا تصریح کرده و گفته امرنا رسول الله صلعم بكذا و این احتمال خیلی ضعیف است زیرا که صحابی
 عدل عارف بلسان است اطلاق نکنند این عبارت را مگر بعد تحقیق و ازین جنس است قول و کنایه فعل که اگر این
 نیز حکم رفع است که تقدم و ازین قبیل است حکم صحابی بر فعلی از اغفال که آن طاعت خدا و رسول یا معصیت یا نیت
 کنول عمار بن صدام الیوم الذی شک فیه فقد عسی بالاقسام پس این نیز در حکم مرفوع است زیرا که ظاهرش تلقی از و
 صلعم است انتمی کلامه گویم این همه کلام حافظ ابن حجر است چون مثل مسائل مهمه علوم حدیث بود ایرادش بطوله است
 افتاد و در خلاصه زیاد کرده قول صحابی کنایه لا نری به با رسول الله صلعم فینا و خود کاک در حکم مرفوع است
 و قد تقدم ایضا معخص بر صیغه مجهول از غفنه حدیثی است که در سندش فلان عن فلان گویند و ظاهر آنست که اگر
 در سندش کلمه عن یکبار یا چند بار آید حدیث منقطع باشد و نیز در بعضی اهل علم مثل منقطع است و صحیح نزد جاهل
 علماء و محدثین و فقهاء و اصولیین آنست که منسل است و نه منقطع بلکه متصل است اگر لقاء راوی با مروی عنه
 ممکن است یا بر ادوات او از تدلیس بخاری و مسلم و صحیحین این قسم احادیث بسیار آورده اند و محنین غیر صحیحین قال

بمرسل نیند و بشرط صحیح اند این چنین اخبار آورده و مسلم و خطبه کتب بخود انکار شده است و ثبوت آنها کرده و گفته
که این قول مختص است و نیست تا باشد سبق الیه و قول منشی عید میان اهل علم قد بود و حدیث آنست که ثبوت
وجود هر دو در یک عصر شود اگر اجتماع و شافعه هر دو ثابت نبوده باشد و اشترای ثبوت آنها قول علی بن عیسی
بخاری و غیره اما از جمله ائمه است و نسبت میان منشی و میان هر یکی از مسند و متصل و مرفوع عموم و خصوص
کما یظهر بادی تا مل این الصلاح گفته در زمانه ما و زمان مقاربا و استعمال گفته عن در اجازت بسیار شده گویا این
اشارت است بتعیین نوعی از انواع متصل یعنی نه از طریق تحمل بسامع از لفظ شیخ است و نه از باب قرائت شیخ
بلکه از وادی اجازت از جانب شیخ است و لکن معین نکرد که این کدام یک نوع از انواع اجازت است و این همه
وقتی است که ذکر روایات با اسامی آنها بطریق معارف باشد و اگر ذکر آنها بطریق نکره است مثل فلان عن فلان
و نحو آن پس نامش نیز بعضی معتبرین در اصول مرسل است که ذی البرهان امام الحرمین چه اول و ثانی معترف است
و ثانی نکره و حدیث درین صین متصل نیست زیرا که فائده مذکور در تصریح هم بطور معترفه ثقه بودن را وی است
اولا و ایرادش بطور مذکور گویا بمنزله عدم ایراد است بنا بر روایات فائده مذکور که اختلاف کرده اند و اما که این چنین
روایت منقطع است یا مرسل و اقرب تحقیق آنست که منقطع است نه مرسل زیرا که مرسل قول تابعی است پس تسمیه
بمنقطع اولی است زیرا که اعم است و این قول حاکم است و به اولی در سببال المطر گفته غننه معاصر محمول بر اجازت
بخلاف غیر معاصر که آن مرسل یا منقطع باشد پس شرط حملش بر سماع ثبوت معاصر است انتهى و هذا هو الذی افاد و لفظ
ابن حجر بقوله الا ان عن اذا عیبه ما من عرف بانه بدلس ففی تعبیر به اختلاف فانه ای عن نیست محموله علی السماع
انتهی بعد حافظ گفته در اصل غننه معاصر بر سماع ثبوت آنها شیخ و راوی از وی شرط کرده اند اگر چه یکبار باشد تا
در باقی غننه از بودن او مرسل نفعی ام حاصل گردد و همین است مختار بتبعیت ابن الدینی و بخاری و غیره از لقاد
انتهی که تقدم و در سببال المطر زیاده کرده که اگر زمان لقاد و تسامع نسبت سماع در مقبول است و در نه دلیلی
و تمام این بحث در توضیح شرح تنقیح است و با جمله گفته عن راسته حال است حمل بر اجازت مگر از معاصر و حمل بر سماع مگر
از بدلس مگر نزد ثبوت لقاد انتهى معلق بر صیغه مفعول از تعلیق حدیثی است که از سبب و اسنادش یک راوی
یا زیاده و حذف باشد بقول الشافعی قال نافع او قال مالک و قول مالک قال ابن عمر و قال النبی صلی الله علیه و آله
از تعلیق الجزاء و الطلاق بنا بر اشترک هر دو در قطع القبال و استمالهش در حدیثی که از خطبه یا اخبرش راوی
ساقط شده است ننگند بلکه نامش مرسل یا منقطع است چه حذف را و اول اسناد معلق نامند و در وسط اسناد
منقطع گویند و در آخر سند مرسل خوانند که ذی انخلاصه و لیکن این تفریق منقطع و مرسل غیر منطبق است و نیز ذکر
مقطوع در جای نکره و با آنکه در ظاهر داخل معلق است و نیز وجه تسمیه معلق از اخبارات مشترکه میان هر قسم حدیث

ووجه منقطع و مرسل از عبارات مختصه بضیف ظاهرست بلکه اولی آنست که همه از عبارات مشترک میان این
 اقسام شمار کنند و نیز استعمال معلوق در مثل بی روی عن فلان و نیز کرشمه و شبان بر صیغه مجهول نمی شود پس سیاق و سیاق
 جزم نیاید و غیره و احادیث متعارضین مجزوم و معلوق نامیده اند مثل حافظ ابو الجحج حزی بقول البخاری فی باب من یحرم
 من غیر یسرن بی روی غیر عن الزبیدی عن انس بن النبی صلعم و همچنین دیگر مضاف گفته ذکره البخاری تعلیقاً غیر مجزوم و با جمله
 بخاری در صحیح خود اکثر تعلیق کرده نیست خارج از صحیح اگر چه بر صورت منقطع است و بخاری این کار را از برای
 آن کرده که حدیث از جهت ثقات معلوق غنم معروف است یا بحجت آنکه در جای دیگر از کتاب خود آنرا منقطع آورده
 یا بسبب آنکه خلل القطلاع در آن غیر مصاحب است و تعلیق در مسلم در موضع واحد و تیمم و در دو موضع در حد و در بیو
 پس پس غرض از تعلیق اختصار یا بجا نبست تکرار است و معانی که بخاری آنرا در موضع دیگر وصل نکرده که قصد شصت
 حدیث است اما شیخ الاسلام حافظ ابن حجر رحه در مولفی لطیف بولش بر وجه و با شش التعلیق الی اصل التعلیق بها
 و از جهت تعلیق یکی آنست که جمیع سند را حذف کند و گوید قال رسول الله صلعم یا آنکه همه را حذف کند مگر صحابی یا تابعی
 و صحابی هر دو را یا حذف کند کسی که از وی حدیث کرده و مضافش بسوی من فوق وی نماید پس اگر آن من فوق
 وی شیخ این بضیف است در تسمیه اش باقی اختلاف است صحیح در اینجا تفصیل است یعنی اگر نفس خود را قلمرو معلوم شود
 که فاعلش درست حکم بدکین مندور تعلیق باشد و اگر محمد بن زکریا تعلیق در قسم مرد و کرده اند باینکه
 حال حذف مجهول است و گاهی حکم بصحت وی میکنند اگر تسمیه حذف بوجه دیگر شناخته شود پس اگر گویند که جمیع حدیث
 من ثقات اند این سلسله تعدیل علی الاطلاق باشد و نزد جمهور مقبول نبوده آنکه نامش بر دو بنا بر احتمال آنکه آن حدیث
 نزد اینکس ثقة باشد و نزد غیر وی ثقة نبود و چون آنرا نام برده حال معلوم گردید و این را برادر کرده اند با کمال تعجب
 جرح متوجهم بر تعدیل صحیح است و دفع این روا آنست که تعدیل صحیح بوجه مجهول همچو لا تعدیل است لیکن ابن الصلاح
 گفته که اگر این حذف در کتابی واقع شده است که اترجم حجتش کرده اند مثل بخاری پس هر چه در آن بصیغه جزم آمده
 مثل بی روی فلان و قال رسول الله صلعم و ال بر ثبوت اسناد او نزد صاحب کتاب است انتهى زیرا که جائز نیست جزم او
 بدان مگر بنا بر آنکه حجتش نزد وی بپایه ثبوت رسیده است و حذف آن برای غرضی از اغراض کرده باشد و گفتیم هر چه
 بغیر جزم آمده بخیر وی و نیز که پس از آن بمقال است حافظ ابن حجر فرموده قیل علی کلام ابن الصلاح انه لا وجه لا تعدیل
 فان التسمیه و الا لم یقبلوا التصحیح راوی الحلق بان جمیع من حذفه ثقة و کذا قول من یقول حدیثی الثقة کین تصیلون
 من اترجم حجت کتابه و دیگر فیه تعلیقات و لم یصح بان تعلیق صحیح ام لا فانه لا وجه له لکن من قیل ما سبق و احوال
 یحتمل انه حذفه لغرض من الاغراض سواء ذکره بصیغه الجزم او بصیغه التمرین نعم صیغه الجزم الی الجزم الی الجزم فی کونه
 مقبولاً انتهى ابن الصلاح گفته و لا الثقات الی ابی محمد بن جزم الظاهری الحافظ فی رد و ما خرج البخاری من حدیث

ابی عامر و ابی مالک الاشعری عن رسول الله صلعم لیکون فی امتی اقوام یستحلون الحریر و الخمر و المعازف و الحدیث من جهة
 ان البخاری و اورد قد بلغ فیہ قال شام بن غمار و سابقه باسناد و فرعم بن حزم انه منقطع فیما بین البخاری و شام
 و جعل جوابا عن الاستحاج به علی تحریم المعازف و احتلانی ذلک من وجوه و احیث صحیح معروف الاضلال بشرط الصحیح
 و البخاری سرح قد یفعل مثل ذلک لکون ذلک الحدیث معروفا من جهة الثقات عن ذلک الشخص الذی علقه عنه و قد یفعل
 ذلک لکونه قد ذکر ذلک الحدیث فی موضع اخر من کتابه پسند استملا و قد یفعل ذلک لغير ذلک من الاسباب الی الی صحیها
 تحلیل الافتقار بعد کشفه و ما ذکرنا من حکم التعليق فذلک فیما اورد منه اصلا و مقصودا الا فیما اوردته فی معترض الاستشها
 فان الشواهد یحتمل فیها ما یس من شرط الصحیح معلقا کان او موسولا انتهى افرا و جمع فدرست کذا فی المنهل و در خلاصه
 و مختصرین صیغه جمع آورده و وجهش غیر ظاهر است چه همه جامع باید آورد یا اینجا فردی باید گفت نفاذ و علی
 ای حال فرد و گویند است کی فرد از جمیع روایات و ذکرش در صحیح گذشته و این قسم بعینه شاذ است و کلام متعلق بشاذ
 بیاید و هم فرد نسبت یک جهت مثل قول ایشان تفرد به اهل کتب و اهل المدينة و اهل الشام و تفرد به فلان و فلان
 من اهل کتب مثلا و اهل البصرة عن اهل الکوفة و این تفرد نسبت دیگر اهل اصارست و مقتضی ضعف نیست پس حکم ضعف
 حدیث نکند مگر آنکه مراد بدان تفرد یکی از ایشان باشد پس ارجح شود بسوی قسم اول تا فظ این کثیر گفته الا افراد به
 اقسام تازه بشود و بالراوی عن شحیه او تفرد به اهل قطر کما تفرد به اهل الشام و العراق و انحاء و انحاء ذلک و قد یفرد به
 و اخذ هم ای من اهل قطر فتحقیق فیہ الوصفان و الله اعلم و لحاظ فظ الدارقطنی کتاب فی الافراد فی مائة جزء لم یسبق الی نظیره
 و قد جمعا لحاظ فظ یحیی بن عیسی فی اطراف رتبہ فیما انتهى علی سراج بلنج را و از ادراج کلام بعض روایات را گویند که در حدیث
 ادراج یافته که ذاقیل و حتی عبارت در ختام آنست هو الامرج فیہ کلام بعض اراة زیرا که مدرج صحیح آن جایت است که
 در ان ادراج واقع شده نه کلام راوی فقط و برین تقدیر مدرج هم مکان است نه اسم مفعول پس گمان رود که کلام آن
 بعض روایات از حدیث است حافظان کثیر گفته المدرج هو ان تزد لفظه فی متن الحدیث من کلام الراوی فی حقیقہ یا من
 لیس بها منه مرفوعة فی الحدیث فیه و یا کذا لک و قد وقع من ذلک کثیر فی الصحاح و احسان انتهى و عبارت منهل و خلاصه
 در تیقام آنست هو الامرج فی الحدیث من کلام بعض روایة فیه و یمن بعده متصلا بوجهی که من الحدیث و این یک نوع
 ادراج است و نوع دوم آنست که نزدش دو متن مختلف بدو سند مختلف باشد و راوی آن هر دو را از وی
 باقتضای یکی از دو سند روایت کند یا علی حدیثین را باسناد خاص خود بیارد و در ان از متن دیگر آنچه در اول نیست
 زیاده کند مثل روایت سعید بن مزعم از مالک از زهری از انس ان رسول الله صلعم قال لا تباعضوا ولا تتحابضوا
 ولا تدابروا ولا تافسوا الحدیث پس جلاله تناصرا ان ابی مریم از متن حدیث دیگر که بروایت مالک از ابی الزناد
 از ابی هریره بود در حدیثی درج کرد و لفظ آخر حدیث دیگر چنین است و لا تبسوا و لا تافسوا و لا تحاسدوا پس

اسناد اول متنی باین می شود و در متنش لا یجسوا نیست و اسناد ثانی متنی باین می شود و پس بنی مریم السلام
را از حدیث بنی هریره در حدیثش در آورده اند که نزد راوی طریقی یعنی بعضی از متین واحد بسند شیخ است که آن
غیر سند متین است پس روایت هر دو از نوی یک بسند کند و بعضی حدیث را در بعضی از سند واحد درج نماید و هم در
برای یک سند گردانند حال آنکه آن حدیث او اسناد است یا آنکه حدیثی از شیخی شنیده که طریقی از آن که سماعش را شیخ بواسطه دیگر
کرده پس آنرا از آن شیخ بسند تمام بخند آن و سطر روایت کند و در سبیل گفته الشانی آن کیون غنیه متنان با سنادین
او طرف من متن بسند غیر سند و قیروها معا بسند واحد و عبارت حافظ ابن حجر این است الشانی آن کیون المتن عند راوی
لا طرف من متن غنیه با سناد و در پیروید و پیروا غنیه تمام با اسناد الاول و این اولی است سو ممل که حدیثی از جماعه مختلفه
سند یا متن بشنود پس روایت ایشان را علی الاتفاق درج کند و همه را بر اسناد واحد ازین اسنادیه خراجهم سازد و ذکر
اختلاف نماید و به تعیین اختلاف واقع میان آن جماعه در سند یا متن نیز دراز و متالش حدیث ابن عیینة از عاصم بن
عمر بن یحیی عن اهل بن حجر و صفت رسول خداست معلوم و در آخر وی گفته اند جافی الشنا و خراجهم بر یحیی بن عاصم تحت
الشنا ب و جواب در بخار روایت کسی است که از عاصم بن یحیی اسناد در صنفه صلیوة خاصه آورده و ذکر بر رفع ایدی را از آن
جدا ساخته و در پیش از عاصم از عبد الجبار از بعضی اهل دی از و اهل نموده و فرقی میان این وجه و وجه اول است
که اول دو متن بدو سناد است واحد را در آخر درج و این یک متن را در او سناد را در یک شیخ است و از وی روایتش
یک سند میکند و یک متن بدون او از اسناد دیگر غیر این هر دو سناد معلوم شد چه کدام که سبق اسناد کرد و که دوم جافی
او را پیش آمد و از طرف خود سخن گفت و بعضی سماعین را گمان شد که این سخن او متن آن اسناد است پس آنرا از عاصم بن
همچنان روایت کرد و این همه درج الاسناد گویند حافظ ابن کثیر گفته و قد یقع الادراج فی الاسناد و لذلک اشکله کثیر
انتی و تعدد هر واحد ازین اقسام چهارم است و اجتناب از آن واجب و درج المتن نیست که در متن کلامی واقع شود که
از متن نیست بلکه از کلام صحابه و من بعد ایشان باشد اما متصل شد به فروع از کلام می صلح بغیر فصل میان هر
و این وقوع گاهی در اول و گاهی در اثناء و گاهی در آخر حدیث باشد و این اکثر است زیرا که بعلت جمل بر جمله می آید حافظ
ابن حجر گفته اند اگر که در می شود و ادراج بود در روایت مفصله بقدر درج از مدرج فیه یا بتخصیص آن از طرف راوی
یا از بعضی از مطلقین بران یا با استیذان بود و فی صلح فاعل آن و تطبیق در باب مرج کتابی حاصل تا لایف کرده و با
تقریب المنهج فی ترتیب المدرج نهاد و در متن آنرا مختص کرده بقدر و در چند یا اکثر بران زیاده کرده و متن می گویم نوی
تقریب گفته و صنف فیه بخطیب کتابا و سیوطی در شرح دی نوشته امی فی نوع المدرج و سماه الفصل فی المنهج فی
نوی گوید شیخ زکریا می بخطیب سیوطی فرموده و قد خصه شیخ الاسلام یعنی حافظ ابن حجر و زید علیه قدره متن را و اکثر
فی کتاب ما و تقریب المنهج فی ترتیب المدرج انتی در سبیل المظهر گفته و گویا این حرف از سیوطی است و اذ وقع شد و گویم

[illegible]

صنعت یا آنکه مشهور شده است نزد اهل حدیث و نزد غیر ایشان مثل حدیث انما الاعمال بالنیات و در منزل گفته شده است
 منقسم به دو قسم یکی متواتر و آن خبری است که علم بصدیق ایشان حاصل است مثل واقعه بدر علی ایضا دیگر غیر متواتر مثل
 حدیث انما الاعمال بالنیات که متواتر است و اهل حدیث ذکر متواتر نمیکنند و شاید که این عدم ذکر بنا بر قلت
 اوست گویم کلام متواتر مشهور در مقدمه این کتاب گذشته یا آنکه مشهور شده است نزد غیر اهل حدیث خاصه امام محمد
 گفته چهار حدیث است که در اسواق میگردد و نیست آنها را اصل و اعتبار یعنی اعتبار اهل حدیث و نظر ایشان و تفسیر
 اعتبار خواهد آمد و آن احادیث این است سن بشری بخروج آدو بر شریع باجته و سن اذی و میافانا خصمه یوم القیامه
 و ترجمه یوم صومکم و التماس حق و ان جاء علی فرس انتی کذا فی اخلاصه و لیکن در محتسین سخن از امام احمد کلام است
 زیرا که حدیث السائل حق اوجین بن علی و پدر او ابن عباس و عباس بن یزید با سانیسی دارد دست که بعضی آن
 جدید است و ابو داود و در آن سکوت کرده و نیز حدیث سن اذی و میافانا معروف است و ابو داود و در آن سکوت نموده و او را
 اسم اول شهر است از مشهور راجع و لغت سرانیه و جمله حدیث ضعیف مشهور حدیث طلب العلم فریضه علی کل مسلم است
 بر دووی و قسم اول گفته مشهور آنست که در اصل از آحاد باشد باز منتشر شد و قوی آنرا نقل کردن گرفت که
 تواتر ایشان بر کذب متصور نمی شود و آن قوم عبارت از قرن ثانی و ثالث بعد حجاب و من بعد هم است و این قوم
 نقایات ایست که قسم نیست پس حدیث ایشان و تصدیق ایشان بمنزله متواتر گردیده و حجتی از حجج الهی گشته تا آنکه
 خصاف گفته این یکی از دو قسم متواتر است پس متنازع باشد از متواتر با آنکه موجب علم طمانینت است و متواتر موجب علم
 یقین اتمی و مشهور استستفیض گویند حافظ ابن کثیر گفته اشهره امر بنی فصدقه سر عبداللحدیث او متواتر الیقین غیریم
 بالکلیه ثم قد یکون المشهور متواترا و مستفیضا و هو ما زاد ثقله علی ثلاث و عن القاضي الماورزی ان المستفیض اقوی
 من المتواتر و هذا اصطلاح و قد یکون المشهور صحیح الحدیث انما الاعمال بالنیات و حسن و قد أشهر بین الناس احادیث لاهل
 لها و هی موضعه بالکلیه و هذا کثیره و من نظر فی کتاب الموضوعات الی ابی الفرج ابن الجوزی عرف من لک استیسه
 غریب و من غیر غریب شتق از غریب است لقیال غریبه و غریبه او اخیته و ابعده و غریب یعنی بعد است و غریب
 از عزت است و عزت در اصل معنی قوت و شدت و غلبه باشد لقیال عزیزه بالکسر اذا صار عزیزه او عزیزه بالفتح اذا
 اشتد کذا فی الزماریه حافظ ابن مندو گفته غریب مثل حدیث زهری و شباهه اوست که حدیث آنها جمع علیه است بنا بر
 عدالت و ضبط کثیر چون مردی از ایشان متفرد گردد و حدیثی نامش غریب باشد و الاولی ان لقیال الغریب با فقره
 را و بر و ابعده عن حدیثه کالزهری و شباهه و نامش غریب از آن شد که وی همچو غریب و جدیدی است که نسبت نزد
 وی اهل اصحاب و تابعان و غیره شهرت نامبر وجه متواتر چه رسد و اگر راوی او و کس اندیاست سخی بعزیزت بنا بر آنکه
 اقوی است از غریب و اگر راوی او جماعت است یعنی اقوی از حدیث زهری باشد و وجه این تسمیه ظاهر است از آنکه

عنه ان کی مانند آن را می گویند و سازند و محله ها و از ما ذکر معلوم شد که نیست معتبر درین قسم ششم که در حدیث راوی
نه عادت و ضبط او و اینکه در تفسیر مشهور ذکر شده اخص مطلق است از آنچه سابقا ذکر یافت و نیز در روی و دلالت است
بر آنکه معتبر درین اقسام متعدد و بودن مروری عنه است و تفاوت میان هر دو باعتبار تفرق و راوی از ایشان بگردان
یک کسی یا دو کسی یا کسی با یک جماعت است و فیه تامل و بعضی افراد غریب نبود مثل افراد متضاده بسوی بلدان پس
لازم نیاید که هر فرد غریب است و این عدم غریب وقتی است که مراد بدان تفرق و احدا از ایشان نباشد و در غریب
خواه بود و مطلق غریب قسم است بسوی صحیح مثل افراد مجزیه در صحیح بخاری و سلم و غیر صحیح و همین است اغلب چه بیشتر
غریب حادث می شود و در جریان این قسمت در هر یکی از عزیز و مشهور نیز خفای نیست لیکن بنا بر ظاهر حال
تعرض بدان مکرر اند و از حدیث غریب تقسم میشود بسوی غریب المتن و غریب الاسناد و آن حدیثی است که
متفرد است بر روایت متن او راوی واحد دیگر غریب الاسناد و لا المتن مثل حدیثی که متن او معروف است از جماعتی
از صحابه پس چون منفرد شود یکی بر روایت آن از صحابی دیگر آن حدیث غریب باشد یا نبوده و ازین جنس است
عزائم شیخی و در اسناد متون صحیح و همین را در مذی غریب من هذا الوجه میگوید و غریب المتن لا الاسناد خود یافته میشود
مگر آنکه حدیثی منفرد مشهور گردد و جماعتی آنرا از متفرد بر روایت کنند که در صورت البتة آن حدیث غریب مشهور
و غریب المتن و در آن الاسناد دیگر نسبت بیک از دو طرف اسناد خود چه اسنادش متصف بعزابت است و طرف اول
و متصف بشهرت است و طرف آخر مثل حدیث انما الاعمال بالنیات و همچو سایر عزائم که تصانیف اهل علم بر آن متکی
بوده است و بعد از شهرت گرفته و برین قیاس میتوان گفت که غریب المتن لا الاسناد حدیثی است که روایت نمیکند
آنرا از رسول خدا و مگر صحابی واحد روایت میکند آنرا از آن صحابی جماعت کثیره و همچنین تا آخر اسناد و تامل حافظ
این کثیر گفته عزابت گاهی در متن باشد باین طریق که متفرد شود بدان راوی واحد یا در بعضی متن چنانکه زیاد کند
در آن راوی واحد زیادتی که غیر وی آنرا گفته است و کلام در زیادت ثقة گفته شد و گاهی عزابت در اسناد باشد
چنانکه اصل حدیث بیک وجه یا چند وجه محفوظ باشد لیکن باین اسناد غریب است پس غریب است که راوی واحد
متفرد است خواه ثقة باشد یا ضعیف و کل حکم و اگر دو یا سه در آن مشترک شوند از یک شیخ عزیز باشد و اگر جماعتی
از وی روایتش کرده است مشهور باشد که مقدم انتهی و کلام بر غریب و عزیز در متفرد این کتاب بر وجه تفصیل
گذشته فلیراجع به صحیفه رفع حادث شده جمله از تحقیق بمعنی تغییر لفظ یا بمعنی است و این فنی جلیل است و بعضی میشود
باعبار آن مگر خدای از حفاظ و اوقافینی و خطابی از ایشان اند و او را درین باب تفصیلی مفید است و این دو قسم است
اگر تغییر در لفظ است مصحف نامند و اگر نسبت شکل است محرف خوانند و حفاظ را بکثیر گفته و قد وقع من ذلك شی
کثیر جماعه من الحفاظ و غیر من سیم بصناعة الحدیث و این ششم و اکثر ما یقع ذلک لمن احدث من الصحف و لم یکن شیخ حافظ

ليقفه على ذلك انتهى وحافظ ابن حجر كفته ومعرفة هذا النوع حمته وقد صنف فيه العسكري والدارقطني وغيرهما والكتب التي
 في المتن وقد يقع في الاسماء التي في الاسانيد التي كرم مثل تصحيح واقع در متن روایت دارقطنيستان ابابكر الصديق
 الطي حديث من ميام رمضان واتبعه ساسن شوال فقال شيئا بالشيخين المحجة والعيانية ومنه ما رواه ابن اسعدي عن كتاب موسى
 بن عقيبة باسناد عن زيد بن ثابت ان رسول الله صلى الله عليه وسلم في المسجد وانما هو استحضر الزاوي اي اخذ متجذرا من حصيرة نحوه صلى
 عليهما وغير تصحيح يا محسوس حي باشه جبريل يسمع واول عظم اسناد مست مثل حديث شعبان زعوام بن مراحم برادر جهم
 كتيحي ابن معين آخر از احكام حم زاي وحاشي هه تصحيح كذا يا در متن مست مثل حديث ست شوال كما تقدم وثاني نيز يا در
 سند مست مثل حديث مروى از جاصم احوال كه بعض آخر اوهل احبار كغند دارقطني كويدين تصحيح مست تصحيح
 بصريه كه در كتابت ميان اين هر دو اشتباه رو نميد پرياد در متن مثل حديث عايشه عن النبي صلى الله عليه وسلم في الكمان فترادف
 بالزاي حال كذا وجهه بدل است يا تصحيح ودر معنى مست كما حكى الدارقطني عن موسى محمد بن المثنى الخنري انه قال نحن
 قوم لما شرف نحن من غزوة صلى اليه رسول الله صلى الله عليه وسلم في البيت في الصبح ان رسول الله صلى الله عليه وسلم الى غزوة وهي حزم
 بين يد يفتوحهم انه صلى الى قبيلتهم بنى غزوة واين تصحيح خيلي عجيب است در مبال المطر كفته واعجب من كذا ذكره احوال
 عن احوالى انه زعم ان النبي صلى الله عليه وسلم الى شاة انتهى يعني غزوة را بسكون نون تصحيح كذا باز روايتش معنى كذا
 در خطا كذا ودر لفظ ودر معنى واين باب اسع است ودر قرآن وحديث وخطابات ما من يسار واقع ميشود در باحث
 نوشته ومانند كثير من الناس عن عثمان بن ابى شيبة انه كان يصح في قراءة القرآن فغضب جلالان كذا في التفسير
 وقد نقل عنه اشار لا تصد عن مبيدات الكتاب واما واقع بعض الحديث من ذاك فنه بايكا واللييب يعني كذا
 عن بعضهم انه جمع طرق حديث يا ابا عمير فضل التغير ثم الماده في مجلسه على من حضروا من الناس فقل يا ابا عمير فضل
 فافق عندهم وارخو بهن وكنه اتفق بعض مدرسي النظامية بيخدا انه اول يوم اجلاس اور ودر حديث معلومة في اثر
 معلومة كتاب في عشرين نقال كذا في فلس فلم ينهم احاضرون ما يقول حتى اخبرهم بعضهم يا تصحيح علي بن كتاب في
 علي بن هذا كذا جده او قد اور داب الصلاح شيئا كثيرا باهنا وقد كان شيئا احوال اكبر اجمدا ابو الحجاج المزني من ابعد
 الناس من هذا المقام ومن احسن الناس وادراسا دولتين بل لم يكن على وجه الارض فيها نعلم مثله في هذا الشأن ايضا وكذا
 اذا تقرّب عليه خبر رواية ما كذا كذا بعض شراخ الحديث على خلاف المشهور عنه ويقول هذا التصحيح الذي لم يقف حيا
 الا على مجرد الصحة والاخذ منها انتهى فهو كذا كذا طريق سلامت تصحيح اخذ از افراد اهل معرفت وحقين مست
 يعني ناز بطران كتيب كرم اما كذا اخذ احاديث از بطون كتيب ميكنند از افراد محدثين غالب منافع ايشان حصول
 تصحيح ودر حيز مست در الفاظ ومعاني ومفاهيم اخبار واما ودر حديث را دليل چيزي قرار ميدهند كه نزول حديث
 دلالت بران معنى ندارد ويا دران باب وارد نشده بلكه اجنبى مضمون است از محل نزاع واين معنى بر عارف بطور است

فقیرا و زمان در انحصار ما هست خود غیر مخفی است بلکه هر که با هر سر کلام ایشان است و می طلوع تر عزیزین تصحیف صورت
 و معنوی است و اگر اخذ احادیث از افواه صحیحین میگرد وند و سلسله بنام در روایت با و رایت بر اینها نیستند این است
 و بلاد انگیزه حال ایشان نمیشد گفت ابن سیرین و ابن خیر و گفته اند که چون در روایتی سخن یا تحریف واقع شود و از
 بجهان روایت باید کرد که شنیده است یعنی بخون و محرف متعجب ببار میخاست بر لفظ در سبیل المظهر گفته و نه از علوفی زیاده
 و نووی گفته قول اکثرین بر رویه علی الت و ابانتهی سلسله شش سین حدیثی است که رجال پیدا و شد تا رسول خدا
 صلعم پیایی باشند نزد روایت آن بربیک صفت یا یک حالت و در راوی و صفت او قبول گفته است فلان ایقول سمعت
 فلانا االی آخره و آئین باب است اخبارنا فلان و السد قول اخبارنا فلان و السد الی آخره و منه حدیث اللهم اعنی علی ذکره که شکر
 حسن عبادتک سلسله مقبوله انی احبک فقل و در روایت ابی داود و واحید نسائی چنین آمده اخذ بیدی فقال انی احبک
 و برین تقدیر از هر دو نوع فعل قول باشد و درین طریق لفظ ذکر که مقدم بر لفظ شکر که آمده و در خلاصه و در نیقام بیان
 ذکر و شکر و عبادت پر و راجحه و آن اجنبی از مقام است و از انچه سلسله است که تسلسل او را آخرین منقطع گفته و مثل سلسله
 باول حدیث سمع یعنی بقول الصحابی اول حدیث سمعت من رسول الله صلعم و فیقول التابعی اول حدیث سمعت من الصحابه
 و از عالم جز او این قید و از آخر مسلم نامند یا فلان مثل حدیث تشبیه بید و حدیث حدی فی الیه و شهاده اینها و در حدیث
 ابو هریره گفته شبک بیدی ابوالقاسم مسلم و در روایت شمس سلسله اتفاق اسماء و رواه و اسماء و ابی ایمن یا
 انسب یا بلدان ایشان تو نوی گفته من به حدیث سلسله با بل و مشق روایت میکنم و سلسله با اتفاق صفت مثل
 حدیث فلان که در آن فقیهین فقیه است و آن حدیث ابن عمر است مرفوعاً التبا بیان یا بخیار تو نوی گفته و از هر دو قسم
 حدیث ابی ذر رضی الله عنه یا عبادی کلکم ضال الا من هدی احدی و این و صحیح مسلم است و سلسله مید و واقع شود و از
 روایتش کردیم که گمان مشق اند و من هم مشقی ام و این درین زمان نادیده است گویم وی او را خود را بمن حد
 و بمن سنا ختم کرد و او را حدیث قدسی است و فضل اینها حدیثی است که در آن دلالت بر التمساع باشد و در فضائل
 تسلسل که شمال و بر هر مریضه است و سلامت از خلل تسلسل قلیل باشد و در مختصر و خلاصه و وجه تسلسل هرگز
 کرده لیکن کلام این هر دو غیر جدید است بوجهی که تفصیلش بر فطرت سلیمه و فطنت تو میر مخفی نیست و عادت سبیل المظهر
 در نیقام چنین است که سلسله و قسم است یکی اتفاق در صیغ ادوات و گفته اند اگر متفق شوند روایات در اسنادی از هر
 در صیغ ادوات مثل سمعت فلانا یا قال سمعت فلانا او حدیثنا فلان قال حدیثنا فلان و جز آن از صیغ استی دوم اتفاق در هر
 حال که باشد مثل قول سمعت فلانا یا ایقول شهد بعد لحدیثی فلان انما یفعل کقولہ دخلت علی فلان فاطمنا ثم را یا
 قول ففعل معاً کقولہ حدیثی فلان و هو اخذ بخصیة قال آمنت بالله و از این سلسله از صفات است و کلامی تسلسل
 در مقام است و واقع شود مثل حدیث سلسله با ولایت زیرا که منتهی می شود و در آن سلسله تا سنیان بر عینیه فقط و هر که

آنرا تا منتهی سلسل روایت کرده وی و هم نموده حافظ ابن کثیر گفته و قائده السلسل بعده من المتسلسلین و الانقطاع منقطع
 نقل صالح حدیث بطریق سلسل و ابدا علم سنا و حافظ ابن کثیر گفته و لما کان الانساب من خصائص هذه الامة و ذلك
 ان ليس من الامم عینا ان تستعن بنیها اسنادا مستقلا غیر نزد الامة فلما کان طلب الانساب العالی مرغبا فیه کما قال الامام
 احمد بن حنبل الانساب و العالی منه عمر بن سلف و قبل یحیی بن یسین فی مرض من یوم یوم یشتی قال بیت خالی و نهاد عالی و لم یجد
 رغبات کثیر من الایمة النفا و ابجا بذه الحافظ الی الرحلة الی اقطار البلاد و طلبا العلما الانساب و ان کان قد منع من جوارحه
 بعض البهله من الثعبا و فیما حکاه الرازمزی فی کتاب الفاصیل ثم ان علو الانساب و ابعد من الخطا و العلما من مروا و قال بعض
 مشکین کما خال الانساب و کان النظر فی التراجم و التخرج و التعديل اکثر فیکون الاجر علی قدر الشقة و هذا الاقبال ما ذکرناه بعد
 علم انتهی کلامه و یطیب به خلاصه گفته اسناد خصیة این است و منتی از سنن بالغت و طلب علودران نیز منتی است
 و لهذا حلت در آن متجرب شده و غاوش بعد از خلل متطرق به راوی است و علو مطلوب در مرتبه شریف است و منتی است
 قرب از رسول خدا صلاهم باسناد صحیح نفیس مثل ثلاثیات بخاری محمد بن سلیم طوسی گفته قرب الانساب و قرب او قریب الی
 الله تعالی گوئیم مراد بصحیح در اینجا اعم از سنن است و اگر در روایات ضعیفی هست پس التقاتی باین علو نباشد قال ابن حجر
 قال الحافظ ابن کثیر و شرف انواع العلوم ما کان قریبا الی رسول الله صلاهم انتهی و دوم قرب از امامی از ائمه حدیث
 اگر چه عدوش از وی تا رسول خدا بسیار باشد انتهی مثل عمو و شیم و ابن جریر و او زاعی و مالک و سفیان و شعبه
 و زهیر و حماد بن زید و اسعیل بن علی و غیر ایشان از ائمه حدیث حافظ ابن کثیر گفته فاما العلو بقربه الی امام حافظان و
 مصنف او مستقیم السماع فلما الامور بتی انتهی سوم علو نسبت روایت صحیح بخاری و سلم یا احدهما یا غیرهما از کتب
 معتبره چهارم علو تقدیم وفات راوی ابن الصلح گفته مثالا ما از و یمن شیخ اخبرنی بعین واحدین البیهقی عن الحاکم
 اعلی من وایتی لذلک عن شیخ اخبرنی بعین واحدین الی کبرین خلف عن الحاکم و ان تساوی الانساب و ان فی الحدود
 وفاة البیهقی علی وفاة ابن خلف بخو تسع و عشرين سنة یتم علو تقدم سماع و بسیاری ازین قسم داخل در قبیل تازوی
 قرب زمان نه از وی احتمال حذف و طریز که احتمال در وفات اقوی است و آمدن ابن طاهر و ابن دقیق العیارین قسم را
 باقیم باقیل و یک قسم گردانیده اند و امتیازش از وی است که دو کس از یک شیخ بشنوند و سماع احدهما از شخصت
 سال باشد مثلا و سماع دیگر از پنجاه سال پس این هر دو اگر چه در عدد مساوی اند و در عدم واسطه برابر یکسان الی اعلی
 گوئیم سید نظام محمد بن اسماعیل و سید جمال الطبر علی نصب السکر نوشته علود و گونه است یکی مطلق و دوم نسبی اما اول پس
 حافظ ابن حجر گفته اگر عدوش قلیل است و باین عدد قلیل انتهی پسوی نبی صلاهم شود و نسبت شد و دیگر که اخبر
 باین سند بعینه بعد و کثیر آمده یا منتی با امامی از ائمه حدیث ذی صفت علیه مثل حفظ و ضبط و فقه و تصنیف و جز آن
 از صفات متقصدین ترجیح میشود مثل شعبه و مالک و ثوری و شافعی و بخاری و سلم و خوانشان پس اول که منتی رسول

خدمت صلعم علو مطلق است و اگر معین است بر صحیح اتفاق افتاده است غایت قصوی باشد و در صورت علو و در آن
 موجود است مادامیکه موضوع نیست ورنه کالعدم باشد و اما ثانی که علونسی است نسبت که عدد و در آن تا اتمام کثیر باشد
 اگر چه این عدد از آن امام تائیدی بسیار بود و دانستی و از اینجا دریافت شد که علو بنقسم بدو قسم است علو مطلق و علونسی
 بعده علونسی نزد این حدیث چهار قسم است و در آن موافقت و ابدال است و موافقت و وصول است بسوی شیخ یکی
 از دو مصنف بغیر طریق او یعنی بطریق که تا آن مصنف معین متصل میشود مثلاً بخاری در صحیح خود حدیثی را از قتیبیه مالک
 روایت کرده پس اگر ما هم بجان طریق برایش کنیم میان ما و او یعنی قتیبیه نیست و سطر باشد و اگر اخیر حدیث را بعینه از طریق
 ابوالعباس سراج از قتیبیه مثلاً روایت کنیم میان ما و قتیبیه نیست و سطر بود پس را با بخاری در شیخ او بعینه موافقت با علو
 اسناد بسیار است تا دی دست بهم داده و این را موافقت نامند و این قسم اول شد قال ابن کثیر الموائفة هی انتهائهم
 الی شیخ مسلم مثلاً انتی دوم بدل است و آن وصول است تا شیخ بخاری هم برین طریق سابق مثلاً ما را آن اسناد بعینه از طریق
 دیگر از قتیبیه از مالک واقع شود پس قتیبی در آن اسناد بدل از قتیبیه بود حافظ ابن کثیر گفته البذل هو انتهاه الی السند
 الی شیخ شیخه او مثل شیخه انتی و بیشتر اعتبار موافقت و بدل نزد مقارنت علو است ورنه اهم موافقت و بدل بر کثرت
 هم واقع میشود و این دو قسم اول است و اما دو قسم دیگر پس یکی از آن مساوات است حافظ ابن کثیر گفته و هو ان مساو
 فی اسناد ک الحدیث لمصنف انتی یعنی مساوات عبارت است از استواء عدد و اسناد و از روی تا آخر سند یا اسناد یکی
 از دو مصنف مثلاً انسائی روایت حدیثی کند که در آن میان او و میان رسول خدا صلعم یا زده کس نشد پس را از حدیث
 بعینه با اسناد دیگر تا شیخ صلعم همین عدد واقع شود پس گویا مساوی انسائی شدیم درین عدد یا زده نفر با قطع نظر از
 آن اسناد خاص که اسناد ما است برای حدیث مساوی از طریق انسائی زیرا که طریق او نازل است پس نزد نظر در آن
 حدیث از طریق وی نازل و از طریق عالی باشد و از مساوات بدر و دانستی این القاسم تمیز حافظ گفته گذشت که
 علونسی آنست که اسنادش ختمی شود بسوی امامی زمی صفت علیه و این مساوات بتفسیر و تمیز چنین است پس حق وی
 آنست که از علو مطلق باشد انتی و هو کما قال و این قسم سوم علونسی است و قسم چهارم مصافحه است و آن استواء است
 با تمیز آن مصنف بر وجه شرح اولاً و نامش مصافحه شد زیرا که عادت در غالب احوال جاری است بمصافحه میان دو کس
 ملاقی یکدیگر و در صورت مذکور گویا انسائی را دیدیم و ما وی مصافحه کرده حافظ ابن کثیر گفته و هی چهارم و غنی و مالک
 عنه بدرجه حتی کاذباً فک به و معتد منه و هذه الفنون لوجه کثیر فی کلام الخطیب البغدادی و من نجا نحوه و وقع فیها فخط
 ابن عساکر فی ذاک مجلدات و عندی انه نوع قلیل المجدولی یسببه الی بقیة الفنون فاما من قال ان العالمی من الاسناد
 ما صح سنده و ان کثیر رجاله فمذا الصطلح خاص و ما ذایقول هذا القائل فیا اذ اصح الاسناد ان لکن هذا اقر بها
 رجالا و لا القول بحکی عن الوزیر نظام الملک صحن الحافظ السلفی انتی و باجملة این آخر اقسام اربعة علو است و مقابل

آن نزول است با اقسام خود پس هر قسم از اقسام علوقی از اقسام نزول مقابل باشد حافظ ابن کثیر گفته و اما انزل
فوضد العلوق و هو مفضل الى العلوق اللهم الا ان يكون رجال الانسا والنازل اجل من رجال العالی وان كان الجمع ثقات
كما قال وكيع الاصابا یا احب الیک الامش عن ابی وائل عن ابن مسعود و سفیان عن منصور عن ابیهم عن علقمة عن ابن مسعود
فقالوا الاول فقال الامش عن ابی وائل عن شیخ و سفیان عن منصور عن ابیهم عن علقمة عن ابن مسعود و فقیه عن فقیه و حدیث
یتداوله الفقهاء و احب الینا ما یتداوله الشیوخ انتهى و ابن الاثیر در جامع الاصول در بیان مراتب اسناد بسط تمام کرد و این
گنجایش ایراد آن همه ندارد و فیما ذکرناه متفق و بلاغاً عطفی بر بعضی در تاج اللغة گفته الاعتبار عبرت گرفتن و باندیشه
از پی چیزی فرا شدن انتهى و ترکیب لالت میکند بر نفوذ و مضی در شیء و در مصطلح علماء حدیث عبارت است از نظر کردن
در حال حدیث که آیا را ویش بدان متفر دشت یا نه و آیا آخذیث پارادی معروف است یا نه حاصل آنکه اعتبار تحریری
و اجتماع دست در حال اسناد تا اطلاع بر متابعات و شواهد حاصل شود و طریق اعتبار در اعتبار در اخبار آنست که چنین
گویند مثلاً روایت کرد حداد بن سلمه از ابوب از ابن سیرین از ابی هریره از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چون نظر کند که را ویش جماعت
و بران متابعت کرده نشد نظر نماید که آیا کلام فقه دیگر جز ابوب از ابن سیرین هم رویش کرده است یا نه پس اگر نیابد بدینند
که کدام فقه غیر ابن سیرین هم آنرا از ابی هریره روایت نموده است یا نه اگر نیابد نظر کند که کدام صحابی غیر ابی هریره آن را از
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آورده یا نه پس هر چه از اینها بیابد و بداند که حدیث را اصلی جرح و جمع الیست و این را متابعت غیر تامه نامند
و چون نظر کند که را ویش از حدیث بعینه احدی از ابوب غیر جماعت است این متابعت تامه باشد و اول را اشابه هم نامند
و اگر انخیزش هیچ وجه از وجود مذکوره اصلاً مروی نیست بلکه حدیثی دیگر مروی است پس برین بین تفرد و مطلق دران
مستحق شده که ان فی الخلاصة گویم غالب آنست که چون با و تابع در جمیع درجات یافته شود بسی تمام گردد و چنانکه از
حاکم در شرط صحیح نقل کرده اند آنچه در خلاصه گفته اموافق کلام ابن صلاح است و حافظ ابن کثیر گفته فاین روی معناه
من طریق آخری عن صحابی آخری شاهد المعناه و آن لم یرووه و فروس الافراد و در سبب الی المطر نوشته اعتبار عبارت از
تتبع طرق حدیث از جمیع و سمانید و اجزا است و جوامع آن کتب است که دران احادیث را بر ترتیب کتب فقه
جمع کرده اند مثل کتب سته یا بر ترتیب حروف هجائیه و سمانید آن کتب است که دران سته هر صحابی علی حده بر اختلاف
در مراتب و طبقات صحابه فراهم کرده شده و التزام نقل جمیع مرایات آنها رفقه خواهد صحیح باشد یا ضعیف و اجزا آن
کتب است که دران تدوین حدیث شخصی احد یا احادیث جماعه درآورده و اجده بوده است پس چون طرق حدیثی که گمان
فرد بودن اوست تتبع کنند برای دریافت این معنی که انخیزش را متابعتی هم نیست یا نه این تتبع را اعتبار نامند حافظ ابن
گفته همه اقسام مقبول محصل فایده تقسیم باعتبار مراتب است بزد و معارضه انتهى و حافظ ابن کثیر گفته و بغیر فی باب
الشواهد و متابعات من الروایة عن الضعیف القریب الضعیف الا لا یتقرب فی الاصول كما تقع فی الصحیحین و غیره حاصل فایده

و لهذا يقول الرقطنی فی بعض النسخ لا یصلح ان یسیر به انتهى متلایح کما مر بعد حدیثی است
 که راوی دیگر نیز موافق آن روایت کرده و این است معنی آنکه محمد ثانی گویند تا بعد فلان اوله متابعت و متابعت
 موجب تقویت و تأیید باشد و لازم نیست که مساوی مهمل بود و مرتبه بلکه اگر کمتر از آن در مرتبه باشد نیز متابعت
 می نماید و متابعت را مرتبه باست اگر خود راوی حدیث را مهمل شده است شیخ او را پس از آنکه خواند و اگر
 شیخ او را مهمل شده است نه خود راوی کسی را که فوق اوست پس این اقا صره گویند و متفانین هر دو یعنی تامة
 و قاصه و تقویت است کما ذکرنا و متابع اگر موافق مهمل بود در لفظ و معنی اطلاق نشاء کنند و اگر موافق در معنی است نه در
 لفظ نحوه گویند مثال متابعت تامة و قاصه در روایت شافعی در اتم است از مالک از عبد الله بن یسار از ابن عمر
 ان رسول الله لم قال الشرح و شرون فلا تصوموا حتی تروا الهلال و لا تقطروا حتی تروا فان غم علیکم فاکملوا العدة
 ثلاثین پس قومی گمان کرده که شافعی با یحییث باین لفظ متفرد از مالک است و آنرا در غراب می شمرده زیرا که صاحب
 مالک این حدیث را از مالک باین احوال و بلفظ فان غم علیکم فاقدروا له روایت کرده اند لیکن شافعی امتناع یافته شمرده
 عبد الله بن مسعود یعنی است که بخاری از وی می بخشد از مالک روایت کرده و این متابعت تامة است و نیز متابعت قاصه
 برای او در صحیح ابن خزیمه از روایت عاصم بن محمد بن عیینة بن زید عن جده عبد الله بن عمر یافته شد بلفظ فاکملوا
 ثلاثین و در صحیح مسلم از روایت عبید بن عرار نافع از ابن عمر بلفظ فاقدروا ثلاثین بدست آمده است و تصار و درین
 متابعت خواه تامة باشد یا قاصه بر لفظ بلکه اگر بالمعنی هم بیاید کافی باشد لیکن مختص است به خودش از روایت آن صحابی
 یعنی نتوان گفت که در اینجا الفاظ متفاد آمده و در اول هر دو صحابی فاکملوا ثلاثین بدل قولش فاکملوا العدة ثلاثین و آورده
 و در ثانی هر دو صحابی فاقدروا ثلاثین بدل می آمده زیرا که عبرت بعضی است نه بلفظ مهمل آنکه در متابعت شرط است که هر دو
 حدیث از یک صحابی باشند و اگر از دو صحابی است آنرا شاید گویند و یقال لاشاء و لیشاء به حدیث فلان و در سبیل الطر
 گفته شما هایتی است که شباهت متن فرو نسی باشد و آنرا شاید مانند چنانکه حافظ ابن حجر گفته فلان و جبرین یروی
 من حدیث صحابی آخر شبیه فی اللفظ و المعنی و فی المعنی فقط و الا شاء انتهى و مثالش در حدیث مقدم روایت است
 از محمد بن یحیی از ابن عباس از آنحضرت مسلم است که مثل حدیث عبد الله بن دینار از ابن عمر برابر همین لفظ آورده
 و مثال معنی روایت بخاری از محمد بن زیاد از ابی هریره باین لفظ است فان غم علیکم فاکملوا العدة شعبان ثلاثین و قومی
 متابعت را خاص بلفظ کرده خواه از روایت آن صحابی باشد یا نه و شاید را خاص یعنی نموده برابر است که از آن صحابی
 بود یا غیر و گاهی اطلاق متابعت بر شاء و بالعکس می آید و الا فریه سهل و مثال دیگر برای متابعت شاء حدیث
 صفیان بن عیینة از عمرو بن دینار از عطاء بن عباس برابر و ابابست لو اخذوا اباها فابعدوا فاستغوا و این
 صحیح آنرا از عمرو روایت کرده و ذکر در باغ تنویر همین برای حدیث ابن عیینة متلایح و شاء آورده و متلایح

اسامه بن زید است که متابعت عمرو از عطاء از ابن عباس کرده و گفته اند از عظم جلد با فدیة بنده فاستم بدو شایسته است
 عبد الرحمن بن عمار از ابن عباس است مرفوعاً بلفظ ابی اباب و یغ نقد و در باب متابعت و تشبه با دگای هر روایت کسی
 داخل میشود که تنها حدیثش در خوار خجالت نیست بلکه عدد و در ضعیف است و در کتاب بخاری و مسلم جماعتی از ضعیف است
 که ذکرشان در متابعت و شواهد کرده اند و هر ضعیف صاحب این کار نیست و لهذا در قطنی و غیره در ضعیف و سگوند فلان
 بیشتر بر فلان لایقتر به و از اینجا ظاهر شد که ضعیف محییین معتبرند نه غیر محییین و اکثر علماء اصول حدیث اعتبار و تابع و شایسته
 را در یک نوع ذکر کرده اند بنا بر قرب میفاهیم یکدیگر محکم حدیثی است که از معارضه حدیث دیگر مناقض سالم باشد و مثلاً
 بسیار و بیشمار است بیشتر احادیث محییین از همین وادی است و عمل بر آن متعین و اگر حدیثی دیگر مناقض و در منافی است
 پس معارضه و یا مقبول است مثل او یا مرد و دوست ثانی را اثر نباشد زیرا که در قوی مخالفت ضعیف اثر نمیکند و اگر
 اول است پس جمع میان مدلول آن هر دو بنیة تعسف ممکن است یا نه اگر ممکن است نامش مختلف الحدیث باشد بفتح لام یعنی
 مدلول حدیثش مختلف است و مقابل او نسخ باشد و بعض ضابط آن بفتح لام کرده اند بر آنکه مصدر میی است و مقابلش
 ترجیح است و در خلاصه گفته مختلف الحدیث آنست که دو حدیث متضاد در معنی باشد و ظاهر هر دو بسیار و هر
 جمع کنند یا احدهما را ترجیح دهند و این فنی مهم است که جمیع طوائف علماء بسوی وی مضطرب اند و مالک قیام بدان نمیه
 اهل حدیث و فقه و اصول باشند که در معانی و بیان غوامض کرده اند شافعی رح درین باب کتابی نوشته اما قصد بسیار
 نکرده بلکه مختصره برای بنیة عارف بر طریق جمع میان احادیث و غیره مذکور خود ذکر نموده انتهی گویم شافعی درام
 فضلی طویل قریب یک مجلد درین باب نوشته است نه کتابی مستقل بحدیث ابن قتیبہ تصنیفی درین باب پر نوشته طبعی گفته
 و قد حسن فی بعضه و حافظ ابن کثیر گفته مجلد لطیف و فیه ما یغنی و ذلک بحسب ما عنده من العلم و در خلاصه گفته هر که
 جامع اوصاف مذکوره باشد بروی هیچ از معنی دشواری نیست این خرمیگ گفته لا اعرف حدیثین متضادین و کان
 عنده فلیاتی لا ولف بینهما انتی و شوکانی در ارشاد الفول و محضر طور و حصول المأمول و جوده این جمع باکتا را یاد کرد
 فمن شایه فی جمع الیه و مختلف و قسم یکی آنکه جمع میان آن هر دو ممکن است و در نیصورت مصیر بسوی جمع متعین باشد
 و عمل بهر دو واجب مثل حدیث لا عددی و حدیث لا یور و عمر بن علی صحیح و وجه جمع آنست که آنحضرت صلعم در حدیث
 اول نفی اعتقاد با هیئت فرمود که عرض را بطبعه تصدی اعتقاد میکردند و لهذا فرمود من انعدی الاول و در حدیث ثانی
 اعلام کرده که اولیائی این رسب آن گردانیده است و از ضرر یک وجودش نزد وجود آن غالب می شود و بعضی خدا
 تذکر نموده و ابن الصلاح تمثیل این سلسله بحدیث لا عددی و لا طایرة و حدیث فرمن الجذوم فرار که من لا سبک بیان کرده
 و این هر دو حدیث در صحت و ظاهرش تعارض و حافظ ابن حجر بعد از ذکر جمع این الصلاح گفته اولی در جمع میان این
 هر دو حدیث آنست که چنین گفته شود که نفی وی مسلم برای عددی باقی بر عموم خود است یعنی بر نفی خود طبعاً و سبباً

و بصحت رسیده که فرمود آنحضرت صلوات الله علیه شی شنبه و قمری آنحضرت صلوات الله علیه برای معارضه قائل آن
 البعیر الاجرب تکون فی الصحیحۃ فینما یطبخ بر دست بر معارضه مذکور یعنی او تعالی بابتدا جرب در ثانی کرد چنانکه
 ابتدا این در اول کرد و بدین نیست که جرب ز اول شانی چسبیده باشد و اما امر فخر از آنجندوم پس ز باب
 در اربع دست تا شخص مخالف چیزی از آن بتقدیر خدا تعالی بابتداء نرسد نه بسبب عدوی خفیه و گمان برادر این
 اتفاق بسبب مخالفت او با وی است و از اینجا معتقد صحت عدوی شود و در حرج افتد کند الامر فرمود و چنین است و این
 قسم داده انتهی لیکن برین کلام حافظ ایرادی شود و با جنتاب وی صلوات الله علیه نوم نزو داده بیعت یا آنکه تصد نبوت
 بعید است از آنکه برای جسم ماده ظن عدوی ایراد چیزی کند که خلاف ماده ظن است زیرا که امر جنبی ظاهر در قبح و عین است
 یا آنکه عدوی را تا شیری بالطبع هست و بر هر تقدیر اصلا دلالت بر نفی عدوی سبب نیست چه هرگاه ظن کند که حصول
 جذام بسبب مخالفت است و معتقد صحت عدوی تا شیری سببی شود و بیج حرج در آن نباشد و اگر او دانست که بسبب مخالفت
 معتقد صحت عدوی بالطبع شده است پس باید که درین جن بر هر واحد اجتناب از تعلقات اسباب واجب باشد مثل معاصی
 با دوی و بلکه فزولت اطعمه و شراب بنا بر احتمال این ظن که ادویه و نحو آنرا تا شیری بالطبع بوده است و با اعتقاد این طبیعت
 خارج از طبیعت حقیقه شود و باجماع این کلام در جامی اسکان جمع بین المخلفات است و اگر جمیع معتذر باشند و این قسم
 دوم است از مختلف السعدیه پس سوال کنند از هر دو حدیث که کدام یک از این هر دو مقدم است کدام یک را تکرار کرد و تکرار
 شد بنا بر متقدم باشد و خلاصه نوشته اگر معلوم شد که احدهما ناسخ است پس از امتداد کنیم ورنه راجع را از آن هر دو
 دریافت نمائیم و ترجیح رویم مثل ترجیح بصفات روایات و کثرت ایشان منجمله بچاه و جواز انواع ترجیح که حافظ الما لکبر
 حازمی آنرا در کتاب النسخ و المنسوخ جمع کرده است اثنی گویم و وجه ترجیح متن و سند زیاد و در اینجا است چنانکه شوکانی در
 ارشاد الفحول و بنده ضعیف در حصول الما مول و هدایة السائل الی اوله السائل بذکرش پرورخته فلیرجح الطالب
 الصادق الی تکلیف الکتب و عبارات حافظ ابن کثیر در باعث حدیث درین مقام است که تعارض میان دو حدیث
 گاهی رویی باشد که جمیع میان آن هر دو وجه ممکن نیست مثل ناسخ و منسوخ پس در اینجا بسوی ناسخ روند و منسوخ را متروک
 سازند و گاهی جمیع میان هر دو ممکن باشد و لکن بعض محدثین را آن وجه ظاهر نمی شود پس توقف میکند تا ظهور
 وجه ترجیح نوعی از اقسام او یا هجوم می آرد و فتوی میدهد یکی از آن هر دو یا در وقتی فتوی با نحدیث و در وقت دیگر
 فتوی با نحدیث میدهد چنانکه امام احمد در روایات از صحابه میفرماید انتی ناسخ و منسوخ نسخ رفع حکم شرعی است
 بدلیل شرعی متاخر از وی و ناسخ حدیثی است که دلالت میکند بر رفع حکم شرعی سابق و تسویه شس بناسخ حجاز است
 از باب اضافت فعل بسوی سبب و دلیل زیرا که ناسخ در حقیقت او تعالی سبحانه است و منسوخ حدیثی است که حکم شرعی
 او بدلیل شرعی متاخر از وی مرفوع شده و نسخ بسبب چیز شناخته می شود یکی که اصرح آنها است و در دنی النص است

متن حدیث برین در نسخ مسلم نیست نیز در یار القبول و ضروریات و باقیها تذکره الاخره و نحو ذلک و این حدیث از
 حواصی نسخ سنن است بنابراین شامل هر دو است و غالب آنست که دو حدیث باشند و میان هر دو فصل بود و یک
 در جای معرفت نسخ جنس نبی معلوم حاصل شده و دوم آنکه صحابی جزم کند بنا بر او مثل قول جابر که کان آخر الامر من رسول
 علیه السلام ترار الوضوء مما مست النار اخرجه اصحاب السنن سوم آنکه تاریخ و علم سیر شناخته شود و حافظ ابن کثیر گفته و چون
 اگر البر عن علی ذلک کما سألک الشافعی اتی و این نوع بسیارست مثل حدیث فطر احمه و الحجوم و حدیث اختصم به
 صاحب شافعی میان کرده که اول و سینه ثانی بود و ثانی در سینه ششم میان هر دو فاصله دو سال شد حافظ ابن کثیر
 و ذلک فی زمن الفتح فی شان جعفر بن ابی طالب و قد قتل بموت قبل الفتح شهر و قول ابن عباس تحکم اسی البنی معلوم و معلوم
 فخر و انما سلم ابن عباس مع امیه فی الفتح اتی و این هر دو وجه متفق علیهاست و غیه آن نیز ذکر کرده اند اما ما معین
 مثل آنکه در خلاصه گفته شده ما عرف بالاجماع که حدیث قتل شارب الخمر فی الرابعة عوف نسخ بالاجماع علی خلافه و الاجماع
 الا نسخ و انما یل علی النسخ اتی گویم درین مثال سمحت صریحست زیرا که نسخ آن باجماع معلوم نشده است بلکه خود کثرت
 صحابه شارب خمر را بعد از ارشاد در کثرت چهارم قتل نکرده پس علم نسخ بدان از حدیث دیگر حاصل شده و باجماع و خود
 ثبوت اجماع با وجود آن در احکام نیای عیسیت و لکن امام احمد بن حنبل انکار وجودش کرده و جمعی از محققین قائل
 بحجیت آن نشده و هو الحق و البحث فی ذلک بطول و لیس بذاموضع اما موفقه علم اصول الفقه قرن شافعی جمع علیه
 ارشاد و الفحول تجلی له الحق الحقیق بالقبول انشاء الله تعالی و این معرفت نسخ متعلق بتاریخ بود پس اگر معرفت متأخر
 دست بهم نهد بتقسیم دیگر در اینجا باشد و آن اینست که ترجیح احدی بر علی الاخری بود و از وجه مرتبه متعلقه بمتن یا سینه
 ممکن نیست یا نه اگر ممکن است مصحح بسوی آن متعین و الا فلا لیس ظاهر التعارض و اوقف برین ترتیبست یعنی برین جمع اگر
 ممکن است و در اعتبار نسخ و منسوخ کنند و در نه بسوی ترجیح روند و الا از عمل بر احدی شین توقف و در نه حافظ گفته
 تعبیر بود و اولی از تعبیه بسا قیاسست زیرا که جنای ترجیح احدی بر علی الاخری نسبت معتبره و حالت راهنه باشد باجماع
 ظاهر بر این غیر از اینست که آنچه بر سینه شهر گرفته که چون دلیل تعارض بود که می شود هر دو ساقط گردند یعنی حکم هر دو ساقط
 شود و این موجب استمرارست حال آنکه امر این چنین نیست زیرا که سقوطش بنا بر عدم ظهور ترجیح احدی بر دین حینست و ظاهر
 تساقط لازم نیست با آنکه اطلاق تساقط بر اوله شرعی خارج از سنن آداب سنیست حافظ ابن کثیر گفته فاما قول
 الصحابی نه تاریخ لهذا قلیم یکد کثیر من الاصولیین لانه یرجع الی نوع من الاجتهاد و قد یجلی فیه و قبلوا قولک هذا کان قبل
 نه لانه ناقل و هو ثقة یقبول الروایه و نیز حافظ ابن کثیر گفته معرفت نسخ و منسوخ از خصائص این کتابست
 یعنی از علم اصول حدیث بلکه اصول فقه مشهورست و قد صنعت الناس فی هذا کتابا کثیره مفیده من اجلها و انفعها کتابا
 الحافظ الفقیه ابی بکر الخازمی رحمه الله قد کان من الشافعی رحم فی ذلک لیس الطولی کما وصفه بالا امام احمد بن حنبل اتی فقف

منسوخ در احادیث بعد تنجیل و استقرای نام زیاد بود و حدیث نیست و در آیات زیاد بود بر پنج آیه نه چنانکه در احادیث
 الشیخ بقدر انساب المنسوخ تحقیق کرد و ائمّه پس از شورش و شغب مقلدین مذاهب در توقّف عمل بر پیش و آید بنا بر
 عدم دریافت مانع و منسوخ و قرآن کریم است منسوخ و تعصب پیش نیست اگر یکی خواهد این و حدیث و پنج آیه را در یک
 نسخه کتابی تواند نوشت یا در یک و زبانه کمتر از آن از بر می تواند کرد و فایده از الزام انقطاع یا عبادان را متجاوز
 یوم یقوم الناس لرب العالمین غریب الفاظ و فقهه غریب عبارات از لفظ غامض بعید الفهم است که در متن آمده و بنا بر
 قلت احتمال او این فن جمست ثبت در آن واجب است و خوش در آن صعب فائز و در آخری ناگزیر است و لغت
 در آن ثبت میگردد و سیوطی در شرح تقریب نووی گفته رویا عن احمد انه سئل عن حرف منه فقال سلوا اصحاب
 الغریب فافنی کرده ان اکلم فی قول رسول اللہ صلی الله علیه و آله و سلم انکم فی حدیث البجاء الحق یستنبطون قال انما الاثر حدیث
 رسول اللہ صلی الله علیه و آله و سلم و کمن العرب ترغم ان السبق للریق انتهی نووی گفته ولا یقلد فیما لا ما کان یستنبطون اما یتجاء انتهی علما
 درین باب تصانیف بسیار است جا که گفته اول کسی که در آن تصنیف کرده و نفرین شیل است انتهی و قیل ابو عبیدة و غیر
 الشیخ و بعد از این هر دو ابو عبیدة قاسم بن سلام حافظ این کثیر گفته و هر حسن شیلی و منعی فی ذلک انتهی بقدر و ابن قتیبہ یک
 ما فائز کرده باز خطابی ما فائز او را استدراک و تعاقب نموده و این کتب معات این فن است بعد و دیگران تباع
 ایشان بزوائد فوائد گردانید و این اثر در نهایت که وی به نهایت رسید و خوشی در فائق که فائق هر فائز گردیده و کو
 فاکر ائمّه مؤلفین درین فن کرده و سیوطی گفته مثل مجمع التراب لعبد الغافر الناری و غریب الحدیث لقاسم القسری فائق
 لغیر خوشی و غریبین لمرودی و ذیل آن از حافظ ابو موسی مدینی بعد نهایت ابن اثیر و ابن حزم و ابن کثیر و غریب
 الآن و اکثر آنهاست در تداوم و چون از وی غریب بسیار خوت شده و صفی برامی و فیلی نوشته که بران وقت
 تشدید و شروع در تخفیف آن باز یاد است جمعه نمودم اسأل الله العانة علی تمامه انتهی گویم او تعالی اعانت وی بر تمام
 کرده و امش الدر النیر فی مختصر نهایت ابن الاثیر نهاده و حافظ ابن کثیر گفته و قد صنف ابن الانباری المتقدم و سلیم الرازی
 و غیر واحد و اهل کتاب توجه فی مجامع ذلک کتاب الصحاح للجوهری و کتاب نهایت لابن الاثیر رحم الله الی انتی گویم لفظ
 مقدم درین عبارت احقر است از ابن الانباری متاخر فلیعلم دخلا صد نوشته و ترجمان کیون الکشف عن حقائق السنن
 قد ابا و اخی حسن فی التبیان الغریب الفقه و انعم فی المعانی و الدقائق قال و یتبعی ان لا یقلد فی الاضعف انما سل
 و اجد ما جاء من غیره فی روایة اخری انتهی نووی گفته و اجد و تفسیر ما جاء من غیره فی الحدیث قال شارح کثیر الصحیحین
 فی قوله صلعم لابن مسیاد خبأت کک خبیما فما هو قال الدخ فالخ ههنا هو الدخان و هو لونه فیه کجاء الجوهری و غیره لما رو
 ابوداؤد و الترمذی من و ایتة الزهری عن سالم عن ابن عمر فی هذا الحدیث ان النبی صلی الله علیه و آله قال خبأت کک خبیما و خبأ لیلیم
 تالی الساء بدخان یبین فیهما هو الصواب فی تفسیر الدخ ههنا و قد فسره غیر واحد علی غیر ذلک فاخطا انتهی حافظ ابن حجر

گفت اگر لفظی کشیده استعمال باشد که در سخن او وقت است احتیاج افتد کتب مستفاد و شرح معانی اخبار و بیان شکل
و امیر درین باب تصانیف کرده اند مثل طحاوی و خطابی و ابن عبد البر و غیره هم اتقی بسید محمد بن زکریا گفته اند فی الحقیقه
احتیاج الی بیانیه نویسی شرح الغریب و بیان شکل و الغریب اتقی گویم کتاب مجمع البحار محمد طاهر جامع اکثر این کتب است و
با وجودش حاجت بکتابی دیگر درین فن نیست غالباً و گویش شرح صحاح سته است و این عند الله المستفاد و حاشیه برین خلاصه گفته است عبد الله
از چیزی است که احادیث متفقین است از احکام و آداب متنبطه از ان و این و اب نقباء اعلام است مثل امیر العجمه فی البند
صغیر و درین فن مصنفات بسیار است مثل معالم السنن للخطابی ابو تمهید لابن عبد البر اتقی باقی الخلاصه گویم شرح ایهات است
بیشتر مثل رفقه ریث است انقده است که در بعضی اقتصار بر بیان مذاهب امیر اربعه کرده اند و در بعضی تعرض به مذاهب بل تعد
هم نموده و نقد خالص این فن شریف در فتح الباری و بل السلام و بل الاطوار و دراری غشیه و تالیفات شیخ الاسلام ابن تیمیّه
و حافظ ابن قیم اکثر است اگر چه تعرض به مذاهب فقهاء و نیز در آنها رفته برای عرض برای سیرت و امتیاز صواب از خطا بر
عرض دیگر و لهذا جانب حدیث را در هر جای غالب داشته اند و در احکام حدیث کتاب متقی الاخبار لابن تیمیّه و شیخ الاسلام
ابو یوسف الجعفی طحطاط بن جبر بسیار خوب تالیف شده عارفین این فن ازین کتب فقه حدیث را بعد ترک مذاهب اقوام زود تر
تخصیص میتوان کرد ولیکن مفاسد تعصب بسیار است و علماء دنیای شمار اند علماء آخرت قلیل حق تحت عرض محبتات بر کتاب
عزیز نیست مظهر است و قبول موافق و در مخالف هر چه باشد و هر کجا باشد که باشد تا حدیث و سیرت و احکام و عقاید
و دیگر مؤلفات خود در شرعیات همین مسکات اختیار کرده و او شیوه مترجمان روزگار و علماء دیار و مصداق سبانت کلی
جسته و مجانبت تمام گزیده و این طریقه درین دور آخر حکم کبریت احمد دارد و الا ماشاء الله تعالی اگر یکی را از هزار توفیق سلوک
این شیخ از زانی شو غنیمت بارده باید شمرد و از اختلاف زید و عمر بن ابی اندر کشید که دنیا روزی چند است و آخر کار یا فساد
بنده بینگان رشدان چیزی دیگر است و محمدی المذاهب احمدی المذهب گردیدن چیزی دیگر فصل دوم در بیان آنچه
مختص بضعیف است که فی الخالصه لیکان در خصائص انواع این فضل بضعیف تامل است که الاخی و در فضل اول پنج دفع
ذکر یافت که مشترک بود در میان صحیح و حسن ضعیف و در ان نیز سخن است که اشترنا الیه هناك و باجملا از اقسام این فضل
موقوف است و ان عند الاطلاق قول یا فضل یا تقریر مروی از صحابی است متصل باشد یا منقطع که باقی الخلاصه و حفظ
ابن کثیر گفته و مطلقه تحقیق الصحابی و لا یستعمل فیه و نه الا مقید او قد یکون مناده متصلاً و غیر متصل و بل لایسی لیسیمه لیسیمه
و الحمد لله فیضاً و ثرا و عزاه ابن الصلاح الی اخرا ساینین انهم لیسیمون الموقوف اثر اقال بلغنا عن ابی القاسم القوارنی انه
قال انما کان من علی بن ابي طالب و الاثر ما کان من الصحابه فقلت من هذ السیمی کثیر من العلماء و الکتاب کما سماع لیسیمه و لایسی لیسیمه
و الاثر السیمی و الاثر ما کان من کتاب السنن و الاثر السیمی و الاثر ما کان من کتاب السنن و الاثر ما کان من کتاب السنن و الاثر ما کان من کتاب السنن
و الاثر ما کان من کتاب السنن و الاثر ما کان من کتاب السنن و الاثر ما کان من کتاب السنن و الاثر ما کان من کتاب السنن و الاثر ما کان من کتاب السنن

و این چنانست که معنی شود بریت بسوی محابی و چون بسوی سگ و یا نه کان بقول کند و کند و کان
و کان یا مکن کند و نحو ذلک انتهى و این دلی است بر انکه اتصال در موقوف مستحبست و گاهی استظهارش در غیر محابی
می شود مثل موقوفه عمرتی یا موقوفه ذلک علی انفس و بعضی فقهاء موقوف را از منتهی منع و مرفوع را خبر کما تقدم و بعضی این
استدلال را شریب بر دو کنند اما اولی دلی است و قول محابی کما تفضل کند اگر منصف بسوی زمین نمی معلومست پس صحیح است
که مرفوع است و به قطع احکام و بموجب ذلک اگر خاشع است که آنحضرت معلوم بر آن مطلع شده و آنرا مقرر داشته و اگر
منصف بسوی زمین نمی معلوم نیست موقوف است و قول تا کم خشیب در حدیث مغیره کان اصحاب البی معلوم بقیر عون بابه
بالافه فیکر این موقوف است کما بیخی نیست بلکه مرفوع در معنی است و شاید که مراد ایشان آنست که این اثر لغتاً مرفوعاً
نیست و تفسیر محابی موقوف است و هر که گفته مرفوع است پس در تفسیر متعلق بسبب نزول آیه است کقول عابری کانت
الیهود و تفضل کند اما منزل الله کند و نحو ذلک گویم و تفسیر محابه نقل از هر اهلیات هم بسیار آمده پس حکمش حکم اهل اهل
باشند حکم تفسیر مرفوعه و این تفسیر محابی پس متصل ثابت نشود در نحو رجعت نباشد خصوصاً آنچه خلاف لغت و
و ظاهر کتاب و سنت باشد واجب الرد است و در شرح مختصر نوشته قدس سماع را من بعید علیان قول اصحابی ان لم یکن
من الابرار لم یکن فیهم فیهم و الا جهنم و دخل فیهم مرفوع حکماً و تفسیر اصحابی کلام الله تعالی می تو ضیح و تبیین و
تحقیق دقایق و فوائد و موقوف ای امین مرفوع الی رسول الله صلی الله علیه و آله و اگر چه موقوف متصل باشد لیکن حجت
نیست نزد شافعی و طائفه از علماء علی الصحیح و به قال اهل العلم باصول الفقه و نظم قول اصحابی امین صحیح و نزد طائفه
حجت است و الا اول ارجح و در شرح مختصر گفته سند موقوف اگر تا محابی معرفت الفقه و الا جهنم و صحیح شود مثل خلفاء و اربعه
و عباد الله نموده و زیاده و معاذ و ابو موسی اشعری و عایشه چه قسم حجت نباشد و ما بسیاری از احکام مقدمه بر موقوفات
ایشان است پس سلب کلی و حجت بر ایجاب کلی یعنی سلب خبری بعید است لایسای و مسائل و مطالب علیاً انتهى گویم این سخن
و هر چه منصادمست مشهور صحیح نیست گنجایش دارد و نه در مقام خلاف و مشک نیست که چنین موقوف در غیر منصوص
مقدم بر اجتهاد مبتدین است منقطع و آن قولی فیهی است که سندش منتهی می شود بسوی تابعی و موقوف است بر ایشان
و این غیر منقطع است قاله حافظ ابن کثیر و جمیع آن مقاطع و مقاطع است قاله ابن الصلاح و حافظ ابن حجر گفته تسبیح
مروی از جمیع تابعین مثل مروی از تابعین است یعنی آنرا هم منقطع گفتن ممنوع نیست اگر چه موسوم منقطع می شود و اگر
موقوف علی فلان گویند نیز جائز است و از اینجا حاصل شد تفرقه در میان اصطلح میان منقطع و منقطع پس منقطع از
مباحث است و منقطع از مباحث متع و بعضی اطلاق یکی در حای نگری هم کرده اند و بالعکس بطریق دیگر و معلوم
انتهی و شافعی و ابو القاسم طبرانی استظهارش در منقطع غیر معمول کرده اند و قال ابن الصلاح و قول این هر دو ضعیفست
بجست نمی آرد و در اینجا نیز در شرح مختصر نوشته که سند چون متصل شود بنقل ثقات از تابعی مشهور در میان ارباب

حدیث و نقلی علم و اجتهاد و زبردت و تقوی پس از آنست که تحت باشد واقعه و در آن معنی برداشتی که می بینیم تفسیر
بعید مخالفت لغوی است و شیخ ابی عمر و در اینجا حکم کرده است بر قول صحابی که گفتند و نقول که اگر از این احادیث
بزمان نبوی گذاردیم قبیل موقوف باشد بقوله ابوبکر الباقی من شیخی الی بکر الا سیلی و عاکم نیا پوری هم فرغ آن کرده اند که
وال برتقریر است و در تحت این اصلاح و قال من هذا القبیل قول الصحابی کمالا زری با سبک او کما فی یعقوب و او یقولون
او یقال که ان فی عهد رسول اللہ صلی الله علیه و آله من قبیل المرفوع و قول الصحابی امرنا بکذا او نینا عن کذا امر فوج مستند است بهما
احادیث و به قول اکثر اهل العلم و مخالفت فی ذلک فمرفوع منہم ابوبکر الا سیلی و کذا الکلام علی قول من استند که او قول النبی
بما فی ان شیخ الاذان و لیوثر الاقامه انتهى گویم حافظ ابن کثیر این عبارت را زیر بیان معنی طبع آورده و در حاشیه غریب است
زیرا که محل و زیر بیان حدیث مرفوع است که تقدیم نه از منقطع فیحیام هر سل قول تابعی است قال رسول اللہ صلی الله علیه و آله
کذا و فعل کذا او فعل تحفه که کذا او قتر کذا و نحو آن و در خلاصه منہم انما مقتدی بقول تابعی کثیر کرده و در جواب المظهر
عام از کثیر و معنی نوشته و هو الران حج و لهذا مختصر منقطع آورده و مقتدی بغيره و کثیر کرده و این اصلاح گفته و مشهور التوسیة
بین التابعین جمیعین فی ذلک و مکی ابن عبد البر عن بعضهم انه لا یعد ارسال صفا و التابعین مرسلان هم انما حکم بخیر اهل
بالتابعین و الجمهور من الفقهاء و الاصولیین لیمون التابعین و غیرهم کما قال ابن صاحب فی مختصره و المرسل قول غیر الصحابة
قال رسول اللہ صلی الله علیه و آله و این مرسل است بالاتفاق و در تفسیر قول من دون التابعی قال رسول اللہ صلی الله علیه و آله خلاصه است
حاکم و غیره و انما حدیث گفته اند موسوم بر مرسل است بکام مرسل مختص بقول تابعی از رسول خدا صلی الله علیه و آله است پس اگر کسی است
نامش منقطع باشد و اگر و کس اندیش معضل بود و منقطع نیز و معروف و دفعه و رسول تسمیه بر مرسل است قبضه خطیب
و قال الا ان اکثر ما یوصف بالارسل من حیث الاستعمال روایة التابعی عن النبی صلی الله علیه و آله حدیث حافض ابن کثیر زیاده کرده و این
ادری که جماعه من الصحابة و تابعیه هم بعد از بن عدی بن انیسار هم سعید بن المسیب و انسابها اذا قال قال رسول اللہ صلی الله علیه و آله
و ذکر مرسل در قسم ضعیف مردود و بنا بر حمل بر حال مخدوم است چه محتمل است که آن مخدوم صحابی باشد یا تابعی اگر کسی است
محتمل است که تعریف باشد یا تفسیر و اگر تفسیر محتمل که حمل از صحابی کرده یا از تابعی دیگر و بر تفسیر ثانی احتمال سابق ماست
و متعددی شود تجویز عقلی تا لا نهایت بکذا قال الحافظ ابن حجر لیکن نزد عقل محال است که میان تابعی و بنی تجویز لا یتبا
کنند و کیفیت که در وجه خارجی بنکر بنی مسلم سنایی واقع شده و تجویز بش گفته اند که مراد حافظ از لا یتبا همی کثرت است
و این لفظ بطریق سابق گفته زیرا که عتقاد پیدا کنند که انتساب بسوی آدم امر متناهی است تا بسوی بنی حاکم چه رسد بعد از آن
این چه گفته و اما با استقامت پس شش با بیعت و مطاع میرسد و این اکثر موجود از روایت بعضی تابعین از بعضی است پس
حافظ مستخرج خلاف در قبول مرسل شده و گفته اگر معروف از احادیث تابعی عدم ارسال او اگر از تفسیر این مطلب
جمهور محدثین موقوف است بنا بر احتمال و این یکی باز و قول احمد است و دوم قبول است مطلقا و این قول اولی است

و کوفیه است و شافعی گفته اگر معتقد است بحجی از وجه دیگر میان اولی از طریق اولی مقبول است باشد یا مرسل آنقدر بودن
مذوف و نفس الامر صحیح گردد و ابوبکر رازی از حنفیه و ابوالولیب باجمی از مالکیه نقل کرده که اگر لایزال از ثنات
و غیر ثنات هر دو میکنند سلسله الاتفاق مقبول نیست انتهی آن روی در تقریب سیوطی در شرح وی گفته که مرسل حدیث
ضعیف است بوی احتیاج نتوان کرد نزد جایزه می بین چنانکه مسلم زایل حدیث در حدیث صحیح خود و ابن عبدالبر و ترمذی
و بسیاری از فقهاء و اصحاب اصول و نظر حکایت کرده اند بنا بر جعل و عدم علم حال مذوف و اگر چنین اتفاق افتد
که مرسل و امیش جز از ثقه نیست پس توثیق با بهام کافی نیست و چون مجهول سمعی مقبول نباشد مجهول العین و الحال
بالاولی پذیرا نشود و مالک در روایت مشهور از وی و ابوحنفیه در طائفة که احمد در قول مشهور از ایشان است گفته که
صحیح است در شرح معتدب گفته ابن عبدالبر و غیره این را معتدب کرده اند بآنکه سلسله از کسانی نباشد که غیر معتدب و مرسل
از غیر ثنات بوده اند و اگر سلسله از ایشان است پس خود هیچ خلافی در روایت آن نیست و غیره وی گفته محل قبولش نزد
وقتی است که سلسله از اهل قرون فاضله ثلاثه باشد و در مقبول نیست محدثی ثم یفسد الکذب صحیح النسائی و ابن جریر
گفته تابعین با سیم اجماع کرده اند بر قبول مرسل و انکارش از ایشان نیامده و نه از احدی از ائمه که بعد ایشان
بودند تا سر و حد سال آبن عبدالبر گوید گویا مرسل او است که شافعی اول کسی است که رد مرسل کرده و بعضی بهانه
کرده تقویتش برین کرده اند و گفته مناسبت نقد احاک و مناسبت نقد کفعل لکاپس اگر مخرج مرسل یا مدین
خواه از طریق دیگر است یا مرسل بصحت رسد باین طور که مرسل وی کسی است که اخذ علم از غیر رجال مرسل اول کرده است
پس صحیح باشد چنانکه شافعی در رساله بران نفس کرده و معتدب بر سلسله کبار تابعین نموده و گفته چون نام مرسل عنه بر دام
ثقه برود و حفاظ مأمونین نزد مشارکت مخالفتش نکنند و موافقت قول صحابی یا افتاد اکثر علما و مستثنای آن موجب
زیادت اعتضاد است و بعضی میگویند بسوی رتبته تسلیم اگر شرطی از اعماد کفر نفی شود و مرسل مقبول نگردد و اگر اینجا
صحت مرسل و صحیح بودن مرسل و عاصده او واضح شد اگر چه یکی دیگر از طریق واحد معارض این هر دو نشود و درین عین هر
سراج باشد بران بنا بر تعدد طرق نزد تعدد رجوع میان هر دو اتهمی بعد گفته که این یکم در غیر مرسل صحابی است و اما مرسل
مثل اخبار روی از چیزی که رسول خدا صلوات الله علیه بر او است معلوم شد که وی بنا بر سفر سن یا تا اخر اسلام حاضر بارگاه است
نشده پس این چنین مرسل محکوم بصحت است بر همه صحیح و جمهور بدان جز مکرر داده اند و محدثین مشرطین صحیح فاطمین ضعف
مرسل بران الطباق نموده و در محیی نازرین سلسله لایحیی است چه اکثر روایت ایشان از صحابه است و جمیع صحابه عدل اند
و جمالت ایشان غیر مشرط حافض این کثیر گفته قدحی بضمهم الاجماع علی قبول مرسل الصحابه و ذکر این الاثمه و غیره فی
ذکر فلا لا احتمال تعلیم فلک عن بعض التابعین و قد وقع به وایة الاکا بر عن الاضاخرو الایا عن الاینا و احافض الایا
فی کتاب السنن الکبیر و غیره پس مارواه التابعی عن رجل من رجاله عن رجل من رجاله کان فی بیت مع هذا الی انهم یصححون خبر مرسل کل

من الصحابة ايضا ليس من اتفق به مجرد رواية ايشان از غير صحابه و درست اگر آن را از غير صحابه روايت کرده اند چنانچه بيان ساخته بلکه اکثر گفته
 صحابه از تابعين روايت کرده اند احاديث مرفوعة نيست بلکه اسراريات يا حکايات يا موقوفات است پس مسل صحابي
 مثل روايت ابن عباس و ابن زبير و اشبا و ايشان از احاديث صحابه از حضرت مسلم باشد که خود سماعتش را از حضرت مسلم
 نمکرده اند و کلامش حکم متصل است کما ذکرنا زيرا که ظاهر آنست که روايت ايشان از صحابه است فالصحابه کلمه عدول
 و خطيب غير و از بعض علماء حکايت کرده اند که متعجب نيست مثل هر مسل غير ايشان که اگر گوید لا اروي الا من سمعته من اولي
 صلوات و من صحابي زيرا که گاهی روايت از غير صحابي هم ميکنند و اين من به حسب ابوسحق اسفرائيني است و صوابش مشهور است
 که متعجب است مطلقا کما تقدم و اگر راوي ثقة حاشي مثل او را و غيره دري آنرا متصل روايت کرد مثل حديث لا کناح
 الا بولي رواه اسرئيل و جماعة عن ابی اسحق عن ابی بريدة عن ابی موسی عن النبی صلوات و رواه الثوري و شعبه عن ابی اسحق
 عن ابی بريدة عن النبی صلوات پس خطيب از اکثر اهل علم حکايت کرده که حکم در نجاراي مسل است و اين قاصح در عدالت
 و اهل بیت مسل نيست علی الاصح و نزد بعض قاصح در هم و درست شوکانی گفته مذمت جمهور ضعف مسل و عدم قيام حجت
 باوست بنا بر احتمال معنی که تابعي آنرا از بعض تابعين شنیده باشد پس متعين نشد که در وسط صحابي است نه غير و اما اگر بنا
 گویند که صحابه عدول اند و حذف صحابي مضر نيست و متکل که از مدعی صحت شنیده باشد و صحبتش نصحت نرسیده و در سب
 ابو حنیفه و جمهور معتزل و مختار آدمي قبول مسل و قيام حجت باوست تا آنکه بعض قائلين مسل آنرا اقوي تر از مسند گفته اند
 بنا بر ثبوت تابعي صحت او و لذا آنرا مسل کرده و اين علو خارج از انصاف است و حتی عدم قبول است بنا بر احتمال
 مذکور از متبي حافظ ابن کثير بعد خدم مسل نوشته اند اما متعلق بصورة عند الحديث و اما کونه حجة فی الدين فذاک متعلق بطلان التواتر
 و قد شیعنا الکلام فی ذاک کتابنا القديت و قد ذکر مسلم فی مقدمته کتابه ان المرسل فی اصل قولنا و قول اهل المسلم
 بالاخبار ليس حجة و کذا احکاه ابن عبد البر عن جماعة اصحاب الحديث قال ابن الصلاح و ما ذکرناه من سقوط الاحتجاج به مسل
 و احکم لبقعه هو الذي استقر عليه آراء جماعة حفاظ الحديث و نقاد الاثر و هذا وليد فی تصانيفهم انتهى مسل حاشي
 و آن روايت است از معاصر غميه ملاقي که میان او و مروی عنه واسطه باشد و هو لم يقطع و بعض ايضا قد روى
 الباعث الحثيث و قد حذف الخطيب البغدادي فی ذلک کتابه المسمى بالتفصيل لمهم المرسل و هذا النوع انما يذكره نقاد الحديث
 و بهما بدت قيا و حديثا و قد کان شيخنا حافظ المنزي انا ما فی ذلک و بهما من العجب و حمله لعدول بالفقرة شرارة فان
 الاسناد اذا عرض على كثير من العلماء فمن يدرك ثقات الرجال و ضعفنا هم قد يغتربنا جز و يري رجال ثقات
 فيحكم بجهته و لا يهتدي لما فيه من الانقطاع و الاعمال او الارسل لانه قد لا يميز الصحابي من التابعي و مثل هذا النوع
 ابن الصلاح بما روى العوام بن حوشب عن عبد الله بن ابی اوفى قال کان رسول الله صلوات اذا قال بلال قد عرفت
 منفض و کبر قال الامام احمد لم يلق العوام ابن ابی اوفى يعني فيكون مستقطبا بينهما فيضعف الحديث لاحتمال انه رواه عن

ضعیف عنه و الله اعلم انتی حافظ ابن حجر گفته فرق میان دلیل مسل خفی و قوی است و آن این است که تدلیس مختص
 بکسی است که روایت از ملاقاتی کرده و اگر معاشرت و لقاء او معروف نیست پس نامش مسل خفی است و هر که در تدلیس
 تدلیس داخل معاشرت کرده و اگر چه بغیر لقاء باشد او را داخل مسل خفی در تعریف تدلیس لازم است و صواب تقریر
 میان هر دو است و معلوم می شود عدم ملاقات با جبار و از نشن خود بعد از تقایا بجز نام مطلع و اما وقوع زیادت
 راوی میان هر دو در بعضی طرق پس نمی کافی است بنا بر آنکه محتمل است که از فرید باشد و درین صورت حکم کلی نکنند
 بنا بر تعارض احتمال اتصال و انقطاع انتی سید محمد بن وزیر گفته و لهذا بخاری تحقیق لقائی راوی از معاشرت شرط
 کرده تا از انقطاع امین باشد مسلم الکتاب بعد علم با تمقای لقاکرده زیرا که چون مروی عنه معاشرت راوی است از
 روایت میکند این دلیل است نزد وی باینکه راوی با مروی عنه متفق شده چه حمل ثقه بر است اولی است انتی
 و در تقریر گفته و بیشتر اطمینان بقا و عدم اکتفا با امکان آن و طول صحبت و عدم اکتفا بشبوت لقاء و معرفت
 بر روایت از وی و عدم اکتفا بصحبت خلاف است بعضی اشترای بیچ خشی نکرده اند و اکتفا با امکان لقاء نموده و
 تعبیر از آن معاشرت فرموده و این مذکور مسلم بن حجاج است و در آن ادعا را اجماع کرده و بعضی تنها لقاء شرط کرده اند
 و این قول بخاری و ابن الدینی و محققین است و بعضی طول صحبت میان هر دو شرط کرده اند و اکتفا بشبوت لقاء
 نکرده و این قول ابو یوسف و سماعی است و بعضی معرفت وی بر روایت کردن از وی شرط نموده و این قول ابو عمرو
 و ابی است انتی گویم بحث و قبول و رد مرسل گذشته و سید محمد بن وزیر در مختصر خود اشارت بسوی اول قبولش
 فرموده و مرادش چیزی است که شامل معضل و غیر اوست بعد از اول نقلیه عقلیه بقول مرسل فکر کرده و سید محمد
 بن سحیل بتعاقب آن اولی پر داخته ایراد آن همه بنا بر طول کلام درین مقام فضول می نماید و راجع عدم قبول اوست
 که انتی منقطع از انقطاع نزد جمهور عبارت از حدیثی است که شادش متصل نشده بر هر وجه که باشد خواه ترک
 ذکر راوی از اول سند باشد یا وسط یا آخر او خواهد موقوف یک کس باشد یا اکثر خواهد این سقوط در یک موضع بود
 یا زیاد و لیکن اکثر آنچه موصوف با انقطاع می شود در سه حال و اینست که اول تابعی از صحابی است که مالک عن ابن عمر
 و موقوف در اینجا تابعی است و حاکم گفته منقطع آنست که مختل شد در آن مروی قبل وصول تا تابعی برابر است
 که محذوف باشد یا مذکور هم که مالک عن رجل عن ابن عمر و شاخته می شود انقطاع بجای او از وجه دیگر زیادت یک کس
 زیاد و مثلاً یک حدیث را دو سند است در حدیث از زیادت رجل یا اکثر است پس اگر معلوم شود که اسناد این حدیث
 تمام نمی شود مگر با این زیادت پس یکی منقطع است و اگر معلوم نگردد پس احتمال متصل بودن اوست و سید جمال طبر
 گفته منقطع آنست که در سندش دو کس غیر متوالی ساقط شده باشند یا یکی یا زیاده از دو بشرط عدم توالی و سقوط
 دو گونه است یکی واضح و متصل میشود اشترک در بعضی قریه می بنا بر آنکه راوی مثلاً معاشر مروی عنه نیست و دوم خفی

که در اکثر نیکان که از حدائق مطلع بر طرق حدیث و علل اسامی پس اول شناخته می شود و این طور که در حدیث است
متوسط است بعد از آن میان ادوی و شیخ او زیرا که راوی زمانه او را ندیده ایم یا معاصرو است اما با دوی جمع نگشته
نیست از آن اجازت نه و جاد و از اینجا حاجت می افتد بسوی آنچه بنا بر قیاسش برای تحریر روایات و وفیات
و وفات و طلب حال ایشان و قدر انقضا اقوام ادعوا الروایه عن شیخ ظاهر السراج کذب دعوا هم سید محمد بن زکریا گفته
و معرفه ای السقطه ثمره معرفه تاریخ الوفيات و این قسم اول واضح است و ثانی را که خافی باشد مدلس مندرج را که
راوی نام محدث نبوده و یا هم مع خود از غیر محدث کرده پیش تقاضی از دلس است بالتحریک و آن احتمال اطلاق
باشد بنا بر شریک هر دو در خاتمی و چون در مدلس الاستقلال بیاید و آن الصلاح گفته درباره فرق میان منقطع
و مرسل ندانند و حافظ ابن کثیر گفته بعضی گفته اند هر دو لسان لسان السناد و جل او نیز که فی بعضی هم الصلاح
در مثال شکل اول گفته مثل وایت عبدالرزاق از ثوری از ابی اسحق از زید بن سمیع از حذیفه مرفوعا ان ولدتها ابی ابر
فقوی امین الحدیث و در حدیث و دو جا انقطاع است یکی آنکه عبدالرزاق از ثوری ساعت بکرده بلکه از زمان بن ابی
جندی از ثوری راوی است و دوم آنکه ثوری از ابی اسحق نشنیده بلکه بواسطه شریک از ثوری روایتش کرده و در مثال
شکل ثانی گفته مثل وایت ابو العلاء ابن عبد المذنب بن غیر از و کسل زشد ابن اوس حدیث اللهم انی اسألك الثبات
فی الامر و بعضی گفته اند که منقطع مثل مرسل است و هر دو کمال الاصل همانده جز آنکه اطلاق مرسل بیشتر بر روایت بابی
از رسول خدا صلوات الله علیه و هذا اقرب و هو الذی صار الیه طوائف من الفقهاء و غیر هم و هو الذی منی خطیب
البغدادی فی کتابه قال و حکای الخطیب عن بعضهم ان المنقطع ما روی عن التابعی فمن و نه و متوفاه علیهم قول او فخصه
بعضی غیر باینکه شوکانی گفته قاعده می شود و حجت بحدیث منقطع و آن حدیثی است که ساقط شد از روایات او یکی ازین
دو من صاحب و بعضی که از وی دو کس ساقط شدند و نه با آنکه از روایتش زیاده از دو نفر واقعه بنا بر جو از این من
که ساقط با ساقطین با ساقطین یا بعضی ایشان غیر ثقات باشند و نیست اعتبار به بودن راوی و همچنین حدیث گفته
ثبت زیرا که گاهی شخصی می ماند بروی حال سیکه او را ثقه گمان میکند و حال آنکه در وی جمع است و نیز قاعده می شود حجت
بحدیثی که بعضی رجال سندش عن رجل گویند یا عن شیخ یا عن ثقه یا نحو آن بنا بر علت مذکور بعد گفته و هذا مما لا یجوز ان
یخالف فی حدیثی من اهل الحدیث و لا اعتبار بکلمات غیر هم لان من لم یکن من اهل الفن لا یعرف ما یجیب اعتبار به استحقاق
مصحف اصل نووی گفته بفتح ضاد است از اخصاله فهو معضل انتهى و معضل معنی سخت کار شدن است یقال اعضلی
فلان ای اغیانی امره و بر منی اول لازم است و بر معنی ثانی مستعدی و بر هر دو تقدیر معضل هم مکان است و معضل
منقول از مکان است از هم منقول بر تقدیر لازم بودن او و بر تقدیر مستعدی بودن او اگر چه جائز است که معضل
باشد لیکن مناسب این مقام نیست بخلاف آنکه هم مکان باشد و این تقدیر ظاهر شد مناسب میان معنی لغوی و

اصطلاحی نیست حدوث در آن اگر چه بعضی آن را سبب شمرده اند این اصطلاح گفته می شود اصطلاح شکل الما فخر من اللفظة
 ای همان مفعول بفتح العین لا یكون الا انما ثلثی لازم عدی بالهمزة و هذا لازم مع ما قال و بحث فوجدت کما لاشیاء
 قوام معضیل ای متعلق شدیده نتهی فاعیل یعنی فاعل یرل علی الثانی فعلی هذا یكون هنا معضیل فاعل و معضیل متعلق
 کما قالوا اظلم اللیل و اظلم معضیل لقب نوعی خاص از منقطع است پس معضیل منقطع باشد نه منقطع معضیل و قومی
 از معضیل نام کرده و یا سببه معضیل در اصطلاح اهل حدیث آنست که از سنن و کسر یا زیاد یا فساد یا باشد از یک
 موضوع و منه یا سببه تابع التالیفی که اقال یا حفظ ابن الکثیر و ابن الصلاح گفته و منه قول المصنفین من اللفظة و قال رسول
 الله صلی الله علیه و آله و سلم قال و فی سببه انما یصل بعض مصنفاته مرسله و ذاک علی مذہب من یسمی کل ما لا یصل مرسله انتہی اگر یک او
 از جای در او ای دیگر از جای دیگر ساقط شده است آن معضیل نیست بلکه نامش منقطع است مثال معضیل قول اک است
 قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم زیرا که در اینجا نافع و ابن عمر مثلاً ساقط شده اند از یک موضع مثال منقطع قول شافعی قال ابن عمر
 زیرا که در اینجا مالک و نافع ساقط شده اند و حافظ ابو نصر سجزی گفته قول راوی یعنی سببی معضیل است مثل قول
 مالک یعنی عن ابی هریرة رضی الله عنه و چون تابع تابعی است و موقوف بر تابعی کند و آن حدیث نزد آن تابعی
 مرفوع متصل باشد پس حکم این قسم حدیث را نوعی از معضیل میدانند و نحو قول الاشمس عن الشعبي قال یقال لا یصل العلم لقیة
 عملت که او که اذی قول لا یصل علی فیله حدیث فقد رواه الشعبي عن ابن عمر عن ابيهم انهم قالوا انما یصل العلم لقیة
 کردی صحابی یعنی انس دیگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم لیکن نسبت این قول اسوی تابعی و وقت حدیث بروی در اینجا نمیست
 چه صدر و تیش یا استقلال از تابعی نمی تواند شد بلکه باید است که در آن سماعی از شایع و اشته باشد چه بر احدی مخفی
 نیست که این قول شعبی نباشد پس تیش حکم باین حدیث بر معضیل درست نیست از بی تعلیلش با آنکه تابعی سقاط و کون
 از سندش کرده صحیح است حافظ ابن کثیر گفته یعنی قصد کرده اند که اطلاق اسم ارسال یا انقطاع بر سبب و معضیل و انما یصل العلم
 گفته صحیح معتد علیه آنست که آن متصل محمول بر سماع است نزد تعاصیر بارات از وجهه تدلیس فی شیخ ابو عمر و دانی مقری
 ادعاء اهل نقل بر آن کرده و قریب است که ابن عبد البر نیز ادعاء آن کند و باعث حدیث گفته و بهرین اندک و است
 مسلم و صحیح خود و در خطبه کتاب بشرط لقا با معاشرت تشیع کرده تا آنکه گفته اند که مرادش بخاری است و ظاهر آنست که
 مراد بان علی بن مدینی است زیرا که وی این را در اصل صحت حدیث صحیح شرط میکند بخلاف بخاری که آنرا در اصل حدیث شهر
 نمی نماید اگر چه التزمش در کتاب خود کرده است و ابو یوسف نعمانی همراه لقا طول صحبت هم شرط کرده و ابو عمر و دانی
 گفته که اگر معضیل معروف است بروایت کردن از وی غنچه او مقبول باشد و قاسمی گفته اگر مروی عنه را با دراک
 بین دریافت است مقبول است والا فلا و در قول او ای ان فلا تا قال امیر را احتمالات است که آیا این قول او و مثل
 قول او عن فلان و محمول بر اتصال است تا آنکه خلاصش ثابت گردد یا قول او ان فلا تا قال کثیر از قول او عن فلان است

کما فرق بينهما احمد بن حنبل و يعقوب بن ابی شعیبة و ابو بکر البرکي فنجعلوا عن حنیفة التمیم و قول ان قلا قال کذا
فی حکم الانقطاع حتی ثبت خلافه و مذہب جمہور انست کہ ہر دو برابرست و متصل ہر دو ان قال ابن عبد البر و من یس
علی و کذا ما یک ابن ہش و قد حکى ابن عبد البر الاجماع علی ان الائمة و متصل النجاشی و اذین ان یقول عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یحدث الشیخ ابو عمر ہما ما اذا انزل الای ما ارسل غیرہ فسمعت من قح فی عدلہ بسبب ان کان
الحافظ لا یحفظ منه و اکثر عدو انہم من سجع بالکثرة و اویحفظ و منهم من قبل المستطافا اذا کان عدلہما بطا و صح
انخصیہ و ابن الصلاح و غری فی التقدیم و الاصولیین و حکى عن ابن النجار ی ناذ قال الزیادۃ من الثقة مقبول کلام فی حفظ
ابن کثیر و لیکن ایرادین بحث زیر حاصل و حی قوی ندارد دشما و نزد شافعی و جاسمی از علما و اجازہ روایت ثقتہ فاعت
روایت مردم را گویند نہ انکہ روایت چیزی کہ نہ کہ غیر از روایت کردہ و حافظ ابو علی خلیلی گفتہ شانہ و وفوف
حدیث انست کہ نیست اورا مگر یک سادہ و شیخی بدان تفرد شدہ است خود ثقتہ باشد یا غیرہ تقدیس ہر جہ از غیرہ امدت
مترکول باشد و ہر جہ از ثقتہ است در ان توقف رود و محتج بہ باشد و حکم گفتہ ہوا انفرادہ ثقتہ و لیس اصل متابع
و گفتہ کہ شاذ و مغایر معطل است زیرا کہ معطل و قوت بر علت دالہ بروہم در ان حدیث می باشد و شاذ و وفوف بر
علتش نیست ابن الصلاح گفتہ نسبت اشکال در انچہ شافعی بر ان حکم بشنہ و ذکر کردہ چہ آن شاذ غیر مقبول است بلکہ اصل
بر چیزی است کہ محلی از غیرہ است پیش کل شود و با فرد عدل ضابطہ حافظ مثل حدیث انما الاعمال بالنیات زیرا کہ محلی
بدان از محمد بن ابی ہشیم قتی قتی از علمہ و علقمہ از عمرو و عمار از حضرت مسلم تفرد شدہ و حدیث مخج است و صحیحین لیکن در اینجا
اعتراض کردہ اند با مگر عمر تفرد با یحدیث نیست بلکہ ابو سعید خدری و غیرہ ہم آنرا از رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم روایت کردہ اند چنانکہ
دارقطنی و غیرہ ذکر نمودہ و جوابش انست کہ حدیث ابو سعید غیرہ درین باب بصحت نہ رسیدہ و در نسیاق کلام مبسوط است
اگر اطلاع بر ان مقصود باشد رجوع بسوی شرح مقدمہ ابن الصلاح باید کرد اما حافظ ابن کثیر گفتہ ثم قلت تو اترعن عنہ
سعید نہ اذین قال اندر و اہ عنہ تخون یا تین ازید من ذلک و قد ذکر لای لہجی ابن مندہ متابعات غرائب التبع کما
بسطنہ فی مسند عمر و فی الاحکام الکبیرہ و کذا کہ حدیث عبداللہ بن دینار عن عبداللہ بن عمر ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یحدث عن رسول اللہ
و عن نبیہ و تقر ما لک عن الزہری عن انس ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قل کہ علی رس اللہ و کل من ہذہ الاحادیث التامہ فی الصمیم
من ہذہ الوجہ المذكورہ فقط و قد قال مسلم الزہری لیتبعون حرف الایروہا غیرہ و ہذا الذی قال مسلم عن الزہری من تفردہ
باشیاء الایروہا غیرہ و یشارکہ فی نظیرہ باجماعہ من الرواہ فان الذی قالہ الشافعی و اولو ابو الصواب نہ اذاروی الثقتہ شیئا
قد خالفہ فیہ الناس نحو الشاذ یعنی المروود و یس من فک ان یروی الثقتہ عالم بر و غیرہ بل ہو مقبول اذا کان عدلہما بطا
حافظان ہذا الورودات احادیث کثیرہ من ہذا النمط و تعطل کثیر من المسائل عن الدلائل و الدلیلہ و اما ان کان الفرد
غیر حافظ ہو معذک عدل ضابطہ فحدیثہ حسن فان فقد ذلک فرد و انتہی کلامنا ابن الصلاح گفتہ اولی در اینجا تفصیل

پس هر چه مفرد خلاف حفظ و اضبط از خود کرده آن شاذ مردود است و اگر خلاف نگذرد دست و عدل ضابط باشد
موقوف بالاضبط است لغرد او صحیح باشد و اگر موقوف بخط نیست و نه از در بر ضابطا بعید است پس ریش او حسن باشد اگر
بعید است شاذ مردود باشد و حاصل این است که شاذ مردود و الفرد و الحالف و الفرد الذی لیس فی رواته من الثقة و بالاضبط
یاجیه لغرد و این است بر آنکه شاذ در قسم صحیح و حسن مردود و اما روایتی از حفظ که لازم بود حفظ باشد
پس آنرا ازین قسم شمرده اند قاضی ابن حماد گفته این تفصیل خوب است لیکن غل است و تقسیم حاصره یکی از اقسام
باین تقسیم خارج از قسم می شود و این حکم ثلثه مخالف ثلثه مثل خود است که حکمش میان نکرده استی گویم از حد شاذ مردود
معلوم شد که اگر مفرد مخالف روایت ناس حفظ و اضبط از آنهاست پس و آتش محکوم باشد و دست بر مقتضای
تعریف شافعی نه بر مقتضای تعریف ابن الصلاح و میان هر دو عموم من وجه است بنا بر ظهور ماده اجتماع میان هر دو
و در شاذ صحیح مناقشه کرده اند بآنکه شاذ درین حد از انواع مختلفه بعید نباشد بلکه از اقسام مشترک میان هر قسم
و از قول ابن الصلاح که حفظ و اضبط البصیقه تفصیل گفته مفهوم میشود که اگر مخالف مثل او است حدیث وی مردود
نباشد و شک نیست که علم بیکرا نقل شافعی معلوم نمیکرد بلکه از نقل ابن الصلاح معلوم می شود و هوام و او غیر ضابط
یعنی عن درجه الضابط مفرد و اولم یخالف لما رواه ثلثه و ازین تقسیم دریافت شد که منکر عبارت از علل است و در
اسبال المطر بزرگ شاذ مختلط گفته مراد بسوء حفظ در روایت آنست که بجانب صابتش راجع بر جانب خطای می باشد
و آن دو گونه است اول آنکه لازم را وی باشد در همه حالات پس آن شاذ دست بردارنی اجزا اهل حدیث دوم آنکه ملوم
سوء حفظ را وی از جهت کبر یا ذهاب بصر یا احتراق کتب یا عدم او باشد زیرا که بران اعتماد میکرد و چون غایب بود
بخط خود آورد و حافظه برگردید و این را مختلط خوانند و حکم درین قسم ثانی آنست که بهر چه قبل احتلاط تحت ریش
کرده است اگر تمیز است مقبول باشد و اگر تمیز نیست موقوف فیه است و همچنین حال کسی است که در امر وی اشتباه
روداده و این شناخته می شود باعتبار اخذین از وی و شاذ مقابل محفوظ است و آن روایت را وی مقبول یعنی
اولی تر از وی است حافظ گفته و هذا یوالمعتمد فی تعریف الشاذ بحسب الاصطلاح و در اینجا شاذ نام روایتی است که حفظ
لازم بود حفظ در جمیع حالات نموده و این غیر با تقدم است و لهذا در اینجا علی را بی گشته بعده و اسبال المطر گفته و لایمیه
الحديث فی الشاذ کلام کثیر او معنا و شرح التمعین بعده عبارت لزومی در تقریب نقل کرده و در وی همان تفصیل البصیقه
که گذشته و بعدش از سید محمد بن ابراهیم و زید آورده که قدر بسوء و حفظ فان کان لازما لانه الضعیف و شمرط الاموالیون
ان کیون خطاؤه اکثر من صوابه او مساویا القطع تجوز الخطا علی الثقات و تعیین العمل بالراجح و قال المحدثون متی شخطاؤه
لا یصح به و ان کان صوابه اکثر من الخطا عدم حصول الظن المطلق و هذا القوی و لا نهم الا تمسکون من الظنون الا بما ثبت عندهم
من الاجماع علیه و هذا یزعم من لم یمسک بالمتل و اما لعدم حصول الظن الاقوی و فیه نظر کما تقدم فی المرسل و منهم

تمامه فاعلم میباشند که در منابع این حدیث علی و صلوات الله علیه و غیره و در کتب معتبره حدیثی از زید و فرهاد بن محمد بن یونس و غیره منقول است
 و نیز در این کتاب قال ابو حاتم الحنفی و حدیث ابن حبیب بن اهل البصرة و حدیث ابن العلاء و الشافعی و غیره که در کتب معتبره منقول است
 و روایتی هم از کثرت روایات و حدیث ابن التمریزان الشافعی و حدیث ابن التمریزان الشافعی و حدیث ابن التمریزان الشافعی و حدیث ابن التمریزان الشافعی
 الشافعی و حدیث ابن التمریزان الشافعی و حدیث ابن التمریزان الشافعی و حدیث ابن التمریزان الشافعی و حدیث ابن التمریزان الشافعی
 قسم است یکی فرد مخالف و دوم فردی که در روای او ثقیف و مضطرب و موجب شد و نیست و نیز این اصلاح گفته
 اطلاق احکام علی التفرید بالرد و النکارة و الشذوذ و موجودی کلام کثیر من اهل الحديث تسید محمد بن وزیر گفته و از نجاشی است
 که حج اهل حدیث باشد و ذوات کثرت شکل است و اکثرش ضعیف باشد مگر آنچه در آن سبب کثارت و شد و در بعضی
 انتهی بعد و موقع آن از حدیثین ذکر کرده و در آن بحث و نظر است که سید علامه محمد بن اسماعیل امیر در توضیح شرح تنقیح
 بالاضاحش بر دوخته حافظ ابن حجر گفته مع الضعف فالراجح یقال له المعروف ای لكونه معروفا عندهم بل قد
 سموه محفظا لما قاله الشاذ و متقابله یقال له المنکر لانهم انکره و انتهی و تحادی نوشته المنکر مار و الضعیف محفظا لما قال
 النجاشی فاما ما رواه ابن ابی حاتم من طریق حبیب بن حبیب عن ابی اسحق عن العیز بن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه و آله
 من اقام الصلوة و اتی الزکوة و حج و صام و اقری الضیف دخل الجنة قال ابو حاتم هو منکر لان غیره من الثقات رواه
 عن ابی اسحق موقوفه ای علی ابن عباس قد رواه صیب مرفوعا و هو ای الوقف المعروف بعده حافظ ابن حجر گفته و غیر
 بهذا ان بین الشاذ و المنکر عموم و خصوص من وجه لان بينهما اجتماع فی اشتراط الخالفه و افتراق فی ان الشاذ راوی
 ثقه او صدوق و المنکر راوی ضعیف و قد غفل من سویی بینهما انتهی گویم بعضی تلامیذ حافظ اعراض کرده اند گفته
 که میان هر دو تباین کلی است و از حافظ ابن حجر آمده که مرادش اجتماع و افتراق است پس شرط عموم و خصوص
 در اینجا موجود باشد و آن یافته شدن ماده است که در روی هر یک از این هر دو صادق می آید زیرا که ما را یکا و می است
 که حدیثش شاذ و منکر است تشادبا اعتبار صدوق بودن او است و منکرا باعتبار سستی الحفظ یا بغفل یا فاحش الخطایا
 مستخرج بود و در حدیث باین اعتبارات ضعیف باشد زیرا که تضعیف راوی بهر واحد از این اوصاف میشود و است
 منافق آنکه صدوق باشد انتهی و مستوی میان هر دو این صلاح است و سید محمد وزیر بعد از این هر دو قسم گفته و اسکا
 فیما هی فی الروایتین ای اذا تساوت الروایتان و لم ترجح احداهما علی الاخری فی المتن او فی السنن فقول المصنف
 و امثله معروفة و عبارت حافظ ابن کثیر درین مقام است المنکر هو کالشاذ ان خالف رواية الثقات فمنکر
 مردود و گفته ان لم یکن عدلا ضابطا و ان لم یخالف فمکر مردود و اما اذا کان الذی تقویه عدلا ضابطا فخطا
 فلا یقال له منکر و ان قبل له ذلک لثقة انتهی معلل بر صیغه اسم مفعول از تعلیل حدیثی است که در آن اسباب خصیة
 غایبه فادع باشد و ظاهر حالش سلامت از آن اسباب بود که فی المختصر و این دلیل است بر آنکه لا بد است از هر

از اسباب خفیه فاضله یا آنکه ظاهرین است که این غیر لازم است بلکه بودن یک سبب خفی فاضل هم در آن
 کافی است و لهذا در منهل العسل فیه سبب خفی قاذح غامض مع این ظاهر و السلامه و این قول که جمع باعتبار
 سواست حالی از بعد نیست مخصوصاً در مقام تقریف و عبارت حافظ ابن حجر و حقیقاً نیست و الاثر من طبع
 علیه بالقرائن الدالة علی وجه راوی و فصل مرسل و منقطع او ادخال حدیث فی حدیث او خود ذاک من الاشیاء القاذیه
 و یحصل فیک اکثر التتبع و جمع الطرق فمذا هو المعلن و هو من بعض انواع الحیث و ادعوا و لا یقوم به الا من یزوره فیهما
 ثاقباً و حفظاً و ادعاء و معقراً ثانیاً بمراستب الروایة بلکه قویة بالاسانیا و المتون و لهذا هم یستعملون فی الاقلیل من الای
 الشان کعلی بن المدینی و احمد بن حنبل و البخاری و یعقوب بن ابی شیبة و ابی زرعة و الدارقطنی و قد تفسر عبارة المعلن
 عن قامة الحق علی دعواه کالغیر فی فی نقد الدیال و الذم انتهى و نحوه فی الخلاصة و حافظ ابن کثیر گفته هون خفی غلط
 کثیر من علماء اسیث حتی قال بعض حفاظهم من قنایة ان کما تة عند الحابل و انما یستدی الی تحقیق نه النفس انما یباید و انما
 منهم غیره و من صحیح الحدیث و یقیر و معوجه و یستقیمه کما یزله فی التفسیر صناعة بین احمیا و الزیوف و الدنا و الفیض
 فکما لا یتاری فی ذاک کک یقطع ذاک با ذکرناه و منهم من یظن و منهم من یقیف بحسب مراتب علومهم و قد هم و اطالوا علی طری
 السیث و ذو قهم حلاوة عبارات الرسول العلم الی الشیخا غیة من الفاظ الناس فمن الاحادیث المرویة ما علیه انوار النبوة
 و منها ما وقع فیها تغیر لفظ او زیاده یا طلة او محارزة او خود ذاک یدرکها البصیر من ابن ندره الصناعة انتهى و در عبارت
 بنی ترمذی حاکم و دقطنی و بیاضی معلول آیه نووی گفته یون ان العلم المعلوم ان الای الایاتی علی موقوف سیوطی گفته با وجود و ان است
 بل و انحر که مفعول اعل مستقیماً و اول معلول پس فعل اعلان باشد این لغت مستحق الماده البشی و شغل این فعل در کلام ایشان معل نیست
 انتهى بقدره نووی گفته علت عبارت است از سبب غامض خفی قاذح یا آنکه ظاهر است سلامت از وی است این طریق
 می شود و بسوی نهاد جامع شروط صحت و خود فی الخلاصة سید محمد بن ذری گفته یار و کرده شود حدیث بنا بر وجه راوی
 با وجود ثقت وی پس اگر اطلاع بران بقرائن یا جمع طرق حاصل شود پس حدیث معل است و این بمنزله خبر است که
 داخل اندر زیر آن شاذ و منکر و مضطرب و ما با و است آنچه رد میکنند آنرا خفیه بعد شهرت آن با وجود و حسن حاجت
 بسوی او انتهى گویم چنانکه در باره حدیث نقص حضور پس همچنین کرده اند و بنا بر عدم شهرتش معلول قرار داده گفته اند
 که اگر صحیح می بود مشهور میشد و این قاعده در اصول فقه است بعده سید محمد و ز گفته لکن این حدیث معل شد است
 بقیح و وجه سبب آنست که ظن صدق راوی ثقت اگر قوی است معمول علیه باشد و هو الغالب و اگر اضعف است
 معل شود و یسار و حمان صحت و علت و در هر دو جایی در قبول و ترک بین ظن است پس این و این با در باشد لکن
 امتناعش قطعی نیست انتهى زیرا که خبر ثقت غالباً ظن قوی حاصل میشود و نه بعکس آن و نووی گفته قد تطلق العلية علی
 غیر مقتضای الذمی قد مناه کذب الراوی و غفلته و سوء حفظه و نحو ما من اسباب ضعف الحدیث و بنی الترمذی النسخ غلط

استی و در خلاصه زیاده کرده و اطلاق بعضی اسم الصلوة علی مخالفته لاتصح بحکم رسال او و صلوة الفقه الذی بالخط حتی قال
 من الصحیح ما یصح معنی که تا قال آخر من الصحیح ما یصح صحیح شد و اوله علم منی گویم شاید مراد ترمذی از تسبیح سبحان علیست
 در عمل است و در مشکلی باشد فاما فی تفسیر نووی گفته که واقع می شود علت در سنن او آن که نسبت حافظ ابن کثیر گفته
 و بسط مسئله ذلک بطول جدا و اما بطریق العمل من حسن کتاب وضع فی ذلک و اجدد و الحمد لک کتاب العلل علی ابن ابی نعیم
 شیخ البخاری و سایر محدثین بعد از فی هذا الشأن علی الخصوص و ذلک کتاب العلل لعل ابن ابی حاتم و یوسف
 علی ابواب الفقه و کتاب العلل للحداد وضع فی مسند حافظ ابی بکر البزار من التعلیل مالا یوجد فی غیره من المسانید
 و قریب از ما ذکره تا یکله ای حافظ البکیر ابو حسن الدارقطنی فی کتاب فی ذلک و همون اصل کتاب بل اجدد و اجدد وضع فی
 فی الفقه لم یسبق الی مثله و قد یخبر من یرید ان یاتی بشکایه فرحمه الله و کرم مشواه و لکن یوزن شکیلا لا بینه و هو ان یرتب
 علی الابواب لیقرّب تناوله للطلاب و ان یکون انباء الصحابة الذین اشکل علیهم مرتبة علی حروف الحکم سهل الاخذ
 فانه یسبب وجد الایکادیت فی الانسان الذی یسهوله و الله الموفق انتهى بعد نووی گفته که گاهی واقع می شود علت
 در متن و واقع در سنن و واقع در دست و واقع در متن مثل ارسال و وقت است و گاهی خاص در سنن و قریب می کند
 و متن معروف صحیح می باشد مثل حدیث علی بن عبید بن نفیس از سفیان ثوری از عمرو بن دینار از ابن عمر از انحضرت
 معلّم البیان بالخیار که در سفیان و در باره عمرو بن دینار غلط کرده زیرا که صحیح عبد الله بن دینار است سیوطی گفته
 امیر حدیث مثل ابی نعیم فضل بن و کین محمد بن یوسف قریابی و محمد بن زید و غیره از اصحاب سفیان هم چنین است
 کرده و اما نه استی و در مثال علت در متن روایت مسلم و صحیح است که بدان از حدیث النس بن مالک متفرّد شد و بلا نظر
 یعنی قراوت بسم الله الرحمن الرحیم و لفظ قال صلیت خلف النبی صلی الله و آلیه و سلم و ابی بکر و عمر و عثمان فکانوا یفتنون باحمد مد رب
 العالمین لایذکرون بسم الله الرحمن الرحیم فی اول قراة و لا فی اخرها پس قومی این روایت را تعلیل کرده بآنکه نشان
 افش صحیح بسما از مسلم قول النس است کانوا یفتنون باحمد مد رب العالمین و وی درین منضم خطا کرده زیرا که معنی حدیث آنست که ایشان
 آغاز میکردند نماز را بسوره فی که در آن ذکر حمی بود چنانکه میگویند قراوت البقرة بعده باین روایت انور دیگر منضم
 گردید از آنکه آنرا نشان ثابت شده که اول از افتتاح بسم الله پس ذکر کرده وی را بدین باین نحو حدیث حمی بن جوف خطا نیست
 گویم در قول ابن صلیح که قومی تعلیل این روایت کرده اشعار است بآنکه ابن الصلیح بتخطیه ایشان مرسوم را راضی است
 زیرا که مذکور در متفق علیه از النس چنین است صلیت مع رسول الله صلی الله و آلیه و سلم و ابی بکر و عمر و عثمان فام سمع احد منهم یقول
 بسم الله الرحمن الرحیم و فی روایت ابن النبی صلی الله و آلیه و سلم و ابی بکر و عمر کانوا یفتنون القراة یا أحمد مد رب العالمین لایذکرون بسم الله
 الرحمن الرحیم فی اول قراة و لا فی اخرها و در وی الترمذی و النسائی و ابن ماجه عن عبد الله بن مسعود قال سمعنی ابا
 و اما ان بسم الله الرحمن الرحیم فقال ای بنی محدث ایاک و احدث و قد صلیت مع النبی صلی الله و آلیه و سلم و ابی بکر و عمر مع عثمان فلم اسمع

[illegible]

مدلس نفس است لام از تدلیس است و آن اخفاء عیب باشد کذا فی النهایه ما مشد زیر که راوی نام محدث نبی
 و ایها مسماع خود را غیر محدث بر نموده شوق از دلس بالتحریک که بمعنی احتیاطا کلام است زیرا که هر دو در خفا مشترک اند
 و هر کس حدیثی باشد که عیب و ایراد پنهان داشته اند یعنی بروحی روایت کرده که موافق عیب از وی است ماین
 تدلیس نوعی است یکی آنکه در سناد واقع شود باین طور که روایت کند از کسی که با او ملاقی شده یا معاشرت پذیرفته
 که از وی شنیده و ایها مسماع خود برای آنحضرت از آن ملاقی یا معاشرت و نشان همچنین حدیثی است که در آن حدیث
 نگویید و ناخبرانه آنچه با ما باین الفاظ است ما مدلس شود بلکه چنین گوید قال فلان و عن فلان و نحو آن و گاهی میان هر دو
 یکس باشد یا زیاد و خطیب گفته بسیار است که مدلس شیخ خود را ساقط نمیکند لیکن بعد و مردی ضعیف یا ضعیف را
 ساقط کرده تحسین حدیث میخواهد و مدلس ثوری و غیره تا این قسم کار میکند کذا فی المختصر و اختلاصه گویم شاید غرض
 از ذکر ضعیف و غیره ریخا حضرت است بلکه ذکر این هر دو بحدیث تشبیل است و مراد بغیر ما سفیان بن عیینه و غیره تشبیل
 ایشان اند این قسم مدلس سخت مکرده است خصوصا اگر متکرر شود و اکثر اهل علم فهم آن کرده اند خصوصا شافعی که شدید
 بود برای آن تا آنکه گفت فلان زنی احبالی من ان اولس ابن مصلح گفته این حرف از وی محمول بر سالفه و زجر است
 و شافعی گفته تدلیس بر او در کذب است حافظ ابن کثیر گفته مثال تدلیس قول علی بن خنسم است که عند سفیان بن عیینه
 فقال قال الزهری کذا فتقبل له سمعت بذامه قال حدثنی به عبد الرزاق عن عمر عنه و قد کرمه القسم من التدلیس جماعه
 من العلماء و زوده اتمی و در قبول روایت اینچنین مدلس اختلاف است پس گروهی از اهل حدیث و فقها آن را
 مجروح گردانیده اند بسبب این تدلیس اگر چه بلفظ اتصال آرند یعنی روایتش قبول نیست خواه بیان سماع کنند یا بخند
 و اگر چه جز یکبار تدلیس نکرده باشد این الصلاح گفته واضح ریخا تفصیل است پس هر چه را بلفظ متصل روایت کرده
 و در آن تبیین سماع نموده و محکم هر صل الفواع او است یعنی مردود است و هر چه را بلفظ بسیل الاتصال و مصحح
 السماع آورده مثل سمعت و اخبرنا و حدیثا و شبهه آن پس آن مقبول محتج به کذا فی المنهل و اختلاصه و المختصر
 و در صحیحین غیر بما از کتب معتده از این قسم احادیث بسیار است مثل قتاده و عاصم و سفیان بن عیینه و غیره و وجه
 احتجاج باین نوع آنست که این قسم تدلیس کذب نیست حافظ ابن حجر گفته و متی وقع بصیغه صریحه کان کذا و حکم
 من ثبت عند التدلیس اذا کان عدلا ان لا یقبل منه الا ما صح فیه بالتحریک علی الاصح انتهى گویم مثل حدیث لا صلوة
 لمن لم یتغبر بفا تحه الکتاب که محمد بن اسحق در آن تصریح بجحیث کرده پس طعن بر خدیث بخیاال تدلیس و و بنا بر ترک
 عمل بحدیث بران که اینجی نیست بلکه خلاف تصریح علمای حدیث است و لذا درش بر متبوع علم حدیث غیر مخفی است
 اما مفسد تصعب و جهل را علاج نباشد و اما این حکم که روایت مدلس مقبول نیست تا آنکه بیانش کند پس شافعی
 اجراء این حکم در باره کسی کرده که تدلیس او یکبار معلوم گردیده و عبارت حافظ ابن کثیر درین مقام آنست فایده آنست

انه نفع من الارسل لما ثبت عنه وای الدلس به بخشی ان یخرج شیخه فیروز من اجله اتی ولدنا وروی گفته بهر چه
 صحیحین و غیره از کتاب صحیح تدریس این آمده محمول بر ثبوت سماع وی از جهت دیگر است انتهی و الحق معرفت
 علوشان بخاری و مسلم و شباهه ایشان در وقت مراجع این بزرگواران مقتضی همین حکم و خدا بطاعت دوم
 تدریس واقع در شیخ نیست کما فی المختصر و الخلاصة و لیکن درین مقاله مامل است زیرا که هر چه در شیخ باشد و بهر
 نیز هست بوجه خاص و باجماع این تدریس چنان باشد که دلس از شیخی حاشی روایت کند که آن حدیث را از انان
 شنیده است اما نام یا کیفیت یا نسبت او مثل یکی یا مدنی و غیره یا وصف او بخیری بروی نماید که شناخته نمی شود
 تا شیخ مروی عنه معلوم گردد که کیست حافظ این کثیر گفته و تخلیف ذاک باختلاف القاصد قارعه یکو کما
 از او کان اصغر سنا منه و انزل الروایة او نحو ذاک و تارة یحرم کما اذا کان عن غیر ثقه فلهذا یعرف حال او
 او هم انه رجل آخر من الثقات علی وفقی سندها و کثیة و قد روی ابو بکر بن جابر المقری عن ابی بکر بن ابی داود و قال
 حدثنا عبد الله بن ابی عبد الله عن ابی بکر محمد بن الحسن النفاش المفسر فقال حدثنا محمد بن سند نسب الی جابر الاظم
 انتهی و باجماع امر این قسم تدریس اخف از امر قسم اول تدریس است و لهذا ابن السکال گفته و قد کان المخطیب لاجای
 کثیرا و مستغلا بهذا القسم من التدریس فی مصنفاته بلکه دیگر مصنفین نیز غیر خطیب باین قسم تدریس سمعت بکار و زائد
 لیکن ان یقدر است که درین قسم ثانی تصنیف مروی عنه باشد زیرا که او را محمول گردانیده و نیز تو غیر طریق معرفت
 حال اوست و کرامت تدریس مختلف است بحسب غرض حامل به این مثل آنکه کثیر الروایة است از روی و نحو او که
 اکثر روایت از یک کس بر یک صورت کند یا آنکه شیخی که علامت او را معیار ساخته است غیر ثقه یا اصغر ازین است
 یا آنکه سامعین مقتد شیخ او نیستند یا آنکه ترویج سخن شیخ در اجتماع اوست و جز آن از صورت کثیره که برهان فطن غیر محقق
 شوکانی گفته حاصل آنکه هر که ثقه است و شهرت تدریس شده از وی قبول نتوان کرد و اگر آنکه بگوید حدثنا او اخبار او
 سمعت نه آنکه انجین نگویید بنا بر احتمال انجینی که شاید اسقاط کسی کرده باشد که حجت بشکل آن قائم نمی شود
 و امتیاز دلس در امور مذکوره از منقطع و معضل و مرسل نیست مگر باعتبار وزن منسج زیرا نهیاست و تدریس
 مختصست کسی که روایت میکنند از کسی که دیدن وی او را معلوم شده است و اگر نه معاشرت است و لقا او
 معروف نیست مرسل خفی است کما تقدم و دلیل بر اعتبار لقا و تدریس در معاشرت تنها اطلاق اهل حدیث است
 بر روایت محققین مثل ابی عثمان نهدی و قیس بن ابی حازم از آنحضرت صلعم که این از قبیل ارسال است و از
 جنس تدریس و اگر چه در معاشرت و تدریس کافی باشد باید که اینها دلس باشند زیرا که بی شبهه حاضر آنحضرت صلعم
 بودند و لیکن معلوم نیست که او را دیده اند یا نه و شافعی و بزار و تدریس لقا را شرط کرده اند و کما خطیب و کفایه
 مستغنی اوست و بهر المتحد قال الحافظ و فیه مامل من وجوده و تدریس در معاشرت و کما را است و اگر ثقیف خوانند

بر آنکه اسم مکان است ائمه باشد و اضطراب آنست که راوی بخلاف غیر خود کرده باشد یا بدل را وی دیگر و معنی یکی
از دو روایت بر دیگر موجود نیست و این را در اصطلاح شیخین مضطرب نامند قال ابی حنيفة بن کثیر و ابی حنيفة
الرواة ثمة علی شیخ بخینة او من وجوه اخر متعادل لا شیخ بعینها علی بعض انتهی حفاظ ابن حجر گفته غالب قوی مضطرب
در سند است و گاهی در متن واقع می شود لیکن حکم حدیث بر حدیث با اضطراب نسبت باختلاف در متن نه در سند
قلیل است انتهی اما این کلام محل است و نووی در تخریب و سیوطی در شرح وی بسط آن کرده اند و گفته مضطرب
آنست که وارد شود بر وجه مختلفه متعارفه و عبارت ابن الفلاح متساویه و عبارت ابن جاعة متقا و مبرکوات
از راوی واحد و بار بار زیاد و یا از دو راوی یا از دو روایت و معنی موجود نباشد پس اگر یکی از دو روایت یا روایات
راجع شود مختلف را ویش مثلا یا کثرت صحبت مروی مندر یا جز آن از وجود ترجیح حکم روایت را چه را باشد و حدیث
مضطرب نبود بخور روایت را چه چنانکه ظاهر است نه مر جود بلکه مر جود شاذ یا منکر است و اضطراب موجب ضعف
حدیث باشد بنا بر عدم ضبط روایت که در صحبت حسن شرط است و در خلاصه و مختصر گفته مضطرب آنست که روایت
در آن مختلف آید یعنی بر یک وجه و بعضی بر وجه دیگر مخالفت آن و چه روایت کنند انتهی و تناسب میان معنی اصطلاح
و معنی لغوی ظاهر است و تسمیه اش مضطرب همان وقت است که هر دو روایت متساوی باشند در حفظ و ضبط و در نه
راجع صحیح و مر جوع مردود باشند و اضطراب چنانکه گاهی بر سند آید و گاهی در متن همچنان گاهی در هر دو معاذ راوی
یا دو راوی یا روایت می آید مثالش در سند حدیث ابو بکر است این قال یا رسول الله انک ثبتت قال شیبته بنی بود و او
و از قطعی گفته این حدیث مضطرب است زیرا که مروی نیست مگر از طریق ابی اسحق و بروی در حدیث اختلاف کرده اند
قریب بدو بر بعضی بعضی از وی بطریق ارسال و بعضی بطریق اتصال و بعضی بطریق سنن و بعضی بسند سعد و بعضی
بطریق سند غایب کرده اند و غیر ذلک و روایات آن ثقات اند ترجیح بعضی بر بعضی ممکن نیست و شمال مضطربین
چنانکه عراقی از کرده حدیث فاطمة بنت قیس است قالت سئل النبی صلی الله علیه و آله عن الزکوة فقال ان فی المال حقاسوی الزکوة
رواه الترمذی بکذا من روایت شریک عن ابی حمزة عن الشعبي عن فاطمة و رواه ابن ماجه من هذا الوجه بلفظ لیس فی المال
حقاسوی الزکوة عراقی گفته این مضطرب اخیال تاویل ندارد ولیکن این تمثیل معارض است بائمه شیخ شریک فیه حدیث
پس حدیث مردود باشد بنا بر ضعف راوی نه بنا بر اضطراب و و احسن تر از حدیث تمثیل حدیث بسند است که
پیشتر گفته حافظ ابن کثیر گفته و له ای للمضطرب باشد کثیره بطول ذکر با مقبول و شتی از طلب است و آن
حدیثی است که راوی مخالف تغییر در اسناد روایت تقدیم و تاخیر کرده باشد مثل مروی کعب یا کعب بن عوف زیرا که
اسم احدها اسم پدر دیگر است و مثل حدیث مشهور از سالم که آنرا از نافع گرفته و تا بنا بر عزایت در آن رعیت
رود و در مثل خلاصه همین تخریف مقبول کرده ابن وقیف العیفة گفته هذا هو الذي يطلق علی راویانه تخریف

فتدایم المقاب و عبارت شرح تقریب و منیقام آنست که اسناد متنی گرفته بر متن دیگر برینند و بالعکس و این
 منبعی قدی اعز اب کشند پس بهیچ موضع باشد یا فقط این حجر فرموده خطیب ادرین باب کتابی است موسوم بنفع الازلیة
 و گاهی قلب در متن افتد مثل حدیث ابی هریرة نزد مسلم در باره آن هفت کس که زیر عرش سایه یابند و فییه و برجل
 تصدیق بعد از اخفا باحتی لا تعلم بمینه یا متفق شماله پس این عبارت بر بعض روایات منقلب شده زیرا که صحیح است
 که حتی لا تعلم شماله متفق بمینه کما فی الصحیحین البته و یا بجای جائز است وقوع قلب در سناد و در متن و بر هر دو تقدیر شریک
 و شریک بنا بر غایت لازم نیست و نه تعدد دران بنا بر جواز آنکه بلا قصد باشد پس کلام ایشان دران خالی از قصد
 نیست حافظ این حجر گفته و وقوع ابدال عمد گاهی برای امتحان باشد و درین باب قصه امتحان بخاری شهرت
 و ذلک پیار و او خطیب باشد الی ابی احمد بن عدی بقول سمعت عدة مشایخ نجلوان ان محمد بن ایل البخاری قدیم
 بعد از وضع به اصحاب حدیث فاجتمعوا و عمد و الی مایه حدیث قلبه امتونه و اسانید با و جعلوا متن هذا الاسناد
 الاسناد آخر و بناد هذا المتن لمتن آخر و دفعوا الی عشرة النفس الی کل رجل عشرة و اخرهم فاحضروا المجلس
 یلقون ذلک علی البخاری اخذوا الی المجلس فجلس جماعه اصحاب حدیث من الغرباء عن اهل خراسان ثم خرج
 و من البناد و من فلما اطمان المجلس تدب الیه رجل من العشرة فسأله عن حدیث من تلك الاحادیث فقال البخاری
 لا اعرفه فسأله عن اخر فقال لا اعرفه فما زال یطی الیه واحد بعد واحد حتی فرغ من عشرة و البخاری یقول لا اعرف
 فحکاه ان الغما من حضر المجلس یلتفت بعضهم الی بعض و یقولون الرجل نعم و من کان منهم علی غیر ذلک یقضی علی البخاری
 بالجزم و التقصیر و قلنا نعم ثم انتدب الیه رجل آخر من العشرة فسأله عن حدیث من تلك الاحادیث المتقلوبه فقال
 البخاری لا اعرفه ثم انتدب الیه الثالث و الرابع الی تمام العشرة حتی فرغوا کلهم من الاحادیث المتقلوبه و البخاری
 لا یزیدهم علی لا اعرفه فلما علم البخاری انهم قد فرغوا التفت الی الاول منهم فقال اما حدیثک الاول فهو کذا و حدیثک
 الثاني فهو کذا و الثالث و الرابع حتی اتی علی تمام العشرة فردد کل متن الی اسناده و کل سناد الی متنه فعمل بالآخرین
 مثل ذلک و رد متون الاحادیث کلها الی اسانید با و اسانید با الی متنونها فاوله الناس ان یخطوا و اذ غنوا الیه
 بالفضل انتهى و این قصه را جمعی از اهل حدیث مختصر مثل صاحب خلاصه و مطولا مثل حافظ و مقدم بنفع البنا
 و غیره مافی غیره یاد کرده اند حافظ این کثیر بعد حکایت این ماجرا علی وجه الایجاز نوشته فغطم عندهم جدا و عرفوا
 منزله من هذا الشأن رحمه الله و کنته الجنان انتهى و یا بجمله در وی دلالت است بر غطم حفظ و ضبط بخاری صحیح
 و بزرگدوی امیر المؤمنین محمد شین و مقدم ایشان درین صناعت است و این قصه بلخ خطاب الی است علوه
 رتبه کتاب جامع صحیح او و باعث خیریت بعد بیان مقبول گفته و قد به الشيخ ابو بکر با حنا علی ناله لا یزیدهم من
 بضعف سند حدیث المعین الحکم بضعفه فی نفسه و قد یكون له اسناد آخر الا ان ینص امام علی انه لا یزید

الا ان هذا الوجه قاتل كفى في المناظرة تضمنت الطريق التي ابدى بها المناظر وشيخنا اذا حصل عدم سوا باحتي ثبوتها
 بطريق اخرى انتهى القول مثال هذا اذا قلنا هذا حديث ضعيف فقال اخبرني هو صحيح قلنا الاصل عدم صحته حتى
 اتقنم اتجه بعبارة السيد الموصوف وانه من جنس تخلف من انما يقع الاصل من ان حديثي مست كالمعنى ان كذب اوى
 وحديث نبوي باشد و حكم وضع بران بطريق لمن غالب است بالقطع چه كاذب هم كاذب ربه است مگويد لا فحاشا
 ابن حجر گويم اين معنى خاص موضوعيست بلكه شامل بر حديثيست كه موصوف مي شود و بجهت با حسن نهايت
 پس است اين وصف مگر منظر اتجه اعظم و احسن رسيد و شايد كه در خلاف الامر بخلاف آن باشد بكن تكليف بمانى
 انفس الامر است بلكه بهمين علم حاصل و اصل تا و احسن مست بر تقريب گفته التمكن المصنوع و هو اشر الضعيف
 واقعه و تحريم روايته مع العلم به في اي معنى كان الا سيئنا هي مقرونا ببيان وضعه و مثله قال الذي ابن الصالح
 سيد محمد بن مگر گفته شناخته مي شود و وضع باقرار راوي بر نفس خود موضع و مثله قال الحافظ ابن حجر و حافظ ابن كثير
 گفته و على ذلك شيوا كه كثير منها اقراره و انعه على نفسه قالوا و الا انتهى و اين دقيق العيا گفته ليكن با قطع باين
 نيكسيم نيز كه محتمل است كه درين اقرار كاذب باشد انتهى بعض اهل علم ازين قول چنان فهميدند كه على ابن ابوت
 اصلا بنايد كه و حالا كه ما را اين دقيق العيا اين نيست بلكه و مي نفي قطع بدان كرده و از نفي قطع نفي حكم الامر مي آيد
 زيرا كه وقوع حكم بظن غالب باشد و در اینجا چنين است و اگر چنان باشد قتل متهم بقتل مريم مستحق بر ايجاب
 نبود بنا بر احتمال آنكه اين هر دو در اعتراف خود كاذب باشند و نهي گويم مخفي نيست كه وضع اقرار كرويه است بلكه
 وى بر رسول خدا صلعم دروغ بسته و دروغ بر رسول خدا كفى است كما قال الجويني و در شفاء الاوامم گفته اجماع
 مستفادست بر آنكه كذب بر خدا و رسول كفى است و قابل و فاعل آن كافريس شرط قبول روايت قطعا منتفى شد
 بر ابر است كه اقرار و صدق باشد يا كذب پس فائده و در خلاف غير ظاهريست و اما قول حافظ كه اقرار متهم بقتل
 و زنا محتمل كذب است پس اين احتمال غايت بعد است لائق التفات و در خود قبول نيست و چنين اين قول كه
 اقرار را وى بكنذب خود محتمل آن نيست كه وى درين اقرار كاذب باشد احتمالي غير معمول عليه است زيرا كه او تعالى
 انسان را بر نفس خودش بصير ساخته و بناگر دانيد و ايمان را بقول متعلق كرده تا قابل شود بدين امر بيش
 قلوب انفرمود و پس اين احتمالات هرگز از وظائف تكليف نيست تا مشغل بكار آن توان نمود و در شرح مختصر گفته
 غايت مافى الباء بكنيست كه دو غير متماثل واقع شد پس عليه بن كذب اول قسم مي تواند شد و ظاهر است
 كه لا بد است در اینجا از انعام امر آخر كه موجب صدق ثابتي باشد و مؤيد او است توان حمل اين را و اول دليل على
 صدق و استي و جملة متفرق بوضع يكى الوصية لوجه بن الى مريم مروي قاضي مردوست او را گفته كه روايت
 از عكرمه از ابن عباس در فضائل قرآن سورة سورة از كجا دست بموداد حال آنكه اين فضائل نزد اصحاب

و ترمذی و بیضاوی و غیره و اتفاق کرده اند بر آنکه کذب بر نبی مسلم مجازا کذب است و ابو محمد جوینی میگوید که کذب بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اتفاق کرده اند بر تحریم روایت موقوف بر روایت موقوف بر بیان موضع لقول الله تعالی من حدّث عنی بحديث یری انما کذب فهو احدا لکذا من انتهی گوئیم مطلق کذب بکبریه است و شهادت زور را در شرع برابر شرک با الله نهاده اند و کذب بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از انواع و اقسام دروغ است و منافسی که برین دروغ خاص مترتب می شود در دیگر دروغ مثل آن گمان نمیرود پس متحدین چنین کذب بی شبهه در خود کفایت در نجای حکم جوینی عین عدل باشد چه افتراء بر شارع گویا شهادت زور است بر صاحب شریعت و آن برادر شرک است و شرک کفر است و شرک کافر پس افعی متعمد کافر باشد و استدلال مجوز وضع برای ترمذی و بیضاوی است که بعضی طرق این حدیث آمده من کذب علی متعلی فیصل به الناس لیکن درین استدلال نظر است چه قیاضلال هر دو تفاسی است پس اعتبار این دو مباحثه نباشد و بعضی حدیث من کذب علی را حمل کرده اند بر آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را شارع یا مجنون گوید و بعضی از جمله گفته اند انما کذب له لا علیه و نحن ما کذبنا علیه انما کذبنا له و این هر دو معنی سخت بعید است و مخالفت ظاهر حدیث و لهذا حافظ ابن کثیر گفته و هذا من کمال جهلهم و قلنا عقابهم و کثرة عجزهم و انقراضهم فانه علیه السلام الاحتیاج فی کمال شریعت و فضله الی غیره انتهی و محمد بن سعید مصلوب کذاب و ضلع گفته لا باس ذاک ان کلام حسن ان تضع له اسناداً انتهی و این سخن است که مستندی از شرح شریعت ندارد و چون دروغ تراشیده بر آید و این همان مجاز است که در حدیث اخاتم النبیین (ابی بکر) بعدی لفظ الا ان یشاء الله داده کرده و بوضع این استثناء پیرداخته و دعوت میگرد مردم را بسوی اتحاد و زندقه و دعوت تنبی گوئیم زیادت این استثناء برای قائلین او آدم و خواهرم و سبب ازین که با شریعت شافعی غیر متسلح حضرت ابن عباس رضی الله عنه درین باب آویخته اند بر بیان ساطع و دلیل قاطع بر اثبات منضمون این اثر نبی عین و اثری توانمند شد اگر روایت موضوع بدون بیان موضع نزاع حدیث روایت نیست این آفت مگر از وادی جهل بعالم حدیث و اخذ آن از بطون کتب بدون امتیاز میان رطب یا یابس تعبیراً لا را و ترویجاً لا امواء و اگر نیک آن از معدن و در کش از مخزن وی میگردند این بلاد و منگیه حال نمیشد حافظ ابن کثیر گفته و قد صنف الشيخ ابو الفرج بن الجوزی کتاباً باحفا فی الموضوعات غیر انه داخل فیه الیس منه و خرج عنه کان یکره ذکره فقط علیه لم یبتدئ له و تو وی در تقریب ذکر کرده که قد اکثر جامع الموضوعات اعنی ابی الفرج بن الجوزی قد ذکر کثیراً امالاً لیل علی وضعه بل موضوعی سیوطی در شرح آن گفته بل فیها احسن بل الصصح و اعرب من ذلک ان فیها حدیثاً من صحیح مسلم انتهی گوئیم سیوطی را کتابی متوسط است در تقریبات ابن جوزی بر موضوعات و در آن جا باراد صواب پیورده و جابها خطا نموده و ظاهراً است که ابن جوزی حدیث مسلم را ردید و دانسته در موضوعات شمرده باشد بلکه در آن حدیث طریق مجروح که غیر طریق مسلم باشد زودوی ثابت بوده باشد

یا کسی در کتابش بر سببش ساخته و آنرا حافظ ابن حجر فرموده غالباً فی کتاب ابن الجوزی موضوع و الذی
 متفقہ علیہ بالنسب الی الذی لا یتفق قلیل جداً انتهى و انکر حافظ ذہبی گفته و با ذکر ابن الجوزی فی الموضوعات
 احادیث حسنا قویۃ انتہی پس ظاهر است کہ لفظ ربما در اخباری تقلیل است و حسن آن احادیث بر قاعدہ وی ثابت
 نشدہ فلاح جمع علیہ فی ذلک و لا علی الشیخ محمد الدین الفیروز آبادی و امثال فی نفی صحۃ بعض الاخبار المشہورۃ فانہا
 لم تثبت عنہم و لم تصح و قد قال الذہبی فی الطبقات المترالی ابن الجوزی ینکر کثیراً من الاحادیث و ہی موجودہ
 فی الترمذی و غیرہ فالمراد لیس بصحیح ثابت بالذہب الذی عنہ انتہی بالصحابیہ گفته و لکن اکثر الذی جمع فی ہذا العصر الموضوعات فی نحو مجلدین
 فاودع فیہا کثیراً مما لا دلیل علی وضعہ و اما حقہ ان ینکر فی مطلق الاحادیث الضعیفۃ انتہی تو وی گفته مراد ابن الجوزی
 انتہی گویم این اعتراض بر ابن الجوزی غیر واردست زیرا کہ وی ادعا نکرد کہ جمیع احادیث وارده در کتاب
 موضوع است بلکہ حکم بموضع بعض نموده و در بعض آخر گفته ثابت نشد کہ ما یلیح لنا ظرفیہ و لاند از شرح مختصر
 کردہ و انت تعلم ان حقیقۃ الاحمال انما یظهر بالرجوع الی کتب ابن الجوزی انتہی در خلاصہ و بیان حدیث موضوع
 گفته خبر سے قسم است کی آنکہ تصدیقش واجب و آن خبری است کہ ائمہ بر معیشتش افس کردہ اند و ہم آنکہ تکذیبش
 واجب است و آن خبری است کہ ائمہ افس بر وضع آن کردہ اند سو ہم آنکہ واجب التوقف است بنا بر آنکہ احتمال صدق
 و کذب ہر دو وار و مثل مسائل اخباریہ جائز نیست کہ ہمہ آن کذب باشد چہ عادت در اخبار کثیرہ مانع است از کذب
 بودن جمیع آن با کثرت روایات و اختلاف آنها و نہ این است کہ ہمہ افس صدق باشد زیرا کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ
 و آلہ و سلم کذب علی بعدی و ائمہ تکذیب جماعتی از روایات کردہ اند و احادیث بسیار کہ کذب آنها ظاہر شدہ حذف
 نمودہ اند و بدان عمل کردہ پس هیچ کی را روایت موضوع با وجود علم بحالش و هیچ حال حلال نیست در خبری
 کہ باشد لا مترون بہ بیان وضع آن بخلاف غیر او از احادیث ضعیفہ کہ احتمال صدق در باطن دارد چہ روایتش
 ترغیب و ترہیب جائز باشد انتہی بعدہ با چہ موضوع بودن حدیث شناختہ می شود و ذکر کردہ علی ما مر و گفته فقط
 وضعی زنا و قد احادیث طولیۃ تشہد بوضعہا کاکہ الفاظہا و ما ینہما انتہی گویم مثلاً لفظی روایت کنند کہ تروا
 عربیہ درست نمی نشیند یا معنی آن کہ مناسب شان رفیع رسالت و قرائت نبوت نیست بعدہ گفته و وضعی زنا و قد
 ایضا جلالتم منہ صحت جماعۃ ای بیست یک شیف عوار یا و نحو عار یا و اجدد انتہی و حافظ ابن کثیر در باعث تحقیق نوشتہ
 وق انتقد الایمہ کل شیء فعلوہ من ذلک و سطرہ علیہم فی زہرہم عار علی اصغر ذلک فی الدنیا و ما را و ثنائی الاخر
 قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم من کذب علی سترہ اقلیتہ و مقعدہ من النار و ہذا متواتر عنہ انتہی و در شرح مختصر گفته و لا یعلم
 بالجوریش ملکۃ یمیزون بہا ذلک و اما لایقوم بذلک منہم من یکون اطلالہ ما و ذہبہ تافقوا یا و معرفتہ بالقرآن
 الذی الیہ علی ذلک متکلیفہ جعلنا الذی تعالی من زہرہم و شترہم انتہی گویم مراد بجلال احدیث در اینجا امثال ابن حجر

و هشتم آنکه اخبار ممنوعه را از احادیث صحیحیه تا به حدیثی که در این باب کتابی نوشته و نامش
 الدر المنقطعی فی تبیین الخطائیه و در کتاب الشهاب فی ضاعی بسیاری از احادیث موضوعه ذکر کرده چنانچه این
 در خلاصه ایراد ساخته بعد از کتب بسیار باین مختصر و الطول درین باب بالاستقلال تألیف شد و مثل مقاصد
 سخاوی و تذکره محمد طاهر و موضوعات علی قاری و قواعد مجموعه شوکانی و امثال ذلک و حق این بزرگواران
 برگردن اسلام و اهل اسلام بسیارست و در عیال آن نافع نوشته که کلامات وضع حدیث و کذب را وی چند چیزست
 اول آنکه خلافت تاریخی مشهور روایت کند مثل آنکه عبدالعزیز بن مسعود و در جنگ صفین چنین گفت حال آنکه ابن مسعود
 در عهد خلافت عثمان رضی الله عنه وفات یافت و ازین قبیلست و در جبل چون معاویه بگریخت و خون
 خلقی برپایه ریخت و این قسم موضوعات با دینی متبع و تامل میتوان شناخت و دوم آنکه راوی را فحش باشد
 و حدیث در طعن صحابه روایت کند و یا ناصبی باشد و حدیث در مطاعن اهل بیت باشد و علی بن ابی القیاس لیکن
 در اینجا تامل باید کرد اگر آن راوی منصف و درست بان حدیث اعتبار نماید کرد و اگر دیگران هم روایت کنند قبول
 باید کرد و قوی و قایل آن فکر باید نمود سوم آنکه چیزی روایت کند که بر جمیع کلمهین معرفت آن و علی بن قریظ
 باشد و او منصف و بود و روایت و این قریه قویه است بر کذب وضع چهارم آنکه وقت و حال قریه باشد بر کذب
 چنانکه ابن میمون را اتفاق افتاد و پنجم آنکه مخالفت متفقین عقل و شرع باشد و قواعد شرعی که از آنکه بنیاد باشد مثل تنه
 و مانند آن و مثل آنکه روایت کنند لا تا کا و البلیغ حتی تذکره ششم آنکه در حدیث قصه باشد از امر حسی واقعی که اگر
 فی الحقیقت متحقق میشد هزاران کس را نقل میکردند مثل آنکه شخصی روایت کند که امروز که روز جمع بود و خطیب
 بر سر منبر نشسته بود و دست او را کشیدند حال آنکه همان راوی باین قصه منفر و باشد و دیگری روایت نکند بفتح او را
 در وعید شدید برگزیده یا از اطوار و عظیم بر فعل قلیل بلکه احادیث این نسق را خواه در تشریب باشد خواه
 در عذاب موضوع باید شناخت و ششم آنکه بر عملی قلیل ثواب حج و عمره ذکر نماید تمام آنکه کسی از عالمان خیر ثواب
 انبیا مسعود کند یا گوید ثواب جعین بنیا و امثال ذلک و هفتم رکاکت لفظ و ضایع معنیست حافظان کثیر گفته
 یا مجازفت فاحشه یا مخالفت چیزی که از کتاب و سنت صحیح ثابت شده یا از دهم اقرار و اضع بوضع مثل نوح بن ابی
 که احادیث فضائل سوره حسبه وضع کرد و این عذر بدتر از گناه است زیرا که احادیث صحیح که در فضائل قرآن
 وارد شده برای ترغیب کافی بود و وضاعین بسیار گذشته اند و اغراض آنها نیز متنوع و متکثرست و قوی و زاده
 که ابطال شرع و حکم و تسخر با امور شرعی منظور داشته اند مثل ابن الراوندی و در افاض و نواصب که از بدین عمل
 بر همه فرق پیشدستی کرده اند و قوی و دیگر که مایه از علم حدیث نداشته و محدثین امور قوی و معظم دیدند و خستند که خود را
 هم درین فن داخل نمایند این جماعت قبیله اختیار کردند مثل ابوالنضر می و سلیمان بن عمرو بن حسین بن علوان

و اسحق بن نجیح و غالب این فرقه بوعظ و تذکر مشغول بودند و فرقه دیگر اهل زهد و عبادت و دیانت اند که در تمام بلاد
 معامله خیر از زبان رسول یا ائمه اطهار شنیدند و بجهت جزم و یقین بر خواب و بر معامله خود آنرا مبهم روایت
 کردند و مردم گمان نمودند که این حدیث واقعی است که از راه ظاهر یا نهاریه ابو عبد الرحمن سلمی و دیگر موصوفیان را
 که از مذاق حدیث آشنا نبودند باین علت تمت کرده اند و روایت آنرا از طریق اعتبار بگورده فرقه دیگر همان
 خلفاء و ملوک و امارانند که برای استمالت خاطر آنها وضع احادیث نمودند و این خود را بنیان فرقه دیگر بقصد
 و قصد وضع حدیث کرده اند و صورتش آنست که ایشان بسبب غفلت و توهم کلامی شنیدند از صاحب تحفه یا صوفی
 یا حکیمی از حکماء سابقین و او را نسبت بنمیه صلیک کردند تا برین آنکه این کلام با حکمت جز از بنمیه نخواهد بود این
 فرقه را حدیث و نهائی نیست اکثر عوام باین باب مبتلا بوده اند تا متنی مخصوصا گویم و چنانکه مضامین احادیث بسیار
 گذشته اند همچنان مستطین اخبار موضوعه هم در هر عصر بسیار گذشته و هنوز این بابا موجود است و اکثر مردم در ابتلا
 باین مصیبت فرقه صوفیه و دعا و فضا و نقل اند که هر یکی از ایشان بغرض ثبات دعاوی و مقاصد خود کوشش
 و کرا تا استدلال بخدیش میکنند بدون آنکه حدیث مذکور نزد اهل معرفت باین علم شریف بصحت رسیده باشد یا نه
 و خود باین فن کرم آشنا نیست طرفه آنکه بعد از این هر چه حدیث بنا بر احقائق و معارف و احکام و مسائل و مساو اعظم
 بران می نماید و قاطع و غوامض از ان بیرون می آرد و قاطع از آنکه بنا فاسد به فاسد است ثبت العرش ثم نقس
 و راحیا و العلوم بذیل بعض احادیث همین کار کرده و در بعض مواضع بدایه و امثال او چنین عمل آورده فاما در
 انا الله اجمعین حافظ ابن کثیر گفته و قد حکي عن بعض المتكلمين انكار وقوع الوضع بالكلية و هذا القائل ما نه لا وجود
 له اصلا و انه في غاية البعد عن حارة العلوم الشرعية و قد حاول بعضهم الراد عليه بانه قد ورد في الحديث انه عليه السلام
 قال انه سيكذب علي فان كان هذا الخبر صحيحا فسحق الكذب عليه محال و ان كان كذبا فقد حصل المقصود و فاجب
 عن الاول بانه لا يلزم وقوعه الى الآن اذ قد تجي الى يوم القيامة ازمان يكن ان يقع فيها ما ذكره في القول و الاستدلال
 عليه و الجواب عنه من اضعف الاشياء عند ائمة الحديث و حفاظهم الذين كانوا يتصلعون من خطاط الصحن و يخطون الشاهدا
 او اضعفها من المكذوبات خشية ان تروج عليهم او على احد من الناس و هم و بعضي عنهم و قال فلا يجوز رواية لاحد من
 الناس الا على سبيل الفتح فيه ليجرد من اختصاره من الجملة و العوام و الرعايا استمروك حديثي است که را و این
 مستهم باشند بکذب و این حدیث مروی نبود مگر از جهت او و مخالف قواعد معلومه ضروری بود یا آنکه معروف باشد
 بکذب اگر چه در غیر کلام نبوی بود و وقوع آن در حدیث ظاهر نشد و این قسم را اهل حدیث متروک نامند و این اجتناب
 از موضوعی است چنانکه گویند حدیث متروک او متروک الحدیث و این چنین کس اگر توبه کند و امارات صدق و سیاهی
 صلیح و در صلیح حال وی لایح کرد و توبه وی صحیح شود و حدیث از وی میتوان شنید و اگر احیانا بطریق ندرت در حدیث

در کلام وی در غیر حدیث نبوی وجود آید اگر چه مصححیت است اما در تسمیه حدیث وی بموضوع و متروک تاثیر ندارد
 در خلاصه گفته روایت تائب از کذب غیوه بسیار منقح مقبول است مگر تائب از کذب در حدیث رسول خدا صلعم
 که در پیشین بدان مقبول نیست اگر چه توبه او نیکو شود و باشد که اقال احمد بن حنبل و احمد بن محمد بن حنبل و احمد بن محمد بن حنبل
 الشافعی و صیرفی گفته کل من تقطنا خبره ولم نقد قبوله توبه یطهرنا و من صنعنا نقلا لم نجعله قویا یبذل کمال و ذکا
 افتقرت فی الشهادة و الروایة و قال ابو المظفر السمعانی من کذب فی خبر واحد حجب سقاط ما تقدم من حدیثه انتهى
 و این مبنی بر آنست که مدار روایت بر صدق و ضبط راوی است و کذب و نقیض صدق است پس روایت کاوب غیر
 ضابطه مقبول نباشد و روایت صادق ضابطه مقبول است اگر چه مبتدع داعی بود زیرا که اخذ ترک بدعت در تعریف
 عدالت و اخذ عدالت در رسم صحیح و حسن منظور نیست و راجح همان صدق و ضبط است نزد تحقیق پس علمای ما در
 ریح الاسلام اگر چه جمیع علمای اصول حدیث اطلاق کرده اند بشرطیت عدالت و راوی لیکن این شرط متقصص است
 باخراج بخاری و مسلم از جای که عدل آنها ثابت نشده و مبتدع بودن آنها حسب تصریح جمعی از حفاظ باین تحقیق سید
 چنانکه در باریه السائل متعج آن کرده ایم فلیراجع من محب التحقیق و الانصاف و تجنب التعصب الا اعتنا فحقت
 ابن الصلاح گفته نزد روایت حدیث ضعیف باینست اما و قال رسول الله کم کذا و کذا او آخری مشابه است از انفاظ
 جازمه نباید گفت بلکه چنین باید گفت که روی عن رسول الله کم کذا و کذا و بلفظنا عنه کم کذا و کذا او در عنه او بیا
 او روی بعضی عنده و اما شبه ذلک و همین است حکم حدیث مشکوکی الصحوة و الضعف و قال رسول الله کم کذا و کذا اما بخاری
 باید گفت که معشش بوجه صحیح ظاهر شده انتهی باب سوم در معرفت اوصاف روات مقبول الروایة و غیر مقبول
 و این اجل و اجماع النوع عام حدیث است و همین علم میان صحیح و ضعیف تفاوتی است اما از حاصل می شود و درین علم
 نقصانیت بسیار است بعضی مندر و در بعضی است مثل کتاب بخاری و نسائی و دارقطنی و بعضی مندر و در ثقات مثل
 کتاب الثقات ابن حبان بعضی مشترک در هر دو مثل تاریخ بخاری و ابن ابی حنیمه و ابن ابی حاتم کذا فی الخلاصه لیکن
 در صراط میکی گفته قد علم ان ابن حبان ذکر فی هذا الکتاب الذی جمعه فی الثقات عده او فلقا عظیم من المجبولین لا یست
 هو و لا غیره و احوالهم و قد صرح ابن حبان بذلک فی غیر موضع من هذا الکتاب فقال فی الطبقة الثالثة من یروی عن
 شداد بن الهمدانی عن ابی یوسف و است اعرفه و لا ادری من ابوه کم کذا و کذا فی کتاب الثقات و فی علی
 انه لا یعرف انتهی و از اینجا معلوم شد که این کتاب مشترک میان هر دو است نه مخصوص بذکر ثقات چنانکه خلاصه
 نوشته و تجویز بریح و تعدیل برای حفظ و صیانت شریعت است قوی و دافعا کار گفته اگر مصنفی ذکر کتاب خود
 ذکر کتاب شخصی بعینه کند گوید قال فلان کذا اگر مرادش تنصص و شاعت بروی است حرام باشد و اگر مراد بیان
 خلاصه است تا تقلیدش نکنند یا بیان ضعف او در علم است تا بوی منکر نگردد و سخنش قبول نکنند پس این

غیبت نیست بلکه نصیحت واجب است علیهاست انتی لیکن واجب بر حکام نیست درین باب است یعنی تا آنکه
 در جرح و تعدیل زیر که در جرح عدول و تعدیل فاسق عرض مذکور فوت می شود و این ناشی از عدم تثبیت
 و غیر واحد از اهل علم در تحقیق روایات تا پنجه جرح نیست خطا کرده اند و آن جرح از آنها منتفی است یا نه
 عدالت نیست و همچنین در تعدیل با پنجه عدل نیست خاطی بوده اند و درین باب و فصل است **فصل اول**
 در ذکر عدالت و ضبط اخباریه حدیث و فقه و اصول اجماع کرده اند بر آنکه در هر که احتیاج بحديث و می می رود
 عدالت و ضبط اشتراط است و عدالت آنست که راوی مسلم بالغ عاقل سلیم از اسباب فسق و خوارم مروت باشد
 و خارج شد بقیه بالغ صبی و کودک چه وی عدل نیست و بقیه مسلم کافر که آن نیز عدل نباشد و بقیه اهل جنون
 و قنای اسباب فسق و قواطع مروت از برای آنست که وجود چیزهای از ان مکمل در عدالت است تا پنجه با چه بر حفظ
 این کثیر گفته و معنی دقیقاً غیر منقل باشد و حافظا بود اگر حدیث از حفظ خود میکند و نا هم بود اگر حدیث علی
 میکند فان تحمل شرط مذکور از مروت را میسر است و در شرح مختصر گفته و اولی در تعریف عدالت آنست که بر حفظ
 این حجر گفته اند اما مکمل علی ملازمه التقوی و المروءه انتی و اگر الکتاب بر یکی از تقوی یا مروت میکرد اختصر می بود
 گویم سخن در عدالت و قیود او در باب اول این کتاب گذشته و همان اولی است نه آنچه حافظا و غیره گفته اند که
 ما سبق و ضبط آنست که راوی سید از غیر و حافظا باشد اگر حدیث از حفظ خود میکند و ضابطا باشد اگر حدیث
 از کتاب میکند حافظا این حجر تقسیم ضبط بهین دو چیز کرده و در باب اول این کتاب معنی هر دو نوع ضبط گذشته
 در خلاصه مختصر گفته که اگر راوی حدیث بالمعنی کند باید که عارف بود و با پنجه معنی حدیث بان مختل نشود و منقل و سبای
 و شاک نبود و حال تحمل و ادا و ذکر و حریت و علم بفقہ حدیث و غریب وی شرط نیست و نه بصیرت و نه عدل و نه ادا
 روایات زنان در بسیاری از مسائل معتبر است بلکه قول قول ایشان است لا غیر و اما مشایخ علم غالباً از منوالی شده
 و مراد بفقہ و قاطع حدیث و قوایم مسائل مستنبطه از دست و مراد بقریب علم بخانی الفاظ غیره به غیر مشهور
 واقع در احادیث است و ضریب بلکه که بودن راوی جائز است چنانکه در شان ترمذی گفته اند و مراد بعد و بعد
 قفط ظاهر از کلام حافظا این حجر در تعریف ضبط آنست که این ضبط در هر راوی شرط است صحابی باشد یا غیر
 و چون این معنی شرط باشد اشکال وارد شود زیرا که کتب بحال نزد کلام صحابی راوی مثل بر جرح و تعدیل می است
 و تعرض محافظ بودن او یا لاین محافظ و جز آن زفته چنانکه در دیگر روایات غیر صحابه و کرش میکنند بلکه نزد دیگر
 صحابی الکفا کرده اند بقرین صحابی بودن او و صحابیت مفید عدل بودن او است ویرا که نزد ایشان حدیث
 صحابه و عدل بودن صحابی ستر شده است و عدل بودنشان افاضه ضابطا بودن وی کرده و این منافعی علم
 ضبط و سوء حفظ و نیست زیرا که میان عدالت و ضبط هیچ ملازم نیست پس ذکر صحابی برای تعریف است

نه برای بحث از عدالت و ضبط او نتوان گفت که صحابه نسیان نمیکند یا نسیان ایشان تا درست چه دلیلی بر آن
 موجود نیست با آنکه فی نسیان ایشان علی الاطلاق مستحیل است و کیف که نسیان از لوازم بشریت کما قیل اول
 ناس اول الناس قال تعالی قسني ولو یجد له عزما بلکه اهل علم گفته اند که اشتقاق انسان از نسیان است
 کما اشار الیه القائل است و ما سمی الانسان الا لنسیه و لا القلب الا انه یتقلب و معنی مشتق مشتق
 می باشد بمعنی مانند اشتقاق و ثابت شده که سید بشر صلی الله علیه و آله و سلم پنج بار نسیان کرده در شرف طاعت
 که نماز است بلکه آیتی از قرآن فراموش شده و فرمود در جمیع فلانما ذکر فی الباری آیه گشت نسیته بلکه از نسیان
 وحی خائف گشته و مانند زولقا بجریل علیه السلام سابق و در قرات میکرد تا آنکه گردید که لا تقرأ به لسانک
 لتجمل به نازل شد چنانکه در اول صحیح بخاری مذکور است و این آیه فرود آمد بنسبت به نسیان
 جماعتی از صحابه ثابت گردیده مثل نسیان عمر فاروق رضی الله عنه قصه تیمربا عمار و با وجودی عمار بیاض
 نیا در چنانکه در کتاب التیمیم بخاری است و همچنین عایشه صدیقہ رضی الله عنها ابن عمر را در تغذیب میت بجا و اهل او
 منسوب بوجه ساخته و در هم از قوامی صحت ضبط است و در بعضی روایات احتیاط میکردند چنانکه در قصه عمر و سیدنا
 و قصه ابوبکر و زید هم جد و قصه علی مرتضی در اختلاف روایات معلوم است و ظاهر همین است که این امور بر بنا بر جواز
 نسیان بر راوی است نه بنا بر ظن کذب چه کذب بر رسول خدا صلعم در آن صدر می شود و لا باخیر از عظیم بود از کما بیش
 نمیکوند و چون اتمینی ثابت شد محام گردید که صحابه در طری و نسیان مثل غیر خود اند و بعضی اخبار را بنا بر جواز نسیان
 معلول میکردند چنانکه عمر خفاف مرتضی قیس الاعلال کرده و فرمود لا ندري احفظت ام نسیت پس این اشکال قوی آمد و باید
 اوست صنیع حافظ ابن حجر در بیان تقریب التمهید چه می آید از بر دوازده مرتبه از مراتب روایات جرحاً و تعدیلاً
 و بهمانه و بر دوازده طبقه مرتب کرده و اول مراتب تعدیل صحابی بودن شخص مقرر ساخته پس صحابیت را تعدیل
 گردانیده و حکم بحفاظ و ضابط بودنش نموده گو یا اتصاف وی بصحبت مستغنی هر دو امر است اعنی عالت و ضبط
 و دال است بر معنی آنکه حافظ مرتبه ثانیه را وصف کرده است با و لوق الناس یا ثقت حافظاً و ثا لثه را وصف
 یا ثبت یا عدل تا آخر مراتب نموده پس تقدیم مرتبه اتصاف بصحبت دلیل است بر آنکه صحابی بودن شخص کبر از وصفت
 او با و لوق الناس یا ثقت حافظ است بضرورت آنکه مرتبه اولی اقوی از مرتبه ثانیه است چنانکه ثانیه اقوی از ثا لثه
 و از بنابر حافظ ابن حجر لازم بود که در مرتبه الفکر در عده مراتب توثیق در ضبط و وصف راوی بصحبت ذکر میکرد بلکه
 این را علی مراتب توثیق میکرد و اندر حال آنکه انچه این نکر و بلکه علی مراتب روایات و وصف او و ثل او و ثل الناس
 و امثال آن مقرر ساخت و همچنین سید محمد بن ابی نسیم وزیر در مختصر حصر مراتب در چهار چیز کرده و اول آنهارا
 اصداق الناس را و ثقتهم گفته معلوم است که احدی از صحابه گاهی موصوف بخیر از ان صفات نشده که

امیر اصول و کوشش در مراتب تعدیل کرد و اندر این عبارات مفید ضابطه حافظ بودن را وی است زیرا که جمله
 صیغ تعدیل را در برابر فاعل مضبوط اندک الاغنی علی المار من لهذا الغرض تا آنکه اگر نامش مراتب مضبوطی نهادن در مراتب
 تعدیل حسن می بود و اگر آنکه ادعا کنند که ایشان اطلاق این صیغ نمیکند مگر بر سبب عدم التیش معلوم و معروف است
 پس طلق نشود و صدق الناس یا فقه یا حافظ مگر بر معروف و العدالة لهذا نامش مراتب تعدیل کرد و نظر بر این
 ولیکن این تمام نیست زیرا که ظاهر و تراجم رجال زیرا که ایشان وصف کرده اند خطابی را با آنکه وی حافظ با رعایت
 خود بود و در شمار وی اطالت نموده اند بعد از حدیث قبح کرده اند بشرط و تشابه و در صلوته پس معلوم شد که
 میان حفظ و عدالت هیچ ملازمت نیست اما عبارات ایشان در تعدیل ضمیمهائی دارند که کمالش مفید شوق
 در ضبط است و چون این اشکال قائم شد پس جوابش آنست که اصل در اینجا حفظ و عدم نسیان است چه نسیان
 بر راوی طاری می شود ولیکن در صحابه که روایات شان درون گشته این نسیان متحقق نشده تا بدان حد که توان
 و اکتفا کردند در اصول حدیث بزرگ احوال و حفظ و هم و جز آن و حافظه صریح پس و حفظ و در اینجا چیزی که در آن عام است
 بر این هر راوی چه صحابی و چه غیر او چون در صحابی متحقق شود حدیثی مثل غیر او عمل باشد و شک نیست که در میان
 صحابه یعنی واقع شده عمر رضی الله عنه خبر فاطمه بنت قیس اصل کرد و بنا بر جواز نسیان بقرآن مخالفی قرآن کریم
 کما فی حدیثه و الا قبح بجز جواز نسیان چیزی نیست و زنه هر روایت مردود باشد و همچنین روایتی که در جواز نسیان
 اصول حدیث برای عمل مثالی زده اند و گفته که بر عمر رضی الله عنه غفلت و نسیان او متعارض گشته چه مثل آن
 فراموشی توان کرد و صدق و امانت عامه معارض شده پس معنی نفس خود متوقف گشت و عمار را اذن روایت
 داد و همچنین عایشه حدیث ابن عمر را در تعذیب میست بکار اهل او احوال کرد و همچنین جال تحلیف علی بن ابی طالب
 و از اینجا مقرر شد که صحابه درین امر مثل غیر خود انداز روایات و گاهی در جواب این اشکال از طرف امر جرح و تعدیل
 که توشیح صحابی در ضبط و تمسک و در غیر وی از روایات کرده اند چنین میگویند که اصل حفظ است و خلاف آن نادر
 چنانکه اصل در ایشان عدالت است و جرح نادر و آنچه محدود باشد و چنانکه اکتفا کرده اند بوضع صحابی
 بودن وی از عدل بودن او بنا بر ملاحظه اغلب در نه صحابی خیر عدل هم بوده اند چنانکه در ولید بن عقیب و غیر
 جرح کرده اند چنان اکتفا کرده اند بوضع صحبت از وصف ضابطه بودن او چه اصل و اغلب همان ضبط است
 اگر چه خلاف آن هم نادر یافته شود اما حکم آن حکم ضبط باشد و برای ندرت نسیان در آن عصر سعادت اثر نسیانها
 بحديث خير القرون قری و امثال آن از شما می و ارده در حق وی توان کرد زیرا که ایشان با امور نادر بابلغ
 بنص لیسع الشاهد الغائب پس شما که در حفظ و تحفظ و عادت شریعت نبوی آن بود که یک سخن را سه بار مکرر
 القاد میفرمود تا بخوبی آنرا بفهمید و یادگیرید و صحابه هم بروی تکرار سمع خود بغرض حفظ و ضبط میکردند این عمر

و فتح العاص را آنحضرت صلعم ازین کتابت داد و فرمود و کتابت ابی نخلان ای ای شاد و محافظ و در قند و رفیع الباری
 اختتام صحابه حفظه ذکر کرده و غالب نسیان عقوبت است بر عصیان که انشا الله تعالی قضا آنحضرت
 قله فتنه و احاطه آنحضرت را به پس ازین که نسیان علم را از عقوبت معاصی گردانیده و چنانکه در بخاری است
 که این معصوم خرج و قاضی الله تعالی تعیین لیلۃ القدر فخرج لخیبر جم بهما فتا حی رجلان فالتسبیها و قال کانت علمت
 لیلۃ القدر فخرجت لآخر کم بهما فتا حی رجلان فالتسبیها الحیث بعدا و بیل مت فضل تعیین آن فوت شد و تسبیح
 معصیت تلاخی آن دو مرد و غرض فکر عالم بعض علم خود بسبب عصیان خویش یا عصیان افراد است فراموش میکنند
 و بسبب شوم و ذنوب آن خیر از وی فوت میگردد و الیه اشاره من قال شکوت الی و کعب سق حنظلی فارشد
 الی ترک العاصی و قال اعلم بان العلم نوره و نور الله لا یفناه عاصی و و قریب باین معنی است قول قتی موت
 علیه السلام و ما لالنسانیه الا الشیطان ان اذکره پس ازین که هر که بصحبت معصومی صلعم فائز شد وی در
 رتبه عالی از تقوی است که با آن صیانت از نسیان باشد چنانکه بنا بر برکت صحبت شریفش ابید از اتصاف بمنایات
 عدالت باشد پس اگر نسیان و دوهم متحقق شود حدیثش مثل حدیث غیر وی عمل باشد چنانکه اگر خلاف عدالت ثابت گردد
 قاض باشد دران و این غایت عذر است از طرف ایشان سید علامه محمد بن ابیل امیر گفته و معذرات ائمه ان سکوت
 مناصح الاصل بل الغالب ان سکوت عن التوثیق بالضعیف فان الوصف بالصحة قد تکلف بانه فی ارفع درجات الضبط
 و ما ظن هذه الاشياء من الغلو فممن انصف بالصحة و انه بالاتصاف بهما من منرا عن النسیان کفره عند هم کبار
 العصیان و الا فالصحابه کثیر هم فی الاحوال اشهریه یحجز علیهم النسیان و غیره فاما ما یجب علینا العمل مع هذا الاعتقاد
 فاعمل باجماعهم التی سلمت عن الاعمال ممن دوهم فاذا انتست الیهم فالاصل انهم رد و اما یستثنونه و الاصل عدم نسیانهم
 و لا یجعل کونه صحابیا توثیقا بضبط بل هم کثیر هم من الروات و الاصل عدم النسیان و لا یجعل احدیث بالابا نظر الی التی
 قامت علیه فخلوا الحدیث فی حفظ الصحابی لم یعد علینا تحملا فی العمل بالروایة عنه انتهى و اما عدالت راوی پسینا یستثنو
 بتفصیل و عدل بروی یعنی تبصره شان بر عدالت راوی بلکه بقول واحد با ذکر سبب یا بدون ذکر آن و جمیع
 بر قبول او بند زیرا که تعدادش طویل است قاله الحافظ ابن کثیر و القاضی ابوبکر و کافی است اینک بگوید عدل و قریبی
 گفته لا بد است که بگوید عدل رضی و اکثفا بل واحدها کافی نیست و نیست وجه برای آن بلکه اقتضا بر واحدها کافی
 نزد قابل اجمال و اکثر فقها بر آنند که تعدیل واحد مقبول نیست لحاظ القاضی ابوبکر و آبرن الانباری گفته ترمذی
 مذکور است و قاضی گفته و الذی یوجب القیاس موجب قبول کل عدل مرضی ذکر ادواتی حرا و عبید و حق است
 که کافی است در روایت یکس و هو قول اکثر من کما حکاه الآدمی و الحسنی السندی قال ابن النسلح و هو الصحیح الذی
 اختاره الخطیب غیره و قاضی ابن کثیر گفته و ثبت عدالة الراوی بثمانه و باخیر و الثنا بحمل علیه و تعدیل الایة

و او شصتین منهم را و واحد علی الصحیح و لو بر و آید عنه فی قول انتهى یا استغفار و شصت تارکین بر کمالیت او میان اهل
 فضل یا غیر ایشان از علما اشتها را یافته و شنای بروی بعد از شلنگ کردید و گمانی باشد مثل کاکست سفیانی و او را
 و شافعی و احمد و ابن عیین و ابن مدینی و شعبه و لیث و ابن مبارک و وکیع و اصحاب کتب سنده و اشاد ایشان الصلح
 گفته و من جری مجراهم فی نباهته الذکر و تقابله الامر فلا یسل عن عداله هو لا و انما یسل عن عداله من خفی امره علی الناس
 و قاضی ابوبکر تصریح کرده با آنکه استغفارند اقوی از تقویت واحد و شصتین است و ابن عبد البر گفته کل حامل علم معروف الشیخ
 به فهو عدل محمول فی امره علی العداله حتی یتبین جرحه لقوله صلح کل هذا العلم من کل خلعت عند ولا یست و تبعه علی
 ذاک جماعة من المغاربة لیکن ابن الصلاح گفته و فیما قاله الساع غیر مرضی حافظان ابن کثیر نوشته لوح مذکور من ای شیخ
 لکن ما ذهب الیه قریبا و لکن فی محضه نظر قوی و الاغلب عدم صحته و الله اعلم انتهی گویم امام احمد را غیر تصریح این حدیث
 کرده اند بکلیا توجه علیه قال حافظ ابن کثیر و الله اعلم و شوکاکی گفته اقوی طرق منفید و ثبوت عدالت اعتبار در احوال
 بطول صحبت و معاشرت و بنا بر اینست پس اگر عثموری بفعل کبیره و بر آنچه تحقیق نهادن برین مشایخ در روایت باشد
 نشد دست وی نقشه است و الا فلا انتهى و تعدیل عبد و زن نامقبول است اگر این برود و عادت اند بر آن چنانکه خبر
 ایشان مقبول است قال الخطیب و نزد اکثر فقهاء بترکیه زن نامقبول است گویم لا بدست در اینجا تقیید بآنکه زن
 یتکون باشد از اعتبار احوال منکر یا منکر مثل آن زن باشند و میل علی نه اسواله السلام بحاریه فی قصه الانکاح قال
 ام المؤمنین عاایشه و حاکم حاکم شهادت او نیز ترکیه است قال ابو حنیفه و القاضی ابوبکر و غیره ما قال القاضی و هو اقوی من
 ترکیه الا لفظ و صفی هندی حکایت اتفاق بر آن کرده و آمدی گفته این وقتی است که حاکم قابل قول خاسخ غیر کاذب
 نباشد و در خلاصه گفته و خود فی ابن الصلاح شناخته می شود منصب با اینطور که روایتش را بر و آیات ثقات معروفین
 بضبط و اتفاق اعتبار کنند پس اگر موافقت اکثر و اغلب و مخالفت اقل و اندر باشد دریافت شود که وی ضابط
 ثبت است و بحديث وی احتجاج رود و ثبت تخریک مجنی حجت و بیینه است کذا فی النهایه و اگر کثیر الثقات است
 با روایت ثقات پس اختلال ضبطش معلوم شود و احتجاج بحديث وی نهانند انتهی حافظان ابن کثیر گفته و بیرون ضبط از
 بموافقة الثقات لفظا او معنی و عکس عکس انتهی و این کلام اخضر و ابلج است از کلام ضلالت و از خیال است با شیخی
 که اگر موافقتش با آنها دائمی است ضابط و ثبت بر و نش بطریق اولی است و مقصود در اینجا تنبیه است بر آنکه
 مخالفت نادر و قانع در ضابط بودن او نیست و دوام و اقیست لازم نبرد و اینکه در معرفت جزو او از حد و ضبط
 ذکر شده در معرفت و دیگر نیز جاری است پس وجه تخصیص آن یکی چنانچه در خلاصه غیر ذکر و ده ظاهر نیست چه معرفت
 ضبط نیز بتضمین من عدل یا استغفار حاصل میشود و همچنین معرفت عدالت باعتبار او با روایت ثقات مستحکم
 میشود و در نظر ترکیه یکی نیست که روایت کنند از کسی که از اشخاص عدم روایت او مگر از عدل معلوم باشد پس

و شعبه و مالک و این تعدیل است کما اختاره ابوحنیفه و ابن القشیری و ابن خضام و الامامی و بعضی الهندی و غیرهم و در وی
گفته هر قول الحذاق لیکن ظهورین شرط است چنانچه بسیاری از حفاظ روایت احادیث ضعیفان را اعتبار در بیان
حال شان میکنند و ازین طریق است قول اهل حدیث رجال رجال الصحیح و قبول ایشان کسی را که بخاری و مسلم و احمد
از وی راوی است و لیکن جرح مقبول نشود مگر مفسر بسبب سبب زیرا که مردم در وجوب جرح و سبب مفسر مختلفند
و حصول جرح بیک امری شود و باین رفته است شافعی قریبی گفته و ابو الاکثرین قول مالک و خطیب گفته و الذیهب
الاثر من حفاظ الحیث و نقاده کالبخاری و مسلم و لهذا بخاری و صحیح بکره مولی ابن عباس و سبیل بن ابی اویس
و عاصم بن علی و غیرهم مسلم و صحیح بسوی بن سعید و جماعتی که طعن در آنها شده است احتجاج کرده اند حال آنکه ایشان
مسبوق اند بجهج و این دلیل است بر آنکه مذکور است ایشان آنست که ان اجماع لاثبت الامسیر سبب قال البخاری ان کثیر
فقد یقتضی الجرح شدیداً مفسراً فیه بعه و لایکون کذلک فی نفس الامر و عند غیره فلما ائتمروا باین سبب اجماع انتی
ابن الصلاح گفته و مذاهب النقاده للرجال غاصه فخره و عقد خطیب بابا فی بعض اخبار ابن شمس فی جرحه و قال الصلاح
جرحا انتی اگر گویند که اعتماد مردم در جرح روایت و رد حدیث ایشان بر کتب جرح و تعدیل است و درین کتب تعرض
به بیان سبب کثر اتفاق افتاده بلکه اقتضای بر قول ایشان فلان ضعیف و فلان لیس شئی و نحو آن او نه حدیث
ضعیف او نه خبر ثابت کرده اند پس شرط بیان سبب بعضی است بسوی تعدیل آن و این در اغلب حال سند باب جرح
پس جوابش آنست که اگر چه معتقد به اثبات جرح و حکم بدان نه این معنی است لیکن در توقف قبول حدیث راوی متوقف
بر آن معنی نیست زیرا که این معنی در حق شان موقع نیست قویست و هر که از وی این شک و شبهه در شد از حالش بحث کنیم
به وجهی که موجب ثقت بدالت وی شود پس حدیث او را قبول نمایم و توقف نکنیم مثل کسانی که اصحاب صحیحین و غیره
بایشان احتجاج کرده اند حال آنکه جرح در آنها مقدم گشته است فانهم ذلک فانه مخلص حسن انتی حافظ ابن کثیر
نورشته اما کافهم هؤلاء الایمه المنتصبین لهذا الشأن فینبغی ان یؤخذ مسلما من غیر ذکر اسباب و ذلک العلم بمفهوم اطلاق
و مطلقا هم فی هذا الشأن و انصافهم بالانصاف و الدیانة و الخیرة و النصح لاسیما اذا طبقوا علی تبیین الرجل او کونه
متروکا او کذا با و نحو ذلک فالجرح الما به لا یتجلی فی مثل هذا و قد فی موافقهم و صدقهم و اما متهم و انهم و انهم و انهم
فی کثیرین کلامه علی الاحادیث لاثبت اهل العلم بالحدیث و یرد و لا یتجلی بحج و ذلک و الله اعلم انتی و جماعتی بآن رفته
که جرح بغیر ذکر سبب مقبول است و تعدیل جز بیک سبب مقبول نیست زیرا که مطلق جرح مبطل ثقت است و مطلق
تعدیل محصل ثقت نیست بنا بر تسامح مردم بسوی ظاهری شوکانی گفته حتی آنست که لاجرح است از ذکر سبب و در
جرح و تعدیل هر دو زیرا که جرح و تعدیل گاهی بطن چیزی کنند که جرح نیست و گاهی بطن چیزی نمایند که تعدیل
باشناست عدالت نیست لاسیما با وجود اختلاف مذاهب و اصول و فروع و بسیار است که جرح بهم جرح بودند

مخرج بر غیر مذہب و خلافت عقیده او باشد اگر چه حق بود همچنین تعدیل بهم مجرب بودن و بر مذہب می بر عقیده
 وی باشد اگر چه در واقع مخالف حق بود و کما وقع ذلک کثیرا و نزد من آنست که جمیع معمول به بپاست که صحت او
 بضعف خط یا تساهل در روایت یا اقدام بر آنچه دال بر تساهلش بدین است بکنند و تعدیل معمول به بپاست
 که صفتش نماید تخری در روایت و حفظ مروی و عدم اقدام و بر آنچه دال بر تساهل می دروین باشد فاشد
 علی بن ایدیک متعصب بر عند اضطراب مولج اختلاف انتهی و در سبب الی المطر نوشته مقبول است تزکیه از عارف با سبب
 تزکیه نه از غیر عارف تا تزکیه بجز فطانتش ابتداء بغیر حارست و اختیار نکند اگر چه این تزکیه از غیر کی و ان صادر
 بوده باشد علی الاصح بخلاف کسیکه قبولش نمیکند مگر از دو کس بالحق تزکیه بشهادت فی الصبح و فرق میان هر دو
 آنست که تزکیه نازل بمنزل حکم است پس در آن عدد شرط نبوده و وقوع شهادت از شاہدین و حاکم باشد فافرا
 و اگر چنین گویند که میان تزکیه و شهادت تفصیل میکنیم باین طور که اگر مستند تزکیه در او ای از من کی اجتناب او
 یا نقل از غیر خود است هر یغنیه ترجیح باشد زیرا که در اول اصلا عدد شرط نیست چه درین حین بمنزل حاکم است
 و در ثانی خلاف جاری است پس عدد شرط نیست بوجه آنکه در اصل نقل هم عدد شرط نبوده است پس در
 متفرع عنه نیز چنان باشد و الله اعلم لیکن می باید که جمیع و تعدیل جز از عدل مقسط و دقیق پذیرفته نشود و جمیع
 جارج مفروض جمیع با آنچه مقتضی رد حدیث محدث نباشد مقبول نیست چنانکه تزکیه اخذ بجز فطانتش مقبول است
 حافظ ذہبی گفته و جو من اهل الاستقراء التام فی نقاد الرجال لم یجمع اثنان من علماء هذا الشأن قط علی توثیق
 ضعیف و لا تعنیف نقه انتهی و لهذا مذہب نسائی آن بود که حدیث مرد ترک کرد و نشود تا آنکه همگان بر ترک وی
 مجتمع گردانند ابن الصلاح از احمد بن صالح مصری روایت کرده که از قال لای ترک الرجل حتی یجتمع الجع علی ترک حدیثه
 حافظ ابن کثیر گفته و قد بسط ابن الصلاح فی ذلک الواقف علی عبارات القوم لفهم مقاصدهم باعرف من عاثرهم
 فی غالب الاحوال و یقرآن ترشد الی ذلک انتهی گویم سیوطی در زہد الی علی الحبیبی از باوردی آورده که ان النسائی
 ینخرج حدیث من لم یجمع علی ترک و اراد بذلک اجامنا خاصا و ذلک ان کل طبقة من نقاد الرجال الایما من متشدد
 و متوسط فمن الاولی شعبه و الثوری شعبه اشد منه و من الاثنینة یحبی القطان و ابن مہدی و یحبی اشد منه و من الاثنینة
 یحبی بن سعید و احمد بن حنبل و یحبی اشد من احمد بن حنبل و یحبی ابو حاتم و البخاری و ابو حاتم اشد من البخاری فقال النسائی
 لای ترک الرجل عندی حتی یجتمع الجع علی ترک فاما اذا وثقه ابن مہدی و ضعفه یحبی القطان مثلاً فان لای ترک لما عرفت
 تشدید یحبی و من یؤثر فی انتقاده قال الحافظ ابن حجر و اذا تقررت ذلک نظر ان الذی یبادر الی الذہن من ان مذہب
 النسائی فی الرجال مذہب متعصب لیس کذلک فکم من جل اخراج له ابو داود و الترمذی و تجنب النسائی اخر اخرج
 حدیثه بل تجنب اخر اخرج حدیث جماعه من رجال الصحیحین و قال ابو احسن المعافری ما اخرجه النسائی اقرب الی الصحیحة

حاشا خرجوه وقال ابن شبيب كتاب النسا في اربع الكتب المصنفة في السنن وحينها من ضعيفا وكان كتابه جامع بين
 طريقتي البخاري ومسلم مع حفظ كثير من بيان العلل وفي الجملة قلنا باقل الكتب بعد الصحيحين حديثا ضعيفا وطلا جرحوا
 ويقارب كتاب ابى داود وكتاب الترمذى ويقارب من الطرف الآخر كتاب ابن ماجه فانه تفرد فيه باخراج احاديث
 عن رجال صحيحين بالكذب ستره الاحاديث وبعض تلك الاحاديث لا تعرف الا من جتمع وقد حكم ابو زرعه على احاديث كثيرة منه بكونها
 باطله او ساقطة او منكورة وذلك محكى في كتاب العلل لابي حاتم انتهى حاصله وباجمله مشكوك درين فن اضرورت
 كما از مسائل در جرح و تعديل پر بهتر فرمايد زيرا كه اگر تعديل بغير ثبوت خواهد كرد مثل مثبت حكم غير ثابت خواهد بود و
 بروى خوف يا مخفى است كه در زمرو كسانى در آيد كه روايت حديثى كنند و گمان دارند كه آن حديث كذب است و اگر
 جرح بغير تحريز كنند اقدام بر طعن در مسلم بري از جرح كرده باشد و و شتم او ميسم سوء بنود كه عارش بران بچاره ابد
 باقى مانده و آفت درين امر گاهى از بهوى و غرض فاسد در آيد و كلام متقدمين غالبا سالم از اين بلاست و گاهى
 از مخالفت در عقايد در آيد و اين بسيار است قدما و حديثا و اطلاق جرح با نيجت كسانى نيست انتهى و اگر جرح
 مطلق وارد شود مثل قول جرح ليس بثقة او ليس بشئ او هو ضعيف پس اولى درين حين توقف است تا آنكه
 مطلع بر آن بحث كنند از حقيقت حالش در مضائق مطلوبه درين شان مثل تهذيب الكمال للمزى و تاريخ الاسلام
 و تاريخ النبلاء للميزانى و امثال آن و اگر دريك كس جرح و تعديل هر دو مجتمع شده و متعارض گرديد پس
 در نفي و جرح مقدم است اگر چه معدل متعدد باشد على الاصح زيرا كه معدل خبر از ظاهر حال دست و جرح خبر
 از باطن خفى بر معدل غرض كنند نزد تعارض جرح مقدم باشد كما في قصب السكر و شرحه هبال المطر و تفصيل اين مسئله
 در آخر فصل دوم خواهد آمد فائشطره حافظ ابن حجر گفته جماعتى همچنين اطلاق كرده وليكن مجالش وقتى است كه صادر
 شود جرح مبينا از عارف با سباب جرح چه اگر جرح مذكور غير مفسوسين است و در كسيكه عدالتش ثابت گشته قانع
 نباشد و اگر قصد ورش از غير عارف با سباب جرح است نيز معتبر نبود انتهى و محمد بن ابراهيم وزير در غير مختصر خود
 گفته اعلم ان هذه العبارات في التجريح غير مبنية السبب فتكون غير مفيدة للبحر كن موجبة للريبة والوقف
 في غير المشاهير بالعدالة والامانة فالأثر فيهم ولا تغتر بقولهم الجرح مقدم على التعديل فذلك الجرح المبين السبب
 قال فان قلت فاي هذه الالفاظ جرح مبين السبب قلت ليس فيها صريح في ذلك ولكن قريبا الى ذلك لفظة
 وضاح ليضع الحديث فانما مستعارة فيمن عرف بتعمد الكذب وليدعي في الدلالة على التعميم الوضع لفظة كاذب فتدعي تعلق
 عرفهم فيها احتكاما لا تحصل معطائنة بان من قيلت فيه فانه تهم الكذب لان كثير منهم يقول ذلك في حق من
 كثر خطا و هم انتهى و محمد بن اسمعيل امير و حافظ ابن حجر گفته اند كه اگر مجروح خالى از تعديل باشد جرح در حق او
 مقبول شود و بالا جملة بغير بيان سبب وقتى كه قصد وراين جرح از عارف باشد على التماس زيرا كه چون در روا

تعدیل نبود و نیز مجهول باشد و اعمال قول مجروح اولی از اهل بدست تمیز این صلاح در امثال این معنی است
و وقت است انتهای حافظ این کثیر گفته و الصحیح ان الحجج مقدم مطلقا اذ کان مفسرا و یکی قول الواحش فی التعلیل
و التبریح علی الصحیح انتهى گویم در تعدیل ضرورت که تعیین معدل کند و نامش بر و پس اگر ابهام ناید و گویند
ثقة او عدل و قصد وی تعدیل است کافی نباشد زیرا که ممکن که نزد ایکس ثقة است و نزد غیرش در وی حجج
باشد که بران مطلع شده دست بل اضراب وی از تسمیه مرید و لهاست و ذهب جماعة الی عدم قبوله منهم او اگر
الفضائل الشاشی و الخطیب البغدادی و العیر فی والقاضی ابو الطیب الطبری و الشيخ ابو اسحق الشیرازی و ابن الصبیغ
و الماوردی و الرویانی و ابی حنیفه رح گفته مقبول است و الاول ارجح و اگر مقصودش باین کلام مجروح اخبار غیر
تعدیل است و نامش برده تا هم روایتش از وی تعدیل گردانیده نشود چه جائز است که از غیر عدل روایت کرده باشد
آری اگر عالمی عارفی چنین گوید کل من رویت عنه فهو ثقة بعده روایت کند از کسی که نامش برده پس بی ضرورت
البته مخفی او باشد و من هذا قول النسائی فی مواضع کثیرة و حدیثی الثقة و کذا کان یقول مالک و لیکن ارا عمل برین
ترکیه او نمیرسد زیرا که جائز است که نزد او اختلاف عدالت شناخته بشیم حافظ ابن کثیر گفته و اما روایت الثقة
عن شیخ فمل یتمن تعدیل ذاک الشيخ ام لا فیه ثلثة اقوال ثلثان کان لا یروی الا عن ثقة فتوثق و الا فلا و الصحیح
لا یكون توثیقاً حتی ولو کان من من یضی علی عدالة شیوه و لو قال حدیثی الثقة لا یكون ذاک توثیقاً علی الصحیح لانه قد کان
ثقة عنده لا عن غیره و هذا واضح و لکن مقتضی طبعی گفته عمل عالم یا فتوی او بر وفق حدیث حکم بعبث آن حدیث است
و نه مخالفت او با حدیث حجج در روایتی است انتهى و به قال الخطیب و ابن الصلاح و غیرها حافظ ابن کثیر گفته و لیکن
درین سخن نظر است و قبحی که در آن باب غیر آن حدیث نباشد یا تعرض کرد و احتجاج بدان در فتاوی یا حکم نمود بدان
یا استدشما و کرد و نزد عمل مقتضای او این حاجب گفته و حکم احکام المستطر العادلة تعدیل بالاتفاق و اما اعراض العالم
عن الحدیث المعین بعد العلم بفساد قاضی فی الحدیث باتفاق لانه قد یعدیل عنه المعارض ارجح عند من اعتقاد صحته
انتهی و در خلاصه نوشته قال القاضی العالم الذی من شأنه اشتراط العدالة فی الروایة اذا عمل بخبر رجل لا شاهد له
ولا متابع لکیون تعدیل له اذا امكن علیه من باب الاحتیاط و ذاک ان یعمل بالحدیث الضعیف مخالفة ان کیون صحیحاً
فی نفس الامر بحسب العمل به انتهى و فیة تا **فصل دوم** در بیان الفاظ مستعمله و تعدیل میان اهل این شان
و قدرتها ابو محمد غیب الرحمن بن ابی حاتم الرازی فی کتابه اخرج و التعدیل فاجا و حسن قال ابن الصلاح اما الفاظ
تعدیل پس بر چند متر است اول بصیغه فعل تفصیل است مثل اوثق الناس یا اثبت یا الی المنتهی فی التثبت و هم
انچه میگویند بوضعتی ارضیات دال بر تعدیل یا بد و صفت مثل ثقة ثقة یا ثقة ثبت یا ثقة حافظ یا عدل ضابط
و نحو آن سوم آنکه گویند بوثقة او متقن او ثبت او حجة یا در حق عدل گویند حافظ او ضابط و محدث این قسم حال

احتجاج میرود قال الخلیف البغدادی ارفع العبارات عن الحوال الرواة ان ینقل حجة او ثقیة او یجوز ان ینقل
کتاب القوی چهارم اکنه صدوق او حله الصدق اولاباس به او مامون او حیار این عین گفته اذ قلت لم یصح بان
فهو ثقیة واین ابی حاتم گفته اذ قیل صدوق او حله الصدق اولاباس به فهو ممن کتبت حدیثه و منظر فی اتقی قد
حدیث این قسم رجال نوشته می شود و در آن نظر کرده می آید زیرا که این عبارات مشعر بنبط نیست پس درست
که برای معرفت ضبط در آن نظر کنند و بیان اعتبار پیشتر درین کتاب گذشته و حق این حدیثی قال حدنا ابو یزید
قتیل کان ثقیة قال کان صدوقا وکان مامونا وکان خیر الثقیة شعبه و سفیان واین عین گفته اذ قلت لابیاس به
فهو ثقیة یجزم اگر که میزد و واعنه او بهوشیخ و حدیث این قسم رجال نیز در خور کتابت و نظر است قیل و قریب منه
روی عنه الناس ششم صحیح الحدیث و حدیث این قسم کس در خور کتابت است برای اعتبار و مثل او است هو و وسط
او صحیح او مقاربا و جمیع الحدیث او حسن الحدیث او صحیح او صدوق ان شاء الله تعالی او از حواله لابیاس و حدیث
این قسم اشخاص لاتی نوشته و نظر کردن است و اهل طبقة چهارم و پنجم در نجای اهل طبقة خامسه سادس در مرتب
صحیح ابن نمیه در حق مردی ضعیف الحدیث لفظ هو رجل صدوق شنید گفتم رجل صحیح الحدیث حافظ ابن کثیر
گفته و بین ذلک امور کثیرة یعسر ضبطها و قد کلم الشیخ ابو عمر و علی مراتب منها و ثم اصطلحات الاشخاص من بی التوفیق
علیها من ذلک ان البخاری اذا قال فی الرجل سکتوا عنه او فیة لفظه فانه یكون فی ادنی المنازل و اردوا عنه و
وکنه لطیف العبارة فی التجهیز فلیعلم ذلک انتهى و اما الفاظ صحیح پس آن نیز بر مراتب است قال حافظ ابن حجر
وآن پنج مرتبه است علی ما قال الذہبی و این ابی حاتم آنرا چهار مرتبه گردانیده و حافظ آنرا شش درجه ساخته اسود
آن وصف بخیری است که دال بر مبالغه باشد و اصح آن تعبیر با فعل است مثل اکتب الناس و کذلک قولهم
الیه المنتهی فی الوضع و هو رکن الکذب او نحو ذلک و این مرتبه اول است مرتبه دوم و رجال یا وضع است و مثل
او است کذاب و همچنین آنچه مفید یعنی باشد تبصریح و احتجاج با حدیث این کسان جائز نیست سوم که سهل و
او دون مراتب صحیح باشد لکن الحدیث است حدیث او بزرگند و در آن بکنند بغرض اعتبار او اذ قیل گفته اذ
قلت لکن فلا یكون ساقطا و لکن مجر و خالی عن الایقظ العدالة قیل و مثاله مقارب الحدیث او مضطرب الحدیث
اولا یصح به او فیهول چهارم لم یصح القوی و این بنزله سوم است در کتابت حدیث وی لیکن در قوت کس از دست
قیل و مثله لیس نذل اولیس بذاک القوی پنجم ضعیف الحدیث و این دون چهارم است قایل طری نیست بلکه لاتی
اعتبار است پنجم متروک الحدیث او ذاهب الحدیث او کذاب و این قسم ساقط باشد و حدیث او نوشته نشود
و کذا فی اخلاصه و غیره با عبارات حافظ ابن حجر و غیاث است که میان اسود صحیح و سهل او مراتب لاشخص نیست پس
قول ایشان متروک او ساقط او فاحش الخطا و منکر الحدیث است از قول ایشان ضعیف او منکر القوی

او نه مقال استی و سید محمد بن ابراهیم گفته مراتب حج پنج گون است یکی وصف با فعل مثل اگر با از اهل الشیعه
 فی الکذب و بهر کزن الکذب و نحو آن باز و جال و ضاع مرتبه دوم هم بالوضع او ساقط بانکه اینها بی شمول
 ترکوه لایستبره لیسین الشیعه لیسین مومن لاینبغی ان یروی عنه و کذا که من قال الخاری فیه نظر او سکتوا عنه سوم فلان
 یرود ضعیف ضعیف جدا و اوهامه مطرح احدیث ارم به لیسین فی الیساوی شیدا و خود و هر جا بل این مراتب ثلاثه
 صحیح بهم و معتبر نیست و ایشان اشهاد و توان کرد و حدیث ایشان صحیح نباشد اگر چه بسیار کس نباشد یا و یکی مستواتر
 نگردد و خلاف من بعد هم چهارم ضعیف منکر احدیث مضطرب و اوهامه ضعیف و ایشان هم احتیاج بنایه کرد این است
 عرف محمد بن الا ابن معین که وی گفته اذا قال ضعیف فلیس بثقه لیس حدیث سیکه در حق او این لفظ گفته شده
 اعتبار نیست سچ فلان فیه مقال و لیسین مذکور فیه ضعف الایض و او نیکو و لیسین مذکور القوی اولی و لیسین ضعیف
 اولی و لیسین القوی اولی و لیسین اولی الضعف با هو او فیه خلاف او و طبعه فیه او و طبعه فیه او و طبعه فیه او و طبعه فیه او
 تکمیل فیه او خود و کذا و اهل مرتبه را بعد و خامسه چون مجتمع شوند حدیث ایشان حسن یا صحیح باشد اجتماع او و نزد
 اهل اصول عمل بحیث احدیث واجب است یا و یکی خطایش اکثر از صواب معلوم نگردد یا مثل آن انتهی نکند و بهر
 مقید و نحوه فی وجه الغریب السید مرتضی الزمیدی مع اختصار فی العبارة ابن الصلاح گفته و قد قد شغل الا لایسته
 فی غالب اهل زمانه و لم یبق الامراة اتصال السلسله فی الاسناد فینبغی ان لا یکون الشیخ مشهورا بالنسب و نحوه
 و ان یکون ذلک ما خود و اعم ضبط سماعه من شایعه من اهل الخبره لهذا الشان انتهی گویم و درین زمانه ماهر امانات
 اتصال سلسله سند هم از پا افتاده و وجود شیخ غیر مشهور نیست حکم کیمیا و عقاید را کرد و الامم عصره و هر که
 معروف است با اهل در سماع یا سماع حدیث است روایتش مقبول نیست مثل سیکه در حالت سماع بخواب می رود
 یا از آن مشتغل میگردد یا تجدیث میکند اما نه از اصل صحیح یا معروف است بقبول تلقین در حدیث بیه کتاب
 و حفظ یا معروف است بکثرت سهو در روایات نزد عدم تجدیث از اصل صحیح یا در حدیثش شواذ و منکرات بسیار
 ابن مبارک و احمد و حمیدی و غیر هم گفته اند هر که در حدیث غلط کرد و این غلط را بیان کرد و دوی از آن غلط
 رجوع نکرد و اصرار بر غلط نمود و روایت او ساقط شد ابن الصلاح گفته هذا الذی قالوه لعله اذا لم یمنه ذلک
 وجه العناد فان لم یمن عنادا بان یکون علی وجه التنبیه فی البحث فیه نظر انتهی و لا باس با دنی نجاس الخیال
 فهم الکلام و کان بعضهم اذا کتب طبقه السماع کتب و فلان و بهو نیس و فلان و بهو کتب حافظ ابن کثیر گفته و
 من باهنا ینبغی التحرر من الکذب کما اکمن فلا یحیث الامن اصل معتقدان بجنب الشواذ و المنکرات فقد قال الامام
 ابویوسف من تتبع غرائب الحدیث کذب و فی الاثر کفی بالمرکذ بان یحدث کل ما سمع انتهی و هر که غلط شده یا
 خرف یا ذیاب بصر یا جز آن پس روایتش مقبول است قبل اختلاط و بعد اختلاط هر دو است و در هر یک شک است

مثل علی بن سائب پس احتجاج بپویی وقتی است که کار از وی برآوی آید میت باشد مثل ثوری و شعبه قطان
 گفته اند و در حدیث که شعبه آنها را در آخر از زاذان شنیده و زاذان از عطاء شنیده و مجبور شکا و فیم عبد الرحمن
 بن عبد الله بن عتب بن عبد الله بن مسعود است که در زمان مدنی بود و در حقیقه الرازی شیخ ناک است و در حدیث
 بشیان بن عیینه است قبل موت خود به رسول و اما روایت از جبال حال پس آن سه قسم است یکی مجول العلة
 ظاهر و باطنا و این غیر مقبول است نزد جمهور و ابو حنیفه گفته مقبول است اکتفاء بسلامته من التفسیق ظاهر
 و جماعتی گفته اگر در راوی یا روایت روایت از وی از غیر عدل نمیکند مقبول است و الا فلا و الرابع الاول
 كما انش عليه ائمة الشان و در مجول العلة باطنا لا ظاهرا و این مستور است و مختار قبول اوست و قطع سلیم
 الرازی و علی بن الحسن فی اکثر کتب الحدیث المشهورة فیمین تقادم عدم و تعدیت معذرتهم زیرا که امر اخباری حسن
 فیمین را وی مسلم است و نشر حدیث غلط به هر کس است و معرفت باطن معتذر است بخلاف شهادت که آن
 نزد حکام فیمین باشد و بر آنها انیجی و دشواریست پس انسان اعتبار عالت و ظاهرا و باطن هر دو است خود گوئی گفته
 المستور به عدل الظاهر خفی الباطن و حافظ گفته و قی قبل و ایت جماعت و رد یا انجم و رد تحقیق ان روایت است و
 و نحو و حافی الاحمال لا یطاق القول بر و با و لا یقبل لابل یقال هی موقوفه الی استبانة حاله کما جزم به امام الحرمین
 و نحوه قبول ابر الی الملاح فیمین جرح بخرج غیر منسب انتهی گویم ظاهرا هر کاش خیانت است در کسی که در کس از وی
 را وی اند و ابو حنیفه و باره مستور بحال گفته مقبول است مادام که جرح او معلوم نیست و شافعی گفته مقبول است
 تا آنکه خلیش معلوم نشود و حکام و الکلیاعن اکثرین و اصنافی فی ذکر کرده که تا آخرین خلیش قول مقبول را متذکر
 اسلام کرده اند و یا بر غلبه عالت بر مردم در آن زمان و اما مستور زمانه ما پس خود مقبول نیست بنا بر کثرت
 مناد و قلت شاد و جوینی قائل بوقفت شده تا نلمه حال و حافظ ابن کثیر گفته قیال بقبول اسی المستور بعض
 الشافعیین و جرح و کاک سلیم بن ایوب النقصیه و وافقه ابر الی اصلاح و قد حررت البحث فی ذاک فی المقدمات و اعلم
 انتی نسوم مجول العین قال الحافظ ابن حجر فان هی الراوی و انفر در او و احد الروایة عنه فموجب حمل العین کالبهم
 الی ان یوثقه غیر من انفر عنه علی الاصح و کذا من غیر عنه و اذ کان مستالا لذلک انتی و سید محمد بن ابراهیم گفته
 فان هی الجوز و انفر و احد عنه فموجب حمل العین فی الحق عبد الله بن اذ او ثقه الراوی او غیره قبل خلافا
 لا لک الحشین و القول قول الاصولیین و وجه قول الحشین ان یتنزل منزلة التوثیق البهم و اذ کان اسم الرجل
 و عینه لم یثبت الا من جهة من وثقه فکانه قال حدثنی الثقة و کانوا شهر لاکمن القوی فیه کالبهم و الجواب ان الضورة
 اجابت الی التعلیل جاز بنا الاجتهاد علیه کالتعلیل فی توثیق العین و جرح انتی گویم کلام وی روح در توثیق و جرح
 مختلف است اینجا ما پیش تعلیل نهاده و در جای از تنقیح الاظهار و در مثل این مقام گفته اند تعلیل و در جای دیگر

گفته اند من باب قبول اخبار الآحاد وانه من قسم الاجتهاد انتهى و تحقیق این که سید محمد بن اسماعیل در توضیح این
شرح تنقیح الانظار بر وجهی بسیار نموده و در خلاصه در بیان مجهول العین گفته و آن هر آن کسی است که علماء او را بی شناختن
بی شناختن می شنود حدیث او را که از جهت راوی واحد قاله الخطیب ابن الصلاح گفته قابل روایت مجهول العین در حدیث
مجهول العین قبول نمیکنند و ابن عبد البر گفته من لم یروعه الا وای فهو مجهول عندهم الا ان یکون شهورا بغير حق لما یأباه
بن دینار فی الزهد و عمر بن مغدیر کرب فی النجدة و خطیب گفته و اقل چیزی که رفع جمالت میکند آنست که دو کس
از وی روایت کنند از مشهورین العالم و ابن صلاح روایت خطیب کرده و گفته بخاری در صحیح خود از مردی اسمی
تخریج نموده است حال آنکه غیر ثقیس بن ابی حاتم از وی راوی نیست و مسلم از ربعه بن کعب سلمی اخراج کرده و جز ابو سلمه
از وی راوی نیست و این مسیر است از بخاری و مسلم بسوی خرمیج و ازین جمالت بر روایت واحد و خلاف درین
امر بخلاف در کتاب تعدیل و اویست و تو وی در جوابش گفته صواب قول خطیب است زیرا که وی این سخن
باجتهاد خویش گفته است بلکه از اهل حدیث نقلش کرده و در جواب ابن الصلاح بروی عجب است چه خطیب مجهول
شمار کرده که علماء او را شناخته باشند و این هر دو نزد اهل علم شهورا اند چه مردی اسمی از اهل بیعة الرضا و این است
و ربعه از اهل صفه و صحابه بنگران عدول اند و جمالت با عیان ایشان اگر ثابت شود مضرب نیست در خلاف گفته
این جواب در حق صحابه مسلم است و معلوم نیست که دفع قول او که خلاف درین امر بخلاف در کتاب تعدیل است
چه قسم می تواند شد حال آنکه مستقر شده که عدد و قبول خبر شرط نیست و نه در صحیح راوی و تعدیل او بر ما به صحیح
پس همچنین در رفع جمالت هم مستتر اند و تسلیم کردیم که خلاف در هر دو سئیه یکسان است لیکن لازم نیست که
راجح در هر دو یکسان باشد پس اعتراض ابن صلاح بر خطیب منفع شده و شواکافی گفته مجهول العین آنکس است
که مشهور نشده و از وی غیر یک راوی روایت نکرده و مذموب مجهول اهل علم عدم قبول روایت او است و بیعت
نیست در آن مگر کسیکه شرط نکرده و در راوی مگر مجرب را سلام بدهد و ذکر اختلاف علماء و قبول فتنه و غیره درین باب
کرده و گفته و حق آنست که روایت مجهول العین و مجهول الحال مقبول نیست زیرا که حصول ظن بروی نمی باشد
مگر تا آنوقت که راوی عدل باشد و دلالت میکنند او را که کتاب سنت بر منع از عمل بظن اکتفاء سحانه ان الظن
لا یغنی عن الحسب شیئا و قوله لا یلتفت ما لیس لک به علم پس اجماع بر قبول روایت عدل قائم است و این
چیز مختص است برای آن عموم پس هر که عدل نیست باقی ماند داخل زیر عمومات و نیز روایتش با این احتمال
مقبول نباشد زیرا که عدم فسق شرط است و رجحان روایت از وی پس لابد باشد از علم مانع و اما استلال
قائل بقبول بنویسند و صلح نمیکند با الظاهر پس فیهی و مزنی و غیره با از حفا خادیت گفته اند که این حدیث را مسلم
بلکه از کلام بعضی سلف است و مگر گیریم که اصلی داشته است تا هم صلاح استلال بر عمل مزاع نیست زیرا که صدق

مجموع غیر فخر است بلکه صدق و کذب و مستوی اند و اینها شناخته باقی که هشتماد ایشان بر می شست
 مذکور غیر صحیح بنقل قول اسلام انما اقصیٰ خیر ما سمع و قوله اسلام لعلم العباس اویم بدله اعتذر باندا کرد علی انحر و ج
 قتال کان ظاهر که علی بن ابی ریث عمر و حسن صحیح بخاری انما انا خودم با نظر لسان اینها که هیچ منید بر عافیت است حتی
 کما سمع حافض ابن کثیر گفته فاما البیہم الذی المسمی اوستی و لم یعرف عنده فاما القییل و ایتیه احد فاما
 علیما و کتبه اذا کان فی غفلة البین و القرون المشهور و لم یخیر فانه لیسانس بر و ایتیه و مستند بهماست
 و اطن و قد وقع فی سنن الامام احمد و غیره و کثیر من القییل و اندک علم اتقی قفت حافض گفته سبب بهالت
 راوی در چیز است یکی آنکه کاهی نبوت راوی از ام یا کنیت یا لقب یا صفت یا حرفه یا نسب بسیار می باشد
 نیز چیزی از آن شهر گیر و پس کرا و بغیر آنچه بدان شهر است برای غرضی از اغراض کند و گمان رود که این
 اگر ام شخص دیگر است و اینها بهالت بحال او هم رسد اتقی نووی گفته این فن خیلی عولیس و صعب است و حاجت
 بسوی آن ماست بنا بر معرفت تالیس اتقی و درین باب کتاب الموضح لا و باجمیع و التفریق تالیس
 و خطیب در ان اباد و افاد و فرموده و سبقه الی غیره بن سعید البصری و بعد از او دی ثم العوری و سخی
 کتاب الیضاح الاشکالی و بن یثلمه محمد بن السائب بن ابی الکلبی نسبت به هم الی جده فقال محمد بن ابی بشر و ستاد
 بعضه هم محمد بن السائب و کتا بعضه هم ابی النضر و بعضه هم ابی سعید و بعضه هم ابی شام نووی گفته و مثل اوست سالم راوی
 از ابی بکر و ابی سعید و عایشه و جودی سالم ابو عبدی بنی ست و سالم مولی مالک بن اویس سالم مولی شداد
 بن العاد و سالم مولی النضر و سالم مولی المهری و سالم ابو عبدی بنی بنیق و سالم مولی دوین و سالم مولی شداد و بن
 ابر اول ست از و سبب بهالت و سبب و م اگر راوی مثل الروایت باشد آخرین از وی بسیار باشد
 و درین باب کتاب و تالیف یافته اعنی من لم یرو عنه الا و احد اگر چه نامش برده باشد و منجای سعید بن
 کتاب سلم حسن بن سفیان و غیره از و و حدان از صحابه جاعتی ست مثل عامر بن شهر و عرو بن محرز و محمد
 بن جهمان و محمد بن یحیی که خبر شبیر از ایشان راوی نیست و مثل قدامه بن عبد الله که غیر این بن ناکل کسی از وی
 روایت کرده و مثل سیب بن حزن قرشی که خبر پیش سعید بن سیب از وی راوی دیگر نیست و غیر ذلک کثیر
 و نیز در تالیس جاعتی درین قسم است بخلاف آن کی زهری ست که از است و چند تالین در روایت متفرست
 و غیره و دیگری از آنها راوی نیست و همچنین مالک متفرست از و شیوخ مذنبه و بعضی انکا حصول این حتی
 در جمیع کرده اند و این مرد و دست بوجود این قسم احادیث درین هر دو کتاب نیست آنها را راوی مگر
 یک کس مثل حدیث قیس بن ابی خازم از مرد اسلمی بنی فطی بنی ابی الصالحون الاول فالاول که نیست و از او
 غیر قیس اخر بنی بخاری و همچنین سلم حدیث ثانی بن عمر غفاری را احترا ج کرده و جز عبد الله بن مسامت که

راوی نیست و همچنین بخاری و مسلم هر دو حدیث سیب بن جریز را در بار وفات ابی طالب اخرج کرده اند
و نیست راوی برای او اگر بپیش سید یکا سابق و این تمام شرح اقرانی از دو امر جهالت است خطیب بغداد
و غیر گفته اند که مرتفع می شود و جهالت بمعرفت علماء و راویان زیادیت و عدل از وی لفظاً خطیب نیست
که حکم العدالة بر روایتها غنیه و برین خطابین خیر فرشی کرده اند

قالوا و اما من لم یرو عنه سوی واحد فمثل عمرو ذی الحتر و جبار الطائی و سعید بن جندب قفروا بالروایة منهم
ابو اسحق السبیعی و جری بن کلب قفروا به قتادة قال اخطیب و الزبیری بن مزین قفروا عنه الشیخی رعن بن النور
قال ابن الصلاح و قد روی البخاری للمرواس الاسلامی و لم یرو عنه سوی قیس بن ابی حازم و سلم لم یروی عنه بن کثیر لم یرو
عنه سوی ابی سلمة ابن عبد الرحمن قال و ذلک مصیر منحا الی ارتفاع اجماله بر روایة واحد و ذلک متجه کالخلاف فی
الاكتفاء و واحد فی التعدیل حافظ ابن کثیر گفته قلت هذا توجيه جيد لیکن البخاری و مسلم اما اكتفیا فی ذلک بر روایة
الواحد فقط لان هذین صحابیان و جهالة الصحابی لا تقتضی خلاف غیر و اما علم انتهى القول و هذا الاثر و علی التوجه
المذكور صحیح اینها و الله تعالی حق و در ادامه گفته هر که عین و عدالت او معلوم است روایتش مقبول است
هر چند اسم و نسبش مجهول باشد اتقی گویم مثل قول ایشان اخبرنی فلان او شیخ او رجل او یعتنه و این فایان
و بر معرفت اسم هم سهوا لال میکنند بورد و او از طریق دیگر تسمیه از حدیث بدان اعتنا تمام و از ان نقیض
تام کرده اند و این مسأله مبهمات است حافظ ابن حجر گفته حدیث مبهم مقبول نیست تا آنکه نام او بر ذریه که شرط
قبول روایت عدالت راوی است و هر که نامش مبهم که در عین و شناخته نمی شود تا بعدالت چه رسد و همچنین
غیر مقبول است اگر چه ابهام بلطف تعدیل کن مثل آنکه راوی بگوید اخبرنی الشقة زیرا که گاهی این مبهم نزدش
ثقة و نزد غیرش مجروح می باشد و هذا علی الاصح فی المسئلة و قد تقدم بیانها انتهى و همین نکته حدیث مرسل است
نمی پذیرند اگر چه ارسال کنند و آن عدل جازم بدان باشد بنا بر این احتمال بعینه و بعضی گفته اند که مقبول است
تسکالاً بظاهر زیرا که جرح برخلاف اصل است و بعضی گفته اند که اگر قائل عالم است در حق موافق مذہب او
جاری باشد اتقی و در قصب السکر نوشته که مبهم غیر مقبول است هر چند ابهام کننده آنرا بلطف تعدیل آورده اند
و هذا علی الاصح انتهى و فیہ باسحمت من الخلاف و سید محمد ابن وزیر بعد قول حافظ ابن حجر علی الاصح زیاده کرده
لما مضی فی المرسل من المنع من دخول التعليق فی الاخبار فی مواضع الاجتهاد و هذا منها و لهذا و لیعلم القائلین
الصحيح المجزوم لان ذلک یودی الی تعلیق المبتدأ للجملة فی الاجتهاد انتهى بعد گفته که اگر محدثین ايجاب طلب
ظن اقوی درین مقام میکنند پس بر معنی خود دلیل ثابت نگشته و علی علیه السلام حدیث مبهم را بعد اختلاف
قبول کرده و حق آنست که مرآت بن غیر خضر اند پس مقدار ظن اقوی تحقق نشود و درین حین رجوع

بسیوی مطلق من واجب گرد یعنی نزد قاض و علم مجرب و جهان کننده و اگر اهل حدیث قیاسش نهاده
 گردانند پس مردود است بوجوه فارقی انتهى یعنی میان شهادت و روایت پس قیاس یکی دیگر صحیح
 نباشد گویم سیوطی ذکر کرده که تخریر فرق میان روایت و شهادت از امور محدث است و متاخرین در این
 نموده اند و نهایت آنچه بدان تفریق کرده اند اختلاف در بعض احکام است مثل اشتراط عدد و غیره و این در حقیقت
 موجب تخلف نیست عراقی گفته است در تالیف الفرق بینا حتی ظفرت به فی کلام لازمی فقال الروایة هی
 الاخبار عن امرأ لا تراعى فیہ الی احکام و خلافہ الشہادۃ قال و اما الاحکام التي یقتصران فیہا فکثیرة قلیم من تعترض کجما
 و اما ذکر منها ما یتیسر انتہی بعدہ ہشت چیز ذکر کرده و گفته اول عدد است که در روایت شرط نیست بخلاف
 شهادت و ابن عبد السلام در رسالتش چیزی را ذکر کرده از آن جمله یکی ہماہمیت مسلمین است از کذب بر رسول خدا صلوات
 بخلاف شهادت زور دوم انفراد راوی و احد است بحديث پس اگر مقبول نشود این مصلحت بر اہل اسلام
 فوت گردد بخلاف فوت حق و احد بر شخص و احد سوم آنکہ میان بسیاری از مسلمانان عدوان می باشد و آن
 حامل ایشان است بر شهادت زور بخلاف روایت از وی صلوات چہارم آنکہ در روایت مطلقا ذکر است شرط
 نیست بخلاف شهادت و بعض مواضع پنجم آنکہ در وی حریت شرط نیست بخلاف شهادت مطلقا ششم آنکہ
 شهادت تائب از کذب مقبول است نہ روایت او یستم آنکہ ہر کہ در حدیث واحد دروغ گفت جمیع حدیث ہست
 او مردود باشد بخلاف کسیکہ شهادت وی بزر و یکبار ظاہر گشته پس شہادت سابق او باین کذب منتقض گردد
 ہشتم آنکہ شہادت کسیکہ جفجف نفس خود را دفع ضرر از زبان خویش بدان خواستہ مقبول نیست با آنکہ و آتش مقبول
 بعد در قضا می نگیرد میان ہر دو تائب است وجہ ذکر کردہ کہ حاجت ایرادش درین محل نیست و خلاصہ و غیرہ
 گفته روایت تائب از کذب و غیرہ از اسباب منق در حدیث مردم مقبول است خلافا لابی بکر الصمیری اگر روایت
 تائب از کذب در حدیث رسول خدا صلوات علیہم کہ مقبول نیست ابد اگر چه تو بایش نگوید باشد کہ اقا لہ احمد بن حنبل
 و احمدی شیخ البخاری و الصمیری فی الفقہ الشافعی و صمیری فی اطلاق حکم دین باب کردہ و گفته من یظن انہ
 من اہل النقل بکذب و جہانہ علیہ لم یعد لقبولہ بمتوہیظہ یا من ضعفنا نقلہ لم یجعله قویا بعد ذلک و ذلک بما
 افرقت علیہ الشہادۃ و الروایۃ و الیہ المظفر سماعی گفته من کذب فی خبر واحد وجب نقاط ما تقدم من حیث
 انتہی حافظ ابن کثیر گفته و من العلماء من کفر بتوہم الکذب فی الحدیث النبوی و منهم من یحکم قتلہ و فی حرز ذلک
 فی المقدمات انتہی و احنی شان منبع حدیث خوانان ہین معنی است کہ اگر یکی دران یک بار کذب گوید یا بخوان
 و دران باب مقبول نشود و کیفیت کہ اگر این ہمہ تخری و احتیاط در دین نمی بود سلامت از شریعت حقہ برخوردار
 و نجاش از دست برد اعدا و ملت مہادقہ سخت دشوار و مستعذر می شد و امن از دین و ملت منقذ میگردد

و این همه عزت و تبحر الهی متعالی محض و بزرگوار است و حدیث است فردی از افراد است و احدی از احوال است
 و این انبیا زایشان نیست و کیفیت کار این گروه باشد که بتدوین رسول خدا صلوات الله علیه است و در حدیث ثلث است
 و صفت ایشان بنفی تحریف غالین و احتمال بطلین و تاویل جاهلین وارد شده و از اینجا بصره الفضا ثابت
 شده که هر چه را او هر که را اهل حدیث جرح کنند آن مجروح غیر مقبول بلکه مردود است و هر چه را او هر که را ایشان
 تعدیل فرمایند همان محتج به و مرضی و مقبول است و لکن در این تقریر فرق در میان مراتب فضایل را نمی آید
 و مراتب احادیث رسول و فقه وی معلوم گردد که میان این هر دو دمج و ثبوت و روایت و درایت بعد
 مابین المشرقین است **مسئله** سادست مشترقة و سرت مغترب است و این مشترق و مغترب سیف از قومی
 مدعی اسلام است که با وجود بقاء ائمه ائمه محنت مطهره و حجه برونه ائمه و وقوع ترویج کتب حدیثیه شریفه و تواتر
 کثیر صحیح میل بتقلید آراء رجال دارند و بران کار بندند و در پی بجانب کتاب عزیز و سنت بزرگوار که لایزال
 مثل ثمار است و خزان او همچو بهار بر نماید دارند و همیشه منبع ایشان تقدیم اجتهاد بر تصویف معارضه رسول
 با جا و است است و باین همه خود را مسلمان دانست رسول انس و جان گمان میکنند **شرح** شری شری که
 رفت ایمان شری و آدمیم بر آنکه چون ائمه از فقه روایت حدیثی کنند و موعوی غنه از آن بشنود بنفی وی بردارد و
 پس اگر انانی جازم بنفی او است و میگوید که ما روایت او که بعلی او نه و روایت او که واجب باشد و این روایت
 در باقی روایات او نیست که اقال این الصلاح و غیره و اگر میگوید که لا اعرفه و الا ذکره او خود پس درین حدیث
 نیز قانع در بخیر نیست باشد علی المختار و اگر یکی روایت حدیثی کرد باز آنرا فراموش ساخت عمل بران حدیث نزد
 جمهور محدثین و فقهائ و مقلدین ساقط نشود و بعضی اصحاب ابو حنیفه گفته اند که استفاضت واجب است و برین قول
 بنا کرده اند و حدیث ایما امرأة کفحت نفسها بغیر اذن ولیها فیکفها جابا بطل و هو من حدیث سلیمان بن موسی عن
 الزهیری عن عروة عن عائشة قال ابن جریج فقلت للزهیری فأنکته عمة فلم یعرفه و حدیث ریحان بن
 ابی صالح از ابو هریره در فضا و شاد و یمن و سبیل از از جنت مضمی که در و ما غش عارض شده بود و فراموش
 کرد و میگفت حدیثی ربیعہ عنی حافظ ابن کثیر گفته اند اولی بالقبول من الاول و قد جرح الخطیب کتابین حدیث
 بحديث ثم نسى انتی و صحیح درین محل قول جمهور پس زیرا که موعوی غنه در صد زایشان است و راوی از وی
 ثقه جازم است پس در روایتش با احتمال نمیرسد در خلاصه گفته و قدر وی کثیر من الاکاراجاد و حدیث نسو باقی و
 بهامن سمعناهم فیقول احدیهم حدیثی فلان عتی انی حدیثه و جمع الخطیب ذلک فی کتاب المعروف و لکن ذکره اتفاق
 و غیره من العلماء الروایة من الاحیاء انتی گویم شافعی روایت از احیاء مکره داشته و خفیه عمل اجدیث بنی
 ساقط کرده پس میان هر دو تفاوت است چه مکره و ساقط یک چیز نیست و در باره کسی که بر حدیث ائمه

می ستاندا اختلاف کرده اند قومی گفته روایتش غیر مقبول است و حدیثش غیر مکتوب و هو قول احمد بن حنبل و
 اسحق بن راهویه و ابی حاتم الرازی زیرا که اخذ اجرت خاتم مروت است عرفا و تمت بسوی او طاری باونهم
 فضل بن مکین شیخ بخاری و علی بن عبد العزیز یکی و دیگران در آن خصیت داده و قیاس بر اجرت تعلیم قرآن
 کرده و قد ثبت فی صحیح البخاری ان احق ما اخذتم علیه جرک کتاب الله بود ابو احسین بن بقور که اجرت میگرفت
 بر حدیث بجهت آنکه شیخ او ابو اسحق شیرازی فتوی بخوارش داده بود زیرا که اهل حدیث او را منع میکردند از
 کسب برای عیال وی گویم و شاید که صواب در بنیام سخن او این باشد و شک نیست که اخذ حطام فانی این
 داری بقا و طلب مزد بر تعلیم شریعت عزرا مخصوصا احادیث مصطفی و سنن رسول مجتبی مشعر به نادت همت
 اخذ و طالب خست از داده و قالت مروت اوست آید و او دوا بن ماجه از عباد بن صامت رضی الله عنه که یکی
 از نقباء اصحابه بود روایت کرده اند قال قلت یا رسول الله رجل ابدا ی الی قوسا من کنت الی ذلک کتاب و القرآن
 ولیست بمال فارمی بهانی سمیل الله قال ان کنت تحب ان تطلق طوقا من نار فاقبلها و تسبط بحث درین سبکه
 و استمال او در کتب فقه است و لباس التقوی ذلک خیر و خیر الزاد التقوی و شک نیست که اکثر علماء حدیث بلکه
 فضلا و فقه را عادت ترک اخذ بر تعلیم دین است قدیما و حدیثا و اما آخذین فقلیل باهم و چه عجب است که اجرد دنیا
 موجب اخلال اجر در آخرت باشد و کدام اجر که مثل آن فضیلتی در اسلام و مرتبتی در مسلمین معلوم نیست فیما اهل
 العلم اعدوا هو اقرب للتقوی و در مبتدعی که بسبب بدعت خود مکفر نگریده سه قول است یکی آنکه روایتش مقبول
 مطلقا بنا بر نسق او پس چنانکه در کفر متناول و غیر متناول مستوی است همچنان در فسق نیز متناول و غیر متناول
 مساوی است دوم آنکه اگر استحلال کذب برای نصرت مذہب خود نکرده است روایتش مقبول است الا متقبل
 نیست مثل استحلال خطابی از روافض و این قول منسوب بسوی شافعی رح است بموم آنکه اگر ادعی بسوی مذہب
 خودست مقبول نیست ورنه پذیراست و برین اندکثر حافظ ابن کثیر گفته و فی ذلک نزاع قدیم حدیث الذی
 علیه اکثر و التفصیل بین الداعیة و غیره و بعض اصحاب فنی گفته اند که اصحاب با و داعیة متفق بر عدم قبول در
 غیر داعیة مختلف اند و ابو حاتم ابن حبان گفته احتجاج بداعیة نزد ائمه با قاطب تبایز نیست و میان ایشان اختلاف
 درین باب معلوم نموده است آبن الصلاح گفته و هذا عدل الاقوال و اولها بالقول بالمنع مطلقا بعبید بن العباس
 عن ائمة الحدیث فان کتبهم طائفة عن المبتدعة غیر الداعیة ففی الصحیحین من حدیثهم فی الشهاد و الاصول کثیرا و حفظ
 ابن کثیر زیاده کرده و قد قال الشافعی اقبل شهادة اهل الامور الا الخطیئة من الرافضة لا منهم یرون الشهادة
 بالزور لموافقتهم فلم یفرق الشافعی فی هذا النص بین الداعیة و غیره ثم ما الفرق فی المعنی بینها و هذا البخاری قاضی
 لعمران بن حطان الخاری ما فی عهد الرحمن بن یحیی قاتل علی بن ابی طالب و هذا ای مدح من اکبر الدعوة الی المبتدعة

و الله اعلم انتهى القول و هذا هو الحق الذي لا محيص عنه وقد حقت ذلك في كتابي هداية السائل الى اوله السائل
 تحقيقا شافيا فليدبر فيه خلاصة گفته مذمب اول سخت ضعیف است چه در صحیحین و غیره از کتب ائمه حدیث
 احتیاج به بسیاری از مبتدعه غیر دعائیه است انتهى گویم مناوی در تقریفات گفته البدره الفعلة الخالفة للسنّة
 و فی الحدیث کل محدث بدعة و کل بدعة ضلالة و کل ضلالة فی النار انتهى حافظ ابن حجر فرموده ثم البدره اما ان کان
 بکفر کان لایقعا بالسنّة المکفرة و یفسق فالاول لا یقبل صاحبها البهوی قال و قبل یقبل مطلقا و قبل ان کان لایقعا
 حل الکذب لنصرة مقالة قبل و تحقیق اند لا یرد کل کفر بیدعت لان کل طائفة تدعی ان مخالفتها مبتدعه و قد رتبنا
 فکفر مخالفتها فلو اخذ ذلك علی الاطلاق لاسلزم کفر جمیع الطوائف فالحمد ان الذي ترد روايته من ان کراما
 متواتر من الشرع معلوما من الدین بالضرورة و کذا من اعتقد عکسه فاما من لم یکن بهذه الصفة و انضم الی ذلک
 ضابطه لایرید مع و رعه و تقواه فاما ان من قبوله انتهى و تووی در تقریب گفته و من کفر بیدعت لم یصح به بالاتفاق
 سیوطی شراح تقریب گوید کالجسم و منکر علم الجزئیات بعدة و ردعوی اتفاق بقول حافظ ابانوی و مناقشة کرده
 و در سبال المطر بر قول حافظ فالحمد الی قوله بالضرورة گفته اما هذا فهو کافر تصریح لانه کذب للشارع و کذب کافر
 و کذا معتقد عکسه طایفه من اهل الاسلام و الکلام فی روايتهم من اهل الاسلام ارتکبوا بدعتی فی الدین و قد عرف
 من کلام حافظ انه اعتمد قبول رواية من ایتح بکفر اذ کان ضابطا و رعایا ثبتم نهایی علی التکفیر بالالزام
 و هو باطل و علی انه یکفر اهل القبلة بالبدعة و هو خلاف مذمب الاشعرية انتهى شوکانی گفته حاصل آنست که اگر
 مذمب مبتدع جواز کذب مطلقا معلوم است روايتش مقبول نیست قطعا و اگر معلوم از مذمبش جواز کذب در
 امر خاص است مثل کذب در آنچه متعلق بنصر مذمب است یا کذب در ترغیب بطاعت یا ترهیب از محصیت
 پس جمهور بر آنند که غیر مقبول است قیاسا علی الفاسق بل هو اولی و به قال القاضیان ابوبکر و عبد الجبار و الشافعی
 و الاکثری و ابوالحسنین بصري گفته مقبول است و همین است رای جوینی و ابلع او حتی عدم قبول است مطلقا
 در اول و درین امر خاص نیست فرق در بین در میان مبتدعی که کفر بیدعت باشد و در میان مبتدع غیر کفر بیدعت
 و اگر این مبتدع مستحیز کذب نیست پس در وی اختلاف است بر اقوال بعدة ذکر این اقوال کرده و گفته حق آنست
 که در آنچه داعی بسوی بدعت است و مقوی اوست مقبول نیست نه در غیر آن خطیب گفته و هو مذمب احمد و
 ابن الصلاح نسبتش بسوی اکثرین کرده و گفته هو اعدل المذاهب و اولاه و در صحیحین احادیث مبتدعه غیر دعاء احتیاج
 و مستشهاد بسیار است مثل عمران بن حطان و داود بن حصین و غیره و ابوحاتم ابن حبان در کتاب الثقات
 نقل اجماع بر آن کرده و ابن دقین العید گفته بعض متاخرین از اهل حدیث این مذمب را مستفیق علیه گردانیده اند
 حال آنکه این چنین نیست و ابن حطان در کتاب الوهم و الا بهام گفته خلاصه و غیر داعیه است و اما داعیه پس نزد

چنانکه سابقا است ابو الولید باجمی گفته اختلاف فی الداعیة یعنی آنکه یغیر بدعتی فاما الداعی یعنی حمل الناس علیها
 فلم یختلف فی ترک حدیثه انتهى و سابقا لفظ گفته این مسئله روایت کنایه التاویل بود که ذکر یافت و اما سابقا قبل
 فساق التاویل پس لفظ گفته دوم آنکه بدعتش مستغنی بکفر نباشد اصلا و در قبول و رد و در اختلاف است گفته اند
 مردود است مطلقا و این بعید است و اکثر آنچه بدان تعلیل کرده اند آنست که در روایت کردن از وی ترویج
 امر و تنویر بکار است و برین تقدیر باید که از بدعتی روایت هیچ شیئی که در آن غیر مبتدع شرعی است نکنند و گفته اند
 مقبول است مطلقا مگر آنکه مستند حل کذب باشد که تقدم گویم اما اعتقاد حل کذب بر رسول خدا صلعم پس آن مردود
 بتواتر حدیث من کذب علی منکره گفته اند که مقبول است مادام که داعی بسوی بدعت خویش نباشد زیرا که تزمین او
 بدعت را گاهی خامل او بر تحریف روایات و تنویر آن بر مقتضای مذهب خودش میشود و بیانی الاعم و ابن حبان
 اغراب کرده و داعی اتفاق بر قبول غیر داعی من غیر تفصیل نمود آری اکثر بر قبول غیر داعی اند که در روایت
 چیزی کند که مقوی بدعت است پس مردود باشد بر مذهب مختار و به صرح الحافظ ابو اسحق ابراهیم بن یعقوب
 ابو جزیالی شیخ ابی داود و النسائی فی کتابه معرفه الرجال و در وصف روان گفته و منهم زانی عن احمی عن السنته
 صادق الوجه فلیس فی حله الا ان یؤخذ من حدیثه مالا یمکن منکر اذالم یقوی به بدعت و این قول متجه است زیرا که علمای که
 حدیث داعی بسبب آن مردود شده ظاهر در آنست که ظاهر مروی او موافق مذهب مبتدع باشد اگر چه داعی نبود
 انتهى و سید محمد بن ابراهیم در مختصر خود گفته و قدیر السلام بارتکاب الکبائر و تقصیر کما و هو اجماع و شد من قبل الصدوق منهم
 ویرد یكون مساویة اکثر من محاسنه و ان اجتنب الکبائر و قدیر الراوی بالبدعة و هی اما بکفر فلا یتقبل المحذور او
 بمسئوق فیتقبل من لم یکن داعیة فی الاصح ویرد الداعیة عند المجتهدین قال و التقوی فی الدلیل قبوله الا فیما یقوی عیبه
 و تقوی القرآن تهمة و لا یتابع و قد داعی جماعه جله الاجماع علی قبول المتأدین مطلقا و هو مذهب جمهور اهل البیت
 و حجة من رد هم التهمة بالبدعة و حجة من قبلهم ظنی لصدق مع عدم المانع و منه رواية الثقات للاجماع علی ذلک
 و باید زعم من رد هم من تعطیل علم الحدیث و الاثر کما یعلم ذلک من بحث عن رجال الصحیحین مع بلوغ اجماع فی تنقیح روایاتهما
 و قد اوضح ذلک فی الحواصم و علوم الحدیث انتهى کلامه و درین قول تقویت قبول فساق التاویل است مطلقا
 و بران استدلال باجماع و غیره کرده خواه داعی بود یا نه خواه روایتش مقوی بدعتش بود یا نه و تقوی
 تقویت قول مبتدع غیر داعی کرده و گفته اند قول اکثر او اکثر گفته اند صاحبی صحیحین احتیاج بشیء من البدعت غیر الداعی
 و قرانی گفته بل احتیاجی الشیخان بالرداءة فاجتج البخاری بعمران بن حطان و هو من الدعاة و احتج بسبب احب بن
 عبد الرحمن الحمالی و کان داعیة الی الارزاء و اجاب بان ابا داود قال لیس فی اهل الامم الا ما اصابهم حدیثا من الخوارج
 ثم ذکر عمران بن حطان و اباحسان الاعرج قال و لم یحتج مسلم بسبب بحسب بل خرج لفی المقترنة و قد وثقه ابن معین

انتهی گویم چون با حقیقت حدیث عمران بن حطان خارجی داعی با حق قائل علی بن ابیطالب بنا بر صدق او در حدیث
 قائل شده اند پس می باید که هر مبدء صدوق مقبول باشد خواه داعی بود یا غیر او و معیار قبول روایت تنها
 صدوق راوی بود و رسم عدالت و غیره از میان بر آنگند و شود این همه مقتوی قول مقبول مبتنی است مطلقا و کما
 صدوق باشد در سبیل المطر گفته و قد نصرا نه فی شرح التبیح و غیره انتهی گویم در نیام ابحاث چند است که در باب اول
 الی اوله المسائل بحواب سوال یکصد و پنجم بسط آن کرده ایم و حاصلش آنست که مدار روایت بر صدق مضبوط راوی
 نه بر عدالت در روایت مبتنی چه اگر صدق و ضبط او معلوم است مقبول باشد هر مبدء ع که بود و او را عدالت در رسم
 حدیث حسن صحیح و اخذ ترک بدعت در تعریف عدالت چنانکه جمیع علماء اصول حدیث و کتب خود بر آن اطلاق کرده
 کما نبغی نیست و در صحیحین روایت کشی از مبدء نه دعاهم آمده کما بینا هنا لک و کیفیت که از رجال بخاری و مسلم و غیره
 بعضی شیعی و بعضی حرجی و بعضی قدری و بعضی ناصبی بوده اند از قدح روایت از ایشان ناقص بر عمل اصول است
 پس صواب قبول روایت مبتنی باشد علی الاطلاق الا که صدق و ضبط او معلوم نیست و بر تقدیر وجود این
 هر دو چیز برای رد روایتش وجهی موجود نیست و تفصیل این مقام از بابیه السائل باید جست و اما فسق راوی
 پس مردم در تقسیم معاصی بسوی صفات و کلمات مختلف اند مذموب جمیع تقسیم است و ادله کتاب و سنت روایت
 بعده اختلاف کرده اند و را که مختصر و عددی معین است یا نه بر دو قول و بر قول بعد و معین اختلاف کرده اند
 در تعداد بعضی کم بعضی زیاد گفته و نوشته اند تا آنکه شیخ ابن حجر مکی در زوایر قریب چهار صد مصیبت ذکر کرده
 و باجماع دلیل دال بر اختصاص در عدد معین نیست و بعضی از آن مخصوص علیه است مثل قتل و زنا و اوطا و شرب خمر
 و سرقه و غضب و قذف و نیمه و شهادت زور و کذب بر رسول خدا ص و گفته اند که کم اصرار بر صغیر و حکم مکرر
 کبیره است لیکن دلیل برین قول که صاحب کتاب باشد نیست بلکه این مقال بعضی صوفیه است که لا صغیره مع الاطرار
 و بعضی که عارف علم روایت نیست این نظر را حدیث ساخته اند و این صحیح نیست بلکه حق آنست که حکم اصرار حکم اطرار است و اصرار بر صغیر
 صغیره است و بر کبیره کبیره و از اینجا معلوم شد که فاسق را عدالت نیست و مسلم و صحیح خود حکایت اجماع بر روایت
 فاسق کرده و گفته که خبرش غیر مقبول است نزد اهل علم چنانکه شما دانش مرد و دست نزد مکرمان و جونی و حقیقه
 اگر چه اظهار قبول شما در فاسق کرده اند لیکن اظهار قبول روایتش ننموده پس اگر قائل بدان تفوه کند بسبب
 بالا جماع باشد سازمی و محصول گفته چون اقدام کند بر فسق پس اگر فسق وی معلوم شود روایتش مقبول است
 بالا جماع و اگر معلوم نشود پس مظنون است یا مطلقا اگر مظنون است روایتش مقبول است بالاتفاق و اگر مطلقا
 بدست نیز مقبول است و قاضی ابوبکر گفته مقبول نیست و دلیل ما آنست که ظن صدق او از وجه است چنان
 ظن واجب و معارض جمیع عطیه متقی پس علی بدان واجب باشد و حجت خصم آنست که منصب روایت لائق

فاقست نیست اقصی بانی الباب آنکه منق و مجهول است لکن جعل و یسوق فستی و دیگر است و چون یک منق مانع از قبول و ادوات باشد پس
 در منق اولی تر این منع اندر جواب این است که چون منق بودن آن معلوم شد مقدم می نمایند از آن جهت که منق خلاف آنکه معلوم شد و
 جواب این جواب است که اطلاع علی بن حمزه و این خود تا آنجا که موجب منق مجهول می شده و دل است بایض دلالت بر اجتهاد او برین خود
 و تمام آن او در آنچه معرفتش بر روی واجب بود استی گویم حقیق در اینجا نیز همانست که عدالت مشروط اهل علم قبول
 حدیث جز در رسلی و بعضی خلص افراد و موافقین غیر موجود است و ادارت حکم رد و قبول احادیث بران تشبیه می باشد
 پیش نیست پس راجح قول کسی است که در راوی چیزی صدق و ضبط شرط دیگر نمیکند که اما در مناقض و تقاضی جرح
 و تعدیل و عدم امکان جمع میان هر دو چند قول است اول آنکه جرح مقدم است بر تعدیل اگر چه معدلین اکثر
 از جراحین باشند و این قول جمهور است که انکه علم غلطیست الباجی و قاضی در آن نقل اجماع کرده و درازی و
 آمدی و ابن النجاشی گفته چنین است صحیح زیرا که با جرح زیادت علم است که معدل بران مطلع نشده و این قاضی
 گفته و هذا انما یصح علی قول من قال ان الجرح لا یقتیل الا مفسر او قاضی اشعری اصحاب الشافعی من هذا انما یصحیه
 و شهد الاخرانه قد تاب منها فانه یقدم فی هذه الصورة التعدیل لان معذرة اذلة علم قول دوم آنکه تعدیل
 مقدم است بر جرح زیرا که جرح گاهی جرح بخیری نمیکند که در نفس الامر جرح نیست و معدل اگر عدل است تعدیل
 نمیکند مگر بعد تفصیل موجب و داین را حادی از ابو حنیفه و ابو یوسف حکایت کرده و لا بد است از تمیز این
 قول بخبر مجمل زیرا که اگر جرح مفسر خواهد بود تعدیل نه که در تمام نخواهد شد سوم آنکه اکثر از جراحین و معدلین تقدیم
 کنند و تحصیل گفته و این بنوعیست زیرا که سبب تقدیم جرح اطلاع جرح بر زیادت است و این بکثرت عدد
 منتفی نمی شود چهارم آنکه این هر دو متعارض اند و تقدیم یکی بر دیگری منسنگد و مزج و این قول را ابن حباب
 حکایت کرده قاضی در تقریب گوید محل خلاف آنجاست که عدد معدلین اکثر باشد و اگر مستوی است جرح مقدم
 بالا جماع و که قال الخطیب فی الکفایة و ابو الحسن بن القطان و ابو الولید الباجی و ابو نصر قشیری خلاف ایشان
 کرده و گفته محل خلاف در سهواست پس اگر عدد معدلین بیشتر و عدد جراحین کمتر است پس درین صورت
 عدالت اولی باشد که اقل استی گویم حتی حقیق قبول آنست که این محل اجتهاد است برای قیاس و بیشتر ذکر کردیم
 که راجح آنست که در جرح و تعدیل لا بد است از تفسیر پس چون جرح و معدل هر دو با هیچ و تعدیل و تعدیل تفسیر
 کنند بر چه تدلیج از مزج و درین هر دو مخفی نخواهد ماند و اما بر قول قبول جرح و تعدیل محل از عارض پس
 جرح مقدم بر تعدیل است زیرا که جرح امکان آن ندارد که ابتدا در جرح خود پسوی ظاهر حال کند بخلاف
 معدل که گاهی مستند بطاهر حال میشود و نیز در عارض است که جرح و تعدیل محل متعارض شده است احتمال
 در آمده پس مقبول نباشد و به قال الشوکانی جرح در خلاصه گفته اعراض کرد و در دوم درین اختصار از مجموع

شرط مذکور و اكتفا نمودن از عدالت راوی مستور بودن او و از ضبط او بوجو و سماع وی که نسبت بخطا متوکل
 است و بر و ایش از اصل موافق اصل شیخ یعنی کتاب استاف خود انتهی و شرح مختصر گفته و هذا است و ک
 فی زماننا نفعو بالمدین ذلک الاکتفاء انتهی گویم درین زمانه ما این اکتفای نیز هم شایسته عفت است فانما ندو
 انا الیه را چون بعد در خلاصه گفته احتجاج کرده است بیهی بر این معنی باینکه حدیث صحیح و جز آن در کتب است حدیث
 فراهم گشته اند و هیچ از آن از جمیع ایه نمی تواند رفت اگر چه در بعض جا نیز باشد مثلاً بخاری در صحیح خود باستیقا
 جمیع احادیث صحیحین را در پیوسته پس سلم آمد و صحیح کاشت و بر آن زیاد کرد و بعد ابو داود و ترمذی و نسائی
 آمدند و آنچه از صحیح و ضعیف از پیشین رفته بود ذکر آن در کتب خود نمودند و چه گشت که ایه حدیث محفوظ اند
 از آنکه چیزی از احتیاط از جمیع ایشان برود بنا بر همان صاحب شریعت بخت آن انتهی گویم احادیث صحیح
 هر چند در صحیحین مختصر نیست و ایشان استیجاب آن کرده اند لیکن لابد درین اتیان و ترک وجه تخصیص در ترجیح است
 راه اصحیت یا مقاصد دیگر و آنچه از پیشین ترک شد و از اصحاب بن ترک نشد و آنچه از اصحاب بن اراده ترک
 مانده و دیگران بایرادش در کتب خود پذیراخته اند غالبش اخبار ضحاف است و بر بنه احادیث این کتب بسته
 نمی رسد و لهذا حکمت الهی اقتضای آن کرد که بر روی بسید طحاکی غیر این کتبش گانه کتابی دیگر در حسن قبول
 و شهرت تام و تیسر عام باقی نماند و از اینجا است که از دیر باز وجود آن معاجم و مسانید و اجزاء قلیل الحصول بلکه
 منقود است و هر که عارفین علم بر وجه اتقان است نیک می شناسد که با وجود صحیحین بن راجع به توفیق
 حاجت بکتب دیگر در دریافت اموات و مهات احکام دین و جز آن کمتر بوده است و اگر کتابی از آن کتب امر و
 پیش کسی باشد فی علم جمیع و تعدیل قابل استدلال نیست و کیست که درین زمان سخن برسانید و رجال احادیث
 آن کتب نماید و محتج به را از اسقاط الاحتجاج باز شناسد و شناساند الا من شاء الله تعالی و نیز هر قدر احادیث آن
 کتب که ما خدا احکام بود اهل علم حدیث بعد بحث و تقییس از میان رلوده و در صحیف خود ایراده کرده و قضاء
 و طرازا نماند و اندک حاجتی و تعبیهی بسوی استحصال آن کتب برای عامل حدیث باقی نیست بلکه هر قدر علم حدیث
 که برای جهت معرفتش شرط کرده اند اقل قلیل است نسبت بمخوفات این کتب بسته و باعدای او خالی از مرجع است
 و غالب استدلال اهل برع و اصحاب مذاهب راجع بر انتصار مشارب خویش با حدیث همان کتب است فلانما ندو
 الیوم فی تتبع ذلک و مستقراء و الا ان یقصد احدنهم مزید الاطلاع علیه و در احادیث این کتبش گانه نمرود
 است لال همکام احتجاج مراعات مراتب مقرر و محدثین واجب است ورنه نزد اهل معرفت باین علوم مشربیه
 احتجاج و استنباط وی مخبر نباشد و آن مطلق این است که شیخ عبدالحق و بلوی و جم غفیر از فقهاء و متکلمین و فقهیین
 و محدثین گفته اند که مذموب جمهور اهل حدیث است که اعلاای مراتب حدیث صحیح متفق علیه است لیستراخیه

بتقریب بدین بخاری است و تقریب مفرد است بآن مسلم است و تقریب شرط بخاری مسلم باشد و تقریب شرط بخاری مسلم باشد و تقریب شرط بخاری مسلم باشد
 آنچه بشرط خیر بخاری و مسلم بود و از این حدیث که التزم صحت کرده و تصحیح نموده اند مجموع اقسام باین ترتیب هفت است یعنی
 شرط شیخین و تقریب درین کتاب گذشته و از روی معلوم گشته که ایشان خود که امام شرط ذکر کرده اند و آنچه دیگران
 شرط ایشان قرار داده اند منظور نیست و مستبعد است که حاکم بر صحیحین و ایراد احادیث بر شرط و ایشان که این بیست
 و نه است متنبین محدثین اعتماد بر تصحیح حاکم نمی کنند و کتاب او را از پایه اعتبار انداخته اند که بعضی احادیث و صحیح
 یا حسن باشد اما غالبش ضعیف و شاید و منکر و موضوع است در صراطی که یکی نوشته اند اما جامع المستدرک علی صحیحین
 ذکر فی من الاحادیث الضعیفه و المنکرة بل الموضوعه جمله کثیره و روی بحاجه من المجروحین الذین ذکرهم فی کتاب
 فی الضعفاء و ذکر آنه تبیین لبحرجم و قد انکار علیه غیر واحد من الایمه بذل النعل انتهى حافظه ذی و طبقات شافیه لاریب
 ان فی المستدرک احادیث کثیره ولیست علی شرط الصحه بل فیها حدیث موضوعه شان المستدرک باخر اجماع و تقریب
 لم یثبت المستدرک فانه غرض من فضلاء بسوء تصرفه انتهى گویم حافظ ابن طاهر صاحب تذکره گفته کان فی الحاکم
 شریه التعصب للشیعه و کان لظهور التمسک فی التقدیم و الخلفه و کان من خرافات معاصره و الا و لا بد من تعصب هر دو کتاب
 و لا یقدر منه فیهی زیاد و ذکر و اما انحراف عن محمول علی فطاهر و اما الشیخین فمنظم لما بکل حال فیه شیعی غالی لاریب
 انتهى و از اینجا ثابت شد که ترک و اتمان اصحاب کتب صحیح سده و ضبط احادیث خالی از حکمت بالغه نیست و مرتبه
 صحیحین علی از مراتب باقی سنن است و در ثمرات النظر گفته ها اجل کتب حدیث و احادیثها السالمه علی کلام قراب
 الا احادیث تخصیلاً للظن و لنسب العالم اسکن الی ما فیهما منها الی ما فی غیرها بذات شیء و الا ظن فی نفسه ان الضعفاء
 و کان من اهل العلم انتهى و هر گاه که باوجود چنین جلالت شان و رفعت مکان بر احادیث صحیحین مثلاً احکام کرده باشند
 پس بکتب دیگر که فقهاء و متقدمین و فلاسفه اهل آرای برای انتصار شراب خود بدان پناذ میجویند و هیچ بیچاره
 و از اینجا معلوم شد که قول ابن همام که حکم علماء و بتقدیم صحیحین بر غیر آنها حکم است عین حکم و خرق اتفاق و ابرار
 و من انصاف و تعصب و حب محبت جاهلیت است لا غیر و قد سبق التصریح منابذ کتب فیما تقدم و شکایت
 که در هرفن و علم سخن و حکم امام و عالم همان فن و علم مستبر است نه حکم عالم فن و علم دیگر پس برابر جمیع ائمه حدیث
 قول واحد این همام فقیه حنفی چه وزن داشته باشد و کجا و خوار القات می تواند شد که نواز از این حدیث است
 و نواز اعلام جمع و تعدیل و اندک بقول الحق و مهوید علی السبیل آدمیم بر آنکه در خلاصه بعد ذکر گفتا و ناس مستوری
 راوی و حدیم و باب حدیث صحیح از جمیع ائمه این شان نوشته که قصد سماع حدیث بقا و سلسله اسناد است
 که مخصوص باین است حررها الله تعالی است انتهى و اسناد از دین است و اگر اسناد نمی بود هر کسی هر چه میخواست
 میگفت و غلط از صحیح و خطا از صواب ممتاز نمی شد و این سلسله با وجود تیر خرابی زمان و زمانیان انقضاء و

علم حدیث و قرآن و قلت اهل ثمار و کثرت ارباب رای هر چه در بار و هم شمار هنوز در بعضی اقطار ارض بر سبقت
 بفرمای خیر خیر صادق علیه الصلوٰۃ و السلام که محلّ هذا العلم من کل خلفت عدوله سقیون عینه تحریف الغالین
 و احتمال البطلین و تاویل ایجابین آخره اهل السنن و غیر هم صحیح احمد و مسلم و احمد و ابن حنبل و ابن
 زبانه آخر و درم قطره من و نواحی او هستند چنانکه از کتب تواریخ من مثل نفع الخو و النفس البانی و جز آن مکاره
 و قد قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان یان و احکمته یا نیت و در فضائل من احادیث دیگر نیز وارد شده پس این موضع
 بسطها اگر چه فی الحال این سلسله بموت اکابر این علم در آن دیار نیز روایت و نقلت آورده و مضاعف از مثال سید محمد بن
 اسماعیل امیر و اولاد اجداد ایشان و قاضی محمد بن علی شوکانی و اختلاف و تلامذہ و اشیاء ایشان جمیع الله تعالی
 و قدس ارواحهم خالی گشته باب چهارم در تحمل حدیث و طرق نقل و ضبط و روایت وی و درین باب است
فصل اول در اہمیت تحمل باید دانست که تحمل قبل اسلام و بلوغ و روایت بعد اسلام و بلوغ صحیح است و بعضی
 قبل بلوغ را منع کرده اند و این خطاست زیرا که مردم بر قبول روایت حسن حسین و ابن عباس و ابن الزبیر و نعمان
 بن بشیر و غیر هم متفق اند و ایشان تحمل حدیث قبل بلوغ کرده اند و همیشه مردم صدیقان را می شنوایند پس اگر
 تحمل قبل بلوغ صحیح نمی بود در اسامی صدیقان فائده تصور نیست و در زمینی که سماع صبی در آن صحیح است اختلاف
 کرده اند قاضی عیاض گفته اہل صنعت تجدیدش پنج سال کرده اند و این سن محمود بن سہب است که بخاری را روایت
 او ترجمه کرده و گفته باب سنی صحیح سماع الصغیر و گفته اند بلکه وی چهار ساله بود و عمل متأخرین بر آن مستقر گردیده
 و ایشان حدیث طفل پنج ساله را که سماع دارد می نویسند و از ادون وی نیز نمی نویسند و در حدیث خود حاضر شده باشد
 یا کسی او را حاضر ساخته و بعضی گفته اند صواب اعتبار سماعت ہر صغیر است پس اگر قرض خطاب و در جواب می تواند
 سماع او را صحیح میدانیم اگر چه کمتر از پنج سال باشد و نقل خود کاک عن احمد و موسیٰ الحمال و اگر نمی تواند سماعش صحیح
 نیست اگر چه پنج ساله باشد حافظ ابن کثیر گفته صحیح تحمل الصغار الشہادۃ و الاخبار و کذا کاک الکفار اذ ادوا و
 ما حملوه فی حال کمالہم و ہوا الاحکام و الاسلام و یعنی المبادی و تا الی سماع الولدان الحدیث النبوی و العادۃ المظروۃ
 فی اہل ہذہ الاعصار و ما قبلہا بعدہ مستطاولہ ان الصغیر یکتب لہ حصول الی تمام خمس سنین من عمرہ ثم بعد ذلک لیس
 سماعہ و استنا سنو فی ذلک بحدیث محمود بن الرزیح انه عقل مجتہبہا رسول الله صلی الله علیه و آله من ولونی و ارجو ہوا بنی سن
 رواہ البخاری فیجملہ فرقہ بین السماع و انصو و گویند نزد ما من طفل چار سالہ را آوردند کہ قرآن خواندہ و نظر
 در رای نمودہ بود و جز آنکہ نزد کربگی میگرفت حاصل نکو قاضی اعتبار تجدید سن کرده و غیر وی اعتبار حال نمود
 و ہو الصحیح و برین قول اشکال بحدیث محمود و اردنی شود زیرا کہ وال بر اثبات سماع مثل او و برین و ذکا است
 نہ بر نفسی سماعی و تون او در عمر با آنکہ ذکا و فطنت دارد ابو عبد الله زبیری گفته استحب است نوشتن حدیث

بعد است سال زیرا که این عمر جمیع نقل است و موسی بن یارون گفته اهل بصره و کتابت حدیث بجز در سال
میکنند یا اهل کوفه بعمر است سال و اهل شام بعمر سی سال و صواب درین زمان آنست که مکتوبات را در حدیث
کنند یا سماع مختصرا ز اول زمان که سماع در آن زمان صحیح است زیرا که خطوط الآن ابقا و سلسله آنها دست پیش
و اشتغال بنو مشرق حدیث و تنقیضش از زمین قابل برای آن و قابل در سن مضبوطی منحصرتست زیرا که گفتند میشود
با اختلاف این اشخاص حافظان این حجر گشته و من المهم ایضا معرفه سن القتل والاداء والاصح اعتبار سن القتل بالتیمیر وافی سماع
و قویة براد و یوشین با حصار جم الاطفال بحال اهل حدیث و یکتبون لهم انهم حضره و اولاد فی مثل ذلک من اجازة السمع الا
فی سن الطلیع ففسدان یتالی لذلک و یصح تحمل الکافرا فیما اذا اذ به لاسلام و کذا الفاسق من باب اولی اذا اذ به
بعد توبته و ثبوت عدالتها انتی گویم قوی در ادب شیخ و طالب توسیع بسیار کرده و باجماع چنانکه روایت اصاغفر
اکابر صحیح است همچنان روایت اکابر از اصاغفر نیز روایت مثل پدر از پسر و نحو آن حافظان این حجر گفته راوی از
مکن دگون خود در سن یا تلقای مقدار را روایت اکابر عن الاصاغفر گویند و این اخس است از مطلق روایت آباء
از اصاغفر و روایت صحابه از تابعین و روایت شیخ از تلمیذ خود و نحو آن انتی سید بطی گفته اصل مرین باب و هیت
بنی صلام از تلمیذ داری است حدیث حساسه را و این حدیث نزد مسلم است نووی گفته فائده و این نوع آنست
که توهم گفتن که مروی عنه فضل و اکبر از راوی است زیرا که این اغلب است بطور تنزیل اهل طعم در منازل آنها
بنابر حدیث عائشه که نزد او بود و او و غیره است و مثله ذکر حافظان این حجر یعنی نیست مروی عنه را که گفتند قوت
و راوی اعلم و اخبط از او است و فائده دیگر آنست که در سن طین انقلاب نرود و این چند قسم است یکی اگر راوی
اکبر و حسن و اقیوم و طبیقه باشد مثل روایت زهری محمد بن شهاب از مالک شاگرد خود و روایت از هری از تلمیذ
خود خطیب بغدادی و وی در آن هنگام جوان بود و دوم اگر راوی در قدر و منزلت اکبر از مروی عنه باشد و درین
مثلا راوی حافظ عالم بود و مروی عنه شیخ راوی غیر عالم مثل روایت مالک از عبد بن وینار سوم اگر راوی
اکبر از مروی عنه باشد از دو وجه مثلا در سن قدر هر دو مثل روایت عبد الله بن سعید حافظ از محمد بن علی بن
تلمیذ خود و روایت یرقانی از خطیب و ازین وادی است روایت صحابه مثل عبادله ثماله از کعب جبار و روایت
تابعی از جمیع تابع مثل روایت زهری و الضاری از مالک و مثل عمرو بن شعیب که تابعی نیست لیکن زیاد است
کس تابعین از وی روایت کرده اند و بعضی گفته زیاده از هشتاد کس که ذانی بسال المطر و آمار روایت اصاغفر
از اکابر که بدان آنرا اشارت رفته پس جاده مسلوک اذالیه است محتاج بیان نیست و خطیب در روایت آباء
از اصاغفر و تلمیذی کرده و در روایت صحابه از تابعین جزوی لطیف تالیف نموده و صلاح الدین غلامی را در فرست
راوی عن ابيه عن جد عن النبي صالم مجلدی کبیر است و آنرا اقسام گردانیده از آنجا که خود و تلمیذ در سن جده بر

راوی است و هو الا بن دریکر عود او بر پایه است که اسام بن محمد بن محمد بن زید بن عن جده عبدالمطلب بن عمر و ابن ابیان
و تحقیق ساخته و در بر ترجمه حدیثی از مروی او تخریج نموده و حافظ ابن حجر کتاب در تفسیر فرمود و در آن اجماع
کثیر و زیاد کرده و اکثر آنچه در آن واقع شد و تسلسل روایت از آباء است بچهار ده پر **فصل دوم**
در طرق تحمل حدیث و آن چند قسم است یکی سماع از لفظ شیخ خود بطریق ائمه باشد یا تحدیث و خواه از حفظ
شیخ بود یا از کتاب و این ارفع طرق است نزد جامع و بزرگ المرتبه ای الغایه فی التحمل لانهما طریقیه رسول الله
فانه هو الذی کان یحدث اصحابه و هم یسمعون و هی البعد من الخطا و السهو قال الشوکانی فی ارشاد النحول اقل القای
عیاض فلا خلاف فی ان لیسوا السامع حدثنا و اخبارنا و انما یأتمعت و قال لنا و ذکر لنا فلان انتمی و خطبته
ارفع عبارات در اینجا لفظ سمعت بلفظ حدثنا و حدیثی است و نزدیک نیست که احدی در احادیث جاوید
و مکاتبه و در تدریس غیر سموع لفظ سمعت گوید و نیز خطیب گفته و قد کان جماعه من اهل العلم لایکادون یخبرون
عما سمعوه من الشیخ الا بقوله لم یأتمنا منهم حدیث سلمه و ابن المبارک بنو شیم و نیز بدین بارون و عبدالمطلب و یحیی بن
یحیی و یحیی و اسحق بن راهویه و آخرون کثیرون و بعض اهل علم لفظا حدثنا و اجازت میگفتند و از حسن و سستی
که میگفت حدثنا ابوهریره و تاویل میکرد و باینکه مراد تحدیث اهل مدینه است و حسن امان وقت در مدینه بود مگر از
ابوهریره شنیده در مجال المطر گفته سمعت و حدیثی باینها غیر فی ارفع الصیغ و بهمان اللفظان صحاح ابن سنی
و حده من لفظ الشیخ با نفع الاستماع حافظ ابن حجر گفته و تخصیص تحدیث با سماع من لفظ الشیخ هو الشایع بین اهل الحدیث
اصطلاحاً و لا یفرق بین الحدیث و الاخبار من حیث اللغة و فی او عا الفرق بینا مکلف شدید لکن لما تقرر الاصطلاح
صدار ذلک حقیقه عرفیه تقدم علی تحقیق اللغویه انتهى پس اگر راوی صیغه جمع آورد و مثلاً حدثنا یا سمعنا گفت این
دلیل است بر آنکه سماعش همراه غیر بوده و گاهی نون برای عظمت باشد لکن بقلبت حافظ ابن حجر گفته و انحصار
مقدار ما یقع فی الایماء المافیه التثبیت و التخط لا نهما لانهما لایتم الا بواسطه و لان حدیثی قد یطابق فی الاجازة و تملیکاً انتهى
در خلاصه گفته است که در آنچه تنها از لفظ شیخ شنیده است حدیثی گوید و در آنچه همراه غیر شنیده است و در آنچه
بنفس خود بروی قرائت کرده اخباری و در آنچه از اقرات غیر شنیده اخبارنا در روی خود عن ابن وهب و اخبار لایکم
و حکما عن اکثر مشایخ و ائمه عصره و ابن الصلاح گفته هذا حسن فائق و خطیب گفته هذا مستحب لا یستحق عند اهل العلم کافه
و در صورت شک مختار است که حدیثی یا خبری گوید و به قال ابن الصلاح و البیہقی و کلام ابن القطان مقتضی است
که حدثنا و اخبارنا مطلقاً جایز است و اگر برای آنچه تنها شنیده حدثنا و اخبارنا گوید و برای آنچه در جماعت شنیده و حدیثی
و اخباری نیز جائز باشد انتهى و استعمال اخبارنا نزد حفاظ بسیار است تا آنکه جماعتی از اهل علم در لفظ سموع از شیخ جبرئیل
اخبارنا استعمال نمی کردند خطیب گفته عبدالمطلب و راق و سموع خود و لفظ اخبارنا میگفت تا آنکه احمد بن حنبل و یحیی بن راهویه

قدوم آورد و در او را گفتند که حدیثنا گویان الصلاح گفته این همه اختلاف قبل شیوع تخصیص خبرنا بمقر و علی السبیل
و درین حین درین حدیثنا باشد و لفظ انبانا و نبانا و انبانی تالی اخبارناست تطبیق گفته ثم تیلو اخبارنا انبانا و نبانا
و هو قلیل فی الاستعمال این الصلاح گفته حدیثنا و اخبارنا رفع من سمعت من جهة اخرى و می اندیش فی سمعت و لالة
علی ان الشیخ روی که و مخاطبه به و فی حدیثنا و اخبارنا دلاله علی انه مخاطبه به و رواه له انتی حاصل آنکه ارفع بودن این
هردو لفظ از سمعت بیک جهت است و از آن ارفع بودنش از سمعت در سایر جهات لازم نمی آید پس اعتراض باین
غیر واردست بحدیث این جا که گفته قول این الصلاح مردودست بآنکه سمعت صریح در جماعت بخلاف اخبارنا که استقامت
در اجازت نزد بعضی آمده در خلاصه گفته این رد مردودست بآنکه مقصود شیخ یعنی این الصلاح از لفظ جهة اخرى
نه منقطع اهل حدیث است بلکه مراد از حسب لغت و عرف است فی مینی که وی ذکر کرده که ابوالقاسم با وجو وقت و لالة
در روایت غیر بود و بر قافی بجانی می نشست که ابوالقاسم و را می دید و محصور او گاه نمی شد و از وی سماعت حدیث
میکرد و لکن حدیثنا میگفت نه اخبارنا زیرا که مقصودش روایت غیر بود و حافظ این حجر گفته الانباء من حیث اللغه و اصطلاح
التقدیرین بمخبر الاخبار لا فی عرف المتأخرین فهو لا جازة لکن لانها فی عرف المتأخرین لا جازة و عنقته المعاصر
محموله علی السماع بخلاف غیر المعاصره فانما تكون مرسله او منقطعه فشرط حملها علی السماع ثبوت المعاصره انتهى این است
انچه حافظ افاده کرده لیکن اگر معبر از عن کسی است که معروف بتدلیس بوده است پس بر تعبیرش بعین خلاف است
محمول بر سماع از معاصره نخواهد بود و چنانکه حافظ گفته الا من لدن فانها ای عن نیست محموله علی السماع و بشرط
فی حل عنقته المعاصره علی السماع ثبوت لقائهما ای الشیخ و الراوی عنه بعده گفته و لومره لیحصل الا من فی بانی
عن کونه من المرسل النسخی و هو الثنا زبعا لعلی بن المدینی و البخاری و غیره من النقاد انتهى و از اینجا دریافت شد که
کلمه عن را نه حال است حمل بر اجازت مگر از معاصره و حمل بر سماع مگر از لدن و مگر نزد ثبوت لقائهما صاحب سالی است و شیخ
شیخ تحقیق تو ضحیش کرده و اما قول قائل که قال لنا فلان او ذکر لنا پس از قلیل حدیثناست لیکن بمسجع در مذکره
مجالس و مناظره بین المضمین شبه و الیق از حدیثنا باشد و اوضع عبارات لفظ قال فلان و لم یقل لی او لناست
و مسجع ذاک محمول بر سماع است اگر لقا و او متحقق است خصوصاً از کسیکه نگوید این لفظ را مگر و را نه آنرا شنیده است
و تطبیق قال فلان را تخصیص بر سماع کرده از کسیکه از عادتش معلوم شده که وی این لفظ را جز در مسجع نگوید و معنی
معروف آنست که این شرط نیست دوم قرارت تمیز بر شیخ است و اکثر قراء و محدثین آنرا عرض نام کرده اند زیرا که
قاری آنرا بر شیخ عرض میکند و شیخ آنرا میگوید خواه نفس خود بروی خوانده باشد یا دیگری خوانده و او شنیده است
و خواه این قرارت در کتاب باشد یا از حفظ خواه شیخ حافظ آن باشد یا نه اگر این اصل نسخه را خود نگذاشته است
یا که امثله غیر او شود کافی گفته و اختلاف آن بده طریقه صحیح و روایه معمول بها انتهى و حافظ این کثیر گفته و الروایه

بهما سائفة عند العلماء ودر خلاصه گفته وپیروانیه صحیح با اتفاق خلافا لبعض من لایستد به واز ابوحنیفه مرویست
 که روایت از کتاب جائز نیست شوکانی گفته و لا وجه لذلك فانه یستلزم بطلان فائده الکتابه و لا یجوز ان یکون
 الروایه من الکتاب الصغیر المسموع ثبت من الروایه من الحفظ لان الحفظ مطبوع السهو والنسیان والاستنباه و قد استدل
 کرده اند در آنکه قرات بر شیخ مثل شنیدن از لفظ اوست در مرتبه یا فوق یا دون اوست از ابوحنیفه و مالک
 و غیره با ترجیح قرات بر شیخ منقولست بنا بر آنکه در مصورت محافظت از هر دو طرفست و در صورت قرات
 شیخ محافظت از یک طرفست شوکانی گفته و این ممنوعست چه محافظت در هر دو طریق از هر دو جانبست
 انتهى و آثار مالک و اصحاب و اشیلخ وی از علماء مدینه مرویست که هر دو یکسانست و این مذهب عظیم علماء اجاز
 و کوفه و بخارا است و صحیح ترجیح سماع از لفظ شیخست و این مذهب جمهور اهل مشرقست و خلاصه گفته شاید
 اینست که شیخ درین حسین خلیفه رسول امین و غیره اوسوی است و اخذ از وی مثل اخذ از رسولست نهی
 ماوردی و رویانی گفته محل تمیز جائز نیست و در سماع از لفظ شیخ مطلقا حواست که قرات علی
 شیخ اعمی یا هم باشد و تمیز اعمی و کبودن تمیز جائز نیست و در سماع از لفظ شیخ مطلقا حواست که قرات علی
 فلان او قری علیه ناسخ گوید و شیخ بدان اقرار کند و تالی اوست لفظ حدیثا یا خبرنا مقید بقدرت بر شیخ و نحو
 آن حافظ این گفته و هذا واضح و در جواز استعمال حدیثا و خبرنا مطلقا بغیر تقدیر بقدرت مذکور اختلافست
 ابن مبارک و یحیی بن یحیی و احمد بن حنبل و نسائی و غیره از ان منع کرده اند زیرا که ظاهرش تحقیق آنست که شیخ خود
 قرات کرده است و زهری و مالک و سفیان بن عیینه و یحیی بن سعید قطان و عظیم جازمین و کوفیین و غیره
 جائز گفته اند و همینست مذهب بخاری بجهت آنکه قرات بر شیخ گویا قرات از شیخست و نقله الصغیر و الماوردی
 و الروایانی عن الشافعی حتی ان منهم من سوع سمعت ایضا و مذهب سوم جواز اطلاق خبرنا و عدم جواز اطلاق حدیثا
 و این مذهب فقی و اصحابش و مذهب سلم و نسائی و جمهور اهل مشرق و اکثر محدثینست و همینست شایع و
 غالب الا ان زیرا که در حدیثا اشعار غلط و مشافهتست بخلاف خبرنا و احسن محلی درین باب آنست که ابو حاتم
 بر بعض شیوخ که سماعت از فربری داشت صحیح بخاری خوانند و در حدیث او را می گفت حدیثکم الفربری و چون
 از کتاب فارغ شد شیخ را شنید ذکر میکند که وی آن کتاب را از فربری بطریق سماعت نه بطریق قرات
 شنیده است پس ابو حاتم عاده قرات تمام کتاب بروی کرده و همه جا خبرکم الفربری گفت قال الربیع قال
 اذا قرأت علی العالم فقل خبرنا و اذا قرء علیک فقل حدیثا قال ابن دقیق العید و هو اصطلاح الحدیثین فی الآخر
 و الاحتاج لیسین امر لغوی و اما هو اصطلاح نسیم را و البالغ تمیز بین النوعین و ابن فورک گفته میان حدیثی و خبر
 فرقست زیرا که جائزست که خبرنی و جائز باشد که بسوی او نوشته شده و حدیثی جز سماع محتمل دیگر نیست

حافظ ابن کثیر گفته و قد قبل ان اول من فرق بينهما بن وهب قال الشيخ ابو عمرو وقد سبق الى ذلك ابن جرير
والاو داعي قال وهو الشافعي الغالب على اهل ابي ثيث جوبی گفته شرط صحت این طریق آنست که شیخ عالم باشد
یا شیخ تمیز آنرا سخنان و اگر از وی تعصیف یا تحریف فرض کنند آنرا روایت از وی صحیح نباشد
بعده گفته و ای فرق بین شیخ یسوع اصواتا و اجرا سالایا من تدلیسها و الباسا و بین شیخ لایسوع مایقرو علیه است
ابو نصر شیرازی گفته اینکه جوبی ذکر کرده در کلام قاضی یافته نشد چه قاضی القصر کج کرد که محل از صبی میسر است
اگر چه معنی آن نداند و روایت حدیث از کسیکه معنی حدیث را نمی داند درست است و این در ضمن من اجماع است الا لای
حدیث و کثرت که در حدیث آمده و رب حامل فقه غیر فقیه و رب حامل فقه الی من هو افقه منه و اگر علم را دی یعنی حدیث
شرط کنیم باید که معرفت جمیع وجود آن شرط نایم و این سبب باب تحدیث است حال آنکه خود امام تصحیح کرده است
بخوار از اجازت و تعویل بر این و بسیار است که مجیز غیر عیطی باشد جمیع آنچه در کتاب مجاز است و موافق جوبی است
درین شرط کیا طبری و مازنی و شاکر در اباید که درین طریقه چنین گویند قرات علی فلان او اخبرنی او خشی قراته
علیه و اگر بر شیخ خواند و گفت اخبرک فلان یا گفت اخبرنا فلان و شیخ مصنفی فاهم غیر منکر و غیر که دست این سماع
صحیح باشد در روایت و روایت اگر چه شیخ بدان نطق نمکند علی الصحیح بلکه سکوت او و اقرار تلخیص بدان کافی است نزد
جمهور و بعضی شافعیان سلیم را می ابو اسحق شیرازی ابن الصباغ و بعضی ظاهر بطلان شیخ شرط کرده اند و بعضی ظاهر بطلان شیخ بدان بر تمام
سماع شرط است ابن الصباغ گفته و لا ان یمل به و ان یرویه فاما قری علیه و هو یسوع و لیس ان یقول حدیثی
و خواندن طالب بر شیخ از نسخه او که شیخ حافظ آن نسخه باشد جید قوی است و اگر شیخ حافظ آن نسخه نیست و اصل شیخ
در حالت سماع بدست موقوف به مراعی مقر و اصل بدست بمنزله اسما که شیخ است خواه شیخ حافظ آن مقرر باشد
یا نه یا هو الصحیح المختار الرابع و بعضی گفته اند که اگر شیخ حافظ آن نیست سماع صحیح نباشد و این قول مردود است
زیرا که عمل محدثین بر خلاف اوست و اگر اصل بدست قاری است و وی در دین و معرفت موقوف بدست اولی تر
بصحت است آری اگر اصل بدست موقوف بدست شیخ نیز خطا آن ندارد و پس سماع صحیح نباشد حافظ ابن کثیر گفته
اختلاف کرده اند و صحت سماع یا سماع یا شیخ یا بر ایهیم حرانی و ابن عدی و ابو اسحق اسقرانی از ان منع کرده و ابو کبیر
بن اسحق ضعیفی گفته حضرت گویند حدیثا و نه اخبارا و موسی بن بارون آنرا اجازت داشته و ابن مبارک برومی بخوار
ومی نوشته و ابن حاتم گفته نزد عازم و عمرو بن مرزوقی نوشته و وار قطنی جوان بود که مجلس اسماعیل صفار حاضر
و صفار را ملا میگرد و وار قطنی جزوی نوشت بعضی حاضرین او را گفتند که سماع تو صحیح نیست و تو می نویسی و وار قطنی
فهم من برای الاما اختلاف فهم است و می پرسید که شیخ تا ایندم چند حدیث املا کرده گفت هجده حدیث و همه را از
ظهر قلب با سنانید و متوان بیان کرد و گمان در تعجب ماند حافظ ابن کثیر گفته شیخ حافظ عزیزی در مجلس سماع می نوشت

و گاهی می خورد و بر قاری رو جدید بین واضح میفرمود و بر وجهیکه قاری از نفس او تعجب میکرد و گمان می برد که
 وی در مانی بد غلط میکند حال آنکه وی مستقیماً می بود و شیخ ناسخ باین انبیه تر بود از وی و ذلک فضل الله
 یوتیه من یشاء آیت الصلاح گفته حکم حدیث و مجلس نیز همین است اگر قاری هیچ الروایه یا سماع بعید از قاری است
 بعده گفته اند فیقر الیسیر من ذلک و اگر قرات را همراه نسخ می فهمد سماع صحیح است لیکن می باید که خبر آن با جازت
 بعد این همه بکند حافظ این کثیر گفته اند اموال واقع فی زماننا الیوم از یحیی بن عیسی بن سماع من نفیهم و من لا نفیهم و البعد
 من القاری و الناصر و التحدث و الصبیان الذین لا ینضبط امرهم بل یحبون غالباً و لا یشعرون بحج و سماع و کل
 هؤلاء قد کان ینتسب لهم السماع بحضرة شیخنا الحافظ المزی و یبلغ عن القاضی تقی الدین المقدسی انه قد جری محال الصبیان
 عن اللعب فقال التاجر و هم فانما ناسمنا شمام و قد روی عن ابن مودی انه قال کیفیک من الحیث شمد و که اقل غیر
 واحد من الحافظ و قد کان له المجالس تعدید و یغیرها من البلاد و یجتمع الینام من الناس بل الاولون الموفون و یعدون
 المستملون علی الاماکن المرتفعة و یبلغون عن المشایخ فایملون فی حدیث الناس عنهم بذلک مع ما یقع فی مثل هذه المجالس من
 الغلط و الکلام و کما لا یسمی انهم کما نوافی حلقه ابراهیم او المسموع احدهم الکلمه حید استقصاها من جاره و قلت و قد
 وقع برای بعض الاحادیث عن عقبه بن عامر و جابر بن عمره و غیره فاما هذا هو الاصل للناس و ان کان قد توسع آخرون
 و شدد و ان فی ذلک المدح انتهی کلامه رحمه الله تعالی و در روایت کتب مؤلفه ابدال حدیثا با خبرنا و بالعکس و یحسین
 ابدال سمعت با حدیثا و بالعکس جائز نیست چه تحمل است که قائل او مستحق تسویه میان این الفاظ نباشد و اگر مستحق
 او است پس ابدال نزد تسویه بمنی برخلاف مشهور در روایت حدیث است که آیا واجب او همان الفاظ است یا
 نقل معنی آن هم جائز است پس هر که ادا معنی بغیر نقل لفظ جائز نوشته وی تجویز ابدال حدیثا با خبرنا و بالعکس کرده
 و هر که جائز نوشته وی این ابدال را ناجائز گفته و شیخ را مستحب است که سماعین را اجازت را روایت جمیع کتب
 سمیع بدو و اگر برای یکی این اجازت بخاطر خود نوشته و یحسین بر نگارد که سمع معنی و اجزئت که روایت معنی است
 بعضی شیخ و یحسین کرده اند و این عتاب ناسی گفته نیست غناد سماع از اجازت زیرا که گاهی قاری غلط میکنند
 و شیخ غفلت می ورزد و یا غلط میکنند شیخ اگر قاری است و سماع غفلت می نماید پس این اجازت جبرافات می رود
 و اگر مجلس حدیث عظیم شد و مستملی از وی تبلیغ کرد پس در روایت سماع مبلغی از این اختلاف است جماعتی از متقدمین
 و غیره بمسوی جوازش رفته و محققین از ان منع نموده و نه اموال صواب و سماع او کسیکه بدیده است صحیح باشد اگر
 آواز او را می شناسد و حدیث بلفظ او میکنند یا حضور او را می شناسند اگر بر وی خوانده شده است و در اینجا خبر گفته
 کافی است نه اموال صواب و از عایشه صدیق و غیره و از ازواج مطهرات از در اجاب می شنیدند و در روایتش
 از آنها میگرد و نه اعتماد بر صورت و احتجاج کرده اند بقوله صلکم ان بلا لایادی لیل فکلوا و اشربوا حتی ینادوی

ابن اتم مکتوم و شعبه و غیره گفته اند ازا حدیثی که من لا تری شخصی فلا ترو عنه فلاحه شیطان قد تصور فی مذهب
 بقول شما اما حفظ این کثیر گفته و بدو عجیب غریب جداست و اگر شیخ بعد سماع لا ترو عنه او رجعت عن اخبار کذا
 یا نحو آن گفت و آنرا اسناد بسوی خطایاشک یا نحو آن نکرد بلکه مجرد منع یا پس از روایت از خود نمود با وجود جزم
 بآنکه اخباریست و روایت اوست پس این همه بطل سماع و مانع روایت از آن شیخ نیست و اگر تخفیف از سماع
 بقومی کرده و بدو علم و دیگران هم شنیده اند پس ایشان را روایت از وی جایز است و نیست التقاتل بسوی
 قول شیخ و منع او و نسائی از عمارت بن سکین و همچنین حالت سماعت کرده و شیخ ابواسحق اسفرائینی بدان
 فتوی داده و قول شیخ خبر کم و لا اخر فلا نامضر نیاشد بلکه روایتش جایز بود و حافظ ابن حجر گفته اگر کسی روایت
 کرده و شیخ انکار مروی خود کرده و در نامردود باشد یا اجتماعا لا مقبول باشد فی الاصح انتهى و این گویا تقسیم انکار
 شیخ است بدو قسم اول آنکه جزم کند شیخ بکذب مثلاً گوید کذب علی یا مارویت هذا یا نحو آن پس درین صورت
 روایت وی از شیخ مردودست بنابراین که کی ازین هر دو کاذب است لا بعینه نیست این قاضی در یکی از آن
 هر دو بنا بر تعارض دوم آنکه این حدیث شیخ بطریق احتمال باشد مثلاً گوید ما از کذا یا لا اعرفه پس اصل قبول
 این حدیث است چه محتمل است که شیخ آنرا فراموش کرده باشد و بعضی گفته اند مقبول نیست زیرا که فرع تابع
 اصل است در اثبات حدیث پس چنانکه نزد ثبوت اصل ثبوت روایت فرع است چنان باید که فرع در ثبوت
 تابع اصل باشد و این متعقب است بآنکه عدالت فرع مقتضی صدق است و عدم علم اصل منافی او نیست چه مثبت
 عالم مقدم بر نافی شاکست و قیاس آن بر شهادت فاسد باشد زیرا که شهادت فرع با وجود قدرت بر شهادت
 اصل ممنوع نیست بخلاف روایت فافترقا و من اشته ذاک ماروی ان اباهریره کان یحدث بحديث الاعدوی
 و الاطيرة و یحدث ایضا بحديث الیور و ممرض علی مصحح ثم انه اقتص علی بروایة حدیث الیور و ابمسک عن وایة
 حدیث الاعدوی فریج فیه و قالوا انما سمعناک تحدث به فابی ان یعترف به و مثله حدیث سهیل بن ابی صالح عن ابی
 عن ابی هریره مرفوعاً فی قعدة الشاهد و الیمین قال الیور و روی حدیثی به ربیعۃ عن سهیل قال فقلت سهیل ائت
 عنہ فلم یعرفه فقلت له ان ربیعۃ حدیثی عنک بكذا فکان سهیل بعد ذاک یقول حدیثی ربیعۃ عنی انی حاشیة عن ابی
 قال عبد العزیز و قد کان سهیل اصابتة علة اذ بهت بعض عقلاء و نسی بعض حدیثه و قد خالف بعض اخفیه و ردوا
 حدیث ابی هریره فی الشاهد و الیمین کذا فی اسال المطر سوم اجازت احمد بن فارس صاحب مجمل اللغة گفته اخبار
 ماخوذت از جواز الماد یعنی ابی که ماشیه و حرث را نوشانیده می شود و یقال منه استجرت فلانا فاجازتی اذا سمعناک
 ما و لما شتیاک اوارضاک همچنین طالب علم از عالم استجارت علم او میکند و عالم او را اجازت می دهد و برین تقدیر
 تقدیر فعل بغیر حرف جر و ذکر روایت جایز باشد پس بگوید که اجازت فلانا سموعاتی و گفته اند که اجازت او است

صحیح نزد جمهور از علمای متقدمین و فقهاء و مجاز روایت با اجازت است مطلقا و جماعتی از انبیا نمود و احتیاج بخبر
 بانست که اجازت اخبار است بروایات جمله پس صحیح باشد چنانکه اگر اخبار تفصیل میکرد صحیح می بود و اخبارش
 منقطع نیست بسوی نطق مستحاضل قرائت بروی انتهی این الصلاح گفته و فی الاحتمال تجویز با عموم من تیان لیا
 او اجازت ان بروی عنه مرویانه فقهاء خبر بهما جمله و قال الخطیب بن حجر العسقلانی و اجازت ما یحدث ان النبی صلی الله علیه و آله
 بر او و فی محققه و دفعه لابی بکر ثم اخذ علی بن ابی طالب فاخذ بامنه ولم یقرأ علیه و الا هو انما یجوز حصول الی مکة
 فقیها و قرأها علی الناس انتهی و در سبب المطرف نوشته و استدلال المیاخی علی صحته با به صلوات علی عبد الله بن محمد بن
 معنی ثانیة من المهاجرین و کتب که کما با و امروان لا ینظر فی حق سیر یومین ثم ینظر فی معنی کما امره فاستقل امره
 و عمل بمضمونه قال فیه و شبهه حجة فی المناوذة و الاجازة و ذکره ابن خلدون فی کتاب العلم و درم اجازت معین و در غیر
 معین است مثل قول شیخ اجز تک و اجز تک کما و کم ان تروی غنی ما رویه او مع غنک من منصفانی و اسمو معانی
 او مرویات و او جمهور علی جواز الروایة بهما و بنو النعل من معنی جماعة منهم ابو حنیفة و حافظ ابن کثیر گفته و نه اما بخبر و جمهور
 این کار و ایة و عملا انتهی و در سبب المطرف گفته اختلاف فیه اقوی و اکثر و جمهور من الطوائف علی جواز الروایة و او جمهور
 بهما انتهی و عموم اجازت عموم برای غیر معین گفته اجزت للمسلمین او کل اخلا و اهل ذل و ای احدی و انما
 او حیاتی او لا کل الا فایده الفلاذی و کل البیة الفلانیة او الموجه بر او لم یستل لا الله الا الله
 جمیع و حیاتی و آنچه شباهت این عبارت باشد و نام اجازت عام برود و ان خلاف است جماعتی آنرا جائز نوشته و هم
 و ابو الطیب الطبری اما خطیب طلقا رواه شیهة پس اگر مقید بود بعضی خاص شود او لی تزجوا ز باشد و طبری آن را
 برای جمیع مسلمین موجودین نزد اجازت رواه شیهة و ابو بکر حازمی جوازش از شیخ خود و ابی العلاء و غیره از متقدمین
 متفاری نقل کرده و دیگران منع کرده اند و این جواز و قتی است که مجاز له اهل بیت روایت داشته باشد و اما اگر اهل
 نیست مثل سبی پس قومی آنرا جائز نوشته و دیگران از ان منع کرده و حجت خطیب برای جواز آنست که اجازت
 در حقیقت مجیز برای مجاز له است یا بلکه از وی روایت کند و اباحت برای مکلف و غیر او هر دو صحیح است
 و لا یرت از تقیید قول قائل بجواز یا نه هر که متماثل روایت نیست وی روایت نکند مگر بعد از آنکه متماثل او
 شود و در سبب المطرف گفته فان قیة بوضع خاص که اجزت طلبه العلم باید که از اقارب الی الجواز من غیر القیة
 قال القاضي عیاض ما لظنهم خفاء و انی جواز ذلک و لا رأیت من بعد لاهل لا محذور و موصوف کقولک لا و لا فان
 و حافظ ابن حجر گفته بهما اقرب الی الصحة اقرب لانحصار انتهی و قال و روی بالاجازة الغامضة کما جمیع من جمیع
 فی کتاب و زعمهم علی حروف المعجم اکثر منهم و کل ذلک کما قال ابن الصلاح توسع غیر مرضی لان الاجازة الغامضة
 المعینة بلا قرآة شیعی علی مخالفت فی صحته اختلاف قویا عند القدامه و ان کان العمل مستقر علی اعتبار ما عند المتأخرین

فی دون السماع بالاتفاق فلیت اوفحصل فیها الاسترسال لکن کورفا نمتزاد و وضعنا لکنها فی الکتابه غیر یزید
 الحدیث معناه و اسد اعلم انتهى قال البلقینی و یاقیل من ان الاصل الاجازة العامة و ذکر و ابن سعد فی الطبقات
 شاعرا ن شاعرا ثعلبی بن یزید بن ابي رافع ان عمر بن الخطاب قال من ادرك فاتی بن سبی العرب فهو حریس فیه دلالة لان التعلق
 النافق لا یحتاج الی تبسط و حیث بخلاف الاجازة فیهما حدیث و عمل و ضبط فلابیح ان ینکون ذلک دلیلا لهذا
 و لو جعل دلیلا یصح من قول النبی صلی الله علیه و آله و سلم و لو آتیه لکن له وجه قوی انتهى چهام اجازت معدوم مثل قول
 ایشان اجزت لمن یولد لفلان و در ان خلاف است خطیب آنرا جایز نوشته و از ابن قریه و حنبلی و ابن عمرو و مالکی
 حکایتش کرده زیرا که اذن است و نسب عیاض لعظم الشیوخ قال الخطیب و جهم القیاس لتعلیق الوکالة و قال ابن الفراء
 ابن عمرو ان الجاهل یترفع عند وجود شیء و متعین المجاز له عند ما قال الخطیب و سمعت ابن الفراء یخرج لذلک بقوله
 صلی الله علیه و آله و سلم امر یزید اعلی غزوة بموتة فان قتل زید فجعفر فان قتل جعفر فان رواته فعلق التامیر قال و سمعت ابا عبد الله
 الدامغانی یفرق بینا و بین الوکالة بان الوکیل یغزل بغزل الموکل بخلاف المجاز و قاضی ابو الطیب و ابن الصبیح و ابن الجبل
 ابطلش کرده و در خلاصه گفته و هو الصحیح لانما فی حکم الاخبار و لا یصح اخبارا معدوم و ما ذکر تسلیم کنیم که ان اذن است
 پس این اذن صحیح نباشد چنانکه و کالت برای معدوم صحیح نبود آری اگر عطف آن بر موجود کند و گوید اجزت
 لفلان و لمن یولد له و اجزت له و لعتیک و نساک پس نزد ابو بکر بن ابی داود و اجزت و ابن اولی
 بجواز است از معدوم مجرد و نزدیک آن را جایز میدار و و حافظان من خبر گفته اقرب عدم صحت است و همچنین
 اجازت برای موجود یا معدوم معنی بشرط شیت مثل اجزت لک ان شاء فلان و اجزت لمن شاء فلان
 تا آنکه چنین گوید اجزت لک ان شئت انتهى نووی گفته و تعلیق جهالت است و اظهر بطلان اوست و بر قطع
 ابو الطیب الشافعی و ابو حنیفه و مالک و روایت هر دو قسم را جایز نوشته اند و شافعی اجازتش در ثانی داده و در اول
 و سهیل المصطفی گفته الاجازة للمعدوم کاجزت لمن یولد لفلان و من یولد له او لک و لعتیک ما تاسلوا فاولی ما یجوز
 اما اذا افرد بالاجازة قیاسا علی الوقت فانه یصح علیه فعل الشافی ابن ابی داود و اجاز الخطیب الاولی و الثانی
 فیه جزء و قال انه اجاز اصحاب مالک و ابی حنیفه الوقت علی المعدوم و ان لم ین اصله موجود و انتهى حافظان من خبر گفته
 و قد جوز الروایة بجمع ذلک سوی الجهول الم یبین المراد منه الخطیب و کذا عن جماعة من مشایخه انتهى و قال الشافعی
 استعمل الاجازة للمعدوم ابو بکر بن داود و انتهى گویم سید طری گفته و ان قال و قد سئل الاجازة قد اجزت لک و لاولک
 و حمل الحبله یعنی الذی لم یولد و ابی حنیفه و حمل الحبله معنیه ایضا ابو بکر بن ابی حنیفه و در خلاصه نوشته اجازت برای
 طفل غیر منیر صحیح است قطع به القاضی ابو الطیب قال الخطیب و علیه عهد ما شیخنا یحیی و ان الاطفال النسیب و لا
 یسألون عن ائمتهم و تمیز رحم الله ابائهم و لروایة و الا با حقه تقع للعاقل و لغیر العاقل انتهى گویم سید طری نزد ثعلبی

حافظ ابن حجر طبرستان که از حفاظ هم برائی می اجازت گرفته اند از شیخ کاتبی و از ائمه عاقلان نوشته اند که خود وی هم از آن کاتبان است
 شرح تقریب روایت ثانی سلسله استغناء تصریح کرده نوشته و اجازتی حافظ العشر شیخ الاسلام ابو الفضل العسقلانی اجازت داده است و لم
 اردو ما غیره از حدیث ثانی پنجم اجازت قبول است یعنی کتاب مجوز و لایزال مجول کابریک کتاب السنن و مجوز روایتی کاتبی السنن و اجازت
 بعضی مستحق و این قسم اجازت باطل است که از فی الاستبصار و حافظ ابن کثیر گفته می باشد و او نیز منتهای التبع فی الاستبصار و ابوالجود
 لایعنیهم الخیر و لا یضیع السهام و لا یتهم خان و اسلم الخیر لکن لا یضیع السهام و لا یتهم خان و اسلم الخیر لکن لا یضیع السهام و لا یتهم خان و اسلم الخیر
 فی الکتاب لمن احب و ایتیه فی فقه کتبه الفقه محمد بن حسین النازدی و خود غیره و قوادین الضحاک ششم اجازت پذیرگی مجیز محل کرده
 بودی از سماع یا اجازت یا مجازله روایتش نزد محل مجیز کذا فی عیاش گفته است و منتهای قاضی قرطبه ابوالولید بعد گفته و هر دو ای التبع
 الصحیح فانه یاذن بالتحریر یا لم یحدث به و شیخ لایعلم انه لا یصح الا الاذن فیه نووی گفته و نه ابوالولید از ششم اجازت مجاز شل جزئی کتاب
 اجزات کتاب اخیر نووی گفته و الصحیح الذی علیه العمل جواز و بهر طبع احتیاطی و محذرا یاد کرده و کان الفقه یروى بالا اجازة عن الاجازة
 و یجوز فی بین اجازات ثلاث استی حافظ ابن کثیر گفته و اما الاجازة ما یروى به اجازة فالذی علیه الجمهور الروایة بالا اجازة و علی
 الاجازة فان الحدود و من نص علی ذلک الدارقطنی و شیخ ابوالعباس بن عقدة و حافظ ابوفیحم الاصلهانی و احتیاطی و غیر
 واحدین العباد و قال ابن الصلاح و من من ذلک بعض من لا یثبت به من المتأخرین و اصح الذی علیه العمل جواز و بهر دو ای التبع
 بتوکیل الوکیل استی و هر که روایت این چنین اجازت کند او را باید که در کیفیت اجازت شیخ خود تا مل کند تا روایت غیر
 مستدرج را نیز او مستدرج نکرده باشد و چون صورت اجازت شیخ استی از چنین باشد که اجزات له یا صحیح عندهی من سماعی
 بعد و چیزی از سماع شیخ وی بنظر او گذشته پس او را غیر است که روایتش از شیخ خود استی وی کند تا ناگاه ظاهر شود که این منظور
 از ان جنس است که ترویج وی بود و لکن از سموعات شیخ خودش که این اجازت و است صحیح شود و در خلاصه گفته و نه در فقه
 حسنة و الله اعلم استی و استخوان اجازت وقتی است که مجیز عالمی اجازت باشد و مجازله از اهل علم بود زیرا که این توسعی است که
 اهل علم محتاج بسوی او نیستند و بعضی این را شرط کرده اند و محکی است از مالک و ابن عبد البر گفته صحیح آنست که جائز نیست
 اجازت مگر برای ماهر و صناع و در معین الاسناد و خود هیچ مشکلی نیست استی یعنی در کتاب معین که مشتمل بر ذکر است و باشد
 مثل صحیح بخاری و مجیز بکتابت را لفظ با اجازت میسرند و اگر اقتضای کتابت با قصد اجازت کند نیز صحیح باشد چنانکه ماکوثر
 نزد قرات بروی اخبار است اگر چه بدان متلفظ نشده لکن رتبه اش کمتر از رتبه ملفوظهاست بطریق چهارم متابعت
 و اصل در ان تعیین بخاری است در کتاب العلم ان رسول الله کتب لای لیسر له کتابا و قال لا تقره حتی تبلغ مکان کذا
 و کذا لعلک یبلغ ذلک المکان قرأه علی الناس و اخره ثم بام النبی سلم و صلوا الیه یقی و الطبرانی بسند حسن سهیلی گفته استیاج کرده
 بخاری باین روایت بر خجست مناوله پس چنین عالم هر گاه کتابی تکلیف دهد او را اجازت است که روایت مافی الکتاب از وی
 کند و گفته بود فقه صحیح و یقینی گفته است حسن یا استدلال به علیها ما استدلال به احکام من حدیث ابن عباس ان صلوا الیه ثم یکتبوا

الی کسی مع محمد بن محمد بن حماد و امره ان یدفعه الی عظیم الجرجین فذخعه عظیم الجرجین الی کسی ذکره السیوطی حافظ ابن حجر
 گفته شرط کرده اند و صحت روایت بنا بر این است و این شرط حاصل شد و این روایت
 اجازت باشد زیرا که در آن تعیین تشخیص است انتهی و این چند صورت دارد از آن جمله آنکه شیخ کتابی که حاصل سماع
 بتلمیذ و پدر یا فرع مقابل به پدر و بگوید که بناسماعی او روایتی عن فلان فارو و عنی او اجزت لک روایتی بعده
 آن فرع درست او تلمیذ یا آنجا که آنرا نوشته گیرد باقی دارد و از آن جمله آنکه تلمیذ جزوی یا کتابی که در آن سماع
 اوست بنظر شیخ بگذرد و نویسی آنرا تامل کند و درین تامل عارف متیقن باشد و آنرا دیده بطالب باز و بگوید که پدر
 حدیثی او سماعی او روایتی فارو و عنی قاضی عیاض در الملع گفته روایت باین طریق بالا جماع جائزست و ما زری
 گفته نیست شک در وجوب عمل بدان نیست مثنی برای خلاف در آن حصیری گفته و الا نقول جده ثناء و لا اجزنا
 فی کل حدیث نووی گفته انها مثنی عرض المناوالة و من غیره من غیره الی ان مناوالت ایاة تقوم مقام ارسال الیه بالکتاب
 من بلد الی بلد و قد ذهب الی صحة الروایة بالکتابة المجرودة جماعة من الایمة ولو لم یقترن ذلک بالاذن بالروایة کما هم
 اکتفوا فی ذلک بالقرینة و لم یطهر لی فرق بین مناوالت الشیخ الکتاب من یدیه للطالب بین ارسال الیه بالکتاب
 من موضع الی موضع اخر اذا خلا کل منهما عن الاذن انتهی و در خلاصه نوشته که غیر واحد از ائمه حدیث این قسم
 مناوالت را عرض می نمایند و گذشته است که قرأت بر شیخ را عرض میگویند پس این را عرض المناوالت نامید و آن را
 عرض القراءة باین گفت و این مناوالت همچو سماع است در قوت و نزد جامعی منقطع از وجه سماع است و هو الصحیح
 شود کافی گفته و روی عن احمد و مالک و یحیی ان هذه المناوالت المقترنة بالا جازة کالسماع و کما ان الخطیب عن ابن
 خزيمة انتهی و حافظ ابن حجر گفته فان ما ولیه الی الشیخ التلمیذ الکتاب و استرد فی الحال فلا یقین بر فضیلة لکن
 زیادة مزیة علی الاجازة المعینة و هی ان یحجیه الشیخ روایتی کتاب معین و یعین که کیفیت روایتی له و اذا خلعت
 المناوالت عن الاذن لم یعتبر بها عندنا و انتهی و قال الحاکم ان هذا الی عرض المناوالت سماع عن کثیر من المتقدمین
 و حکوه عن مالک لنفسه و الزهری و ربیعة و یحیی بن سعید الانصاری من اهل المدينة و علقمة و ابراهیم شمعونی و الکوفی
 و قتادة و ابی العالیة و ابی التوکل النابجی من البصرة و ابن وهب و ابن القاسم و شهاب بن اهل مصر و غیره من
 اهل الشام و الخراق و نقله عن جماعة من شیخه قال ابن الصلاح و قد خلط فی کلامه عرض المناوالت بعرض القراءة
 ثم قال الحاکم و الذی علیه جمهور فقهاء الاسلام الذین افتوا فی الحلال و الحرام فانهم لم یرووه سماعا و قد قال القاضی
 ابو حنیفة و احمد و یحیی و الثوری و الاوزاعی و ابن المبارک و یحیی بن یحیی و البویطی و المزنی و علی بن عیسی بن ابی
 و الیه ذهبوا و الیه ذهب انتهی و از آن جمله آنکه شیخ سماع خود را بتلمیذ و پدر و اجازت فرماید و باز آنرا از روی
 بپسند و این دون با سبق است پس اگر این حاصل یا مقابل به که موقوف بموافقت اصل است بیاید و روشن

اور اجازت باشد و در صورت حریت کثیره او بر اجازت مجرده در معین ظاهر نمی شود و جماعتی از اهل فقه و مول
 بدان تصریح کرده اند و اما شیوخ حدیث قدیم و حدیث پس ای وی حریت می نمایند و از آنکه طالب تسبیح و زود گویند به
 روایتیک فناء و کینه و اجزائی روایت و شیخ آنرا به پذیرد و بغیر نظر تحقیق در روایت وی و این باطل است آری اگر
 بخبر و معرفت طالب و وثوق دارد و بران عتقاد کند این اجازت صحیح باشد چنانکه قرات او معتدست و اگر چنین گوید
 که حدیثی باینسان کان روایتی مع براتی من الغلط نیز جائز و حسن باشد قوی دوم مناولت آنست که مجرده
 از اجازت باشد و آن چنان است که شیخ طالب کتابی بدهد و گویند یا سماعی من فلان و بر منقول اقتصار نماید
 و گویند یا روه عینی پس صحیح آنست که روایت بدان جائز نیست و به قال الفقهار و اهل الاصول منجم ابن الصلاح
 و النووی و عابد ابو من جوزد من الحدیث و خطیب از قوی حکایت بخوار روایت بدان کرده و به قال ابن الصباغ
 و الرازی و وجه جواز آنست که قول شیخ یا سماعی بالاقتصار مثل قول او حدیثا فلان بالاقتصار است و چون از
 شیخ حدیثی شنید روایت آن حدیث از وی جائز است اتفاقا پس این نیز قیاسا علیه جائز باشد و چنانکه در
 حدیث شرط نیست که چیزی که او اجازه او حدیث نمک گویند چنان در اینجا نیز شرط نباشد و درین عین هیچ فرق میان
 هر دو صورت نیست مگر با جهل و تفصیل و این خوابان آنست که حق درین سلسله با حدیثین باشد و الله اعلم در خلاصه
 گفته زهری و مالک اطلاق حدیثا و خبرنا درین قسم مناوله جائز و شسته اند و این لائق بمنزله کسی است که عرض
 مناوله المقترن بالاجازة را سماع میگرداند و از ابو نعیم احمد بن حنبل و غیره اجازت او را در اجازت مجرده
 از مناوله آمده و قول صحیح که جمیع و اهل تحریر بر آنند منع از آن تخصیص و عبارت مشهور با جازت است که حدیثا
 اجازة او مناوله او و اذنا او اجازة او و اذنا او مناوله او و مانند آن و قومی از متاخرین اصطلاح کرده اند بطلاق انبانا
 در اجازت و قومی آنرا اختیار کرده و بهیچ بسوی آن میل نموده و این حمدان گفته کل قول البخاری قال فی
 عرض و مناوله طریق پنجم سکت است و آن چنان است که شیخ سماعی خود را برای غایبی یا حاضری بخط خوش
 بنویسد یا او اذن کتابتش بدهد و این نیز دو گونه است یکی آنکه مقرون با جازت باشد باین طور که بسوی
 وی چنین بنویسد اجازت لک ما کتبت به الیک و خواه آن از عبارات و این در صحت و قوت مثل
 مناوله مقرون با جازت است دیگر آنکه بخبر و از اجازت باشد باین طور که شیخ بسوی وی چنین بزرگوار که حدیثا
 فلان و قومی از آن منع کرده منم الما و وی و بسیاری از متقدمین و متاخرین و غیره واحد از شافعیان و اصحاب
 اصول آنرا جائز و شسته منم ایوب المنصور و الیث در خلاصه گفته و به صحیح المشهور و ذاک عندهم معدودی
 المستند الموصول و فیها اشعار قوی بمعنی الاجازة فی وان لم تقرن بالاجازة لفظا فقد تضمنت معنی و کفنی فی
 معرقه خط الکاتب و شرط بعضهم البیة و به تضعیف انتی و لودی گفته و به صحیح المشهور بین اهل الحدیث و یوجد

فی سنی محکم کتب الی فلان قال سنی فلان و المراد به یزید و هو معمول به عند هم معدود فی المصنوع الا شیخا و سنی
 الاجازة و زاد المعانی فی فقال ہی اقوی من الاجازة حیث یطی شرح تقریب گفته و هو المختار بل و اقوی من اکثر
 مصور المناولة و فی صحیح البخاری فی الایمان و السنن و کتب الی محمد بن بشیر و لیس فیها بالکتابیه عن شیخیه غیره و بعد
 نووی گفته ثم الصحیح ان یقول فی الروایة کتب بما الی فلان قال حدیثا فلان او خبری فلان کاتبه او کتابه او
 نحوه و لا یجوز اطلاق حدیثا و خبرنا انتهى و سبب الی سطر زیاد و کرده و هذا كما مراد مخالف لما قال الحافظ انه الاصح
 و اشیرنا الیه بقولنا هذا الصحیح القول فی العلوم مشکوکی گفته و کفایت الروایة ان یقول کتب الی او خبری کتابه فلان
 الکاتب قد ذکر الاخبار فی کتابه فلان یس یقول خبرنا و جواز الزی ان یقول التلمیذ اخبرنی بمجرعین توکر کتابه قال
 ابن دمیق العیاد اما تنقیه بقوله کتابه فینبی ان یمکن هذا بالان القول ان کان مطابقا جازا اطلاقه و لکن العمل
 مستمر علی ذلک عند اکثرین و جواز الیث بن سعد اطلاق حدیثا و خبرنا فی الروایة بالکتابیه و قاضی عیاض گفته
 ان الذی علیه یجوز من ریای النقل و غیرهم جواز الروایة لا حدیث الکتابیه و وجوب العمل بها و انما داخله فی السند
 و ذلک بعد ثبوت صحتهما عند المکتوب الیه و لوقه بانها عن کاتبها و منع قوم عن الروایة بها منهم المازری و الروایة
 و من نقل عنه انما قبولها الحافظ الدارقطنی و الاکثری و حافظ کتابت را در ترتیب منتهی نماده و نووی از ترتیب پنجم
 گردانیده و کذا صاحب الخلاصة و ششم اعلام را و ششم وصیت را و ششم وجاد را مقرر ساخته و مشکوکی کتابت را
 مرتبه سوم نشان داده و متا و کبر را چهارم و اجازت را پنجم مقرر نموده و حافظ تصریح به ششم نکرده و در وجاد
 و وصیت و اعلام اذن شرط نموده و برای اینها ذکر تب نکرده و سبب الی سطر گفته و الاثر بین و هذه اصطلاحات
 متمیزه المرویات و قد بسطنا القول فی هذه الصحیح فی شرحنا علی تنقیح الانظار انتهى و هم حاصل کلام نسبت که کتابت
 مقتضی اجازت باین طور که شیخ بسوی تمیز خود بنویسد که من فلان کذا و قد اجزت لک ان تروی عنی و ضابط
 معروف باشد جائزست پس اگر این کتابت مجز و از اجازت باشد روایت بدان نزد بسیاری از متقدمین جائز
 بود تا آنکه ابن معالی گفته که ان اقوی از مجز و اجازت است و کیا طبری گفته بمنزل سماع است زیرا که کتابت احد
 السامعین است و آنحضرت صلعم چنانکه تبلیغ حاضرین بخطاب میکرد تبلیغ حاضرین بکتاب می فرمود و بعد الین خود
 گاهی می نوشت و گاهی قاصد میفرستاد و بهیچ در دخل گفته الآثار فی ذلک کثیره من التابعین فمن بعدهم و فیها
 دلالة علی ان جمیع ذلک واسع عندهم و کتب البنی صلعم شاهد بقوله لم قال الا ان ما سمعه من الشیخ فوجاهه او قرو
 علیه و اقرب اولی بالقبول مما کتب به الیه لما یخاف علی الکتاب من التفسیر و کتب ششم اعلام است و ان چنانست
 که شیخ طالب الاعلام کند و بیاگایان که این کتاب وایت یا سماع اوست و برین قدر اقبال کند و نگویاید و
 یا مانند آن و این ششم روایت جائزست نزد بسیاری از اهل قبله و حدیث و اصول و اهل فقه من هم ابن جریر

و این الصباغ تا آنکه بعضی ظاهر به گفته اند که اگر شیخ طالبی گوید نه در روایتی لا ترجمه را یعنی تا هر دو پیش از آن
 شیخ جابر نیست که تا مقدم فی السمع و صحیح است که روایت بخبر و اعلام جابر نیست و به قطع بعضی الشافعی و غیره
 المحققون نیز که گاهی آن کتاب مسلح اوجی باشد اما اذن در روایتش نمیدهد بنا بر خطی که در آن میداند لیکن عمل
 بدان صحیح است اگر سندش نزد وی ثابت شده که در ذی القعدة گویم جابر است که روایت با سلام جابر باشد اگر چه
 شیخ از آن نمی گوید چنانکه در سماع و فرق اجمالی و تفصیلی قاضی و در فیه من شیت و الله اعلم و طریق هفتم و چهارم
 و آن مصنف در وجوبی باشد یعنی مولد غیر سمیع از عرب است و شالی است که یکی بر کتابی بخط شخصی را گفت
 شود و در آن کتاب احادیث باشد که در روایتش میکند و از این و اجد از آن شخص سماعت مکرر و درست و از او
 اجازتی حاصل کرده و نه بخوان پس این و اجد را می رسد که بگوید و جدت او قرأت بخط فلان اوفی کتاب فلان
 بخط جده بن فلان و باقی آنجا و ملحق را ساقی کند یا چنین گوید و جدت او قرأت بخط فلان عن فلان و باقی را ذکر نماید
 حافظ ابن کثیر گفته و یقع هذا کثیرا فی مشتهر الامام احمد لقیل ابنه عبد الله و جدت بخط ابی جعفر فلان و لیست فی الحزین
 و عمل برین و چهارم و قیام حدیثی مستمر آمده و آن از باب مرسل است جز آنکه شوبی از اقصا مال و اد و لقول و جدت بخط
 فلان و گاهی بعضی از ایشان بدین پس کسی که کتاب بخط وی یافته اند و از او ذکر کنند و در آن عن فلان و قال
 فیه فلان گویند و این تدلیس قبیح است اگر بنویسم لقا و سماع نزد وی شود و بعضی در اینجا راه جزاف سپردند و اطاعت
 مدتها و خبر نامزد و جاد و جابر و در این را بر قاعش انکار کرده اند در ظاهر گفته اگر حدیثی در تالیف شخصی است
 لیکن بخط او باشد پس جابر را می رسد که چنین گوید و ذکر فلان اوفی کتاب فلان اخبرنا فلان و این مشتطع است و از غیر
 اقصا مال ندارد و این همه وقتی نیست که وثوق داشته باشد بلکه این خط یا کتاب است و اگر وثوق ندارد و چنین
 بگوید یعنی عن فلان او و جدت عن فلان و نحوه او قرأت فی کتاب یا خبر فی فلان از بخط فلان اوفی کتاب طاعت اند
 بخط فلان اوفی کتاب ذکر کاتبه ابن فلان اوفی کتاب قبل از بخط فلان و چون نخواهد که نقل کند از کتابی مشهور
 مصنفی بگوید قال فلان که اگر و میک و وثوق بصحت آن نسخه داشته باشد باید طریق که مقابله آن کتاب بخصم خود
 کرده است یا که هم نقد و دیگر آنرا بر اصول متعدده مقابله نموده که مقدم و اگر این چنین کتاب بخوان نباید که
 چنین گوید یعنی عن فلان که او و جدت فی نسخه من الکتاب الفلانی و نحوه و اگر هر دم درین اعمدا و تسلیم کرده اند
 باطلاق لفظ جازم درین مقام بغیر تحریری و ثبت یکی از ایشان خط یا کتابی مستنوب است و می تواند که در این
 نقل می نماید بغیر آنکه وثوقی بصحت نسخه داشته باشد و بگوید قال فلان که این اگر خط شخصی عالم و معروفی است
 که در غالب کمال بروی سابق و محول عن نسخة شخصی نمی نامد امید است که او را اطلاق لفظ جازم در آن روا
 باشد و الی هذا استمر و کثیر من المستفین فیما نقلا و من کتب الناس انتی گویم این آفت و بلازاده بسیاری اند

در میان علم زده از هر کتاب که بدست ایشان آمد کورانه و کزانه از آن نقل بر مدعای خود آوردن گرفتند و هیچ
 مساللات بصحت آن کتاب و دریافت مولفش نکردند تا آنکه از کتابی نقل می کردند که هرگز نام مصنف و زمان او را
 نمی شناسند و نمیدانند که این شخص از علوم در کدام مرتبه بود و چه تہذیب داشت و این همه مصیبت است از ترک اقامت
 سلسله اسناد برپاشده است و بعدی غام که دیده که خلاصی از آن امر و تسخیل است الا ناشاء اللہ تعالی و من عسر
 بر حمتہ و ہم چند اہل حدیث این معنی را در بار کتب جاوید و کتب دیگر کرده اند چنانکه از منبعی شان در کتب اصول حدیث
 معلوم می شود لیکن عام داشتن آن در کتب جمیع علوم شریعت احو و اوای است و لهذا بعضی فقہاء نقل از کتاب
 غیر مشہور و متداول در اہل علم منع کرده اند و بر روایت آن کتاب و ثبوت بدارند تا با احتیاج و متسک چه رسد کہ
 جزم بر وجہات محض با عدم اقامت سلسله روایت و اسناد و فتح باب تحریف و تبدیل است و ہرگز اعتماد و انشاء
 عارف کتب فقہ مذہب نیک می شناسند کہ صدا بلکہ ہزار ہا سلسلہ فقهی است کہ در کتب فتاوی و ما شبہا منسوب
 بسوی ائمہ مذہب است و ہرگز بصحت این انتساب از ان ائمہ بیاید ثبوت نمیرسند و ممکن نیست کہ عالمی از علماء دنیا
 تصحیح آن نامام بہتد خود بحسب قاعدہ اہل علم حدیث می تواند کرد حق سبحانہ و تعالی شرم و محذورین و جماعہ اہل انار را
 جزای خیر دہد کہ این سلسلہ روایت و پیچ و خا و در پیچ درایت علم حدیث باشد یا علم فقہ یا کہ از علم دیگر از علوم
 شریعیہ و الدیہ از دست خود نمیدہند و سند ہر کتاب از مولفش یا نام مولفش حاصل بسیارند و در تصحیح عبارت نقل
 آن مسالئہ شدید کار می برند و چنانہ کہ ہر مذکورہ موصوف اند بحدیث بر زبان محمد رسول اللہ صلعم حیث قال لعلنا احکم
 من کل خلف عدوہ و در حدیث مستصف شدہ اند یعنی احتمال بطین و تحریف غلبین و تاویل جاہلین و ہمیشہ
 در ہر زمان و در ہر قطر و مکان کار و بار ایشان ہن است جز خدا و رسول حق دیگر را کہ مضاد ہم کتاب و سنت
 باشد گوش نمیکند و بدون بصحت سند و ثبوت روایت تا صاحب کتاب بر محض وجہات عمل نمی فرمایند و بعد
 صحت وجہات در خدا و خدا و فرغ ماکدہ تقصیری از خود راضی نمی شوند و ہمیشہ عرض مجتہدات و فتہیات
 و تقاریر فتاوی بر قرآن و حدیث و قبول موافق و رد مخالف شدہ لازمہ و ذات ایشان است الا یکا و نیک
 عنہم جز اہل علم و احسن البحر و باقی ماند آنکہ علی اعتماد اعلی الوجاہ و جائزہ است یا نہ پس حافظ ابن کثیر گفتہ
 الوجاہہ لیسست ہن بابہ لروایۃ و انما ہی حکایۃ عامہ جدہ فی الکتاب انتہی و منقول از سبطین محدثین و فقہا و ہذا
 و تحیر ہم جو از او است و منقول از شافعی و طائفہ از نظار اصحابش جو از او است و بعضی محققین از شافعیہ
 بموجب عمل بدان نزد حصول قطع کردہ اند و جزم نمودہ در خلاصہ گفتہ و بدو ابو الصبح الذی لا یجہ فی ہذا الا انما
 غیرہ لانہ لو وقف العمل علی الروایۃ لانسد بابہ لتعذر شرط الروایۃ انتہی و نحوہ قال ابن الصلاح حافظ ابن کثیر
 و قد ورد فی الحدیث عن النبی صلعم قال انما یخلق العجب الکیوم یا ما قالو اللہ اکبرہ قال و کیف لا یؤمنون و ہم عند

بهم و ذکر و الا بنیاد فقال و کینت الایمونی و الوحی نزل علیهم قالوا فنحن قال کینت الایمونی و الایمینی
 قالوا امین یا رسول الله قال قوم یا ذین سن بعدکم یحیدون حقایق ایمون باینها و قد ذکرنا الحدیث باسناد و لفظه
 فی شرح البخاری و لعل محمد فی هذا منه مع من عمل بالکتاب المتفق بینه و الجوده لنا و الله اعلم انتی گویم این و جاد است
 در باره کتب معتده صحیح علم حدیث صحیح است و اما در حق کتب دیگر علم پس لابد است از قیاس حصول ثبوت بر این موضوع است
 او بار و ایات صحیح ثابته و خبریه در کتب حدیث و آثار مثل صحیح سننه و آنچه ما با او است و در سبب الی المطر گفته لابد است
 از اذن در روایت بوجاهت یا وصیت یا اعلام پس هر کدام از اینها که خالی از اذن نباشد لاقی اعتبار نبوده و بلکه آنچه اجازه
 عامه گردد و حافظ این حجر گفته و ذکر آنکه شتر طوطی الاذن فی التوحاده و فی ان یحیی خطایعت کاتبه فیتعمل و جاد است بظن
 فلان و لایسوغ فیہ اطلاق خبر فی خبر و ذلک الا ان یکون که من اذن بالروایه عنه و اطلاق قوم ذلک غلطه او کند
 الوصیه بالکتاب و هو ان یوصی عند موته او سفرو شخص محلی یا خطه او اصول فقها قال قوم من المتقدمین یحوزون ان
 تلك الاصول عند یحیی و ذلک الوصیه و ان ذلک الجمهور الا ان کان له من اجازه انتی طریق هشتم و وصیت است و ان
 چنان باشد که شخصی را وصیت کند یا که فلان کتاب اگر روایت میکنم از من روایت کن پس بعضی سلف معنی را
 وصیت روایت آن کتاب موصی به داده اند و گفته اند را رسید که کتاب مذکور را از موصی روایت نمایند و این را
 مشایخ بهمناد و اعلام داشته اند در هر روایت ابن الصلاح گفته و این بعبیه است بلکه زلت عالم است یا متاویلی که ذکر
 مراد وی روایت آن کتاب از وی بطریق و جاده باشد که ان فی الباعث احتیث فصل سنوهم و کینت روایت
 حدیث و در آن چند نوع است **نوع اول** آنکه قومی در روایت تشدید کرده و بعد از اقرار رسیده و دیگران در آن
 تساهل در زبده و به نظر طبرانی رسیده بعضی شد دین گفته اند نیست حجت مگر در آنچه روایتش با خطا و نموده این
 مروی است از امام ابو حنیفه و مالک و ابوبکر صید لانی و دیگران اکتفا بمقبول سماع را وی برای آن کتاب کرده
 و هم الجمهور اگر چه بخط غیر وی باشد و هر چند نسخه اش از وی غایب گردیده اگر غالب برطن سلامت آن نسخه از
 تفسیر و تبدیل است لایسا و قتی که انکس نسخه کسافی باشد که تفسیر کتاب بر آنند و غالب احوال مخفی نمی ماند و بعضی کسان
 گفته اند که روایت از نسخ غیر مقابل باصول جائز است بجز در قول طاب الشیخ که این روایت است بغیر ثبوت از شیخ
 و بدون نظر در نسخه و بدون تصدیق بقرینه سماع او و خاک ایشان را در طبقات مجروحین شمرده و این بسیار است و قومی
 از اکابر علماء و صلحا اقطاعی آن کرده و مصواب مذهب جمهور است و آن توسط است میان افراد و تقریبات پس اگر
 در تحمل و ضبط و مقابل قایم با تقدم است روایت از وی جایز باشد و هم آنکه روایت غیر صحیح است اگر چه
 مسنون خود را محفوظ نداشته باشد و در ضبط و حفظ کتاب استعانت بکلام گفته نموده و نزد قرات بروی احتیاط
 بکار برده بروی که غالب برطنش سلامت آن از تفسیر باشد خطیب گفته بعضی را می جوهر است و چه خوش گفته

زیرا که در دل بتر از کوششیم شیخ معلوم آنکه اگر در کتاب خلافت ضبط خود یا در جمع کنند بسوی کتابی که
 از وی یاد گرفته است و اگر از زبان شیخ نقل کرده است اعتماد بر حفظ او نماید اگر شکل نیست و ذکر هر دو مناسب است
 باید که چنین گویند که او فی کتابی که او اگر غیر وی در آن مخالف است چنین گویند که او نقل فلان که او اگر صحیح
 خود را در کتابی یافته است و آنرا یاد ندارد پس از ابو صفیه و بعضی شافعیه عدم جواز روایت مروی است و نه در باب
 شافعی و اکثر اصحاب و ابوابی یوسف و محمد جواز است و چون منتهی صحیح بشرطیکه سماع بخط او باشد یا خط کلامی و نقل
 و کتاب مصون باشد و غالب بر ظن سلامت او از تغییر بود و بر وجهی که انفس بسوی می ساکن گردد و اگر روایت کتاب
 مثل بخاری مثلا از شیخ دارد و بعد از خود غیر مقابل بر اصل شیخ یافت یا اصل سماع شیخ نیافت لیکن انفس و ساکن
 بر صحت آن منتهی نیست پس بصورت حافظ این کثیر گفته یکی از خطیب عن عامه اهل الحجاز ما نهم منهم من رواه
 بنکات منهم شیخ ابو نصر بن الصبیح الفقیه و یکی عن ابوب و محمد بن بکر البزجانی انهما رجعا فی ذاک قلت الی هذا الجمع
 وقد توصلت الی الذین ابن الصلاح فقال ان کان لیس شیخ الاجازة جازت روایت و الله اعلم فیما یروون و اما شیخ
 آنکه در شیخ گفته قومی بسوی اتباع لفظ حدیث رفقه منهم ابن عمر رضی الله عنهما و قول القاسم بن محمد
 ابن سیرین و رجاء بن حیدرة و مالک بن انس و ابن عیینة و عید الوارث و غیره بن زریع و یوسف بن عیاد و یوسف بن
 و حاتم بن بسوی رخصت نقل حدیث بالمعنی رفقه منهم الحسن الشعمی النخعی ابن سیرین گفته یک حدیث را از ده کس
 می شنیدیم لفظا مختلف و معنی واحد یعنی بود و شنیدیم از قومی گفته اگر شما را گویم حدیثی که ما شنیدیم پس تشدید من نمائید
 زیرا که آن حدیث بالمعنی است و در کتب گفته اگر معنی واحد است و در روایان الصبیح گفته هر که عالم را از
 و متقاعد و خیر بخل معانی نیست و از روایت بالمعنی بالا جماع جایز نباشد بلکه لفظی که آنرا تشدید است تشدید است
 و اگر عالم را بصیرت نباشد و الفاظ و دولات و مترادفات و معانی را تفکیک ترجیح شناسد پس قومی از اصحاب حدیث
 و فقه و اصول و مشهوران خلفاء و سلفا بخوانش رفقه حافظ ابن کثیر گفته و علیه العمل کما هو المشاهد فی الاماکن
 و غیره با فان الواقعة تكون واحدة و تجب بالفاظ متعددة من وجوه مختلفة متباعدة و لما کان هذا قد یقع فی التفسیر
 بعض الاماکن مع من الروایة بالمعنی طائفة آخر و ان من الحدیث و الفقهاء و الاصولیین و مشهورانی و ذوات
 اگر تشدید و کان یعنی ان کیون هذا هو الواقع لکن لم یتمیز ذاک و الله اعلم و قد کان ابن سعد و ابو الدرداء و ابی
 رضی الله عنهم یقولون اذا روي الحديث او نحو هذا و شبهه او قریباً منه انتهى و قومی گفته و حدیث نبوی لما جازت
 و در غیر آن جایز گویم مذکور است که در هر جایز است اگر قطع دارد و یا معنی و این در غیر حقیقات
 یعنی مکتوبات است و اما در مصنف پس جایز نیست تغییر لفظ اصلاً اگر چه در معنی او باشد گویم قول و الله اعلم
 صحیح است زیرا که آنحضرت صلوات الله علیه کسی است که نطق پیدا کرده و در هر کسب و وقایع و امرای است که خبر

بالفائض کماتی و قوت دست بهم نمیدید چه هر ترکیب را از ترکیب معنی است موافق فصل و وصل و تقدیم و
 تاخیر و اگر اینها را رعایت نکنند مقاصد بسیار از دست برود بلکه هر کلمه را بااخت خود تا صیتی مستند است مثل
 تخصیص و اتمام و غیره و همچنین در الفاظ است که مترادف زیرا که اگر یکی را بجای دیگری بنهند معنی مقصود قوت شود
 و لهذا آنحضرت صلعم فرمود نظر اندر عبارت متعاقباتی حفظها و دعاها فراتر حاصل فقه غیر فقهیه و در طایل فقه الی من
 افقه من رواه ابو داود و الترمذی عن ابن مسعود رضی الله عنه در خلاصه گفته این حدیث بلفظ و معنی خود شاه حدیث
 بر صحت چیزی که ما در حدیثش استقیم چه اگر بجای هر لفظ مشکلی را مراد او قائلیم کرده شود معنی آن لفظ مختل و فاسد
 گردد مثلاً اگر بجای نظر الله رحم الله یا غفر الله آنچه مشکلی است قائلیم کند مرعی بعید گردد زیرا که هر که سمع خود را
 یاد داشته و آنرا با تغییر داده وی معنی را غرض طری ساخته و هر که تبدیل و تغییر کرده وی معنی را مبتذل و ذایبی
 و ذایل گردانیده و همچنین اگر لفظ امر را بجای عید بنا و معنی مقصود قوت شد چه عیودیت استیجابات و معنی برای امر
 خدا و رسول صلعم بلا امتناع است و نیست استیجابات در او از سمع بسوی و اما ترا از خود و آنحضرت صلعم بجای کلام و خبر
 لفظ مقوله ذکر فرمود زیرا که حقیقت قول آنست که مرکب باشد از حرف مبسوط و ال بود و ر و ج و ب و ال لفظ کسج
 و بعد خطها لفظ دعاها آورد و این شعر است بزمید تقریر چه معنی و معنی او است حفظ و عدم نسیان است و در روایت
 دیگر فادها کما سمعها آمده و انما را این لفظ بر لفظ روا یا یا بلعنا و نحوها برای ولایت است زیرا که آن مقاله نزد شمس
 و ولایت است و ادایش بسوی کسی که احق یا اهل است بدون تغییر و تصرف در آن واجب و همچنین ذکر فقه به علم برای
 ایدان است بآنکه حامل غیر عاری از علم است زیرا که فقه علم است بدقالتی مستنبطه از خصوص و اگر غیر عالم میگفت لازم
 می آمد چهل و پنجین تکریر رب و اما طاعت هر لفظ بمعنی خاص او باشد چه سامع یا فقیه نیست پس واجب و معنی است
 که لفظ را تغییر ندهد چه وی الفاظ مشکلی را نمی شناسد ناچار در آن خطا خواهد کرد یا عارف است لکن طبع نیست
 لابد احد المتراوین را بجای دیگر خواهد نهاد و بر رعایت مناسبات میان لفظ و لفظ آگاه خواهد شد چه مناسبت است
 خواص معانی است که جز صاحب دریه یا سالیب نظم بران آگاه و واقف نمی شود و کما قرناه فی شرح التبیان فی
 قسم النصاحه استی این الصلاح گفته و قدر و نیان بعض اصحاب حدیث روی فی المنام که مذکور من شفقت و لسا
 شی فقیل له فی ذلک فقال لفظه من حدیث رسول الله صلعم غیره برای فعل بی نذا و چون روایت بالمعنی جائز
 شد مجری را باید که در میان لفظ مشکله و نحوه فرق بکند و نیست حلال او اگر گفتن مثله مگر بعد از آنکه دانسته باشد
 که آن هر دو حدیث در لفظ متفق اند و اگر اتفاق هر دو در معنی است جایز است که خود گوید یا قایل او خاتم حافظ
 این کثیر گفته اند روی حدیثا بسنده ثم اتبعه ما ساند له آخر و قال فی آخره مثله او نحوه و هو ضابطه محرم فعمل بخیر
 روایت لفظ الحدیث الاول با ساند الثانی قال شعبه لا و قال الثوری ثم حکاه عنهما کسج و قال یحیی بن یحیی بن یحیی

قول مشهور و رایج جزئی نخود و قال اخطیب از قبیل الروایه علی المعنی فلا فرق بین قول مشهور و معتبر از اخبار
قول ابن معین و اگر ایراد است کرد و بعضی حدیث را ذکر نمود و گفت الحدیث یا المحدثیه یا بطول یا بالآخره
چنانکه عادت بسیاری از روایان بدان جاریست پس آیا شامع را میرسد که این حدیث را بتامه برین ایجاد
سوق کند یا نه بعضی حضرت داد و اندک بعضی منع کرده منتهی به احتیج الاستفراغ فی الفقه الاصولی و بر قافی از شیخ
خود ابو بکر اسمعیلی پرسید که این چگونه است گفت اگر شیخ و فارسی عارف حدیث اندامید و از هم که جا نرسانید لیکن
بیان اولی است این الصلاح گفته و از او جزو مذکور فالتحقیق انه کیون بطریق الاجازة الا که القدره حافظ ابن کثیر
گفته قاست تا و منجی ان لنبیقل فیقال ان کان قد سمع الحدیث الشارح لیه قبل ذلک علی الشیخ فی ذلک المجلس
او فی غیره فجزو الروایه و کیون الاشارة الى شیء قد سلف بینه و تحقق سماعه و انکدام انتهى و در ارشاد النجاشی
راوی را در نقل سماع خود چند حال است اول آنکه روایتش بلفظ کند و انکیس ادا می آید که در حاکم شریف و ابو
یحییان رسیانید و لیکن این وقتی است که آنحضرت صلی الله علیه و آله متعارف بر اجواب سوال سائل فرموده باشد و اگر جواب از
ذکر سوال مستغنی است گفتار صلی الله علیه و آله فی ما یخرج من الظهور مآدیه و اصل حدیث راوی در ذکر و ترک سوال خیر باشد و اگر
مستغنی نیست کمافی سوال صلی الله علیه و آله عن تبع الارب بالتمتع فقال ان یقتضی ذاجت فقیل نعم فقال فلا اذن یسأل
لا بد باشد چنانچه اگر جواب محتمل دو امر است و نقل راوی محتمل یک است پس لابد باشد از ذکر سوال بر هر تقدیر ذکر
سوال پسند برادر ذکر جواب و آنچه بر سبب از شده اولی از اجمال است دوم آنکه روایتش بغیر آن لفظ کنونی
بعنی نماید و در آن هشت نام است یکی آنکه جائز است از حراف بمعانی الفاظ نه از غیر عارف که او را از مشایخ
بالمعنی جائز نیست قاضی و تقریب گفته بالا جماع و بعضی شرط کرده اند که لفظ مرادف آوردن مثل جلوس مکان
قعود و الکس و بعضی شرط مساوات اصل و جزا و فکار کرده اند و گفته که بجای حلی و عام و مطلق و امر و ن و او و
و خاص و مقید و خبر و یار و نه بالعکس آن و بعضی شرط کرده اند که خبر از آن جنس نباشد که بدان متعبد بوده ایم
مثل الفاظ متفصل و تشبه و این شرط ضروری است و قد قبل انه مجمع علیه و بعضی شرط کرده اند که خبر مذکور از
باب متشابه بود مثل احادیث صفات و کیا طبری بر آن حکایت اجماع کرده زیرا که معلوم نیست که لفظ تکلم راوی
مساوی لفظ تکلم نبوی است یا نه و احتمال وجود تاول مثل اصل لفظ دارد و یا نه و بعضی شرط کرده اند که خبر مذکور
از جنس جوامع الکلم نباشد و اگر باشد گفته اند انما الاعمال بالنیات و من حسن السلام المرکه بالایمنیه و الحرب خدعة
و الخراج ضمان و الجهاد جبار و البیعة علی المدعی و روایتش بالمعنی جائز نبود و بعضی شرط کرده اند که خبر از احادیث
طوال نباشد و در احادیث قصار روایتش بالمعنی جائز بود و نیست و چه برای این شرط این انباری شیخ
بر این گفته این سلسله از حدیث است که می تبدیل لفظ مرادف او مثل جلوس و قعود و این جائز است بلا خلاف

دوم اطراد و التمس بر آنچه انفا اول بران ال بود بدین قطع بران نیست خلاف در امتناع تبدیل سوم قطع
 پنجم معنی و تعبیر بران معیار حق که ال بران معنی مفهوم باشد قطعا بغير آنکه الفاظ مراد و فر باشند و این موضوع غایت
 و اکثر اهل علم بران اند که اگر قطع بغير معنی مستند بسوی لفظ مجزوه یا بقرائن محال شود و تحقق بهتر است باشد و چه
 دوم منع است مطلقا و وجوب نقل لفظ بصورت بغير فرق میان عارض و غیره او که انفا القاضی عن کثیرین
 السلف و اهل التحری فی الی ریت و گفته که این مذہب مالک است و جوینی و مشیری آنرا از معظم محدثین و بعض
 اب و کسین نقل کرده اند و ابو بکر رازی حکایتش از خفیه نموده و همین است مذہب ظاهره چنانکه قاضی علی بن ابی
 نقل آن نموده و این معانی نقلش از عجب السند بن عمر و جماعتی از تابعین کرده و منهم ابن سیرین و به قال الانساری
 ابو اسحق الانساری و لیکن آنچه درین مذہب از حرج بالغ و مخالفت طریقه سلف و خلف از روایت غیر حق
 چنانکه در اکثر احادیث مرید جماعه ویدوی شود و زیرا که غالبش بالفاظ مختلفه معنی است بلکه یک صحابی و من بعد
 او در بعض حالات در روایتی لفظی می آرد و در حالت دیگر بغير آن لفظ که مودی معنی است تعبیر میکنند و درین
 خود هیچ شک نیست مذہب سوم فرق کردن میان الفاظی که دران محال تاویل نیست و میان الفاظی که
 تاویل را در آنها محال است پس اول نقل بالمعنی جائز است نه در ثانی حکا و ابو احسین ابن القطان عن بعض صحاب
 الشافعی و اختاره الکلبی الطبری مذہب چهارم تفصیل است در میان چیزی که راوی آنرا یاد دارد و یا نه پس اگر
 یادش می آید و جائز نیست او را روایتش بغير آن لفظ زیرا که در کلام رسول خدا صلوات الله علیه فصاحتی هست که در خبر او
 نتوان یافت و اگر یاد ندارد و روایتش بالمعنی جائز است و بهذا جزم الماوردی و الروایاتی مذہب پنجم تفصیل است
 میان اوامر و نواهی و میان اخبار و در اول روایت بالمعنی جائز است نه در ثانی ماوردی و روایاتی گفته اند که
 که در اول روایت بالمعنی جائز است کقولهم السلام بالقیع الذہب بالذہب و روی آنه منع من بیع الذہب بالذہب
 و قولهم اقبلوا الاسودین فی الصلوة و روی آنه امر بقتل الاسودین فی الصلوة پس این جائز است بلا خلاف
 زیرا که فعل امر است و لا تفعل نمی پس راوی میان هر دو مخیر باشد و اگر لفظ خفی المعنی محتمل باشد کقولهم لا اطلاق
 افلاق نقلش بلفظ واجب است و تعبیر از آن بلفظ دیگر نمی توان کرد و در حدیث تفصیل است میان حکم و غیره
 پس در اول روایت بالمعنی جائز است نه در ثانی مثل مجمل و مشترک و مجاز غیر شتر شترم اگر معنی در جمله مودع
 باشد که عامی آنرا نمی تواند فهمید بگوید ای آن جمله پس روایتش جائز نیست مگر با داهان جمله بلفظی که اطلاق
 ابو بکر الصغیر فی حدیث تم تفصیل است میان آنکه ایرادش بقصد احتجاج و فتیان کند و میان آنکه ایرادش بقصد
 روایت کند پس در اول روایت بالمعنی جائز است نه در ثانی و این هشتم مذہب آنکه از شروط و اشتراط
 آن مذہب دیگر پیدا می شوند حال ثالث آنکه راوی بعض الفاظ خبر را حذف کند پس اگر این محذوف متعلق

محدود منته است بتعلق لغتبی یا معنوی بالاتفاق جائز نباشد کما حکاه الضعیفی الهندی و ابن الانباری و تعلق
لفظی مثل تقصید یا تناد و شرط و غایت و صفت باشد و تعلق معنوی مثل خاص نسبت بعام و متعین نسبت لمطلق
و مبین نسبت بمجمل و مانع نسبت بمسبوع و برین اتفاق محکی اشکال میشود با آنچه شیخ ابو اسحق شیرازی در ملح و قاضی در
تقصیر نقل کرده اند از جواز مطلق خواه بعضی می یابند تعلق داشته باشد یا نه و درین نقل ضعف است زیرا که
ترک راوی چیزی را که تعلق بمروی دارد لایسما آنچه تعلقش بمروی بطور لفظ باشد خیانت در روایت است اگر
این چنین نیست و ران اختلاف است بر چند قول اول آنکه این راوی و غیره و یکبار تمامه آنرا روایت کرده باشد
در قصورت نقل بعضی جائز است و اگر این راوی یا غیره او آنرا تمامه نقل کرده است نقل بعضی جائز نباشد کما قال
القاضی فی التقریب الشیخ ابو اسحق شیرازی فی اللع دوم آنکه جائز است اگر بسوی راوی متممی متطرق نمی شود و ذکره
الغزالی سوم آنکه اگر خبر چنان است که جز از طریق راوی معلوم نمی شود و حکمی شرعی بدان متعلق است یا قصاریش
بر بعضی دون بعضی جائز نیست و اگر حکمی بدان متعلق بوده است راوی فقیه است جائز باشد ورنه غیر جائز قاله
ابن فورک و ابو الحسن بن القطان چهارم آنکه اگر خبر تمامه مشهور است اقتضای راوی بر بعضی جائز باشد و الا فلا
بعضی شرح اللع لابی اسحق بن جمیع است مطلقاً ششم تفصیل است در میان آنچه محدود حکمی متممی از قبل خود پیش
و سامع فقیه عالم بوجه تمیز بود پس در قصورت حذف جائز است و الا لا جائز کما طبری گفته و در تفصیل بود المختار
و ماوردی و رویانی گفته اند جائز نیست مگر بشرط آنکه باقی مستقل باشد معنوم حکم بقوله فی البصر هو الطهری
ما واه و الحلی حقیقه در اینجا راوی را می رسد که اقتضای بر روایت یکی ازین دو جمله کند و اگر باقی غیر مذکور است
جائز نباشد و اگر معنوم است لیکن ذکر متروک موجب خلاف ظاهر حکم مذکور است کقولنا صلوات فی الاضحية لمن قال لا یست
الا جذبه من المعز فقال یخربک و لا تخیری احد ابعد که پس در اینجا حذف جائز بود زیرا که در صورت اقتضای لفظ تخربک
چنان معنوم میشود که جمیع مردم مجزئ و کافی باشد و این حاصل چیزی است که درین مسئله گفته اند لیکن مخفی نیست که
بسیاری از صحابه و تابعین می بین اقتضای میکنند بر روایت بعضی خبر نزد حاجت بسوی آن بعضی عدم حاجت
بسوی تمام آن روایت لایسما در احادیث طولیه مثل حدیث جابر و صفی بن یحیی و خوان از احادیث و ایشان
قدوة من بعدهم هستند در روایت لیکن اینقدر شرط است که این اقتضای بر بعضی مستلزم کدام منفیه نباشد چنانچه
آنکه راوی خبر در روایتش چیزی زیاده کند بر مسجع خود از حضرت صلوات پس اگر این زیادت بیان سبب حدیث یا تنبی
معنی است لایس است مکن بشرط آنکه فرید را بیان سازد و سامع بفهمد که این زیادت از کلام راوی است و ماوردی
در رویانی گفته اند مجوز من الصحابی زیاده بیان سبب کونه مشاهد الحال و لا یجوز من التابعی و اما التفسیر المعنی فمجرز
منها و نیست و جبرای اقتضای بر صحابی و تابعی در تفسیر معنی حدیث بلکه جائز است هر گاه کسی را که عارف معنی است

بصرفت صحیح به مقتضای آنست غریب بشرط فصل میان خبر مروی و میان تفسیر او می ریختی که سماع آنرا می نهی حال
 پنج آنکه خبر حمل در معنی تنافی باشد و راوی بر تفسیرش با حدیث اقتضای کند و در حق او اگر این منتهی صحابی است پس
 تفسیرش صحیح و بیان است برای ما و اگر خبر صحابی است و بر مراد او بودن معنی منتهی علیه اجماع واقع نشد و تفسیر
 بسوی تفسیرش نباشد بلکه این نظر را که احتمال دومین تنافی دارد حکم شرک یا محمل است و عمل بدان منوقت ماند جز در
 دلیل قال بر آنکه مراد او با بعدیست و ظاهرا آنست که نمی مسلم نطق تفسیر را به پیروی که حمل در معنی تنافی است مقتضای
 تشریح و باینرا خیالی بگرداند از قرینه حالیه یا مقابله بر وجهی که صحابی را وی مسلم مرادش گفته بلکه باید است
 که بیا نشاند بر وجهی که از آن معنی مراد متصح کرد و آنکه عادات صحابه آن بود که هر چه ایشان از اقوال یا افعال و
 مسلم شکر می نمودند از آنحضرت مسلم می پسندیدند یا سوال از مثل این معنی چه رسد و قاضی ابوبکر و جوی از شافعی نقل
 کرده اند از آنکه صحابی خبر او را و او را که مراد او شده قد آن مقبول این تفسیر را گفته اند اما مراد و مسلم از اول الصحابه
 او بعضی من غیر ذکر دلیل و الا فالتاویل المقصد باللیل مقبول من کل انسان لانه اتباع لللیل لا اتباع لک التاویل
 حال ششم آنکه خبر ظاهر باشد در چیزی و صحابی را وی آنرا حمل بر غیر ظاهرش کند بصرف نظر از حقیقت تفسیر بسوی مجاز یا
 بصرف ادان و وجوب بسوی مذکور یا از تحریم بسوی که از جهت و چیزی که معنی صرفش از ظاهر باشد یا در بیان مسبب ظهور
 از اهل اصول آنست که عمل بظاهر باید کرد و بسوی خلاف آن نباید رفت بخبر و قول صحابی یا فعل او و همین است حق
 زیرا که مقتضای این روایت است نه برای او و نه مسبب که خفیه آنست که عمل بر برای صحابی یا به وجهی غیر از بسوی است
 و جواب این آنست که حامل صحابی بر خلاف ظاهر روایت گاهی اجتماع او می باشد و در روایت او است نه برای
 او و گاهی حامل وی بر آن وجه می باشد و بعضی مالک گفته اند که اگر این صرف از ظاهر هر دو آن وادی است که خبر ظاهر
 احوال و قرآن مقتضای آنست که او را که بتوان کرد و اجتماع او در آن مسامح نیست پس حمل بر محمول را وی تعیین باشد اگر
 بنا بر نوعی از اجتماع است رجوع بسوی ظاهر تعیین شود و چه حمل است که اجتماعش مطابق باقی افعال او می بود پس ترک
 ظاهر محتمل نباید کرد و بوجه این می توان گفت که حمل بر خلاف ظاهر در اینجا از مسامح اجتماع نیست گاهی هم می باشد
 پس اتباع را وی بظاهر و متابعت خلاف عمل مقتضای ظاهر که آن عمل بوقت نامی کلام شامع است پس حمل بر آن
 اسامع باشد و قاضی عبد الجبار و ابو الحسن بسوی گفته اند اگر معلوم شود که برای مذمت یا دلیل را وی جز علم او مقتضای
 نبوی و وجهی دیگر نیست تفسیر بسوی این واجب است و اگر معلوم نشود بلکه صرف تخریر بود تفسیر بسوی ظاهر خبر واجب
 کرد و در این مسلم است نزد حصول علم بدان و اما اگر صحابی عمل بر روایت خود یا کلیه شرک کرده پس سخن در آن اسامع
 بدلول خبرت و بخت آن در کتاب اصول فتیحه کرده اند و آنکه گفته اند بقیل که را وی بر ناسخ آن خبر شامع شده باشد
 نبی و وجوبت زیرا که با خبر دین احتمال متعبد میستیم نیز بسیار باشد که آنرا نسخ گمان کند و چنین نباشد انقی کلام

گفته و از آنجا که تغییر معنی مطلقاً و لا الاختصار است باللفظ لا بالمرادف باللفظ المرادف لا بالمرادف
بمعنولات اللفاظ و بهائیل المعانی علی الصحیح فی السلتین اما اختصاراً یا بحیثیة فالاكثر من علی جوازہ بشرط ان
الذی یختص به عالم الان العالم لا یفقد من حیثیة الاما لا تعلق له بایقینہ بحیث لا یختلف الدلالة ولا یختلف البیان حتی
یکون المذکور و المخدوف بمنزلة خبر و یدل ما ذکر علی ما حذف بخلاف اجابله فانه فی یقین فی التعلیق کبرک الاستثناء
انتهی بخبره و خلاصه گفته نوح ششم آنکه راوی حدیث بالمعنی را باید که چون لفظی بر وی مشتبه گردد و پس آن لفظ
او کما قال یا نحو یا یا آنچه ما است بدان از دیگر الفاظ بگوید و این مروی است از ابن خود و ابن الدرداء و ابن
رضی الله عنهم خطیب گفته صحابه از باب لسان و اعلم خلق بمعنی کلام هستند و میگفتند این را اگر از خوف زبان بر نیست
خاطر که در روایت بالمعنی است این الصلاح گفته چون بر قاری در قرائت لفظی مشتبه گردد و از آن رو که در آن
خوانده بعد از کما قال بگوید کما قرآن کرده باشد و همین است صواب در مثل آن زیرا که قول می او کما قال متضمن اجازت
از راوی و اذن برای طالب در روایت صواب از وی است نزد ظهور استی و اگر چه درین بحث اطال و ذکر است
اما خالی از فائده نیست فقط اختلاف کرده اند در آنکه اقا صیص قرون اولی که در قرآن کریم واقع گردیده مثل
قصص النبیه علیهم السلام با اقوام شان از مؤمنین و کافرین و قصه المیسرین در اقتناع از سجود آدم و جالب
بارب العالمین عبارات و کلام آن اقوام و المیسرین است یا حکایت معانی کلام آنهاست و کلام محلی شان عبارات
و دیگر بود و حق در اینجا آنست که آنچه میان و فقیهین است کلام رب العالمین است و لفظ غفلت سخن خداست قطعاً و
اجماعاً و حکایت اقا صیص کوره بمعانی است نه بالفاظ چه معلوم است که الفاظ محلی عنهم سرایبی بود مثل آدم یا بکر
بود مثل موسی علیه السلام و قرآن کلام عربی همین است بنص قرآن و بسط درین سلسله خوانان طول مقال است سید
علامه محمد بن ایل امیر درین باب رساله نوشته و نامش لا یصلح و البیان فی تحقیق قصص القرآن مناده بوی
رجوع باید کرد نوح ششم آنکه طالب حدیث را باید که عارف باشد بمرسیت معنی گفته اخشی علیه اذالم یعرف
الصبریه ان یرضی فی قوله صلعم من کذب علی متعذراً فلیتوب و معتاده من النار فان النبیه صلعم لم یکن لم یخرج من النار
فدراوده ان تلیقاده من افواه المشایخ الضابطین کما فی الباعث الحثیث و در خلاصه گفته حدیث را باید که
روایت بقراءت بخان یا مصحف نکرده است یعنی بتغییر اعراب یا الفاظ چنانکه امر و زور در حدیث شریفین زیاد است
شعره اهل مصر و غیره و هم قرآن را بمعنی میخوانند که لفظ و معنی او هیچ مفهومی نشود بلکه اقرب شی باقیات
و لغات اهل موسیقی است و لغو و فساد منه طرزه آنکه این صنیع خود را تاوید حتی تلاوت کلام آبی میشود
و نمیدانند که این قسم کون و تحریف مصداق قول نبوی است صلعم رب مال لاقرآن و القرآن لیخذه و مراد بحدیث
المیسرین کلمه من القرآن بقرآن است و تلحین و مراد ادای الفاظ است بر وجه ادای قاری و سماع

هر دو آنرا بنهند و مانند قدرت نبوی آمده که قرآن کریم را حرف بحرف جدا جدا میخواند و این جمیع
 شدید که قراء قرآن در خارج حروف میکنند چیزیست که راجحه آن از سنت صحیح است شام میتوان کرد و هرگز
 احدی را از صحابه و تابعین و سلف صاحبین تشبیه و باشی که نزد تلاوت قرآن یا حدیث زبان و دهن خود را
 کج و معوج و مخرف از حالت اصلی خلقی خودش ساخته باشد و از بیجاها هر شد که بسیاری از قواعد تجوید یعنی
 بر شفا حرفت با درست و لیکن قومی که عارف بسنت نبوی و این شیوه برگزیده مقرون تطاوله بران گذشت و علوم
 اسلاف خود را بران طریق مستمر یافته و استند که دین همین است پس بس و دیدند که در جریمین شریفین همین تمکلات
 شیوع دارد و دیگری و دار و دیگری بران از طرف اهل علم نیست پس آنرا از شعائر اسلام و مسالیم دین و است
 مبادرت با خد و فعل آن کردند و کان ماکان فاما لئلا الهیه را چون و انعم قیل بس هر کفر که کند شد مسلمان
 شد و با بکار طریق سلامت اخذ عادیست از افوا و اهل معرفت و تحقیق است پس اگر در روایاتی که این یا تحریف
 واقع شود این همین گفته آنرا بچنان که شنید و سنت روایت کند و صواب و در بیجا تقریر سخن واقع در اصل حال
 وی یا تعصب بران و بیان صوابش در خاشیه است اگر این تحریف و کتاب بوده است و اگر در سماع است
 پس اولی خواندن او است بر صواب پسر چنین بگوید و فی روایتنا او غشیخا او فی طریق فلان که او قاری است
 در بیجا میرسد که آنچه در اصل است آنرا بخواند بعد از ذکر صواب کند و حسن اصلاح او است با آنچه در روایت گیر یا حدیث
 آخر آورده اگر این اصلاح بر زیادت شی ساقط است پس اگر معارضه معنی اصل نیست پس این طریق مذکور رستی کند و اگر این
 زیادت معنی مخالف اصل است پس در بیجا ذکر اصل کند مقرون بتبذیه بر ساقط و این حکم موهوم است و در این است
 او است از معر و خطا و از آنکه بر شیخ خود سخنی بر بندد که وی گفته است و اگر بداند که این سقوط از بعضی روایت
 بوده است و این فوق او آنرا بچنان روایت کرده است پس در بیجا ساقط و نقض کتاب با حفظ یعنی بی نیازی
 مثلاً عن عمرو عن حمزة انها قالت کان رسول الله صلعم یدعی الی راسه فاجله راوی در بیجا لفظ عن غایبه ساقط
 کرد و یا آنکه ذکر این لفظ لابد است زیرا که معلوم است که محاطی این حدیث را بچنین باین لفظ ساقط روایت کرده
 پس نزد الحاق عن عمرو یعنی عن غایبه انها قالت باید گفتن لیکن این وقتی است که روایت شیخ برخلاف باشد و اگر
 روایت از کتاب است و برکن غالب شده که این خطا در کتاب است باز شیخ پس در بیجا اصلاح در کتاب
 و روایت متجه است چنانکه در کتاب بعض اسناد و یا من مندرس گفته شد اصلاح از کتاب و اگر می باید کرد
 اگر سخت آن دیگری شناسد و بدان و فوق دارد و همین است حکم استنبات حافظ و در مشکوک فی از کتاب دیگر
 یا حفظ او و اگر کلمه را از غریب عزیمت یا غیر آن غیر فیه یا بدو حل آن مشکل شود و باید که از عالم آن کلمه بر سر بردارد
 بحسب اخبارش نماید و این مروی است از احمد و اسحق و اسمع گفته است ان اخوتنا اخاف علی طالب العلم اذا لم يعرف النسخ

ان یرغل فی جملة قول العینی صلی الله علیه و آله من کذب علی متعمدا فلیتبوء عقوبته من الله و من الشارک فی الذلک لم یکن یحیی من بعد الموت
 عنه و یحیی فیه کذب علیه انتی لیکن در اینجا می توان گفت که وی دروغ بست بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و حتی که
 ننیداید و این را کذب بروی صلی الله علیه و آله گفت قتال ما خطا این کثیر نوشته اما از الحنبلین علی الصواب اندر و به
 علی الصواب و هر یکی عن الا و زانی و ابن المبارک و ابی حمزة و حکی عن محمد بن سیرین و ابی عمر عبد الله بن حنبل و قال
 یرویه کما سمعته من الشیخ ثم قال ابن الصلاح و هذا غلو فی ذنب سب اتباع اللفظ انتی حافظ این کثیر گفته علی الشافعی
 ان الذی استمر علیه عمل اکثر الشیخ ان یقال الروایة كما وصلت الیه و لا یغیر وافی کتبهم حتی فی احرف من القرآن و ترو
 الروایة فیها علی خلاف السناد و من غیر ان یحیی ذلک فی الشواذ كما وقع فی الصحیحین و لیه ظاکن اهل المعرفه من غیره
 علی ذلک عند السماع و فی الحاشی و فهم من یسر علی تغییر الکتب و اختلافها من ابی الولید بن هشام بن احمد الکنانی کثیره
 من خطایه و اقامه حال ابن الصلاح و قد غلط فی اشیا من ذلک و کذاک غیره من سلک سلک قال و الا و لی مذبح
 التیغیر و الاصلح للکما یسر علی ذلک من الا یسر ینتبه علی ذلک عند السماع و عن عبد الله بن احمد الامام ان اباه کان
 یصلح الحنن الشافعی و یسکت علی اتخی السهل قال ابن کثیر و من الناس من ذاب مع الحیث یطعن علی الشیخ یزید که روایت
 عنه لانه ان تجد فی ذلک خالفی صلی الله علیه و آله یحیی من کلامه و ان یرواه عنه علی الصواب فلم یسمع منه کذاک و اذ استقط
 من الحسین او البقیه ما هو معلوم قال ابی الجاهد و کذاک اذ اندر من بعض کتاب علماء ابن حبه و یرویه علی ابی و قد
 قال الله تعالی و الله اعلم فی الصلح انتی کلامه رحمه الله تعالی نوع هشتم آنکه اگر نزد وی حدیثی از کس
 یا زیاد و یا شریفان و یا بنی بر و یا قاضی و یا قاضی و یا قاضی بود و راوی را می رسد که هر دو را در یک سناد و جمع کرده حدیثی
 را بر لفظ احدی ساقی نماید و بگوید اخبارنا فلان و فلان و اللفظ فلان او هذا لفظ فلان قال او قال اخبارنا فلان
 و آنچه مشابه این عبارات باشد و قال یحیی و احیای گوید که مراد بعینه آن لفظ باشد و قال از حدیثی که مراد اخبارنا
 معنی باشد و مسلم را در صحیحش عبارتی دیگر است و آن هم حسن است که قوله حدیثنا ابو یوسف و ابو سعید کلاهما عن ابی خالد
 قال ابو یوسف حدیثنا ابو خالد الاحمر عن الاعشی ابی جث لیس عاده و از کذا حدیثنا ابو سعید کلاهما عن ابی جث
 و اگر خاص نکر و بگوید و در خط ساخت و گفت اخبارنا فلان و فلان و تقاربا فی اللفظ قال اخبارنا فلان پس این
 جائز است بر تجزیه روایت بالمعنی و اما قول ابو داود و در سنن حدیثنا من روایت ابو یوسف المعنی قال اخبارنا ابو داود
 و دیگر اشباه آن که در کتاب و دست پس مختل است که از قبیل اول باشد و لفظ است در ابو داود و ابو یوسف و ابو یوسف
 وی باشد در معنی یا از قبیل ثانی است و لفظ هر دو است جمیعاً بالمعنی و اگر جمع کرده است میان روایت شافعی
 فی المعنی و لفظی آورده که از حدیثی که از ایشان نیست و از بیان شکی نیست منوط و پس بخاری و غیره را بعد از حسیب
 کرده اند لکن لا یابح است بر تجزیه روایت بالمعنی و غیره و الله اعلم فی نوعی هم اگر عادت جاری است بحدیث قال

و نحو آن در میان رجال سنی و خطا و لا بدست از حفظ بدان مژده قدرت و اگر در وسط و اندا و سنا و چنین باشد که
 قمری علی فلان انهرک فلان او قمری علی فلان حدیثا فلان پس قمری را باید که در اول چنین گوید قبل از خبر که فلان
 و در ثانی قمری علی فلان قال حدیثا فلان و مژده ذکر که قال بقوله فی کتاب البخاری حیثما یصلح من حیث قال قال
 عاصم الشیبی اهل حدیث یک قال را در خطا و می کنند این صلاح گفته و میسائل عنہ الا اکثر من اما قمری را باید که بگوید
 ما یفعل کذا و شیخ را در قضا و اعی او از ترک قمری حفظ قال را بر سر سینه گفتن این خطا است از فاعل و می اظهر ائمت
 که متلع بدان باطل می شود زیرا که حدیث قول اختصارا جازمست قد جاء بالقرآن العظیم ابن الصلاح گفته و ما کان من القاضی
 با سنا و او احد کتفی عنہ الرراق عن عمر بن عمار عن ابی هريرة و محمد بن عمرو عن ابی سلمة عن ابی هريرة و عمر بن شعیب
 عن ابی سعید عن جده و عمر بن حکیم عن ابی سعید عن جده و نحوه ذلک فلا عادة الا سنا و عند کل حدیث و در آن نیز که الا سنا و عند اول
 حدیث می نامند یعول و با الا سنا و او و به ان رسول الله لم قال کذا او کذا ثم قال ان یرویک کما سمعته و در آن نیز که عند کل حدیث
 الا سنا و حافظ ابن کثیر گفته و الا مرفی و الا قریب سهل السیور اما و اقدم و کر المین علی الا سنا و کما اذا قال قال رسول الله لم
 کذا او کذا ثم قال اما یرویک و فعل المروی ان یقدم الا سنا و او لا و یجب ذکر المتن فی حدیث و ذکر و اختطاب ابن الصلاح
 و الا شیبی عن ابی جابر ذلک و الله علم و لهذا یجب محمد و از اما سنا و شیخ بعد فرائع الجز و لان من الناس من یسبح
 من اثنا یفوت فی فعل له سماع ذلک من الشیخ و لای رواه عنده کما یسار من تقدم سنا و و و تاخیر و الله علم ففهم و هم انکه
 اگر در سماع قمری بعضی من این باشد باید که در حالت روایت بیانش بکنند و ازین قبیل است انکه اگر در حدیث ذکره حدیث
 از حفظ و ذکر کند بگوید حدیثا مذکور و جمعی از مجمل در حال مذکور و سماع کرده و حکایت ابن الصلاح عن ابن مدهی و این
 الباری که ابی زرعه لما یقع فی سنا یا و لی حفظا و ان ابن الصلاح گفته و لکن الشیخ جماعة من اعلامهم و حفاظهم
 روایتها بحفظه و الا ان یکتبهم هم الا نام احمد بن حنبل فاذا احتسبنا فلیقل فی سنا فلان مذکور او فی الذکر و لا یطلق
 ذلک لشیخ فی نوع من التالیف انتهی و اگر حدیث از ثقة و مجروح یا از وثوق نیست پس ولی ذکر هر دو در صورت نیاز حاصل
 انظر و احادیثها بخیری فان اگر اقتضا بر ذکر یک ثقة در هر دو صورت کرده ازین هم جائز باشد بخیرها اتفاق هر دو
 و نه صحت مسلم فی ابن ابی نعیمه غالباً و اما احمد بن حنبل فلا یقتضی بل مذکور کما قال الحافظ ابن کثیر رحمه الله و شیخ ابی یوسف
 اگر بعضی حدیث از شیخ و بعضی از شیخ دیگر شنیده و هر دو را حفظ کرده جمله از ان هر دو روایت نمود و بیان حدیث
 که بعضی از احادیثها و بعضی از دیگر است جائز باشد کما فعل الزهیری فی حدیث الاکابر فانه رواه عن ابن السکیت و عروة
 و عبیدة بن عبد الله و قال فکل حدیثی فاکتبه من حدیثها قاله اما است جائز است و سابق الحدیث الی آخره و ظاهر این گفته گفته
 و در روی عن شخبین فاکتبه و بین الفاظهم بیان فان ركب السياق من یصح کما فعل الزهیری فی حدیث الاکابر فمما
 سأل فان الایمة قاطبوه عندهما بالتبوی و خرجوه فی کتبهم الصحاح و غیرها و لا رومی ان میسر رعایت کل واحد منهما

عن الاخری ویکرمافیهما من زیاد وقلیتهما وتمدیث واخلار واخلار وندما یعنی بمسلم فی صحیحہ وبیان الخ
واما البخاری فی الاصحح فاما علی ذلک ولام یقتضی الیه وربما تقاطعوا فی بعض الاحیان و هو ما در والد السلام
و در خلاصه گفته نیست هیچ شی با این حدیث مگر آنکه در حکم مروی از ائمه العجلین علی الابهام است تا آنکه اگر آنجا بخرج
باشد احتیاج بخیری از آن حدیث جائز نبود و اما میگوید بیان کند که آن از ثقه است و اسقاط احدی از اوین جائز
نیست بلکه ذکر هر دو مصیبا باین طور که بعضی آن حدیث از احدی را بعبثش از آخرت واجب است **باب**
جهازهم و در چهار رجال و طبقات علما در حدیث و تخیل بیک و این فنی مهم عظیم القاصده است مرسل و تخیل بدان
شناخته می شود زیرا که اگر مروی عنه محابا باشد و راوی آنرا تا می گمان کند مرسل تخیل شود و بالعکس درین
باب فصل است فیصل اول در معرفت صحابه رضی الله تعالی عنهم و درین باب جمعی از حفاظ قدما و حدیثا
تصفیث کرده و بحسب اطلاع خود و اول مصنف در آن بخاری است که باقر تصنیفی درین فن پرداخته و ابو القاسم
بغوی و غیره از آن نقل میکنند بعد بغوی مذکور ابو بکر بن داود و عبدان در آن تالیف کرده اند و ابو علی بن کنان
و ابو حفص بن شایب و ابو یوسف و ابو داود و ابو نعیم و طبرانی و درین معجم کثیر و ابو عبد الله بن شهر و ابو نعیم
را نیز درین باب ششانیست لطیفی و در خلاصه گفته اجد مصنفات درین باب کتاب استیجاب است از ابن عبد البر
انتی حافظ این جبر گفته سبی کتاب الاستیجاب لطلبه انه استوعب فی کتب من قبله و مع ذلک فثاته شی کثیر قد ل
علیه ابو بکر بن مخون و فی الا حفا و ذیل علیه جامعه فی تصانیف لطیفه انتی و ابن الصلاح گفته وی کتاب خود را بحسب
کردن ذکر مشاجرات صحابه که مثنی آن از کتب اخبارین و غیر هم کرده است انتی بعد و در خلاصه نوشته که ابن اثیر درین باب
کتابی جامع نوشته و ضبط و اچا و کرده انتی حافظ این جبر گفته جمع ابن الاثیر کتابا حافلا سماه اسد الغابه جمع قیه کثیرا
من التصانیف المتقدمة الا انکرتج من قبله فخط من لیس صحابا هم و غفل کثیرا من التنبیه علی کثیر من الا و باهم الوافقه
فی کتبهم انتی گویم اسد الغابه درین فروعی بصره قاهره طبع شده حافظ این جبر گفته ثم جرد الاسماء التي فی کتابی الاثیر
مع زیادات علیها الحافظ ابو عبد الله الذهبی و علم من ذکر غلط و من الاتحج محبته ولم يستوعب ذلک و لا قارب و قد
وقع لی بالتنبیه کثیر من الاسماء التي لیس فی کتابه و لا اصله علی شرطها جمعت کتابا بکیرانی ذلک میرت فیه الصحابه
من غیرهم و مع ذلک فلم یحصل لسا جمیع من الوقوف علی العشر من اسامی الصحابه بالنسبه الی ما جاء عن ابی زرعه
الرازی انتی گویم مراد باین کتاب اصحابه فی تمیز الصحابه است و در آن ترتیب صحابه در هر جزء بر چهار قسم نموده
قسم اول در کسانی که صحبت شان بطریق روایت از وی یا از غیر وی وار و شده خواه آن طریق صحیح باشد یا
حسن یا ضعیف یا بطریق واقع شده که دال بر صحبت است بهر طریق که بود و قسم دوم در ذکر اطفال که بعد نبوت
متولد شدند و ذکر ایشان در صحابه آمده و نیز وفات رسول خدا صلعم کثیر از سن تمیز نمودند و ذکر ایشان در صحابه

برسیدل الحاقی بطلان است بآنکه جناب سالت ایشان را دیده بنابر توفیر و داعی انتحاب بر حنا را و اولاد خویش نزد رسول خدا بنگاه و ولادت برای تحنیک و تسمیه و تبریک برآندا و الاخبار بذاک کثیره و شایسته صحیح مسلم عن عائشه ان النبي جعلهم كان يوتي بالعصيان فيبرك عليهم واخرجه الحاكم في كتابه العيين من المحدثين ركن عبد الرحمن بن عمرو كان يولد لاهن يولد والاتي النبي عليه السلام فاعلم له الحديث واخرج ابن شاذان في الصحاح في ترجمته محمد بن طلحة عن طلحة عن ابي طلحة قال لما ولد محمد بن طلحة اتيته النبي عليه السلام فذكر له ولده وذكرك كان لعبد بن النعمان كان حديث مولاه من قبيل اسرائيل عند المتحققين ابن ابي العلام با حديث ولده ما حفظوا ايشان را از قسم اول جدا کرده قسم سوم حضرتين اندو كلام برایشان در فصل دوم اين باب بياييم قسم چهارم کسانی که ذکرشان در کتب مذکور در بسطيل و هم در غلط و ان شده و حافظ بيايش بر وجهی کرده که بر طرائق اهل حديث معمول عليه است و همان را ذکر نمود که در ان و هم بن بود و بر وجه احتمال اعم و هم در هشت بذكرش نگه انيده و گمانيد که بطلان اين احتمال غالب بر ذلن گردید و گفته و هذا القسم الرابع الا علم من يتقني الحديث ولا من جام طائر فكله عليه و هو الفاعل في هذا الباب الباء و زائدة لا يفتن من هذا الباب لما هو متقني في كتابه جامع كسابين فن است و نزد محققين موجود و بعد از آنکه بعد و در خلاصه گفته كسابين نزد محدثين هر سلسله است که رسول خدا صلی الله عليه وآله وسلم را دیده و نزد بعضی از اهل بیت است که بجا است او بر طریق متبع و اخذ از وی معلوم در گذشته و نیز و سید بن سید کسی است که کمال و محبت شریف وی مانده یا کبابا بر همراهی غر کرده و این چه ضعیف است زیرا که مقتضی آنست که خبر و اضرائش محال نباشد است و حافظ این کثیر و باعث غیث گفته صحابی کسی است که رسول خدا صلی الله عليه وآله وسلم در حال اسلام خودش دیده اگر چه بیشتر با وی در گذشته و روایت چیزی از وی مسلم نبوده و این قول جمهور غلط است سلفا و خلفا و بخاری و ابوداود و غیره و احد از متنفذين در بها صحابا نفس کرده اند چرا که مجرد روایت کافی است در اطلاق صحبت مثل ابن عبد البر و ابن مسعود و ابی موسی و ابن ابي ذر و ابن ابي راس الغاب و مهاجرها و اکثر ائمه ائمه و اصحابنا هم از متنفذين بعد گفته بدوی شبیه عن موسى السلفاني و اثنى عليه خير قال قلت لاهن بن مالك بل بقي من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله غيرك قال ايها الناس من الاعراب را و و فاما من صحبه لاراه سلمه بن قيس قال في زرعه و هذا انما في في العصبية اشته ولا ينبغي ان يسطر عليه بنو من ان مجرد الرواية كانت في اطلاق العصبية الشريف رسول الله صلى الله عليه وآله و قد روي في رايه من المسلمين و لهذا جاء في بعض النفاذ الحديث الصحيح تغزون فيقال بل فيكم من ائمة من راي رسول الله صلى الله عليه وآله فيقولون نعم فيفتح لهم حتى ذكر من راي رسول الله صلى الله عليه وآله في يث تمامه و قال ابن شاذان في معاصيه و عمر بن عبد الله بن سعيد بن عاصيه مع رسول الله صلى الله عليه وآله خير من عمر بن عبد العزيز و اهل ميه و حافظ ابن حجر گفته هو ابي الصحابي من ابي العباسي مسلم من مونا به مات على الاسلام و لم يخلت زوده على الاصح انتهى و سید محمد بن ابن اسیر هم زیاده کرده

و فی اشتهار طول الملامتة خلاف و توفی و ترشیر گفته و اشعار فی حدیث صحابی و المعروف عن المحدثین کل
 مسلم را بنی صلیم عن بعض اصحابه لا یصل الی اصول الفقه — از من طالت بحالته للنبی صلیم علی طریق
 التمس و ذکر کرده که بعضی یک دو سال یا یک دو غزوه تشرط کرده اند و آنرا رانوده و کمند حاقظ در حدیث صحابی تشریح
 علی الاصح اخبروه و مراد بقایا اعم از جمالیست و مما شاة و وصول احدیها الی الآخر است و اگر چه با وی یکجا
 نکرده باشد و داخل است در آن روایت احدیها خواه بنفسه باشد یا غیره و تعبیر بقایا اولی از قول بعضی است احادیث
 من امی النبی زیرا که این مقوم و غیره عیان خارج می شوند حالا که صحابه هستند بلا ترد و لقا و درین تخریف نیز که
 و سون بمنزله فصل و از وی ملاقی دی مسلم در حال کفر خارج می شود و لفظ فی فصل دیگر است خارج می شود و از وی
 ملاقی او که مومن بغیر و از انبیا و علیهم السلام است لکن در ترجمه کسی که با وی ملاقی شده و بر عیشت او در زمان
 مستقبل ایمان آورده و زمان بعثت را غرض یافته نظر است و آنست علی الاسلام فصل سوم است خارج شد از وی
 کسی که مرتد شد بعد از آنکه ملاقی او در حال ایمان شده بود و برودت از دنیا بگذشت مثل حبیب الدین جستن
 و این شغل و غرض برودت تحمل او است در میان کسیکه ملاقاتش در حال ایمان بوی کرده و میان موت او بر اسلام
 زیرا که اسم محبت بروی باقی است برابر است که جمیع بسوی اسلام در حیات او کرده یا بعد از مات خواند و دیگر او را
 ملاقات کرده باشد یا نه و علی الاصح اشارت بسوی خلاف درین سلسله است و الی است بر جهان اول تعدیه است
 بن قیس زیرا که وی مرتد شده و او را اسیر کرده پیش او بیکر صدقش رضی الله عنه آورده و وی خود بسوی اسلام کرده
 و مسلمان شده و بیکر از وی اسلام را مقبول و پشت و خواهر خود و برنی او و او را خدای از اهل علم از ذکرش و حق
 متخلف نشد و نه از ترجمه صحیح احادیث او و رسانید و غیره با این است شرح تخریف صحابی و تشوکانی گفته اند که
 آنست که صحابی کسی است که ملاقات نبی صلیم کرده و بروی ایمان آورده اگر چه یک ساعت باشد برابر است که
 از وی روایت کرده یا نه و گفته اند بهر من طالت صحیحه و روی عند من حتی نشو و نسیم محبت را که جامع میان
 این هر دو صفت و گفته یک صفت کافی است طول صحبت یا روایت و حق مذکور است هر دو است اگر چه گفت
 مستثنی آنست که مناصب کسی است که ملاقاتش بسیار باشد و او در دست انچه دلالت میکند بر اثبات
 تحقیق کسی که حاصل نشد او را از وی مسلم بگردانند و لقا قلیل و روایت اگر چه یکبار باشد و بعضی اهل علم محبت
 یکسال یا زیاده یا غرض و همراه وی مسلم یا اقامت شش ماه شرط کرده اند و نیست وجه برای این هر دو قول
 زیرا که مسلم خرم جماعتی از روایت احادیث نبوی است حال آنکه کمتر ازین مدت نیز او را ندیده اند و نیز بعضی
 از گفت و شنوع بران و الی نیست و تقاضی عیاض از روایتی حکایت کرده که بالغ بر دوش شرط است و این هم
 صحیح است بنا بر خرم بسیاری از صحابه که او را که عصر نبوی کرده اند و از وی مسلم روایت نموده و بالغ

تشدد نگریه موت وی صلح و بهم روی نبوی غیر مشروط است زیرا که این امم مستوم اعلمی ابو بکر اگر چه صحبت و
 اتفاق است و آمدی و این الحاجب و غیره از اهل اصول ذکر کرده اند که خلاف درین مسئله لفظی است و نیست
 وجه برای آن زیرا که قابل عدالت علی العجم طالب تعدیل حدی از ایشان نیست و نه در شرط صحبت و تعدیل
 کرده که با وجود آن شرط تعدیل غیر مطلوب است و با عدم آن شرط معدول پس خلاف معنوی است نه لفظی است
 و عبارت حافظ این مجرور اصحابه این است اصبح ما و قفقت علیه من ذاک ان الصحابی من لقی النبی صلعم مؤمنانه
 و مات علی الاسلام فیند خل فین لقیه من طالبه حجاب است او قصرت و من روی عنده و لم یرو و من غیره بعد از آنکه
 و من را در ویت و لم یحاسبه و من لم یزید لعارض کالهی و صحیح یقیق الایمان من لقیه کافر و لو اطم بعد ذاک کافالم
 یجمع به مره اخری و قولنامه صحیح من لقیه مؤمنانه بغیر و کن لقیه من مؤمنی اهل الکتاب قبل البیعت و بل یدخل من لقیه
 منهم آمن بانده سیب بحث اولایه خل محل اقبال و من هو لا بحیر الراهب و لفظ راوه ویدخل فی قولیه مؤمنانه کل
 مکلف من الایمان یحیی فی نفسه یحیی و ذکر من خطا ذکره من یمن الذین آمنوا به بالشرط المذكور و اما انکار این لایشرط
 ابی موسی و صحیح بعضی ابن الذین عرفوا فی کتاب الصحابه فلیکن منکر لما ذکره و قد قال ابن جریر فی کتاب الصحابه
 من الحلی من اوعی الاجماع فقد کذب علی الامه فان البیعت قبل ان یقر من یمن ان یمنوا و سمعوا القرآن من النبی صلعم
 منهم صحابه فضلا من این لایشرط الاجماع و ذاک الذی ذکره فی مسئله الاجماع لا یوافقه علیه و اما انوار نقل
 کلامه فی کونهم صحابه و بل یدخل الملائکه محل نظر و قد قال بعضهم ان ذاک یبنی علی انه کان معشورا الیهم اولاد و نقل
 فخر الدین فی اسرار التفریل الاجماع علی انه صلعم لم یکن مرسل الی الملائکه و نوزع فی هذا النقل بل مرجح شیخ ترمذی الیه
 السکة انه کان مرسل الیهم و اجماع باشیاء یطول شرحها و فی محته بنا بنده مسئله علی هذا الاصل لفظ الیهم انتمی بعده
 فواکد قید و دیگر صحابی ذکر کرده و اما اولویت تعبیر باقیا از تعبیر برویت پس بنا بر آنست که فاعل و بیت
 صحابی است و گفته اند که فاعلش رسول قد است صلعم سید علی گفته و داخل است و در آن جمیع است زیرا که شب
 اسرار و غیره تمام است را بر روی صلعم کشف و نمایان کردند و روی ایشان را دید و اما اشارت بخلاف و قول
 علی الاصح پس عراقی و در باره کسیکه بعد از وی صلعم تر شده و باز مسلمان گردیده بر سلام مر و گفته که در دخول
 وی در صحابه نظر است زیرا که شافعی و ابو حنیفه نقل کرده اند زیرا که روت محط عمل است و ظاهر آنست که محبط
 صحبت سابقه است مثل قره بن سبیر و شعث بن قیس و اما بر که در حیات وی صلعم رجوع باسلام کرد مثل
 عبداللہ بن ابی مرثد و این از دخولش در محبت نیست و این شرط که صحابی ملاقی مؤمن به را گویند شکل است
 بجایگاه صحبیا که ملاقات وی صلعم کرده اند و پیش از بلوغ آنها استقلال جناب نبوت اتفاق افتاد مثل حسن
 و حسین و این نیز و غیره زیرا که استعصاف بایمان مر و مکلف می باشد پس اگر چنین گویند من لقیه مسلما و لفظ

مثل و اجتمع یا بشد و گفته اند که مراد و بدین وی مسلم در عالم شهادت است پس اطلاق محبت بر ایشان گمان از ادیان
 و انبیا نشود و در این الاثیر استشکال کرده است بشردن مؤمنین جن در صحابه نه را ایشان را و از ملائکه با آنکه ایشان
 احمق بزرگ انداز جنات و در سبب مال المکر گفته این بنعم صحیح نیست زیرا که جن از جمله ملکین ناموس است و بیست سال
 ایشان است پس ذکر کسی که نامش معلوم شده و رویت وی مر رسول خدا ثابت گشته و صحابه حسن با
 انتقی و اما معرفت محبت پس حافظ این حجر گفته شناخته می شود بهواتر آنکه وی صحابی است یا باستغاثه شهر
 یا یاخبار صحابه یا بعضی ثقات تابعین یا یاخبار او از نفس خود شن یا آنکه وی صحابی است اگر این دعوی و ادعای
 زید امکان است و در خلاصه گفته اگر عدل است انتقی حافظ این حجر گفته استشکال کرده است جماعتی باین غیر یعنی
 دخول او تحت امکان یا آنکه این دعوی نظیر دعوی قول او است که من علم و این محتج بسوی ما است انتقی
 و سیوطی بر قول او تحت امکان گفته که اگر دعوی محبت کند بعد صد سال از وفات شریف وی مسلم پس
 این دعوی اوقبول نیست اگر چه عدلش بی پایه نبوت رسد لقوله مسلم فی الصحیح را یکم لیا یکم نه و اما بعد
 نایه شسته لایستی احدی علی ظهر الارض رواه البخاری و مسلم من حدیث ابن عمر مراد از آن آن قرن است و آن
 وفات او است مسلم و اصولیین در قبول دعوی او معرفت معاصرش با وی مسلم شرط کرده اند و آری چنان
 کرده یا آنکه دعوی او که من صحابی ام غیر مقبول است و رحمه ابو الحسن القطان که نقل السیوطی و راضا بگفته و زاده
 مسلم من حدیث جابر ان ذلک کان قبل موت مسلم بشهر و لفظ سمعت النبی مسلم یقول قبل ان یوت بشهر رستم
 بالمدینه علی الارض من نفس منقوصه الیوم باقی علیها مایه سنه و بی حیه یومئذ راضا بگفته و لکن لکنه لم یصدق
 الائمة احدا و علی الصحبه بعد الفایه المذكوره و قد ادعوا باجماع فکذبوا و کان آخرهم من الیوم لان الظاهر کذبهم
 فی دعواهم علی اقررتهم من لم یعرف حال الامن جهه فتنه قضی کلام الادی و من تعبد ان لا یثبت صحبه و
 قبل ابو الحسن بن القطان فی اختلاف مرجع عدم الثبوت و اما ابن عبد البر فیرحم بالقبول بنا علی ان الظاهر
 اسلامه من الحجج و قوی ذلک بتصرف ائمه الحدیث فی تحریفهم احادیث هذا الصریح فی مسامحه هم و لا یب فی حط
 رتبه من هذا سبیل عن من یضی و من غیره الصریح ان یقول السابغی خبر فی فلان مثلاً ان سماع النبی مسلم یقول
 سواد صباه ام لا اما اذا قال خبر فی رجل مثلاً عن النبی مسلم یقول مثلاً ان سماع النبی مسلم یقول
 التفرقه بین ان یمکن من کبار التابعین فیرحم بالقبول او معاصرهم فیرحم الرده و مع ذلک فلم یوقت من
 حلفت فی الصحابه فی اخر من هذا سبیل عن من یضی و من غیره الصریح ان یقول السابغی خبر فی فلان مثلاً ان سماع النبی مسلم یقول
 حقیق این است و تصرف صحبه الصحابه مارة بالمدینه و مارة باخبار مستفیضة و مارة بشهادة غیره و من الصحابه
 و مارة بر و ائمه عن النبی مسلم سماعا و مشاهدة لایح المعاصرة فاما اذا قال المعاصرون ان صحابی فقد قال ابن کثیر

فی مختصه احتمل الخلاف یعنی لایخیر عن حکم شرعی که ابقا قال فی السامخ هذا ما نسخ لهذا الاحتمال خطا فی ذکر ما ابقا قال
 سمعت رسول الله قال کذا وراية فعل کذا او کما عند رسول الله و نحو هذا فاما بقبول الاحتمال اذا صح له التمسک
 و هو بمن عامره علیه السلام انتهى و شوکانی گفته شناخته می شود صحابی بودن صحابی بتواتر و متفقانه و موجود بودن او
 از مهاجرین یا انصار و بخیر صحابی دیگر معلوم الصحبه و در قبول قول او که من صحابی ام اختلاف است قاضی ابوبکر
 گفته مقبول است زیرا که در منع او از کذب است اگر معارض قول او از دیگری نیامده و قال الفلاح
 و انبوی و ابن القطان توقف کرده و مروی است از وی آنچه دال است بر جرم بعدم قبول قال من مدعی شیخه
 لا یقبل منه حتی ینام صحبته و اذا علمنا بما مارواه فهو علی السماع حتی لنعلم غیره انتهى و لا بد است از تقیید قول قائل قبول
 خبر را که وی صحابی است با که قرآن داله بر صدق دعوی او قائم شوند ورنه قبول خبر بسیاری از کذا امین مدعیان صحبت
 لازم آید انتهى کلام الشوکانی و وجوب تقدیم بحث از احوال راوی که در اول کتاب گذشت محل آن صحیح با باشد
 و اما صاحب پس از ایشان ضرورت این بحث نیست زیرا که اصل در ایشان عدالت است و روایت ایشان مقبول است
 بغیر بحث از احوال ایشان چنانچه ابن الحاجب حکایتش از اکثرین کرده و قاضی گفته این قول سلف و جمهور مخالف است
 و جوینی گفته بالا جماع و وجه این قول در دو عموما مقتضیه تعدیل ایشان است و در کتاب و سنت گفته سبحات
 کنه تخریصا اخبرتنا للناس و قوله و کذا لک جعلنا کما ائمة وسطا ای عدولا و قوله لقد رضي الله عن
 المؤمنین اذینا یعونک تحت الشجرة فعلوا ما و قیل یسعد و قوله و السابقون الاولون من المهاجرین و الانصار
 و الذین یراتبون هم احسان رضی الله عنهم و رضوا عنه و قوله و الذین جمعهم اشداء علی الکفار و رضوا بهم
 و قوله صلعم خیر القرون قرنی و قوله فی حقیقہ لو انفق احدکم مثل احدیها ما بلغ مد احدیهم و لا انصیف و هانی الصبح و قوله
 اصحابی کالجوز علی مقال فیہ معروف جوینی گفته و شاید سبب در قبول ایشان بغیر بحث از احوال آنست که ایشان
 نقله شریعت اند و اگر در روایت ایشان توقف ثابت شود شریعت بر عصر رسول صلعم تحمیر گردد و بر سایر اصحاب
 مسترسل نشود و افطابن حجر و اصحابه نوشته اتفاق اهل السنة علی ان الحجج عدول و لم یخالف فی ذلک الا شاذ و من
 المبتدعه و قد ذکر الخطیب فی الکفایة فصلا نفیسی فی ذلک فقال عدالة العصابة ثابتة معلومة بتعدیل الیهم و نجاء
 عن طنائهم و اعتبارهم فیهم فمن ذلک قوله تعالی یا ایها النبی حسبک الله و من اتبعک من المؤمنین و قوله
 للفقراء المهاجرین الذین اخرجوا من ديارهم و اهلهم و ما لکم من مال الا یسألون الله و رضوا بما و ان یضربون
 و در سوله اوله هو الصادق قن الی قوله انک رؤف رحیم فی آیات کثیره بطول ذکرها و اما حدیث تسمیه
 اکثر تعداد با و جمیع ذلک یقتضی القطع بعد ایم و لا یتحتاج احدیهم مع تعدیل الیهم الی تعدیل احدیهم الحق علی انه
 لو لم یرد من اندر رسول فیم شیئی ما ذکرناه لا وجبت الحال التي کالوا علیها من الهجرة و الجماد و نصرة الاسلام و بدل

المجمع والاسوال وقتل الآباء والاولاد والمناسحة في الدين وقوة الايمان واليقين القطع على تعدايعهم والاعتقاد
 لنزاهتهم وانهم افضل من جميع الخلقين بعدهم والمعدلين الذين يكميئون من بعدهم هذا مذهب كافة العلماء والفقهاء
 قولهم روى بسنده الى ابى زرعة الرازي قال اذا رايت الرجل نقيض احد من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم فاعلم انه
 زنديق وذلك ان الرسول حق والقرآن حق وما جاء به حق وانما ادعى البتة ذلك كله الصحابة وبه ولا يريدون
 ان يخرجوا شهودا يبطلوا الكتاب السنة ويخرج بهم اولى وهم زنادقة انتهى والا حادith الواردة في تفصيل الصحابة
 كثيرة من اولها على المقصود ما رواه الترمذي وابن حبان في صحيحه من حديث عبد الله بن نفل قال قال رسول الله صلى الله
 عليه وسلم في الصحابة لا يتحدوهم غرضنا من بعدى فمن اصبهم فصبى اصبهم ومن البغضهم فبغضى البغضهم ومن اذاهم فقد اذاه
 ومن اذاه فقد اذى الله ومن اذى الله فهو شاك ان ياخذة قال ابو محمد بن حزم الصحابة كلهم من اهل الجنة قطعاً قال
 تعالى لا يستوي منكم من اتقى من قبل الفتح وقاتل اولئك اعظم درجة من الذين اتفقوا من بعد
 وقتلوا وكلوا وعد الله الحسنى وقال تعالى ان الذين سبقوا طوبى لنا الحسنى اولئك عنها مبعدون
 فثبت ان الجميع من اهل الجنة وانه لا يدخل احد منهم النار الا فخره المحاطون بالآية السابقة فان قيل التقييد
 بالتعال والانفاق يخرج من لم يتصف بذلك كذلك التقييد بالاحسان في الآية السابقة وهي قوله تعالى والسابقون
 الاولون من المهاجرين والانصار والذين اتبعوا هو باحسان الآية يخرج من لم يتصف بذلك هي من اصبح ما روى
 في المقصود ولهذا قال المازري في شرح البرهان لسانى يقول لنا الصحابة بعدول كل من رآه صلى الله عليه وسلم فانا انزله لما
 او اجتمع به لغرض وانصرف عن كسب وانما لى به الذين لا زموه وعزروه ونصروه واتبعوا النور الذي انزل الله ذلك
 هم السابقون والاجواب عن ذلك ان التقييدات المذكورة خرجت مخرج الغالب الا فالمراد من اتعت بالانفاق فالتقييد
 وبالفضل والقوة واما كلام المازري فلم يوافق عليه بل اعترضه جماعة من الفضلاء قال الشيخ صالح الدين الخليلي
 هو قول غريب مخزن كثير من المشهورين بالصحة والرواية عن الحكم بالماله كواهل بن حجر وما لك بن الجويرث وعثمان
 بن ابى العاصي وغيرهم ممن وفد عليه صلى الله عليه وسلم ولم يتم عنده الا قليلا وانصرف وكذلك من لم يعرف الا برواية الحديث
 الواحد ولم يعرف مقدار اقامته من اعراب القبائل والقول بالتقييم هو الذي صرح به الجمهور وهو المستعمل وقد كان
 تعظيم الصحابة ولو كان اجتماعهم صلى الله عليه وسلم قليلا مستقرا عند الخلفاء الراشدين وغيرهم فمن ذلك ما روى عن ابى العاصي
 قال كنا ننزل رفاقا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فكلنا في رفقة فيما ابوك ففزلنا على اهل ابيات وفيهم امرأة جليلية بها رجل
 من اهل البادية فقال للمرأة الخليلي ان تلعدي غلاما قالت نعم قال ان اعطيني شاة ولدت غلاما فاعطته
 فصيح لما اسجاعتهم عمدا الى الشاة فذبحها وطبخها وجلسنا ناكل منها ومعنا ابوبكر فلما علم بالقصة قام فقتل كل شئ اخذ
 فقال ثم رايت ذلك البدي اتى عمر بن الخطاب وقد حيا الانصار فقال لهم عمر لولا ان لهجة من رسول الله صلى الله

ما وروی ما نال فیما کیفیکند و لکن بحجت من رسول ان صلح لفظ علی بن ابی طالب و رجال هذا الحدیث ثقات قد توقف
 عمر عن متابعتهم فضلا عن مناقبتهم لكونه علم انه لقی النبی صلعم و فی ذلک ابن شاذان علی انهم كانوا یعقدون ان شان
 الصحبة الی بعد له شیء كما ثبت فی الصحیحین من قوله صلعم و الذی نفسی سیده لوالفق اعدکم ملا احد ذهابا ما ادرکم احدکم
 و لا نفیة و لو اترعه صلعم قوله خیر الناس قرنی ثم الذین یلوئهم و قال بهز بن حکیم عن ابی عن جده عن النبی صلعم انهم خیر
 و اگر ما علی الدعوی و جعل و روی البزار فی مسنده بسند رجاله موثقون من حدیث سعید بن السیب عن جابر قال
 قال رسول الله صلعم ان الاختیار اصحابی علی الثقلین سومی النیین و المرسلین و قال سفیان فی قوله تعالی و سلام علی
 عباده الذین اصطفی هم اصحاب محمد صلعم و الاخبار فیها کثیرة جدا فلنقتصر علی هذا القدر ففی مقنع انتهى کلام الرضا
 ابن جبرح فی کتابه الاصابة و هو موجز نفیس جدا حقیق بالقبول و اما وقوع حروب و فتن و در میان ایشان پس
 کیا طبری گفته یعنی بر اجتهاد است و هر چه بر مصیبت نیست مصیبت واحد است و مخطی معذور بلکه با جرحنا نکره عمر بن
 عبد العزیز گفته تانک و ما اظهر لحد منها سیدونا فلا یخشب بها السنن اقول و هم تانک حکم ایشان در عدالت حکم غیر ایشان
 پس از ان بحث توان کرد و ابو الحسن بن قنن گفته و حشی حمزه را قتل کرد و او را صحبت است و ولید را دودوشی
 نمود پس بر که از وی خلافت عالت ظاهر شد بروی اسم صحبت واقع نشود و ولید حجابی نباشد زیرا که صحابه بیان از
 که بر طریقه وی صلعم بود و انتمی و این کلام خیلی ساقط است چه حشی حمزه را وقتی کشته که کافر بود و باز مسلمان شد و این
 نه از قواصی است زیرا که الاسلام بحسب ما قبله بلا خلاف و اما ولید پس قائلی از اهل علم گفته که اگر کتاب معصیت مخرج
 صحابی از صحبت است رازی در محمول گفته ابراهیم نظام مبالغه کرد و در طعن بر صحابه چنانکه حافظ از وی در کتاب
 التفتاب نقل نموده و ما ذکرش باجمال تفصیل میکنیم اما بجملا پس در طعن بعضی ایشان در بعضی اخبار کثیره مروی شده
 و دیدیم که بعضی صحابه در بعضی قبح میکنند و این خوابان توجه قبح باشد یا در قاصح اگر کاذب است یا در مقبول و فی
 اگر قاصح صادق است و جوابش محملا نیست که آیات قرآن کریم دال اند بر سلامت احوال صحابه و بر ادرت شان
 از مطاعن و چون انمعنی ثابت شد پس واجب برنا حسن ظن است با ایشان تا آنکه دلیل قاطع بر طعن را ایشان
 قائم شود و الی آخر کلامه قول سوم آنکه همه عدول اند قبل فتن نه بعد از آن پس بحث از احوال ایشان واجب است
 و اما بعد آن پس اخلاص فتن مطلقا مقبول نیستند یعنی از هر دو سوی چه فارسی از طرفین معین نیست و به قال عمر
 بن عبید من المعترلة و این قول در غایت ضعیف است زیرا که سترم اهدار غالب سنت است زیرا که معتز بن
 ازین حروب طائفه سیره اند نسبت بد اخلاص در فتن و نیز باغی از فریقین غیر معین است حالا که دلیل صحیح
 تعیین او نشده و نیز تشکیک چیزی که هر طائفه بدان تشکیک نموده مخج اوست از اطلاقی اسم یعنی بروی بر
 تقدیر تسلیم نمونی که باغی از فریقین غیر معین است قول چهارم آنکه همه صحابه عدول اند مگر قاتل علی و به قال

صلواتهم بکتمان را مسلمانی نام کرد و حق تعالی فرمود و ان طائفتان من المؤمنين اقتتلوا فاصلحی
 بینهما و درین گریه نام ایشان با وجود اقتتال مومن نهاده و در مقام تسبیح و تهنیت صد صحابی بهم
 نمودند و بعد از جمیع ایشان عدول اند و اما بطوائف رد افض و قبل و ثلث قتل و دعوی ایشان که همه
 صحابه کافر شدند مگر هفده کس نام آنها می برند پس نهان بلا دلیل و مجرد رای فاسد و ذین باز و دعوای
 متعجب است و اکثر از آن است که بروش توان پرداخت و برهان بر خلاف آن اظهار شهرست زیرا که قتال
 ایشان را امر نبوی را بعد از صلوات فتح ایشان اقالیم و آفاق را و تبلیغ ایشان کتاب سنت را و هدایت
 کردن ایشان مردم را بسوی طریق جنت و موطئیت نمودن بر صلوات و زکوات و انواع قربات و سایر
 احیان و اوقات با شجاعت و براعت و کرم و ایثار و اخلاق جمیل که هیچ امت را از احمق متقدم نبود و واحد
 بعد ایشان مثل ایشان درین امور نخواهد بود و باو که معجزه صریحه معلوم است فرضی اند عظم جمیعین و لعن الله
 من یتیم الصادق و یصدیق الکافین انتمی و در خلاصه گفته صحابه کلهم عدول اند و اولایس قاتل شدند یا نه
 باجماع معتد بهم و مثله قال النبوی فی القریب که یحیی بن عبد البر و اول کتاب تسبیح و تسبیح محمد بن اسماعیل در شرح
 متنیج اول این دعوی ذکر کرده اند و تسبیح محمد بن زکریا گفته که این عموم نزد محمد بن مختص کسی است که در وی قبح کرده
 و ذکر خلاف در رتب افضل از صحابه طویل الذیل است و نیست از علوم اصول حدیث ابو زرعه رازی گفته یحیی
 رسول الله صلواتهم عن ایه الف و اربعه عشر الف من الصحابه من سمع منه و روی عنه من اهل المدینه و اهل مکة و یحیی
 و الاعراب و من شهد معه حجة الوداع اخرها بخلطیت قد قبل کیف یعرف محمد و اک من تفرق الصحابه فی البلدان
 و القری قال ابن قحون فی ذیل الاستیعاب بعد از ذکر نحو ذاک جاب ابو زرعه بهذا سوال من سأل عن الروان
 خاصة فکلف بغیرهم حافظ ابن حجر نوشته و معتد اجمع من فی الاستیعاب یعنی من ذکر فیہ باسم او کنیت و یا ثناء
 آلاف و خمسمائة و ذکر انه استدرک علیه علی شرطه قریبا من ذکر قلت و قرأت بخط الحافظ الذهبی من ظهر کتاب التخریج
 لعل اجمع ثمانیه آلاف ان لم یزید و لم ینقصوا ثم رایت بخط ان جمیع من فی اسد الغابه سبعة آلاف و خمسمائة
 و اربعون و خمسون نفسا و ما یؤید قول ابی زرعه ما ثبت فی الصحیحین عن کعب بن مالک فی قصه تبوک و الناس کثیر
 لا یحصیهم دیوان و ثبت عن الثوری فیما اخرجه بخطیب بسنده الصحیح الیقوال من قدم علیا علی عثمان فقد ازیحا
 علی اثنی عشر الف ان رسول الله صلواتهم و هو عنهم راض فقال النبوی ذاک بنا النبی صلواتهم اثنی عشر الفا بعد ان کان
 فی خلافة ابی بکر فی الردة و الفتح فمن لم یضبط اسما و هم ثم مات فی خلافة عمر فی الفتح و فی اطاعین العام معوا
 و غیر ذاک من لا یحصى کثیره و سبب خفاء اسما بهم ان اکثرهم اعراب و اکثرهم حضرة و حجة الوداع و بعد صلواتهم
 و سبب الی المطر گفته ان الصحابه وان شلهم تعریف واحد فان رتبهم متفاوتة قال الحافظ لا خفاء برحمان رتبهم

اسلام قاتل مکه او قتل تحت رایتیه علی من لم یلازمنا وحضر معہ مشهدا وعلی من کلمه لیسیر الا واما شاة قلیلا اورا
 علی بعد او فی حال الطفولتیه وان کان شرف الصبیه حاصله للجمیع ومن لم یسیر له سماع فخریه هرسل من حیث الاروا
 وجمیع ذلک معدودون فی الصحابة لما نالوه من شرف الرویه انتهی ودر عدد طبقات ایشان اختلاف است
 و نظر در پنجاسوی سبق اسلام و هجرت و شهادت و شهادت همراه جناب نبوت میکنند و حاکم ایشان اعداد
 طبقه گردانیده و سیوطی در شرح تقریب نوآوری تعدادش چنین ذکر کرده که طبقه اولی قومی است که بمکه آمدند
 اسلام آورد و مثل خلفاء و اربعه و دوم اصحاب دارالندوه سوم مهاجره حبشه چهارم عقبه بن ابی عقیقه بن ابی
 ایشان انصار بودند و پنجم اول مهاجرین که در قبا نزد آنحضرت رسیدند قبل دخولش در مدینه مسنوره و پنجم اهل بدر
 و پنجم کسانی که هجرت کردند در میان بدر و حدیبیه پنجم اهل بیته الرضوان و پنجم مهاجرین در میان حدیبیه و فتح مکه
 مثل خالد بن الولید و عمر و بن العاص و یازدهم مسلمین فتح و دوازدهم حبشیان و اطفال که در فتح و در حجه الوداع
 و غیره وارد شدند و صلواتی گویم عقبه اولی بر سینه یازدهم از هجرت بوده و اول کسی که از رجال احرار اسلام شد
 ابو بکر صدیق است رضی الله عنه و گفته اند که وی اول مسلمان است مطلقا و زولیدان و حبشیان علی کرم الله
 و بیته و گفته اند که وی اول مسلم است علی الاطلاق حافظ ابن کثیر گفته و لا دلیل علی من وجه صحیح و از سوالی از ابن
 حارثه و از عبید و ارقاء بلال مؤذن و از زنان خدیجه و گفته اند که وی اول کسی است که اسلام آورد و مطلقا حافظ ابن
 کثیر گفته و هر اول السیقات فی اول البیثه و هو یحیی عن ابن عباس الزهری و قتاده و محمد بن یحیی بن ابی حمزه
 المغازی و جماعة و ادعی الثعلبی التفسیر علی ذلک الاجماع و قال و اما الخلاف فبین سلم بعد ما انتهی و تیز و راجع
 گفته افضل صحابه بیک افضل خلق بعد انبیا و علیهم السلام ابو بکر عبداللہ بن عثمان بنی خلیفه رسول اللہ است و بنی
 بعد یحیی بجهت مباورث و بسوی تصدیق رسول خدا صلواتم قبل جمیع مردم آنحضرت صلواتم فرمود و دعوت احدا
 الی الایمان الا کانت لکبوة الا ابا کرفانه لم یأتهم و قد ذکر ت سیرت و فضا که و سنده و الفتاوی عنہ فی مجلس علی حقه
 و بعد الحمد بعد عمر بن الخطاب پیتر عثمان بن عفان پیتر علی بن ابی طالب این آری مهاجرین و انصار است و در
 که عمر از خلافت راورشش کس بر شوری گذاشت و ایشان حصیر آن و عثمان و علی کردند و عبدالرحمن بن عوف
 تا سیزه و زو شب و زیاده این هر دو اجتهاد کردند و غور نمودند تا آنکه از زمان در خود و رواج حبشیان در یککات
 کرد و وید که قبیله کی را با عثمان برابر میکنند پس او را بر علی مقدم کرد و والی امر ساخت قیل علی و ابی ادریس
 گفته من قدم علیا علی عثمان فقد ازنی بالمهاجرین و الانصار و صدق رضی الله عنه و اکرم مثواه و جبل جنه
 الغر و بنی ناده و بحسب از آن است که بعضی اهل کوفه از اهل سنت بسوی تقدیم علی بر عثمان رفته اند و از حبشیان
 نواری محلی است که وی بجمع کرد و از آن و مثل آن از کعب بن ابی جراح منقول است و ابن خزیمه و خطابی از سیر

[illegible]

الطلاق اسم الصحابی علی بن رآه علیه السلام والفرق غلطه شرف روتیه علیه السلام انتی ولسی در خلاصه گفته السی
 وکل مسلم صحابا وقیل من اقیه ورجلا فله انتی ودر قسب گفته یونقی ای صحابی است الوفاق ای مع
 موافقتی که فی انه لقی موسی بن ابی حمزه سلمی الی آخرنا سلف بعده گفته قال الحافظان هذا الترفیع لتتابع هو الخیار
 خلافا لمن یشتغل فی التابعی طول الملامه اوصحه السماع والتمیز انتی وحاکم گفته تابعین یا نزد طبقه اند وهمدا
 ذکر کرده وگفته اعلا هم من وی عن العشرة وخیله ایشان جماعتی را نام برده مثل سعید بن مسیب قیس بن حاکم
 وقیس بن عباد ابو عثمان بنسری و ابو وائل و ابو جابر عطاروی و ابو ساسان حمید بن منذر و غیره
 در خلاصه گفته تغلیط کرده اند حاکم را در باره ابن مسیب زیرا که وی در خلافت عمر رضی الله عنه متولد شده و از اکثر
 عشرة پیشه سماعت نکرده بلکه سماع او جز از سعید است ز سیده انتی در باعث حشیش زیاد کرده که ولید
 فی خلافة عمر سنتین مضتا وبقیتها و لهذا اختلفت فی سماعه من عمر ولم یدرک الصحابی و لم یسمع منه قولاً و احد انتی
 واما قیس پس از عشرة سماعت دارد و از ایشان را وی است در خلاصه گفته و لم یسار که فی هذا اجل انتی و
 حافظ ابن کثیر گفته وعلیه ای علی الحاکم فی هذا دخل کثیر فقد قیل انه لم یرو عن العشرة من التابعین سوى قیس بن
 ابی حازم قال ابن خراش وقال ابو بکر بن ابی داود ولم یسمع من عبد الرحمن بن عوف و الله اعلم انتی وحاکم گفته
 ابن مسیب عمر من بعد او از عشرة دریافت وگفته اند که از احدی از عشرة جز سعد بن ابی وقاص شنیده
 و بود سعد آخر عشرة پیشه در وفات بعده گفته متصل ایشان اند و الاوصحابه که در زمن حیات نبوی متولد شده اند
 مثل عبد الصمد بن ابی طلحه و ابی امامه سعد بن سهل بن حنیف و ابی ادریس خولانی حافظ ابن کثیر زیاد کرده که
 اما عبد الصمد بن ابی طلحه پس چون وی متولد شد امش بن مالک که از جانب او در برادرش بود او را نزد رسول خدا
 صلعم برد آنحضرت صلعم تنبیک وی فرمود و دعای بרכת بروی کرد و نامش عبدالله نهاد و مثل این اطفال لایق
 آنست که در صفار صحابه معدود کرده شوند بنا بر مجرور ویت و محمد بن ابی بکر صدیق را از جمله ایشان شمرده اند
 با آنکه ولادتش نزد شجره وقت احرام حجه الوداع اتفاق افتاد و نیافت از حیات وی صلعم مگر قریب یکصد روز و
 ذکر نکرده اند که او را بحضور آنحضرت صلعم آورده باشند یا وی آنحضرت را دیده باشد پس شمردن ابن ابی طلحه و خفا
 صحابه اولی تر از عدد محمد بن ابی بکر و آنهاست و الله اعلم و حاکم نعمان و سدید پسران مقرر را در تابعین
 ذکر کرده حال آنکه این هر دو صحابی هستند حافظ ابن کثیر گفته و بقی بین الصحابة و التابعین اختلفت فی انهم
 تابعی القسمین و هم الخضر من الذین ادرکوا الحجة بالیه و الاسلام ولم یرو عن النبی صلعم فعد هم ابن عبد البر فی الصحابة
 و ادعی عیاض و غیره ان ابن عبد البر یشول انهم صحابة و فیه نظر فانه ای ابن عبد البر افصح فی خطبه که یانه انما
 او و هم لیکون کتابه جامعاً مستوعباً لاهل القرن الاول و الصبح انهم معدودون فی کبار التابعین و انعت

ان الواحدهم كان مسلما في زمن النبي صلى الله عليه وسلم كالمجاهدين ام لا لكن ان ثبت ان النبي صلى الله عليه وسلم له الاسرار ككشف العين جميع
 من في الارض فينبغي ان يعد من كان مؤمنا به في حياته صلى الله عليه وسلم وان لم يلاقه في الصحابة لحصول الرواية من جانبهم
 انتهى وعبارات فافظا واصبا اين ست لم يرد في خبر قط انهم يعني المختصين اجتماعا بالنبي صلى الله عليه وسلم ولا راؤوه ولا سمعوا
 في حياته ام لا وهؤلاء ليسوا صحابة باتفاق من اهل العلم بالحديث وان كان بعضهم قد ذكر بعضهم في كتب معروفة لبعضها
 فقيد القصة بانهم لم يذكروهم الا في المقاتلة التي كانت في السنة الاولى لانهم من المهاجرين ومن فصح بذلك ابن عبد البر وقبله ابو حنيفة
 بن شابين فاعتذر عن اخراجه ولو كان من كان هذا سبيله يدخل عنه في الصحابة ما احتج الى اعتذاره وعلل من
 جزم في نقله عن ابن عبد البر بما يقول بانهم صحابة بل مراد ابن عبد البر بذكرهم وفتح في مقدمته كتابه بخلافه
 واحاديث هؤلاء عن النبي صلى الله عليه وسلم باتفاق بين اهل العلم بالحديث وقد صرح ابن عبد البر بنسبة بذلك في التمهيد وغيره
 من كتب انتهى قال في اسبال المطر قول الحافظ وان لم يلقه لحصول الرواية من جانبهم يدل على انه يرى الحافظ
 رواية صلى الله عليه وسلم في كون المزي صحابيا في قوله سابقا ان الاولى لقيه لسمايخ ابن ام مكتوم لانه يقال قد رآه صلى الله عليه وسلم
 وان لم يره هو انتهى كقولهم مختصين جمع مختصم ست لفتح راي محله وخافضا ومجتبين واين مصطلح اهل الحديث ست
 زيرا كروي متردد مستميان وطبقة معلوم هي شوه ذكره امركي ست وهو من قولهم مختصم لا يدرى او كروي
 ام انتهى كما في الحكم والصلاح والطعام مختصم لاحول وامركاه ابن الاعرابي وورباعت حيث كفته الحظيرة القطع
 حكاهم قطعا عن نظر انهم من الصحابة انتهى وطبقي في خلاصته كفته المختصم هو الذي ادرك الحجابلية وزمن النبي صلى الله عليه وسلم
 ولم يره وعدهم تسلم عشرين نفسا وهم اكثر ممن لم يذكره ابو مسلم الخولاني والاحف انتهى قاله ابن الصلاح وحافظ ابن
 كثير في حله عشرين ابوعمر وشيباني وسويد بن غفلة وعمر بن سيمون وابو عثمان بندي وابو احمال عكبي وعبد خير بن
 يزيد خيواني وربيعة بن زراره را ذكر كروه وكفته قلت وعبد الله بن سليم والاحف بن قيس انتهى وجملة اكا بر
 تابعين فقاما وعبد الله بن سعيد بن السديب قاسم بن محمد وعروة وخارج بن زيد وابو سنان بن عبد الرحمن وعبد الله
 بن عبد الله بن عتبة وسليمان بن يسار وراحم الايشان محرر بطور وراتاف النبال والتقين باحياء ما نشره في حله
 ذكر عروة وطبقي في خلاصته كفته وان شذنا الشيخ قرا الدين المالك التلساني **س** الاكل من لا يقتدى بائمة
 فقسمته ضير عن الدين خارجة فخذ هو عبد الله عروة قاسم سعيد ابو بكر سليمان خاختر
 و ابن البار ك بدل ابي سلمة سالم بن عبد الله كفته ابو الزناد بدل ابن هرو وابو بكر بن عبد الرحمن بن احماد بن مسلم
 را آورده وازا احمد بن حنبل رح مروى ست كذا في فضل تابعين ابن سيب ست وحين كفته كذا عروة وسودا
 جرمي كروي قمر عروة وسودا من الفضل ودهم از دي آرد كذا كفته لا اعلم فيه مثل ابن ابي عمير الندي قيس وعنه
 الفضل قيس را از عثمان بن عتبة وسودا ورا عبد الله بن قيس كفته ابن ابي عمير وسودا كذا في فضل تابعين ابن

و اهل کوفه از پس او اهل بصره حسن را نشان میدهند انتی گفته اند که اهل کوفه غلطه را سود را افضل
 میدانند و بعضی اهل که عطا ابن ابی رباح را میگویند باجماع افضلیت تابعین مختلفت فیست و هر یکی سخن گفته
 و تا بمی بلد خود راست خود و وظا هر است که بعضی را باعتبار علم افضل گفته باشند و بعضی را باعتبار عل چنانکه
 از ذکر ایشان اویس قرنی را معلوم میشود ابن ابی داؤد گفته سادات تابعین خضعت تحت سیرین و عمر بن
 عبد الرحمن اند و متصل اینهاست ام درود اصفندی رضی الله عنهم جمعین در خلاصه گفته قومی طبقه را و از بعضی
 شمرده اند با آنکه ایشان صحابه را ملاقات نکرده و طبقه را از صحابه و تابعین عذر کرده و طیفظن لذلک انتی و حافظ
 ابن کثیر گفته و قد ا دخل بعضهم فی التابعین من لیس منهم کما اخرج آخرون من هو محدود فیم و ذکر کف کوفانی
 الصحابة من لیس صحابیا کما عدوا جماعه من الصحابة فیمین ظنوه تابعیا و ذلک بحسب سلبهم من العلم انتی گویم مثال
 اول ادخال ابو حنیفه ثعلبان بن ثابت کوفی رضی الله عنه در حداد و تابعین است زیرا که او را با کدام صحابی ملاقات
 حاصل نشده و مثال ثانی ذکر ثعلبان و سید پسران مقرر و تابعین است حال آنکه هر دو صحابی از افضل معلوم
 در اسما و کنی و القاب و این چند نوع است نوع اول در اسما و آن چند قسم است اول معرفت سیکه با اسما
 مختلفه یا لغوت متعدده مذکور می شود و این فنی عولیس است که حاجت می افتد بسوی آن بنا بر شناختن لیس
 و گمان میکنند بعضی مردم که اینها چند شخص اند یا آنکه ذکر بعضی اسما یا کنیت نمایند و هر که خبرت ندارد اعتقاد میکنند
 که آنیکس غیر آنیکس است و بیشتر وقوع انغمی از مدلسین می آید و تقریب میکنند بدان بر مردم بذر موی بنامی
 غیر مشهور یا کنیت برای ابهام بر غیر عارف بدان و این بسیار است و حافظ عبد الغنی بن سعید درین باب
 کتابی جید دارد و مرسوم را در کنی کتابهاست و در آن ارشاد کرده اند بسوی حل مترجم آن باب و از آنکه
 این قسم است محمد بن سائب کلبی و از وی حدیث تمیم داری مروی است حافظ ابن کثیر گفته هو ضعیف لکنه
 عالم بالتفسیر و الاخبار فمنهم من یصحیح باسمه بذاتهم من یقول حماد بن السائب و منهم من یمکنه بابی النضر و منهم من
 یمکنه بابی سعید و خلاصه گفته و عدی بن بداء هو حماد بن السائب المروی عنه ذکا و کمال سکت با غنه و ابواب جید
 ابن الصلاح گفته و جواد می یروی عنه عطیه العوفی التفسیر به اانه ابو سعید خدری و ذلک اسم ابو عبد الله و لکن
 المعروف بسبلان الذی یروی عن ابی هریره یشبهونه فی ولایه الی جهات متعدده و هذا کثیر جدا و انت لیس
 اقسام کثیره کما تقدم انتی دوم معرفت اسما مفرد و این نیز فنی نیک است و حافظ ابو بکر احمد بن بارون بر
 و غیره را درین باب تالیفی هست در باعث حثیت گفته و یو جزدک کثیر فی کتاب البحر و التعلیل لابن ابی حاتم غیر
 و فی کتاب الکمال لابن نصر بن ماکو لا کثیر او شیخ ابن الصلاح خاتمه را در اسما مفرد و ذکر کرده از آنکه
 احمد است بحجم بن حبیان بر وزن علیان ابن الصلاح گفته و رایت بخط ابن الفرات مختصا علی وزن سفیان

حافظ ابن كثير كونه قلت قد استدرك عليه حافظ عبد الغني بن نقطة كتابا قريبا من الاكمال فيه فوائد كثيرة والحافظ
ابن عبد الله البخاري من المشايخ المتأخرين كتاب مفيد ايضا في هذا الباب انتهى وقد خلاصه في نوته كذا بن كمال الدين
قسم راو كونه ضبط کرده است آنها على العموم مثل سلام كه هجده بار مشهور است مگر تخریج كس كی والد عبد الله و دیگر
محمد بن سلام شيخ بخاري سوم سلام بن محمد بن مفضل مقدسی چهارم سلام بن محمد بن عبد الوهاب بن سلام الشكلم
الجباي الى علي المختار بن نجم سلام بن ابی الحقیق و مثل شماره كه نیست و زان بكسر عین مگر ابی بن عماره صحابی
رضی الله عنه و بعضی بضم عین خوانند و اما عدای آن جمود بضم همست و ذرا ایشان جماعتی بفتح و تشدید همست
و دوم آنچه در صحیحین یا موطا است علی الخصوص مثل بسیار كه همه جا بمثلها و تحته و همین جماعت است الا محمد بن بشارة
بیاسی موجه و شین مجده بوده است و درین نیز دوست ستیار بن سلام و دیار بن ابی سیار بقدمین غیر ذلک
انتهی و در باعث ثبت نوشته و من امثلة ذلك سلام و سلام بن عماره و عماره حرام عباس عیاش غنام
غنام بشارة بسیار بشیر بشیر جازیه جریر حریر خبان حبان رباح رباح شرح شریح عباد و عباد
و نحو ذلک و كما يقال العنسی والعیشی والعسبی الجمال الجمال الخياط الخياط البزار البزار الا لا ابی البصري البصري
الثوري التوري الجعري والجعري والحريري الحريري العذاني العذاني وما أشبه ذلك وهو كثير وهذا ما ضبطه حافظ
محررا في مواضعه انتهى و حافظ ابن حجر گفته و ان التفتت الاسماء و اختلفت لفظا فوالله لو تاملت التوكلت
من جهات هذا الفن حتى قال علي بن المديني أشد التصحيف ما يقع في الاسماء و وجهه بعضهم بانه شئ لا يدخل التفسير
أي قياس العربية و لا قبله شئ يدل عليه و لا بعده و قد صنف فيه ابواحمد العسكري لكن اضاف الى كتاب التصحيف
له ثم افروا بالتأليف عبد الغني بن سعيد فجمع فيه كتابين كتابا في مشبهة الاسماء و كتابا في مشبهة الهمزة و جمع
شيخه الدارقطني في ذلك كتابا فلا ثم جمع الخطيب في الاسماء و ثم جمع الجميع ابو نصر بن كمال في كتاب الاكمال
و استدرك عليهم في كتاب اخر جمع فيه او ما هم و بينها و كتابا بن جمع ما جمع في ذلك و هو عذرة عند كل محدث
بعده و قد استدرك عليه ابن نقطة ما فاتته و تجدد بعده في جلد ختم ثم قيل عليه سليم لفتح السين في مجلد لطيف
و كذلك ابو حامد بن الصائوني و جمع الذهبي في ذلك كتابا مختصرا جدا اعتمد فيه على الضبط بالقلم فانه فيه الغلط
و التصحيف المغاير لموضوع الكتاب و قد يسر الله تعالى توضيحه بكتاب سمعية بتعدير المنتبة تخرير المشبهة و هو مجلد
واحد و ضبطه بالحروف علی الطريقة المرئية و زدت عليه شيئا كثيرا اما اهله و لم يقف عليه و بعد الحمد على ذلك
انتهی و نوی بعد ذکر مثل آنچه حافظ ذکر کرده گفته و هو منتشر لا ضابطه فی اکثره و ما ضبط منه قسما انتهى
و همان دو قسم که تقدم گشت ذکر نمود در سببال المطر زیاده کرده و قد ذکر فی مقدمات شرحه علی سلم نحو
هذا و عند جماعة من هذا النوع انتهى چهارم متفق و مغترق خطا و لفظا حافظ گفته برابر است که این یک کس

باشد زیاد و همچنین اتفاق در کس یا زیاد و در کثرت و نسبت است و این نوع را متفق و مشترق گویند
و قائم به سرفتنش خوف آنست که در کس را یک کس گمان کند در خلاصه گفته و خطیب فید کتاب تفسیر و کثیر
نوشته و قد حنفت فیه خطیب کتابا خلافا و حافظ ابن حجر گفته و قد خصمته و زدت علیه شیدا کثیرا و نه در عکس النوع
السیر بالعلی لای یخشی مندان نظیر الواح الثمنین و بنای ششی مندان نظیر الاثمان و احد امتی و ذوی طبعی بن کثیر
و ابن العلی و غیره گفته اند که این نوع چند قسم است یکی آنکه اسما و ایشان و اسما و پدران ایشان متفق باشند
و این اتفاق در دو کس بود یا زیاد و مثل خلیل بن احمد که شش کس اندکی بخوی بصری و وی اول کسی است که
وضع علم غروض کرده حافظ ابن کثیر گفته قالوا و لم یسم احد بعد النبی صلی الله علیه و آله و سلم با حمد قبل ابی خلیل بن احمد الا بالاسفر
سعید بن احمد فی قول ابن عیینة مقال غیره سعید بن جید و الله علم قوم ابو بشر مزی بصری و حرم اصبهانی که از
روح بن عباده و غیره را وی است چهارم ابو سعید سجری قاضی فقهیه خنقی مشهور و خراسان روی تن ابن خنزی
و طبقه چهارم ابو سعید بستی قاضی و وی را وی است از سجری مذکور و یقینی از وی روایت دارد ششم ابو سعید
شافعی که از ابی حاتم اسفراینی اخذ کرده و به بلاد اندلس آمده قسم دوم متفق در اسما خود و اسما و آباء و اجداد
خود مثل احمد بن جعفر بن حمدان که چهار کس از قطیف و بصری و دیور و و طرطوسی و همدانی روایت دارند که یک
سومی عبید الله است و همه در یک عصر بودند و مثل محمد بن یعقوب بن یوسف که دو کس انداز نیا ابو ابوالعباس
احمد و ابو عبد الرحمن آخر قسم سوم اتفاق و در کثرت و نسبت است معاش مثل ابی عمران جوینی که دو کس اند از عبد الملک
بن حبیب بابی و یوسف بن جمل ادوی از هشام بن عروه و مثل ابو بکر بن عیاش که سه کس اند قاری مشهور و سلمی
باجدانی صاحب غریب الحیث متوفی در سنه اربع و مائتین و با جده تمام قریه و عراق است و دیگر قسمی که در کثرت
قسم چهارم عکس اقبل یعنی متفق در اسم و کثرت در مثل صالح بن ابی صالح که چهار کس اند ششم اتفاق در اسما و خود
و اسما و النسب آبا و مثل محمد بن عبد الله انصاری که دو کس اند یکی صاحب جبرئیل بن حارثی دوم کنی بابی سلمیه
و وی ضعیف است و رباعث حدیث گفته و از اباب و اسع کثیر الشعب یحضر العمل و الکشف عن الشی فی اوقایه
قسم ششم اتفاق در اسم و کثرت فقط مثل حماد و سیوطی گفته اند ری و ابان زیاد و ابن سلمه و یحرف بحسب مزی
عنه و ذوی گفته و من ذلک غلبه یعنی اذ اطلق و شبهه قال سلمه بن سلیمان اذا قیل بکاته عباده فموا بن الزبیر
و بالمذنیة فابن عمرو بالکوفه فابن سعود و بالبصرة فابن عباس و بنجر اسان فابن المبارک قال السیوطی حنفی خطیب
فی هذا کتابا بمسما الملک فی بیان الملک و افراد الناس التصنیف فیما وقع فی صحیح البخاری من ذلک قسم هفتم
اتفاق و نسبت مثل آملی سمعانی گفته و اکثر علماء طبرستان من آملها شهر بالنسبة الی اهل حوین عبد الله بن
حارث بن حارثی و من ذلک انحنی الی بنی حنیفة و الی المذنب و کثیر من المحدثین نسب الی المذنب یعنی زیاده

يا ووافقه من الخوارج ابن الانباري وحده اسي واباه غيره ومن النجسين سيوطي كفته ان الصواب مع ابن الانباري
 بعده كفته وقد اخترته في كتابي جمع الجوامع في الحرورية فقد قال صلعم غبت بالحنفية لسمحة ثابت البزاز في اللفظة المنسوبة
 الى الحنفية فلما لم ين من ذلك انتهى قسم ششم متشابه بدرسهم ونسب تمايز بتقديم واخير شمل زيرين هو وحماني
 خزاعي جريشي خضرم شتهر بصباح وهو الذي استقى به معاوية وشمل اسود بن زنجي تابعي فاضل قسم ششم معروف بن
 بغير آراءه وبن چند قسم است كني منسوب بسوي مادر خود شمل معاوية وعوف ليران عفره و ابن نام مادر الشيا
 ونام پدرشان حارث بن قاعه الضاري است حافظ ابن كثير كفته واما اللذان اتهما ابا جهم يوم بدر انتهى ابي
 بهما قاتله و ابن هرورايك شقيق ديگريست عوف ونام وبعض بجاني عوف وعوف نيز كفته اند ودر سبال المطر
 كفته او نسب اليه وبن ابنيه ككانت امه كالا ب في انه نسب لابن اليها حافظ كفته وذلك كابر عليته وبن سبال
 بن ابراهيم بن قسم احد الثقات وعليته امه شتهر بها وكان لا يحسب ان يقال له ابن عليته ولما كان يقول الشافعي
 اخبرنا اسمعيل الذي يقال له ابن عليته انتهى بعده ودر سبال المطر كفته قوله وكان الايب الخ قال الحنفية لعنه لكرامه
 فانه كره وطبعوا عادة ومروءة ولكون النسبة اليها يوجب حمل نسبة وعلى التقديرين اشكل تعليله لقوله ولما كان في قوله
 الخ والظاهر ان يقال ولما اى كونه شتهر بها وكان لا يحسب ان يقال له كان بغير الشافعي بنسبة التلقب الى غيره
 براءة لامة حافظ ابن كثير كفته ابن عليته اخلاية الحديث والفقهاء ومن كبار التابعين واما ابن عليته الذي يعرف بامه
 كثير من الفقهاء فهو ابراهيم بن اسمعيل هذا وقد كان مبدع عايقول خلق القرآن انتهى وبن المنسوبين الى امه من الصحابة
 وغيرهم بلال بن حاتم واهم امه برباح و ابن ام مكتوم الاعشى الموزون وقد كان يوم عن رسول الله صلعم قبل اسمه عبد الله
 بن زائدة وقيل عمر بن قيس وقيل غير ذلك ومنه سهل وسهيل ابنا ايضا وابوهما وهب اسم ايضا وعده وبن عبد الله
 بن زائدة ووهبي بكنيته مالك بن القشيب السدي ومحمد بن الحنفية واسمها خولة وابوه امير المؤمنين علي بن ابي طالب
 رضي الله عنه وبن سهل بن حنيفة واحد اهل الصحابة على الشام وبن امه وابوه عبد الله بن ابي النضر الكندي وبن
 بن ابراهيم بن هريرة قال الحافظ عبد الغني المصري هي امه واسم امه سلمة ووم انكره منسوب باشد بسوي جده خود
 مثل علي بن منية وپدرش امية است زير بن بكار كفته هي ام امه امية انتهى وقيل هي امه وبنها بن الخصاصية
 ونام پدرش معبد است وخصاصية مادر جد است حافظ ابن كثير كفته قال الشيخ ابو عمرو ومن حدث ذلك عمدا
 شيخنا ابو احمد عبد الوهاب بن علي البغدادي يعرف بابن سكينه وهي ام امه قلنت وكناك شيخنا العلامة ابو العباس
 بن تميمية هي ام احدا جدا وولد الابعدين وهو احمد بن عبد الحليم بن عبد السلام بن القاسم بن محمد بن تميمية الخ
 مع انتهى وظاهر لفظ شيخنا آنست كه حافظ ابن كثير شاگرد ابن تميمية باشد وكني به شرفا وفضلا وكنية و
 ايقانا جوهم انكره منسوب باشد بسوي جده مثل ابي عبيدة بن الجراح رضي الله عنه وبن عامر بن عبد الله بن

جرج فمری است یکی از عشره مبشره و هو اول من لقب بامیر الامراء بالشام و کانت ولایتی بخی خالده بن الولید رضی الله عنهما مثل صاحب بن علی و احمد بن محمد بن سیدان است و دوی در عداوت قسم طالت بسیار کرده حافظ ابن کثیر گفته و منهم من منسب الی جده کما قال النبی صلی الله علیه و آله و هو اربع بنو عبد المطلب و هو بنو فیه باسمه یقول انا النبی لا کذب الا ان ابن عبد المطلب هو محمد رسول الله بن عبد المطلب بن عبد المطلب بن عبد المطلب بن عبد المطلب بن جباریه و هو بنو جرج بن جباریه و ابن جرج و هو عبد الملک بن عبد العزیز بن جرج و ابن ابی ذریب محمد بن عبد الرحمن بن ابی ذریب قر ابو بکر بن ابی شیبته هو عبد الله بن محمد بن ابی شیبته و ابن ابراهیم بن عثمان العسبی صاحب المصنف و کذا اخوه عثمان الحافظ و القاسم ابو سعید ابن یونس صاحب تاریخ مصر و هو عبد الرحمن بن احمد بن یونس ابن عبد الله الاعلی الصدیق انتی چهارم منسوب بسوی غیر پدری بجانب جنبی بسیدی از اسباب مثل مقداد بن عمرو الکندی و او را ابو الاسود خوانند زیرا که در کنار اسود بن لغوث پرورش یافته دوی او را بتبنی خود ساخته حافظ ابن کثیر گفته و کان زوج امه و هو برید بن قبیله و انتی قسم دهم نسبی که خلاف ظاهر است مثل ابو مسعود عقبه بن عمرو البدری بخاری زعم کرده که وی در بدر حاضر شده و همو خلاف وی کرده و گفته بکه ساکن بود و برید پس منسوب شد بسوی آن طبیبی گفته لم یثبته بانی قول الا کثرین بل نزلنا انتی و سلیمان بن طرخان تبی که ازین قبیله نبوده بکه نزل بود و ایشان پس منسوب شد بسوی شان و ابو خالد و الانی که ازموالی بنی مره بود و در دالان که بطنی از همدان است نازل شد و باینها منسوب گشت و ابراهیم بن یزید خوری ازموالی بنی اسد بود چون شجره ذکر کرد بکه مکره است نزل کرد خوری شد و عبد الملک بن ابی سلیمان عزیزی بطنی از بنی فزاره بود و حبهانه ایشان بکوفه فرو داد و عزیزی مشهور شد و محمد بن سنان عوفی بطنی از عبد القیس است و وی بابلی است لیکن در عوفه بصره نازل شد و عوفی گردید و احمد بن یوسف سلی شیخ مسلم از دی است لیکن منسوب شد بسوی قبیله مادر خود و همچنین حفید ابو عمرو و احمد بن مجید سلی و حفید ابو عبد الرحمن سلی عوفی است و باعث حشیش گفته و من ذلک منقسم مولی بن عباس الزومله و انما هو مولی لعبد الله بن الحارث بن نوفل و خالد الخداه اما قبل ذلک بکلو سه عندهم و یزید الفقیر لانه کان یألم من فقره و انتی و حافظ ابن کثیر گفته کذا و هو ظاهر انه منسوب الی صفتها و اوسیه و الیس کذا لک و انما کان بیا لسم فسمب الیه و نیز وی گفته و حضرت کسی که نام او دو نام پدر و جدش متفق باشد مثل حسن بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب است و گاهی ازین هم بیشتر واقع می شود و این از فروغ سلسل است و گاهی چنان اتفاق می افتد که نام ایکس نام پدر با نام جد و نام پدرش و زیاد و متفق میشود مثل ابویمن کنندی و یزید بن الحسن بن زید بن الحسن بن زید بن الحسن و گاهی نام برابری و نام شیخ از یکی باشد بکه شیخ شیخ او و زیاد و کعبه بن عمران بن عمران اول معروف بقبضه است

و ثانی ابو رجاء عطاردی است و ثالث ابن حصین صحابی و مثل سلیمان از سلیمان اول ابن احمد
 بن یزید طبرانی است و ثانی ابن احمد و طی و ثالث ابن عبد الرحمن دمشقی معروف بابن بنت شریک و گاهی در
 راوی و شیخ و معاد واقعی شود و مثل ابو العلاء عطاردی مشهور بر روایت از ابی علی اصبهانی حار و دام همیشگی
 از اینها حسن بن احمد بن حسن بن احمد است پس در هم متفق اند و در کثرت و نسبت بسوی بلند و است
 مبتدع و ابو موسی مدینی درین باب جزئی حافل تالیف کرده حافظ ابن حجر گفته و هوای معرفه من اتفاق است
 شیخ و الراوی نوع لطیف لم یعرض له ابن الصلاح و فائده رفع اللبس عن بنین تکرار او و انتفاء باقی مثل انما
 روی عن مسلم و روی عنه مسلم شیخ ابی بخاری مسلم بن ابی حسیم الفراء البصری و الراوی عنده عن ابی الخضر
 مسلم بن الحجاج القشیری صاحب الصحیح بعده امثله بسیار ذکر کرده و گفته و امثله کثیره و این قسم از هم و در این
 باید گفت قسم سیزدهم معرفت اسماء مجروره و کفی و اسماء مفروده است حافظ ابن حجر گفته و من المهم فی هذا الفن معرفه
 الاسماء المجروره و قد جمعتها جماعة من الایمه منهم من جمعها بغیر قید کابن سعد فی الطبقات و ابن ابی خثیره و البخاری
 فی تاریخه و ابن ابی حاتم فی المخرج و التعذیل و منهم من افردوا نقیضات کالعلی و ابن جابر و ابن شاذان و منهم من فرغ
 المجرورین کابن عدی و ابن جابر ایضا و منهم من قیدها بکتاب مخصوص کرجال البخاری الابی نصره و کلابا و روی
 و رجال مسلم الابی کبر بن نجویه و رجال العاصم الابی الفضل بن طاهر و رجال ابی داود و ابی علی الجبلی و کلابا و رجال
 الترمذی و النسائی بجماعه من المشاهیر و رجال البیهقی و الی داود و الترمذی و النسائی و ابن ماجه و البیهقی
 المقدسی فی کتابه الاکمال ثم هن المزی فی تهذیب الکمال و قد یخصه زودت علیه اشیا کثیره و سمیت تهذیب التمهید
 و حاصل اشتغال علیه من الزیادات قدر ثلث الاصل استی و سهیل المطر گفته و قد یصلح الحافظ تهذیب کتابه
 التقریب متداول بین الناس گویم این کتاب در هندوستان کمر طبع شده و و تمثال طلبه عالم گردیده و اما کفی
 مجروره و مفروده پس گاهی بلفظ کفایت باشد و وقوع آن بسبب کدام آفت یا حرفه می بود و نوی آنرا نوع خجانه
 و ثانی گردانیده و گفته و من الاثیر فما فقد نظیما اسمی فیجبل من فکر باسمه فی موضع و لقیه فی آخر شخص الفی
 فیه جماعه قال السیوطی منهم ابو بکر الشیرازی و ابو الفضل الفلکی قال و آخرهم شیخ الاسلام ابو الفضل بن حجر و ثانی
 اجسمها و اختصارها و اجمعها نوی گفته و اما هر چه من اللقب الایحوز و اما لایحه تهذیب مجروره و ذکر القاب کرده
 سخن در معرفت اسماء مفروده و در قسم ثانی ازین فصل بگذشت قسم چهاردهم متشابه است و آن چنان است که
 اسماء و خط و لفظ متفق و آباء و نطق مختلف و در خط متفق باشد مثل محمد بن عقیل یفتح دین و محمد بن علی
 یفتح دین و اولیایا بوری است و ثانی فریابی و هر دو مشهور اند و طبقه این هر دو واحد و متساوی است
 و زباعت حشیش گفته مثلاً موسی بن علی یفتح العین جماعه و موسی بن علی بضمها مصری و روی عن الثعالبی

و هو الذي استقى به مساوية واما الاسود بن زيد فذكر ان تلميذ من اصحاب ابن مسعود واليدين سلم الله شقي تلميذ الاثني عشر
 و شيخ الامام احمد و لم آخر بصري تابعي و اما مسلم بن الوليد بن رباح فذكر ان علي بن ابي طالب و ابي بصير و
 قد و هم البخاري في تسميته في تاريخه بالوليدين سلم قلت و قد روي في شيخنا الحافظ المزي في تهذيبه بيان ان كانت
 و منير بن المتقدم و المتأخرين هؤلاء ابنا ناسا و قد روت عليه شيئا حسنة في كتابي التكميل و قد روي ان تلميذ من تلاميذ
 سموات است و زين باب حافظ عبد الغني بن سعيه بصري و خطيب بغداد و ي و غيره مما تليت كذا و اندوا بن جندب
 قسم است كذا و منهم زيدا بن راشد مثل حديث ابن عباس ان رجلا قال يا رسول الله كحل كل عام و ابن عمرو
 اقرع بن عابس است و ثانيا كذا و روي و ثانيا كذا و مثل حديث ابي سعيد انهم مروا بجماعة من بني قريظة فقام رجل منهم
 و ان جلل خود ابو سعيد است و مثل حديث سائلا و غسل حصى فقال صلواتم خذي فرمته مسكته و ابن سالم بن ميثم بن
 بن مكن است حافظ ابن كثير گفته و هذا انما استفاد من رواية اخرى من طريق الحديث و هذا اكثر من بطول فذكرنا و قد روي
 ابن الاثير في او اخر كتابه جامع الاصول بخرير ما و هو مختصر النووي كتاب الخليل في ذلك و هو قليل الحمد و بالنسبة
 الى معرفة الحكم من الحديث و لكنه شني تجلي بكثر من الحديث و غيرهم انتهى و منهم ابهام ابن و بنت مثل حديث عظم
 و غسل بنت رسول خدا صلواتها و اسند رواه زينب بنت ابي الدغنا است و يوم عم و عمه كرايع بن خديج بن حمزة
 و هو تلميذ بن رافع و زيدا بن علافة عن عمه و هو قطبة بن مالك عمة جابر التي بكت ابا و يوم احد بن فاطمة بنت
 عمر و قبل بنده چهارم زوج و زوجه زوج سبيعه سعد بن خولة و زوج بروع بفتح بار و زوجه محمد بن بكسر اللال بن مروت
 و زباعت حشيت گفته و اهم ما فيه ما رفع ابهاما في اسناد كما اذا و رد في سند عن فلان بن فلان او عن ابنة عمه
 او امه و قد تسميته به الهم من طريق اخرى فاذا هو ثقة او ضعيف او ممن ينظر في امره فذا النفع ما في هذا الحديث
 انتهى حافظ ابن حجر گفته حديث مبهم مقبول ليست تا آنكه نامش بر وجه شرط قبول خبر عدالت راوی است و
 مبهم الاسم خود محال نیست تابع القش چه رسد و چنین غیر مقبول است اگر چه ابهام بلفظ تعدل کند مثلاً گوید جزئی
 الثقة زیرا که گفت وی نزد راوی از وی است و نزد غیر شاید مخرج باشد و هذا على الاصح في السلسلة و برای
 همین نکته مسل مقبول نیست اگر چه ارسال عدل جازم بدان کرده باشد چه این احتمال بعینه در اینجا نیز موجود است
 و گفته اند که مقبول است تسکنا بالنظر زیرا که مرجع بر خلاف اصل است و گفته اند که اگر قائل عالم است و حق موافق
 مدحش جاری شود و سید محمد بن ابراهیم بعد قوله على الاصح زیاده کرده و اما مضمی فی الرسل من المنع من دخول التقلید
 فی الاخبار فی مواضع الاجتهاد و هذا منها و لکن البعض تعالیق صحیح مجزومه را رد کرده اند بجهت آنکه مودی
 بسوی تقلید مجتهد برای مجتهد و اجتهاد است و کلام دین مرام بیشتر دین کتاب بر وجه تفصیل گذشته
 فلیراجع فروع و دوم درستی و جماعتی از حفاظ در آن تالیفها کرده و کتب و بسیار است از آنکه کتاب علی بن ابی

و کتاب نسائی و کتاب مسلم و کتاب ابی داود و کتاب ابن مند و کتاب حاکم کثیر الوجود است حافظ ابن کثیر گفته و گفته
 ای الحاکم فی ذلک معینید که اکثر الشیخ اتقی و ابن الصلاح گفته و ابن عبد البر فی الاذاع که کتب الحقیقه را گفته و المراد
 بنده ترجمه بیان اسامی و وی الکنی و انصرفت فی ذلک یوب کتاب علی کنی سیدنا اسناد اصحاب ما به و ذان من شلو به
 لم یزل اهل العلم باحدث یقتنن به و یختلطونه و یتطارجون فیما بینهم و یفتقرون من جملة بعده آخر التفسیر و حریف
 قسم کرده و امشداً آن بیان نموده حافظ ابن کثیر گفته و طریقتهم ان یذکره و الکنیه ثم ینبذوا علی اسم صاحبها و منهم
 سنن الاثیر و سایر و منهم من یختلف فیه و قد قسم الشیخ عمرو بن الصلاح الی اقسام عدده انتی گویم قسم اول آنست که
 موسوم بکنیت باشد و جز کنیت نام دیگر ندارد و آن دو گونه ست یکی آنکه او را کنیت باشد و سبب الی الله گفته الکنیه
 — تابعه بانکه انتی مثل ابوبکر بن عبد الرحمن بن حارث بن هشام مخزومی مدنی که یکی از فقهاء سبعه ست نامش ابوبکر و
 کنیت او ابوعبد الرحمن ست و سبب الی الله گفته فصار کان الکنیه کنیه اخری و ذلک غریب غیب انتی و مثل ابوبکر بن محمد
 بن عمرو بن حزم مدنی انصاری و کنیت او ابومحمد ست خطیب بغدادی گفته و لا نظیر لهما فی ذلک
 و لهذا حافظ ائین گفته ان من اسمیه کنیه تقلیل و گفته اند که این ابن حزم را کنیت نیست دوم آنکه او را
 کنیت نباشد چیز کنیتی که آن نام اوست مثل ابی بلال که راوی از شریک ست و ابی حصین که
 راوی از ابی جاتم رازی ست از ابی بلال آمد که گفت لیس لی اسمی کنیتی کذا فی الباعث
 الحثیث و غیره سوم آنکه معروف باشد بکنیت و معلوم نیست که او را نامی هست یا نه مثل
 ابواناس بنون که صحابی ست و ابوموسیبه مولی رسول خدا صلعم و وی نیز صحابی ست و ابوشیبه
 که در حبش رقتل ظنیف کشته شد و هاجم مد فون گردید و ابوالامین که راوی از انس ست و ابوبکر
 بن نافع شیخ مالک و ابوالنجیب بنون مفتوحه و بعضی بتا و ضمیه خوانند و وی مولی عبد الرحمن بن عمرو ست و ابوالخیر
 بن الاسود و ابو حذیفه بن موفی شیخ ابن وهب و موقوف نام محله بصره چهارم آنکه ملقب باشد بکنیت و او را جز بکنیت
 نام و کنیت دیگر ست مثل علی بن ابیطالب که کنیت او ابوالحسن ست و او را بر تراب هم گویند بطور لقب این کنیت
 لقب نباشد و رسول خدا صلعم ست و قتی که تراب را از پشت او پیشاند و ابوالکرنا و عبد الله بن فکوان کنی
 بابی عبد الرحمن و ابوالزنا و لقب است تا آنکه گفته اند که وی ازین لقب غصیه میکرد و غصه بناک می شد و ابوالزنا
 محمد بن عبد الرحمن کنی بابی عبد الرحمن و ابوالزنا لقب است زیرا که او را ده پسر بود و ابوبکر بن ابی
 و کنیت او ابومحمد ست ابوالاذان حافظ عمر بن ابراهیم کنی بابی بکر و ملقب بابی الاذان شد زیرا که هر دو گوش
 او بزرگ بود ابوشیخ حافظ عبد الله بن ابی بکر و ابومحمد و ابوشیخ لقب است ابوحازم عبد وی عمر بن محمد
 کنیت او ابو حفص ست و ابن حازم لقب است قاله الفلکی فی الاقواب حجم آنکه او را و کنیت باز یاده باشد

مثل ابن جریج و ابی الولید و ابی خالد حافظ ابن کثیر گفته و کان عبد الله العمري كني بآبي القسم فتركما و كني باسمه
 عبد الرحمن قلت و كان السبيلي كني بآبي القاسم و ابی عبد الرحمن و ابن الصلاح گفته كان شيخنا منصور بن أبي القاسم
 النيسابوري حفيد الفراء في ثلاث كني ابو بكر و ابو الفتح و ابو القاسم انتهى ششم آنکه او را نامی معروف است کن
 و کنیت او اختلاف است و او را دو کنیت یا زیاد فراموش شده مثل زید بن حارثه مولی رسول الله ص که کنیت
 او ابو خارج است و قبیل ابو زید و قبیل ابو عبد الله و قبیل ابو محمد حافظ ابن کثیر گفته و هذا کثیر بطول استقصاء و
 حافظ ابن حجر گفته و هم کثیر بفتح آنکه کنیت او معروف است و نام او مختلف فیه مثل ابو هریره رضی الله عنه که
 نام او بنام پدرش زیاد بر است قول اختلاف کرده اند و ابن اسحق عبد الرحمن بن مختار اختیار کرده و حاکم ابو محمد
 الطحیسی نواده حافظ ابن کثیر گفته و هذا کثیر فی الصحابة فمن بعدهم انتهى و ابو بکر بن عیاش در نام او زیاد قول
 مختلف بوده اند و ابو زرعه و ابن عبد البر تصحیح شعبه کرده و گویند که نامش همین کنیت است و رحمه ابن الصلاح قال
 لا زیدی عنه ان كان ليقول ذلك شتم آنکه در نام و کنیت هر دو مختلف فیه باشد حافظ ابن کثیر گفته و هو قبیل
 کسینیه قبیل اسم مهران و قبیل عمر و قبیل صالح و کنیتش قبل ابو عبد الرحمن و قبیل ابو الجحتری تنعم آنکه شتم باشد بنام
 و کنیت خود مثل امیر اربعه ابو عبد الله مالک بن انس و ابو عبد الله محمد بن ادريس شافعی و ابو عبد الله احمد بن محمد
 بن حنبل و ابو حنیفه نعمان بن ثابت رضی الله عنهم اجمعین حافظ ابن کثیر گفته و هذا کثیر و هم آنکه مشهور کنیت باشد
 بنام اگر چه نامش معین و معروف بود مثل ابی ادريس خولانی عاذا الله ان عبد الله ابو مسلم خولانی عباد بن
 ثوبان ابو اسحق سلیمی عمرو بن عبد الله ابو الفتحی سلم بن صبیح ابو الاشعث صفحانی شراحیل بن آواده ابو حازم سلم
 بن دینار حافظ ابن کثیر گفته و هذا کثیر یا زید و هم آنکه مشهور باشد بنام نه کنیت و این بسیار است و این صلاح
 جماعتی را ذکر کرده که کنی بآبی محمد اند مثل اشعث بن قیس و ثابت بن قیس و جعیه بن مطعم و حسن بن علی و جعیه
 بن عبد العزیز و طلحه بن عبد الله و عبد الله بن جعیه و عبد الله بن ثعلبه بن جعیه و عبد الله بن جعفر و عبد الله
 بن زید صاحب آذان و عبد الله بن عمرو و عبد الرحمن بن عوف و کعب بن مالک و معقل بن نسیان و این همه
 اصحاب اند رضی الله عنهم بعده ذکر کسی کرده که کنی بآبی عبد الله و ابی عبد الرحمن است حافظ ابن کثیر گفته و لو
 تفحصنا ذلك لطال الفصل جدا و از دهم آنکه کنیت او موافق نام پدرش باشد مثل ابی اسحق البراء بن
 اسحق مدنی که یکی از اتباع تابعین است حافظ ابن حجر گفته و فائدة معرفة نفی الغلط منسب بآبی امیه فقال
 اخبرنا ابن اسحق فكتب التصحيف وان الصواب اخبرنا ابو اسحق بغيره گفته او بالعکس کاسحق بن ابی اسحق السبیعی
 سیزدهم آنکه کنیت او موافق کنیت زوجه اش باشد مثل ابو ایوب الفزاری و ام ایوب که هر دو صحابی
 مشهور اند چهاردهم آنکه اسم پدر را وی موافق اسم شیخ او باشد حافظ ابن حجر گفته که از بیع بن انس عن انس

که الا فی الروایات فیین انه روی عن ابیه کما وقع فی الصحیح عن عامر بن سعد عن سعد و هو ابو یزید بن
 عامر بن سعد بن ابی وقاص قال سئلت النبی شیخ البزج والد بل ابو بکر بنی ای منسوب الی بکر بن وائل و شیخ
 انصاری و هو انس بن مالک الصحابی المشهور و لیس البزج المذكور من اولاده انتهى نوع سوم در معرفت
 القاب و غیره و احادیث حفاظ دین باب تالیف ساخته اند منهم ابو بکر احمد بن عبد الرحمن الشیرازی و کتابیه فی
 ذاک مفید کثیر النفع ثم ابو الفضل بن الفکی الحافظ و ابن القاب بسیارست و قاضیه آن تنبیه برویست تا گمان
 نکنند که این لقب برای غیر صاحب آن اسمست طبعی گفته و برای بعضی فاضله اسمی فعیل من ذکر باسمه فی
 موضع و لقب فی موضع آخر تخصیص و الف فی جماعه انتهى الحافظ ابن کثیر و باعث حدیث گفته و اذ کان
 مکرمه الی صاحبها تا می ذکر ائمه احدث علی سبیل التعریف و التیمیلا علی وجه الذم و اللز و التنازیست گویم این نیز
 در هدایه السائل الی اولاد السائل بذیل سلسله غیبت بحثی از تلقیب بالقاب مکرره نوشته و بیان نموده که این
 القاب خارج از حد غیبت محرمه است فلما راجعه حافظ عبد الغنی بن سعید مصری گفته رجلا ن جلیلا ن لزمنا القاب
 بقیحان معویه بن عبد الکریم النضال و انما ضل فی طریق کت و عبد الله بن محمد الضعیف و انما کان ضعیفا فی جسمه
 لا فی حدیثه ابن الصلاح گفته و ما کت و هو عامر ابو الثمن محمد بن الفضل السدوسی و کان عبد الصالحا بعدا عن
 الحرمانه و الخارم الشریر المفسد انتهى و غندر لقب جماعتیست که نام هر یک از آن محمد بن جعفر است اول ایشان
 محمد بن جعفر بصریست راوی از شعبه دیگر رازی راوی از ابو حاتم رازی سوم بغدادی حافظ جواد شیخ حافظ
 ابو نعیم اصفهانی و غیره چهارم محمد بن جعفر بن دران بغدادی راوی از خلیفه جمعی و دیگر کسان علی هذا القیاس
 و غنما لقب عیسی بن موسی تیمی ابو محمد بخاریست ابن الصلاح گفته لقب به حمزه و منته و وی راویست از مالک
 و ثوری و غیره و غنما دیگر مشاخرست و هو ابو عبد الله محمد بن احمد البخاری الحافظ صاحب تاریخ بخارا و توفی سنه ثمانی
 عشره و اربعه و ائمه لقب محمد بن عبد الرحمن شیخ بخاریست حافظ ابن کثیر گفته لقب به لقوه حفظه حسن گفته
 شباب لقب خلیفه بن ضیا طسوخست از شیخ لقب محمد بن عمرو رازی شیخ مسلمست رسته لقب عبد الرحمن بن
 عمرت سفید لقب حسین بن داود و مفسرست بدار لقب محمد بن بشیر شیخ جماعهست حافظ ابن کثیر گفته زیرا که
 وی بنادر حدیث بود و فلکی گفته ای حافظه و در سبال المطر گفته هو شیخ الشیخین انتهى قصیر لقب ابو نصر با شهم بن قاسم
 شیخ امام احمد بن حنبلست آنحضرت لقب جماعتیست که احمد بن عمران بصری بخوی راوی از زید بن حجاب از
 ایشانست حافظ ابن کثیر گفته و در غیب الموطا و ابن الصلاح گفته و فی التخریج اخافش ثلثه مشهورون الکریم
 ابو الخطاب عبد الحمید بن عبد الحمید و هو الذی ذکره سیبویه فی کتابه المشهور و الثانی ابو الحسن بن سعید بن سعده
 راوی کتاب سیبویه عنه و الثالث ابو الحسن علی بن سلیمان تمیذی العباسی احمد بن یحیی ثعلب و محمد بن زید المهر

انشی مریع لقب محمد بن ابراهیم حافظ بغدادی است جزو القبا صلیح بن محمد حافظ بغدادی است کیلی لقب
 محمد بن صلیح حافظ بغدادی است باعنه لقب علی بن عبد الصمد حافظ بغدادی است و او را علان باعنه نیز گویند
 گویا جمع میان دو لقب کرده اند عبد الجلیل لقب ابو عبد الرحمن بن محمد بن خاتم بغدادی است این الصلاح گفته
 و یحیی الاخرسته البغدادیون انحصار کلام من تلامذه یحیی بن معین و هو الذی لقبهم بذاک استیحا و ده لقب حسن بن
 حماد از اصحاب و کعب است و نیز لقب حسین بن احمد شیخ ابن عادی عبدان لقب جماعتی است از ایشان است
 عبد الله بن عثمان شیخ بخاری حافظ ابن کثیر گفته و مقتضا ذاک یطول جدا استی توفع چهارم در معرفت کسی که
 روایت نکرد از وی مگر یک را وی از صحابی یا تابعی و سلم ابن حجاج را درین باب تصنیفی هست و مثال این نوع
 یکی عامر شعبی است که منفرد است بر روایت جماعتی از اصحاب منهم عامر بن شهر و عروه بن مضرس و وهب بن خنیس
 و یقال بهم بن خنیس و محمد بن صفوان الانصاری و محمد بن یحیی الانصاری و گفته اند که این هر دو یک شخص اند
 و صحیح است که دو کس هستند و دیگر سعید بن سبیب بن حزن است و وی منفرد است بر روایت از پدر خود و دیگر
 حکیم بن سعید و بن حیدر از پدر خویش و همچنین سقیر بن سکل بن حمید از پدر خود و عبد الرحمن بن ابی لیلی از پدر
 خود و قیس بن ابی حازم از پدر خویش و از دیگرین بن سعید مزنی و صلح بن اعمش و میرداس بن مالک سلمی
 و این همه با صحابه هستند این الصلاح گفته حاکم در اکلیل دعوی کرده که بخاری و سلم و صحیح خود چیزی ازین
 قبیل تخریج نکردند و این دعوی را انکار نموده و گفته اند که بخاری و سلم روایت دارند از سعید بن سبیب
 از پدر او و از وی غیر او و روایات ابی طالب روایت نموده و هم بخاری از طریق قیس بن ابی حازم از پدر
 سلمی حدیث مذکور صاحب الناحون الاول فالاول روایت کرده و از حسن بن عمرو بن ثعلب حدیث ابی اعطی
 الرجل و غیره احب الی من روایت نموده و آنکه جزوی دیگر از وی را وی را وی نیست و سلم حدیث اغمزنی از
 لیثان علی قلابی روایت کرده و جز ابو برده از وی را وی نیست و حدیث رفاعه بن عمر و اخرج نموده و لم یرو عنه
 غیر عبد الله بن الصامت و حدیث ابی رفاعه آورده و آنرا جز حمید بن بلال عدوی دیگری از وی را وی نیست
 و غیر ذاک عمدتاً این الصلاح گفته و بذراخصیر منها الی ان ترتفع اجماله عن الراوی بروایت واحد و انتهی خطا
 ابن کثیر گفته اما روایت العدل عن شیخ قبل ہی تعدیل ام لانی ذاک خلاف شهره بالمشاهد ان شرط العدل فی
 شیوه کمالک و نحوه فتعدیل و الا فلا و الا فلا نقل انما تعدیل فلا تضرب حاله الصحابی لانهم کلام عدوان خلاف غیرم
 فلا یصح ما استدرک به الشیخ ابو عمرو لان جمیع من تقدم ذکرهم صحابه و اند علم و اما تابعین پس منفرد است حماد
 بن سلمه از ابی عشره و از می از پدر خود بر روایت حدیث اما کون الذکاۃ الان فی البیت اما الوطنیت فی فخره و الا
 عنک و گفته اند که زهری از است و چند کس تابعی منفرد بر روایت است و همچنین منفرد اند عمرو بن دینار و

و هشتم این عمرو و ابوالفتح سیسی و محمد بن سید نصرانی از جماعه ائمه تا بهین جای که گفته و گفته و مالک بن زید
عشره و بیست و پنج المحدثه لم یرو عنهم غیره و فتح بن محمد و معرفت روایت سابق و لاحق حافظ ابن کثیر گفته و قد افرد
له الخلیف کتابا انتهى و این نزد روایت اکابر از اصحاب و ائمه می شود که روایت میکند از روی عنده متاخره
این حجر گفته اگر دو کس در روایت از یک شیخ شریک باشند و موت یکی بزرگتری یافته هم گردان بر سابق ملاقات
خوانند و اکثر چیزی که بران ملاقات شده بهم میان در روایت و وفات یکصد و پنجاه است چنانکه ابوالفتح
که یکی از شایخ حافظ سلفی است حدیثی روایت کرده و بر سر صد و پنجم مرز و پست اصحاب سلفی در جماعه از
سبط ابد القاسم عبد الرحمن بن کی سست و وفاتش در سنه پنجاه و پانصد بوده و اما قدیم زبان این بخاری از
نمک خود ابوالعباس ای چیز را در تاریخ و غیره روایت نموده و وی در سنه دویست و پنجاه و شش وفات یافته و
آخر حدیث از هر یک و راوی از وی بسط ایو احسین خفاف است که در سنه صد و نود و سه در گذشته بوده
گفته و غالب القع ذلک ان السماع منه قد تباخر بن احوال الراویین عنه زمانا حتی یسبح منه بعض الاحادیث بعد
بعد السماع منه و هر اطول و لا یفصل من مجموع ذلک نحو هذه المدة و المدة حواله الموفق انتهى و در باعث حدیث در
سابق و لاحق گفته که ما روی الزهیری عن تمیذه مالک بن انس قد قوی الزهیری سنه اربع و عشرين و مائة و من
روی عن مالک بن کریم بن وید الکندی و کان وفاته بعد وفات الزهیری بایه و سبع و ثلثین و اکثر قال السلف
بعد و گفته و قد اکثر من التبرع لذلک شیخنا الحافظ الکبیر العیاض المزنی فی کتاب التمهید و هو ما تجلی به کثیر من
و لیس من الممات انتهى گویم نووی گفته و من فوائد خلاصة الاسناد و ای فی القلوب و سید طی گفته و ان الاشیخ شیط
شیخ من الاسناد انتهى و سید محمد بن حیل امیر گفته و ذالو عا من انواع علوم الحديث فلیس ای و ی حدیث الفایده
و هی الخلاصة التي ذكرت ما اظن عارفا و قد اشم لیس اسالیه سنیته که روایه الآباء عن الایماء و الاکابر علی الاصح
و نحو ما انتهى لفتح ششم و معرفت روایت ابنا و ابا و این بسیار است فعبط آن توان کرد و همچنین و است
ابن حن ابیه عن جده نیز بسیار است لکن نسبت باقولی کمتر است و ذالک عمر بن شعیب بن محمد بن عبد الله بن عمرو
عن ابیه و هر شعیب عن جده عبد الله بن عمرو بن العاص حافظ ابن کثیر گفته و ذالو السواب لا اعداد و قد کتبت
ذلک فی مواضع من کتابنا التکمیل و فی الاحکام الکبیر و الصغیر و مثل بهرن حکیم بن سعویه بن حبه التشریری عن جده
عن جده معاویه و مثل طلحه بن مضرب عن ابیه عن جده و هر عمرو بن کعب و قیل کعب بن عمرو و استقصا این
نوع اخباران طول است و حافظ ابوالضراد فی درین باب کتابی حافظ نوشته و بعض متاخرین بران شایه
نفسیه افزوده و گاهی در بعض اسانید فلان عن ابیه عن ابیه و اکثر از ان می آید لیکن این قلیل است حافظ ابن کثیر
گفته و قیل ما یصح منه و الله اعلم لفتح پنجم و معرفت روایت آباء از ابنا و خطیب بخاری درین باب کتابی

نوشته و این بخواری در بعض کتب خود ذکر کرده که حضرت ابو بکر صدیق رضی الله عنه از دفتر خود عایشه را دست
 دارد و نیز مادر عایشه ام رومان از عایشه را روی ست و خیاست از هر دو پسر خود عبداللہ و فضل را وایت نمود
 و سلیمان بن طرخان تمیمی از پسر خود مختار بن سلیمان را روی شده و ابو داود از پسر خود ابو بکر را وایت کرده و ابن ابی
 کثیر سلیمان بن عیینہ از وائل بن داود از پسرش بکر بن قحیل از زهری از سعید بن سبب از ابی ہریرہ
 روایت کرده که گفت قال سول اللہ صلاہ و السلام اخر و الا حال فان الیہ معلقہ و الرجل موقوفہ خطیب گفتہ شناسختی شود
 این حدیث گویند و بعد ابو عمر خص بن عمرو قوری مقرر می از پسر خود ابی جعفر محمد شازده حدیث یا بخاک وایت
 نموده حافظ ابن کثیر گفته و ذاک اکثر الباقی من روایہ اب عن ابیہ انتہی و شیخ ابو عمر و ابی المنظر عبدالرحیم بن حنفی
 ابی سیف عن ابیہ عن ابی المنظر بسند خود از ابی امامہ مرفوعاً روایت کرده احضر و اموالکم البقل فانه مطرقة
 بالشیطان مع التمیمۃ و شیخ ابو عمر و ابن حدیث سکوت کرده و ابن الجوزی آنرا در موضعات آورده حافظ
 ابن کثیر گفته و تحقیق بر آن کیون کند لک بعدہ ابن الصلاح گفته و اما حدیثی که از ابی بکر صدیق از عایشه از رسول خدا
 صلاہ و السلام روایت کرده ایم کہ فرمود اجماع السواد اشفا من کل داء ایس غلط است یعنی از جبت اشاد بکر را روی
 ابو بکر عبداللہ بن عتیق محمد بن عبدالرحمن بن ابی بکر الصدیق از عایشه ست و گفته لافعرف اربعۃ من الصحا علی
 نسق سوی ہوا محمد بن عبدالرحمن بن ابی بکر بن ابی قحافہ رضی اللہ عنہم جمیع انتہی و کند قال ابن الجوزی غیر حد
 من الایۃ و قال فی الباعث الحثیث و لیتی بهم تقریباً علیہم بن الزبیر امہ اسماء بنت ابی بکر بن قحافہ و ہوا من أشهر
 فی الصحابۃ من محمد بن عبدالرحمن بن ابی بکر و اللہ اعلم ابن الجوزی گفته و قد روی حمزہ و العباس عن ابن اخیار و ابی ہریرہ
 صلاہ و روی مصعب الزبیری عن ابن اخیہ الزبیر بن بکار و سحی بن خبیل عن ابن اخیہ اصحب بن محمد بن خبیل و روی
 مالک عن ابن اختہ اسمعیل بن عبداللہ بن ابی اویس انتہی و وقع ہشتم و در معرفت اخوہ و اخوات از روایت و درین
 باب جماعتی از حفاظ مالکیت کرده منهم علی بن المدینی و ابو عبدالرحمن النسائی ثم السراج و غیر ہم و جملة امثله الاخرین
 عبداللہ بن سعید و ویرادش عقبہ و عمرو بن العاص و ویرادش ہشام و زید بن ثابت و ویرادش زید بن ہشام و ویرادش
 ابی العین عمرو بن شریل ابو مسیرہ و ویرادش ارقم و این ہر دو را صاحب ابن سعید و اندونیز از اصحاب ابو ہریرہ
 بن شریل و ویرادش ارقم ہستند و مثال سہ برادر سہل و عبادہ و عثمان لیران حنیف اند و عمر بن شریل و ویرادش
 او عمر و شعیب و عبدالرحمن بن زید بن سلم و ویرادش اسماء و عبداللہ و مثال چہار برادر سہیل بن ابی صالح
 و ویرادش عبداللہ کہ او را عبادہ ہم خوانند و محمد و صالح و مثال پنج برادر سفیان بن عیینہ و چہار برادر ابی ہریرہ
 و آدم و عمران و محمد ہستند حال کہ گفته حافظ ابو علی محمد بن علی نسا بوزی را شنیدیم سگفت کلمہ حدقا و مثال شش
 برادر محمد بن سیرین و انس و مصعب و یحیی و حصہ و کریم کہ ذکر ہم النسائی و یحیی بن یحیی این معین ایضا یکسان حفظ ابی

ذکر کرده و برین گفته بر این مثال است که برادرانش در پیش و عبدکبر و حفصه امیر ایشان است
 و محمد بن سیرین از برادر خود یکی از برادر خود الش از مولای ایشان انس بن مالک اوی است که ان سوال
 صلعم قال لنبیک حقا حقا تعبدا و رقا و مثال بهشت برادر نعمان بن مقرن و برادرش سنان و سواد عبد الرحمن
 و عقیل و عقیل است و نام سابق ذکر کرده و این همه با هجرت کردند و صحبت نبوی در یافتند و گویند بگشای حاضر
 معمره کشف شد بن عبد البر و غیره و احد از اید گفته اند لم یشاركهم احد فی هذه المکرمة انتی و حافظ ابن کثیر
 و ثم سبعة اخوة صحابة شهدوا کهم بدر الکلم الام و بی غیره و بنت عبید بن جریج اولاد الحارث بن زفاعة الانصار
 فاولد ما معاذ او معوذ او ثم تزوجت له ابابکیر بن عبد یاسیل فاولد با یاسا و خالد و غافل و عامر ثم
 عادت الی الحارث فاولد با عونا و اربعة منهم اشقا و هم بنو البکیر و ثمانية اشقا و هم بنو الحارث و سبعة منهم
 بدر اسمع رسول الله صلی الله علیه و سلم و معاذ ابنا عطف و ابنا الذان اثبتا با جمل عمرو بن شمام الخ و
 ثم احتراسه و هو طریح عبد المذنب بن سعد و المذنب رضی الله عنه انتی گویم سیوطی مثال بهشت برادر و ده برادر
 زیاده کرده و هم اولاد العباس بن عبد المطلب و اما اخوات پس نووی گفته فی التابین اثنتین فقط و در بیان
 گفته و بی کثیره لمن تبعها النوع ثم و در صفت منج و ان عبارت است از روایت اقران و درین و ستم تا کم گفته
 بمقارنت درین کرده اگر چه پنهان شان متفاوت باشد پس هرگاه که یکی از آنها از دیگری روایت کند یا ش
 منج باشد مثل ابی هریره و عایشه و زهری و عمر بن عبد العزیز و مالک و ابو ذاعی و احمد بن حنبل و علی بن ابی
 حافظ ابن کثیر گفته فاولم یروکل و اح عن الآخر لایسی مدحیا و اند علم انتی و در سبال المطر گفته این دو نوع است
 یکی اقران قال حافظ ابن حجر فان تشارك الراوی و من روی عنه فی امر من الامور المتعاقبة بالروایة مثل السن
 و القفا و هو الاخذ عن المشایخ فمن النوع الذی یقال له روایة الاقران لانه یكون راویا عن قرینة انتی قال
 السیوطی و من فوائد معرفة هذا النوع ان لا یطعن الزیادة فی الاسناد او ابدال عن بالکوا و قال الحارثی و اول
 من سماه بذلك الدارقطنی فیما اعلم الا انه لم یقیده بكونهما قرینین بل کل ناشین روی کل منهما عن الآخر لیسیمی بذلك
 و ان کان احدهما اکبر و ذکر منه روایة النبی صلی الله علیه و سلم عن ابی بکر و عمر و سعد بن عباد و روایتهم عنه و روایة عمر عن
 و روایتهم عنه انتی و هم مدح یضم یضم و فتح و ان معاه و تشدید با و موحده و در آخر جمیع حافظ ابن کثیر گفته ان
 روی کل من القرینین عن الآخر فهو المدح و هو اخص من الاول فکل مدح اقران و لیس کل قران و بجا بود
 مصنف الدارقطنی فی ذلک و مصنف ابو الشیخ الاصفهانی فی الذی قبله و اذا روی الشیخ عن تلمیذه و صدق ان کلا
 منهما یروی عن الآخر فیسیمی مدحیا فیه بحث و الظاهر لا لانه من روایة الکا بر عن الاصفهانی و التبع مدح و ما خود
 من دیباچتی الوجه فیه مقتضی ان یکون ذلک مستویا من الجانین فلا یجی منه هذا انتی نووی گفته فان روی

کمال واحد منها عن صاحب کما يشبهه والبی هریری فی الصحابة قال شارح والزهری والبی الریسی فی الاتباع واک
 والا وراعی فی اتباع التابعین خود پنج انتی نوع دوم در معرفت روایت اکابر از اصاغر حافظان حجر
 گفته اگر روایت کند راوی از کسی که دون اوست و عمر یا قیام مقدار پس این را روایت اکابر از اصاغر
 خوانند و این نوع است یعنی اخصار از مطلق اور روایت آبار از ابنا و روایت صحابه از تابعین و روایت
 شیخ از تلمیذ و نحو آن انتی و در ریاضت حثیث گفته قدیری الکبیر القدر والسن او بهما عن یهود و نسطور
 او فیما ومن اجل ان یدکر فی هذا الباب ما ذکره رسول الله صلم فی خطبته عن تمیم الداری ما خبر به عن رؤیة الدجال
 فی تکلیف بحزرة التي فی البحر والصحیث فی الصحیح وکذاک فی الصحیح البخاری روایت معاویة بن ابی سفيان
 عن مالک بن یحمر عن معاذ و هم بالشام فی حدیث لا تزال طائفة من امتی ظاهرين علی الخی انتی و لوسرنا
 جمیع ما وقع فی هذا الطال الفصل جدا نووی و سیوطی گفته اند و فائدة معرفت هذا النوع ان لا یتوهم ان المرادی
 عنه افضل و اکبر من الراوی لکونه الاغلب تنزیلا لامل العالم مناز لهم لا من ذک فی حدیث عایشة ان خبرا یو داؤ
 و غیره و مثل ان حافظ ذکر کرده و لفظ ابن الصلاح این است و فی التنبیہ علی ذلک من الفائدة معرفت قدر المراد
 علی المرادی و قد مر عن عایشة انها قالت امرنا رسول الله صلم ان تنزل الناس منازلهم انتی و در سبیل اطر
 گفته و منها ان لا یظن فی السند انما با نووی و سیوطی گفته اند که آن چند قسم است یکی آنکه راوی اقدم و طبقه
 و اکبر درس باشد مثل روایت زهری از تلمیذ خود خطیب بغدادی و بهر اذ ذاک شاب دوم آنکه راوی کبر
 در قدر باشد در سن مثل آنکه حافظی عالم از شیخی سن که نزد او علم میست روایت کند کمالک فی روایت عن
 عبد الله بن دینار سوم آنکه راوی اکبر از مرادی عنه باشد در سن و قدر معا کعب الغنی بن سعید فی روایت عن محمد
 بن علی الصوری تلمیذ و کاکبر قانی فی روایت عن الخطیب و منه روایت الصحابة کالعبادة و غیره عن کعب الاحبار
 قلت و علی عنه عمرو بن علی و ابو هريرة و جماعة من الصحابة و منه روایت التابعی عن تابعیه کالزهری و یحیی بن سعید
 الانصاری عن مالک و کثیر بن شعبی لیس تابعیا و روی عنه منهم اکثر من عشرين نفسا و قبل اکثر من سبعين
 انتی نوع یازدهم و معرفت انساب حافظان حجر گفته و هی تارة تقع الی القابل و هی فی المتقدمین اکثر
 بالنسبة الی المتأخرین و تارة الی الاوطان و هذا فی المتأخرین اکثر بالنسبة الی المتقدمین و بالنسبة الی الوطن
 اعلم من ان تكون بلادا او ضیاعا او سکنا او مجاورة او تقع الی الصنائع کالخیاط و الحرف کالبزاز و تقع
 فیها الاتقان و الاشتباه کالاسماء و قد تقع الانساب القبا کالحا لدین محمد القطواني و کان یحسب منها
 انتی گویم و هر کثرت نسبت بسوی قبائل در متقدمین و قلت آن در متأخرین آنست که در عرب قبایل و
 شعوب بود و در جم قبایل کمتر و ان یافت فصل چهارم در انواع شتی نوع اول در معرفت مرادی

از روایات و علمای حافظ ابن کثیر گفته و هر من المئات فربما نسب جد هم الى القبيلة فيعتقد الساج
 منهم صليته وانما هو من موالىهم فميزه ذاك ليعلم وان كان قد ورد في الحديث الصحيح مولى القوم من انفسهم
 ومن ذاك ابو الجحشى الطائى وهو سبي بن فيروز وهو مولا هم وكذلك ابو العاليت الراجى وكذلك الليث
 بن سعد الفهمى وكذلك عبد الله بن وهب القرشى وهو مولى الضب الدند بن صالح كاتب الليث وذا الكثير انتهى و
 حافظ ابن حجر وابن الصلاح وطبى غيرهم گفته اند كه هم ازین نوع معرفت موالى است كه منسوبند بسوى
 قبائل مطلقا مثل فلان قرشى حالانكه دوى موالى ایشان است و بعضى را گویند كه دوى موالى فلان است و مراد موالى عتبات
 باشد و بهو الغالب بعضى موالى اسلام باشند مثل بخارى كه موالى جفصين است زیرا كه جدش مجوسى بود
 بزرگست یان جفصى اسلام آورد و بوى منسوب گشت و كذلك حسن بن عيسى المناجرى ينسب الى ولايه
 بن المبارك لانه اسلم على يده وكان نصرانيا و بعضى موالى حليف باشند مثل مالك بن انس موالى تميم بن جابر
 در صليته اصبحى حميرى است ليكن چون جدش مالك بن عامر حليف بنى تميم ظاهر بن عبد الله تميمى بود و منسوب شده
 بسوى ایشان در باعث حثيث نوشته و قد كان جماعة من سادات العلماء فى زمن السلف من الموالى قد رو
 مسلم فى صحيحه ان عمر بن الخطاب لما تلقى نابت مكة الى اثينا بالطريق فى حج او عمره قال له من ست خلفت على اهل
 الوادي قال ابن ابري قال ومن ابن ابري قال رجع من الموالى فقال ابا انى سمعت نبيكم صلعم يقول انى الله
 يرفع بهذا العلم اقواما و يضع به اخرين انتهى و ابن الصلاح گفته زهرى گويد آدم بن عبد الملك بن مروان پس
 گفت از جاحى ائى اى زهرى گفتم از كه گفت كه ام كس اسيد اهل مكة گذشتى گفتم عطاء بن ابى رباح را گفت از عرب است
 يا از موالى گفتم از موالى است گفت چگونه سيد ایشان شد گفتم بدانست و روايت گفت لائق باهل ديانست و روايت
 همین است كه سيد شو ند گفت سيد اهل بن كسيان گفت از عرب است گفتم از موالى گفت
 چگونه سيد ایشان گشت گفتم با نچه عطا سيد شد گفت ارسى لائق همین است باری بگو كه سيد اهل كسريت گفتم
 نيز بن ابى حبيب گفت از عرب است يا از موالى گفتم از موالى است گفت سيد اهل شام كسيت گفتم كمحل گفت از
 عرب است يا از موالى گفتم از موالى است عبدى است كه متولى عتق اوزنى از اهل بوده گفت سيد اهل جندريه
 كسيت گفتم ميمون بن مهران گفت از عرب است يا از موالى گفتم از موالى گفت سيد اهل خراسان كسيت گفتم
 ضحاک بن مزاحم گفت از عرب است يا از موالى گفتم از موالى است گفت سيد اهل بصره كسيت گفتم حسن بن
 ابى الحسن گفت از عرب است يا از موالى گفتم از موالى است گفت و ليك من لسو داهل الكوفة گفتم ابراهيم بنى
 گفت از عرب است يا از موالى گفتم از عرب است گفت و ليك يانه زهرى فرجت عنى و الله يسوون الموالى
 على العرب حتى يخيط لبنا على المنا برة العرب تحتها كتم اى امير المؤمنين انما هو امر الله و دينه من حفظ ساداته

کل من سید سقط انتهى و این حکایت را حافظ ابن کثیر نیز در کتاب باعث غیث بااختصار عبارت آورده
 و گفته غیث و سبک بعضی از اعراب رجال من اهل البصرة فقال من هو سید هندو البليدة قال الحسن بن ابي الحسن
 البصري قال امولى هو قال نعم قال فبهم سادهم فقال يحتاجهم الى علم و خدم احتياجه الى و نياهم فقال لا اعلى
 هذا العز ابك به السوء و انتهى القوم دوم و معرفت موليد و اوطان و بلدان روایت و این نیز یکی از مهمات
 این فن شریف است حافظ ابن حجر گفته و فائدة الاسمين من تداخل الاسمين اذا التقيا لكن اختلفا بالنسبة
 و حافظ ابن کثیر گفته و هو مما يعتنى به كثير من علماء الحديث و ربما يترتب عليه في ايامه منها معرفة شيخ الراوى بما
 اشتبه بغيره فاذا عرفنا بلدة و معين بلديته فالبا و هذا مهم جليل و قد كانت الحرب ثمانية متبديون الى القبايل العمار
 و العشار و البديوت و العجم الى شعوبها و بنو اسرائيل الى اسباطها فلما جاء الاسلام و انشأ الناس في الاقاليم شيوخا
 اليها اولى في ثمنها و ثمرها فمن كان من قرية فله الانساب اليها يعني ثمنها و الى ما فيها ان شارب او اقلية او كج من كان باقى
 ثم اتجهل ثمنها الى غير فله الانساب الى ايها شارب او الاجس من ان يذكرها فيقول مثلاً انما شارب ثم العراق و والده شارب ثم
 المصري و نحو ذلك و قال بعضهم انما يسوغ الانساب الى البلدة اذا اقام فيه السبع سنين فاكثروا في هذا نظر الشيخ نحو
 هذا الطين و خلاصه باحتكام گفته قوم ثالث و معرفت توابع و وفيات و مقدار اعمار روایت و خلاصه گفته و هو
 فن مهم به غيرت اتصال الحديث و النفاذ و حافظ ابن حجر گفته لان بعضهما يحصل الامن من دعوى المدعى للقاء و بعض
 و هو في نفس الامر ليس كذلك انتهى و حافظ ابن کثیر گفته يعرف من او كم من لم يذكر كم من كذا اب او دلس فيحيزر الشغل
 و المستعمل و غير ذلك انتهى و نوادی گفته و قد ادعى قوم الرواية عن قوم فظن في التامخ فظن انهم زعموا الرواية ضمنهم
 بعد وفاتهم تسنين انتهى قال السيوطي كما سأل سجيل بن عياش رجلاً اختار ابي سنة كتبت عن خالد بن سعد قال
 سنة ثلاث عشرة و مائة فقال انت تزعم انك سمعت منه بعد مائة بسبع سنين و سأل الحاكم محمد بن حاتم السكني
 عن مولده و لما حدث عن عبد بن حميد فقال سنة ستين و مائة فقال هذا سمع من عبد بعد مائة ثلاث عشرة سنة
 انتهى شفيان نوادی گفته لما سئل الرواية الكذب استعملنا لهم السارج و آرينا معلوم شد كه علم السارج كى از قولنا
 اهل حديث است و حديث را از دستن آن چاره نیست و حصن بن عياش گفته اتهم الشيخ فاسبوه بالسني انتهى
 گويم سيد علامه محمد بن اسماعيل امير و زافادة الامم باحكام اهل الذمة نوشته كه حافظ ابن القيم از شيخ الاسلام ابن
 تيمية نقل کرده كه در سنة مئصد و يك هجرى جماعى از يهود دمشق كاغد عمد نامه بر آورده و دعوى كرده كه اين
 عموم و قد نيه و ز بار و اسقاط جزية از ما بظط على بن ابي طالب است و توابع و حالات امور و دست خود و دست چنان
 بران كاغد كه سبيل به سخط جمعى از صحابه بود و كاغه شد هم در يافتم كه اين كاغد باطل و جعل است بعد از آن كتاب و در
 را بلفظ و طول ذكر كرده اول بسم الله الرحمن الرحيم من محمد النبى الى نبى بارون الخ و بران مهر نبوى ثبت بود

سپس گفته و فيه من دلائل الكذب الا يخبروا لها التاسع فانه لم يكن في عصر رسول الله صلى الله عليه و آله من عصر عمر بن الخطاب
گویم این تاریخ روز پنجشنبه هجتم محرم سنه هجرت هجری بمذیبه شریب و بشیبه ضماجرین و انصار یزد و انشای بان سعد
بن معاومات بعد از خندق ستمه ربیع و قبل خمس التالکث ذکر رجوتی و لم یسلم الا ستمه ثمان الرابع ذکر رجوتی و لزمنا
الا ستمه تسع انعام من کریرط الزمار و جز المنواصی و نذا بالاجماع لم یکن الا فی خلافة عمر غرض که بر بطايش تالمه و جبه
ذکر کرده و این همه تعلق دارد و بعلم تاسع و اول این کتاب را در ایام قاضی ابوالعباس بن شریح ظاهر کرده بود و در
گفت این کتاب باطل است و اخذی از علماء اسلام ذکرش نموده و وفات ابن شریح و ستمه سنه صد و شش بوده و تهمی
حاصله و التفصیل موضح آخر ابن الصلاح و طیبی و غیره با گفته اند و شخص زینحاجا بر آنکه هر یکی از این شخصیت سال ولادت
و شخصیت در اسلام زنده ماند و در مدینه بنسبه الربیع و خمیس در گذشت یکی حکیم بن حزام دیگر حسان بن ثابت بنی النضر
عنه این اسحق گفته حسان بن ثابت بن سید بن حرام هر یکی از ایشان یکصد و ستم سال زیاده گانی که در خط ابونعیم
گفته و لا یعرف به الغیر و یخبر من العرب و خلاصه گفته قیل مات حسان سنه خمیس انتی حافظ ابن کثیر گفته قد عمر جماعه
من القرب الکثر من یزاد و انما زاد و یلعی ابن اسحق اربعه لفقاعیش کل منهم مائت و عشره سنه لم یفقی بذاتی غیره و الاسلام
فارسی پس عباس بن یزید بحرانی حکایت جمیع کرده بر آنکه وی دوم صد سال زنده ماند و در زیاده برین مدت خلافت
کرده اند تا سیم صد و پنجاه سال و شیخ ابوعمر بن الصلاح و فیات اخیان مروم ایراد کرده و گفته وفات یافت رسول
خدا صلم و وی شخصیت و سه ساله بود بر روایت صحیح مشهور انتقال شریعتش و وقت ضعیف روز و شنبه و از دوم ربیع الاول
سنه یازده از هجرت اتفاق افتاده بمذیبه التاسع و ابوبکر صدیق در جادی الاولی سنه سیزده از هجرت بعثت
و سه سال در گذشت و همچنین عمر فاروق بعد از کوفه با و دی جبه و ستمه سبت و سه از هجرت وفات کرده حافظ ابن کثیر گفته و کان
عمر اول من ربیع التاسع الاسلامی بالمجره النبویه من مکة الی المدینه تکمل بطلنا ذاک فی سیره و فی کتابنا التاسع و کان
امر و بزرگاک فی ستمه سبت عشره من الهجرة انتهى گویم من هم و ذکر تاریخ هجرت بلکه تواریخ اعم را بر وجه بسط و کتاب
لکفته العجلان ذکر کرده ام من شنا فایرجع الیه فانه مفید جدا و کشته شد عثمان ذی النورین و وی متجاوز از هشتاد
سال بود و گفته اند که بنود سال رسیده و این واقعه و روزی جمعه ستمه بی و و از هجرت رو داده و قبضه قتل وی
رضی الله عنه بالتفصیل در حج الکرامه فی آثار الایمانه نوشته ایم و وفات علی مرتضی در ماه رمضان سنه اجمیل از هجرت
بعثت و سه سال در قولی اتفاق افتاده و بعضی بعثت و چهار و بعضی بعثت و پنج سال هم گفته اند و
طلو در زیبر و زحل سیمه سی و شش مقبول شد و تا که گفته و سن کل منها اربع و ستمون سنه و ذی خلاصه زیاده کرده
و قیل غیر قول و موت سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه بعثت و سه سال و ستمه پنجاه و پنج علی الاصح بوده که اقال
الطیبی و حافظ ابن کثیر گفته و کان آخر من توفی من الحشره و وفات سعید بن زید و ستمه پنجاه و یکم بعثت یا حاکم

و هفتاد و سال اتفاق افتاده و عبد الرحمن بن عوف در سنه سی و دو و بصره بمقتا و پنج سال در گذشت و ابو عبیده
در سنه بیست و چهار و هشت سال در گذشت رضی الله عنهم اجمعین و خلاصه گفته و فی بعض هذا خلاصه انتهی حافظ
ابن کثیر گفته و اما عباد بن عبد الله بن عباس در سنه شصت و هشت و عبد الله بن زبیر در سنه هفتاد و سه
و عبد الله بن عمر در سنه شصت و هفت و وفات یافتند و عبد الله بن سعود از ایشان نیست قال احمد بن حنبل
خلافاً لبلجوهی حیث عدّه منهم و بود وفات او در سنه احدی و ثلاثین ابن الصلاح و طیبی گفته و اصحاب اہلب
مقبوعه پنج کس اندستیان ثوری و وی در بصره بسنه احدی و ستین و مات و وفات یافت و عمر او شصت و چهار
سال بود و مولدش سنه سبع و تسعین و مالک بن انس در مدینه منوره بسنه یکصد و هفتاد و دو در گذشت و ثلاثین
در سنه نو و دو و سیل احدی و سیل اربع و قبل سبع بود و از هشتاد و سال متجاوز گشته بود و ابو حنیفه نعمان بن ثابت
کوفی در بغداد در سنه یکصد و پنجاه و بصره بمقتا و سال بمرد و ولادتش در ثمانین بود و وفات ابو عبد الله محمد بن ابریس
شافعی در مصر آخر حریب سنه و صد و چهار بود و ولادتش بسال وفات ابو حنیفه اتفاق افتاد و گویانم البدل
او آمد و عمرش پنجاه و یک سال بود و وفات احمد بن حنبل در بغداد و باربع و سبع الآخر بسنه دو و صد و چهل و یک و بصره بمقتا و
و هفت سال روداده و ولادتش در سنه یکصد و شصت و چهار سال شده بود رضی الله عنهم اجمعین و فی صحیح
میان ائمه مذہب امام اہل سنت و جماعت بود و اختصاص داشت بزیعرت بعلم حدیث و روایت سنت
منظره که مثل آن امامی دیگر راست بهم نداد چنانکه کتب تواریخ و طبقات شایان معنی است حافظ ابن کثیر گفته
و قد کان اہل الشام علی مذہب الاوزاعی نحو ما یتبی سنه و کانت وفاته سنه سبع و خمسين و ما یتبیر و ت من سائل
الشام عن اهل البصره و کذا کتب استحق بن اہویہ قد کان اماماً متبعاً لطلانقه یقلدونه و یحیدون مسلک لقیال لہم الا سحاقیہ
و قد کانت وفاته سنه ثمان و ثلثین و ما ستین انتہی قفت گویم و این ادل دلیل و امین حجت است بر آنکه در صدر
اول حصر تقلید دین چہا را امام نبود بلکه اقتدای ائمه دیگر از اہل حدیث و فقه نیز میکردند و این انحصار کہ امروز
بلکہ بیش ازین دیدہ و شنیدہ میشود از محدثات عوام و بدعات انام است سلف صاحبین آنرا مطلقاً نمی شناختند
و لهذا خود ائمه اربعہ از تقلیدات خویش نمی کرده اند و تصریح منع از آن نموده چنانکہ در جندہ دایۃ السائل و غیرہ
بتفصیل و بسط نوشته ایم و اما اصحاب کتب حدیث معتمدہ پس اول از انہا بخاری است و ولادتش در سنه یکصد
و نو و چهار روز جمعہ سیزدہم شوال اتفاق افتاده و وفاتش شب فطر در سنه دو و صد و پنجاه و شش بوده و وی
اول کسی است کہ احادیث صحیحہ را جمع فرمودہ چون ہر دوازہ خاک قبرش بوی مشک میدید کہ گمان منہش
در من اثر کرد و مگر نہ من بہان خاک کہ ہستم و فرقی شریفش در قریہ بخر تنگ است عمر او شصت و دو سال بود
سیزدہ روز کم و مسلم بن حجاج در فسا برباعہ و رب سنه دو و صد و شصت و یک و بصره بمقتا و پنج سال وفات یافت

و امتثال ابوداود و سجستانی و در پیر و ماه شوال سنه و و صد و هفتاد و هفت بوده و ترمذی و در شهر نیشابور و شهر
رحمیه و و صد و هفتاد و نه بخوار رحمت الهی آسود و ابو عبد الرحمن نسائی و سنه سه صد و سه بگذشت کذا
فی الخلاصة حافظ ابن کثیر گفته و ابو عبد الله محمد بن یزید بن ابی القزوه بنی صاحب السنن التي کمل بها الکتاب
والسنن الاربع للصحیحین التي اعلنی باطرافها حافظ ابن عساکر و کذا شیخنا حافظ المنزی اعثنی برجالها و طرףها
و هو کتاب مفید قوی الثبوت فی الفقه و قد کانت وفاته سنه ثلاث و سبعین و مائتین جمیع الله تعالی انتهی گویم
این بنده ضعیف در کتاب خطه بذکر الصحاح الهیة احوال این شهرش کتاب را با ترجمه اصحابش مبسط تمام
نوشته است در خور دیدنی و سود بردشتی است و اسمی کتب حدیث را با سقراط تمام با وفیات مولفین آنها در
کتاب تلخاف النبلاء ایداد کرده و این کتاب نیز خیلی سودمند است و کتب تفسیر او در کتاب کبیر سهر بن منوال
آورده و هو نفیس جدا فلیرجع الطالب الیه بعد ابن الصلاح و حافظ ابن کثیر و طبعی گفته اند که تمام سبعة من الصحابة
احسنوا التصنیف و عظم النفع بتصانیفهم ابو الحسن الرافضی توفی سنه خمس و ثمانین و ثلثمائة ببغداد فی ذی القعدة
عن تسع و سبعین سنه و ولد فیها سنه ست و ثلثمائة ثم حکم ابو عبد الله النعیم ابوری مات بها فی صفر سنه خمس و اربعه
و ولد بها فی شهر ربيع الاول سنه احدى و عشرين و ثلثمائة و قد جاوز الثمانین ثم ابو محمد عبد الغنی بن سعید حافظ مفسر
فی ذی القعدة سنه اثنتین و ثلاثین و ثلثمائة و مات بمصر فی صفر سنه تسع و اربعه عن سبع و سبعین سنه ثم ابو نعیم
بن عبد الله الاصفهانی و ولد سنه اربع و ثلثین و ثلثمائة و مات فی صفر سنه ثلثین و اربعه باصفهان و درست و درین
سنه و من الطبقة الاخری الشیخ ابو عمر بن عبد البر حافظ المغرب و ولد فی شهر ربيع الاخر سنه ثمان و ستین و ثلثمائة و توفی
بشاطبة فی سنه ثلث و ستین و اربعه عن خمس و ستین سنه ثم ابو بکر احمد بن الحسن البیہقی و ولد فی سنه اربع و ثمانین و
ثلثمائة و مات بخیسابور فی جمادی الاولی سنه ثمان و خمسون و اربعه عن احدى و سبعین سنه ثم ابو بکر خطیب بغداد
و ولد فی جمادی الاخری سنه اثنتین و ستین و ثلثمائة و مات ببغداد فی ذی الحجة سنه ثلث و ستین و اربعه انتهی در
منهل گفته چون موت خطیب ابن عبد البر در یکسال شد و مردم گفتند درین سنه حافظ مشرق و حافظ مغرب هر دو مرد
انتفی و باعث عیش گشته و قیام کنی ان یکرمع هؤلاء جماعة اشتهرت بقصائدهم بین الناس لا یساعدها بل
احدیث کا لطبر فی صاحب المعجم التلاش و غیره با و حافظ ابی یعلی الموصلی و حافظ ابی بکر البزار و امام الایمة
محمد بن اسحق بن قزوه صاحب الصحیح و کذا ابی حاتم محمد بن حبان البستی صاحب الصحیح ایضا انتهی گویم و طبقات
امثال این حضرات و تراجم چنین بزرگواران با برکات کتب ضخیمه و دفاتر عظیمة الیهت یافته و احمد الله تعالی در
مقصده ما فی اتحاف قدری صیاح ازان نوشته ایم و منت ایشان رحمهم الله تعالی برگردن اسلام و مسلمانان انقدر
که از احادیث شکرش ادای تواند شد حق تعالی که ارحم الراحمین است از ما و جمیع مومنان مکافات این

احصاءات نشان از نزد خویش از زانی فرماید اللهم اسئلكم معرفة ثقات وضعتوا از روایات و غیره
 حافظ ابن کثیر گفته و هذا الفن من أهم العلوم واعلاما واقصدا اذ به يعرف صحة الحديث من ضعفه ونقصه
 الناس في ذلك قد رايوا حديثا كتبوا كثره من انفعها كتاب ابن ابی حاتم و لابن حبان كتابان نافعا ان احدهما
 في الثقات والاخر في الضعفاء والكتاب الكامل لابن عدي والتواضع المشهورة ومن اجلها تخرج بعد اوله للمناظرة
 ابی بکر احمد بن علی الحلیف تاج و مشوق للمناظرة ابی القاسم بن عساکر و تهذيب شيخنا الحافظ ابی الحجاج المزني
 و ميزان شيخنا الحافظ ابی عبد الله الذهبي و قد جمعت بينهما و زدت في تحريرها تصحيح و التعديل عليها في كتاب سميت
 بالكميل في معرفة الثقات و الضعفاء و المجاهيل و هو من النفع شي لا فنيه البارع و الحديث و ليس الكلام في جميع
 الرجال على وجه الضميمة لمد و لرسوله و لكتابه و للمؤمنين بغنيته بل يحتاج متعاطي ذلك اذا قصد به ذلك و قد قيل
 ليحيى بن سعيد القطان انما تحشى ان يكون هؤلاء الذين تركت جديهم خصما ان يوم القيامة فقال لان يكونوا خصما
 احب الي من ان يكون رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم خصمي او من و قد سمع ابو تراب الغنصی احمد بن حنبل و هو يتكلم
 في بعض الروایات فقال له انت كتاب العلماء فقال و يحاك هذا الضميمة ليس من اغنية انتهى گویند اول کسیکه متصدی
 کلام در روایات شد شعبه بن الحجاج است و یحیی بن سعید القطان تابع او شده پس مترادفه او احمد بن حنبل و علی
 بن المدینی و یحیی بن عیین و عمر بن علی الفلاس و غیرهم بر جااستند و راجعت حدیث گفته و قد حکمتم فی ذاک ما کان
 و هشام بن عروة و جماعة من السلف الصالح و قد قال علیه الصلوة و السلام الدین الضميمة و قد حکم بعضهم فی
 غیره فلم یعتبر لما بیننا من الحداثة المخلوثة و قد ذکر و امن امثلة ذاک کلام محمد بن سحی فی الامام ما کان کلاما لک
 فی و قد وسع السبیل القول فی ذاک و کذا کلام النسائی فی احمد بن صالح البصری حین منعه من حضور مجلسه انتهى
 گویم این ضابطه که حافظ ابن کثیر ذکر کرده و کلام معاند را در جرح از پای اعتبار انداخته خیلی نافع است خصوصا
 و زیاده اقرا و اما مثل چه معاشرت اصل منافرت است خصوصا اختلاف و در مذہب چیزی است که هرگز
 در ان انسان مرحله انصاف نمی یابد و خواهی نخواهی بلا داعیه ضرورت شرعی و عرفی و احتیاج بسوی ان
 جاده تعصب و نفسانیت نمی سپرد الا من جسد الله و وفقه للعدل و القول بالحق پس سبیل سلوک و در چو مقام قطع
 نظر از اهل جدل و سخن ایشان و زیاده معاشرین از علماء و محدثین و صلیا متبعین است لا غیر و این بلا و دفعها
 این زمانه بسیار است تا آنکه اکثری ازین نامتصفان این معنی را سرایه فضیلت و مدار علم و قابلیت فهمند
 این مناسج اند خصوصا در برابر زمره عالیه اهل حدیث و اصحاب اتباع و نفوذ بالذمین ذاک و نمیدانند که رد
 بر اهل حدیث و در حقیقت رد بر صاحب آحاد حدیث است و این خصوصیت از ایشان گذشته بسبب اهل سلیک می یونند و خود
 انیکس شدن آسان است آفت آنست که این جدل با شایع می شود و اما الله و اما الله اجنون میگویم که این حال

الذی یبری عن عبد الرزاق اخا ویت منکره خلخل سماه منه کان بعد اختلاطه و ابراهیم حزن فی ذکر کرده که عمر وری
 نزد وفات عبد الرزاق شش یا هفت سال بود دیگر عارم است که در آخر عمر مختلط گردید و حافظ ابن کثیر گفته
 و من اختلط من بعد هؤلاء ابو قلابه الرقاشی و ابو احمد الخطیری و ابو بکر بن مالک القطیعی خرف حتی کان لیس فی یقین
 علیه انتهى نوع ششم در معرفت طبقات روات حافظ ابن کثیر گفته و فائده الاسن من تداخل الشیخین و امکان الطایف
 علی تمیز المسنین الوقوف علی حقیقه المراد من الغفلة و الطبیقة فی اصطلاحهم عبارة عن جماعة اشتروا فی السن لبقا
 المسنخ و قد یمکن الشخص الواحد من طبقتین باعتبارین کانس بن مالک فانه من حیث صحبته الشیخ صلعم تعد فی طبقة
 العشرة مثلاً و من حیث صغر السن یمید فی طبقة من بعدهم فمن نظر الی الصحابة من حیث الصحبة جعل الجمع طبقة
 واحدة کما صنع ابن جبان و غیره و من نظر الیهیم باعتبار قدر زاید کالسبق الی الاسلام و شهو و المشاهدة الفاضلة
 جعلهم طبقات و الی ذلک ینج صاحب الطبقات ابو عبد الله محمد بن سعد البغدادی و کتابه اجمع جامع فی ذلک و
 کذلک من جاء بعد الصحابة و هم التابعون فمن نظر الیهیم باعتبار الاخذ من بعض الصحابة فقط و فقد جعل الجمع طبقة
 واحدة کما صنع ابن جبان ایضاً و من نظر الیهیم باعتبار الالتحاق بهم کما فعل محمد بن سعد و مکمل منها و جابته و حافظ
 عما والدین بن کثیر و باعث حثیث گفته و ذلک امر اصطلاحی فمن الناس من یرى الصحابة کلام طبقة واحدة ثم یناظر
 بعدهم اخری ثم من بعدهم کذلک و قد یستشهد علی ذلک بقوله علیه الصلوة و السلام خیر القرون قرنی ثم الذین یمیزهم ثم
 الذین یمیزهم فذكر بعد قرنی قرنین او ثلاثه و من الناس من یقیم الصحابة الی طبقات و کذلک التابعین و من بعدهم
 و منهم من یجعل کل قرن اربعین سنة و من اجل الکتاب فی هذ الطبقات محمد بن سعد کاتب الوادی و کذلک کتاب التاج
 لشیخنا العلامة ابی عبد الله الذهبی رح و له کتاب طبقات الحفاظ مفید ایضاً و انتهى گویم وفات حافظ ذهبی در
 سنه ثمان و اربعین و سبعمائة بوده و وی این کتاب را از تاریخ کبیر خود اخذ نموده و حافظ جلال الدین سیوطی
 طحطض این طبقات فرموده و من بعدهم را بران بطریق قول افزوده و نیز قول او از شیخ تقی الدین بن فهد بکر
 بن محمد باشمی کی متوفی در سنه تسعین و ثمانمائه است و یکی از مفسرانش نزد حجر سطور نیز موجود است و درین باب ابن
 المنفل و ابن الدبایغ هم تالیف کرده و حافظ ابن حجر درین باب دو مجلد است فلیعلم و ذکر جمله اصحاب و کتب لغوی
 و درین علم در کتاب تحاف النبلا فرموده ایم فصل پنجم در آداب شیخ و طالب کاتب و غیره باید دانست که علم
 حدیث علی شریف و فی مبارک است و با سکارم اخلاق و محاسن شیم مناسبی تام دارد و مساوی اخلاق و متان
 شیم را سنانی است و این علم از علوم آخرت است نه از علوم دنیا پس هر که خواهد که متصدی اسلمع یا استلح حدیث
 شده افاده چیزی از علومش یا استفاد آن نماید او را ناگزیر است از آنکه پیشتر از فردن درین ابواب نبیست
 حق طویث خود را صحیح و خالص گرداند و دل اثر منزل خویش را از اغراض و اوامس و نیویه پاک و صاف سازد

و از طبیعت جاده و ریاست و رعونات دولت و کمالت و طلب نال و جستجوی قبول و شهرت و جهان از تحصیل منزلت
 بپاقران و غیره که مقصود بدان وجه که بیم خالق علیم نیست احتراز کلی و احتیاط تام فرماید تا مثالی دخول در ربوبیت
 این بدین طریقه و لائق نزول و حریم این ارض مقدسه گردد و او محمد بعد تعالی که این جزو مختصرا خاک بر این موی از
 هوسات مذکوره و خود نمی یابد و گویند که حق تعالی محض فضل جسیم و کریم عمیم خود نصیبی وافر و حصه شکار زیاد و مال
 و اولاد و عزت و کمالت و شجرت و آنچه بدان میاندوزی فرموده و بر وجه صلح و طریق سعید بخشیده و بالقدر داد
 که بعد از ان امید زیادت ندارد و بر بسیاری از خلق خود فضل علم و نسب و حسب شرف بخشیده که معاصرین
 و اقربان و امثال و را از اهل علم حاصل نیست و دشوار است که دست بهم و بدلا احصی نماید علیکانت کما انیت علی
 نفساک و این سخن در مقام تعجب است آن گفته آمد که زمره تسمین بعلم را که درین زمان پسین و دور آخرین بجای خود
 سرگرم افاده و افاتنه در علوم یونان و حکمت و اول و فقه مرسوم مذاهیب هستند و تحصیل جاده بپاقران و افزایش
 عزت و بختشان بهمت عالی است و این اراده و بهمت ایشان را سبب طعن و قبح بر اهل عصر از علما و محدثین طایفه
 متبعین شده و از مراتب اخلاص علم و عمل و انصاف دروین و قبول حق و ترک جدل بمرحل شاسعه و منازل اربعه
 انگنده و کان الانسان اکثر شیء جلا و کان امر الله قدر اقل و الله اعلم بظلمات من جمیع البلیات و الاوقات پس گمان
 نباید کرد که اختصار این ضعیف برای علوم اخروی از تفسیر و حدیث در رنگ دیگر ابناء دنیا از برای تحصیل معارف
 و معانی است که آن خود نقد وقت من است بلکه محض برای نصیحت خدا و رسول صلی الله علیه و سلم و مؤمنین و عامه
 و خاصه ولایت و حکام مسلمین است پس پس و درین فصل چند نوع است اول و در آداب شیخ طیبی گفته مستحب است
 متصدی اسماع حدیث آنست که بعد از چهل سال برسد زیرا که این استباه کمالت و مجتمع است رسول خدا
 صلعم در همین عمر بنی گشته و این الصالح گفته این محمول بر کسی است که بنفس خود متصدی تحدیث گردد و بغیر حدیث
 و در علم و حق آنست که هرگاه احتیاج افتد بسوی علمی که نزد اوست تصدی نشرش مستحب باشد در هر سن
 که بود مثل آنکه که متصدی تحدیث در عمر است و چند سال گردید و قبل در عمر هجده سال و شافعی از آنکه احتیاج
 عالم گردد و پسند داشت بود و همچنین عمر بن عبدالعزیز و دیگران که غلبه علوم اخلاصی بر او افتاد بچهل سال رسیدند
 آری بزرگی بقتل است نه بسال و توانگری بدل است نه بال حافظ ابن حجر گفته لا اختصا ص لهما بزمین معین
 بعد از احتیاج و امثال لاک و هو محتاج باحتکاف الاشخاص انتهى و هرگاه که از هر هم و حرف و خطی بترسد
 از تحدیث مسا که کند و این مختلف است باختلاف مردم زیرا که جمعی از خلف بعد تجاوزت هشتاد و سال از
 عمر تحدیث کرده اند بمساعرت توفیق و مصاحبت سلامت مثل انس بن مالک و سهل بن سعد و عبداللہ بن
 ابی اوفی از صحابہ رضی الله عنهم جمعین و مثل مالک و ابن عیینہ و لیث و ابن جبر و قوی بعد یکصد سال نیز حدیث

که مثل حسن بن عرفه و ابوالقاسم بغوی و غیره باید که بر نشر حدیث با بختاء اجز جزیل و جزا جمیل در حدیث
 بلکه هیچ طبع و حرص بهتر ازین نیست و در هیچ یکی از ائمه علم جز اصحاب حدیث محل غبطه و مکان رشادت است و السلام
 گفته و قد کان فی السلف من یتالی الناس علی حدیثه شتم عروه بن الزبیر و زوار او در حضور مجلس حدیث افتد
 با امام مالک ضعیف البعده فرمایند چه وی سح چون اراده تحدیث میکرد و ضعیفی همچو وضوی نمازی بر او در و بر صدر
 و راس خود می نشست و در پیش ایشان میکشید و خوشبو بیدن می مالید و در جلوس و توقار و هدایت مکن می گشت
 بعده حدیث میکرد و میگفت احب ان اعظم حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و چشم این حرف می گفت حال آنکه حدیث نبوی
 ملو و ضعیف کلام ربانی است و ثانی اول احکام و امام اعظم هر موموم و امام ست و مالک رح تحدیث را در طریق و در
 حالت قیام و استیجال کرده میداشت و اگر یکی آواز خود را در مجلس می بلند میکرد او را زخمی نموده و گفت آنست
 که بر جمیع حاضرین اقبال و توجه فرماید و حدیث را بطور سر دادا کند زیرا که مانع سامع از ادراک بعضی است شریف
 مجلس بقرات قاری خوش آواز نیک بچیند و چون از ان قانع گردد و استیالی اهل مجلس اخاموش سازد و شیخ بسط
 خواند و دعا کند و گوید الحمد لله رب العالمین کل الحمد علی کل حال و الصلوة والسلام الاتمان الاکملان علی سید العالمین
 کما ذکره الذاکرون و کما غفل عن ذکره الغافلون اللهم صل علی ما راک علی علی اوسا النبیین و آل کل و سائر الفضائل
 نهایتا یعنی ان ایضا السائلون و ثنا کرون او بر شیخ خود در حالت روایت از وی هر چه اهل اوست صحبت
 و غیره و احد از سلف آنرا بجا آورده اند و ذکر او بقلب یا نسب و اگر چه بسوی مادر باشد یا صنعت یا وصفت
 بدنی که بدان معروف است مضائقه ندارد و جمیع ساختن جمیع از شیوخ و اولاد و بقدیم فضل از آنها مستحسن باشد
 و از هر شیخ حدیثی افلا کند و حدیثی را اختیار نماید که شدش عالی و متنش قصیر بود و بر طو و فائده و ضبط شکل که
 در ان حدیث باشد تمبیه کند و هر چه را اعتقل حاضرین احتمال نکند یا خوف و بیم در فهم آن نسبت بایشان باشد
 از ان اجتناب ورزد و اتحاد مستحکم حاصل متعین است تا مبلغ باشد از وی نزد کثرت جمع و استلا و احاطه
 بلند شکل گری و نحو آن باشد یا استاد و پیروان و یا نایب و علی و چند واجب است بعده استلا خود را بیک
 چیزی از حکایات و نوادر و انشادات و رز پر و آداب و محارم اخلاق ختم کند و چون محدث از تنجیح قاهر گردد
 یا از ان مشغول شود استعانت بعضی حفاظ نماید و بعد فراغ از اتمام مقابله اش با ائمه کند و قد وسع النودوی
 فی ذلک بایطول و از تجدید یافتن احدی بنا بر عدم صحت تیش جمع نشود و باز نایستد زیرا که بیکت این علم
 مبارک امید صحت نیست و سلاست اراده اوست بعضی اگاه گرفته اند طلبنا انکم بغیر الله قالی العلم الا ان الله
 بعد حفظ این حجر گفته اند بیشک الشیخ و الطالب فی التصحیح الثبوت و التظہیر عن ارض الیه و در باب المصطفی گفته اند انما
 کل علم حدیث من تعلم علما یثبتی بر وجه الله لا یتعلم الا یصیب بر عرضا من الدنیا لم یحبه عرف الحق اخرج القاضی عیاض

فی الامام بعدہ حافظ کتبه و تحسین الحق و بنی فخر السج بان لیسع اذا اصبیح الیہ ولا یجرت ببلد فیہ ولی
 منه بل یرشد الیہ انتہی وابن الصلاح فوشة لا ینبغی للحديث ان یحدث بحضرة من ہوا ولی منه بذاک فقد
 کان ابرہیم و الشعیب اذا اجتماعہم یکلم بواہم شیئ وزاد بعضهم فکرہ الروایۃ ببلد فیہ من الخثرین من ہوا ولی منه
 سنا و یغیر ذلک قال یحیی بن معین ان الذی یحدث بالبلد و فیہ من ہوا ولی بالتحدیث منہ احق انتہی گویم حفظ
 مراتب مکر در زمان سلف بودہ و امروز عکس آن قضیہ ست یعنی ہر چند در شہری یکی افضل علماء آن بلد باشد
 نہ کہ کسی بسوی او ارشاد و طلبہ و سالکین از علم ہی کند بیکہ اذخاٹ مروم کمر بزرگست رونق علم و عمل اومی بنید
 و رود و تعاقب او را سبب جاہ و نازش خود و در نظر عوام کہ نیک از بد و عالم را از جاہل نمی شناسند میگردانند
 و عدم عبور و اطلاع خودشان بر غایات علم و فضل وی باعث و حامل ایشان بر تقاضا آن کامل می شود
 و ہذا من اشرا و الساعۃ التي منها فاشوا بجل و ذہاب العلم فلیک علی الاسلام مریکان باکیا و لیسکت و لیسع
 من کان من ابناء الدہر و صنیعہم شکایا بعدہ و سببال المطر کفیتہ و غیر ہذا اما استوفی فی المطولات و ہست و خنیانہ
 فی شرح التفتیح انتہی وقوع و دم و اداب طالب الیق و در طلب علم حدیث شریف است کہ در توفیق و تیسیر شہن
 اہتمام و تصریح کند بسوی ذہو الجلال و از تہ دل خواہان آن شود و نفس خود را با داب سنیہ و اخلاق مضرہ
 بگیرد و کلام و رسن بدایت سماع حدیث بگذشت و حافظ ابن حجر کفیتہ معرفت سنجمل و ادانیزکی از مہمات
 واضح اعتبار سنجمل تبیین است و این حکم و بارہ سماع است و عادت محدثین باحضار اطفال و بچہا حسن حدیث
 جاری است و می نویسند کہ ایناد و رسن مجلس حاضر شدند و لکن و مثل این صورت لابد است از اجازت سماع و صحیح
 و رسن طلب بنفسہ تاہل برای آفت و صحیح است تحمل کا فریز اگر مودی است بعد اسلام و فاسق بالاولی است
 اگر ادای آن بعد از توبہ و ثبوت عدالت میکند انتہی در خلاصہ نوشتہ طالب اباید کہ مدت امکان خود در غنیمت
 شمرود و تسلیش فراغ جہد نماید و ابتداء سماع از اسرار شیوخ بلد خود در سماع و علم و دین و شہرت فرماید و ہر گاہ
 کہ از مہمات بلد خود فراغ کرد و در طلب حلت کند چنانکہ از عادات حفاظ مبرزین است حافظ ابن حجر کفیتہ تحصیل
 فی الرحلۃ الیس عندہ انتہی و عن ابرہیم بن وہب رضی اللہ عنہ قال ان السد یرفع البلاء عن ہذہ الامۃ بر عامہا
 الحدیث و علی قاری و شرح نمبہ کفیتہ اذا فرغ من المہمات رحل فی الطلب فان الرحلۃ من عادتہ الحفاظ المیزین
 لقولہ تعالی فلو کانہ من کل فوفۃ منہ عطا فلفۃ لیتفقوا فی الدین و لیسند ذواق معہ اذا رجعوا الیہ
 و قوله صلعم الطلیع العیسم و لو بالعین فان طلب العلم فریضۃ علی کل مسلم و او البیاتی فی شعب الایمان ابن عدی
 فی الکامل من حدیث انس رضی اللہ عنہما کما حکا السیوطی فی الجامع الصغیر و قال رحل الاصحاب فی حدیث واحد باقہ
 بعیدہ کما اخرج البخاری فی الادب المفرد و احمد و ابویعلی فی مسند ہما و عن ابن مسعود کما اخرج البخاری فی صحیحہ

حال تو اعلم احد العلم بكتاب الله مني لرحلت للمية وكذا نقل التاجون كما روى مالك عن يحيى بن سعيد بن السيب
 انه قال اني كنت ارجل الايام والايام في طلب الحديث الواحد واخرج الخطيب عن ابى العالية انه قال كنا نسمع عن
 اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله حتى خرجنا اليهم فسمعت منهم وكفى دلالة على عزة وشرفه وعلى رفعة شأن الرحلة
 لطلب العلم ان موسى الكليم الذي هو من اولي الغر الميامين من المسلمين رحل لطلب العلم وقاسى في طلبه من نصيب السفر ما قاساه
 كما يحكاؤه المدحجاء في كتابه حتى خاضه وسيد علامه محمد بن اسماعيل امير سراج درار شاد والنقاد الى تيسير الاجتهاد وكففت
 البقي المند في قلوب قوم محبة السنة النبوية والآثار السلفية وبرزتهم عما تنال السباك وتطاول الاطلس من
 الافلاك فارتحلوا لطلبها من الاقطار وفارقوا الاوطان والاطوار وطوفوا في جهات الدنيا في التقار وقنعوا
 الدنيا بالكلية وتركوا الغيرهم للذات والاراف واتخذوا الزهد شعارا والقناعة دثارا فاشهر الاجتهاد في طلب
 والطيب من الناس واجمع شئ من الاستلزام من نفيس الطعام يتحلون لسماع الحديث الواحد من الاقطار والاشاعة
 ويطلبونه من الاقاليم المتباعدة الواسعة فنفى مشلهم يقال طوبى لاهلها في الصعيد وقادة في ارض
 اهلها يتبعون من العلوم بكل ارض كل شاردة وبيد عن اصحاب الحديث بطريق تجملت المشاهدة
 فبنا ابو عبد الله الخراساني رحل بعد احاطته بحديث شيوخ بلده الى الشام والكوفة والبصرة وبلغ وعمل
 وحرص ودرشق وكتب عن الف شيخ وثمانين شيئا وجمع للمسلمين هذه الاحاديث التي تتبعها من الاتفاق وحب في
 لطلبها الزفاق للبدائق في كتابها جامع الصحيح يقره الحديث قراءة تحقيق والتقان في اشهر سيرة الزمان وغيره من هذا
 الشأن واكملوا مستهم على اهل الايمان فانهم تقبوا في جميع الاحاديث للتاخيرين ووزعوا وقاسمهم في تحصيلها
 ففع للمسلمين حتى لم يبق لهم وقت لغير نسخ الحديث او السماع انتهى وبما يدكر حرص وشروا وطلب حال وبرز
 في شابل ودر سماع وتحمل لشدة واختلا في وشروط اوز ووهدة ما تو اندر مسجع خود از حديث شريف عمل نمايد
 انواع عبادات وآداب وحقى الاسكان انما جعل لكذا وزياد كراين عمل زكوة حديث است كما قال امير احماني
 يا صاحب الحديث اذكر زكوة هذا الحديث اعلوا من كل ما في حديث خمسة احاديث واين عمل سبب حفظ او است
 عمرو بن قيس گفته اذا لمك شئ من الخير فاعمل به ولو مرة فكن من اهل يدو كج گفته اذا اردت ان تحفظ الحديث فاما
 به حكاية ابن الصلاح وشيخ خود را معظم وكرم دارد وچنين هر كرا كه از سوى سماعت ميكنند چه اين فعل از باب جلال
 علم است و رضاي او را تحري كند و آنقدر اطالت بروى نمى كند وچند ان زمانه نيز از نشيند كه شيخ تنگ آيد
 مستفجر گردد و چه بسيار است كه اين طول جلسه بجرمان او ميگردد و در عين الزهرى قال اذا طال المجلس كان للشيطان
 فيه نصيب فافطشوا من چه خوش گفته سح مجلس غفط و از دست زبان خواهد بود و بايد كه در امور و كفت
 اشغال معتد خود استشاره از شيخ نمايد و چون فائز گردد و بكارم فائده ارشاد و ديگر طلبه يسوي آن كند چه

کتابش لومست و نیز فاعلیش خوف عدم نفع زیرا که برکت حدیث در افاده اوست و بیشتر و بیشتر ناشی و نامی
 می شود و گمان و اختلاش میگرد و حیا و کبر سن را ملغی و تحویل و اخذ علم از ذکر خود در سن یا نب
 یا منزهت نگرداند و بر جانی شیخ خیر کند و اعتنا بهم نماید و زمان خود را در انکار شیوع بجز در کثرت ضلالت نسا
 بلکه بشنود و بنویسد و یاد گیر و آنچه واقع شود او را از کتابی یا چیزی قائله الحافظ ابن حجر و بدون ضرورت
 انتخاب آن نکند اگر می اگر حاجتی بسوی آن افتد بنفسه متولی گردد و بذات خویش مطالعه اش نموده آنچه بدین
 بچیند و اگر از آن قاصر گردد و بجز اگر ایستخانت بجا فظی کند و بر حجر و سماع و کتابت بدون معرفت و فهم
 اقتضا نماید بلکه حجت و صنعت و معانی و فقه و اعاب و لغت و اسما و رجال آنرا که این یعنی بشناسد و دریابد
 و این همه چیز را را تحقیق نموده بداند و اعتدال با اتقان مشکل حفظ و کتابت نماید و درین همه صحیحین را مقدم دارد
 بعده بقیه کتب را بر مثل سنن ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه بعده کتاب سنن کبیر یعنی زیر که مثل آن
 درین باب کتابی دیگر معلوم نیست بعده مسانید مثل مسند احمد بن حنبل و غیره بعده از کتب علل کتاب احمد و کتب
 و ارقطی و از نوایسج تاریخ بخاری و ابن ابی خثیمه و از کتب جرح و تعدیل کتاب ابن ابی خاتم و از شکل الاسما
 کتاب ابن مالک و او اعتنا نماید بکتاب غریب حدیث و شروح آن و هر شکل که بر وی گذرد از آن بحث کند و اتقانش
 نماید بستر آنرا حفظ و کتابت نماید و اندک اندک تحفظ حدیث فرماید زهری گفته من طلب العلم جملة فانه جملة لما یؤدک
 العلم حدیثا و حدیثین و لکن الاتقان من شأنه ابن الصلاح گفته ثم المذکرة بما تحفظه من اقوی اسباب الاتباع و علته
 گفته تذکره و الحدیث فان حیاته ذکره و قال بعضهم من خازن العلم و ذکره صلحت دنیا و اخرته
 فادم للعلم من ذکره و فحیاه العلم مذاکرته بعده اشتغل بتخریج و تصنیف شود و در دنبال و استعدا و وقتی شود
 بشرح و بیان مشکل و اتقان و ضبط آن چه هر کس این کار نمیکند متمر او در علم حدیث کسری باشد خطیب گفته حفظ
 مثبت الحفظ و یدک القلب و شیخ الطبع و حیدر البیان و کیف الملتبس و کیسب جمیل الذکر و غیله الی آخر الدبر
 و حافظ محمد بن علی صوری گفته حافظ عبد الغنی بن حمید اجواب یدم گفت امی ابا عبد الله شیخ و صنف قبل ان یکمال
 بیات و بینه انا ترا فی قدحیل یعنی تو بین ذلک و علما حدیث را در تصنیف چند طریق است اجدو آنها ترتیب
 ابواب است چنانکه خارجی و سلم کرده اند و در هر باب هر چه نزد او است آنرا ذکر کند حافظ ابن حجر گفته او علی
 الالباب الفقهیه او غیر بابان مجمع فی کل باب ما در فقه نماید علی حکما اثباتا و تفیضا و الاوای ان یقتصر علی صاحب
 او حسن فان جمع فلیعلم علی الضعف انتهى دوم ترتیب برسانید است و در آن در ترجمه هر صحابی آنچه از حدیث
 صحیح و ضعیفش نزد خود دارد و فراهم سازد و برین طریق ترتیب بر خروفت بحکم بر قبائل و عشائر نماید و بنویسم
 مقدم سازد و هم الاقرب فالاقرب و ارقطی گفته اول من صنف مسند انعم بن حماد انتهى و گاهی ترتیب بسا بقیه

کنند و عشره مبشره را مقدم سازند بر ستر اهل حدیث بیهیسترها چهرین را میان حدیثیه و فتح که بیهیسترها
 صحابه بیهیسترها را و در ایشان بدایت با معات بنو نین و از وراج منطحات کنند که فی الخلاصه و غیره از ابن الصلاح
 گفته اند احسن والا اول سهل و فی ذلک من وجود الترتیب غیر ذلک انتهی حوم تفسیفات بر غلط است حافظان
 چه گفته اند فی ذکر المقتن و طرقه و مین اختلاف نقله و الا حسن ان یرتبه علی الاواب لم یسل تنا و الا قال النوری
 و حسن تفسیفات محلا بان یجمع فی کل حدیث او بای طرقه و اختلاف رواه چهارم جمع آن بر اطراف است
 حافظ گفته ای بان نیز طرف الحدیث الدال علی بقیة و یجمع اسامیده و اما مستوعبا و اما مقتیدا انتهی و اقسام
 کتب حدیث را و سلسله العسجد بیان کرد و ایم بوی رجوع باید کرد و فتح سوم در آداب کاتب علم حدیث اختلاف
 کرده از سلسله در کتب حدیث و صحیح مسلم از ابو سعید مروعا که و من کتب عنی شیخنا سوسی القرآن فلیعلم الصلاح
 گفته و من روینا عنه کراسته ذلک عمر و ابن سعود و وزیر بن ثابت و ابو موسی و ابو سعید فی جماعه آخرین من الصحابه
 و التابعین بعد گفته و من روینا عنه اباحه ذلک و فعله علی و ابنا الحسن و انس و عبید بن عمرو بن العاص فی جمیع
 الصحابه و التابعین گویم این دلیل است بر آنکه سلسله را در کتب حدیث علم و در قول است که ایهت و اباحت و وجود که است
 آنست تا هر دم امکان بر کتب که در از حفظ قلب ضبط خاطر متقا عنکر دهند و این مقصد صلاح است و و اباحت
 آنست تا علم از ایشان نرود بلکه در ایشان علی مرالیه و باقی مانند کاتب فی مثل السائرنا کتب قر و اما کتب غیر
 و از جماعه اباحت است حافظ ابن کثیر در باعث حدیث گفته و ثبت فی الصحیحین ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال یتبوا الابی شاور و قد
 تحریر فی الفصل فی اوائل کتابنا المقتدات و بعد از ابن الصلاح گفته و بعد صلعم اذن فی الکتابه عنه لمن خشی الناس
 بنی من الکتابه عنه من فون بخطه محافه الاحکال علی الکتاب انتهی و بنی و غیره و احدا زایل علم گفته اند لعل النبی ذلک
 کان حین یخاف التباسه بالقرآن و الا اذن فیه حین اذن ذلک و الله علم گویم این وجه مخدوش است زیرا که عبادات
 قرآن کریم نه چنان است که با عبادات جاری اگر چه رسول باشد ملتبس تواند شد و نیز ظاهر نیست و اذن مذکور آنست
 که بعد از ان نبوت واقع شده باشد و در وقت قرآن مجموع گشته بود و احتمال التباس نمانده و بعد از آنکه آنحضرت
 اجازت کتابت برای ابی شاور داده باشد احتمال مذکور چه گنجایش دارد و لهذا حافظ ابن کثیر گفته و قد حکای جماع العلماء
 فی الاصحاح السائره علی شیوع کتابه الحدیث و هذا امر مستفیض شائع و اذن من غیره کثیر انتهی و از این گفته کان هذا العلم
 که ما یملکوا و الرجال بینهم فلما دخل فی الکتابه دخل فیه اذن ابن الصلاح گفته ثم انزال ذلک اختلاف و اجماع لمسلمون
 علی تسویغ ذلک و اباحت و لولا تدوین فی الکتاب لدرس فی الاصحاح السائره انتهی گویم این دعوی صحیح است لیکن جز کتابت
 و سنت علمی دیگر لائق کتابت نیست و لهذا تدوین آراء رجال و قیل و قال علماء راجعی از اهل علم کرده و داشته اند
 و هو الحق زیرا که موجب این همه کثرت اختلاف و حدوث تقلیدات و بدعت مذاهب و غیره با همین کتابت غیر علم

کتاب حدیث است لا غیر **س** چرخ و خاز که در رد نمودن و آخرای با و صبا این همه آورده است
 آری چون وسائل احکم مقتضای حدیث است اگر کتابت علوم آیه که مخدوم کتاب عزیر و سنت منظم دست و
 و کتابت تفسیرات قرآن و شروح حدیث سید ابن جابن نمایند معنای لغت ندارد بلکه مستحب باشد زیرا که حاجت
 بسوی آن داعی است مخصوصا درین اعصار متاخره و بهمنار جمیع و کنداد و اوین جمیع و کتب ضخیمه قدری و حدیث
 درین ابواب فرجه گشته و کار و بار دین و ملت بر سلطانان آسان گردید و دین احمد صبی که میر و و جمیع و تالیف
 علوم بیکانه است مثل حکمت او اهل و وطن یونان و آزار جان که تالیف و تدوینش برادر خلقی کشید و در و جمیع
 از فراط مستقیم قرآن و حدیث اشعاع ضلالت انداخته و مسکات حق را بر ایشان مجهول القین ساخته و این همه
 البواع عاموم حدیث که در کتب علم اصول حدیث فروم شده و درین دو بر آخر ضلالت و را نمان است در شهر از یکی
 و در بسیاری اندکی را بهمت دریافت و اعمال آن باقی نیست بلکه کل و جل عزم و اراده بنا بر چنین بار است که علم
 عقلیات را که فن کفره و فخره یونان بود و بسیار نوزند و از نقلیات بر فتنیات مذاهب آباء و اساتذ که خود قناعت
 و روزند و معاصران بهر تیر شهرت سرور آید و بعد و مکما بر کار از پیش برده و خود را فاضل و دیگر فاضل
 و انامند بلکه درین و در آخر این جوسله هم شاید در بعض افراد نماند و در نه همه خطای علم و اکثر ایشان الانباشا
 نقالی از دین پرستم و از اسلام پرستم خوشدل اند خال علم این سنت تابعی چه رسد که از قرون متطا و له مکتوم علم
 کشیده و پیرایه نیستی پوشیده و هم زوایه عقا و هم بود که گنیا گشته و این بلیه خاص باطل امصار و دیار است
 بلکه عموش تمام عرب عجم را فر گرفته و مدعیان علم و دین روکش و دنیا داران عاجل گزین گشته تمام مکتوم مردم
 این مانه که در شمار از سنین هجرت هند سیر و هم است و وقت تحسین ماکول و بیشتر و بلیوس و مسکون
 و خضر با نساب و طعن در احساب و نازش با آباء و اجداد و سیاحت اغوار و انجاد و برای تحسین معاش و تحریج سعادت
 پس پس و باجمه استان ذهاب علم و دین و فشو جمل و ضلالت و تغییر احوال خلق کلا و جمله و در از دست و زبان و دهان
 بیان آزار علی و جلا استقصا و برنی تا مد شطری از ان عبیره لنا ظنن و لضعف لنا ظنن و در کتاب حج الکرامه نه
 آثار القیامه نوشته ایم من شاء الاطلاع علیه فلیرج الیه آمدیم بر آنکه در خلاصه بیان کتابت علم گفته آید که
 در علم حدیث تصنیف کرد و این حج است و قیل و مالک و قیل الریج بن حبیب اتقی و تفصیل این حال و خط نوشته ایم
 بعد از امر و دین و حج انتشار گرفت و فوائد و نفع آن ظاهر گردید تا آنکه الواف صحت و صنوف کتب درین علم
 و دیگر معلوم تصنیف یافت و شمار اسفار از حد ضیق خارج گردید کتاب کشف الظنون عن اسامی الکتاب و الفنون
 که جامع اغلب مصنفات عالم است شاید عدل این دعوی است لیکن واجب بر مؤلف بهمت کاتب علم شریف
 نبوی صرف بهمت و اراده و عزم بسوی ضبط و تحقیق شکل و نقطه است تا از لبس این مانده حافظ این کتب گفته

[illegible]

السيد محمد شافعي الفقيه مرقن في السيرة الجارية الزيدية المصرية كرامته مختصر في درين علم است بصورت نخبه الفكر
 حافظ ابن حجر سالنا في شهر ربيع الآخر سنة الهجرية بمدينة زميد است اصل سيد مرقن في از قبيل بلكرام كه پنج كرده
 از بلده قنوج وطن كاتيب حروف است بوده اما در آغاز شباب بطلب علم حلقه كرده و عمرى در زمينديست
 مشايخ حديث بسزده و از انجا نزول مصر شده و شهرت و قبول تام يافت و بهماجا وفات كرد و سلطان و موم
 از وي اجازت گرفتند سيد و خطي الاصيل از نسل زيد شهيد است صاحب لطيفات كثيره مثل تاج العروس شرح
 قاموس زده مجلد و شاگرد شاه ولي الله محدث و دهلوي است و ذكر اين كتاب كشف الظنون است و اين نسخه با دو برگ است
 موهله او پيش بحر سلطو موجود است و خطي نفيس و شريف شده و قلمي متين و بناني صدين است اما معلوم است كه كسي بر او
 مشرقي يا حاشيه نوشته باشي بشوق حبي و چهار بيت عربي است مثل بحر طلمات علم اصول حديث اوله
 ابدع بالحسنه من مصلحها على محض خبير نبي از سلا كاتيب حروف بروي مشرقي بنايت مختصر و عربي نوشته و
 نامش عرجون نهاده اوله الحمد لله الذي رفع اهل الحديث مكانا عليا و از تفقات اهل علم مسموع شده كه علماني ميكن آن نوعي
 تيز بران تعاقب شرف كرده اند و در ريب الراوي شرح تقريب النوادي الشيخ جلال الدين ابى بكر السيوطي المتوفي
 اوله الحمد الذي جعل اسباب من انقطع اليه موصولة اتم و اين نسخه درين نو كمي بحر سلطو از ملك ميم رسيد و در مجلس
 تذكرو العلماء في اصل الحديث الشيخ مثل الدين محمد بن محمد بن الجزري المتوفي سنة ٨٠٠ كتابي مختصر است اوله الحمد لله
 بهايه منها تها و دي ذكر شرف علم حديث و زمان رواج و كساد و وقت اهل اين علم و ملك و موم و ذكر كرده قاهر
 ابن الاثير في اول جاي اصول و هم ذكر مشايخ و سنده و سفر خود بسوي ناو را و التبريد اي نقل حديث و بنايت
 رفقن كتب و اقامت خود در بلده كاش و تاليف نمون شرح مصلح و از انجا بيان ساخته و گفته و لما استظهر الكلام
 الى مصلح المقوم طلبوا محققا جامعاً لاجلها و كانت منظومه المسماة بالنهاية الى معالم الرواية غير مستفيدة عن بسط
 القول فوضع هذا المختصر و اية تلك العارضة و ترتيب على مقدرته و اربعة اصول و وضع في تذكرو في علوم الحديث
 ابراهيم الدين عيون الملحقين الشافعي المتوفي سنة اربع و ثمانمائه ثم شمر نهايت حاشنا اوله الحمد لله على نعمه و ذكر كرده
 و اين تذكره را از كتاب المقتضب و شرح مسمى بفتح المغيب شرح تذكره الحديث الامام المتشاور و تلميذ شيخ الاسلام
 زكريا الانصاري تخفيف نموده و اني از وي شفاها اخذ كرده بود و يا از شرح او به الفيه فكر گرفته و دران ذكر نموده و اوله الحمد
 لله الذي اعظم المنه التفسير في التفسير المعروف بسنن البشير و الذي في اصول الحديث الشيخ الامام عبيد بن شرف النووي
 المتوفي سنة ست و سبعين و ثمانمائه و دران تلخيص كتاب خود ارشاد و پر و خسته و ارشاد و مختصر علوم الحديث ابن الصلح
 كما تقدم پس تقريب گويار بده آن خلاصه باشد و اوله الحمد لله الفاتح الشان و جبرين تلخيص شرف مست منها شرح
 الامام حافظ بن الدين العراقي المتوفي سنة ست و ثمانمائه و شرح برهان الدين ابراهيم بن محمد القباقي الحلي

احوال سببش بسوی سید شریف چه جانی ن می کنند و شک نیست که این مختصر از هر که باشد چیزی نیست و صاحب
 در آن کاری نموده و والده علم مع هدایوی شرحی تزیین است از بعض اهل علم اوله الحمد لله الشاه علی بحسب سال الفیض
 یا زده صد و نود و هفت سنه هجری است پیش مهر سطور موجود است الروض المکمل الورد الطل فی مصطلح الحدیث
 للسیوطی المتوفی فی ریاض الاثر فی جلاء الالبصار فی اصول الحدیث اوله الحمد لله الذی وفق العبد المذنب لاجل
 بربیک مقدمه و شش باب و یک فائده مرتب بوده است در کشف الطنون نام مؤلفش ذکر نموده و مقاصد البوابین نمود
 الصفوة فی اصول الحدیث مختصری است از بعض متأخرین شکر بیک مقدمه و چهار قسم در کشف الطنون نام مؤلفش ذکر نمود
 معرقه علوم الحدیث اول مقصدی تحریر درین فن حاکم نیا بوی است اوله الحمد لله فی المباح الاحسان و القدره
 و این کتاب در پنج جزو است مثل پرچاه نوع و ابن الصلاح درین باب تتبع او کرده و در پس او رفته و اثر انواع حدیث
 شصت و پنج نوع بیان نموده علوم الحدیث کتابی متوسط است از شیخ جافا امام ابی عمر عثمان بن محمد الکرک
 بن عثمان بن موسی بن ابی النصر المالکی الکدنی البشخانی الملقب بتی الدین المعروف بابن الصلاح الشهیر و زنی الحافظ
 الفقیه الشافعی الدمشقی المتوفی سنه ثلث و اربعین و ستمائة شیخ برهان الدین انباسی او شرح خود موسی بن صباح
 من علوم ابن الصلاح نوشته ان کتاب بهذا حسن تصنیف فیه و حصر ذلک فی خمسة و ستین نوعا و قد اعنی به العلماء
 فی زمانه الی هذا الزمان منهم من اختصره و منهم من اعترض علیه انتهى گویم تابعین و مستتبعین کلام او و بسیار اند و مختصر
 بران اقل قلیل و انتقادی که بر این الصلاح کرده اند خیلی بسیار است و مختصرش از قاضی القضاات بدر الدین بن جامع است
 شرح آن از عز الدین محمد بن احمد بن جاعه متوفی در سنه تسع و ثمان مائة و نووی باختصارش پرداخته موسی بن جاعه رفته
 که مقدم و مختصر این اختصار هم از وی است موسی بتقریب که سابق و نیز اختصارش حافظ ابن کثیر کرده که سابق
 و هم مختصرش شیخ علاء الدین علی بن عثمان ماردینی متوفی سنه شصت و نه نموده و نظمش از شیخ شهاب الدین محمد بن احمد بن خلیل
 قاضی خوینی متوفی سنه ثلاث و تسعين و ستمائة است و در اصل کتاب بحث است از شیخ بدر الدین محمد بن بهادر
 بن عبد الله زرکشی متوفی سنه و از حافظ ابن حجر عسقلانی رح متوفی سنه هجری اوله الحمد لله الذی لا تنفد
 مع کثرة الانفاق خزانة و در آن گفته گشت قد بحثت علی الفوائد التي جمعها شیخ العراقی علی مصنف الشیخ
 ابن الصلاح و گشت فی اثناء ذلک و بعده اذا وقعت لی الکلمة الغریبة و النادرة العجیبة و الاعتراض القوی و الضعیف
 ربها علته علی ما مشی الاصل و ربها اغفلته فرأیت جمیع و ضم ما یلیق به فجمعت و رجمت علی اول کل سئله ما یلیق
 الاول لابن الصلاح و الثاني لاحرقی و انتهى و بعده که اسه و دیگر نوشته موسی بافعلج تکلیل التلک علی ابن الصلاح
 بقاعی در حاشیه شرح الفیه گفته قیل ان ابن الصلاح الملاء کتابه الملاء فکتبه فی حال الاملاء جمع فم وقع مرتباً علی
 ما فی نفسه و صار اذا ظهر له ان غیر ما وقع له احسن ترتیباً راعی ما کتب من النسخ و حفظ قلوب اصحابها فلا ینیر او

و در باب بضعها فلو غیر تریب غیره مخالف المنع فترکها علی اول حالها انتهى و نیز مختصرش از امام بن ابی الدین
 بن سعید اندلسی است ذکره البتاعی و قاضی ابوالبرکات عبدالعزیز بن عبدلوی و کتاب الفنون الجلیه گفته النوع علوم
 الحديث کثیره و قد اطلب فیها الایمة حتی ان الضعیف و هو نوع منها یبلغ به الیوحاتم بن جنان فی تقسیمه سن قسم
 الا و احدا فاما تلك بغیر و اتی گویم اصل النوع حدیث سه قسم است صحیح و حسن و ضعیف یا دو قسم است صحیح و ضعیف
 و این سه یاد و قسم النوع بسیار است باعتبار قیود و شروط و در هر یکی از اینها اصناف بسیار زیاد و آنچه ذکر
 کرده اند بصیر غیر عارف باین فن می تواند بر او رو و نیست مقصور بر تجدید باین جنان و قاضی مشهور است
 قیود و درین النوع تعلیل می تواند کرد و پس مرجع کثرت و قلت انتظام احادیث نظر ناظر است الی غیره و کتاب
 ابن الصلاح را شیخ امام ابو الفضل عبد الرحیم بن الحسین العراقی المتوفی سنه ست و ثمانمائه شرح کرده اوله الحمد لله الذی
 انهم لا یصلح ما بهم و در آن گفته ان احسن ما صنعت اهل الحديث فی معرفه الاصطلاح کتاب علوم الحديث ابن الصلاح
 جمع فی غیره از قواعدی ان قیمه غیر موضع قد خولفت فیها و ان کن اخر محتاج الی تفهیم و تنبیه فارادت ان الجمع
 انما علمیه تفهیمه و قطع مغایره و ردوا علی ایداد او و علیه و قد کان الشیخ علاء الدین المغطای و وفقی علی جمیع
 علیه سماء الصلاح ابن الصلاح و ایضا قد انحصرت جماعه و تعقبوه فی مواضع منه فحیت کان الاعتراض علیه غیر صحیح
 ذکر کرده بعضی اعتراض مسند التقدیه و الایضاح لما اطلق و اعلق من کتاب ابن الصلاح انتهى و این شرح بالقول است
 و از جمیعین آن نسبت یکم دی قید و شرط فارغ شده حافظ ابن حجر عسقلانی فرموده و اول کتاب فی علوم الحديث
 کتاب الحديث الفاضل فی غالب الظن و ان کان توجد قبله المصنفات مفعوده فی الشیاء من فیه و لکن الایضاح جامع فی
 ذلک فی زمانه ثم توسعوا فیه و اول من تصدی له الحاکم ابو عبد الله و عمل ثانیه ابو نعیم شجر جاثم جابر خطیب فعل الکتابین
 و هما اجماع لافلاک الراوی و آداب السامع و الکفایه فی معرفه قوانین الروایه انتهى و باجماع کتاب ابن الصلاح و قد
 علوا الف علم الحديث است و محدث را اذان چاره نیست و نزد مخرطو ریا و دیگر اخوات خویش و برین فن موجود است
 و بعد الحمد غرامی صحیح غزل بست بیت است مشتمل بر بعض مصطلحات علم اصول حدیث اوله سه غرامی صحیح
 و الخافیک معتدل و حزن و دمی غمسل و مسلسل و برین ابیات مخرطو شرحی مختصر گاشته و حکامی فصیح
 سنی ساخته و در حدیث اک یا من القبل تفهیم علینا فتسائل الفنون الجلیه فی معرفه علم حدیث خیر البریه القاسم
 القضاة عزالدین ابوالبرکات عبدالعزیز بن علی بن العزیز عبدالعزیز الحسینی البکری البغدادی المولود القدسی
 المنشأ و المولود المتوفی سنه ست و اربعین و ثمانمائه کفایه فی معرفه اصول علم الروایه للحافظ الکبیر ابن کبار احمد
 بن علی الخطیب البغدادی المتوفی سنه ثلث و تسین و اربعمائه معین فی علم الحديث الشیخ الامام ابی العباس احمد
 بن شرف الدین محمد بن صاحب التوفی سنه ثمان و ثمانین و سبعمائه نظم السحر فی مصطلح اهل الاثر مختصر فی روایات

صحيح بخلافه من اذنا فظا بن حجر است وريکست محکم کما ان متضمن جميع متعلقه من جبر مشابها ودر ان بعض قواين علم
 اصول حديثهم ذکر کرده در حيد و بقریب سفر مبارک کس جبران وقوف و سبت بهم داد و استغاده و رفت و در
 نزدیکی مسجد النبی تمام فتح بادی با ستمند مذکور از بلد ابو غریش ملک صنعا بمن تپا لشکر و سپیکه لشکر است و
 و بعد از آن است ذکر مؤلفات علم اصول حديث و باختصاص و اما کتاب طالع و در انواع علوم حديث علی انفراد پس
 آن هم بسیار اند و ذکر اکثری از ان در طراوی ابواب فصول این کتاب گذشته و همچنین در اوین علم حديث
 علی اختلاف ائمة اعماء و اخصائهم نیز جمع جم است چنانکه در احکام النبلا و نام و نشان هر یک بر وجه بیاد و تفهیم
 فلیخرج الیه من ثبوت الوقوف علیہ و نعم ما قبله علو الحدیث و وسیلة مقبولة و سبیل النبی الا بطیحه و
 فاستغل به اوقات البیض التي ملکها اکثر من بذل و تسعد و نعم هو العلم الذی برأیه تترین المنابر
 و المحافل و بدرسته تبیین الفرائض و النوافل کنی بصاحب الحديث شرفا ان کون آخر سلسله او لها رسول الله
 علیه السلام و ما قال السید محمد بن ابراهیم الوزیری فی الروایة من کرد تسک با حدیث کما ذکر فی کتاب الروض الباسم
 فی الذب عن سنة الی القاسم هذه الا بیات الرشیدة و الاشارة الرقیة الانیقة و الاکشی کف عن لوی و
 معتقدی و قول النبی و حبی فی تعریفه و هما ففت سومی آیات منجیه و لا تلوت سومی آیات مصحفه
 ففی الحیازات امضی بخر معلمه و فی الحارات ابقی وسطه و قفاه و ان سعیت فسیحی حول کعبته
 و ان و قفت فقی وادی معرفه و وحی جی له انی به کلف و یغنی الصنع فیه عن تکلف و هذا الذی
 اکثر العذل فیه فها تعجب القلب الامن معف و ما الذنب الا و قونی بین اظفر هو کالماء ما جفت الا
 من قف و یستأهل القلب ما یلقاه ما بقیت له علاقة و یلجع بمألفه و یمن تصیده و آخری روح
 انی احب محمد افوق الوری و به کما فعل الا وائل اقتداسه فقد انقضت خیر القرون و لم یکن
 فیهم غیر محمد من یحمدی و کم له فی هذا الباب من القضاة هذا و انی لما رتبت رتوب اکعب فی جوابه
 السادة و ثبت ثبوت القلب فی سائر العلم و الا فاده شرب قلبی محبة احديث النبوی شغفت العلم الحمیدی الاحمدی
 فکنت ممن یری اخلا الاسنی فی خدمته علومه و تهلیل و تقنی من سوره و رایت ادلی ما شغلت به ما تعین فرض
 کفایت بعد الارضاع و تفیق وقت القیام به بعد الاستماع من الذب عنه و الحاماة علیه و آتحت علی اتبائه الداء
 الی قاة علم الله الاول و الذی علی بعد القرآن المعول و هو علوم الاسلام اصل اساس و هو المفسر للقرآن
 بشیاء و لتبیین للناس و هو الذی قال السید فیه نصره ان هو الاموی یوحی و هو الذی و صفه العادق الامین
 بماتیه القرآن المبین حیث قال فی التوہج لكل مترف آتیه انی او تمیت القرآن و مثله و هو العلم الذی لم یشاکر
 القرآن سواه الا جماع علی کفر من جاحل العلوم من لطفه و معناه و هو العلم الذی اذا تجاشت الخبیرم للرب

وتفاضلت العلوم في الرب سميت فترات نوافله كل منافعها وانجست براهن سعادته كل فاضل وهو العلم الذي
 ورثه المصطفى المختار والسعي به الابرار والتابعون الاخيار وابل البيت الطهار والعترة الابرار عليهم السلام
 الى يوم القدر وهو العلم الفاضل بركاته على جميع اقاليم الاسلام الباقية حسنة في امته الرسول عليه السلام
 وهو العلم الذي صانه اعد من عبارات المشككة والفلاسفة وتقييدت عن ساوكن مناجية في راسخه في العلم
 الذي جلا الاسلام في ميدان المحجة وصلى وتكمل بديان ملائكة من صامم شد وعلو وهو العلم الفاضل حين
 باخطاب الشاهد بالفضل رجع عن خطابات وهو العلم الذي تفرقت منه العلوم الدينية والاحكام الشرعية وتزفيت
 بجواهر التفاسير القرآنية والشواهد النورية والرقائق الوعظية والمعارف السنية وهو العلم الذي يميزه انجست
 من الشيب ولا يرغم الامم المبتدع البتريب وهو العلم الذي يسلك الصانع منهج السلاسة ويوصله الى دار الكرامة
 والسار في رياض حدائقه والشارب من حياض حقائقه عالم بالشيء ولا ينس من كل خوف جنة ومساكن سماج
 الحق الى الجنة وهو العلم الذي رجع اليه الاصولي وان برز في علمه والفتية وان برز في ذكائه وفهمه والتجوي ان برز في
 تجويد لفظه واللغوي وان اتسع في حفظه والواعظ المصور الفاضل والتوفي والمفسر كلهم الذين اجتمعوا وارتياضه تجو
 كيف وان اعد لما اختار محمد صلى الله عليه وآله وسلم رسولا امينا وتعلما سنيا وافتقاره ودينا قويا ودينا صراطا
 مستقيما ارتضا به البشر اماما وجعله للشرع النبوي خاتما واختم في كتابه الكريم بحججها وقضايا فقال عز من
 قائل فلا وربك لا يؤمنون حتى يحاكموك فيما شجر بينهم ثم لا يجدوا في انفسهم حرجا مما قضيت ويسئلوا تسليما ثم دعوا
 انما را شواق النار الذين الى الاقتدار برسوله كثيرة الثناء عليهم في تنزيله مثل قوله في التظيم لهم والتجليل الذين
 يقبضون الرسول النبي الامي الذي يجده وانه مكتوبا عندهم في التوراة والانجيل الى غير ذلك من الايات الكريمة المشاهدة
 لمتبعيه بالطريقة القوية فلما وعثت هذه الايات اذان العارفين وتاملتها قلوب الصالحين الصادقين خضعوا
 على الاقتدار في اقباله والاسماع منه لاقواله فكانوا الاتبع من الظل والبطون من النعل فعلمهم اركان الاسلام
 وشرايئه وفرائضه ونوافله وكان بهم رؤفا رحيا وعلى تعليمهم حراصا امينا كما وصفه بذكر الرحمان الكريم حيث قال
 في كتابه المبين يحكم لقد جاءكم رسول من انفسكم عزيز عليه ما عنتم حريص علىكم بالموافاة وكونوا
 سرحيو فلم يرزل صلى الله عليه وآله وسلم يرشدكم الى فضل الاعمال وتهديهم الى احسن الاخلاق والاحوال فيزهدهم
 ما فيه الخبابة والقوز في الآخرة والسلامة والمخيلة في الدنيا والقبول من لزوم الواجب المستون ومجانبة الكفر
 وترك الفضول فلم يترك خيرا قط الا امرهم به ففعلوه ودعاهم ليعا فاجابوه حتى لم يكن في زمانه شيء من عمل البر
 متبركا ولا من مناجي الاخير الا مسلوكا فلما تم ما اراد تعالى برسوله من اهل الاسلام وبلغ الى الانام
 جميع ما عنده من الاحكام من العقائد والآداب المحال والحرام انزل الله في ذلك تنصيحا وتبيننا اليوم اكملت

لكونه ينكره وانتمت عليه نصي ورضيت لكونه الاسلام ديناً لكل الذين في ذلك الزمان من جهة الحق
 والبرهان وقد وجدت وسادس الشبهين وانتمت سواد البطليين والواجبة على الله بعد الرسل الاخرين العالمين
 بنفس كتابه المبين ثم النسبة المظهرة الصادقة عن سيد المرسلين تكفي للاحكام حوادث ما وقعت وما سيقع منها
 يوم الدين كما سيج به غير واحد من الائمة وحفاظ الحديث المحققين جميعهم اجمعين وانما كون طالب حديث متيسراً
 او متعسراً فمقادير ذلك غير متباعدة بل ولا واقعة على مقدار ولا جارية على قياس ولا يصح في معرفة شهادته بالان
 العقل ولا الفصل الشرع والاعرف بمقاديره كمين ولا وزن ولا مساهمة ولا اخراج من قال ان طلب الحديث
 او حفظ القرآن او الفقه متيسر غير متعسر اي لا يجلس المناظرة كما يعتقد الفقهاء في العقائد لان الذي هو عام
 ممكن وبوجه مختلف باختلاف الاشخاص والاحوال فطلب العلم يتيسر على ذوي القلوب الصادقة الرغبة على النبال
 من الاشغال واجبت الكتب المفيدة والشيوخ المبرزين والكفاية فيما يحتاج اليه ونحو ذلك وهو متيسر على من يقدر
 بذرة الامور كلها او بعضها في وقتها في التسهل والتعسر درجات غير متحصرة ومراغب غير متباعدة وبين الناس التفاوت
 ما لا يمكن ضبطه ولا تقيدها بل ان الشري من الشرا وبجاء الطبع بلبنة الدين اذا سمع من يدعي سهولة ابراهيم القضاة
 وان يطلب وتجبر الرساكل والكتب لوهم انه بمنزلة من يدعي احياء الموت وابرار الاكله وكذلك بيان الاشغال او سيج
 من يدعي سهولة مقارنة الاقران ومنازلة الشهبان وكلم عارض ائمة العلم والفتا والظفار وحفاظ الحديث من
 طالب العلم يجتهد في تحصيله فلم يبلغ مباحثهم ولا قارب شأوهم وانما تميز على الاقران افراد من الخلق وخواص من العلم
 تعالى الله عنهم والفضل والافاضة وآثارهم الفقه والحكمة قد يقع التفاضل بين الصحابة رضي الله عنهم وكان علياً قاضياً ومعاوية
 اقلهم واي قرأهم والابوهريرة اعظمهم والخلفاء اقلهم وزيد اقرهم بل قد فاضل الله تعالى بين الانبياء اكرمهم
 السلام قال تعالى ثالث الرسل فضلنا بعضهم على بعض وقال فضلنا نوحاً وسليمان وكلاً ائمة الحكماء
 وعلماء ائمة الفقهين في الفهم من داود وسليمان عليهما السلام مع الاشارة الى النبوة والتفاوت بين الائمة
 والنبوة وكذلك تفاوت فضل الائمة فيما جودون هذا الترتيب وذلك في البيان والفضيلة ووضوح العبارة مثل
 ما نص الله عليه من آيات داود عليه السلام فضل الخطاب مثل قوله في الحكاية لقول موسى في اخيه جعفر بن جيسان
 وعمود التفاوت الذي يدور عليه ميزان الذي يتغير به في اغلب الاحوال هو التفاوت في جهة الفهم والدين
 واعتدال الزمان وسلامة الذوق ورجحان العقل ومثال الامانات فمعرفة الاشياء هي مبادي المعارف ومبادي
 الفضائل ولا جها يكون الرجل غنياً من غير مال وغزيراً من غير عشيرة ومهيباً من غير سلطان الى غير ذلك من الصفات
 التمييزية والنفوس البهيمية ومن بابها حصل التفاوت لانه حتى بعد الثالث بواحد وفي الحديث الناس كابل مائة
 لا تجد فيها راعياً وفي الاشارة السائرة المراد بصفته وفي الخبر الصحيح عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال فقهنا الى من فقه

منه وليس كل من حفظ الحديث كالبخاري ولا كل من تفتت في الدين كان مسلماً شافعي ولا كل من قرأ في النحو
والعباري صنعت مثل الكشاف ولا كل من درس الاصول والجدل ركب بحر الدقائق كالذائق **س** وما
كل من ادق فقه مثل عمدة **س** ولا كل من صنف الزايب ذيب **س** فاذا تقرر ان المواهب الربانية لا تنسى على
حد والعطايا اللدنية لا تنفد على مقدار لم يحسن من العاقل ان يعطى على الخلق بتيسير ما يدق او على تيسير في حفظ
كلامه طامعاً ويحرم من فضل الله واسماعيل بن النعمان وطعمهم في فضل الله عليهم حتى ليس كل واحد الى الله
لنالي ليس الخط والنعم والنعيم وسائر افعال الخير وهذا ما لا يفتقر الى حيل كولا اهل المراء والنجاح **س** خلق الله
الى رب دجاجة ورجلاً كالفصحة وثريراً سعيداً علامه محمد بن اسمعيل امير ورشاد النقاد الى تيسير الاجتهاد
نوشته فائمة الحديث جعل الله فيهم قراءة الحديث وكتابه وبرهانه وروايته وزعمهم خطايب العقول
وكما وان لا يبعد من سيج ما حكمي عنهم في ذلك من النقول حفظ الله تعالى بهم السنة وبهم تيم على عبادته وكل منية
قد حفظوا الفاظ الحديث كحفظ القرآن واحرزوا كل لفظ منه بتحقيق واتقان والقوا فيها الجوامع النافذة وبسائده
الواسعة ثم فتبدل احوال الرواة وصفاتهم ورجلتهم ومواليدهم ووفاتهم حتى صار من عرف تراجم
واحوالهم كانه شاربهم وذاهم بل صار عرف باحوالهم من المشاهير والمعاصله قد نجح على من عاصرهم بعض
احوالهم من عاصره وشاهده وامام من طالع تراجمهم وتلقى عن الثقات اخبارهم فانه يراهم قد جمعو من احوالهم
وصنفوا في تعيين آثارهم ورجلتهم وقطعتهم ومنهم من تتبعوا احوالهم من كل عارف موافق ومخالف حتى اجتمعوا
قرا خباياهم الملمح من شاربهم من الاوصاف وهذا امر لا ينكره الا من جرم الانصاف لا ترى ان من عرف
تراجم الائمة الستة اهل الاممات من كتب ائمة التاريخ عرف احوالهم واوصافهم كانه لا قايهم ولا يهمل لقاضيه ورويته
في الله وحصل له من الاطمينان باقوالهم وتقرر في قلبه من امامتهم في الدين وعظم نصيحتهم للمسلمين بالاجم وحالهم
قايح ولا يهمل جايح حتى لو جاءه من يازعه في حفظ البخاري وتفاوته لما فت في عضده يقينه بحفظه وهذا وكذا
غيره من الائمة وشملهم الرواة فان الله ليس اقوا ما جعل بهم العالمية وافكارهم الصافية مصروفة الى تتبع احوال
رجال الاحاديث ورواته في القديم والحديث ثم الفتوا في الرجال ما يطلع الناظر على كل ما يقال من جرح و
تدليل وقال وقيل فلو المتأخرين ما كان صعباً وصيراً وبهمهم العالمية ما كان ضيقاً واسعاً جايحاً جايحاً
متفرقاً ولفقوا ما كان محزقاً قد قرو العلوم الحديثية اتهم تقريباً بحال وترتيباً وتهديباً فاجتمع للتأخرين
من احوال المتقدمين اجتمع عالم تيم للاولين فانهما اجتمعت لهم معارف العارفين واقوال المتخالفين وكل من الائمة
ما زال حريصاً على تقريب المعارف للمسلمين حتى انهم اكتبوا على حروف المعجم في الرجال والمتون واوقا بالام
به الاولون فلم يبق للتأخرين الا الاقطاف لشمرات المعارف والارتشاف بكون قد اترعوا لهم كل ما هم

ابتداء بحجة الله على العباد وخصها بالعلم الذين إلى يوم النباء انتهى كلامه راجعاً إلى قوله تعالى
 والوطر فانتزع به العيش تدري لذة العجز وانتقل بحاله عن معناه لم يتجلا لى تفوز بنقل العلم
 والاثر ولا نقل عاقبة شغل فليس ربي في التروا للعلم عند المعتمد راي شغل كمثل العلم
 تطلبه ونقل ما قدر وواعين سيد البشر ألقى عن العلم اقواماً ظلمهم الذات دنيا عند وامنهم
 على عز وجل وخلفوا احوالهم حظاً ومكرمة الى التي هي داب الهوى والخطى واي فخر بدنيا لم يقدر
 معاني الجمل منه كل مقتضى لا تقتصر بدنيا لبقاء طما وبالعفاف وكسب العلم فافتخر بنفس الرجال
 يبقى علمه مطهر ذكر ايجد في الاضال والتكبر ويزد من الموت بالدنيا وصاحبها وليس بقي له في
 الناس من اثره فظن انك بالدين اخوك وانت بالجهل قد اصبحت ذاصف لير الكبر عظيم القدر
 غير فني ما زال بالعلم مشغولاً مدى العمر قد زاحمت دكتاته كل ذي شرف في العلم واحكام في الفخر
 والبطر فخالس العلماء المقدمي بغيره تستقبل النفع وتامن من الضرر وهو سادة الناس حقاً
 والجلوس طهور زيادة حكماً قد جاء في الخبر والى يحسب من قوم يصاحبهم فادرك الى كل صاحب
 العز عن كدره فمن يجالس كرمياً نال مكرمة ولو عيش عريضة شئ من الغير كصاحب العطار
 تستفدية من عطري لم تحب من يحبه العطير ومن يجالس ردي الطبع يرد به وقاله دلس
 من عرضه الكدر كصاحب الكبريان يسلم محال له من نفعه لم يوق الحرق بالنشر وكل من ليس
 بهما الحياء ولا تقوى فخت كل قبح منه وانتظر والناس اخلاقهم شتى وانفسهم منهم
 بصير وصغير مخطئ النظر واصوب الناس اياماً من نصرته فيما به شرف الالباب والفكر وادرك
 الى كل من في وده شرف من نابه القدر بين الناس مشتهر فالى يشرف بالاخييار يصيبهم وان يكن
 قبل شيئاً غير معتبر ان العقيق ليمو عند ناظره اذا بدى وهو منطوق مع الدبد والمز
 بحيث بالاشارة بالفتور ولو غدى حسن الاخلاق والسيرة فالما صفوطهم في اصالة
 حتى يجاوره شئ من الكدر فكن بصوب سول الله مقنناً فافهم الله كالاخيم الزهر وان شئت
 عن الحد الذي سلوكه فكن عن الحب فيهم غير مقتصر والحق بقوله اذا احت وجوههم رأيت
 من سنا التوفيق كالتقير اصحاب السنة العلماء في سنان سهل وقاموا بحفظ الدين ولا تقى
 اجل شئ لذيقهم قال اخبرنا عن الرسول بما قد صير من خراج هذى الكار ولا تقبان من لى
 ولا التمتع بالذات والاشرا لاشئ احسن من قال الرسول ولا اجل من سنا عن كل مشقة
 وجلس بين اهل العلم جاد بما حل من الدار وحلى من الددر يون عايتو لوارو الحد بنية

فلست احسب ذلك اليوم من حمري ، فان في درس اخبار الرسول لنا ، فمتعاني رياض الجسد
 تعلا اذ عد من طير ريشته من فائمة الغين هدى المشوق بالاشواق كانه بين ظهره بنا شاهدا ، في
 مجلس الدرس بالاوصال والبراء وان اذق ما قد من علي جميل مدح تحمير الرسل والند
 زين النبوة عين الرسل خاتمهم بعدوا واطهر في مباح القدر صلب عليه العرش نوعا على انبياء
 ما جرى ظل على هره مع السلام دوا ماء الرضى ابداء عن حشبه الاكرم من الانجوار ومن وعن
 ابي بكر الصديق صاحبه في الغار فوالسراج للحمى عمر واوه المال عثمان الشهيد وعن
 ذريح النبوى وما في العشرة الغررة وخير عين عباس وحمة حل كمثل هذين في بد ووفى خبر
 وذى الجناحين في الاخرى وعن حسن وعن حسين قاتل الغلاة الفجر وعن خديجة والوليد
 وعن اولاده الغر من انى ومن ذكره وعن بقية ازواج النبي وعن من سار بعد باحسان
 على الاثر وعن عبيدك عن الذين فجد بالا من من كل ما تحبنا ومن ضربه وتب على اكل
 منا واعطنا كرمنا دنيا واخرى جميع السؤل والوطر منى حقه وكل الانبياء وما لصاحب الكرام حقا
 الذين بالبرازكى الصلوة عليهم والسلا ومعا ما من رعد وسبح كل من بالمطر وبنادى الفول
 الذى تحمى به الكتاب نفع بالوهاب الثواب ايانا وسائر الاجاب في الدنيا ويوم الحساب واما العبد الفقير الى الله
 النبى بن عمر بن سواه ابو الطيب صديق بن حسن بن علي الحسينى البخارى الشومى عفا الله عنه وعافاه وباطنه ملافا
 و زرقة لجنه وبها كافاه ولبده من النار وعنها مجاهده وحقق ان ادخلت النار قلت الذين
 لها قد كنت ممن بحبه وانفردت عمرى في علوم نفيسة وما بغيتى الارضاة وقربه ، هو لي
 صبيبا اوقع الحلو حمله واو بقة بين البرية ذنبه ، اما ينصنى شرع التكر وعقده ، المحسن
 ان ينسى هواه وقربه ، اما كان بنوى الحق فيما يقوله ، العبد من التوحيد والعدل كنية ، اما
 قلتم من كان قينا مجاهدا سيكره منواه ويعذب بشرته ، وهدية سبلا من هذا يا مجاهدا
 ويدخله خير المكاسب كسبه ، فافى جهاد فوق ما كان صانعا ، وقد احرق شوق الشياطين
 شهبة ، وما نال قلب الجيش جيش من كمال من اهل الصلابة فلبه ، فان تصفى انعم
 وان تبحر منواه فقد ينكر حلو الذاقه عذابه ، واية صدق الصب ان يعذب الاذى
 اذا كان من طوى عليه نصبه ، تحاشا الكتاب في نادية شكر ولا بد باجل جلاله عز وجل
 اول النام خداوندى برين شيعت ارشاد ايمان وعطاء علم ست الحسن لله الذى هذا ناطدا وما كنا
 خستى لولا ان هذا الله وحق تعالى بررسول نور على الله عليه السلام منتهى تعليم ومرو وعلمنا

ما العون تعلمو كان فضل الله عليكم عظيما و فرمود و لقد اتينا داود و سليمان علما و اقلا المحسن
 به الذي فضلنا على كثير من عباده المؤمنين و فرمود و علم آدم الاسماء كلها و لما ذكره گفت لا علم
 لنا الا ما علمتنا پس هر علم و تعلیم که هست از جانب او سبحانه و تعالی است و در باره کتابت زشتا و بد و لا
 یأتی بکاتب ان یتکتب کما علمه الله فلیکتب و فرمود و ففهمنا هيا سليمان فالحمد لله جدا کما امر الله
 ما علمنی و قد کنت قبل ذلک جاهلا و طوقنی منه و کنت عنه عاظلا حق تعالی فرموده و الله
 اخبرکم من بطون امم انکم لا تعلمون شئینا و جعل لکم السمع و الابصار و الافئدة لعلکم تتقون
 و این تحریف است نعم آئی قال تعالی و اما بنحوه و بک شخصیت و فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 انما سید ولد آدم و لا خیر و سلیمان علیه السلام گفت علمنا منطلق الطیر و اوتینا من کل شیء ان هالک الفضل البین
 و یوسف صدیق گفت رب قد اتیتنی من الملک و علمنی من ناویل الاحادیث الی قوله توفنی حسیدا
 و الحقنی بالصالحین و ثم تبديل فقر بنماست قال الله تعالی لرسوله سلیم الیه یحیی که یتیمافاوی و وجد
 ضلالتهم و و وجدک عاثلا فاحشی و یومئذی از حسن رضی الله عنه روایت کرده که گفت اکثر و ذکر نه النعم
 فان ذکر با شکر یا و تیز از ابی انوار روایت نموده که گفت جلس فضیل بن عیاض و سفیان بن عیینة سیلة الی
 انک یباح یتذاکرون النعم الله علینا فی کذا النعم الله علینا فی کذا و قطرب الی از ابی الاسود دلی و زاذان کنه فوری
 که قال قلبنا لعلی حدیثنا عن اصحابک فذكر منا قتیتم قلنا فخرنا عن نفسك قال حملنا منی المدین التزکیة قال له رجل
 فان الله یقول و اما بنحوه ربک فخرنا قال فانی احدث بنحوه ربی کنت و الله لا یست عطیت و از اسکت
 ابتدیت انتی فاما انا قلت ما ذكرت اعترفا لله علی بطلایا و شکرا لما استدا و مالا تحسبه الاقدام و الافواه سوسم
 تبديل فقر یتولید است چه تنها بودیم و اوجانه اولاد بخیر و وجه تحفیف کر این موهبت عظمی است که از بهیم
 تحلیل علیه السلام طلب ولد میکرد و میگفت رب هب لی من الصالحین پس و تعالی فرمود و فبشرناه بغلام
 حلیم فوری گفت المحسن به الذي و هب لی علی الکبر اسمعیل الایة و ذکر ما علیه السلام دعا کرد و گفت
 رب هب لی من لیلک ذریة طيبة انک سمیع الدعاء فنادته الملائكة و هو قائم یصل فی الحراب
 ان الله یشیرک یحیی الایة و حق تعالی ای آویم و خواجکایت کرد و لئن ائبنا صاحبنا لکنون من الشاکرین
 و او سبحانه مریم بتول را یشارت داد و ولد و فرمود ان الله یشیرک بکلمة منه اسمها المسیح الایة و قوله
 صلاح کی از ان استنباط است که بعد وفات میت اجرش برای متوفی جاری و باقی می ماند چنانکه مشروط حدیث
 شریعت نبوی است و سوال این بنده عاجز از خالق قادر خود صلاح و قلاح -- اولاد مذکور تا ابد است اقتداء
 با کما الله من قول عباده الرحمن بهنا هب لنا من ازواجنا و ذریاننا نناق و عین قوله حکما عن یحیی بن یحیی

وبلغ أربعين سنة قال واصبح لي في ذريتي وغير ذلك چهارم تعلم وتعليم علم كتاب الله وسنت خير سبل مستلهم
 عوض ربي وقياس وهذا غير ان يثبتين جليلتين يصغر عن شكرهما كل لسان وتعرفت بشرهما الشيطان الاول
 وذلك لشرفهما على كل علم قال تعالى وما ينطق عن الهوى ان هو الا وحى وحى **س** بقول مصطفى زائر زراي
 وغيره ان ما ندم شهو ويار منع گردد از اخبار عاشق را سید علامه محمد بن اسماعیل میرجه الله تعالى درین باب عبارتی
 سرایا انصاف هم مذاق این خادم سنت و کتاب نوشته و گفته اعلم ان الله ولد احمد و الشنا في الآخرة والاولی
 من نبي اعظم منه وهداني الى علمه سنة وفطرني فطره على محبتنا والارثاء محبتنا والاتباع لخلقنا والآستيطان لمحبتنا
 والقبول في ظلمة الظليل والايات را قوله تعالى جميع الاقوال في الميل بالكلية اليها وحيث العباد وكل يمكن عليها مع ان
 الاوطان التي نشأت بها ووجبت والآروع التي حملت فيها ووجبت والآرض التي هي اول ارض من جلدی ترابها
 ليس لها الظن فيها ذكر ولا الطائر فيها ذكر ولا الكتبة بها طي ولا نشر قد اخلت عن ذكره كل باب فلا ينفع فيها كتاب
 ولا ينحصر في محبرة ذو الالباب ولما جعلت على حبه ولم اجده ساعدا ولا معينا ولا عاقد اكل وجدت بغينا و
 عدا وواحد سمعت قول من قال **س** ان عليا الحديث علم رجال تركوا الابتداء للاتباع فاذا اجتهد
 ليس هو مكتوبه واذا اصبحت عند السماع قلت **س** قد اردنا السماع لكن فقدنا من يفيد السماع
 بالاسماع فوجعنا الى الوحدة لصاحب المحرر عارفا به في البقاع فقلنا ان الكتاب ثلثي وضمنا
 يتلقى سر السنان اليراع ثم قمض البعد ذلك الاخر عن افواه الشيوخ لبعض كتب السنة والاجازة لنا فيها
 لما حملنا الى مكة المشرقة ثم شرعنا في نشر ذلك والدعاء اليه من سنة اثنتين وثلاثين وماية والفت سنستع
 واين بعينه حال اين آشفته بال از بدایت زمان شعورتا حصول بصیرت درین علم شریف و اخذ ان از افواه
 مشایخ یمن ووجادت ودر کتب صحیح اصحاب این فن سنت و تاحق تعالی افزا باین شرف نواخته از جمیع علوم
 ابناء وهر وفضلاء عصر دست همیش کواد ساخته **س** سرور خاطر اجاب زائر از این است حسن تقریر
 باغ محثران تنها الحال کل همت وجل عزیمت می نمود و نشر و ذکر علوم کتاب سنت و مباحثی بود و قبول
 احادی از اکابر و افاضل و اصحاب غرنداد و از طریق اجل و درود و قدح بر معاصرین که از علم سنت بی بهره محض
 اگر چه دعای معرفت با عرض و طول و شسته باشند قطع نظری نماید و کیت که **س** زائر همه علم و عمل او حدیث
 بیچاره جزین خانه و ذکر هیچ ندارد و پیچ اتصال نسبت با شرف من اخبره الله تعالی الى الدنيا و فضل من یسری
 به علی البراق الى السموات العلی صلی الله علیه و سلم سید علامه محمد بن اسماعیل میر گفته الاتصال بصلی الله علیه و سلم
 و نعمة یعرف قدرها کل من کان من اهل الفطن فاخرج الطبرانی فی الکبیر و الحاکم وصححه و البیہقی عن عمر بن الخطاب
 مرفوعا کل سبب و نسب منقطع یوم القیامة الا سببی و سبی و اخبره الطبرانی فی الکبیر عن ابن عباس مرفوعا و اخبره

الحمد والحمد من حديث السور من فروعها فاطمة بضعته مني ليقضي ما يقضيه ويسبغ ما يسبغها فان الاستسبغ يقطع
 يوم القيامة غير نسي وسبغ وصهرى وشرف الاتصال به صلى الله عليه وآله وسلم امر لا يحمله احد من العباد ولا يقدره
 اهل الاغوار والامجاد ومبدا في الاتصال به جدي علي بن ابي طالب والرفقني القلب له مشهور فقال محمد مصطفي وعلي
 المرتضى وانما كان اولاده اولاد الرسول صلوات الله عليهم الاخرجه الطبراني في الكبير عن جابر بن عبد الله عن ابي عبد الله عن مرفوعه ان
 الله جعل ذرية كل نبي في صلبه جعل ذريتي في صلب علي بن ابي طالب اخرجته القضا الخطيب من حديث ابن عباس
 وثبتت تسمية مسلم للحسن والحسين بانها ابناه في روايات صحيحة ومنها في الحسن ان ابني هذا سيد الحديث وثبتت انها
 وخلافة محمد صلوات الله عليهم وهو علي بن ابي طالب وحملها وتلقا قوله تعالى انما اصولكم الكو والكه فثبتته انتهى وتام هذا البحث
 قد ذكرناه مع القسالة نسبنا الى خاتمة الانبياء عليه التحية والتسليم في كتابنا الفرع الناجي من الاصل السامي من شفاء
 ظهير جليله هذا ونحتم الكلام على حمد الملك العلما كما بدأنا في اول مرة ونشأ بستان الحسن حمد هجاء كره بعد كره

للك الحمد حمد اذ انما ابد امننا	للك الحمد حمد اذ انما ابد امننا
جاء مدحيد في قبح الان والكنا	للك الحمد حمد باللغات جميعا
مطابقة والا لزامات والضمنا	للك الحمد حمد بالعبادات كلها
ولم يستطعوا بعد ذلك له وزنا	للك الحمد حمد بالعبادات كلها
وما فيهما من الخير والسهولة المحرنا	للك الحمد حمد بملاء الارض السما
للك الحمد حمد لا يزول ولا يقص	للك الحمد قبل الحمد والحمد بعد
فستعرق الاقص من الحمد والا	للك الحمد حمد اشمل الحمد كله
يقال له الحمد قد فزت بالحكمة	للك الحمد حمد بالقبول مقابل
ولو لا كذا لراعه لفظا ولا معنى	للك الحمد اذ علمتني الحمد الثنا
وموجوده مرفق من نطقه مني	للك الحمد يا كافي الفتى كل مطلب
تبارك كرم اعطى العباد وكبر اقن	للك الحمد باجرزل العطايا الخلق
فصرت له من حمد وابنه ابنا	للك الحمد من نسل الرسول جعلتني
وايد لنا من بعد خوفه امننا	للك الحمد كرم اعظمي ففته
ودليقتي منه علم المقصد الاستم	للك الحمد للعلوم التي هي خد بيني
ينابيع من قاف قد سين اواد في	هديت الى بحير من العلوم واخر
حري كل لفظ منه هماروضة غنا	علوم كتاب الله والسنن التي

لقد لامني في جميع اكل جاهل
 وبلغ في صري ومد كنت وانقا
 الامر على حب الرسول وقول
 ولولا مني في غيره كنت قايلا
 سيقم عذالي على سنن الهدى
 ولكنه لا ينفع العلم وحده
 فكن عاملا معهما علمت فانما
 نعم ليس شيء من علومك نافعا
 واستسنت اقوالا وشئنا قواعدا
 اياك غدي يثوي يقينا باننا
 كذا ابر سيننا قارب السن ناحرا
 يرى ما حوى الميزان من كل محب
 وتالي كتاب الله صار مقدا
 يقال له اقرء وارق ما كنت قاريا
 احبائي ولي العزمنا ولنرتب
 عجبنا لمن يلجوا بما ليس باقيا
 حتى متى نبني بيوتنا جسد
 اظي فحقق فيك ظني وان اكن
 واجر علينا اللطف في كل لحظة
 اقلني اقلني واعتقرني ما مضى
 ولا تحزني في موقف الحشر واعطيني
 قد مت وما قد مت ذا من التقي
 وبالرسل الغر الكرام متابعا
 فيا سيد الرسل الكرام ومن اتى
 وانما احسن كفا اذا حضر العطا

له
 امراد من القدر
 تقيان واثق
 على من لا يدر
 انشاء اياتنا
 فاسلم منها
 فاقول انما
 فكان من
 القادر من

وصار كمن من كنت لخب خدنا
 برقي مات الباطنون لنا عينا
 وهيات لا اصغي لي لا نفي اذنا
 اسبا عدا في سعاد ذكرا ولينا
 بما قد جوه من ندامت حرسنا
 وسئل سورة الاعراف عن ذلك المعنى
 يزجر في الاخرى باعمالك لوزنا
 وان كنت قد جفقت الشرح والمنا
 اذ لم تكن تقوى الا له ركنا
 وليس فما اجدي ذكاه وما اغني
 على كل ما اجري البراع وما سنا
 وبالا عليه لا يقبل ولد ونا
 وما عرفت تلك العلوم له ذهنا
 فقد فزت في الصبي من البر والسن
 وننوي فعال الصالحين وركنا
 فيهد وما ينبغي ويعبر ما يغني
 واعمارنا مننا تصد واثنا
 ضسنا فقد احسنيت في جودنا
 وردنا هدي انا الى ربنا هدا
 ومنع بما ترضاه منا وامنا
 كتابي فضلا من اياك والي
 اقر به لكتنا باك امنا
 لما فرض الختان علينا وما سنا
 بحير كتابنا عجز الانس والجنا
 فاعطى وما اكدي ومن وما منا

عصفون اخبار الرسول سپس بر خاطر حفظان حدود متون و اسانید و مستمعان و دواوین معاجم و مسانید
 و متطلعان قوایح و مباح روات و شیوخ و کمیزان مقادیر حکم و منسوخ و مراعیان مباح محفوظات و معروضات
 و مبتدیان منابع طرق مقطوع و موقوف مرفوع باو که فنون اصول جمله علوم و آبنیه جمیع منطوق و منقول
 هر چند غریب نظر یا غریز و لماست آما به جای آن علم اصول حدیث بشیر و نذیر و فنی اساس سنت مطهره
 و لیدر علمی گرامی بایه و صنعتی بلند پایه و قضیاتی نمایان و گنجی شالگان است بدست هفتاس که آید پادشاه
 ملک ایمان گردید و بایه که از فقره آشناسند او را از پستی جبل و ضلالت باوج علم و هدایت رسانید معنی
 این علم اعلم فحول فضلاء است و عارفین کلل زمره علماء و هر که جاہل از وی است اودن خبر که ضعیف
 خیال است و در انجمن نبلاء مضطرب البال و دستر و ک القال آهر حیدر خود را افضل فضلا گیر و یا کمال کمال شمارد
 و کیفیت که بی مزاولت این فن شریف و مهارت این صنف صیفت کاری از پیش نیرود و بدون تثبیت
 یا ذیال این علم لطیف متسک بسنن علی و جمیع صورت نمیکند و اعمال ترجیح و تطبیق و ادراک غوامض تنقید
 تدقیق و وقوف بر ایاضات اسمان النظر و شعور متلویات نخبه الفکر و حل عقود استخراج و استنباط و استنباط
 جسد در تنقیح مناط جز با استعمال این اصل صیل و بنیان جمیل دست بهم ندهد و بسکافات خدایات اسرار
 و استطلاع مصلحات افکار و زیادت بصیرت بفرع و تمرید خبرت بمسائل موضوع و مرفوع غیر از طبع
 اصحاب انظار غایره و آریاب افکار صاحب سباحان این بحر زار و سیاحان افنیه این دایره زار بر روی
 کار نیاید و این فن اصول با چنین عرض و طول که حصص حصول یا مولد ارشاد فحول بروی سنت هنوز چون
 شجره کیمیا نا پیدا و همچو بال سها و عنقا در کتم اختفا جلوه پیراست خصوصاً در حکمت عجم لایسا و در سنن هندوستان
 کسان بی درین فن مبارک که محول غلبه اهل علم و سهل التناول باشد معلوم و متداول نیست با آنکه حاجت علماء
 دین بسوی آن داعی و رغبات طلب علم و بهرسانیدش ساعی اگر چه بعضی رسائل مختصره و در لیاقت مقصود بر
 تازی در بعضی زوایا چون جابجا موجود باشند اما از غایت ایجاز و مغل مرام است و تحقیق حق در آن تحت اللام
 بنا و علی ذلک نظر باشاخت اصول دین اسلام و تحمیر محافل علماء اعلام بقیض اقوال صادقه و ربط مسائل
 و آئینه تشدید مبانی سنت عزرا و تزیینت تاج آرا و جناب مستطاب علی القاب عارف لغوی سنن و کتب
 حافظ صدور روات مضابط قیود و ثقات جبل الرحمة عرفات معارف آئینه مفتاح باب لکعبه و ما بهب لکعبه
 راغب مفردات کلام ربانی امام المحرمین ربانی و معانی معدن جامع سنن مطهره و مخزن رسائل متبرکد
 یحیی بن عیین علوم جرح و تعدیل نوادی تقریب ارشاد و تمکین خشخ جانی منبع اعدل ابن التیمیدی مثل
 شوقانی صنفاً و فضل و کمال حافظ ذہبی میزان الاعتدال خطیب منبر ارشاد و هدایت حاکم حکمت روات

و در اینست که از سطره العقل سنانید بکارم اخلاق و فتنهای سلسله متعلق النفس و آفاق متعلق الاخبار فضیلت و شرف
 میل الاوطار سیادت و تاملت امام جماعه موحیدین مقدمه بر مبدء متبعین ابن جریر حلقه معرفت معلوم نفسیه
 ابن کثیر مدرسه فقهی حدیث بشیر و مذری فقه البیان تفسیر تنزیل تحکیم احکام احادیث و تاولیل آغوشی بهشتیه
 الشریف الامیر بدرالملک النیر الذی الجود التفاضل و ابوالاجاه امیر المملک السید محمد صدیق حسین
 خان صاحب جبار باری که اندکی ایامه کبارک فی الاول و ازاده بسطه فی العلم و لعل و الغنی و التوفیق و التمام
 بخود الارضین و السموات و حفظه عن جمیع المکاره و التبعات ابن کتاب برکت انساب کامل الاحسان شیخ
 منج الوصول الی اعطال احادیث الرهنول ثالثه نمود و حوالتین سائل و نقایس سائل
 من اصول حدیث زاد ان عبارت سهل متبع تخفیف فرمود و بر وجهی در شرحه تحفه زریلیج و تهنیه کتاب کشیده
 بهشت بیان صادق الطالب از عدول اباحت فقهون مقام کیش بهر وافی ستاننده و منتیان تکامل الصناعه
 از ابواب و فقه و فلسفه و مشکلات خویش سازند قدر این نعمت غیر مترقبه عظمی کسی شناسد که سیاحت بحال ابن
 علم بر مرکب النظاره دقیقه کرده باشد و مسکنات این فنیه با رده کبری کسی دانند که شطری از عمر عزیز خود را
 سباحث جوینده این فن بسر آورده و بدو و چیزها باشد که وجود این شیوه جامع مفیده و درین اقطار بهر زبان سلیس
 قرین کی از احاطه لغت الهی و تائید برکات رسالت پناهی مست بها تا این کتاب باریت انساب نه چنان بود که
 که باریاد صفات کاشف افقاری و مشتبه باشد یا بسط فی البیان لغت صادق و متضمنه فقهی و فقهون و فقه
 گویندی و حق پسندی سنت و خزانة غامره و جواهر و ازهر و آشنندی مقدمه فتح الباری سنت و خزانة ارشاد و الساری
 نفس حج تنزیل اجتهاد و دست و وکیل صریح کتاب انتقاد نام که و مقلدین آراء رجال سنت و شیوین خانده
 عقول اخیال و اخیال اصلاح اصحاب سنت و توحید سنت و سبوحان ربیع و فروع و تقلید و نصب السکر منزه و فقه
 و اجمال الطرحه دقیقه تدقیق سوادای دل و دوا وین محمدین سنت و تعامل تحقیقات محصول ایمه وین نقیصه اخیال
 منجبه حافظ ابن حجر عسقلانی سنت و اجمال تفصیل مؤلفات ایدیه یافانی منجبه متعلق الانظار ابن وزیرت و منجبه توفیق
 الافکار ابن امیر منتقد باعث معیشت ابن کثیر سنت و مناخ و کتاب تحقیق ابن اثیر جان تقریب الوادی سنت
 و ایمان تدرب الراوی جمیع راز است که فی عالم کج زبان لب بر شنایش کشاید یا باطله یا میده رنگ میداد
 نغمه و حدیث سرلید بآن و همان حافظ سنانید و معاجم و روانه و اسبج و تراجم و تشنه کامان وادی سنجازت
 و غار بیا خلیه گان و شت سماع و روایت اگر نقد جان در خریدار ایشان باز ندانید بقدر عوض کرده باشند
 و خارجان معارج اصول و ناچیان مناجح مشغول اگر دمی بفرغ خاطر زیر سایه طوبای معارف و تحقیق
 بیاسانید نقش یاد تالیفات که شنگان از صغیر سینا بهر گنجینه بیادید حیف از قدر نعمت ناشناسی سنت که

از راه چهل جمله صلح و معاصرت این گنج شایگان را با وجود مقتدرت و ایگان از دست دید و این دولت
 بی زوال را با وجود وسعت ذات و زیب گوشت و گرون معلوم خود سازد و باری احدی دعا می که با این همه
 عسرت از همان صافی و دلالت ضامرتناقه و فخران سرایه تمیز و الغدام علما عزیز بهنو تقرض بخت الهیه
 در بسیاری از دلهای اهل اتباع باقی است و هم عالی صا جلالان و ارادات صا د و شیفنگان سنت
 نبی آخر الزمان معلوم بر معارج ادرک علومش عایج و راقی نبائی خال این محبوبه فضل و کمال کعبه سعادت همدینا
 نصیحت انصاف و فزانه یکجا نه جوهر فرد زانه مهر سپهر جهانماری تاجدار کشور که بگارتی اساس حکم چاه و گشت
 قیاس منیع عدل و نصیحت خزینه دولت و اقبال گنجینه شرف اعمال تزیین و ساد و امارت کبری آورید
 نشین ایران دولت عظمی متاع رکائب آمال و امانی متعجب مضاعف و آثار نفع انسانی حافی بسین صفا و ناسی
 بیع ظلالا و عزت بخش زمره موصدین و رونق شکن جماعه مبتدیه من قاصع آنها ظلم و فساد و جورکسین اساس عدل و داد
 صریح مجایع سنت مظهر و نبویه شریع و دوا این کتب اسلامیه عالیه الهم و الیه النعم و به بحر سخا و کرم نموده تسخیر بی آدم
 حضرت نواب شایبهمان حکیم منتب بر کسین دلا و عظم طایفه اعلائی ستاره دهند ادا ام البدع و با و قبا
 ما غر و القری و ترثم در بلده بمحوال محبیه و دهنه و زاده و صد و نود و دو و پیر و با تمام مهنم مطایع ریاست علی
 جامع صفات سید و ملکات همیه مولوی محمد عبد الحمید خان عا فاعلم الرحمن و تصحیح کمال مستقیم ضیال گزین
 و مستوعب فوائد پسندیده مخزن فوائد بی حد و عوا که لا تقف عند حد مولوی سید و الفقار احمد
 بمحوالی نفوی سید ابد العالی الولی و شرکت نظر ثانی متقن مجذ و الفضل المت مولوی محمد عبد الصمد پشاور بی صفا
 اند عن کل شئ و در و کتابت قلم جواد ترشم سرایا زیب و زمین بری از هر صمت و شین منشی احمد حسین
 معنی پوری خطه المد عن کل غویه و غوی و مطبع شایبهمانی بکلیه انطباع محل گشته و بالانعام نواب خرم پند
 رونق و دلا گرفت

قصیده و رباعیه تالیف ختم کتاب منزله کلک گنج هر سالک ناظم شیدا بیان
 شاعر بایع الزمان حافظ خان محمد خان شمس المیه القدیر

شوق بالی که دلم را بگزارش گریه راز	مشکل آدم بر موج معانی پرواز
ماحول برین نیزنگ ادا می بینی	قلم ناست درین راه محبت غماز
عمر من این خشم بر و بخت غفلت	سخن من بود افسانه شبهای دواز
بسکه بوزال بر از گری گشتار است	دیگری چون من دل آفته ندارد از

قلم را بر سر منقوشه است ای سحر
 مدد ای خاصه بدستانی الفاظ است
 بان سحر و برگ را دات که شایم پروا
 ای فلک تو چه بلائی که مرا آزاری
 میرصدیق حسن خان بهادری که مدام
 آن جنیت کش تقسیم امارت که بنزد
 همدش منیل نماید چو بسوی اعلی
 آفتابی کند از زوره خاکش نشکفت
 کی ز میخ و دگر آن جوت زنده شد
 بنو شایم ز اخلاص هزاران دستر
 با وجود دشمن چنین قول زنده علی
 عمادینت عجب نیست دل مجربان
 قلم او که بود شایخ نبال خوش
 علم را بتکدی به نشان به ادب
 دایه محرم کند آید چو بسوی تفصیل
 خاند کش مانی از تنگ طرز نیست
 قلش نادره زانی رقم او نیست و گر
 میرم آن قصد که گیسوی معانی برستا
 بتمنای جنابش بگرایند جسد
 آنکه از بهر طلا کاری هر صغری او
 ای همین سحر طرازی که نظیرت بود
 ای که گر نشمن از وصف عظیم تو سزد
 غیر و انشای ثنائی تو بفرما چه برگ
 دیگران راست بعد فکر سخن گفتن نغز
 تا بدیج تو کن مشق زبان گردانی است

ق

رقص طافوس ز تنیست مدین گلشن باز
 مدد ای فکر نگهبانی معانیت نیاز
 بان پروا مال عقیدت که نایم پروا
 داور ما بست روی پروا و هم بنده نواز
 قلش سحر طرازیست و بنایش اعجاز
 کاسما خفا بودش بنده مظهر رنگ نما
 طبع عالیشان گراید چو بسوی اعجاز
 عجیب نیست اگر نیست براید بفرار
 چون صدادر و نه آهنگ حقیقت ز حجاب
 بنسب ویم به مدح بگام احباب
 که اگر با تو سازند تو خود با هم ساز
 در شایخ خم گیسو بکشد گر آواز
 برقم او چه راز است خراش نهان
 فضل را بی تقلید فزاید به نیاز
 خرمین از دانه کشد گر نماید ایجاز
 بگذرانی نقشی است که می گردد به نیاز
 رقص پرده کشانی سخنش آید باز
 شاه آرای بیان آید ما زیم انداز
 بتماشای کتابش بفرمایند در آزار
 ز خوشید بر انست که آید بگزار
 ای همین بنده و نوازی که ندانی نیاز
 ای که نظم من از مدح شریفیت بهتر
 غیر و آهنگ ولای تو بفرما چه ساز
 آن شهر نیست که خویش کشاید آواز
 آسمان نیز بر انست که گردد دسان

ذآیات مهرت آست
 جبینش طلبا شیخ کمال
 اما می بحارب دین نبی
 نظیرش نیابی میان عرب
 بهر دستانی که گیرد مسلم
 دین هر فرخ سعادت نشان
 بتالیف و تصنیف اسفار دین
 یکی نامه آراست مینو نگار
 قوی و ضعیف و صحیح و حسن
 تحس کنان سال تاریخ را
 بهر ستم نیتا دسر رشته

ز دیوان لطف ازل یک تم
 دلش سعدن گونه گونه حکم
 چراغی بمشکات بیت الحرام
 مثالش نه بینی درون عجم
 مرصع نگار و جواهر رستم
 وجود و شریفش سلسله مقننم
 خداداد و توفیق و نصرت بهم
 اصول حدیث نبی زور رستم
 ازین نسخه گرد و مینو زهرم
 با کلمات آفاق گشتی زورم
 بی سال مقصود بی بیش و کم

بناچار گفتم من از روی چاره
 اصول حدیث آید اندر رستم

۹۲ هجری

صحیح نامہ شہج المول الی اصطلاح احادیث الرسول (ﷺ)

صفحہ	سطر	خطا	صواب	صفحہ	سطر	خطا	صواب
۳	۵	سبتہ عشر	سبع عشر	۴۵	۲	از انجل	از ان جملہ از
۴	۷	واشقاد	واشناد	۴۷	۱۲	بنیۃ	بنیۃ
۵	۲	معوت	معظمت	۴۸	۱۶	ابولہ	اسئلۃ
۷	۱۱	بالحمد	بالحمد	۵۰	۷	وشبہ	وشبہ
۱۰	۲۵	ومعنی متواتر	ومعنی متواتر	۵۲	۵	پرودہ	پرودہ
۱۲	۱۶	کعب	کتب	۵۳	۱۸	عنفت	عنفتہ
۱۳	۱۸	مشید	مشید	۵۳	۲	من بنی	یثقی
۱۷	۲۱	شبہ	شبہ	۵۴	۳	ومالک	مالک
۱۷	۲۵	آخری	آخری	۵۷	۱۶	اور	اورا
۲۰	۲۳	چار	چہ	۵۷	۳	اگر اجتماع	اگرچہ اجتماع
۲۳	۵	دین وضبط	دین وضبط	۵۸	۸	فلان عن فلان	فلان عن فلان
۲۵	۲۲	وجہ	وجہ	۶۲	۶	آذار	آذر
۲۶	۳	بخاری و سلم	بخاری	۶۳	۱۶	روایت	وروایت
۲۷	۱۵	باباقی	باباقی	۶۴	۳	التحیانیۃ	التحیانیۃ
۲۷	۱۸	ومن	ومن	۷	۶	بزای	بزای
۲۸	۸	بان	ان	۶۹	۲۲	یاخیر	یاغیرشش
۳۰	۱۷	عمرو	از عمرو	۷۰	۷	لاعدوی	لاعدوی
۳۰	۱۰	لتقسیم	لتقسیم	۷۱	۲۵	آہنہا	آہنہا
۳۱	۲۰	صحیحہ	صحیحین	۷۳	۶	تحریر	از تحریر
۳۱	۷	صحیح	صریح	۷۴	۱۵	ابن اشیر	ابن اشیر
۳۲	۲۵	نوشتہ اند	نوشتہ	۷۹	۹	با اسکان	با اسکان
۳۵	۲	بہا و	بہا	۸۰	۱۳	وانی	وانی
۳۶	۸	چہار	ستہ				

صواب	خطا	صفحہ	سطر	صواب	خطا	صفحہ	سطر
گویند صدوق	صدوق	۱۱۱	۲	قال	قال قال	۸۲	۲
کذا	و کذا	۱۱۲	۲۳	الشاذ	للشاذ	۸۳	۲۳
ثلاثه	ثلاثه	۱۱۳	۲۴	بعید	بعید	۸۴	۱۳
الراوی	الراوی	۱۱۳	۳	ای از اتولج	ای تو ج	۸۴	۲
اذا	ذ	۱۱۴	۲۳	عینیه	عینیه	۸۵	۱
راوی او	راوی	۱۱۴	۲۰	=	=	۸۶	۲
دوینق	دوینق	۱۱۵	۱۵	احدهما	احدهما	۸۷	۲۱
الراعی	الراعیة	۱۱۹	۱۹	سفیان	در سفیان	۸۷	۱۳
الراعی	الداعیة	۱۲۰	۲۳	قرأت	قرارت	۸۸	۱۹
لم یقویه	لم یقویه	۱۲۱	۱۲	عینیه	عینیه	۸۹	۱۲
یکون	یکون	۱۲۲	۱۵	اسم	اسم	۹۰	۹
زائحه	اربعه	۱۲۳	۲۱	مردہ	مزو	۹۱	۲۳
آراء	آرای	۱۲۵	۱۷	یقتصر	تقتصر	۹۵	۱۵
نفخ	نفخ	۱۲۶	۲۴	العرة	العرة	۹۶	۲۳
جالس	محال	۱۲۷	۶	الحمه	ایه	۹۸	۱۲
گفته	گفته	۱۳۰	۱۰	الثقات	الثقات	۱۰۱	۱۹
ان	ان	۱۳۱	=	بن العاص	بن عمر والعاص	۱۰۵	۱
قرأت	قرارت	۱۳۱	=	افها	فیما	۱۰۶	۲
ما شیک	ما شیک	۱۳۲	۲۳	ذکروا	ذکر ا	۱۰۷	۳
تزداد	تزداد	۱۳۴	۱	عدوله	عدوله	۱۰۸	۶
لفلان	لفلان	۱۳۵	۶	لفظہ متمم بالوضع	تتم بالوضع لفظہ	۱۰۹	۲۲
المعلوم	المعلوم	۱۳۶	۶	واما کذاب	واما کذاب	۱۱۰	
بضاد	بضاد	۱۳۷	۲۵	واو داما	او و داما	۱۱۱	۱

صحنه	سطر	خطا	صواب	صحنه	سطر	خطا	صواب
۱۳۶	۱۱	ماده	ماؤه	۱۴۲	۱۱	البرز	البرز
۱۳۸	۱۳	البحر	مار البحر	۱۴۳	۱۴	مشبه	مشبه
۱۵۰	۲۵	شبهه	شبيه	۱۴۲	۲۳	واحد	واحد
۱۵۵	۲۰	فلا یقط	فلا یقطه	۱۴۳	۱۵	حبیب	حبیب
۱۵۶	۶	چارم	پنجم	۱۴۳	۱۴	بن امه وابوهمی	بن یحیی و همی امه
۱۵۷	۱۴	التنیه	التنبیه	۱۴۴	۲	عمر بن زراه	عمر بن زراه
۱۵۷	۶	محضرین	محضرین	۱۴۹	۵	الکنتیه	الکنتیه
۱۵۸	۱۰	وزیده	وزیده	۱۸۰	۱۹	آذان	آذان
۱۵۸	۱۵	ازدی	ازوی	۱۸۱	۹	مکروه	مکروه
۱۵۹	۱۹	و گفته	و بعضی گفته	۱۸۳	۱۳	بن عتیق	بن ابی عتیق
۱۶۰	۲۵	اوراک	اوراک	۱۸۴	۱۱	التنبیه	التنبیه
۱۶۲	۴	فبغضی	فبغضی	۱۸۷	۱۰	عسیت طلحه	عسیت طلحه
۱۶۳	۱	لکفیتکمو	لکفیتکمو	۱۸۷	۱۵	ابی ریاح	ابی ریاح
۱۶۴	۵	موثوقون	موثوقون	۱۸۸	۲۵	ساد	ساد
۱۶۵	۶	النبین	النبین	۱۸۸	۱۰	ایها	ایها
۱۶۵	۱۶	ساله	ساله	۱۸۹	۱۸	ذکر تارنج	ذکر تارنج
۱۶۶	۲۰	واربعون	واربعه	۱۹۳	۸	صفا	صفا
۱۶۹	۲۳	کثیره	کثرة	۱۹۴	۲۵	وول	وول
۱۷۰	۲۱	ضیزی	ضیزی	۱۹۴	۸	زجر	زجر
۱۷۰	۱	ادیس	اولیس	۱۹۷	۲۲	فرقة	فرقة
۱۷۱	۷	وجین	وجین	۱۹۸	۷	بنشیند	بنشیند
۱۷۱	۱۳	لا توجد	لا يوجد	۲۰۱	۱۶	شمارا	شمار
۱۷۱	۲۰	و کنیة	و کنیة				

صواب	خطا	صفحہ	سطر	صواب	خطا	صفحہ	سطر
ذاصغر	ذاصفر	۲۱۷	۸	اولی تر	اول تر	۲۰۳	۴
یصجم	یصجم	۲۰۹	۱۷	مختصر	مختصر	۲۰۹	۱
امرو	ایمرو	۲۱۲	۲۵	دیگر از محمد شمس	دیگر از محمد شمس	۲۱۲	۱۲
زکریا	زکریا	۲۱۹	۱۹	بن عبدالرحمن الکی	بن عبدالرحمن الکی		
قلت	قلت	۲۲۰	۱۲	مسعی باع النظر	مسعی باع النظر		
المصطفی	مصطفی	۲۲۱	۲	فی توضیح نخبہ افکار	فی توضیح نخبہ افکار		
تسمیہ	تسمیہ	۲۲۱	۶	واین امر مزج شود	واین امر مزج شود		
هذوا	هذوا	۲۲۲	۱۷	دیگر از محمد شمس	دیگر از محمد شمس		
اعطی کاشی	احسن کاشی	۲۲۲	۱۳	یعنی	یعنی	۲۱۳	۱۳
جبلت	جملت	۲۲۴	۱	الصلوات	الصلوات	۲۱۴	۲
والغدام	والغدام	۲۲۴	۳	اشار	اشار	۲۱۴	۱۵
بی عد	بی عد	۲۲۵	۱۳	افضلهم	افضلهم	۲۱۵	۱۴
تالیف	وتالیف	۲۲۸	۴	افضلهم	افضلهم	۲۱۵	۱۴
		۲۲۸	۴	میتبی	میتبی	۲۱۷	۷

۵۳۸

شرط مسلم وزاد ابن حبان في بعض طرقه ما هم قاضوا به ورواه البيهقي في شعبه الايمان قلت
 الوفاء الذين ينفقون الاموال في الله تعالى واستقروا والعار جميع عامر يعني مستقر من غير معنى وعمر وعثمان ابن عمر
 رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا تيسر الحاج فسلم عليه وصافحه وعره ان يستغفر له قبل
 ان يدخل بيته فانه مغفور له رواه احمد وعنه ابن جرير رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 من خرج حاجا او مستعمرا او غازيا ثم مات في طريقه كتب الله له اجر الغاوي والحاج والمعتبر ورواه البيهقي في شعب
 الايمان عنه ابن عباس رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال الطواف حول البيت مثل الصلوة الا انكم
 تكلمون فيه فمن تكلم فيه فلا يحسن الا بخير رواه الترمذي والنسائي والدارمي وذكر الترمذي حيايته وقصوه على ابن عباس
 وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم نزل الحجر الاسود من الجنة وهو اشد بياضا من اللبن فسودته
 خطايا بني آدم رواه احمد والترمذي وقال هذا حديث صحيح وعنه ابن عمر قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم
 يقول ان الركن والقيام يا قوتيتان من يا قوت الجنة طمس مدورهما ولو لم تلمس لخر بها الانسان اما من المشرق والمغرب
 رواه الترمذي وعنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم في الحج والعمرة يوم القيامة اعيانكم
 يبصر بها ولسانكم ينطق به ليشهد على من استلمه حتى رواه الترمذي وابن ماجه والدارمي وحسنه ابو حاتم قال الهروي
 على ما هنا يعني اللام لان اللام للفتح وعلى الضير يعني من استلمه عن اعتقاد صحيح ومحبة واعزاله ليشهد له بخير واستلمه
 عن استخفاف واستهزاء يشهد عليه بشيء ويكون له يوم القيامة خصا وعنه عبيد بن عمير ان ابن عمر كان يزعم
 على الركنين زجاجا ما رايت احدا من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم يزعم عليه قال ان افعل فاني سمعت
 رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان سمحها كفارة الخطايا وسمعت يقول من طاف بهذا البيت اسبوعا فاجصاه
 كان كمن تقى رقبة وسمعت يقول لا يضر قدما ولا يرفع اخرى الا حط الله عنه بها خطيئة وكتب له بها حسنة رواه
 الترمذي عنه ابن عباس بن سبعة قال رايت عمر يقبل الحجر ويقول اني اعلم انك حجر ما تقفع ولا تنقض ولو لا اني رايت
 رسول الله صلى الله عليه وسلم يقبل باقبالك لتقتل عليه وعنه ابن جرير ان النبي صلى الله عليه وسلم قال ولكن يسعون
 لما يعني الركن اليماني فمن قال اللهم اني اسألك العفو والعافية في الدنيا والآخرة ربنا آتانا في الدنيا خسرته وفي الآخرة
 حسنة وقنا عذاب النار قالوا آمين رواه ابن ماجه وعنه رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم
 قال من طاف بالبيت سبعا ولا يحكم الا بالسبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر والرحمن واللاقوة الا بالله محي عنه
 عشر سيئات وكتب له عشر حسنات ورفع له عشر درجات ومن طاف فتكلم وهو في تلك الحال خاض في الرحمة
 برجلية كخاض المار بجلبية رواه ابن ماجه وعنه عايشة رضي الله عنها قالت ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
 قال ما من يوم الا كفر من ان يعق الله فيه عبدا من النار من يوم عرفته وانه ليدنو ثم ياتيهم الملائكة فيقول ما هذا

هو لا رواد سلم وحقن عمرو بن شبيب عن ابي بصير عن جده ان النبي صلى الله عليه وسلم قال خير الناس من قال لا اله الا الله يومئذ
 وخير ما قلت والنبيون من قبلي لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد وهو على كل شيء قدير ورواه الترمذي
 وروى مالك عن طلحة بن عبيد الله عن ابي قتادة عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لا اله الا الله وحده لا شريك له
 عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لا اله الا الله وحده لا شريك له لا اله الا الله وحده لا شريك له لا اله الا الله وحده لا شريك له
 في يوم عرفته وما ذاك الا لما يرى من منزل الرحمة وتجاوزا من الذنوب العظام الا ما روي يوم بدر فانه قد روي
 جبريل بنع الملائكة رواه مالك حمدا وحقن جابر بن عبد الله عن النبي صلى الله عليه وسلم قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا كان
 يوم عرفته ان الله ينزل الى السماء الدنيا فيباهي بهم الملائكة فيقول انظروا الى عبادي اتوني شعثا غبرا فثابتين من
 كل فج عتيق اشهدكم اني قد غفرت لهم فيقول الملائكة يا رب فلان كان يرتحق وفلان وفلان قال يقول الله عز وجل
 قد غفرت لهم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فاس يوم اكثر غفلة من النار من يوم عرفته رواه في شرح السنة
 قوله ضاحين اي رافعين اصواتهم بالتلبية الصبح رفع الصوت والمجزع والتفزع قوله يوم حق اي يوم يسوء ويؤيب
 الى غشيان المحارم وحقن عباس بن مرداس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم دعا لامة عشية عرفة بالمغفرة
 فاجيب الي قد غفرت لهم ما خلا المظالم فاني اتخذ للظلم منه قال اي رب ان شئت اعطيت المظلوم من الجنة وغفرت
 لاشيا لم يحب حشيتة فلما نهج بالبركة اعاد الدعا فاجيب الي ما سال قال فضحك رسول الله صلى الله عليه وسلم وقال
 تيسر فقال له ابو بكر وعمر يا ايها النبي ان هذه ساعة ما كنت تفحك فيها فاذي اضحكك الله منك قال
 ان عدو الله ليس لما علم ان الله عز وجل قد استجاب دعائي وغفرت لامتني اخذ التراب ففعل بحشوة على راسه ويدعو
 بالويل والثبور فاستعاني ما رايت من جزيه رواه ابن ماجه وروى البيهقي في كتاب البعث والنشور نحوه قوله ما خلا
 المظالم اي حقوق الناس قوله لا يدعو الويل اي يقول يا ويل يا ويله يا ثوراه والويل حلول الشر وهي كلمة عذاب واسم
 واد في جهنم والثبور الهلاك والراد بالامة قالوا هم الواقفون بعرفة ومن هاهنا قيل ان الحج يكفر حقوق العباد
 ايضا وقيل هو محمول على المظالم التي تاب عنها فلما استحقق عن يحيى بن الحصين عن جده انها سمعت النبي
 صلى الله عليه وسلم في حجة الوداع دعا للمخلصين ثلثا وللمقصودين مرة واحدة رواه مسلم عن ابن عباس قال
 قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لمكة نا طيبك من بلد واحبك الي ولولا ان قومي اخرجوني منك ما سكنت
 غيرك رواه الترمذي وقال هذا حديث حسن صحيح غريب اسنا واقلت وفي رواية عبد الله بن عدي بن حمز قال
 رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم واقفا على المحذرة فقال والله انك خير ارض الله وارضى الله الى الله
 ولولا اني اخرجت منك ما خرجت رواه احمد والترمذي وابن ماجه وابن حبان والنسائي وسعيد بن منصور قال
 الترمذي حديث حسن صحيح قوله المحذرة بفتح الحاء الموحدة وسكون الزاء المعجمة على وزن فسوة هي في الاصل معبى التل

سليت المشوق قلبا وعقلا وانتم اشعثا وغبرا نكته وعلمنا بان وصلك اغل تحت ظل الاراذل اضحى طربعا وزمان السرور عنه قولي والترام السور والدمح يحرق الف سحلا بالرائين واهلا فاشكروا لله مدح عاكولها قل صفا الوقت والجديد تجل	قد هجرنا الديار والاحل شوقا ودموع الاشواق تزداد غلا كم مشوق قد رام منك وصلا بالعين عن جمالك محلا اي شئ يكون في الارض جعا من يزدركه الله تجل قد عفا الله عنكم وحباكم واغاد العسدي اياكم سحلا ما توى الصيد عندها كيف يحس	ودقطعنا القفار وعرا وسهلا نحربنا النفوس بيع سماح قبل موت فلم ينل منكم صلا عاقه خطاه فعاد حزينا كطواف القدوم والسعي احل دفت برفع الجبال ونادت برضاه وذاك كرمه فضلا بادروا الان للطواف وقوملا ولكن الطير فرقا ما تعلا
--	--	---

وصلاة على النبي الفتنلا	وسلام على المرسلين
-------------------------	--------------------

قال الشيخ الفقيه الربيعي رحمه الله تعالى في القفا راحله القوي في غفا العنة باجاء واستلمه فيا يجب ويرضاه قد تم من
سجانه طبع اربعين حديثا في فتنال الحج والعمرة من تاليفات من هو بحجة الزمان غزو ولبون الاعيان قروذ المعن
الباهر والمولفات الزاهر الذي قد شهر المهد لغزو السنة الغزا واجال يرعد في مضارعون الخفية لسمحة السهلا
فانصاب واجاد وادفع مناج السدق والسداد واختر من الجمل والطفيان ورفع منارات العلم والايقان فكم
من سنة قد نسبنا ويا فعا وسعيه وعده ورواها وبها وكم من بدعة قد اوقت اشجارها واديعت ثمارها فاجت
من صلها حتى لا يعرف مكانها ولا تشخص آثارها فمخري بان يقال جوتي هذا الدور الآخر مجد الدين السنين ويا حسن
سيد المسلمين ويا حي بيع المبتدئين ودا مع تاويل السجاليين وهو الامير الكبير على الهمم صاحب السيف والشم نواب الجا
امير الملك سيد محمد صديق حسن خان صاحب بادشاه بالخر والكرامة والتفاخر في عهده حكومة الرئيسة
المظنية العلية ذات الجود والدولة البهية التي هزت آياتها وكشرت بركاياتها ربة المجد الشامخ صاحبة العز الباذخ مالكة
العوارف والغم حستنا نواب شاه جهان بكليم بارك الله في جايها وعزا عليها اللهم هذا وقد ايتهم بطبيعة التخلق
بالاخلاق المرضية التي بالمرزاي الرشيد موروذ مرحم الرحيم الرحمن المولوي محمد عبد المجيد خان تضاءلته عا شان
وتجسج الشج الصالح الناقذ البصير ذو الذهن الثاقب والراي الضابط مطيح انصار الوالوا احد الاحد المولوي محمد عبد المجيد
لازال بالخير والرشيد الرغد بكتابه الكتاب الراشح البري عن شين النشي احمد حسين الصفي بوزي سلمه القوي
وكان اتمام تحجيره والكمال وضع تحريره في اوائل شهر رمضان من ثلاث وتسعين من القرن الثالث عشر من هجرة سيد الاول
والاخر عليه وعلى آله الصلوة والسلام ما طلع البدر اتمام فلاح سكايتهم وتبين بلغ الكلام الى بالتمام وكثير

ان هذا العبد ابن قنطر وعمن تاج حيدر

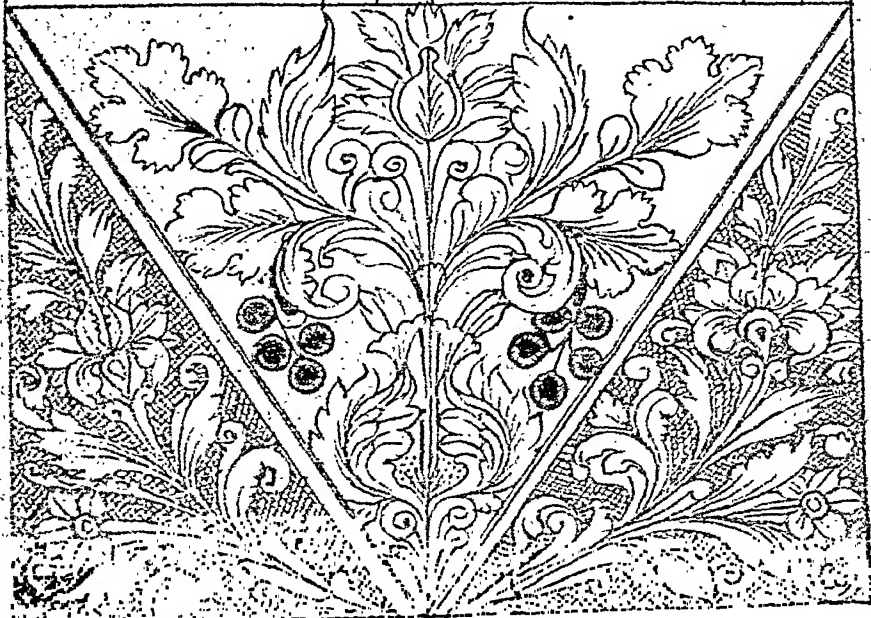
خین بزرگت قرین که خلاصه ازمان حمیده و اوقات سعیه و پاشای بعون الهی

است اما سید و ارغوان بن بر بنده حسن مهتمه سلطان بن علی است بهو فی خیمه

در مطهر کتب ایجابی و فضیلتی طایفه مفید

فهرست کتاب سلسله العسجد في ذكر مشايخ السند

مطلب	بها	مطلب	بها
فصل ششم در ذکر فهرست کتب فقهاء خود	۶۲	۸	۱
و فهرست کتب که نزدش محرر طواری است			۲
آنها حاصل است			
خاتمه الطبع از حضرت عباد الله العبد	۱۲۶	۹	۳
و الفقهاء را حواله بقوی الهی و مالی فقهاء است			۴
مع خطای فی خلاصه سلسله العسجد			۵
تقصیده در مریح جناب مولف علامه عالمی	۱۳۰	۱۰	۶
با تاسیخ تالیف کتاب زعافذا غفره			۷
شهر سلسله القدير			۸
قصیده در مریح جناب مصنف دام ظلها	۱۳۲	۱۱	۹
با تاسیخ تالیف از مشتی احمد علی صاحب			۱۰
احمد سلسله الواحد الاحد			



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي اجاز علي العلم الصحيح والعمل الحسن اجازة ووعد بوجادة ذلك يوم
 مناولة الكتاب باليمين وعد لا يخلف سبحانه اجازة واقصده ان لا اله الا الله وحده لا
 شريك له شهادة يضي بها العمل للموقوف مرفوعه ويتصل بها ما كان مقطوعا واشهد ان
 محمد عبده ورسوله المنزل عليه خير الكلام واحسن الحديث السجل بين الوري في القديم الخ
 صلى الله عليه وعلى آله وصحبه صلاة وسلاما يرفع بها كل معضل ويهتدي بها كل من جانب
 سبيل الصواب وضل بعده نموده مي آيد كراين كرايه است مختصرة ودر ذكر مشايخ سند علم حديث شريف كه
 محرز طور را اجازت درس وتدریس وداوین اسلام بواسطه ایشان حاصل شده و نزد روایت این من کرم
 برای طلبه علم وین حواله بران فتمه سبسی بسلسله الصبیح فی ذکر مشایخ السند واین عماله نافع وبقال الله
 مشتمل است بر یک مقدمه و شش فصل و یک خاتمه مقدمه در بیان فضیلت علم حدیث و عزیت و در جمیع علما
 عقلیه و نقلیه فصل اول در ذکر کتب سنت مطهره از صحاح سته و جزآن از خود تا اساتذ و مشایخ خویش
 فصل دوم در ذکر سناد حدیث سلسله فصل سوم در نقل عبا از اجازات مشایخ بالفاظهم فصل
 چهارم در ذکر بعض فضائل من میمون فصل پنجم در ذکر بعض فوائد متعلقه بسند علم حدیث شریف و بیان
 طبقات کتب سنت هر فصل ششم در ذکر فهرست کتب مختلفات خود خاتمه و تراویح حمد و شکر حق سبحانه و تعالی

مقدمه در بیان فضل علم حدیث شریف علی بن ابی حمزه الصلوٰۃ والسلام من ذل العبد الضعیف بایده و المست
که علم مبارک سنت مطهره سینا، و فن احادیث شریفه غرر مرینی و کرامتی دارد که هیچ علم و هنر فضل و کمال بشری نماند
و الا باین آن میرسد و گفت که علم کتاب عزیز و عقائد اسلام و احکام شریعت حقّه بخلافه و او امر و نواهی حکمت مبادیه
جوانمیر و موقوف بر بیان رسول خداست محلّ المدخله فالدولم و کشفیات و الدنایات اولیا و عقاید و
فلسفیات عدا، و هو اجزای خاطر و مدار که نماز و نمازیم غبار و معلومات مشاعری که نتایج جمیع صدور و وفود و جمله سرای را
تا باین میزان عدل نچرخد و برین معیار نقد نمیدانم اعتبار و در خور انتقادات و شایسته اعتماد و قابل استناد نمی تواند شد
پس این علم شریف و فن منین بشاید شرافت نقد و جمیع علوم مل و نقاد و جواهر مکه فنون نخل است و هر چه از وجود تفسیر
و اول احکام و شعوب عقائد اسلام و تفریع مسائل و اتخاذ طرق سلوک الی الله و نقدین مسیر فی کمال الدیار باطن
الانظار جمید و سرور برآید قابل ترویج در زمره مسلمین و زمین و شایسته داد و بستد و در جگر و جودین متبعین است و آنچه
زینت و ناسره و منشوش برآید لافنی طرد و رد و انکار و کالای بد بربیش خاوند و دو کاشا مکان و من کان و اینها کان
و من کان زیرا که قول هر کس مانده و متروک است الا رسول الله صلی الله علیه و آله حکم سلطان این علم نافذ و ماضی بر جمیع عالم و غیر
و فنون ملیه از عقاید و تقلید و وهبیه و کشفیه است و اتباع سنت مطهره و تقصام بحبل الله که سرمایه سعادت و سعادت
و پیرایه حیات بدی و کیمیا و نجات و کسیر فوز بدرجات مقدم بر همه امور و سایر با رحمت و نور و عین برکت و سرور است
و البته بلامن پاک این علم مبارک است لا غیر و هر روز حشر بر سرند زلزله آرای همین حدیث در اینجا ترا بکار آید و اگر
یکی بنظر غائر و بصیر معان تا مل کند و از تعقل و ته خاطر تفکر فرماید باید که هر علم را خاصیتی است که نفس طاعت است
بمزا و نقش کیفیت نیک یا بد هم میرساند و بزرگ سن یا قبح آن علم نگین یگردد و چنانکه تجربه کاران و کارگران
گفته و نوشته اند که اشتغال آدمی در بد و طلب علم حساب موجب غلبه صدق بر حشمت است و ابتلا بعلوم منطق و عقول
و حکمت و اولی که فن کفار یونان است مورت غلفا فواد و ظلمت بروج و فقه مراد است و توفیل در فقه سنی سبب
رعونت نفسی تحاسد بر معاشرین و اقران و باعث ذیاب حلاوت اخلاص و تحید و صلاح ایمان است و مزاولت
علم حدیث که تلو کلام الهی و ضبط قول عالم پناهی است خادم خود را معنی صحابیت می بخشد و دورستان عالم انضویت
را شرف قرب و زلفی بعدا یجناب سالت ارزانی میدارد و در راه عشق مرحله قرب و بعد نیست بی نیست
عیان و دعای فرستمت چه معنی صحابیت و حقیقت اطلاع بر جزئیات احوال رسول معصوم و مشاهدات و اوضاع
نبی مخدوم و عادات و عبادات و معاملات و عطا و ادراک اطوار و آثار و پدید میست و دل محمدیه در جمیع کلیات
و جزئیات است و این همه معانی بیکت مبانی و مدار که متسبب این علم و مشاعر حاصل این فضل بر وجهی مکن و نوعی
را سخ میگرد و در دهن و خاطر ارجمنش می نشیند که گویا مشاهدات و سر و موافق و حضور بر نور است

و بالینینی اشارت است و این شعر است اصل الحدیث فی النبی وان فی حدیث صحیح انفسه انفسه
 صحیح او و در التماس است ذات من نقش خیال خوش است من مگر خود صنعت ذات تو ام نقش انفسه
 من جمله است گوئی الفاظ و عبارات تو ام و یکی از خواص خبر بدین عالم مبارک طول عمر صاحب خادوم و نقل
 اوست چنانکه از کتب طبقات محدثین و اصحاب آثار بر عار و ما بر ظاهر و باهرست محمد بن قریب و علی آباء السلام
 فرموده بصیرت بعلم حدیث فطنت و فطانت هر دو است است از احادیث رسول آورده ام اسرار دین نیست
 خیر از گوهر شهباز و در دکان ما دیگر از خصائص علمای حدیث کی نیست که رسول فی الصلوة تعیل ایشان فرمود
 و گفته بخیل فی العلم من کل خلق عدو له یفنون عنه تحریف الغالین و احتمال المبتدیین تاویل البجالیین ردو البیعتی
 کتاب المل جل مرسلان ابن ابرهیم بن عبد الرحمن العذری و احمد مستدرک و اختلاف دیگر اشخاص که معتدل بود عدل
 ابن ابی شیبہ ابی نصر خود و این بدان من ذاک است فرقی نیست میان آنکه یا درش و در بر یا آنکه در چشم انتظارش برود
 و این صنعت علالت و فی هدیة و ایشان موجود است تا الان و فرادینا بنین درین حدیث اجل رجعت اند که در فیم کتاب
 و سنت از معنی مراد فاعل مجاز و می کنند و اثر از چشمش بر کران می سازند و نه از ابو التحریف و مراد از مطلقین اهل کذب
 و علی آنکه بر عقاید باطله خویش است لال بقرآن و حدیث می نمایند و ذاک نسبی الانحان و فرادینا بنین یا و لیکن آنکه
 آیات و فتوح و بیست و پنج راز ظاهرش ملا و جبه قبول برگردانیده بر حامل حاجی فایده خود و فردی آورده و نه از
 با التواکل و بهای خدایش و مقاسدا فقه در وین بین سه چیز مذکور درین حدیث است و تمام کتب سیر و لواحق
 و طبقات شرح این اجزایات باشد و درین روزگار که آخر ازان و ثبات این داد و غشال و در مقلدین ندان
 رجال و اصحاب نظر و جدال و ادب و بقیل فعال و طابین جاد و جلال و طامعین دول و اموال باطنای علم و محال
 خود بسیار بلکه بیشمار است الامن عند الله تعالی و در حقه حسن ایشان عن کتاب سنیت بر آرا و امید و شایسته
 و عادات سلف عرض مجتهدات برین سر و وجهت تیره بود و به جبار او علیه رجوع مبین تفاوت ده از کجاست
 با کجاست طریقه این است که خود را مصیب و حاجی دانند و متبع را مخطی و با آنکه ترسم نه می بگوید اخی اعرابی
 کین ره که تو میروی بر کستان است و دیگر از فضائل محدثین و فرایا می بین است که رسول خدا صلی الله علیه و آله
 و سلم برای ایشان دعای هجرت و سرور و رونق و سرسبز می کرده و فرموده نظر استجب اسمع متالی فحفظها و
 دعا با و ادا یا اخی است آخر خبر الشافعی و البیهقی فی المدخل عن ابن مسعود و رواه احمد و الترمذی و ابو داود و ابن ماجه
 و الدارمی عن یزید بن ثابت و عن ابن مسعود و ایضا قال سمعت رسول الله یقول ان الله عز و جل یسمع مناشدنا فاجبه کما
 سمع فرب سماع اوستی لمن سماع رواه الترمذی و ابن ماجه و ابن حبان فی صحیح و رواه الدارمی عن ابی الدرداء
 رضی الله عنه و در حدیث آمده بلغوا عنی و لو آیه رواه البخاری عن عبد الله بن عمر و امثال این از هر خبری که می بین

از دیگر مکتوبات و حقیقتی که قال قال رسول الله صلوات الله علیه و آله و سلم که نوشته او فرستاده و اولی و
 ما کان سوی ذلک فوفی فضل رواده الوداد و ابن اجمه و ابن حدیث مفید قصر برین سه چیز است مطلب آنکه
 علم همین علم کتاب و سنت و امام و فرائض است لا غیر و هر چه سوا ی اینها است از دیگر علوم زائد غیر ضروری است
 و علم فرائض داخل است زیر علم قرآن پس تحقیقش بعد تمیز بنا بر مزید اهتمام ایشان فرائض است و لهذا در حدیث
 دیگر آمده قال رسول الله صلوات الله علیه و آله و سلم انما العلم النافع و القرآن و علموا الناس فانما یقبضون رواده الترمذی عن ابی هريرة عن عبد
 فضال علم حدیث و هذا فی این فن شریف و ابل و بیش از آن است که درین مختصر گنجد و استانی ازین باب در فائده
 کتاب خطبه ذکر الصالح است و فائده کتاب جنه فی الاسود احسنه بالنسبه و غیره با ذکر کرده ایم اگر سرور یافت باشد
 باینها رجوع باید آورد و طبق در خلاصه نوشته العلم بحیث الرسول صلوات الله علیه و آله و سلم و روایتی من شرف العلوم و فضائلها لانه یقال
 اولی علوم الاسلام و ماده علم الاصول و الاحکام لا یرغب فی نشره الا کل صاقل لقی و لا یرید عن نفسه الا کل منافق
 شقی قال ابو الفریض بن سلام لیس شیء اقل علی اهل الاتحاد و لا البغض الیه من سماع الحدیث و روایت و استاده است
 و سینه وی و منافق شریح مناج نوشته ان رئیس العلوم الذین یتدبرونها و یسألون فی قواعد الاحکام الشرعیة و اساسها
 هو علم الحدیث بحر عمیق لانما یتلوه و لا یراد الا کما یقال من معانیه ان هو الا وحی یوحی علیه شدید التقوی فالویل
 کل الویل لمن یخطا و یرید ان یخوض فیه و هو جاهل و قد جمع السلف طراف من سننه و آثاره علیه السلام فی کتبهم
 علی قه الرطایه انتهی حاصله و ابن الصلاح در کتاب معرفه علوم الحدیث نوشته ان علم الحدیث من فضل العلوم العظمی
 و النفع الفنون النافعه بحسب ذکر الرجال و فنونهم و یمتی به تحقیق العلماء و کلماتهم و لا یرغب به من الناس الا اذ یتعلمون
 من اکبر العلوم لولای فی فنونها لایسا الفقه الذی هو انسان عیونما قال و لقد کان شان الحدیث فیما مضی عظیما
 عظیما فجموع طلبیه رفیعته متداوله و یحفظونه و یعلمونه و کان العلم بحیثیه واقفان فنونها بقا و هم غفله و معانیها
 باطلها لانه علم یرز الوفی القراض و لم یرزل فی اندراس حتی اقصت بد الحال الی ان صار اهل انما هم شرمه و تلبیه لعل
 ضعیفه العاد لا تعنی علی الاغلب فی تحلیله اکثر من سماعه غفلا و لا تعنی فی تحقیقه اکثر من کتابه غفلا منظرین علومه
 الی بهما جلی قدر و بهما عدین معارفه الی بهما فم امره انتهی و قال فی موضع آخر علم الحدیث علم شریف یناسب
 مکرم الاخلاق و محاسن الشیم و ینافی مساوی الافالاق و مشاکن الایام و هو من علوم الاخره لا الدنیا انتهی و شیخ
 علامه عزالدین وریب صورانی عینی رحمه الله تعالی نوشته و کینت لا یتفنت علم الحدیث بحسن الاوصاف و قد انفی
 علیه الباری سبحانه و تعالی بنفسه فقال عز من قائل و انزلنا الذی الذکر للبین للناس من انزل الیه فجمع
 حاکم علیه کتابه الکریم و بذاتنا رسنه و ای شانه عظیمه و قال تعالی و هذا تا اکرم الرسول فحی وده و صانها اکرم
 عنه فانتهی فامر تعالی بقبول کلام الرسول و اخذ و امتثال ما امره و الا ته و عما نهی عنه رجزه و تعالی علی الفقه

فقال شيخنا ائمة الله ان الله شديد العقاب و قال تعالى لقد كان لكوني رسول الله اسوة حسنة
لن من كان يرجو الله واليوم الآخر وذكر الله كثيرا و قال صاحب منطق عن الطوسي ان هولا وحى من
ولما قال الشافعي رحمه الله تعالى وقال الزهري تعلم سنة افضل من عبادة مائة سنة و قال خالد بن خالد وحدث
مالك بن انس فقلت اوصني فقال تقوى الله وطلب الحديث وكونوا اكثر من ان يحضروا شهر من ان يزكروا وقد اكثر
اقا نبل العلماء و اكاير الفضلاء من الاشعار في حروجه و التقوية بشريف مقاسه و علي قدره و من اروع بشي ليج بذكره
و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم من ادى الى امتي حديثا لم يقم به سنة او ثلثم بدرجة فهو في الجنة زوا و ابو ثعلبة
و لقد كان سلف الامة رحمهم الله تعالى و رضى عنهم يبالغون في الكرام علماء الحديث و اجلالهم و يتركون باناءهم
حتى قال الامام الشافعي رضى الله عنه كلما رايت رجلا من اصحاب الحديث كانا رايت رجلا من اصحاب رسول الله صلى الله عليه و آله
و عن الزعفراني من كبار اصحاب الشافعي قال اعلو وجه الارض قوم افضل من اصحاب الحديث يتبعون آثار النبي صلى الله عليه و آله
و يكتبونها للامم و قال ابراهيم بن ادهم اصحاب الحديث بهم يدفع الله البلاء و قال الا فأت عن الناس
قال الاعشى لا اعلم قوما افضل من قوم يطلبون الحديث يحكون هذه السنة و ما ورد في فضل العلم من الايات القرآنية
و سنة النبوة التي لا تسعها الاجلاد حافله و قار كفا فله فهو كمل في التنا و على علم الحديث اذ هو ضرورة العلوم
و اساسها و اصل الفضائل المطلوبة و راسها و ذلك باعث لمن له اذ في نظر الى كمال على تحصيل العلوم و دورها
و كشف ساقه اجد و بذل غاية الوسع تبصير عايشيها و به تمييز عن سائر الحيوانات التي ليس فيها الا طعام و مشرب
فان العلم لا يستطاع براحه الجسم اخرج ابن عدي في الكامل و في لفظه عن يحيى بن كثير قال ميراث العلم خير من ميراث
الذهب و النفس الصالحة خير من اللولو و لا يستطاع العلم براحه الجسم و قوله لا يستطاع الحج اخرج جاسم بن
ابن شاذان عن محمد بن حماد عن محمد بن شاذان عن محمد بن شاذان عن محمد بن شاذان عن محمد بن شاذان عن محمد بن شاذان
الحجيرة بعلو الاسناد و جعل علماء هاجر جبال للعباد و العباد و حفظه للشريعة الطاهرة المطهرة من ابل الزيف و انما
و نوعهم الى حفظه و نقله و نقاده و جعل سندهم متصلا الى السالعين ثم الى الصحابة المبكرين ثم الى سيد الخلق و جميع
متابعي عن جبريل الامين عن رب العالمين انتهى و كلام برسنار و در فضل فوايد ازين كتاب خواهد آمد و يا ايها الذين
فصل اول و ذكر سند كتب علم حديث شريف يا ايها المستفتون ان كتاب علوم سمي اليه و عليه
در نواح و وطن مثل يده فرخ آبا و و كان نور و جز آن از بعض اهل علم آنجا و برادر بزرگ خود و سيد احمد حسن مرحوم
غفر الله له و علم کرده و فاته فرغ فنون و دشمندي بحلقه درس سرخيل علماء و منتهى محمد صدر الدين خان دهلوي
صدر الصد و رشا چمان آبا و رحمه الله تعالى خوانده چنانكه نقل جبارت بطاوة سند مصرى و در خطى بنال نشان
كه يى طلب مرحمت فرمود و در فضل اجازات ازين كتاب بيايد و جناب ايشان را تكميل با ولا و امجاد شاه

ولی المدحیست دبلوی قدس سره مست سلسله شاگردی را با شاه عبدالعزیز و شاه رفیع الدین درست داشته اند
و این هر دو برادرش را گرد پدر بزرگوار خود و بودند چنانکه در عجلاله نافع مرقوم است که این فقیر این علم و جمیع علوم را
از این مست و ال با بی خود و اخذ کرده است و بعضی کتب این علم را مثل متناجج و مشکوة و مسوی شرح موطا که از
تعمینات ایشان است و حسن حصین و شامل ترمذی از حدیث ایشان قرآه و سماعا تحقیق و تفحص از خود نموده
و قدری از او اهل صحیح بخاری نیز بطریق درایت از ایشان شنیده و صحیح مسلم و دیگر صحیح سته را بر ایشان
سلع غیر متعلم دارد و باین نحو که تصور ایشان طلبه علم خواندند و این فقیر جم حاضر می بود و تحقیقات و نتایج
ایشان را می شنید تا آنکه ملکه محبت بهادر فم معانی احادیث و درک حقائق آسانید بفضله تعالی حاصل شد البتة
بنابر ستم اجازت از یاران عمده ایشان مثل شاه محمد عاشق پهلوی و خواجه محمد امین ولی الهی نیز حاصل کرد و شاه
محمد عاشق در سماع و قرات بر شیخ ابوطاهر دینی قدس سره و دیگر مشایخ حرمین شریفین شریک و رفیق حضرت
ایشان بودند و حضرت ایشان اول در دیار خود و بعضی کتب حدیث مثل مشکوة و صحیح بخاری بخند مست و الدبر گوار
خود گذرانیده بطریق درایت از این علم فرموده بودند و سنا ایشان بواسطه میر محمد را به تامل اجمال و دوانی
میر سید و سند حدیث ایشان در او اهل انموذج العلوم بتفصیل مذکور است و نیز والد ماجد فقیر از حاجی محمد افضل
سیاکوئی که صاحب السند این دیار بودند اجازت حاصل فرموده بودند و سنا ایشان نیز در رسائل ایشان مذکور
آخر حضرت والد ماجد در مدینه منوره و کما معظمه از اجله مشایخ حرمین این علم باستیغاب استقصا فر گرفتند و بشیخ
استفاده ایشان از شیخ ابوطاهر دینی بود که یگانه عصر خود بودند و درین باب انتهی بلفظ شرح گویم شاه ولی المدحیست
دبلوی را در باره تلامذ جم شیخ خود رساله منفرده مست سسی با سنان العین فی ذکر مشایخ الحرمین در آن ترجمه فرموده
از مشایخ حدیث خود ذکر کرده و تا تاریخ تالیف این رساله هجری است و انتقال ایشان در ۸۴۰ هجری قمریه
و بمقتدا کوشش هجری بوده و در قول الجمیل فی بیان سواد السبل نوشته اند و اما العاوم الظاهرة من التفسیر و حدیث
والفقه و العقائد و النحو و الصرف و الکلام و الاصول و المنطق فقیهنا من سیدی الوالد رضی الله عنه و هو مرقم صفار
الکتب علی اخیه ابی الرضا محمد و اکبار منها علی میرزا هدایتی صاحب کواشی الشهورة عن میرزا فاضل عن
ملا یوسف الکوچ عن میرزا جان و غیره عن المحقق ملا جمال الدوانی عن ابیه اسعد و غیره عن تلامذة العلامة فقیهنا
و العلامة الشریف البحر جانی رضی الله تعالی عنهم جمعین و اجاز فی مشکوة الصماج و صحیح البخاری غیر من الصحیح
الشیخ الثبت جانی محمد افضل عن الشیخ عبد الاحد عن ابیه الشیخ محمد سعید عن جد شیخ الطریق الشیخ احمد السهروردی پسند
الاولی الذکور فی مقام انتهی بقدره در رساله تجارت نافع ذکر سند کتاب سوطا و صحیحین و سنان اربعه مشکوة و حسن
حصین از خود تا سبب نفیس کتب مذکور فرموده چنانچه نقلش و تفصیل اسناد ازین کتاب خواهد آمد و مشایخ

این عاجز و مرعوب علم حدیث بحسب ترتیب کتاب این فن شریف چهار کس را ندانم اول شیخ زین العابدین بن محمد بن
محمد انصاری جدیدی مفتی حال بلده بجهوپال و برایشان صحیح مسلم و سنن ترمذی و سنن ابن ماجه و سنن نسائی
و درایه مضیه شرح در بریه از اول تا آخر فیض و اتقان بطریق ذوقه اهل یقین و عرفان قره عرض کرد و شد
و ایشان را اجازت این علم شریف از مولانا حسن بن عبدالباری مقبول اهل سجست و ذکر مشایخ حضرت
ایشان رح خواهر آمد و مولانا محمد یعقوب برادر مولوی محمد سخی دهلوی نواسه شاه عبدالعزیز محدث رحم الله
تعالی و از جناب ایشان سند و اجازت قرآن کریم و سایر کتب تفاسیر و احادیث و اخبار و آثار و ادعیه و
اذکار و طریق اشغال صوفیه صافیه خصوصاً نقشبندیه و جمیع علوم عقلیه و نقلیه فاندان شاه ولی الله محدث
دهلوی رح حاصل شد و این رساله هجری بود از کرامت مولانا عبدالعزیز و اعطایا بعد حضرت ایشان انتقال
بجواری رحمت الهی فرمودند و مشایخ ایشان همان مشایخ حضرت جدادری ایشان شاه عبدالعزیز و دهلوی اند
کامیاتی سنی و شیخ علامه محدث قدامه بری از شین و برین متحلی بهترین مولانا شیخ حسین بن محمد بن محمد انصاری
سلطان عبدالباری و برایشان صحیح بنی از اول تا آخر و مؤطا امام مالک تمامه و مکتوب المصنفان حجر عقیقی
و شامل ترمذی و سنن ابوداود و تمامه و اولیات شیخ محمد سعید سنبل و سلسلات شیخ محمد بن ناصر حارمی رح قره
گزارده شد و مشایخ ایشان درین علم شریف چند بزرگوار زاده زوکار خود اندکی سیلا محسن بن رح عبدالبار
اهل دهم شریف محمد بن ناصر حارمی و این هردو حضرات را سند از جناب امام علامه عبدالرحمن بن سلیمان مقبول
اهل حاصل شده و سند ایشان در ثبت ایشان مذکور و مشهورست و نیز محمد بن ناصر قره و سما عاتق محمد مست
خاتمه الحدیث قاضی محمد بن علی شوکانی رح و اسانید شوکانی رح در اتحاد الکابر با سناد الدفاتر فرمودست
و این ثبت نزد محمد رسول موجود و باین شمار حضرت قاضی شوکانی بدو واسطه شیخ ایراکا ساند و در طریق ثانی بیک
واسطه بای ایشان سید کامیاتی و آن سند علی رح و بعد محمد و نیز محمد بن ناصر را سند این علم شریف از محدث صنعا
بن محمد بن علی عمرانی شاگرد احمد بن محمد قاطن رح است و همچنین از شیخ محمد عبدالبر بن شیخ احمد علی سندی تزیل مدینه
منوره و له کتاب حصر الشار و فیما حواد اسانید محمد عابد و کذا لک شیخ محمد سخی دهلوی و ایشان را از شاه عبدالعزیز و
ایشان از والد خود شاه ولی الله محدث رح و ثبت ایشان مشهورست حوم شیخ الاسلام مفتی و نیز زبیدی فی الح
سلیمان بن محمد بن عبدالرحمن بن سلیمان فتح الدینی مدینه و ثبت ایشان نیز معروفست چهارم شیخ علامه محمد بن
حسن بن محمد انصاری جدیدی و ایشان برادر کلان شیخ حسین بن حسن بن علامه عبدالرحمن بن محمد انصاری و در فخر مبارک
جواز سیمت طرز و در شمس هجری مکرر بقاء شریف ایشان مستفید گردیده و جناب ایشان زانوی ادب و نبوت
شیخ علامه محمد بن محمد بن علی شوکانی رح که کرده اند و ایشان را سند و اجازت علم شریف حدیث از حضرت

والد ماجد فخر قاضی محمد شوکانی رح است و نیز محمد بن محسن راستدین علم از حسن بن عبد الباری اهل سنت
 و او شان را از سید عبد الرحمن بن سلیمان مقبول اهل و اثبات این حضرات با برکات جامع جمیع احسانات
 علوم از حدیث و تفسیر و فقه و مسانید و معاجم و اجزاء و غریب لغت و حدیث و فقه و غیره است چهارم
 شیخ معتمد بن سنی غیر عالم کامل و عارف فاضل ابو الفضل عبد الحق بن فضل الله الحمیری رحمه الله تعالی
 و این سند با اعتبار قلت و سائط اعلی انسانیه محسوسه است و ایشان راستدین و اجازت علم شریف حایت از
 چند مشایخ این علم حاصل شده اول از امام هاشم فخر الاسلام عالم ربانی قاضی محمد بن علی بن محمد شوکانی ^ع دوم مولانا
 عبد الرحمن بن احمد بن حسن بیکلی شاگرد علامه جلیل علی بن عبد الله بن احمد جلال مشیخ جمیل ابو بکر بن عبد الله مادی
 قریبی سوم سید علامه عبد الله بن محمد بن اسماعیل میر صاحب سبیل السلام رحمه الله تعالی و ایشان را چند مشایخ اند
 اجل و اکرم آنها والد ماجد خودش بود و دوم ابو الحسن بن محمد صادق سندی مدنی چهارم شیخ محمد عابد سندی ایشان را
 سندی علم از سید عبد الرحمن بن سلیمان مفتی زبید و شیخ یوسف بن محمد بن علاء الدین فخر حاجی است پنجم سوه مفتیقین
 و رئیس الموحیدین مولانا محمد اسماعیل بن عبد الغنی بن شاه ولی الله مدعی ث و بلوی ششم شیخ عبد القادر بن شاه ولی الله
 و بلوی هفتم قدوة محمد بن شاه عبد العزیز و بلوی و این اجازت محسوسه را در دست حاصل شده حالا ذکر این سائید کنیم
 و میگویم اخباری باب جامع الصحیح البخاری رضی الله عنه قراة تمامه و کماله شیخی و عمدتی مولانا حسین بن محسن الانصاری
 قال خبرنی به شیخی و مرشدی النور الساری السید حسن بن عبد الباری قراة و سماع من اوله الی آخره و قد بعدة و ذکره کبره
 و قال خبرنی به شیخی الاسلام و مفتی الانام عبد الرحمن بن سلیمان بن یحیی مقبول الاهدل رح قال خبرنی به شیخی و والدی
 سلیمان بن یحیی قال خبرنی بالسید اکمل احمد بن محمد مقبول الاهدل قال خبرنی به خالی السید العلامة خاتمه الحدیثین عماد الدین
 یحیی بن عمر مقبول الاهدل قال خبرنی به شیخنا الانام عثمان بن محمد بن محمد بن جهمان رح قال خبرنی به شیخی و والدی
 شیخ الاسلام و مفتی الانام جمال الدین سحی بن محمد بن جهمان و قال خبرنی به والدی العلامة محمد بن ابراهیم بن جهمان
 و قال خبرنی به عمی قدوة الاسلام محمد بن ابی القاسم بن سحی بن جهمان قال خبرنی به والدی و شیخی شرف الدین ابی القاسم
 بن سحی بن جهمان قال خبرنی به شیخی العلامة مفتی الانام ابو القاسم محمد بن الطاهر بن احمد بن عمر بن جهمان قال خبرنی
 به مشایخی الامیه الا علامتهم و والدی الفقیه العلامة جمال الدین الطاهر بن احمد المذکور و برهان الدین بن ابراهیم بن
 ابی القاسم بن جهمان و قتی الدین عمر بن محمد بن جهمان و اخو صفی الدین احمد بن محمد بن الطاهر الاول و الثاني و یوانه عن الفقیه النابک و لی ارفاع
 احمد بن عمر بن جهمان قال خبرنی بالفقیه برهان الدین ابراهیم بن عبد الله بن جهمان عن الفقیه جمال الدین محمد
 بن موسی الزوالی عن والد و موسی بن محمد عن برهان الدین ابراهیم بن عمر العلوی عن الامام الحافظ شهاب الدین احمد
 بن ابی الخیر بن منصور الشافعی عن والده ابی الخیر المذکور عن المشایخ الاجلاء و الاعلام ابی بکر بن احمد بن محمد الشری محمد بن

حدثهم قال أخبرنا أبو سعيد بن الأعرابي واللفظ لابن دهرية قال أخبرنا أبو داود وحج وقال النسائي قرأت سنن أبي داود
 أجمع على أبي عمر بن عبد البر النمري قال حدثني بكلمة من محمد بن أبي داود قال أخبرنا أبو داود سمعني أبا عبد الله بن علي بن محمد بن عمار
 النخعي قال أخبرني به ابن الأعرابي قال أخبرني به مولف أبو داود وقال ليس في رواية ابن الأعرابي في رواية عن أبي داود
 كتاب الفتن والملاحم والحروب وكتاب النخاع وسقط عنه من كتاب اللباس نحو نصفه وفاته من كتاب الوضوء والصلوة
 وأوراق كثيرة حرقها من رواية عن شيوخه وحدثني الحافظ أبو عمر النمري عن سعيد بن عثمان النخعي المعروف بالعرار
 قال أخبرنا أبو عمر أحمد بن حنبل بن خليل قال أخبرنا أبو عيسى الرضائي قال أخبرنا مولف أبو داود وحج وقال النسائي وحدثني
 أبو عبد الله محمد بن عمار قال أخبرنا به أبو محمد عبد الله بن سريج بن عوف عن أبي عمر أحمد بن محمد بن عيسى النخعي قال
 أخبرنا أبي قال أخبرنا أبو جعفر عمر بن عبد الملك الجواليقي عن ابن الأعرابي وابن دهرية جميعا عن أبي داود ودور إلى الأشير
 أخبرنا القاضي الفقيه أبو بكر محمد بن عبد الله بن العزني عن أبي بكر بن الوليد النمري عن أبي علي التستري عن العباسي عن
 أبو الوليد عن أبي داود وحج وقال الأشيري وأخبرني به رواية اللؤلؤي أبو الوليد الدباغ وأبو الفضل عياض عن القاضي
 أبي علي الصدوق عن أبي بكر بن عبد الباقي عن أبي بكر الخطيب عن أبي عبد الله عن اللؤلؤي عن أبي داود وحج وقال الأشير
 وأخبرني به أبو جعفر ابن عريون عن القاضي أبي الوليد النجاشي عن أبي ذر الهروي عن أبي عبد الله الحسن بن أبي بكر بن
 محمد الوراق يعرف بالهراس عن اللؤلؤي عن أبي داود وحج وبه إلى النسائي أخبرني أبو علي الحسن بن علي بن الحسن النخعي
 البطاوسي قراءة عليه قال أخبرنا الشيخ الإمام محمد بن أبي الحسن عبد الغافر بن سمير قال أخبرنا الشيخ الإمام أبو الحسن
 بن عبد الرحيم السعدي قال أخبرنا الشيخ الإمام أبو الحسن أحمد بن أبي جعفر بن صفوان السمرقندي قال أخبرنا الشيخ أبو بكر محمد بن بكر
 بن محمد بن دهرية عن أبي داود وحج وقال الانصاري أخبرنا أبو الحسن عبد الغافر بن سمير قال أخبرنا أبو النعمان
 نصر بن علي الطوسي قال أخبرنا الشيخ أبو علي الحسين بن محمد الروذبازي قال أخبرنا أبو بكر بن دهرية عن أبي داود وحج
 قال الانصاري وأخبرنا به أبو القاسم ناهربن طاهر الشامي قال أخبرنا الحاكم أبو الفتح نصر بن علي الطوسي قال أخبرنا
 الشيخ أبو علي بن محمد الروذبازي قال أخبرنا أبو بكر بن دهرية عن أبي داود وحج وقال الانصاري أخبرنا الشيخ أبو جعفر
 عمر بن محمد السخري عن أبي النضر السمعاني عن أبيه عن أبي سعيد بن الأعرابي عن المولى حج وقال الانصاري وأخبرنا
 به الشيخ الإمام أبو بكر محمد بن الوليد الطرطوسي قال قرأته مرة وسمعتها أخرى على الشيخ الإمام أبي علي أحمد بن علي التستري
 قال أخبرنا القاضي أبو عمر القاسم بن جعفر بن عبد الواحد الماشي قال أخبرنا به أبو علي أحمد بن محمد بن عبد الله بن أبي داود
 الإمام أبي داود سليمان بن الأشعث السجستاني رحمه الله تعالى وأما سديد كتاب مبارك أبو سطر شاه ولي العهد
 محمد بن دهلوي بس باين طريق مكة إيشان ووزير إيشان أبو طاهر كزنده و أبو طاهر ازشيخ حسن عجمي وإيشان ازشيخ
 عيسى مغزولي وإيشان ازشيخ شهاب الدين أحمد بن محمد خفاجي وإيشان ازبدر الدين حسن كزنجي وإيشان ازحافظ

ابو الفضل جلال الدين سيوطي وايشان از شيخ محمد بن مقبل علي وايشان از شيخ صالح بن ابي عمر المقدسي وايشان
 از ابو الحسن فخر الدين علي بن محمد بن احمد بن النجاشي وايشان از ابو حفص عمر بن محمد بن طبرزد و ابو داود وايشان از
 دو شيخ بنزگوار ابراهيم بن محمد بن منصور الكرخي و ابو الفتح مفلح بن احمد بن محمد الرومي و اين هر دو شيخ از حافظ ابو بكر
 بن علي بن ثابت الخطيب البغدادي وايشان از ابو عمر القاسم بن جعفر بن عبد الواحد الهاشمي وايشان از ابو علي محمد
 بن احمد اللؤلؤي وايشان از صاحب كتاب بوداؤ و جستجائي و اما جاسع ترمذي پس شيخ ابو طاهر انرا از شيخ ابراهيم
 كروي اخذ كرده و ايشان از شيخ سلطان مزارعي وايشان از شيخ شهاب الدين احمد بن خليل سكي وايشان از شيخ
 نجم الدين محمد غنوي وايشان از شيخ زين الدين زكريا بن محمد الانصاري وايشان از شيخ عز الدين عبد الرحيم بن محمد بن
 الفرات القاهري الخفي وايشان از عمر بن ابي الحسن المراغي وايشان از شيخ فخر الدين ابن النجاشي وايشان از شيخ
 ابو الفتح عبد الملك بن عبد المدين ابي سهل الكرخي وايشان از قاضي ابو عامر محمود بن القاسم بن محمد الازدي وايشان
 از شيخ ابو محمد عبد الجبار بن محمد بن عبد المدين ابي البحر الجرجاني المروزي وايشان از ابو العباس محمد بن محبوب المجبولى
 المروزي وايشان از صاحب كتاب ابو عيسى ترمذي و اما السند الثاني فقال شيخنا حسين بن محمد السبيعي الانصاري
 اخبرني يسهيد حسن بن عبد الباري الاهدل قال اخبرني به شيخ الاسلام ومفتي الانام وصيه الدين عبد الرحمن بن سليمان
 بن يحيى مقبول الاهدل عن والده قال اخبرني به احمد بن محمد مقبول الاهدل قال اخبرني به يحيى وقالى عماد الدين يحيى بن عمر
 مقبول الاهدل قال اخبرني به ابو بكر بن علي البطاح قال اخبرني به يوسف بن محمد البطاح قال اخبرني به ابا فاطمة ابر
 بن حسين الاهدل قال اخبرني به ابا فاطمة عبد الرحمن بن علي الدينج الشيباني قرطبة منى عليه كسبه بمدينة زيباء بسجدة
 بجوار منزله قال اخبرني به ابا فاطمة زين الدين الشرجي قرطبة منى عليه كسبه قال اخبرني به ابا حافظ الفيس الدين سليمان بن
 ابراهيم بن عمر العلوي برداية عن ابيه اجازة وعن شيخه المقرئ موفق الدين علي بن ابي بكر شدا و قرطبة قالوا اخبرنا
 احمد بن ابي اخير بن منصور الشامي قال اخبرنا به والدي قال اخبرنا به الامام شرف الدين ابو بكر بن احمد بن محمد الشرجي
 البصري قال اخبرنا به شيخ الصالح مكي بن الدين زاهير بن رستم بن ابي الرجا الاصمغاني قال اخبرنا به ابو الفتح عبد الملك
 قاسم بن ابي سهل الكرخي سماعا من الشيخ النشائي عنه اخبرني بن محمد بن علي الهروي الديلمي قال اخبرنا به ابا فاطمة بن محمد بن
 الشيخ ابي بكر احمد بن عبد الصمد العورج قالوا اخبرنا به ابو محمد عبد الجبار بن محمد بن عبد الجرجاني المروزي قال اخبرنا به شيخ ابو العباس
 بن احمد بن محبوب المروزي قال اخبرنا مولانا فخر بن سرح وقال ابا فاطمة اخبرنا الشامي واخبرني الشيخ الهادي و الاجلة الفقيه جمال الدين
 محمد بن اسمعيل البصري والفقيه حمي الدين بطلال بن احمد الكرخي والقاضي فخر الدين اسحق بن ابي بكر الطبري قالوا اخبرنا
 به الشيخ مكي الدين زاهير بن رستم بن ابي الرجا الاصمغاني بالسند المتقدم الى المولود وقال ابن الشرجي واخبرنا به ابا فاطمة
 محمد بن اسمعيل بن ابي الصيغ البصري اجازة و مناداة و قرطبة قال اخبرنا به شيخ الصالح ابو حفص عمر بن عبد الحميد البصري

عن الكروخي بالسنة المتقدم ذكره الى المولف رحمه الله تعالى واما كتاب ابن النسا في فارويه بالسنة المتقدم في الترمذي
الى الحافظ الشري قال اخبرنا به شيخنا الامام الحافظ شمس الدين ابو الخير محمد بن محمد بن علي بن يوسف الخجزي سماعاً
عليه جميعه بسند الشافعي قال اخبرني الشيخ ابو الحسن علي بن عبد الرحمن المحمدي بسند ابن صموئيل قرأته مني عليه جميعه قال اخبرنا
به ابو يوسف بن احمد الكحال سماعاً قال اخبرني به ابو عمر وعثمان بن علي بن خطيب القزويني قال اخبرنا به ابو طاهر السلفي قال اخبرنا
به ابو محمد عبد الرحمن بن محمد الدواني اجازة ح وقال الشيخ الخجزي واخبرنا به الشيخ عبد اللطيف ابن عبد الحسن السبكي قراءة
مني عليه جميعه خلافت قال اخبرنا به ابو الحسن علي بن نصر الدين عمر الصفوف سماعاً عليه مسموعة وفات ابن السبكي منه شيء
كثير قال اخبرنا به ابو بكر عبد العزيز بن باقا البغدادي سماعاً كذلك قال اخبرنا به ابو زرعة طاهر بن محمد بن طاهر القزويني
قال اخبرنا به ابو محمد الدواني سماعاً ح وقال الخجزي واخبرنا به الشيخ صلاح الدين ابو عبد الله محمد بن ابراهيم بن محمد بن
المقدسي سماعاً بعضه منه واجازة لبقية قال اخبرنا به كذلك ابو الحسن علي بن احمد بن عبد الواد بن الجاري قال اخبرنا
به احمد الواد بن ابي سعيد بن ظافر الازدي الدياطي سماعاً قال اخبرنا به ابو العباس احمد بن محمد بن نبال التكريتي عن
محمد الدواني ح وقال الخجزي واخبرنا به الحافظ بها والدين ابو محمد عبد الله بن محمد بن ابي بكر بن خليل المكي سماعاً عليه
الكثره واجازة لبقية قال اخبرنا به امام مقام ابراهيم ابو اسحق ابراهيم بن محمد بن ابراهيم الطبري سماعاً قال اخبرنا به
ابو الفتوح نصر بن ابي الفرج بن علي الحضرمي سماعاً ح وقال الزين الشري واخبرنا به شيخنا الفقيه العلوي قال اخبرنا
والدي اجازة وشيخنا العلامة موفق الدين علي بن ابي بكر شدا وقراءة قالوا اخبرنا بها الامام شهاب الدين احمد بن ابي الخير
بن منصور الشماخي قال اخبرنا بها والدي قال اخبرنا بها المشايخ الاخلاء والفضل ابو عبد الله محمد بن اسمعيل الحضرمي وابو بكر بن
احمد الشري وسليمان بن خليل العشقلاني وطلال بن احمد الركي وسحق بن ابي بكر الطبري قالوا اخبرنا بها الشيخ ابو الفتوح
نصر بن علي بن ابي الفرج الحضرمي قال اخبرنا بها ابو زرعة طاهر بن محمد بن طاهر المقدسي قال الامام ابو زرعة وابن نبال التكريتي
وابو طاهر السلفي اخبرنا بها ابو محمد عبد الرحمن بن احمد الدواني قال اخبرنا بها ابو نصر احمد بن الحسين الديوري المعروف
بالكسا قال اخبرنا بها الامام ابو بكر احمد بن محمد بن اسحق القاضي الديوري المعروف بابن السني قال اخبرنا بها مؤلفه في
ابو عبد الرحمن احمد بن شعيب بن علي النسا في رحمه الله تعالى وحضرت شاه ولي الله محدث دهلوي اين كتاب شيخ
ابو طاهر اخذ كره من دوى ان شيخ ابراهيم كرهى وادوا شيخ احمد قشاشي ووى ان شيخ احمد بن عبد الله قدوس
رثاوى وادوا شيخ شمس الدين محمد بن احمد بن محمد بن علي واليشان ان شيخ زين الدين زكريا ووى ان شيخ عزالدين
عبد الرحمن بن محمد بن الفرات واليشان ان عمر بن ابي الحسن المزاقي واليشان ان فخر الدين بن الجاري واليشان ان
ابو الكاظم احمد بن محمد اللبان واليشان ان ابو علي حسن بن احمد الحاد واليشان ان قاضي ابو نصر احمد بن الحسين
الكسا واليشان ان ابن السني احمد بن موزي صاحب كتاب المجالسة واليشان ان مؤلف راج واما كتاب ابن النسا في

ابن ماجه شرح فبا السند المتقدم الى ابى العباس بن الشرحى قال اخبرني بها محيى رث الديار البغدييه وابن محمد بن ابي القليلين
ابو الرزق سليمان بن ابراهيم العلوى قال اخبرني بها والدى اجازة وشيخنا الامام موقوف الدين على بن ابي بكر بن ابي
المقرى قوله منى عليه قال اخبرنا بها الحافظ ابو الخيرة بن منصور الشافعى قال اخبرنا بها والدى قال اخبرنا بها المشايخ
الاجلاء الفضلاء محمد بن اسمعيل الحضرمى وابو بكر بن احمد الشرحى وسليمان بن خليل العقطاني وابطال الركبي وسحق الطبري
قالوا اخبرنا بها الحافظ ابو الفتوح نصر بن علي الحضرمى قال اخبرنا بها ابو زرعة طاهر بن محمد القاسمى ح وقال الزين الشرحى
واخبرنا بها ايضا الشيخ الامام ابو طاهر محمد بن يعقوب الفيروزي اباى في عموم اذ قال اخبرنا بها السند العجمى صفى الدين
عبد الكريم بن عبد الرحمن بن الحسن البجلي سناولة واجازة قال اخبرنا بها القاضى تاج الدين ابو محمد بن عبد النحاش
بن عبد السلام بن سعيد بن علوان البجلي سماعا عليه جميعه قال اخبرنا بها الموفق ابو محمد عبد الله بن محمد بن محمد بن قاسم
المقدسى قال هو ابو الفتوح الحضرمى اخبرنا بها الامام ابو زرعة طاهر بن محمد المقدسى قال اخبرنا بها الامام ابو نصر
محمد بن الحسين بن احمد المقومى سماعا قال اخبرنا بها ابو طاهر القاسم بن ابي السند الخطيب قال اخبرنا بها ابو الحسن على
بن ابراهيم بن سلمة بن بحر القطان قال اخبرنا بها مولف ابو عبد الله محمد بن يزيد بن ماجه الفيروزي رح تور وريت
شاه دلى السند محدث دهلوى مران كتاب بركت امتساب بسندى ست كه در سنن نسائي فاكوشه تاشيخ
زين الدين زكريا وايشان از حافظ ابن حجر عسقلاني وايشان از ابو الحسن على بن ابي محمد الدمشقي وايشان از
ابو العباس حجاز وايشان از انجب بن ابى السعادات وايشان از حافظ ابو زرعة مقدسى وايشان از تقي الدين بن
محمد بن الحسن بن حجر قزويني وايشان از ابو طاهر قاسم بن منذر خطيب وايشان از بحر النطنان وايشان از لؤلؤ
كتاب رح واما كتاب موطا شريف ليس حضرت شاه دلى السند محدث دهلوى آثر ابراهيم وفداى كى تيامك زرينيد
وايشان بزواله ووشى محمد بن محمد بن سليمان بن خزي نيل كه كاره سنده ايشان وكتاب صلاه الخلف مذكورست وضر
شيخ وفداى دين كتاب را از حسن عجمي وشيخ عبد الله بن الم بصرى گرفته اند و اين هر دو بزرگوار از شيخ عيسى بن خزي
مالكى المذنب وايشان از شيخ سلطان محمد بن احمد مزاحى وايشان از احمد بن خليل سكي وايشان از شيخ محمد بن
بن احمد طي وايشان از شيخ شرف الدين عبد الحق بن محمد سناطلى وايشان از شيخ ابو محمد حسن بن محمد ايوبي حسنى نساب
وايشان از عم خود حسن بن ايوبي نسابه وايشان از ابو عبد الله محمد بن جابر الوادياشى وايشان از شيخ ابو محمد
عبد الله بن محمد بن يارون قرطبي وايشان از قاضى ابو القاسم شيخ احمد بن يزيد وايشان از شيخ محمد بن الحسن
بن عبد الحق خوزجى وايشان از شيخ محمد بن فرج مولى ابن الطالع وايشان از قاضى ابو الوليد ليونس بن عبد الله
بن مغيث الصفار وايشان از ابو عيسى يحيى بن عبد الله بن يحيى بن يحيى وايشان از عم پدر خود عبد الله بن يحيى
وايشان از پدر خود يحيى بن يحيى لثني مصمودى اندلسى وايشان از امام دار الهجرة مالك بن انس بن مالك

قال

و ابن الدین یحیی بن یوسف بن السخاوی قال أخبرنا أبو الفتح محمد بن ابی بکر بن الحسن العثمان المروزی قال أخبرنا
 الحسن بن محمد لاقی دروی قال أخبرنا أبو عبد الله محمد بن فضل القزوينی المشهور بن شیخ عن مولف من ولساء ولی محمدت
 در بلوی کتاب شکوة الراشیخ ابوطاهر ذکر گرفته اند و ایشان از شیخ ایراهیم کردی و ایشان از شیخ احمد قشاشی از
 از شیخ احمد بن عبد القدوس شناوی و ایشان از سید غنفر بن سیب جعفر نهر وانی و ایشان از شیخ محمد سعید معروف
 بر کلان که در وقت خود شیخ مکہ بودند و ایشان از سید نسیم الدین میرک شاه و ایشان از والد بزرگوار خود سید
 جمال الدین عطاء الدین سید غیاث الدین فضل الدین سید عبد الرحمن و ایشان از نعم علی مقداد خود و سید الدین
 عبد الممن بن عبد الرحمن بن عبد اللطیف بن جلال الدین یحیی شیرازی آیینی و ایشان از مسند وقت و محدث عصر
 شرف الدین عبد الرحیم بن عبد الکرم البحرلی الصدیقی و ایشان از علامه عصرا مام الدین مبارک شاه مروزی
 مسدیقی و ایشان از مولف الکتاب ولی الدین محمد بن عبد الممن بن الخطیب التبریزی و اما جامع ترمذی پس
 شاد ولی محدث آنرا از شیخ ابوطاهر ورنی اخذ کردند و ایشان از شیخ سلطان مزاحی و ایشان از شیخ
 شهاب الدین احمد بن ضحیل سبکی و ایشان از شیخ نجم الدین محمد غطی و ایشان از شیخ زین الدین زکریا بن محمد فاکر
 و ایشان از شیخ عز الدین عبد الرحیم بن محمد بن الفرات القاهری الحنفی و ایشان از عمر بن ابی الحسن المروزی و ایشان
 از شیخ فخر الدین ابن النجاری و ایشان از شیخ عمر بن طبرزد البخاری و ایشان از شیخ ابو الفتح عبد الملک بن عبد الممن
 بن ابی سهل الکروخی صاحب نسخ ترمذی ایشان از قاضی ابونا محمد بن القاسم بن محمد الازدی و ایشان از شیخ ابو محمد
 عبد الجبار بن محمد بن عبد الممن بن ابی الجراح المروزی و ایشان از ابو العباس محمد بن محبوب المروزی و ایشان از صاحب
 الکتاب ابو عیسی محمد بن عیسی بن سبوة بن موسی الترمذی رح و حصین را شاه ولی محدث از شیخ ابوطاهر
 از شیخ ایراهیم کردی از شیخ احمد قشاشی از شیخ احمد شناوی از شمس علی از شیخ زکریا انصاری از حافظ بن ابی الدین
 محمد بن محمد بن عبد الهاشمی المکی و ایشان از مولف کتاب ابوالخیر محمد بن محمد بن محمد البحرزدی الشافعی رح فر گرفته اند
 قهت چون سلسله سند کتب حدیث دریافت شد حال شرح بعضی الفاظ واروه درین سلاسل باید معلوم کرد
 بابل قریه من قری مصر عیطة نیز ویسی از دیات مصرت غیطی منسوب باوست حتی احد تشدید را
 نام قریه از قری مصرت سبکت دیسی از دیات مصرت در قاموس گفته سبک الضحاک و سبک البعید
 قریتان بحر سبک باطنم بلد باعمال المحلة من صرواحیاش نام شهریست در غرب و قریة بنعم
 قائم و طاهر و بای موجود نام شهری در اندلس است و مصحح ه نام قبیلہ است از بزرگوار در زمین غرب
 می باشد کنانه قبیلہ است از عرب حافظ ابن حجر منسوب باوست و عسقلان قریه من قری القریة
 و سبخار معنی سنگ فروزش است و تنوخ تخفیف نون قبیلہ از عرب است و بید شهریست مشهور

در
 ابن
 یحیی

ابن
 یحیی

در مین برکنار و دریای توریز و مرطرا از حدیه و سیمین سیدستان است هم در می منسوب برات
که بلده و خراسان و قریه و در رس است من شخصی بنی سیدین معمار و سکون خانه جمعه یا سکون را و فتح بهجه
فخر بر کسراف و فتح را و سکون باز و صده و دومی است از توابع بخاری بود زبده لغت پهلوی قدیم است
بهمنی کار تزد و مزایع جلادی نسبت الی جمع جلد لانه کان لیکن سکه ابله و دین فی نیسا بود و عی منسوب
الی دو مته ابجدیل موضع فاصل بین خراسان و الخاق کان فیه قصه التحکیم می اخه شهری است مشهور در ولایت
ایران و از دیجان که و شخ بنیخ کاف و ضم رای مهمه مخففه بلده ایست بنو حاجی هرات و و نری نسبت الی
مروشا بهمان بلده مشهوره بخراسان و الزار و ابد و لقال قروی و مرقی طبر نرح اسم لکس بلغه العجم
لولوی نسبت الی بنج الاول و قومی نسبت الی ترمذ و نریه الی طرک جیون اذ دی نسبت الی از و شنوده
قبیله من العرب جراحی قریه الی جده نسائی منسوب الی سکا بلده مشهوره بخراسان بقراب ایور و لقال نسائی
بالهز و نسوی بالوا و قرو و بنج کاف و سکون زانی بنجه نام شهری است مشهور در عراق عجم و ماجه لقب پدر ابی بلید
بن لقب جده و و بنام او را و تحفیت جیم است نه بنشید و درین باب غلط اکثره و واقع شد و هقد سبی بکسیر و فتح
وال علی الاصح نسبت الی بیت المقدس قطان نسبت الی بنج القطن مهران بلده من ارض کجرات من قلم بند و شای
نسب او به نیه بین الری و همان ثم راوی بنده الکتب ایضا عن الشیخ الامام زکی الدین سلیمان بن محمد بن عبد الرحمن
بن سلیمان بالاجازة العامة عن ابی عن جده السید الامام عبد الرحمن بن سلیمان و راوی ذلک ایضا عن شیخی و اخی القاضی
العلامة محمد بن حسن السبعی الانصاری الخزرجی عن شیخ الامام احمد بن محمد بن علی الشوکانی عن والده الامام خاتمه فیمن
الاعلام محمد بن علی الشوکانی فی رح بسنه المعروف فی ثبته المسمی باتحاف الکا بر باسنا و والده فافر من اراد الا حاطه بک
فعلیه یه و اکاتب القلم المسمی بانوار التنزیل و اسرار التاویل لابی الخیر عبد الله بن عمر بن محمد بن ناصر الدین البیضاوی
فاخبرنی شیخی المحدث الفقیه القاضی زین العابدین بن حسن بن محمد السبعی الانصاری الحدیدی منزیل بجوابال و یقیدها
فی الحال قال اخبرنی به شیخی السید الجلیل نقطه و ادر فی العلم والولایة النور الساری حسن بن عبد الباری الاهدل قال
اخبرنی به السید الجلیل جمال الدین علی بن عبد الله بن یحیی مقبول الاهدل عن والده السید الجلیل شیخ الاسلام عبد الرحمن
بن سلیمان بن یحیی بن عمر مقبول الاهدل عن والده الشریف قال اخبرنا به احمد بن محمد مقبول الاهدل قال اخبرنی به شیخی
و خالی عماد الدین یحیی بن عمر مقبول الاهدل قال اخبرنی به ابوبکر بن علی البطاح الاهدل قال اخبرنی به یوسف بن محمد البطاح
قال اخبرنی به الحافظ الطاهر بن حسین الاهدل قال اخبرنی به الحافظ ابن الدیج قال اخبرنی به جری لاهی اسمعیل بن محمد بن
سار ز الشافعی عن شیخی الخطیب کمال الدین ابی عمران موسی بن محمد الضجائی عن شیخی الحی محمد بن یعقوب الشیرازی و ابی
عن شیخی استاذ البشر و قوام الدین عبد الله بن محمود و الاصفهانی ثم الشروانی عن المولف مرح و اما احیاء العلوم الامام

فان السبعی

الکتاب

[illegible]

[illegible]

فقرا باعلينا احمد بن ابراهيم المصنف المعروف بالحجازي رتقنا قال حافظ ابو نعيم خضوان بن محمد العنبري فقرا باعلينا
 ابراهيم بن محمد السوفخي قال شيخ الاسلام زكريا الانصاري فقرا باعلينا حافظ ابو نعيم خضوان بن محمد العنبري قال حافظ
 نجم الدين محمد بن احمد الغيطي فقرا باعلينا شيخ الاسلام زكريا الانصاري قال احمد بن محمد الشليبي فقرا باعلينا حافظ الجليلي
 بن احمد الشليبي قال حافظ علاء الدين ابي قحطبة باعلينا احمد بن محمد الشليبي قال عبد الله بن سالم البصري فقرا باعلينا البالي
 قال سالم بن عبد الله بن سالم البصري فقرا باعلينا والدي قال احمد بن عبد الرحمن الشامي فقرا باعلينا سالم بن عبد الله
 بن سالم البصري قال القاضي احمد بن محمد قاطن فقرا باعلينا شيخنا احمد بن عبد الرحمن الشامي قال احمد بن علي العمري فقرا با
 عليا شيخنا القاضي احمد بن محمد قاطن قال شيخنا الشريف محمد بن ناصر فقرا باعلي شيخنا محمد بن علي العمري سائما وتقينا
 كما قرأ باعلي شيخنا القاضي احمد بن محمد قاطن قال سالم بن احمد وقرأ باعلي شيخنا محمد بن ناصر خمس آيات وحسابات
 آيات وهي ستة عشر آية سائما وتقينا وقرأها عليها كما قرأ باعلي شيخنا العلامة محمد بن علي العمري وهو من اصحاب السلسلة
 رواد الترمذي في طبقاته باحكام في المستدرک وصحة واحمد وابو يعلى في مسنديهما والطبراني في المعجم الاكبر وغيرهما
 بالعدد في السناد اروي عن شيوخ حسين بن محمد السبيعي قال اروي عن شيخنا الشريف محمد بن ناصر المذكور عن شيخنا سيد
 العلامة عبد الرحمن بن سليمان بن مقبول الاهدل رحمه الله تعالى عن والده شيخ الاسلام ومفتي الانام السليمان بن يحيى
 مقبول الاهدل عن والده السيد العلامة يحيى بن عمر مقبول الاهدل رحمه الله تعالى عن شيخنا العلامة محمد بن علي العمري عن شيخنا
 ابي الحسن البكري عن شيخنا يحيى بن محمد الخطيب المالكي قال عازين في يدي ابي محمد بن عبد الرحمن المالكي قال عازين
 يدي ابو عبد الله الخطيب قال عازين في يدي العلامة اخيه في يدي عازي بن علي بن الجبري قال عازين في يدي عازي بن علي بن
 عازين في يدي ابو العباس الشليبي قال عازين في يدي الفقي قال عازين في يدي جدي ابو القاسم قال عازين في يدي ابو بكر
 بن خلف قال عازين في يدي الحاكم ابو عبد الله قال عازين في يدي ابو بكر بن واصل قال عازين في يدي علي بن
 احمد بن الحسن قال عازين في يدي ابو الحسن حرب الطحان قال عازين في يدي يحيى بن ابي السواد الخياط قال عازين
 في يدي عمرو بن خالد قال عازين في يدي زيد بن علي بن الحسين قال عازين في يدي علي بن الحسين قال عازين
 في يدي ابي الحسين بن علي قال عازين في يدي ابي امير المؤمنين علي بن ابي طالب قال عازين في يدي رسول الله
 صلى الله عليه وآله وسلم وهي خمس الصلوة والبركة والرحمة والجنة والشيخ السليم المسلسل بجا هو في جميع
 اروي عن شيخنا حسين بن محمد قال اروي عن شيخنا الشريف العلامة المحدث محمد بن ناصر المذكور عن شيخنا سيد
 العلامة عبد الرحمن بن سليمان بن مقبول الاهدل عن والده العلامة شيخ الاسلام سليمان بن يحيى مقبول الاهدل
 عن والده يحيى بن عمر مقبول الاهدل وعن احمد بن محمد مقبول الاهدل عن ابي بكر بن علي البطاح عن ابي رصف بن
 محمد البطاح عن ابي الحسن بن حسين الاهدل عن عبد الرحمن بن علي الدريج الشيباني عن محمد بن عبد الرحمن الشيباني

التي اتحضر عدداً من السكك ان تصلي على محمد وعلى آل محمد كما صليت وباركت على ابراهيم ابيك حميد مجيد وبارك
 في نحر الاعداد واجبارين اللهم اعني على ديني بالديار على آخرتي بالتقوى واطعني فيما عنت عنه ولا تكلني الى نفسي فيما
 حضرت علي يا من لا تقدر الذنوب ولا تقصده المغفرة حسب لي الا ايفرك واغفر لي لا ايتقصك الهى انك فز جاقربا
 وصبر جميل ورفقاذا اسألك العافية من كل بلية وسألك الشكر على العافية وسألك وام العافية وسألك
 تمام العافية وسألك الخى عن الناس لا حول ولا قوة الا بالله قال الربيع فكتبته عن جعفر بن محمد فها هو في جيبى قال
 موسى فكتبته عن الربيع فها هو في جيبى قال محمد بن يارون الداشمي فكتبته عن محمد بن يحيى المازني فها هو في جيبى قال
 علي بن احمد المحمدي فكتبته عن محمد بن يارون فها هو في جيبى وقال علي بن الحسن بن احمد البجلي القطان فكتبته عن علي بن
 احمد المحمدي وها هو في جيبى وقال احمد بن منصور بن محمد المعدل فكتبته عن علي بن الحسن بن احمد البجلي القطان وها هو في جيبى
 وقال احمد بن محمد بن يعقوب الهرمزي فكتبته عن احمد بن منصور بن محمد المعدل وها هو في جيبى وقال القاضي محمد بن علي بن
 صفه الازدي فكتبته عن احمد بن محمد بن يعقوب الهرمزي وها هو في جيبى قال علي بن ابراهيم الناقولي فكتبته عن القاضي محمد بن علي بن صفه الازدي
 وها هو في جيبى وقال نصر بن الحسن بن القاسم الشاشي فكتبته عن علي بن ابراهيم الناقولي وقال محمد بن الحسين بن محمد بن سليمان السكندراني
 فكتبته عن الشاشي وها هو في جيبى وقال الشريف عبد الله بن عبد الرحمن العفاني الدياجي فكتبته عن محمد بن الحسين بن محمد بن سليمان
 السكندراني وها هو في جيبى قال الشيخ ابو الفضل احمد بن محمد بن قراة في الحديث فكتبته عن الشريف القاضي عبد الله بن عبد الرحمن الشافعي الديلمي
 وجعلت نسخة في جيبى قال ابو الحسن علي بن احمد الطوسي فكتبته عن الشيخ جعفر بن علي وجعلت نسخة في جيبى قال محمد بن القاسم فكتبته عن علي
 بن احمد الطوسي وها هو في جيبى قال محمد بن علي بن احمد الطوسي فكتبته عن الشريف عبد الله بن عبد الرحمن الشافعي الديلمي وقال القاضي محمد بن علي بن
 بن ابي شريف فكتبته عن عبد الله بن محمد بن علي بن احمد الطوسي وها هو في جيبى قال الشيخ جابر بن محمد بن علي بن احمد الطوسي فكتبته عن القاضي
 محمد بن علي بن احمد الطوسي وها هو في جيبى وروى شيخنا الشريف محمد بن ناصر المذكور في الحديث مسلسل ايضا
 عن شيخنا محمد بن عبد الرحمن الكزبري عن ابيه عبد الرحمن بن محمد الكزبري عن احمد بن محمد المكي بقتيله المكي عن احمد بن محمد
 الغفلي عن الشيخ محمد بن علي بن علان عن نور الدين علي العميري عن الشيخ عبد الرحمن بن محمد عن الشيخ جابر بن محمد بن علي بن احمد الطوسي
 عن ابراهيم بن ابي شريف عن ابراهيم بن علي الكزبري عن نور الدين علي العميري عن الشيخ عبد الرحمن بن محمد عن الشيخ جابر بن محمد بن علي بن احمد الطوسي
 ابي القاسم الفارسي الى آخر السند المتقدم وقد اخرج هذا الحديث الديلمي في مسند الفردوس بلفظنا على اذا حركك
 امر فقل اللهم احسنى بعينك التي لا تنام الى آخر الحديث مسلسل بالمحبة اروي عن شمس الدين حسين بن محمد بن الحسين
 قال اروي عن شيخنا الشريف محمد بن ناصر المذكور عن شيخنا الشيخ محمد بن عبد الرحمن الكزبري عن ابيه الشيخ عبد الرحمن بن
 محمد الكزبري عن شيخنا احمد بن محمد المكي بقتيله المكي عن شيخنا عبد الله بن سالم البصري عن الشيخ الحسن بن علي بن الحسين بن علي بن ابي

عن علي بن محمد بن إبراهيم عن محمد بن عبد الرحمن العلقمي عن أبي انفعل الجعفي قال أخبرني أبو الطيب أحمد بن محمد
 البخاري قال أخبرنا قاضي القضاة محمد الدين السبكي بن إبراهيم الحنفي قال أخبرنا أبو الطيب أحمد بن محمد
 قال أخبرنا أحمد بن محمد الأزدي قال أخبرنا عبد الرحمن بن علي قال أخبرنا أبو الطيب أحمد بن محمد بن علي بن محمد
 أخبرنا أبو علي بن شاذان قال أخبرنا أحمد بن سليمان النجاشي قال أخبرنا أبو بكر بن أبي الدنيا قال حدثنا الحسن بن علي بن فضال
 الجرجسي قال حدثنا عمرو بن مسلم التميمي قال حدثنا الحكم بن عبيدة قال أخبرني حيوة بن شريح قال أخبرني عتبة بن مسلم
 عن أبي عبد الرحمن الجعفي عن الضناجعي عن معاوية بن جبل رضى الله عنه قال قال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم ما عاذا
 في أحبكم فلا تتبعه قال قلت في ذلك كل صلوة اللهم اعني على ذكرك وشكرك وحسن عبادتك وفي رواية أخرى
 ما عاذا ولا تدعن في ذلك كل صلوة ان تقول اللهم اعني على ذكرك وشكرك وحسن عبادتك قال لا يغادروا
 أحبكم فقل قال أبو عبد الرحمن الجعفي قال لي الضناجعي وأنا أحبكم فقل قال عتبة بن مسلم قال لي أبو عبد الرحمن الجعفي
 وأنا أحبكم فقل قال حيوة بن شريح قال لي عتبة بن مسلم وأنا أحبكم فقل قال الحكم بن عبيدة قال لي حيوة بن شريح
 وأنا أحبكم فقل قال عمرو بن مسلم التميمي قال لي الحكم بن عبيدة وأنا أحبكم فقل قال الحسن بن علي بن فضال الجرجسي
 لي عمرو بن مسلم التميمي وأنا أحبكم فقل قال أبو بكر بن أبي الدنيا قال لي الحسن بن علي بن فضال الجرجسي وأنا أحبكم
 فقل قال أحمد بن سليمان النجاشي قال لي ابن أبي الدنيا وأنا أحبكم فقل قال أبو علي بن شاذان قال لنا أحمد بن سليمان
 وأنا أحبكم فقل قال أحمد بن محمد بن عبد الكريم قال لنا أبو علي بن شاذان وأنا أحبكم فقل قال أبو الطيب أحمد بن محمد بن علي
 عبد الكريم وأنا أحبكم فقل قال عبد الرحمن بن علي قال لنا السبكي وأنا أحبكم فقل قال أحمد بن محمد الأزدي قال لنا عبد الرحمن
 بن علي وأنا أحبكم فقل قال أبو الطيب أحمد بن محمد بن علي قال لنا السبكي وأنا أحبكم فقل قال أحمد بن محمد الأزدي قال لنا عبد الرحمن
 محمد الدين السبكي بن إبراهيم الحنفي قال لنا أحمد بن محمد الأزدي وأنا أحبكم فقل قال أحمد بن محمد الأزدي قال لنا عبد الرحمن
 محمد الدين السبكي بن إبراهيم الحنفي قال لنا أحمد بن محمد الأزدي وأنا أحبكم فقل قال أحمد بن محمد الأزدي قال لنا عبد الرحمن
 فقل قال أحمد بن محمد بن عبد الرحمن العلقمي قال لي الجعفي وأنا أحبكم فقل قال علي بن محمد بن إبراهيم قال لي العلقمي
 وأنا أحبكم فقل قال الشمس محمد بن عبد الله الدين البجلي قال لي علي بن محمد بن إبراهيم وأنا أحبكم فقل قال الشيخ عبد الله
 بن سالم البصري قال لي الشمس محمد بن عبد الله الدين البجلي وأنا أحبكم فقل قال الشيخ أحمد بن محمد الكشي بعلبقة وقال لي الشيخ
 عبد الله بن سالم وأنا أحبكم فقل قال الشيخ عبد الرحمن بن محمد الكزبري وقال لي أحمد بن محمد عتيقة وأنا أحبكم فقل قال محمد بن عبد الرحمن الكزبري
 وقال لي هادي وأنا أحبكم فقل قال الشيخ الشافعي محمد بن ناصر وقال لي شيخنا أحمد بن محمد الكزبري وأنا أحبكم فقل يقول النقيب
 النقيب المفسر إلى حجة رب العالمين الحسين بن محمد النصارى وقال لي شيخنا الشافعي محمد بن ناصر المذكور وأنا أحبكم فقل وقد أخرج
 هذا الحديث الديلمي في الفردوس السلسل وألفظ ما عاذا والله في أحبكم والشيخ في كل صلوة اللهم اعني على ذكره وشكره وحسن عبادته

والنسائي يلفظ ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اخذ بيده وقال يا معاذا اني لاحب اليك اوصياك ان تدعني بكل صلاة
ان تقول الى آخره ليس في رواية ابى داود والنسائي ثلاثا بل هي في رواية غيرهما وقد اخرج ايضا هذا الحديث الحاكم
في المستدرک عن ابى نهرية ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لهم اتحبون ايها الناس ان تحبوا واني الدعا قالوا نعم يا رسول الله قال
قولوا اللهم اعنا على ذكرك وشكرك وحسن عبادتك المسلسل بقراءة اول سورة النحل قرأتها على نجي حسين
محسن قال قرأت على شيخنا الشريف محمد بن ناصر المذكور طر فامس سورة النحل واجازني بباقيها ببناء لطيف منها
واجازته بباقيها بشيخ الشيخ محمد بن عبد الرحمن الكزبري عن ابيه عبد الرحمن بن محمد الكزبري عن الشيخ محمد بن احمد النخعي
المكي عن الشيخ احمد بن محمد النخعي عن الشيخ محمد الباقر عن ابى النجاس سالم السمرقاني عن النجاشي عن محمد بن عبد الجبار النخعي عن النبي
صلى الله عليه وسلم فانه راى في المنام النبي صلى الله عليه وسلم في مكة الشرفة فقرأ عليه اول هذه السورة المسلسل بقراءة سورة
فاتحة الكتاب قرأتها على شيخنا المذكور قال قرأتها على شيخنا الشريف محمد بن ناصر المذكور واجازني بقراءتها بقراءة واجاز
لنا شيخنا الشيخ محمد بن عبد الرحمن بن محمد الكزبري عن ابيه عن جده عن الشيخ احمد بن محمد النخعي قال اجازني بقراءة ايها
على العلامة ابى حمدي الشيخ عيسى بن محمد الشعالبي الجعفي المصنعي قال قرأتها على الشيخ الاجوري قال الشيخ علي
الاجوري قرأتها على الشيخ الفاضل نور الدين علي بن ابى بكر القرافي قال قرأتها على قاضي القضاة شمس الدين محمد بن
ابراهيم التتائي قال قرأتها على القاضي بركات الدين التتائي قال التتائي قرأتها على علم الدين سليمان بن مؤدب الجرجاني قال
سليمان قرأتها على القاضي شمس الدين قاضي الجرجاني قال شمس الدين قاضي الجرجاني قرأتها على سيد الوجود ومنيع الكرم وابو محمد
صلي الله عليه وسلم على اصحابه بمكة المدي وثاب عليهم باحسان ومن بهم لقيت قلت ولما كان هذا الحديث ليس فيه شيء من
الاحكام بل هو امر يتبرك به قبله الامية الاعلام بهذا السند ولو كان من الاحكام الشرعية والاستنباطات الفرعية قبل
مثل هذا الحديث والحال ان فيه ما فيه المسلسل بالمصاحفة قد صافني شيخنا حسين بن حسن قال قد صافني شيخنا
الشريف محمد بن ناصر حسني قال صافني شيخنا سيد العلامة عبد الرحمن بن سليمان بن يحيى بن عمر بن قول الادل حماد السعدي قال صافني
والدي سليمان بن يحيى قال صافني والدي يحيى بن عمر قال صافني شيخنا احمد بن محمد النخعي قال صافني شيخنا تاج الدين محمد
التقشيري قال صافني الشيخ عبد الرحمن الشيرازي زعمي قال صافني الشيخ علي اوبى قال صافني الشيخان محمود الاسفندي و
امير علي الهادي قال صافني ابو سعيد الصحابي الجعفي المصنعي قال صافني النبي صلى الله عليه وسلم وهذا السند يشمل على الثقات
وابو سعيد الجعفي لا يعرف في الصحابة ولعله ممن لم يشتهر قال شيخنا الشريف محمد بن ناصر المذكور قد صافني الشيخ العلامة
الحديث محمد بن عبد الله المدي عن شيخنا الصالح بن محمد الفلاني وعنه محمد حسين بن ابي عبد الله عن الشيخ محمد بن احمد المكي
المكي بعبارة عن الشيخ سالم بن عبد الله بن سالم البصري عن ابيه عبد الله بن سالم البصري عن الشيخ محمد بن علاء الدين
الباقر عن الشيخ ابى بكر بن ابي سعيد الشنواني عن الشيخ ابراهيم بن عبد الرحمن العلقي عن ابى الفضل الجلال السيوطي عن

ابي الظاهر بن كويك قال اخبرنا ابو اسحق ابراهيم بن علي قال اخبرنا ابو عبد الله النخعي قال اخبرنا ابو الجعد الحسين
 القزويني قال اخبرنا ابو بكر بن ابراهيم السخاوي قال اخبرنا ابو الحسن بن ابي زرعة قال اخبرنا ابو منصور عبد الرحمن
 بن عبد الله البرازي قال اخبرنا عبد الملك بن نجيد قال حدثنا ابو القاسم عبدان بن حميد المتني قال حدثنا عمرو بن سعيد
 قال حدثنا احمد بن ديقان قال حدثنا احمد بن خلف بن تميم قال دخلنا على ابي هريرة نعوده فقال اخبرنا عن انس بن مالك
 نعوده فقال صاغت بكفي هذه كنت رسول الله صلى الله عليه وسلم فاستخرنا ولا حريه الدين من كنت رسول الله
 صلى الله عليه وسلم قال ابو هريرة قلت لانس صاغت بالكت التي صاغت بها رسول الله صلى الله عليه وسلم فاصفا فقال خلفت
 بن تميم فقلت لابي هريرة فاصفا بالكت التي صاغت بها انس بن مالك فاصفا فقال لا اخبرك بالسند وفي الحديث
 السنية للشيخ جابر الدين فمد يده من عند عمر بن سعيد فقلت لا احمد بن ديقان قال اخبرنا بالكت التي صاغت بها
 احمد بن خلف بن تميم فاصفا فقال السلام عليكم وهكذا زيادة السلام الى آخر السند وقد اخرج هذا الحديث الديلمي
 في مسنده و ابن الفضل والتميمي في مسنده و الحديث تكلم فيه بالتصنيف والوضع وان كان المتن صحيحا كما اخرج
 البخاري و احمد عن انس رضي الله عنه بهست خراولا وبرا ولا حريه الدين من كنت رسول الله صلى الله عليه وسلم
 المسلسل بالمسألة شك بيدي الشيخ العلامة حسين بن محمد بن ابي وقال شك بيدي شيخنا الشريف محمد بن ناصر الزكري قال
 شك بيدي الشيخ محمد بن احمد الطوسي المغربي في زيل المدينة قال شك بيدي محمد بن احمد الفاسي قال شك بيدي محمد بن احمد الكوفي قال شك
 بيدي حسين بن عبد الرحيم قال شك بيدي احمد بن محمد بن ناصر المغربي قال شك بيدي الشباب احمد بن محمد بن محمد بن جابر
 قال شك بيدي الشيخ ابراهيم بن محمد بن ابي الحسن قال اخبرني وشك بيدي كمال الدين ابا مام المالكية
 قال اخبرني وشك بيدي الحافظ ابن الجزري قال اخبرني وشك بيدي ابو حفص المزني قال اخبرني وشك بيدي
 ابو الحسن المقدسي قال اخبرني وشك بيدي عمر بن سعيد الجلي قال اخبرني وشك بيدي ابو الفرج النخعي قال
 اخبرني وشك بيدي الحافظ ابو اسمعيل التميمي قال اخبرني وشك بيدي ابو محمد الحسن السمرقندي قال اخبرني وشك
 بيدي جعفر المستغفر قال اخبرني وشك بيدي ابو بكر احمد بن عبد العزيز المكي قال اخبرني وشك بيدي ابو محمد
 بن طالب قال اخبرني وشك بيدي ابو عمرو بن الشرو والد صفاني قال شك بيدي ابي عبد العزيز بن الحسن قال شك
 بيدي ابراهيم بن ابي الحسين قال شك بيدي عنوان بن سليم قال شك بيدي ايوب بن خالد الانباري قال
 شك بيدي عبد الله بن ارفع قال شك بيدي عبد الله بن ارفع قال شك بيدي
 ابو القاسم صلى الله عليه وسلم قال خلق الله الارض يوم السبت والجمال يوم الاحد والشجر يوم الاثنين والمكرو
 يوم الثلاثاء والنور يوم الاربعاء والرداب يوم الخميس و يوم الجمعة اخرج هذا الحديث الديلمي في مسنده
 وغيره المتن في مسند صحيح اخرجنا في مسنده وسلم في صحيحه وفيه زيادة في اللفظ ولفظه خلق الله الارض

يوم السبت وخلق فيها الجبال يوم الاحد وخلق الشجر يوم الاثنين وخلق المكنون يوم الثلاثاء وخلق النور يوم الاربعاء
 وبيت فيها الدواب يوم الخميس وخلق آدم يوم الجمعة في آخر ساعة من ساعات الجمعة فيما بين العصر الى الليل لخروج آدم
 ابي هيريرة المساسل بالضيافة بالتمر والماء اخبرني واضافني على الاسودين التمر والماء شيخنا الشريف العلامة المحدث محمد بن ناصر المذكو قال اخبرني واضافني
 اخبرني واضافني على الاسودين التمر والماء شيخنا الشريف العلامة المحدث محمد بن ناصر المذكو قال اخبرني واضافني
 على الاسودين التمر والماء شيخنا الشيخ محمد بن عبد الله السدي المدني قال اخبرني واضافني عليها علي محمد حسين السدي قال اخبرني
 واضافني عليها الشيخ محمد بن احمد المكي الكندي بعقيلة قال اخبرني واضافني عليها شفي حسين بن عبد الرحيم قال اخبرني واضافني
 عليها عبد الله العباسي قال اخبرني واضافني عليها ابو مهدي عيسى بن محمد الشعالبي الجعفري قال اخبرني واضافني
 عليها سعيد بن ابراهيم الجرايري الشهير بقرة قال اخبرني واضافني عليها ابو عثمان سعيد المقرئ قال اخبرني وضافني
 عليها الشيخ محمد الوهري قال اخبرني وضافني عليها الامام التازي قال اخبرني وضافني عليها ابو الفتح محمد بن حسين الرازي بالمدينة قال اخبرني
 واضافني عليها فضيل الدين سليمان بن ابراهيم العاوي البغدي قال اخبرني والدي باجازه واضافني عليها قال اخبرني وضافني
 عليها فتحي الدين عمر بن علي الشبي قال اخبرني القاضي فخر الدين الطبري بزيدي منزله واضافني عليها قال اخبرني
 عليها فخر الدين ابراهيم الجرجي الفارسي قال اخبرني عليها ابا فاطمة ابو العلاء الهادي قال اخبرني عليها ابو بكر عبد الله بن
 فريح الكاتب المعروف بابن اخذ الطويل الهندي قال اخبرني عليها ابو جعفر محمد بن الوفا قال اخبرني عليها ابو شيبة احمد بن ابراهيم النبطي الخرمي
 قال اخبرني نوادر ابن باب قال اخبرني عليها عبد الله بن ميمون القدرج قال اخبرني جعفر الصادق قال اخبرني
 ابي محمد الباقر قال اخبرني ابي علي ابن الحسين علي الاسودين التمر والماء قال اخبرني ابي الحسين علي عليها قال اخبرني
 ابي علي بن ابي طالب علي الاسودين التمر والماء قال اخبرني رسول الله صلى الله عليه وسلم علي الاسودين التمر والماء وقد ذكر
 بعد ذلك في فضل الضيافة بذلك ثواب كبير وظاهره في المساسل بالصحة صحبت شيخنا حسين بن محمد بن
 شهرزاد عديرة في هويال وايا ما في خديعة قال صحبت شيخنا الشريف العلامة المحدث محمد بن ناصر المذكو قال صحبت
 شيخنا العلامة محمد بن علي العمري والشيخ عبد الحميد بن احمد بن محمد قاطن كلاهما قالوا صحبتنا القاضي العلامة احمد بن محمد طاب
 ولازمناه قال صحبت شيخنا العلامة السيد احمد بن عبد الرحمن بن الحسن الشامي قال صحبت شيخنا السيد الحسين بن احمد زبارة
 قال صحبت شيخنا القاضي عبد العزيز بن محمد بن عبد العزيز الجبشي قال صحبت والدي محمد بن عبد العزيز بن محمد قال صحبت
 والدي عبد العزيز بن محمد سمعت منه الحديث قال صحبت السيد الطاهر بن حسين الابدلي سمعت منه الحديث قال
 صحبت الشيخ القاضي العلامة عبد الرحمن بن علي الديج وَاخَذْتُ عَنْهُ الْحَدِيثَ وَقَالَ الْعَلَامَةُ اَبْرَهَامُ قَاطِنٌ وَصَحِبْتُ
 شيخنا العلامة عبد الخالق بن الين بن عبد الكاظم الرازي عم الخالق بن ابي بكر المزجبة وكلها صاحبها السيد شفي السيد العلامة يحيى بن عبد الله
 الابدلي وسمعا منه وقد اجازني السيد يحيى بن عمر بن محمد بن مسموعاته كما اجازني المذكوران جميع مروياتهما و

وسموا عاتما قال الشيخ يحيى صحبت شيخى ابا بكر بن على البطاح الا بطل قال صحبت شيخى يوسف بن محمد البطاح الا بطل قال
 صحبت السيد الجليل طاهر بن حسين الا بطل قال صحبت الشيخ جبيه الدين القاضى عبد الرحمن بن على الدين الشيبانى قال
 صحبت شيخنا الشيخ المحدث زين الدين ابو العباس احمد بن احمد بن عبد اللطيف الشيرازى قال صحبت الشيخ فاطمة القزوينى
 محمد بن محمد الجوزى قال صحبت الشيخ الناسك ملاذ الدين ابا عبد الله محمد بن تقى الدين احمد بن عبد الله بن ابراهيم
 بن الشيخ عبد الله بن ابى عمر محمد بن احمد بن قدامة بن اشراف المقدسى الحنبلى قال صحبت ابا الحسن على بن احمد بن عبد الواحد المشهور
 بـابن البخارى الحنبلى المقدسى قال صحبت الشيخ ابا على حنبل بن عبد الله بن الفرج الرضا فى البغدادى وكان ثقة خيرا قال
 صحبت جبهة الدين محمد بن عبد الواحد بن احمد بن العباس الشيبانى فى المكنى بابى القاسم قال صحبت الشيخ الفلاح ابا على
 الحسن بن على بن المذهب التميمى الواعظ قال صحبت الشيخ احمد بن جعفر بن حمدان القطيعى قال صحبت الشيخ عبد الله بن
 احمد بن محمد بن حنبل بن هلال الشيبانى قال صحبت والدى احمد بن محمد بن حنبل قال صحبت ابا فاطم سفينان بن عينية
 بن ميمون الهاملى الكوفى نزيل مكة الحجاج على غلظه زهد وورعه وهو القائل وقد وقت بعرفات حجت سبعين حجة وفى
 كل عام اقبل بهذا المكان واسأل الله ان لا يعجله آخر العهدة منه وقد استحييت من الله ما اسئله فأت من سنة الفارسية
 ثمان وتسعين ومائة عن احدى تسعين سنة قال سفينان بن عينية صحبت ابا محمد عمرو بن دينار الحنفى مولا ابيهم المكنى قال
 صحبت جبر الايمى وقرئان القرآن عبد الله بن عباس بن على بن عبد الله قال صحبت سيد الاولين والاخرين محمد رسول رب
 العالمين صلى الله وسلم عليه وعلى آله واصحابه اجمعين ثم صحبت ابا بكر بن حنبل ثم عمر بن قوفى ثم صحبت عثمان بن عيسى
 ثم اخذت بصحبة ابن عيسى امير المؤمنين على بن ابي طالب بن عبد المطلب قال الامام ابا فاطم وجيه الدين عبد الرحمن بن
 على الدين الشيبانى قال الامام شمس الدين محمد بن محمد بن محمد الجوزى فخذ به طريقة الصلحة لم يكن اعلى منها ولا اصح قال
 يقع لنا من هذه الطريق فى الصلحة ما هو الطيف من هذا حسن عند العارفين بقدر ذلك وهو ان الامام صاحب السلام
 والامام الشافعى صاحب مالک بن انس وصاحب الشافعى فقيه زمانه محمد بن الحسن الشيبانى وهو صاحب الامام ابا حنيفة ومات ان
 الامام ابا حنيفة والامام مالک صاحبا بغير التعادق وهو صاحب ابا محمد الباقر وهو صاحب ابا زرين العابدين وهو صاحب ابا
 الحسين السبط وهو صاحب ابا على بن ابي طالب وهو صاحب سيد الاولين والاخرين محمد رسول رب العالمين صلى الله وسلم عليه
 على آله واصحابه اجمعين فانظر ما اتبع فى هذا الاسناد الشريف من الائمة المقدسة بهم فى العلم والدين رحمهم الله تعالى
 انتهى ما قاله ابا فاطم الا بطل رحمه الله تعالى واربى عن شيخنا حسين بن محمد بن الحسن بن محمد بن عبد الله بن ناصر
 المذكور سندا اجمالا من اهل المشرق قال شيخنا محمد بن ناصر وقد لقيت العسرى والمطريزى نزيل عمان وقد لقينا
 الشيخ محمد بن عبد الوهاب المجد والنجوى صاحب الدعوة ولقيت مسفر بن عبد الرحمن بن ابراهيم بن عتيق وكلهم اهل رقيقان
 بن الشيخ محمد بن عبد الوهاب وعبد الرحمن بن حسن بن محمد بن عبد الوهاب وقد اخذ حسين بن ابي محمد بن عبد الوهاب

وعبد الرحمن بن محمد بن عبد الوهاب قال الشيخ محمد بن عبد الوهاب حدثني الشيخ عبد الله بن إبراهيم النجدي بظاهر
 المدينة قال أخبرني شيخ الاسلام ابو الوهاب هبة الله اخبني قال اخبرني والدي تقي الدين عبد الباقي اخبني قال اخبرني
 المعمر عبد الرحمن البهوتي اخبني قال اخبرني جمال الدين يوسف بن زكريا بن محمد الانصاري قال اخبرني والدي ذكره ابن
 محمد الانصاري قال اخبرني ابو الفضل احمد بن محمد المستطاني قال اخبرني الصالح محمد بن محمد السعدي النخعي قال اخبرني تقي الدين
 عبد الرحيم بن حسين العراقي قال اخبرني الصدر المسيد ومي قال اخبرني ابو الفرج عبد اللطيف بن عبد المنعم الحارثي قال
 اخبرني ابو الفرج عبد الرحمن بن علي الجوزي قال اخبرني اسمعيل بن صالح النيسابوري قال اخبرني والدي صالح بن عبد
 المودن قال اخبرني ابو طاهر محمد بن كعب بن محمد بن محمد بن الزيادي قال اخبرني اصحابي محمد بن يحيى بن بلال البزاز قال اخبرنا
 عبد الرحمن بن بشر بن الحكم قال اخبرني سفيان بن عيينة قال سمعته من عمرو بن دينار قال سمعته من ابي قابوس عن
 عبد الله بن عمرو بن العاص رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الراحمون يرحمهم الرحمن تبارك وتعالى جموا
 من في الارض يرحمكم في السماء تفرقوا به سفيان والعلامة واما السلسل بالحق بائنة فحدثني شيخنا العلامة حسين بن
 محسن الانصاري قال حدثني شيخنا الشريف محمد بن ناصر المذکور قال حدثني الشيخ عبد الله بن ابراهيم اخبني بظاهر
 المدينة عن ابي الوهاب بن تقي الدين عبد الباقي اخبني عن والده تقي عبد الباقي قال اخبرني عبد الرحمن البهوتي
 اخبني قال اخبرني تقي الدين بن النجاشي الكروخي صاحب منتهى الارادات قال اخبرني والدي شهاب الدين احمد قاضي
 القضاة اخبني قال اخبرني بدر الدين الصفدي الطاهري اخبني قال اخبرني عز الدين ابو البركات اخبني قال اخبرني ابو
 حنبل بن عبد الله الرضائي قال اخبرني ابو القاسم هبة الله اخبني قال اخبرني ابو الحسن بن علي اخبني قال اخبرني ابو بكر بن
 احمد بن جعفر اخبني قال اخبرني ابو عبد الله بن الامام احمد بن حنبل قال اخبرني والدي احمد بن محمد بن حنبل امام كل جنس عن
 ابن عدي عن حميد عن انس بن مالك رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اراد الله بعبده خيرا استعمله
 قالوا كيف يستعمله قال يوفقه لعمل صالح قبل موته هذا حديث عظيم ثلاثي بالنسبة الى الامام احمد رضي الله عنه فصل رسوم
 وذكر عبارات اجازات محرر سطوة برترتيب حصول اول اجازتي كاستعلق بعالم معقول منقول رسميه بعد خواندن فائده
 فرائع از فنون رسميه حاصل شده بطاقت دست استاذ العلماء تاج الفقه ما شيخ صدر الدين رح ست وعبارتش بلفظي
 رح اين ست مولوي سيد محمد صديق حسن صاحب حسن سليم وقوت حافظه و فهم درست و مناسبت تمام با كتاب و رساله
 صحيح و مستعد او تمام وارند جمله كتب معتقوله رسميه از منطق و حكمت و از علم دين اكثر از تجاري و جيزي از تفصيل مضامير
 و فقه و اصول و عقائد و كلام و عبريت از فقيه الكتاب بنمودند و مستندانه فهميده خواندند و با وجود آن بسعادت و
 رشد و صلاح و نيكي نهادي و صفاي طينست و غربت و اهلبيت و شرم و حياء و اقران و افاضل خود متنازاه انتهي
 دوم نسخه اجازت شيخ زين العابدين بن محسن انصاري فتحي حال بهويال ست و نذر عبارته احمد بن محمد الذي اجازت نامه

والصلاة فيهما على سيدنا محمد وآله الذي اودع في صدره العلم وعلى آله وجعل الدين كشفاً لغيره واحداً فيهم حركات الدنيا والآخرة
وعلى السالكين وعلى السالكين نعم باحسان وغيرهم من الآيات ويجوز قد قرأ على السيد الجليل والعلامة السليل علم القرآن والقرآن
سبلالة السادة الكاثرية اهل البيت المبرور عن كيت ووزيت حين في السد في مولانا السيد محمد صادق حسن القنوجي حشر
السدر عن آفات السد ثمان وخمسة بزميل العلم والعرفان آجانب الصريح المسلم واجامع الترمذي بسنن ابن بابويه بسنن البغائي
والدراري المشيئة شريح الدرر البهية الامام محمد بن علي الشوكاني من اولها الى آخرها مع لخصطة والاتقان على طريق اهل
الاتقان والادعان وغيب ذلك طلبتني الاجازة فيما بيننا لك حسن ظن منه وان كنت ستبذل لك فاقول يا ابا عبد
احول واهول اني قد اجيزت السيد المدوح باقرار اقرأ علي وغير ذلك من كتب الصالح والمسانيد وروايت الاسلام
في اسانيد شياخنا الكرام واوصية بتقوى الله في المن في الترة والعلو وان يغضب لسوء حجب صدره وان لا يتساقط من
وعذاته في خلواته وجلواته واحمد الله ولا وادخرها وانا باطنا انتهى بلفظه واليشان في شريك وسال انز محرم سطور
صغيره وكتب فارسيه وصلاح مسودات انشائية اذ فقير كرامته اندو مل نذهب ايشان شافعي ست ليكن تامني طلبة
بجوابه بال شده اند بغيرت مصلحت رياست افتا مسائل شرعية بر طرية حقيقه ميكنند ولا باس في زير كره جو تبريكه
نذهب احد معين نذهب ايشان نبيت وحمل اعتقاد اجماع ست مطهر ست پس بسنن حرم شيع محمد يعقوب بلوي
برادره بلوي محمد اسحق فواسه شاه عبد العزيز بلوي نزيل كركم سرخ ازام القري زاده باله شرفا حسب تجازت
يندر اين اجازت تامة عامه خاندان طهارت ايشان خود بده خطا خود نوشته فرستادند و اجازت قرارت واقراقران
عظيم و دگر كتب حديث شريف دادند جزاه اند خيرا ولفظ ايشان اين ست الحمد لله رب العالمين على الله تعالى
على خير خلقه سيدنا محمد وآله واصحابه اجمعين ما بعد فيقول الفقير الى الله تعالى محمد يعقوب الترمذي بنسباً وانحرف في نذهب ايشان
طريقه اني قد اجيزت المولى السيد صادق حسن القنوجي تامة عامته بحق يجوز في رواية ورواية من جميع العلوية تقليدنا وتقليدنا صاحبنا
سند القرآن العظيم وسائر كتب التفسير والاخبار والآثار والادعية والاذكار والطرائق والاشغال والاحتاجات
اشيات شيوخي وشيوخهم فصاعداً الى النبي الكريم صلى الله عليه وآله وسلم ورضي الله عنهم جميعين حررت في شهر صفر سنة
الجزية في كاية المشرقة انتهى بحرفه چهارم اجازت شيخ حسين بن حسن سمي ايشان سري ونحو اش اينست محمد يامنر اذ
وقت السيد بياره رفعه اذ انقطع عليه ومعه وحميد واصحابي وآلهم على نبينا محمد لقائل بقوا اعني ولاديه وعلى آله
صحبته طلبة العلم وقلته الدراية اما بعد فانه يقيني وقر على الله العلامة الاكمل والفتاوة اجماع صاحب الفضائل المشهور
ومجمل السادة المفاخرة بجهان الادب شريف النسب صاحب اجماع الشرفين السامي على الفرقين بسيد الاجل الشرف
الاجل المشرع من دوحه الفضل والعلوم المترعرع من ششنة صاحب السر المكتوم مولانا السيد محمد صادق حسن بن السيد
ابو الماد حسن بن علي بن اظفان الحسين البخاري القنوجي صحيح البخاري من اوله الى آخره وموطا الامام مالك البخاري

وبلغ المرام الحافظ ابن حجر العسقلاني وشمال الترمذي وسنن أبي داود وكلفه وإوليات الشيخ سعيد بن سنان وسلسلات شيخنا
 الشريف الميراث العلامة محمد بن ناصر الحسيني الحارثي فوجدته فيها عالما ذكيا ولقيته المعيا وراية متعبا راغبا حنيا وطلب
 مني الإجازة بعد القراءة والسمع وحصل سنده وبسند أهل الجدة والاتباع مع اني لست من فرسان هذا الميدان ولا من
 لدني السباحة يدان ولكن تحقيقا لطلبه ومرغوبه واسعا قاله بطلوه بسند **س** واذا اجيزت مع القصور فافني **هـ** ارجو التماسه
 بالذين اجازوا السالكين الى الحقيقة منجبا بسبقوا الى غرف البجنان ففازوا فاقول وبالله عندكم ما ليعم اني قد اجيزت
 السيد الامام المذكور في كل ما تجوز لي روايته وتمكن مني روايته من تفسيره وحديثه واحزابه واورد وغير ذلك كما ذكرت
 واخذت واجازني بها شيخنا في الاجلاء والاعلام عليهم رحمة الله العزيز العلام فاولهم شحني ومرشدي السيد العارف الشيخ
 الاعلى حسن بن عبد الباري الاهدل وشيخي الشريف العلامة المحمدي ناصر الحارثي الحسيني كمالا بها عن شيخنا شيخ الاسلام
 ومفتي الانام بالديار اليمنية السيد العلامة الامثل عبد الرحمن بن سليمان بن مقبول الاهدل بسنده المعروف في ثبته المشهور
 ويروي شيخنا محمد بن ناصر بالقراءة والسمع والاجازة عن شيخنا العلامة خاتمة المحدثين بصنعاء اليمين محمد بن علي بن محمد الشوكا
 بسنده المشهور بآحاف الاكابر في اسناد الدفاتر وشيخنا العلامة المحمدي بصنعاء اليمين محمد بن علي العمراني عن شيخنا العلامة
 احمد بن محمد قاطن بسنده المعروف في ثبته المشهور وشيخي العلامة المحمدي محمد عابد بن الشيخ احمد بن السدي نزيل المدينة
 المشورة بسنده المشهور بحسن الشارح وفيما رواه اسانيه محمد عابد وشيخي العلامة محمد سحري الديلمي بكنه المشرفة عن شيخنا مولانا
 عبد العزيز الميراث الديلمي عن والده مولانا شاه ولي الله الديلمي بسنده المعروف في ثبته المشهور وشيخي شيخ الاسلام
 ومفتي الانام بمدينة زبير حالاسلمين بن محمد بن عبد الرحمن بن سليمان وقد اجازني اجازة عامة بخطه الشريف واحال
 تقصيل ذلك على تفصيل ثبت جدو شيخ الاسلام عبد الرحمن بن سليمان وشيخي داخلي القاضي العلامة محمد بن محمد بن محمد
 الانصاري عن شيخنا العلامة احمد بن محمد بن علي الشوكا في عن والده بسنده المذكور سابقا وعن شيخنا السيد العلامة
 ذي المنهج الاعلى حسن بن عبد الباري الاهدل عن شيخنا ذي القدر الاجل السيد عبد الرحمن بن سليمان بن مقبول الاهدل بسنده
 المذكور سابقا وثبت كل من المذكورين جامع لجميع اصناف العلوم من حديثه وتفسيره وفقده وآلاتها والاسانيد والاسانيد
 والاجازة وغريب اللغة واحديثه وغير ذلك واما اوليات الشيخ العلامة سعيد بن سنان وبها بالقراءة والاجازة من شيخنا
 الشريف الميراث محمد بن ناصر الحارثي وهو وبها بالقراءة والاجازة من شيخنا محمد عابد الديلمي عن توفلهما الشيخ سعيد بن سنان
 وقد كتب السيد صديق حسن بن سنان الامهات الست والبعضا من بعض مسلسلات شيخنا الشريف
 محمد بن ناصر وسند الدرر في ووطا الامام مالك وغيره الوصول وشمال الترمذي الى مولفها المتبصرة عندي الآن لان
 الميسور لا يسقط بالمعسور وقد اجيزت السيد المذكور في كل باب واذنت له في روايته ذلك كما اجازني في ذلك المشايخ
 المذكورون الاعلام سلكا مسددي وبه المنهج الاعلى وجنيتني واياه طريق الحق والبر للبطرقة المعتمدة اهل البصرة

وهو سلم ان لا يسانى من دعواته في خلواته وجلاوته وان لا يالو جهدا في اشتر الحديث وتعليقه بقدر طاقته وان يحسب
 في المدد وينقض في المدد واصنيه يتقوى المدد فانها ملك الامر وعليها تدور رحى الدين بالاسرار المدد الموفق لما هناك
 بيده ازمة الهدى الى ذلك انه على ما يشاء قد يرد بعبادة لطيفة خفية سحاك لا علم لنا الا ما علمتنا انك انت العالم بالحكيم
 وصلى الله تعالى على خير خلقه سيدنا محمد وآله وصحابة جميعين واحمد مدرب العالمين قال بلسانه وحرره بيناته العبد الفقير اعفوه
 المحتاج الى ربه العزيز الباري حسين بن محمد الميمني الانصاري تالاب مدد عليه ووقفه للصالحات بمكة فذكر الميمني
 انتهى كلامه بنجم اجازت شيخ معمر ابو الفضل عبد الحق بن فضل المدد الحديث نزيل مكة مكرمه متوفى بمكة سنة ١٢٠٥
 حمد المولى الاوثة متصلة وفيه الدور كلما سلسلية اسنادا يصح بلا اعتكاف من غير تلبس الا اعضاء ثم الصلوات واما
 ابراهيم سلام لا يزال سراد على النبي المصطفى وعترته وحبته بتبني طريقتيه وبعد فان الشيخ الفطن الذي مولانا السيد
 صديق حسن بنجل مولانا السيد اولاد حسن الحديث القنوجي نفع المدد بعلومه كل ذكي وغبي يطلب منى اجازة عامة وشغلي
 منه يطلب ولست باهل ان اجازة فكيف ان اخبر ولكن الحق قد تخفى وقد مر ان الله تعالى على المشول عند ايدى له
 النبوية والسلم منهم الاثار والاحاديث المصطفوية واخذ الاجازات عنهم فالهم واجلهم الامام العام فخر الاسلام
 العالم الزباني مولانا القاضى محمد بن علي الشوكاني احق الله تعالى بالسلف الصالحين ومتغنا بكراية آمين وهو يروى
 عن عدة مشايخ واسامي الكل مع اختلاف الطرق مندرجة في اتحاد الاكابر باسناد الدفاتر فلا حاجة الى اعادتها
 والثاني وجيه الاسلام الورع القتي مولانا القاضى عبد الرحمن بن محمد بن حسن البكلى رضى الله عنه وارضاه وجعل الحجة مشو
 وله عدة مشايخ منهم الشيخ العلامة احميل على بن عبد المدين احمد الجلال ومنهم الشيخ العلامة ابو بكر بن عبد القادر القدي
 والثالث العلامة الشريفي شيخنا مولانا السيد عبد المدين السيد محمد بن اسمعيل الامير رضى الله عنه وجعل الحجة مسكنا وروى
 يروى ايضا عن عدة مشايخ اجاهم واكرمهم والد له الجته الشهير بالسيد محمد بن اسمعيل الامير الباني والامام الهام المشهور
 عند الخاص والعام ابو الحسن بن محمد صادق السدي المدني والرابع العلامة البيهقي وارت احاديث النبي الاني
 الشيخ العلامة محمد غايد بن احمد على الواعظ الانصاري الخزي رضى الله عنه سقى السندى سقى المدثره وجعل الفردوس مشو وله
 شيخوخ عديدة منهم الشيخ العلامة وجيه الدين بن السيد عبد الرحمن بن سليمان بن يحيى زبيد ومنهم الشيخ العلامة يوسف بن
 محمد بن علاء الدين الزجاجي وتتمه اسانيد هؤلاء المشايخ الثلاثة مشكلة في اوراق الاسانيد الموصولة مع الاتحاف
 فليقتضى اسانيدهم مع اسامي الشيوخ هناك وقرأت اكثر كتب الحديث على اسوة المحدثين وارت علوم سائر المسلمين
 العلامة لبيل مولانا الشيخ محمد اسمعيل الشمسي تعذه المدد بغيره المدد على شيخنا وخرشاه العلامة مولانا الشاه
 عبد القادر اعلى الدرجات وخصه بهباته وعلى اكل العلماء واقفة الفقهاء قدوة المحدثين عمدة الكمالين الشيخ
 العلامة مولانا شاه عبد العزيز الديلمي قدس الله سره وبلغه الحق والجل واسانيد مشايخ الهند متدرا وله في ديوانه

لاجابة الى تسليمها يا بنها و اجازني بولاء المشايخ ايازة عامة وغيرهم من اهل اليمن نفع الله تعالى بهم فاقول
 اني اجزت السيد المذكور كثر الله تعالى ثوابه جميع كتب الحديث من الصحاح والمسانيد والمعاجم وغيرها وما يتبعها
 له نفع في الاستنباط للاحكام من نحو وصرف واصول الفقه والمعاني والبيان والبدیع واللفظ وكتب الرجال كما
 اجازني مشايخي فخير وعني جميعا على اختلاف انواعها كما يراه فيه وهو اهل لما هنا لك ولم اشترط عليه فواجل من
 ذاك واعلى واوصية تقوى الله عز وجل وتباعد الحق ايما كان مع من كان ولعل الصحيح السنة ومجانبه الشبه والافتقار
 على قدم الحق والصدق وان لا يفتني من عائلته في خلواته وجلواته وتفتيت صلواته جمعنا الله تعالى في دار السور على
 سرتنا بلين والله تعالى يجزيه خير جزاء المحسنين ويجعلنا من عباد المتحابين في صلواته على رسوله المختار واكد وصحبه
 خيرة اختياره بجمعه وحيره بقله فادهم السنة النبوية عبد الحق المحمدي عالمه الله بطلعه اخفى وابلج في سائر حجبته خمس
 وثلاثين ومائتين والثلث الهجرية اتقى كلامه اللهم اغفر لي ولوالدي لمن اتوا الدار رحمها كما ربياني صغيرا وادعني مشايخي
 واساتذتي الذين اجازوني بكتب السنة المطهرة ووفات الاسلام وداوين الايمان وادعهم رحمة عابرة تامة في الدنيا
 والاخرة واجعلنا مسلمين لك ومن ذرئنا امته مسلمية بك واجازت قاضي شوكانى رح برأى شيخ عبد الحق رح در
 سنة الهجرية در صنعا ومن بالمشافهة بوده پس اين سنة محمدرستور باعتبار اتحاد واسطه وقرب سلسله اعلى اسانيد
 واجازت قاضي عبد الرحمن بكلي در نظم وشرح حضرت ايشان نيز در مئين سال بوده وكذا يك اجازت سيد علامه شنبه
 محمد بن اسماعيل واجازت شيخ محمد عابد بندي وافتقال شيخ عبد الحق بن فضل الله محمدي در سنة الهجرية بمقام شمسى در ميم
 حج بين يجمع از عرفات ومعزوفه اتفاق افتاد و پس آنچه در واسطه غير بعض تزلزل در عقائد ايشان وسيل يسوي
 بشيخ وجزآن معروفست در آخر عمر از ان امانت نموده اقرار صريح بزمه اهل سنت وجامعت كرد و بطريقه
 اتباع از اين خاک بن ابدال جاودان رحلت كرد و اما الاموال باخوانيم واين قسم نقل يا هيب وتقرؤ بعض اقوال
 براه خطاي اجتماعي انا كما بر سلت از فقهاء وغيرهم نيز منقول است وباصلاح حصل وصحت عمل و استقامت
 وصحبة خاتمه وعافيت عاقبه انشاء الله تعالى مغفور وتجاوز عنه باشد وفصل الله واسم و محمدرستور بعد اكتساب اين علم
 شريف در سوغ قدم دران و استقامت بر اتباع سنت چندي در مقام تدريس سنة كتب صحيح سنة وغيره از بعض
 طلبه تعلم حديث درس و از انجال نقل بندي كه بعض سادات نوشته اين است الحمد لله في النعم الجمدة والصلوة والسلام
 على سيدنا ومولانا محمد الذي كشف الله به كل غممه وعلى آله وصحبه اجماعا والمملكة واخيار الامة وبعده فلقه لقيني وقهر على الخ
 في الله واعيت في ذات الله السيد الصالح الحميد والمجاهد الشريف السيد فلان زادوا الله جردنا على به العلم ستر
 ابني داود السجستاني من اولاد ابي آخره وسن ابن باجه كلما وانشأ في الحديث لانا فظ الى عيسى الترمذي كذا كذا بلوغ المرام
 للحافظ ابن حجر العسقلاني ونبذة من امل احياها العالمون للمغزالي والموطا الامام دار النجدة ملاك بن ابنس الى كتاب الصلوة

رضی الله عنهم اجمعین فوجدته متبعاراً غلباً وکبرکات اهل الحديث طالباً وبعد ذلک طلب منی الاجازة لوصول
 ست دیست در اولی الافاق و الاقاف فابردته بما جهناک وان کنت لست بذاک متمسکاً بقوله صلى الله علیه وآله وسلم
 من تشبه بقوم فهو منهم اخرجه ابوداود عن ابن عمر والطبرانی فی الاوسط عن حذیفه رضی الله عنهم وقال العلقمة
 بجانبه علامة احسن فاجزته مستشبهاً بهم متحياً بکاتهم کما قيل **هـ** وتشبهوا ان لم تکنوا تسلم ان التشبه بالکرام
 فلاح بمشرواتی کلاماً و مرویاتی علی کثر ما نقلها بسند الثابت فی ثبوتی بذاکما قرأتها علی شیخی وثقتی عین الانسان
 انسان العین مولانا الشيخ حسین بن حسن الخزرجی الیانی الانصاری الابیح فینته بحجاری شاملاً المستمع والقاری قد
 اذنته فی روايته کل ذاک بشرطه المعبر وروایات مؤلفات شیخ شیوخنا الابرار شاه ولی الله الحديث الی الله بحمد الله
 تعالی کما اجازنی به شیخی الاحیاء بطریق المعتمد عند اهل الاثر وملتقى منه سلمه الله تعالی وابقاه والی مدارج الحق رقاً
 ان لا یتسانی من عوانته فی خلواته وجلواته وان لا یالو جهه فی نشر علم الله المظهره وتعليمه حسب رواد الله یون مع
 شرح معانیه و ضبط معانیه من کلامهم و تفهیمه فقد قال رسول الله صلى الله علیه وآله وسلم فیما رواه عنه عبد الله بن عمر رضی
 عنه بلغنی عنی ولوا آیه اخرجه البخاری وقال فیشره امر سمع مناشیاً فبلغه کما سمعه فرب مبلغ او عی له من مباح اخرجه
 الترمذی و ابن ماجه عن ابن مسعود والدری عن ابی الدرداء رضی الله عنهما و اوصیه انفسی بقوی السدی السرد والاعلان
 واتباع صریح الکتاب العزیز و صحیح السنة المظهره و معروف ما عند اهل هذا الشأن من دون تعصب علی قول زید و عمر فانه
 لایه و ررحی الشریعۃ الحقه والملة الصادقة بالاسرار علی ذلک الامر والتوفیق من الله الهادی وعلیه فی کل الامور اعتماد
 سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم و صلى الله تعالی وسلم علی خیر خلقه محمد وآله واصحابه اولی الفضل الجسیم
 المبحیز لمن ذلک العبد الخامل المتواری صدیق بن حسن بن علی الحسینی القنوجی البخاری وکان ذلک فی سنة الهجرة
 سبله بمحبوب الالحمد اولاً و آخره و ظاهره و باطنه بعده چون بتقدیر قادر قدیر جل ذکروه و هم لواله فرصت قوت
 از دست بشد و ابتلا بمصالح عباد و فضل خصومات سکنة این دیار و بلاد دست بهم داد و شغل تدیس بحیز التواء
 افتاد و حواله آن بتقدیر وظائف بردگیار شخاص رفت و گاد گادی که اندک فرصت حاصل میشد و غالب وقت در
 تالیف و مطالعة کتب بسر کرده می آید و احب اعزوه و اعز احبه و دین حین اخلاص این بنده اندک شرمعاً و غفلاً
 و عرفاً حقوق تعلیم و تربیت ایشان بر ذمه همت من واجب الادبست باین رنگه و لایحه هجری چون عبودیتانوی
 شیخی وثقتی حسین بن محمد بن برین عبود افتاد و عزیز بن نور الحسن باریک الله فی علمه و عمره بر ایشان اولیات شیخ حمید
 سنبل حسب ایامی بمن گناه انی بجهت آنکه زمانه قیام ایشان قلیل بود و برای اواز ایشان اجازت نامه تینا و
 تبرکاً بعبادت ذیل بخط شریف ایشان فرار گرفته شد باین سید که او تعالی اولاد و عز از مراد اهل شر گرداند و عمل صالح
 و علم نافع بجهت ایشان بعد بلوغ قدرا این نعمت بشناسند و این طریق حمیده را که صفوه طریقی اهل علم دین است

در اولاد و اخلاف خود وراثت بجهد و جهد تمام بگذارد لعل مديرتنا و اياهم بجاه النبي محمد صلى الله عليه وسلم
 ولفظ اجازت مذکور اينست بحج مديرب العالمين و الصلوة و السلام على افضل الانبياء و المرسلين و آل الطيبين الطاهرين
 و صحبه الاكرمين و بعد فانه قزو علي الولد الشريف الفقيه و الامعي النجيم السيد نور الحسن بن السيد الاكرم و الثواب المعتمد
 المحترم امير الملوك و الاجاه سيد محمد صادق حسنيان بنهاد و ادام المديتته و جلد و لته اوليات الشيخ العلامة المحي ش
 سعيد سنبل مري و لهما الى آخره با و طلب مني الاجازة و ان جعل لى مثل ما عني اجازة فاقول اني قد اجزت الولد الاير نور الحسن
 الطيب الانوار اجازة عامته بجمع ما اجازني به شايخي الاعلام من تفسير و حديث جسا به و مذكور في اساسات بجم التصديقه و صيه
 بتقوى الله و الزايت في طلب العلم و نشر و افادته و مساهماته و اجزته ان يروى عني اوليات الشيخ سعيد سنبل كما
 اجازني بذلك شيخنا الشريف المحي ش محمد بن ناصر الحارثي قرة عليه من ذلها الى آخره و به و يرد بها بالقراءة و الاجازة
 عن شيخه تزييل المديته المنورة الشيخ محمد عابد السدي عن مولانا الشيخ سعيد سنبل و قد اجزت الولد نور الحسن المذكور بجمع
 ما اجزت به والده الثواب المعتمد جسا به و مسطري اجازته سنالك الله بنا و به احسن السالك و بهنا ما يوجب المبالا ك فانه
 الموافق لما بهنا ك و بيزه از مته المدي الى ذالك انه على ما يشار قد يرد و بعباده لطيف خبير و صلى الله عليه سيدنا محمد
 و آله و صحبه و سلم كته الفقير الى رحمة ربه الباري حسين بن محسن بن محمد الانصاري عفا الله عنهم مني بلفظ الشريف و چون
 خلف انصهرم سيد علي حسن اطفال السعد و علمه به و زخر و سال قاري كتاب اهدت و كتابي و ذكرا م علم خوانده و لنداره
 او بهند كتب علم حديث از جناب ايشان جعل نشد و لكن اگر خواسته خذ است و حيات من م فاسكن و ايشان
 چنانكه دل ميخواهد و از خدا خواسته نام مني ميخيم پيش خود و بجه كتب حديث و لقا سيرا بدر ايشان ميدهم و وصيت
 باشاعت و تعليم و تدريس ميكند بحال اتباعا لاسلف اجازت جمله مؤلفات خود و مزيات خویش چنانكه درين
 ثبت مرقوم است عامته تا مته با ايشان دادم تا سنده باشد و مسئلا اجازت يكي از مسائل مشهوره است و دو جاذبان
 با اجازت مطلقه جماعتی از اهل حديث و فقه و اصول اختلاف کرده اند و ليكن آنچه بران عمل مستقر شده و جامه اهل
 علم بان قائل گردیده اند قول با اجازت و صحت روايت بدان و وجوب عمل بمردی آنهاست اگر چه اهل نظر بهر علم
 عدم وجوبش ميكند ابن الصلاح گفته اين نعم باطل است زيرا كه در اجازت قاضي در افعال منقول بها و ثقت
 بدان نيست و حينئذ فاقول اني اجزت الولد السيد نور الحسن و سيد علي حسن بارك الله لهما و عليهما و فيهما و جسا به
 عباد الصالحين العالمين اجازة شاملة كامة في كل ما تجوز روايته و تنفع در ايتيه من منقول و محقول و مروي و اصول
 سيا علوم التفسير و التاويل و الاشارة و سائر النسايد و اجوامع و المعاجم و ما في مستي ذالك من كتب الاحكام المستنبطة
 من علم الهسته المطبقة على اختلاف اصنافه و انواعه و اجناسه كل ذالك بشرط المعتمد عن اهل الحديث و الاثر و اني
 اجزت لك كوني روايت كوني بما سمعت من اشياخي و اقاربي من بعد ان تحتضى اشراط الحقاني لهما

مستحبین لیس اسباب انتقام و اگر چه بنی اسرائیل آن الله بن کریم سیور الشهور و ایا کوه بخن و کوه
 اخترتم فی خصوص السلسلات قراره و علاوہ کہ شمس الزاوا کہ النبویه فی سائر الاحزاب و الاوراد الصحیحه الماثوره عن النبی
 صلی الله علیه و آله و سلم اجازه شامکه کما له کما اجازنی به مشایخی من اهل البین و الممید و کذا جمیع ما لفت و منفت فی ابواب
 علوم الدین و احکام الشرع البین و احیائها و تلفظت بالاجازه لهم جامع النعمانی عن الرزایا و البلیا و صاحبهم انواع
 اللطاف و النظایا بحسب قریب سے اجزت لاجل خیر الله سببهم و بلغهم صایا بملون من العلم
 جمیع الذي اروی بكل طریقه و صاحب من نثری لایحی و فی فطی فصل چهارم چون شیون نحر
 سلور غالباً علماء مجتهدین بمن و نواح آن قطر مبارک اند و بیشتر استفادہ از مؤلفات این حضرات بابرکات است
 رحمہم الله تعالی و قد رین و احکم لماندی از فضل من حوالہ زبان خامہ اول کہ راقی نگار می شود و می شرح بذلک
 صدر کل یانی و نتیجہ بہ قلب کل عیانی و لطین بہ خاطر کل عالم ربانی و لیعلم ان کونہ من اهل ہذا القطر من النعمانی
 انعم الله تعالی بہا علیہ لکونہ من بلادہم و علی من انتہی لیلہ خولہ فی عدادہم لتناول الادلہ التي سترک علی اری صفہ
 کان من اری فزیق من اہلنا لایعہ قال الله تعالی یا اہل الذین امنوا من یرتد عنکم عرجینہ فسوف ینالی الله
 بقور مجتہد و یجوبہ اذ لک علی المؤمنین اعزہ علی الکافرین یجاہدون فی سبیل الله و لا یخافون
 لوصتہ لاکثر ذلک فضل الله یؤتیہ من یشاء والله واسع علیہم کویم ابن جریر از شرح ابن عبیدر وایت کردہ
 کہ چون ابن کریمہ فروادہ عمر گفت انا و قومی یا رسول الله فرمود لابل ہذا قومہ یعنی باموسنی الاشعری و عن عیاض
 الاشعری قال لما نزلت یعنی ہذا الایۃ قال رسول الله ص لم قوم ہذا و انشأ الی ابی موسی اخرجہ ابن سعد و ابن ابی شیبہ فی
 مسندہ و عبد بن حمید و الحکم الترمذی و ابن جریر و ابن المنذر و ابن ابی حاتم و الطبرانی و ابوالشیخ و ابن مردویہ و الحکم
 و صحیح البیہقی و عن ابی موسی الاشعری قال تلین عند النبی ص سلم صوف یاتی الله یقوم الایۃ فقال النبی ص سلم قومہ یا ابی موسی
 اہل النعمان اخرجہ ابوالشیخ و ابن مردویہ و الحکم فی مجمع حدیث شعبۃ و البیہقی و ابن عساکر و عن جابر بن عبد الله رضی اللہ
 قال سئل رسول الله ص عن قول تعالی فسوف ینالی الله بقور حوالہ الایۃ قال ہذا قوم من اہل البین ثم کنتہ ثم سکون ثم
 تحبیب اخرجہ ابن ابی حاتم فی الکافی و الطبرانی فی الاوسط و ابوالشیخ و ابن مردویہ بسند حسن عن ابن عباس فی الایۃ
 قال ہم قوم من اہل البین ثم کنتہ ثم سکون اخرجہ البخاری فی تاریخہ و ابن ابی حاتم و ابوالشیخ و عن القاسم بن جعفر
 قال تلین ابن عمر ضرب بی ثم تلی ہذا الایۃ ثم ضرب علی منکبی و قال احلف بالله انہم سکون اہل البین اخرجہ البخاری
 فی تاریخہ و ابن حادیت و لیل اندیزا کہ نزول این کریمہ در بارہ اہل بنی سبت و ابن ابی شیبہ و ابن عباس و ابن سبت
 بچند وجہ اول اختصاص اہل بنی ناین حریت عظیمہ کہ عبارت از آیتان الکی باہل بنی نزار و غیر ایشان
 از قبائل عرب است کہ درین جزیرہ بر احتمالات انواع و تباہین صفات سکونت دارند و سبت این حریت مگر باہل

مزید شرف ایشان و بحسب آنکه اینها حزب سدانند نزد خدای عز و جل ازین دین بکسر اسلام و قلوب اینها
 و صدمه تزلزل اقدام اینها نزد تزلزل اقدام غیر اهل یمن و اصحاب اخبار و ارباب تفسیر نقل کرده اند که یازده
 قبیل از قبایل عرب مرتد شدند از اسلام لیکن اهل یمن همچنان بر اسلام ثابت مانده و متکبر بشمار او کرده
 بقنان از خارج از اسلام پر افتخار منقبت و دهم قوله عز و جل بحکمست و بعد این که است و تشریف از زبان
 خدا عز و جل خود هیچ شیئی باقی نیست زیرا که هر که را خدا تعالی دوست گرفت وی بعبادت حق و شرفی رسیده که هیچ
 و شرف مائل و مقارب او نمی تواند شد و فائز بن فوزی گوشت که هیچ فوز معادل او نیست و کرم کرامتی گردید که هیچ
 که است با وی مساوی نمی شود و گویند که عظیم مطلوب عباد منفرت و ذنوب است و خواص عباد طالب عناهی است
 باشند و حاصل صفاتناضی از مواخذه و تجاوز از تفریط است و نیست مستلزم محبت چه محبت امری و یا است
 و هر که را این محبت دست بهم داد او را منفرت و رضاناقد وقت است یا مزین خصومت که عبارت از محبت باشد
 زیرا که محبت منشاء اگر ارام محبوب بهر مطلوب و مصدر حصول مراد از هر مرغوب است و لعل المثل الاعلی و از وجوه این
 صحیح معلوم است که محبت تقرب محبوب بهر مرغوب فیه وی میجوید هر چه باشد و این رتبه مستلزم عدم مواخذه و
 دخول جنت است کما قال تعالی رد علی الیهود حیث قالوا نحن ابناء الله و احبنا الله قل فلو یعذبکم
 بل فیکم و این مفید است که او تعالی محبت خود را سبب نمیکند بلکه انواع کرامات و انعامات و فضائل را احسان
 عطیات نوازش میفرماید چنانکه استقامت معانی لفظ محبت و حب حبیب و محبوب است منقبت سوم لفظ و
 میجوید است و این که راستی جلیله و منقبتی جمیلیه است چه محبت بودن عبد حقیر برای رب جلیل غایت قصوی ایمان
 و نهایت قوت عرای اسلام است که فوز بنفیم و اعم و نجات از عذاب الیم و بسته بر اسرار است و از اعظم محبت است
 و الاصل صحتش اتباع رسول خدا صلی الله علیه و آله و افعال و اقتدای ابوی صلوات الله علیه و تشریف نبوی است قال تعالی
 قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی بحسب کماله و از اینجا ثابت شد که محبت خدا را اتباع رسول شرط است
 و چون شرط فوت شود شرط هم فوت گردد و غیر متبع محبت خدا نبود و اگر دعوی آن کند ادعا باطل کرده باشد
 و هر که متبع رسول خدا صلی الله علیه و آله است و محبت خدا است و فائز بحسب الهی و باین محبت ذنوب او محو و درجه او بیان
 مومنین مرتفع گردد و منقبت چهارم قوله تعالی است اخذ الله علی المؤمنین زیرا که دولت از برای اهل ایمان
 اشرف خصال مومنین و عظیم مناقب مسلمین است و آن عبارت از تواضع است و تواضع را او تعالی میج کرده
 و صاحبها و زابرع درجات نوازش فرموده و درین امر از عمر و بسیاری از خصال شرک منجمه شدن یکی که
 و عجب است ربانی حاصل میشود منقبت پنجم قوله عز و جل است اعز علی الکافرین و این عزت اثر
 صلاحیت در دین و تشدد در قیام با اسلام و کرامت از اعدا و دین و عظمت بر خارجین از دین منقبت ششم

قوله سبحانه وتعالى استیجابندون فی سبیل الله و جهاد و راه خدا را پس اجابت شرعی و اساسی که
 دینیست و قیام عباد دین و ارتقاء شان شرعیست و توسیع دائره اسلام و تقاضای جوانی کفر و بدعتی که
 شرک منوط بذیل اوست و این جهاد گاهی بسبب و سنان باشد و گاهی بزبان و بیان و اهل بین قید یا حدیثاً
 درین سرود قسم جهاد پیش قدم طوائف مردم اندر چه اهل عباد و اصحاب عسکران یعنی اندو جهاد ایشان باعداء
 اسلام و مبتدعان ظلم و مشرکان کثام معلوم نماید و عوامست و اهل منعار و نول و اوشل بوعرش و عرشه
 و صدید و بیت الفقیه و امثال آن جمله از سرزمین مین اند و تقاضای ایشان در رد بدعات تقلید و شرک اموات
 و تقلید و راجع سنت و ترک التقات یسوی آراء و رجال باشد عدل بر جهاد لسان و بیان است و مثل آن زمره
 دیگر اقطاع معلوم نیست منقبت هفتم قوله سبحانه وتعالى است ولا یخافون — لوصه لاکثر و این شان اخلاص
 و قیام برای عز و جل و عدم مبالات بخلاف حق و مبائن دین است و نکره و ریخا در سیاق نفی است پیش از این
 باشد که از هر کدام لایم صادر گردد و جلیل باشد یا حقیر قریب باشد یا بعید و مادل هذه النقطه علی قیام حق کل امر
 بحروف او نهی عن منکر القیام الذی لا تظلم و له اجمال و لا تردع الا بهوال و چون و تقاضای تنبیه ایشان برین عطیه
 عظیمه و احسان جلیل گردد و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله واسع علی و درین کریمه تلخیص
 بانکه او تعالی برای اهل مین و فضل و مهربانی خود چیزی فراهم ساخته که بدان تفضل بر غیر ایشان نکرده گو یا این
 جواب است برای کسی که قسمه تحمال اینچنین مناقب برای خود بکند یا در آن مناقبه یا بر آن تحاسد نماید و جمعی
 از مفسرین در مناقب اهل مین آیات قرآنی ذکر کرده اند و بعضی از آن آیات در فضل مکه و مدینه است حررهما الله
 تعالی شوکانی گفته و هاهن المین و بعضی از آن در فضل بیت المقدس و حرم شریف است شوکانی گفته و هاهن المین
 و از انجیل قوله تعالی است و تزود و افان خیر الزاد التقوی و درین کریمه مدح اهل مین بقوت یقین است
 و از انجیل قوله تعالی است و اذن فی الناس بالحق و در حدیث آمده ان اول من اجاب اهل المین و از انجیل قوله تعالی
 اولو یروانا نسوق للماء الی الارض البحر و این ارض در مین است و منها قوله تعالی بلده طیبه و در باب غفور
 و این بلده در مین بود و منها اذا جاء نصر الله و الفتح و رایت الناس یدخلون فی دین الله افواجا گفته اند
 مراد بناس درین سوره مبارکه مومنین اند و آما سنت و آمده در فضل ایشان پس در حدیث ابی هریره است
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله اهل المین ارق افئده و الین قلوبهم بالایمان بیان و احکمه یانیه اخرجه الشیخان و غیره
 لفظ البخاری اتاکم اهل المین هم ارق افئده و اضعف قلوباً و فی لفظ المسلم جار اهل المین هم ارق افئده و اضعف قلوباً
 الفقه بیان و احکمه یانیه و آیین شهادت است از اعدل شود حضرت احمد محمود و صلوات بر شرف و فضل نقه و حکایت ایشان
 و این ادل دلیل است بر هدایت اهل مین و ازینجا است که اهل مین در علوم حدیث و فقه و اخلاص علی و دینیت فوق

اهل عالم بودند و اندک محبتی که مولفات سادات سنت معمار و مشایخ حدیث انجاشیل ابن وزیر و سید امیر
 و قاضی شوکانی و علما قبایل هدیه و شیوخ و تلامذه و اولاد ایشان محبت نیز و برین عویست و سرزمین برین سریش
 محدث نیز عهده نگیز بودند و آه تالی الآن و غالب علمای آن قطر در هر عصر مثل بر اجتهاد خود داشته اند و الله متعصم
 بر حجت حق ایشان و دستگاه ایشان و علوم نقلیه خصوصاً و فنون عقلیه عموماً تا انجاست که طایفه خیال تا نشتر و قصر
 ادراک او نمی تواند برید لایسا هماری که در خصوص علم کتاب و سنت از تفسیر و حدیث و فقه و اصولش روزی از نگاه
 ایشان شده ایمه دیگر اقطار و علما را معمار در برابرش اطفال دبستان می نمایند و مولفات شان در مقابل
 منقذات ایشان همچو سها در پیش خورشید بیش نیست خلاص فضل الله و توفیق حق ایشان و یثیاء و تجاری و سلم و غیره
 از حدیث این موجود و ایت کرده اند ان الله فی الامان باهنا و اشار بیده الی الهمین و نجد و عسیر سله و سرزمین
 یمن است پس درین مناقب شریک باشد و آنچه اهل بدعت در حیطه اهل نجد و طریقه یا توره ایشان است بدلال باجاء
 وارده در ظهور فقر از جانب شرق و غیره کرده اند کجاست نیست بلکه خارج از محل نزاع است و آیین الفاظ مابته
 در صحیحین و غیره مثل بر مناقب عظیمه و فضائل که میز اهل یمن است اول آنکه جناب سالت صلعم برای ایشان قیمت
 افتده و لیس قلوب اثبات فرموده و این منقبت عظیمه است زیرا که این وصف شان اهل ایمان است و لکن آنحضرت
 صلعم فرموده و غناظ قلوب را در فدا این نزد اصول از ناب ایل نشان داده اند که طلع قرن شیطان است در رنج
 و مضر که ذاتی الصحیحین فی لفظ لهما انه قال بعد قوله الایمان بیان و احکمه یا نیت در اس الکفر قبل المشرق بر وقت نواد
 و لیس قلب دو و صفت نمازم ایمان قوی و دین سبوی است دوم قوله صلعم الایمان بیان و این لفظ شریع بقصر ایمان
 بر اهل یمن است بر وجهی که بتجاذب سبوی غیر ایشان نمی شود و لیکن چون ایمان در غیر ایشان از قبایل عرب و کان
 عجم و جمیع ارض یافته می شود پس این صفت محمول باشد بر مبالغه در اثبات ایمان اهل یمن و بر آنکه ایمان ایشان خرد
 کامل از افراد ایمان است که غیر ایشان مراد را مسادی نمی شود و این صفتی است که اهل بیان نامش را دعائست داده
 و شک نیست که مراتب ایمان متفاوت است ایمان بعضی اشخاص همچو خیال و رواسی است که هیچ شی متحرک نمیکرد و
 هیچ شبهه تزلزل نمی پذیرد اگر چه رسد بجاییکه رسد و ایمان بعضی کسان کمتر ازین پایه می باشد و باز عجم و مرجع یا باغوا
 منقلبه یا باغوا از بهر متعصب و متعصب میگردد و وین و وین در کافش آمد و شد میکند و از صحیح صریح قاضی
 با آنکه ایمان زیادت و نقصان می پذیرد و کم و بیش نمیکرد و فیه هذه النقطه التي تتعاصر الاذهان عن قصد
 کتبها و بلوغ غایتها و باجماله فالایمان بهر اس طایف کل من یدین بهذا الدین فاذا فاق اهل الهمین فیه غیر هم فقه طفره
 باخیر اجمع و نالوا الغایه التي ليس وراءها غایه و النقطه التي تتعاصر عند اهل منقبت سوم قوله صلعم و احکمه یا نیت و دین
 کلمه را شده اثبات حکمت است برای مردمین چون بر طریق مبالغه و دلالت است بر آنکه ایشان را از حکمت

فی مدینه است که هیچ خط و نصیب بر آن نهانی برساند و نیست و حکمت عبارت است از علم به اشیاء و اشیاء را که از فهم حجت و می هر چه
 متعلق باوست از علوم عقاید و تفاسیر پس گوید که آنحضرت صلعم برای ایشان اثبات علم بر وجهی فرموده که در آن
 غیر از اجال حقوق نیست و هر که را او تعالی ایان بر وجه کمال و علم بر وجهی اتم جمع فرماهم کرده باشد از وی چه
 میتوان گفت که وی ظرافت و سعادت عاجله و آجله و نائل خیر سابق و لاحق بر ایش و چه و اکمل طریق است چهارم
 قوله صلعم و الفقه یان و درین حرف مبارک اثبات فقا است اهل یمن بر وجهی اتم و اعم است و دلیل است بر آنکه مردم
 انجا ظرافت و کمال فقه کتاب عزیز و سنت مشهور و استخراج وجود ازین بر وجهی نیستند و همین است فقه درین
 و فقیه کسی است که با علم خود و فهم علم و قوت او را که حسن تصرف در شریعات و عقاید منعم نموده و در طوائف اهل علم
 خود کمال برآورد و بتجمله مناقب ایشان کی است که رسول خدا صلعم برای ایشان دعا فرموده و گفته اللهم قبل تقبوا بهم
 کما اخرجنا من ارضنا من حبش النبی و فی لفظ انه صلعم قال هم منی و الی کما اخرجنا الطبرانی من حدیث عبد الله بن عمر قال
 صلعم انی اجد نفس الرحمن من قبل المین کما اخرجنا الامام احمد من حدیث ابی هریره و چنانکه آنحضرت صلعم این نفس تقدس
 الی را از طرف سرزمین یمن دریافت و چنان بعضی معنفاء و عزباء اهل بیت او نیز شایسته این نام مبارک را از طرف
 یمن و خاطر سلطان خود و بهر از آن سرزمین جنت آئین می یابند و این را که از انسوی غنبر بوسی می شنند و ولد احمد
 ای نفس خورم با و صبا و از بریار آمده مر جبا و احمد بعد تعالی که چنانکه نسبت این دو را فاده بدین سرزمین
 جنت بر زمین بود و صمد و و صباب صحیح سمدیه مستقیم و قویم است و دل محبت علماء آن دیار چنانکه باید و نشاید شوق
 به چنان خاطر از در ارات فضلا دهند و دیگر بلا عجم بر اصل و در و از گفت و شنود این مرز بوم و مطالعہ مؤلفات
 علماء این قوم و رد و قبول ابنا جنس خلیه نفور و ذرا و قد ذکره جماعه من اهل العلم احادیث فی فضل الیمین و انهم یمنی جنها
 ما ثبت فی الصحیحین مما قد منطلقه علی هذا المقدار فقیه کفایت و متقن و بلایان کان فی الدار و ایا فضل خیم
 و در ذکر قوا مدشتی فاکند و علم حدیث و ما یصل به ابنا الا کفانی و در کتاب رشا و القاصد و در ذکر انواع علوم
 نوشته علم حدیث الخاص بالروایه علم شتیل علی نقل اقوال النبی صلعم و افعال و روایات و منشیطها و تحریه الفاظها و علم
 احادیث الخاص بالدرایه علم تعرف منه حقیقه الروایه و شروطها و انواعها و احکامها و حال الروایه و شروطها و
 انواعها و احکامها و حال احوال و شروطها و اصناف المرویات و ما یعلق بها انتی پس حقیقت روایت چیست که
 سیوطی در تدبیر گفته نقل سنت و خوان و مسنادش بسوی معزی الیه تجری یا اخبار یا جزآن است و شرط
 تحمل راوی برای مروی بنوعی از انواع تحمل از سماع یا عرض یا اجازه و مانند اوست و انواع عشاق اتصال و انقطاع
 و نحو چاست و احکامش قبول و رد و است و حال روایات حدیث و جرح است و شروط ایشان و تحمل و در ادوات
 و اصناف مرویات معنفات از مسانید و معاجم و اجزاء و جزآن احادیث و آثار و غیر چاست و متعلق بها

معرفت اصطلاح اهل اوست شیخ عبدالدین بن جماعه شرح گفته علم الحديث علم بقبولین بعرف بها احوال السند
والمقن وموضوعه السند والمقن وغایه معرفه الصحیح من غیره وحافظ ابو الفضل بن حجر شرح فرموده اولی التتبع
ان يقال معرفة القواعد المعرفه بحال الراوی والمروی وگفته اگر خواهی لفظا معرفت را حذف کنی وگویی التتبع
الحکم وکافی در شرح بخاری افاده نموده ان علم الحديث موضوعه ذات رسول الله صلعم من حیث انه رسول الله
وحدیه هو علم تعرف باقوال رسول الله صلعم وافعاله واحواله وغایه هوالفوز بسعادة الدارين واین حدیث آنکه
شامل علم استنباط است غیر محرم است وایند شیخ علامه محی الدین کافعی لم یزل ازین حرف که موضوع علم حدیث
ذات رسول خداست صلعم تعجب میکرد وگوینت که این موضوع طلب است نه موضوع حدیث واما سلب این
بن جماعه وطلیبی گفته اند هوالاخبار عن طریق المقن ابن جماعه فرموده واخذها اما من السند وهیوارتفع وعلان
سخر انجل لان السند یرفع الی قائله ومن قولهم فلان سندی معتد فی الأخبار عن طریق المقن شد الاعتماد وافتاد
فی صحته الحديث علیه وآما الاسناد ومورفع الحديث الی قائله طیبی گفته وهما متقاربان فی المعنی واعتمادا وافتاد فی
صحته الحديث وضعفه علیهما واین جماعه گفته المیثون سیتعلمون السند والاسناد لشئ واحد واما سند پس در این
اعتبار است یکی حدیث دوم کتابیکه دران مسند است صحابه و مرویات شان فراهم باشد واین اسم مفصول است
سوم آنکه سند گویند و مراد بدان اسناد دارند واین مصدر است همچو مسند الشهاب و مسند الفزدوس ای
اسانید خادیهما واما بن پس طیبی گفته هوالفاظا الحديث التي تقوم بها المعانی واین جماعه گفته هومانیتی الیه
غایه السند من الکلام واخذها اما من الماتنه وهی المباحة فی الغایه لان المقن غایه السند او من مبتدئ الکلیات
جلده بقیته واستخرجها کما ان السند استخرج المقن بسنده او من المقن وهی اصله وارتفع من الارض لان السند یقوی
بالسند یرفع الی قائله ومن تمیقن القوس ای شد بها العصب لان السند یقوی الحديث بسنده واما حدیث پس سلبش
ضد قدیم است و استعمالش در قلیل وکثیر خبر میرود و زیرا که حدیث می شود شدیدا فشیئا وحافظ ابن حجر در شرح بخاری
گفته المراد بالحديث فی عرف الشرع ما یضاف الی النبی صلعم وکانه ارید به مقابله القرآن لانه قدیم وطلیبی گفته حدیث
اعم است از آنکه قول نبی صلعم باشد یا صحابی یا تابعی وفعل و تقریر ایشان لیکن ارجح درین باب بقصر لفظ حدیث بمقبول
و مفعل و تقریر روی صلعم است لا غیر وحافظ ابن حجر در شرح نموده گفته خبر نزد علماء و من مراد من حدیث است اطلاق
هر دو بر مرفوع و موقوف و مقطوع آید و گفته اند که حدیث آنست که از آنحضرت صلعم آمده و خبر آنکه از غیر وی علیه السلام
آمده و لهذا مشتغل بسنت را محدث و مشتغل بتواتر و نحو آن را اخباری گویند و گفته اند که میان هر دو عموم و خصوص
مطلق است پس هر حدیث خبر است و بالعکس گفته اند که اطلاق حدیث بر غیر مرفوع نیاید الا بشرط تصدیق گوینیم
ضابطه و اینجا نیز همین است که بقصر لفظ خبر بر مرفوع نمایند و نوی در تقریب گفته ان المیثون سیمون المرفوع والموقوف

بالاشترادان فحقها وخراسان ليسون بالوقوف بالاشتراد والفرع باعتباره وبقيل آخرت الحديث بمعنى رومية ليس الحديث
 اشتراداً نسبة لا شرايطه كونه قديم ودين تمامه ندب بقتها وخراسان ست فاذن در حد حافظ وحدث ورسند
 او كفي درجات ثلثة مسند بكسر فون ست وان كسي ست كه روايت حديث با سنا و خود ميكنه خواه نزدش علم بدان حد
 باشد يا خبر و روايت بود و اما حديث پس وى اتفق از مسند ست رافعي وغيره گفته اند اذا اوصى العلماء لم يخل
 الذين ليسون بحديث ولا علم بطريقه ولا باسما الرواة والمتون لان السماع الخبر ليس بعلم يحتاج بن يوسف شرح
 تعيين نوشته اذ اوصى بالحديث تناول من علم طرق اثبات الحديث وعبد الله رجاله لان من اقتصر على السماع فقط ليس
 وكذا قال السبكي في شرح المنهاج وقاضى عبد الوهاب از عيسى ابان از ما كآورد و كه گفت لا يوفى العلم عن رتبة و يوفى
 عن سواهم لا يوفى عن مبدع يدعوا الى بدعته ولا عن سفيه يعلى بالنسبه ولا عن كاذب في احاديث الناس ان كان
 يصدق في احاديث النبي صلى الله عليه وآله لا يعرف هذا الشأن تسليطاً كفته مراده اذ لم يكن ممن يعرف الرجال من الرواة
 ولا يعرف بل زيد في الحديث شئ او نقص و ذكر كشي كفته اما الفتها و فاسم الحديث عنه هم لا يطلق الا على من حفظ متن
 الحديث و علم عدالة رجاله و جرحه و دون المقتصر على السماع و ابو نصر حسين شيرازي كفته العالم الذي يعرف المتن و لا
 جميعاً و الفقيه الذي يعرف المتن و لا يعرف الاسناد و اتحفظ الذي يعرف الاسناد و لا يعرف المتن و الراوى الذي
 لا يعرف المتن و لا يعرف الاسناد و كويم و دين حدود و انظار ظاهره ست كه بر عايف ما غير مخفى ست و حافظ ابوشامه
 كفته علوم الحديث الان ثلثة اشرفها حفظ متونه و معرفه غريبها و فقهها و الثانی حفظ اسانيد و معرفه رجالها و تمييز
 صحيحها من سقيمها و هذا كان مما وق كفيه المشتغل بالعلم ما منفت فيه و الف فيه من الكتب فافانته الى تحصيل ما هو حاصل
 و الثالث جمعه و كتابته و سماعه و تقرقته و طلب العلوفيه و الرحلة الى البلدان و المشتغل بهذا يشتغل عايرها و الاجم العلوم
 النافعه فضلاً عن العمل به الذي هو المطالب الاصل الا انه لا بأس به لابل البطالة لما فيه من بقا سلسله الاسناد المتصلة
 باشراف البشر صلواتهم قال و ما يربى في ذلك ان فيه تشارك الكبير و الصغير و الفاضل و الجاهل و العالم و قد قال الراغب في حديث
 سيد اول الفقهاء خير من حديث سيد اول الشيوخ فتحج الاسلام كفته و بعض كلام ابوشامه نظر ست بعده ابداء اين نظر كرده
 و كفته فافان ان كلامنا من حفظ متونه و اسانيد و في علم الحديث مهم و الاشك ان من جمعها حال القدر للعلماء مع قصور
 فيه ان اخل بالثالث و من اخل بها فلا احتفال في اسم الاحتفاظ و من اخل بالثاني و من اخل بالثاني كان بعيداً من فهم الحديث
 عرفاً و من اخل بالثاني و اخل بالاول لم يبين عنه اسم الحديث و لكن فيه نقص بالنسبة الى الاول و بقي الكلام في الثالث
 و الاشك ان من جمع ذلك مع الاولين كان او قسماً و احبهما و من اقتصر عليه كان احسن خطاً و ابلغ خطاً فمن جمع
 الثلاثة كان فقيهاً محدثاً كما لا بد و من انفرد باثنين منها كان و دونه الا ان من اقتصر على الثاني و الثالث فهو محدث حسن
 الاحتفال في اسم الفقيه كما ان من انفرد باسم الاول فلا احتفال في اسم الحديث و من انفرد بالاول و الثاني فهو ليس بمحدث

احادیث و غیره که از پیش برسد و بکلام درین فن باظهار دعوی خود و گاهی توسلش باین علم مبارک و بی پروا و زنده
عجب چیزند از ایشان و تصانیف ایشان هیچ بنا بر پدیدگی نیست و تقابله ایشان بر اقوال متقنان یسوی
علم حدیث از کدام وادی است نفوذ باسدن جمیع ماکر هر چند آری حق علی الاطلاق این لقب علماء برین جمیع
و محدثین صغیر و نواح او میدکد در میزان نقد هموزن اصطلاح ائمه اهل حدیث اند و در ستیاس عدل برابر آمده
مجتهدین بلکه آنچه تلج بسبکی و امثال وی سحر برای حدیث شرط کرده اند و آنرا در حدیث و سند اعتبار کرده اند و با کمال
در معرفت فوق آن شرط و اعتبار بوده اند چنانکه کتب مؤلفات ایشان بران شاهد عدل و گواه صدق است عجب
غیبت که بعضی تلامذه و مستفیدان و در دست ایشان را که بدل نزدیک اند نیز قسری ازین ستم و زعم و بهر ذریعین
وجود از زانی داشته باشند و توفیق جمع و تدوین کتب باین فن و مواد و رحمت عبور و عبور بران بر روش ائمه و
سلف ائمه نبشیده باشند و حاضرین و متفحصین از ان محروم داشته و اسد تحقیق بر حجتی بر نشان
ای خدا قربان احسانت شوم این چه احسان است قربانت شوم الا احسنی شما و علی کانت کما اثنیست علی
ففسک و الاحول و لا قوة الا بالله العلی العظیم سیدوطی نقل کرده که شیخ تقی الدین بسبکی از حافظ جمال الدین بنی حره اند
قلمی از حدیث حافظ پرسید و گفت چیست آن حد که چون مروی تا اینجا منتهی شود و بر وی اطلاق لفظ حافظ جائز باشد یا
فرمود درین باره رجوع یسوی اهل عرف کنند وی گفت اهل عرف ضعیف ظلیل اند گفت اقل آنست که رجالیکه ایشان را
می شناسند و بترجم و احوال و بلدان اینها معرفت دارد و بیشتر از کسانی باشد که آنها را نمی شناسند تا حکم برای غالب
گفت این چنین معرفت درین زمان عزیز الوجود است احدی را انجمن دیده گفت مثل شیخ شرف الدین و میا ط
ندیده ام بعد و گفته ابن و قیق العید را درین امر شرکت جید بود لکن بجا شما و بجا شما را بگویم مگر این حد پرسید گفت
این شرکت جید را سانی بود و در متون اکثر بود و بنا بر فقه و اصول و شیخ فتح الدین ابن سید الناس گفته و اما الحدیث فی
عصرنا فممن مشغول بالحدیث روایت و درایه و جمع روایت و اطلاع علی اکثر من الروایات و الروایات فی عصره و تمیزی ذاک
حتی عرف فیه حله و اشتغافیه ضبط فان توسع فی ذاک حتی عرف شیوخ و شیوخ شیوخ طبعه بعد طبعه بحیث یکون ناظر
من کل طبقة اکثر ما جملة منها فذا هو حافظا بعد گفته و اما ما یکلی عن بعض المتفهمین من قوام کمالا بعد صاحب حدیث
من لم یکتب عشرين الف حدیث فی الاملا فذکک بحسب از منتهی و شیخ الاسلام حافظ ابن حجر حرج از شیخ خود حافظ
ابو الفضل عراقی پرسید البتول سیدی فی السی الذی اذالمه الطالب فی هذا الزمان استحق ان یسمی حافظا و هل یستحق
بعض الاوصاف التي ذکرها المزی و ابو الفتح فی ذاک لکن نقص ما نداهم الا عراقی و رجوا یش ارشاد که در الاجتهاد و فی ذکرت
باختلاف غلبه الظن فی وقت بلوغ بعضهم للخط و غلبته فی وقت آخر و باختلاف من یکون کثیر الخرافة الذی یصفونه
و کلام المزی فی ضیق بحیث لم یسم من راه بهذا الوصف الا الدیاطی و اما کلام ابی الفتح فهو سهل بان شرط بعد معرفته

شيوخه الى شيوخ شيوخه و ما فوق ولا شاك ان جماعة من اصحاب المتقدمين كان شيوخهم التابعين واتباع التابعين
 وشيوخ شيوخهم الصحابة والتابعين كان الامر في ذلك الزمان سهلا باعتبار تلاحق الزمان فان الكثير يكون الينا
 يعرف شيوخه وشيوخ شيوخه او طبقة اخرى فهو سهل لمن جعل فيه ذلك دون غيره من حفظ المتن والاسانيد ومعرفة
 الزمان علوم الحديث كلها ومعرفته الصحيح من السقيم والمعمول به من غيره واختلاف العلماء واستنباط الاحكام فهو ممكن
 بخلاف ما ذكر من جمع ما ذكر فانه يحتاج الى فراغ وطول عمر واستيفاء للوائح وقد روى عن الزهري انه قال الاول في حفظ
 الا في كل ربعين سنة فان صحح كان الزيادة الكمال في الحفظ والاتقان وان وجد في زمانه من يوصف بالحفظ
 كم من حافظ وغيره احتفظ به انتهى والفاظهم مدمومة ومعنى حفظه كونه مست ابن مهدي كفته الحفظ والاتقان ابو زرعة
 فرمودة الاتقان الكبير من حفظ السرد وغيره كفته الحفظ المعروفة وعبد الرحمن بن خلف كفته ابو علي صالح بن حمزة
 كفته علي بن مديني حافظ ابو وكفته نعم ويعرف واما مروى ودر قد حفظ حافظا پس احمد بن حنبل كفته استقيت السنن
 سبعائة الف وخمس الف حديث ابو زرعة رازي فرمودة كان احمد بن حنبل يحفظ الف الف حديث كفته شيخا
 از كجا معلوم شد كه چندين احاديث يا و ميذا ركفت اورا ياد كرده ام و ابواب را بروي اخذ نمود و اوم و يحيى
 بن معين كفته كفتت بيزي الف الف حديث و تجاري فرمودة احتفظ ما الف حديث صحيح و ما في الف حديث
 غير صحيح و مسلم كفته صنف هذا السنن الصحيح من ثلثماية الف حديث مسموعة و ابو داود كفته كفتت عن رسول الله صلى الله عليه وسلم
 الف حديث انتخب منها ما ضمنه كتاب السنن و حاكم ذكره في حله و آورده كان الواحد من اصحابه يحفظ حسنة الف حديث
 سمعت ابا جعفر الرازي يقول سمعت ابا عبد الله بن واره يقول كفتت عند سحن بن ابراهيم بنيسا ابو زرعة قال رجل
 من اهل العراق سمعت احمد بن حنبل يقول سمعت من احاديث سبعائة الف وكسرو هذا القتي يعني ابا زرعة قد حفظ سبائة
 الف قال البيهقي را و اوضح من الاحاديث واقاويل الصحابة والتابعين قال غير وسئل ابو زرعة عن رجل حلف بالطلاق
 ان ابا زرعة يحفظ ما في الف حديث هل حنث قال لا ثم قال حفظ ما في الف حديث كما يحفظ الانسان سورة قل هو الله
 احد وفي المذكرة ثلثماية الف حديث وقال ابو بكر محمد بن عمر الرازي الحافظ كان ابو زرعة يحفظ سبائة الف حديث
 وكان يحفظ ما في واربعين الفا في التفسير والقرات قال حاكم سمعت ابا بكر بن ابي دارم الحافظ بالكونة يقول سمعت
 ابا العباس احمد بن محمد بن سعيد يقول احفظ الالف الف ثلثماية الف حديث قال سمعت ابا بكر يقول كفتت باصحابي عن
 مسطين ناية الف حديث قال سمعت ابا بكر المزكي يقول سمعت ابن خزيمة يقول سمعت علي بن خشرم يقول كان سحن
 بن زهري يروي عن سبائة الف حديث حفظا وسندا بن عدي عن ابن شبرمة عن الشعبي قال ما كفتت سودا في مضيا
 الى يوسي هذا ولا حثني رجل يحديث فطال الاحتفظ فحدث بهذا الحديث سحن بن زهري يقال تعجب من هذا قلت نعم
 قال ما كفتت لاسمع شيئا الا حفظته وكاني انظر الى سبعين الف حديث او قال اكثر من سبعين الف حديث في كفتي

والمخروف والمخروط والمجود والثابت والصالح ومنها في صفات الروايات شيئا كثيرا لكنه قد كان اتفق اسم شيخه الراوي عنه
 ولكن اتفق اسمه وهم شيخه وشيخ شيخه أو اسمه واسم أبيه وجده أو اتفق اسمه وكنيته وغير ذلك واستدرك البلقيني في بيان
 الاصطلاح خمسة أنواع آخرها ما ذكره وقد ذكر ابن الصلاح أيضا أحكام النوع في ضمن نوع من السكان أفرادا بالذكر
 كذكره في نوع المختل الحكم المعلق والمعتن وما نوعان مستقلان أفرادا بن جماعة وذكر الغريب والعزير في
 والمتواتر في نوع واحد وهي أربعة ووقع لعكس ذلك وهو تعدد النوع وهي خمسة انتهى ما في التدريب شرح الغريب
 كونه أصح كتب مدرسين علم بعد كتاب ابن الصلاح وطول تدريب الراوي وقوضح الأحكام است ودرجته في نسخة الفهر
 وفتح النظر أكره رسائل واستقر يسار درين قرن باليف يا قته اند چنانكه ذكر بعض الزان وشرح الوصول كدويم
 فأنه شيخ شمس الدين محمد بن يوسف كرماني ذكره كوكب در ارضي شرح صحيح بخاري نوشته لأجاجة إلى تعديل جلال الذي
 بينه وبين رسول الله صلى الله عليه وآله ثبت عد التهم لثبته وأما الذين بيننا وبين البخاري فلا حاجة إلى معرفته وذواتهم فضلا عن
 عد التهم لأن صحيح بالنسبة اليها متواتر لأجاجة إلى الاستدراك ولكن الاستدراك من خصائص هذه الأئمة فينبغي إلى الملاحظة
 عليه قدها بالسنة وخلفا للشرع انتهى كلامه شرح وهو لا نا شيخ عبد الرحمن بن سليمان بن يحيى مقبول الأبدل كتاب
 النفس الباقى والروح الرياني نوشته وإنما اعتبر المتأخرون من أهل الحديث قرب الاستدراك وقلة الرسائل لا بد قرب
 إلى النبي صلى الله عليه وآله والأجاجة العامة وأحسن المسند لدى الشيخ وإن لم يبلغ سن العمل وبالأجاجة العمل لمن سيوجد كل
 ذلك للائحة للتقريب من إيجاب النبوي وما ذكر عن إجازة الإجازة للفلان ومن سيولد تباهي الذي عليه التحقيق في
 علماء الدين المخطاطي وعنده الأحاطة العراقي ولينده الأحاطة ابن حجر العسقلاني فأنهم صرحوا بإجازة ذلك وأنه يجوز لمن
 يملك الإجازة تحكما واداء واخذ انتهى كلامه شرح ولده الأحاطة شمس الدين بن ناصر الدمشقي حيث يقول **س** إذا
 اجببت قصص صحيح العوالي من الراوي حقيق ما قول - نزول عن ثقافتهم علوه صلوه عن صغافضه نزول
 ولما حفظ السلفي **س** ليس حسن الحديث قريب جلال عند أرباب النقد بل علوه الحديث عند
 أولى الحفظ ولا تقان صحة الاستناد - فإذا اجتمع ما في حديث - فاحتج به فذلك أقصى جواد **س** الك
 اللهم بفضلك وكرمك أن تحقق لنا كمال الاتصال والقرب من صلى الله عليه وآله وسلم وأن تحشرنا يوم القيامة مع
 أصحاب صدره الذين مخطو أمثاله فادوا كما سمعوا وبه الآيات للإمام أحمد **س** من طلب العلم الحلال
 فلا يصح من خمسة يقاسمها - دأهر المعلو وصحها - وعند نشر الحديث فيها - يصح الخبر
 في دأهرها - وكثرة الشئ في حواشيها - يجلس أوابه وبزته - من أثر الجبل ليس ينفقها - وأحمد
 كمن مطلق ابن بنده مثل خود را با نوع ميسور عانت فرمود وباقسام الطاف استمال كرد تا انكه في خطير جمع
 وتاليف كتب حديث ونشره في علم شريف بتدوين كتب ورسائل صرف نموده ودر قليل مدت قريب خبر کتاب

مابین مختصر و مطول از مؤلفات خود شرح کنانمید بطریق علم و اهل این فن تقسیم نمود و هنوز سودای فشر حکام سنت
 مطهر و در سرش بدستورست و بقدر امکان و در تدوین سنت و تفاسیر کتاب بتجسسی از خود رانگی نشاند و ملاقات
 یوتیه من یثاء و امید از جناب رب العزت گشت که این مؤلفات را بسبب نفع خلص عباد خود گردانند و کمال انشا
 عمل عامل شکم ترمیج این کتب را بسبب نجات و فوز بزرجات و حسن قاتمه این عاجز سازد از قریب محبت ترمیت که خود
 از جمیع علوم بیکانه نمند و در رشته خاطر شکست و بال گسته را آشنایه لغات این علم و تحقیقات اهل اثر ساخته است و این
 دولت را نعم البدل آن حالت سابقه که اشتغال بمعلوم ندر یونان و افراخ ایشان بود یافته **س** روی بزرگ
 بحديث و رخ یاران سوی را قیامت هر که بود از قلم تقدیر است و دانسته متقین بر خسته من یثاء و بقدر و احاطه عیس
 بن علی الواسطی از ترویجی حیث یقول **س** ترک متکالات الکلام جمیعها بلبست عید عو بطن الجانود
 و لازم است اصحاب الحدیث که فخر و دعای الی نیل الکام و الهدی و هبل ترک الانسان فی الدین
 رتبه - اذ قال قلند النبى محمد **س** و نعم ما قبل **س** جزو سنتش نمانده و رسم قبل قال **س** از اثر تمام فشرحت
 در بیده است فائده قول الشیخ فی اجازاتم اجزت قلانا بشرط التبیان و توضیح العربی و عرب الشکل
 و التحریر من التخریفات و غیر ذلک قال علی بن محمد العقیلی ان والده و شیخ محمد طیار اجاز من درک حیات و هو درک
 حیات ابن حجر البیہقی الجبیری درک حیات و هو درک ثلاث سنین من حیات السیوطی الجبیللی درک حیات و غیر ذلک ان
 المشیخه شانه اعظم و امرنا جیم و قد لفت العلماء من المحدثین فی ذلک الرسائل العبدیه الفیده قال ابوعلی التفتی لوان حلا
 فهم العلوم کما بالمطالعه لا یبلغ مبالغ الرجال الا بالتعلم و التأویب من شیخ ناصح را رخ و بدو القائل **س** اصدا عیا
 علما و لیس بقاری **س** کما با علی شیخ بدین فعل الحزن ما ترعوان الذهن و یضیح مشکلا **س** بلا خبر تا الله
 قد کذب الذهن **س** و ان ابتغاء العلم و ن معلوم و کما قد مصباح و لیس احد من **س** و شیخ الکامل یوالد
 یفید التفهم و التعلیم و ینالک بالتأویب و التنبی و یوضح کات الغیاره و یجلی کات الاشاره و یجمل مرآة قلبک بطائفت
 المعارف الوارده من فیض فضل ربک لفظه و لا و خطه شفاء و فی الشیخ هو التسمی شیخ بالتعلیم و التخرج و الانتساب من
 حق التسمیه ان یعامل فی الشیخ بحال الادب فی حضوره و غیبه و حیات و مماته و لا یزعم الرعا له قالوا من لم یلزم الادب عند
 من جراته و ادب و احسن انشای بعض **س** ذلک الله سبحانه للرد تسلیع نفسه **س** الی عارف بالله لیسیم صده
 یؤید **س** بالخط فی سیره الی **س** و من انزل سعدی حیث یمنع سرقه **س** گویم این طریقه از قدیم الایام معمول علما
 اسلام بوده آمده است و بمنور ذیل عقل و فهم مناسک است خصوصاً در مره محمد شین و لیکن در اهل هند از زمان ضعف
 حکومت اسلام مفقود گردیده امر روزگار و صند هر یک و کس با انتساب علوم فقه رسمیه می پردازند و قانون عقاید حاصل
 می سازند قبل از بلوغ بر تبه اتفاق و حصول اجازت از مشایخ اعیان باب بالیف مفتوح ساخته بکلامه بعد از اقرار

برپایه میکنند گویا فعالیت فاعلی تحصیل علوم و مذای ایشان همین مرسوم است پس پس و برای انتقاد بر مذاهب خود که
راحمی بحجت می باشد و منتقدان مذاهب مشایخ و اساتید خود که مستند بدلیلی نقلی نیست و استسک با خود و شایسته
می زنند و بدون آنکه فهم معانی آثار بر طریقه اهل حدیث کرده باشند محض عقول و علم خود منتشر شده و نظر بر کتب حدیث
و روضه بحسب مقتضیات خاطر خود استدلال بر مطلوب میکنند و می یابند که بغیر عرض کتب حدیث بر شایخ این فن
شریف تنها مشاطله این دو او این بدون اخذ طریقه استدلال از علماء این علم سودی نمی بخشد و در نظر علوم هر چند
آن استدلال و احتیاج بر ربط اعلی باشد اما در نظر و فهمند عارفان ازل از ترتب التفات و لحاظ است و نعم فی سبیل
من یا اخذ العلم من شیخه مشافهه + لیکن من التلیخ والتحریر فی حرم + ومن کن اخذ العلم عن صحفه
فعلیه عند اهل العلم کالعدم پس این همه جدال و قتال و کثرت قیل و قال که در این زمان تسمین بعلم دیده
و شنیده می شود و نتیجه این در اعضا عدم اتصال است با حجاب علم حدیث و اثر است و هر تسمین را در این وقت
حوضه مناظر و دعوی بلوغ خود با بعضی فائیت تحقیق و ادبگیر شده با آنکه هنوز اطلاع بر ذوات اسلام تمام کنایه می دست
بهم نداده و لهذا غالب تعاقبات و ایرادات ایشان بر اقوال متبعین سنت و ما برین علوم آثار از قیل و عدم عبور
بر دو اوین علم با نور است و کذب را با علم بحیثیه و علماء الا هم و فقنا الکمال الآداب فی حجاب و فی حق خلقتک نقصانک
و کرناک فائد ۵ ان من التمر فی مصطلح الحدیث ان الاجازة مصدر من مصدر الحدیث و هو الجواز یعنی الاجازة
فكان الخیر اجاز الجواز بالاجاز لان یروی عنه و ان فی ذلک و قد ذهب بعض اهل الحدیث الی انها اقوی من الحرص
لانها البعد من الکذب و النفی عن التهمة و سوء الظن و التخلص عن الریاء و العجب قال الحافظ ابن مندرة و الحافظ ابن ماجة و ابن
ان الاجازة و العرف سوار اختار و ابن خزيمة فانه قال المناولة و الاجازة عندهی کالسماع الصحیح و هی النواع کثیرة و تبلغ
الستة النواع اعلاها بان یحیی الشیخ کتابا یسعین ارجل معین فقیول اجزت لک ان تروی عنی هذا الکتاب و دون هذا
ان یحیی الشیخ لرجل معین جمیع سموعاته من غیر تعیین للجواز به و دون هذا ان یحیی جمیع سموعاته جمیع الموجودین من السلفین
و دون هذا ان یحیی ذلک جمیع السلفین الموجودین و البعد و من وقد اختار الخطیب صحة هذه الاجازة و قال العراقي
عدم الصحة و کذا لک الحافظ ابن مندرة فانه اجازة لمن قال لا اکره الا البعد و الی هذا ذهب الحافظ السلفی و قال القاضي عیاض
والی الاجازة المسلمین من وجد منهم و من لم یوجد ذهب جماعة من مشایخ الحدیث و ذکر الحافظ الخاوی ان الامام النووی
استعملنا فانه رای بطله فی بعض قضایفه و اجزت رواية جمیع المسلمین حتی انه کثره من جواز ما فروهم الحافظ ابو جعفر
محمد بن حسن البغدادی بمصنف ربهم فیه علی حروف الجمع و کذا جمیع ما یورثه الغزالی الحافظ فی کتاب سماه الجمع المبارک
و قال النووی شیخ الی التحقیب علی ما یصلح حتی انه لم یرسب استعملنا حتی و لا من سوغنا ان الظاهر من کلام من صحبنا
جواز الروایة بها و هذا لایستغنی عنها و ای قاطبة غیر الروایة و من فروع هذه المسئلة ما سبق نقله من جواز الاجازة لفلان

ولمن يقول له من ذرية شيئا وأنه يجوز العمل بها كما لو ارادوا خذوا منه قال الحقون من حفاظ الحديث كالقاضي
 العراقي والعسقلاني وذكره الاصفهاني وابن حجر العسقلاني وغيرهم وقد استعمل جميع من علماء الحديث من المتقدمين والمتأخرين
 لمن ذكر حياته وغير خلاف ان التحقيق على ما في شرح الحصول للاصفهاني ان دلالة العام على البعض افرادة تعين لان
 زبده الذي هو احد الحجازين في مسئلتنا جز من مجموعهم من حيث هو مجموع فزيد في نفسه جز في وجوه باعتبار آخر وهو
 كونه واحدا من مجموع افراد المسئلة المشورة بل مقروء بالتالي انتهي فالله في اتصال السندين ما في الحديث وسئل
 الصمد جليله من اشرف الكرامته واعلى المرتبة لذوى العلم العاليية والشهامة لانه يحصل الراوي بهذه الوسائط الى
 صلاحيته وهذا اشرف ما اختصت به هذه الامة المحمدية دون غيرهم من الامم وكلما كان السند اعلى كان الراوي اقرب الى النبي
 صلواته وكان له حصنة من الخيرة التي اشار اليها رسول الله صلواته بقوله خير الناس قرني ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم الحديث
 رواه البخاري ومسلم والترمذي واحمد وغيرهم عن ابن مسعود رضي الله عنه ولما ذكرنا في العلماء من ائمة الحديث رضي الله عنهم
 الى علماء الاسناد وورثوا عن ائمتهم الاخذ عن العلماء والعالي سندهم للتقرب من النبي صلواته حيث قال نصر الله امرهم من
 فوجا فافادوا كما سمعنا قال البيهقي وقد قلنا في الذي الى الشيخ محمد بن احمد الرضائي واجاز في وكانت وفاته الرضائي سنة
 اربع بعد الثلاث وقد شهر شهره وكذا ان يكون متواترة ان الرضائي قد اجاز لمن ادرك حياته وقد ادرك من حياة الشيخ احمد
 القشاشي نحو ثلاثين سنة فانه ولد سنة ٩٩٠ وولد البيهقي سنة الهجرة والاحافظ ابن حجر العسقلاني ح اجاز لمن يبعده
 قدومه بها ونفسه اجزت الابل زبده خصوصا ولعل السنين كافة ان يروا عنى هذه الكتب صحيح البخاري صحيح مسلم وغيرهم
 الصحيحين صحيح كتاب السنن للابن داود وكتاب السنن للحافظ النسائي وهو المختار من السنن الكبرى وكتاب الجامع
 للامام ابى عيسى الترمذي وكتاب العلل لراية وكتاب اللوط لالا امام مالك بن انس الاجمعي وكتاب التجريد للقاضي عبد الرحمن
 البارزني باسنيدى التي ذكرتها اجازة معينين وكذلك ما يصح عندهم من مرويات من الاجزاء الحاشية للكتب
 المسندة وما في من قول وظم ونشر على اختلاف جميع ذلك وتباين النواحي واجناسه اجازة تامة بشرط الاعتبار بال
 الاثر قاله وكتبه احمد بن علي بن محمد العسقلاني الشهير بابن حجر انتهي وكان وفوده بها المرة الاولى في سنة ثمانمائة و المائة الثانية
 في سنة ست و ثمانمائة شهرته تغني عن تعديده فضا له فاعلم شيخ علامه حديث فانه من عوالي الدين حبيب جليلي يمسك
 رحمه الله تعالى افاد وكرهه قرب الاسناد على اقسام لا بأس بذكرها على وجه الاختصار حرصا على جمع الشتات فان النفوس
 الى ما عر عن اسماعيل مالات قال علماء احيى ريشا العلو المطاوب في رواية احيى ريش على خمسة اقسام الاول القرب من رسول
 الله صلواته باسناد لطيف غير ضعيف وذلك من اجل النوع العلو الثاني القرب من امام من ائمة الحديث وان كثير العدد
 منه الى النبي صلواته فاذا وجد ذلك في انسان وصفت بالعلو نظر الى قربه من ذلك الامام وذكره الحكم الامم بالاشارة
 العلو بالنسبة الى رواية الصحيحين او احدها او غيرهما من الكتب المعروفة المعتمدة الرابع العلو المستند من كتب وفاته

بان يروى حديثا بسندين متساويين رجالا وقد است وقادة اخذ شيئا من كتاب في احد السندين على نظيره في الآخر كما
 يروى عن واحد عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم عن ابي عبد الله فوالله اني احكم الي عبد الله فوالله اني احكم الي عبد الله فوالله اني احكم الي عبد الله
 ابي عبد الله تقدم وفاة النبي صلى الله عليه وآله وسلم عن ابي عبد الله فوالله اني احكم الي عبد الله فوالله اني احكم الي عبد الله فوالله اني احكم الي عبد الله
 وسئل احد بناتهن عن سنة وسئل الآخر عن ربيع سنة قال اول مع تساوي السند اليها اعلى فمعه واصل العلم المتفق
 بين اهل الحديث واما قول بعضهم بالجمعة الا اننا قد ان بلغنا رواية فمعه من جهة من حيث المعنى لا الاصل لا الصلاح
 واعلم ان من قوائم العلوية تعبد وقوة الخلل والقرب الى سياق اهل الحديث والصلاح وقلة الوسائط بينك وبين النبي
 صلوات الله عليه وآله وسلم في الشقة بالمروى وهذا الموضع فائدة في الروي
 عن العلماء الفضلاء في فضل الاسناد مشهورا وعلما
 وحرا ستم على تدوينه وحفظه وضبط رجاله ومعرفة طبقاتهم ولا شك ان كل شئ يشرف بشرف معلومه وطول الاسناد
 لما كان معلومه حفظا حديث النبي صلوات الله عليه وآله وسلم في العلوم راسا وركبا اساسا واكثر فائدة وعظم فائدة في الروي
 الزوار واعلم با قدر او اعلا ما ستار اجمالا السبعين الجالس من مدرسه فخر المدارس حسنت العناية بالحفظ لذلك السلك
 في مناهجه والمساك وتقدم شرح ابي بيش ابي القاسم علي بن الحسين بن عسكرو كان له في الحديث ثلثة الاف
 شيخ وثلثة ايامه رجل وتسعون امرأة ورحمهم الله تعالى جميعين ^{قاله} الا ان الحديث اجل علم واثرة في الاجاد
 العوالي ووافى كل يوم منه عيني واحسنه الفوائد والعوالي وانا انك لن ترى للعلم شيئا
 تحفته كاخوة الرجال فكيف يا صاح ذ احص عليه وخذه من الرجال بلا ملال ولا تاخذه
 من حصن فخر جي ومن التحفيف بالداء العضال والشيخ العلامة عبد الكريم القنوجي راجع ^{استعمل} استعمل
 بالسند ان كنت خافضه ففقيه الراد والابتداء اما الراي والقياس ظلام والاحاديد للور
 افراد واذ كنت حليما او عالما بالاحاديد لن تمسك فاد من رغب في تحصيل المرتبة التي ينال بها
 لذة العلوم وحلاوة الايمان وخير الدارين فخلع بافتاب نفسه وشغل يديه بتحصيل علم الله عز وجل ثم ان ذلك افضل
 الواسع والبصير الموعود انما هو عمل بما علم حتى يتحقق فيه وراثته الانبياء عليهم السلام فانهم لم يورثوا دينارا ولا درهما
 وورثوا العلم فمن اخذوا حفظا وافر كما ورد به يدرك حيازة فضيلة اصحابهين ولذا قيل ان العلم دين يورث العرفان
 اجابة والارسل اللهم انما نساك علما نافعنا وعلما متقبلا وفورا باجته وسجاة من النار قال الشيخ العلامة البيهقي عن ابي عبد الله
 ورث العلم من اخذوا حفظا وافر كما ورد به يدرك حيازة فضيلة اصحابهين ولذا قيل ان العلم دين يورث العرفان
 خص الله بها ما يدر من نزه الامم وايضا لخص عنه جماعة من فحول العلماء اهل العجدة والائمة الذين شتموا اطالبه
 عن سباق العزم الي التثنية وجدوا في طلب العلم وشبه المطر والظلم والابحور وسامروا الدفاتر واعتدوا لها جرحا باؤا
 بمغفرة من الله واجر كبير كذا لا يحذر والرفع سبيلا الى الفناء وتبجيد المجد وسيلة الى طريق العوائية والايجاد ولذا قال

ابن المبارک بینا و بین القوم القدامی یعنی الاسناد و اصل سند شخصیت فاضله مرجم الضمن نزد الامر و شسته بالحقه من السنن
المؤکدة و طلب العوافیه منته ایستاد و لذا قال بعض العلماء قرب الاسناد و قریه من سند قوالی و هو کما قال لان قرب الاسناد
قرب الی رسول الله و القرب الیه قرب الی الله عز و جل انتهى و قال النووی شیخ الانسان فی العلم آیا فی الدین و وصلته
بینهم و بین رب العالمین فیتج به جلیهم و کیف لایتم جعل الانساب و هم الوصله بینهم و بین ربهم لکرم البواب مع اربابهم
بالعلم و سیرهم و ذکر آثارهم و الثناء و علیهم و الشکر لهم انتهى و ذکره الشيخ ابراهیم اللقانی المالکی فی حجة الحافل شرح
الشامل و منظر و راق و ذکره علیه اثارة عن علی بن عقیبة الانباری استنادا و حدیث و انس بن مالک و کرمه انما کان الله و لقی صلی
اذا و فرموده یعنی قول الرجل حدیثی ابی عن جندی و سنیان قوری ارشاد کرده است و سلاح مؤمن است اگر سلاح نباشد
جنگ و قتال چه چیز کند و شافعی فرموده طالب حدیث بلا اسناد و همچو حاطب لیل است که خیزه همیشه بر سید اردو
نمیدانند که در آن ماست و ابن المبارک گفته است اسناد از دین است اگر اسناد نباشد هر کسی هر چه خواهد بگوید و آن فربغ
گفته هر دین از فرسان اند و فرسان یعنی شهسواران این دین اصحاب سانی اند و شاه ولی الله حدیث و ملوحتی
سرو در فیض الحرمین افاده نموده که تشیع بسوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و ایشان عرو و فاشی
و جبل محمد و غیر منقطع است و برست که حدیث باشی یا تطفل بروی نیست خیر و غیر این کارها نیستی خود فکله اسناد
در وین خصوصاً در علم کتاب و سنت یکی از خصائص این امت و ضروریات شریعت است که اعتبار علم و عالم
جز بدان نتوان کرد و بعد و دشمن در زمره مجتنبین کرام و خدام این اکابر اعلام از چشم نعم الهی و اگر هم وسائل
قرب با جناب رسالت پناهی است تا اگر باین فضیلت کبریا و عزیت علیا نوازش فرماید و کرام سفاد و منجست
سید ابی بطلح یا و رست بدامن این رحمت عظمی زند و از حقیقت تقلید آرا و رجال با وج اتباع نقوص و اوله
صحیح ترقی فرماید و از کبریات خواهی آئین عشق سر کن از مصطفی شنیدن و از دیگران پیریدن و کلام بر
فصل علم حدیث و شرف اصحابش در مقدمه این کتاب و خاتمه منهج الوصول الی اصطلاح احادیث الرسول مقبول
کفایت گذشته فلیحذ النیه فائده شاه ولی الله حدیث و ملوحتی در انسان العین فی ذکر مشایخ الحرمین نوشته اند
باید دانست که در کتب حدیث را نیز و علما و مجتهدین سه طریق است یکی طریق سر و که شیخ مسیح یا قاری وی
تلاوت کند بی تعرض مباحث لغوی و فقهیه و اسماء رجال و غیر آن و دیگر طریق بحث و جل که بعد تلاوت یک بحث
بر لفظ غریب و ترکیب عویص و هم قایل الوقوع از اسماء اسناد و سوال ظاهر الورد و مسئله مخصوص علیا و اوصیت
کنند و آنرا بکلام متوسط حل نمایند و آنگاه پیش رود و علی هذا القیاس ستویم طریق امتحان و تعقیق که بر هر کس که بخواهد
و ما علیها و ما یشمل بها بسیار و ذکر کنند مثلاً و کلام غریب و ترکیب عویص شود آن از کلام شاعر و اخوات کلمه
و اشتقاق و محال استعمال وی ذکر کنند و در اسماء الرجال احوال این قوم و سیرت ایشان بیان نماید و سائل

فقیه را بر این سکه منصوص علیها تخریج نماید و بادی مناسب است قمی و محلی است غریبه بگوید و آنچه بدان
ماند از علما و حریمین مجتهدین این هر سه وضع دیده شد مختار شیخ حسین نجفی و احرار قطان و شیخ ابوطاهر مدنی و غیر
ایشان طریق سرود بود و نسبت خواص متبحرین تاز و وسامع حدیث و سلسله روایت درست کنند و باقی مباحث
بر شرح حواله میکرد و در زیر که ضبط حدیث امروزه در آن بر تنوع شروح است و نسبت مبتدیان و اهل توسل و غیر
بحث تا بآنچه در علم حدیث ضروری است احاطه کنند و قادر گیرند و در صورت غالباً شرحی از شرح و در زیر
و بدان در اثنا بحث رجوع میکنند و باطریقه نمائش پس طریقه تفصیلات است که قصد از آن اظهار تفصیلات است
یا اخیر آن نه روایت و تحصیل علم انتہائی فائده و غیریضا اشتغال حدیث باحوال رجال سند بعد تصحیح اسباب آنها و غیر
و توفیق شان خصوصاً صحیحین و مثل آن بتأویل لفظ لیس مناسب فعل کند و لفظ فان اند قبل وجه و مانند آن و
بفروع فقیه و بیان اختلاف مذاهب فقهاء و توفیق در اختلاف روایات و ترجیح بعضی احادیث بر بعضی از
امعان و تعمق است و اوایل است مرحومه بدین امور مشغول نبودند آری فقیهان و مکتبان درین امر عرض میکنند
و امروز بدان حاجت مانده است و الله اعلم انتہی بعد گفته ضبطی که در صحت حدیث ناخودست آزادار مرجع
سه حال گذشته حال اول آن بود که در زمانه صحابه و تابعین احادیث یاد میداشتند و ضبط آنوقت در وجود حفظ
بود حال دوم آنکه در زمان تبع تابعین و اوایل محدثین تا طبقه ثانی و سابعه آری نوشته بودند و ضبط آنوقت در بین
خط و احتیاط در نقطه و حرکات و سکنات و تصویر حروف و مقابله بر اصول صحیح و حفظ کتاب از عوارض طاریه و
خطا و خطا را رخا شد و از غم زائر و دلم حفظ حدیث اقتدار پیدا کرد و حال سوم آنست که حفاظ حدیث در اسرار
رجال و غریبه لغت و ضبط الفاظ مشکلا آن تصانیف ساختند و شرح مفصله نوشتند و در انجا بآنچه تعرض
می باید کرد و تعرض میکردند پس کمال ضبط آنست که کسی آن تصانیف و شرح را در نظر داشته چسب آن وقت
کنند اندا اهل حدیث بحال تساهل کردند و در آنچه را در آن نشد و میکردند چنانکه متوسطین تساهل کردند و حفظ
و التماس کردند و در حفظ و لهذا اشاع شد و در ایشان و جاده و اجازت مجرود و مثل آن بخلاف طبقات سابقه حاصل
آنکه این قسم ضبط نزد یک شیخ عبد البر و جکمال بود و بسبب بقا از این سلسله وی شد انتہی فائده شاد اول
حدیث و دیگری نوشته اند کتاب حدیث باعتبار صحت و شهرت و قبول بر چند طبقه می شوند و مراد از صحت آنست
که مصنف التزام کند یا را احادیث صحیح یا حسن و غیر آن در انجا وارد و کنند مگر مقررین بر بیان حال آن از ضعف
عزابت و علت و شد و در زیر که ضعیف و غریب و معلول با بیان حال آن قبح نمیکند و مراد از شهرت آنست که اهل
حدیث طبقه بعد طبقه آن کتاب مشغول شوند بطریق روایت و ضبط مشکل و تخریج احادیث آن تا هیچ چیز از آن
غیر بین نماند و مراد از قبول آنست که نقاد حدیث آن کتاب را اثبات کنند و بران اعتراض نمایند و حکم حساب

کتاب را در بیان حال احادیث آن کتاب تصویب و تقریر نمایند و فقها بآن احادیث متکی نمایند بلی اختلاف
 دلی انکار پس طبقه اولی در کتب حدیث سه کتاب یا مذبوطا صحیح بخاری صحیح مسلم و قاضی عیاض کتاب مشارق الانوار
 را برای شرح این هر سه کتاب مخصوص نوشته و این مشارق الانوار غیر مشارق الانوار صنعانی است که احادیث
 صحیحین در آن بحدوث اسناد و وقعه جمع نموده باجماع برای ضبط و شرح این هر سه کتاب مشارق الانوار قاضی عیاض
 و شافعی است و نسبت درین هر سه کتاب آنست که موطا گو یا اصل و ام صحیحین است و کمال شهرت رسیده هرگز کس
 از علمای عصر امام مالک موطا را وایت کرده اند مثل شافعی و امام محمد و یحیی بن یحیی مصمودی و یحیی بن یحیی تمیمی و یحیی بن
 بکیر و ابو مصعب و عثمنی و عدالت و ضبط رجال این کتاب مجمع علیه است و در مدینه و مکه و عراق و شام و یمن و مصر
 و مغرب مشهور شده و بنای فقههای اصحاب آنست و در زمان امام مالک و بعد از ایشان نیز علما و تخریج
 بر موطا و ذکر متابعات و شواهد احادیث آن سعی بلیغ نمودند و در شرح غریب و ضبط مشکلات و بیان فقه و سائر
 وجوه بیان آنقدر اتمام نموده اند که زیاده بر آن متصور نیست و صحیح بخاری و صحیح مسلم هر چند در ضبط و کثرت
 احادیث ده چند موطا باشند لیکن طریق روایت احادیث و تمیز رجال و راه اعتبار و استنباط از موطا آموخته اند
 و این هر دو کتاب نیز مخدوم طوائف انام و جمیع علمای اسلام اندر فقه مستخرجات برای اینها نوشته اند مثل
 اسمعیلی و ابو حوانه و طائفة مقصدی شرح غریب و ضبط شکل و بیان فقه و احوال و ایت آنها شده اند و در شهرت و تلقی
 بالقبول بدرجه علیا رسیده اند صاحب جامع الاصول از فربری نقل کرده است که صحیح بخاری را از بخاری بمالوط
 نود هزار کس سماع دادند و خلاص کلام آنکه احادیث این هر سه کتاب اصح الاحادیث اند اگر چه بعضی احادیث این هر سه
 کتاب صحیح تراز بعضی باشند و اگر نظر تفحص دیده شود احادیث مرفوعه موطا غالباً در صحیح بخاری موجود اند پس صحیح بخاری
 مشتمل است بر موطا باعتبار احادیث مرفوعه آری آثار صحابه و تابعین و موطا زیاده است پس این هر سه کتاب را
 در طبقه اولی باید داشت و طبقه ثانیه احادیثی که درین هر سه صفت بدرجه احادیث صحیحین نرسیده اند لیکن قریب
 بصحیحینند درین صفات و آن احادیث جامع ترمذی و سنن ابوداؤد و سنن نسائی است که مصنفان این کتب بشهرت
 و معروف اند بوثوق و عدالت و حفظ و ضبط و تجرد و قنوت حدیث و درین کتابها تساهل و تسامح راضی نشده اند
 و حال حدیث و علت نزاع را بر اسکان بیان نموده اند و لهذا اینها بین علمای اسلام شهرت یافته اند پس این شش
 کتاب را صحیح سسته نامند و این الایثار جامع الاصول احادیث این شش کتاب را جمع نموده و شرح غریب و ضبط
 مشکلات و اسامی رجال و دیگر متعلقات آنها را بیان کرده پس کتاب جامع الاصول گو یا شش این شش کتاب است
 چنانچه مشارق الانوار شرح آن همه کتاب است و صاحب جامع الاصول اینها را در صحیح خود مکرر کرده بلکه موطا را ششم
 قرار داده و احق معه ولیکن مستدام احمد زرقه نیز ازین طبقه ثانیه است و وی اصل است و معرفت صحیح از ستم

و بوی شناخته می شود حدیثی که آنرا اصل است از آنچه اورا اصل نیست مگر آنکه در سند احدی حدیث ضعیف بسیار اند که
حال آنها را بیان نکرده اما بعضی که درست از آن حدیث که متاخرین تصحیح آنها میکنند بهتری نماید و علمای حدیث
و فقه آنرا پیشوای خود ساخته اند و بحقیقت رکن اعظم است در فقه حدیث و همچنین سنان ابن ابی حمزه و درین طبقه میتوان شمرد
هر چند بعضی حدیث آن در غایت ضعیف اند و طبقه ثانی حدیثی که جماعه از علماء و متقدمین بر زبان بجای می آورند
با معاصران آنها یا لاحقین بآنها در تصانیف خود روایت کرده اند و التزام صحیح نموده و در کتب آنها در شهرت و قبول
در مرتبه طبقه اولی و ثانیه نه رسیده هر چند بعضی آن کتب موصوف بود و بدیهه و علوم حدیث و وثوق و عدالت
ضبط و احادیث صحیح و ضعیف بلکه متمم بالوضع نیز در آن کتب یافته میشود و رجال آن کتب بعضی موصوف بودند
و بعضی مستور و بعضی مجهول و اکثر آن حدیث معمول بر نزو فقهائانند بلکه جماعه از آنها مستند گرفته و درین
کتب هم تضاعف و تقاضا و تبااینست بعضی اقوی من بعضی ساهی آن کتب این است مستند شافعی سنان ابن ابی حمزه و در
کتب ابو یعلی و موسلی مصنف عبد الرزاق مصنف ابوبکر بن ابی شیبہ مستند عبد بن حمید بن ابی داود طایسی مستند ابی
فتح ابن جبار مستند حاکم کتب بیہقی کتب طحاوی تصانیف طبرانی و طبقه رابعه حدیثی که نام و نشان آنها
در قرون سابقه معلوم نبود و متاخران آنرا روایت کرده اند پس حال آنها از روشن خالی نیست با سبب تفحص کردند
و آنها را اصلی نیافته اند اما مشغول بر روایت آنها می شدند یا یافتند و در آن قدحی زدند که باعث شهرت آنها را
بر ترک روایت آنها و علی کل تقدیر این حدیث قابل اعتماد نیستند که در اثبات عقیده یا علمی بآنها تمسک کرد بشود
و نعم ما قال بعض الشیوخ فی امثال هذا فان كنت لا تدري فتلك مصيبة + وان كنت تدري
فالمصيبة اعظم + و این قسم حدیث را بسیار از محدثین زودست و بحسب کثرت طرق این حدیث که
درین قسم کتب موجود اند مقرر شده حکم قوای آنها نموده و در مقام قطع و یقین بدان تمسک حسب بغلاد حدیث
طبقات اولی و ثانیه و ثالثه و رابعه بر آورده اند و درین قسم کتب بسیار متنفذ شده اند برخی در باب کتب کتب
لابن جبار و تصانیف احکام و کتب الضعفاء و کتاب الکامل لابن عبدی تصانیف ابن مردودیه تصانیف
تصانیف ابن شاپر بن قسیر ابن جریر فردوس نمی بلکه سایر تصانیف او و تصانیف ابو نعیم جوزقانی تصانیف
ابن عساکر تصانیف ابوشیخ تصانیف ابن نجار و پیشتر مسالیه و وضع حدیث در باب مناقب و مناقب
و در تفسیر و بیان سبب نزول و در باب تاریخ و ذکر احوال بنی اسرائیل و قصص انبیاء سابقین و ذکر
بلدان و اطعمه و شراب و حیوانات واقع شده و در طب و در قی و عزائم و عورات و ثواب و نوافل نیز این جاد
رو داده ابن الجوزی در موضوعات خود غالب این حدیث را مخبر و مطلق و مطلق و وضع و
کذب آنها را مبرهن نموده کتاب تنزیه الشریع در وضع غایب این حدیث کافیست و کتب مسالیه

نام در شکل اسلام ابوین آنحضرت مسلم و روایات مسیح علیهم السلام تراجم عباسی اشغال این نوادر از همین کتب می برآید
 و ما به تقدیم شیخ جمال الدین سیوطی در رسائل و نوادر خود همین کتابهاست و اشتغال باها و شیخ این کتب و
 استنباط احکام از آنها لاطال می نماید و معتمد اگر کسی را غنیمت تحقیق این کتب باشد بجزان الصغیر و ذی السان
 الیزان ابن حجر عثمانی برای احوال رجال این کتب بکارش می آید و برای شرح غریب و توضیحات عبارات آن کتاب
 مجمع البحار شرح محمد طاهر بویه گجراتی معنی است از جمیع مواد و چون ترتیب کتب حدیث معلوم شد و طبقه اعلی درین
 باب و همچنین قریب است که بیشتر تمام تحقیق این هر کتاب باید فرموده بجزان بقیه صحاح است باید پرداخت و نقل غالب آنست که بعد از تحقیق
 موطا و صحیحین بقیه صحاح سه ذیل کار مرفوع عنه میشود و قدر قلیل باقی می ماند بجز نوادر متعلق باین هر کتاب کلام را منحصرا تحت بند
 این عبارت را شاه عبدالعزیز دهلوی در رساله رجال انافیه همچنین ایراد کرده اند و شک نیست که این عبارت با جرح
 ایماز لفظ شامل فوائد بسیار است اگر منصفی بصیر ضبط و حفظ آن نزد مالیت کتب استلال بر احکام و استنباط
 مسائل نصب العین و از و امید آنست که در افتاء و حکم کمر خنجر خور و مستطاب دیگران که رعایت این ضابطه
 نمیکند زودتر دریابد و رجاء انا فیه گفته و تحصیل این علم از دو چیز لابد است یکی ملاحظه احوال روایات دوم احتیاط عظیم
 در فهم معانی آن زیرا که اگر در احوال مسایل بود کاذب با صادق ملتبس شود و اگر در امر ثانی احتیاط نباشد مراد
 با غیر مراد مشتبه گردد و دو علی التقدر یرین فایده که ازین علم شریف متوقع است میسر نگردد بلکه ضد آن فایده که حصول آنجا
 و موجب ضلال و اضلال باشد مغا و اندرین ذلک پس درین دو امر سخن کردن ضرر و افتاء و امر اول یعنی ملاحظه
 حال روایات مخبرین در صدر اول یعنی از زمان تابعین و تبع تابعین تا زمان بخاری و مسلم رنگ دیگر داشت که احوال
 رجال هر شهر و زمان بحث و تقییس میکردند و در هر کس که بونی از بی و یاسنی و کذب و سوء خط می شنیدند حدیث را قبول
 نمیکردند و مانند احوال رجال و افتاء مرسوم و کتب مضبوط نوشته اند و درین زمان رنگ دیگر دار و حال اکثر کتب میسر
 برای صحاح اندیع از آن کتابهای که قابل اعتبار اند جدا باید دانست بعد از آن کتابها یکبار واجب الزم و التکرار اند
 علما به باید داشت تا در هر طریقه تحلیط واقع نشوند و اکثر متاخرین محدثین را این تمیز و ترتیب از دست رفته است
 ناچار در بعضی مسائل خلاف جمهور رسالت کرده اند و با حادشی که در کتب غیر معتبره و بافتا اند تمسک حبه اند و امر ثانی
 یعنی احتیاط در فهم معانی اخبار و حدیث پس نوادر آن نیز از تحقیق امر اول معلوم شد زیرا که مشارق الانوار در توضیح
 معانی اخبار حدیث صحیحین و موطا کافی است و جامع الاصول و کتب ستمه معنی است و مجمع البحار و تحقیق جمیع کتب
 حدیث یعنی طبقات اربعه مذکوره کافی است و شرح عبدالرؤف مناوی بر جامع صغیر سیوطی نیز اکثر اخبار حدیث را
 کفایت میکند لیکن اینقدر باید دانست که در شرح و توضیح احادیث کلام گوناگون و طب و یاسین بسیار واقع شده
 پس اشخاصی را که درین باب تحمل اعتبار اند باید شناخت و از کتب و تصانیف اینها بهره باید برداشت و اعم از نوادی

و محلی است بغوی و ابوسلیمان خطابی از جمله علمای شافعیه شیخ مستند علیه و سخن ایشان مستند و مضبوط واقع است خصوصاً
شرح سنن بغوی و در فقه حدیث و توحید و شکایات کافی و شافی است و گویند شرح مسند اجماع و مشکوٰۃ از آن کتاب حاصل است
و شرح صحیح مسلم از امام نووی است و معالم السنن شرح ابن داود و از خطابی است و الحمادی از جمله علمای حنفیه شرح احادیث
سرآمد و پیشواست معانی الآثار کتاب و درین باب دست آورده خفیانست و ابن عبدالبر از مالکیه مقدم کن جماعت
و کتاب سند کار و تهید و درین باب یادگار است شرح کتب حدیث بسیار اند که تعداد اسماء و کتب آنها در اینجا
ندارد و سخن هر یک را تماشایی دیگر است لیکن همه آنها آخذ و مستفید ازین چند کس اند که مذکور شد ندیس اگر کتب این
یست آید حاجت از تشویشات و تکلفات بار و متناخرین مرتفع میگردد و برای فهم معانی احادیث و دفع تعارض
مابینها و الدامج قدس سره قواعد عجیبه و فوائد غریبه تنسیق فرموده اند و کتاب البیضا فی مختلف ایضاً نیز برای
انموذج خوب است انتهی کلامه حج گویم حال غالب علماء هند که بطور خود در کتب حدیث بدون استحصال روایت و
ورایت و سند و اجازت از مشایخ اجماع مستندین این علم نظر میکنند یا اعتماد بر نقل علمای جلده و مذہب خود در تصانیف
خفا و خویش بینانند این است الامم عصمه اند و فقه للتمیز بین القوی و الضعیف و الراجح و المرجح و المقبول و المستفصل
و الشاذ و طویل باهم فائده باید دانست که کتب های حدیث طرق متنوعه دارند یک قسم را جامع گویند و جامع در اصطلاح
محدثین آنست که جمیع اقسام حدیث در وی یافته شود یعنی احادیث عقائد و احادیث احکام و احادیث رقائق و احادیث
آداب اکل و شرب و سفر و قیام و قعود و احادیث متعلقه بتفسیر و احادیث تاریخ و سایر احادیث فقه و احادیث طب
و مشایخ و علمای حدیث و در هر فن ازین فنون ثمانیه جا جدا تصنیف کرده اند پس احادیث عقاید را علم التوحید و الصفات
نامند و ابوبکر بن خزیمه کتاب التوحید نوشته و بهیچ نیز کتاب الاسماء و الصفات دارد و احادیث احکام را سنن نامند از
کتاب الطهاره تا کتاب الوصایا بر ترتیب فقه و کتب مصنفه و درین باب پیش ما را اند و احادیث رقائق را علم سلوک و زهد نامند
امام احمد و عبدالدین مبارک و جمعی دیگر کتاب الزهد را جدا نوشته اند و احادیث آداب را علم الادب گویند بخاری کتاب
مبسوط دارد و درین فن که در کتاب الادب المفرد گویند و احادیث متعلقه بتفسیر را تفسیر گویند تفسیر ابن مردودیه و
تفسیر طبری و تفسیر ابن جریر و غیره و مشابیه تفسیر حدیث اند و کتاب در روشنی شرح جمال الدین سیوطی جامع همه است و
احادیث تاریخ و سایر را در و قسم کرده اند آنچه متعلق بخلق آسمان و زمین و حیوانات و جن و شیاطین و ملائکه و انبیاء و اهل بیت
و ائم و سابقین است این قسم را به و الخلق نامند و آنچه متعلق بوجود و دفعی با صلوات و حاجیه کرام و آل عظام است از
ابتدای تولد آنجناب تا غایت وفات آنرا سیرت نامند سیرت ابن اسحق و سیرت ابن شام و سیرت ملازم و دیگر کتب بسیار
درین باب مصنف شده و بالفعل نیز صحیح روضه الاحباب سیر جمال الدین محدث حسینی اگر بهم رسد و خانی از رقائق
و تحریف باشد بهتر از همه تصانیف این باب است و مدارج النبوة شیخ عبدالحق محدث دہلوی و سیرت شامیه و سیرت حلبیه

مبسوطترین سیرتها اند و احادیث فتن را عالم الشفق نامند نعيم بن حماد کتاب الفتن بسیار طویل و عریض نوشته
و رطب و یابس و ران آورده و دیگران هم درین باب تصانیف دارند و احادیث مناقب و مثالب اهل بیت
گویند درین باب نیز تصانیف متعدد و متنوعه واقع شده بعضی محدثین باخصوص مناقب بعضی از آل و اصحاب را جدا نوشته اند
برای عرضی که مشتاق شد آن مثل مناقب قریش و مناقب انصار و مناقب عشر مبشر و که تصنیف محب طبریست
مسی بالریاض الغفره فی مناقب العشرة و ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی و حلیة الکمیت فی مناقب اهل بیت
والدیاج فی مناقب الازواج و کتب بسیار در مناقب خلفای راشدین عسفت شده و با تخصیص القول الصواب
فی مناقب امیر المومنین عمر بن الخطاب و القول الجلی فی مناقب امیر المومنین علی و نسائی در مناقب علی بن ابیطالب
در سنن له و در نوشته و نواصب شام بحجت قرط العقب و عدل و ت اوراد دمشق برین عمل شهید ساخته اند و در همین
آنست که ازین هر فن نموده داشته باشد مثل جامع بخاری و جامع ترمذی و جامع مسلم هر چند احادیث این فنون دارد
لیکن احادیث سلفه تبصیر و قرات ندارد ازین جهت اورا جامع گویند و قسم دیگر از تصانیف حدیث مسانیدست
و مسند در اصطلاح محدثین آنست که احادیث را بر ترتیب صحابه ذکر نمایند موافق ترمذی یا موافق سابق اسلامیه و موافق
شرافت نسب پس اگر بر حروف تبویج نامیده احادیث مرویه حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه مقدم نویسند و احادیث
اسامه بن زید و انس بن مالک مقدم بر احادیث دیگر صحابه که بار خواهند نوشت و اگر موافق سابق اسلامیه نویسند
عشر مبشر و مقدم دارند و خلفای راشدین را بر ترتیب خلافت پیش از همه ذکر نمایند بعد از آن اهل بدر و اول خندق
بعد از آن سلفه بعد از آن احادیث اشعریات مذکور شود و ازواج مطهره را مقدم بر همه نماید و از بنات مطهره روایت احادیث
واقع نیست مگر قریب الی سید النساء فاطمه زهرا رضی الله عنها زیرا که اکثر بنات و حواشی و انجانات نقل نیستند و سیدة النساء ابقدر
شش ماه بعد از وفات آنحضرت در دنیا بودند و بعد از آن محقق بحجاب پدر بزرگوار شدند و پس فرصت روایت نداشتند
و اگر قبایل و نسب ترتیب مندر نمایند اول مسانید بنی هاشم خصوصاً الحسنین و امیر المومنین علی نمایند و بعد از آن
بر قریب که اقرب باشد از روی نسب آنحضرت عالم مقدم باشد پس احادیث عثمان رضی الله عنه مقدم بر احادیث
ابوبکر صدیق باشد و احادیث ابوبکر و طلحه بن عبید الله مقدم بر احادیث عمر بن الخطاب و علی بن ابی القیس قسم سوم
معاجم است و جمیع در اصطلاح محدثین آنست که احادیث را بر ترتیب شیوخ ذکر نمایند و در اینجا هم مقدم و وفات شیوخ
اعتبار کنند یا موافق حروف تبویج ترتیب دهند یا موافق فضیلت و تقدم و علم و تقوی ترتیب نمایند لیکن اکثر جزیف
تبویجی ترتیب می نمایند و معاجم طبرانی از همین قسم است قسم چهارم اجزاد و جزو در اصطلاح محدثین آنست که
تألیفات کرده شود و احادیث مرویه یک شخص خاص خواهد آن شخص در طبقه صحابه باشد یا بعد از آن مثلاً جزو در حدیث
ابوبکر و جزو حدیث مالک و علی بن ابی القیس این قسم بسیار است و گاهی از مطالبی که در ذکر جامع گفته شد یک اصطلاح

مسند

۱۱

۱۱

بجمله متعالی متحول خطایه و مغرور غنه ملاحظه این چنان بوده الا ماشاء الله تعالی و تبتی که از نظر این نظارگی
عالم ایجاد گذشته از هر فن و علم و زبان و لغت شمار آن بیش از قبط است کتابی نیست که درین آفاق پهن
یافته یا بقالب طبع درآوده یا در لید و از غرب و عجم دست بهم داده مگر آنکه بطلان آن پرتو اجتهت بر خیزد آن را نزد
خود نگاه نداشته باشد بجهت آنکه علم شیعی را از جهل شیعی مست اگر چه مفرغی او جز مخالف دین خیریه و دیگر نیست
ولکن هنوز آمد و شد کتب علم حارث و تفسیر باقیات و کرامت و جستجوی سولات ائمه سلف باقی و در دست
آن در نظیر بعضی حضرت می آید و خلق بالا اعیان صحیح است جنس که نمایه نامه یقین از خیر را با نقد جانفش و در سنین این مقاله
بجست انصافات زمانه منتهی و بقیده سلفی هجری سفر گلانه پیش آمد و شانزدهم منتهی در و ده اخلاص است بهم و از و یکاه و توقف
افتاد و در سینه عالی و ولیم نور سبسی و مطالع قدیمه و جدید را با میسر حضرتی کتابی از کتب دینی را لحاظ کردیم و اعیان این
بلد را بر خور ویم خصوصاً کسانی که استم علم اند هرگز نبوی علم و دینداری از هیچ کی شنیده نشد و جز آنها که در دنیا و تحصیل
مطلبی دیگر از آسودگان و تهیدستان دیده و نیامده اند علی و باب العلم و العمل و حب الاقل و طول الاصل و باجماع و جد
که بسیار استخوان سنی السانی بخلق قدیم بلده و صفات و کتاب اعلام الانیام بفضائل نیست اند الحرام و دود و سه کتاب دیگر از علم و
ولفت و غیره مطبوع ملک سیرت و جرمین و غیره و از رز و بعضی اهل علم و فضیلت حاصل شد ع این هم غنیمت است که عمر
در از واده ملاحظه این بلد و اهل بلد موجب عبرت بسیار شد و مشاهده اوضاع مردم این خطه سبب حسرت آمد کل و اهل و هم
ساکنانش از اهل دول و افتاد و اصحاب مناصب و تجارت پیشگان و صلحا و مساجد و حجاج متعابد و علماء و دایر و حکام
دو این و علم و فعایه سلاطین و عامه رعایا و کافه بر یا اخذ و جز اموال بحیل و امانت و سوال و ترک حیا و انهما احتیاج
غیر واقع و عدم مبالات بحال و حرام معاش و غفلت تام از عواقب معاد و حصر و نشنیدن و زیر کی و رجوع دولت
بخش از دین و ملت و شرکت در اعیاد و موسوم حضرتین بر طایفه و خلط رجال بانسوان و قناعت با اسم اسلام و اختیار
زنی و سیرت حکام زمان در هر آن و شدالی غیر ذلک مالا یایم لمه الاسلام بوده است الامن و عمده اند ظاهر حال شاه نیست
که در آنک زمان از اسم و جرم دین هم عار و زنده و زنده اسلام را یکبارگی از رقبه خود بیندازند و از تقاضای بنیان و تزیین
آنکه مالیشان و تحسین زمین و تالوین زبان و دیگر اشتراط ساعت و آثار ریاست خود چه سراید که بروجه کمال مقصود و جرم
واعیان و بشو و هر که و منه از نوع انسان است آری همه اند از زمین بتوانست که که توطنی و خانه زنگین است و چون
نزد قضا و اگر نکته گذر بر عبده بنارس افتاد بقتضای آنکه این بلد و معبد قدیم است پرستان است عجایب و دیده شد از جمله
یکی آنست که نزد یکی از اعیان ملاحظه مسجد جامع این بلد که بعد از او رنگ زیب عالمگیر یا شاه تاج را شکسته بتیمیرش
پیر و اجتهت بود و در حاشیه مسجدیم که مسجدی جدا از بچال کبود تران و دیگر طویور و رکش هم پیش معمول آنکشته بوده و متصل حرا
است که موقوفه انام جامع است باشد بر سنگی این عبارت نوشته تعبیه کرده اند و سلطنت شاه عالم باد و شاه باد و امیر الملک

عمادالدوله گورنر جنرل سترمشن صاحب بهادر جلالت جنگ ستم پیکر ابرو و کینه و نود و هشت هجری نصیر الدوله اعلی
 ابراهیم خان بهادر حاکم شهر بنارس ترسیم نمود استی بلفظه سبحان الله شیل زین در مجموع مواضع مقدسه و محال عبادت آیات
 قرآنی و احادیث ربانی نگاشته اند که بجای آن سترمشن صاحب بهادر و امثال این عباد بزرگ پیش طاق صاحب
 میفرمایند تا نزد قیام هم جو مصیبت بجای قتل برود باشد فلینک علی الاسلام من کان باکیا سیرل زینار من نزول کفر
 و مسیت بهم و اذ انجا هم مشاهد مسجد جدید جامع و مسجد خیر علیهم السلام و ملاقات بعض موالی طلبه اتفاق افتاد و باری اعلی
 اینجا و باری تجارت پیشه نسبت دیگر بلدان عنایت اند که مری بلفظه اسلام و کتاب دنیا و بقدر میسر می دارند و اینجا کتاب
 از کتب حسب مرضی محال نشد اگر چه از مطبع نظامی کتب رسمیه عربی و فارسی برای مدرسه العلوم ریاست بهیول بقدر
 کثیر و اگر گرفته شد و ملاحظه اوراق سنن داری که بمانت رئیس معظمه دام اقبالها طبعی شود و نموده آمد و برای طبع سنن
 فنائی مطابق نسخه مصفا که بغایت صحیح است اجازت رفت بعد از آنجا کوس رحیل نواخته بحیل پور رسیدیم و اینجا خود کلام
 مدرسه نامی واحدی از علمای گرامی نیست دوسر روز گلگشت بلد کرد و یازدهم محرم سنه ۱۲۹۳ هجری رخت سفر بلبه بهیول
 کشادیم و از کلفت سفر برآمده راحت اقامت آسودیم تمامی مسافرت که دو ماه و چهار روز بود و بعلت غایبی اتفاق افتاد
 انکه بعد تعالی که امر و زبده بهیول در کشور خط اسلام و محط رجال ایمان ماس اهل توحید است و آن قدر شعائر و دولت
 و عمارت مساجد و مدارس و مذاکره علوم شرعیه و شیوع سنن نبویه و زلی اهل اسلام در عایت مسلمین که در اینجا ملاحظه می فرستند
 در جای دیگر معلوم و شایسته است مباهات و اهل امانت و حفظ ماعن عیون الاعداء و جمیع التبعات و العالمات و حیوان
 کتب دین و محقق شرع مسلمین و دواوین اسلام و ذخائر علوم شرعیه و فنون نبویه که فی الحال درین قطر بر صفات اعتماد
 نیست که در بلد از بلدان هند با وجود اعتناء علماء و اهل دول موجود باشد بلکه کلمه و رب غفور و این برکات حقیقت
 محتاج هم عالی و الیه این الگه است بارک اند فیما ولها و علیها و کیف که وجود با وجود حاکم اسلام در میان نامر بنظر از قلب در
 جسد است اذ صلح صلح ایچک که و اذ افند فند ایچک که حق تعالی توفیق خیر این در کس که می را اوج سما بخشد و این اقیات
 صاحبکات را بعد و از از ازانی دار و وساجد و مدارس و کتب و علماء این الگه را بعین عنایت ملحوظ فرماید اللهم آمین و اینجا
 فخر کتب که عنقریب می آید بار ایچک و تعالی در اعانه آن همه برای طالبه علوم و فنی و علماء متبعین بخلی در میان نیست
 بلکه آنکه یکی از اهل استتار برورش با کلو گیکر اندیشه کند که درین حین خوف افتاعتش مانع اساره است و کیف که برندگان
 ناو چند و بسیار اند و ستانندگان و هند و کمتر ناچار احتیاط مقتضی آنست که این امر را حیه واجب اعز در اجز خانه خود و بلد
 خویش سفر ندان و در دست و نماید و دست برد و امان نگردد و این شیوه مخصوص برای کتب مولفه ایزد تقدس است
 که درین زمان پیر آشوب عزیز الوجوه است و اکثرش صحت صحیح ندارد و حصول و در نه مولفات خود کم که اکثری از ان توفیق الی
 و برکت رسالت پناهی از قالب طبع برآمده بعرب و عجم رسیده خود بعرض همه و تقسیم است تا آنکه شمار رسائل و کتب مقسمه که

بعد از آن غرض طالبان حق بخشیده شد تا آنجا که به پنج هزار نسخه باین المثل و التقریر رسیده و الحمد و ماشاء الله تعالیست
 پس خدای واحد گواهد است و عالم الغیب الشما و ادکا که است و ازان جزایا سمن و غنی و فق و شاعت احکام اسلام
 بر وجه ثابت از شایع علیه السلو و اسلام بلا شوب آرا بر حال و متعلق قیل و قال چیزی دیگر نیست و کینست که بدست تعلید
 و دیگر محدثات ناسید که حشر آن نتوان شد تمام عالم را فرا گرفته و از شرق تا غرب و از جنوب تا شمال تمام آفاق جهان را
 تمام گشته در هزار یکی و در بسیار اندکی نیایی که سرسوی دریافت سنت مظهر بر دارد و حسابی از خطا و صواب در گیرد
 شاید باری باید که درین وقت لغت سنت فرماید و هر بیت برعت نماید و از لوم الکمان نماند نشود و باری علما و سیرت
 غرض که مقصود ازین جمع و التفریق ابراد ذمه خود از پیروی رورتر تخیز و اعلام و اصلاح اخلاف و احباب خویش است
 نه انما علم و فضل بر اقران و کتاب جاه و ثروت در عیون اعیان زمان و انحصار مذاهب رجال و تعصب برای
 فنون قیل و قال و امثال ذلک که مقصود اغلب علما و وقت است الا من عند الله تعالی و رحمة و کینست که آنچه دیگران را
 از جاه و ریاست و شرف ذکر آرزو باشد و با وجود جد و جهد و است ایشان به پیشش نرسد این بند و محقر خادم کتاب سنت
 و حمده تعالی و تحمید لطفه نقد و وقت است و پیش از جو عمل اش ایوی بخشیده اند و موسی از تنبس جو سات ابنا نوع در دلش
 باقی نیست و چه نداد وری از ریاست و جود و جود و کلام خود جبلت او است همین زمانه که همدوش قیامت غلظی و چه نمان
 ساعت کبریاست و کارید با امر معروف و نهی از منکر و ایمان بر افتاده و روزگار با عهد قدرت و عصر جاہلیت اولی
 حذر و النعل بالنعل گردیده و احدی را در غربت عجم مجال قبول بدان باقی نماند جز آنکه از تفسیر منکر برست گزیده زبان
 بیان گرانیده آید و در پیرایه تالیف تلخیص شرح بدوران و نزدیکان دیار و مسار و دیار دیگر طوع نیست با تجارت
 شرح و مثل در تالیف مختصر آمده باشد که صاحبی خدا پرستی را گذری بر سر وقت بعضی ازین تالیفات افتد و آفتاب قیامت
 مقدر بر باید و حدیث شریف آمده من سالی منکم منکر اغنی و بدو فان لم یستف فبلسا فان لم یستف فبقابل و ذلک
 الایمان و ظاهراست که تفسیر پرست جز از ولایت مور نیاید و که را بل علم همین تفسیر ایمان است پس بر آنکار و قلب شان
 اتحاد اهل اسلام باشد و این همه الفروع امر معروف و نهی عن المنکر است که فلول مسلمان از هر یکی ازین سر نوع دلیل فقدان
 ایمان باشد و نفع و با حمد لله تعالی که این تاوان را ازین سر سر نوع بقدر مقدار و بهر بخشیده اند یعنی وین الکه
 که ساکن و ذریل او است و ولایت جبا یات تمیشت امور انجاد و نظر ظاهر بیان بدست وی مفوض گشته و تفسیر منکر
 بدست مباحن از خود بتفسیری انشی نیست و افتان موقوف حور و رسا اند که شکل و بهیت و عمل رعایا و بر ایامین یا
 قدمی پیش ازین چه بود و احوال چون است نشان بینا و اهل بلاد و در حوت را بتالیف کتب و اشاعتش تغییر نر بان
 سر انجام می گیر و و از اوضاع عالم و حکام وقت و جریان امور بر خلاف اسلام در تفسیر قطبیر انکار کنیم و در دل بود و است
 و هرگز بغیر و منق و بدع بهائیان راضی نیست بلکه دل ازان در خجست قلق و منظر است و غم مجوری سنت کتیم چند

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	نصف کتاب	تعداد جلد	مخطوط یا قلمی	تاریخ
۱	قرآن شریف بخط جلی جلد کلان	الشیخ المیرزا محمد خاں المولفین الاسلامی علیہا نعمان و سیدی وجیر بک ذوالجلال و الاکرام	ع	۱	م	ع
۲	قرآن شریف	"	"	۱	قلمی جدول و زینب	
۳	قرآن شریف باجلالین بر شمشیر	"	"	"	م کهنه	ع
۴	قرآن شریف سر ترجمه	"	"	"	"	"
۵	حامل قرآن شریف با ترجمه اردو	"	"	"	"	ص
۶	حامل قرآن شریف	"	"	"	"	"
۷	قرآن شریف با ترجمه موضوع القرآن	"	"	"	"	ص

تفسیر

۸	تفسیر جلالین	من سورة البقرة الى آخر سورة الاسراء جلال الدین یحییٰ الترمذی ^۹ و من سورة الکہف الى آخر القرآن الشیخ جمال الدین الحلی الترمذی ^{۱۰}	"	"	م مکتبه	"
۹	آفاق فی علوم القرآن	الشیخ جلال السیوطی ر	"	"	"	ع
۱۰	مفہمات الاقران فی بہامات القرآن	"	"	۱	م مصر	"
۱۱	اکلیل فی التفسیر	"	"	۱	ق	ع
۱۲	الکشاف عن حقائق التنزیل	للایام العلامة ابی القاسم جبار المدحود بن عمر الزمخشری الخوارزمی التوفیقی ^{۱۱}	ع	۲	م مصر	ص
۱۳	مفتاح الغیب المعروف بالتفسیر الکبیر	للشیخ فخر الدین محمد بن عمر الرازی التوفیقی ^{۱۲}	"	"	"	باله

رقم الكتاب	نام مصنف	نصف كتاب	تعداد جلد	تعداد صفحات	نام کتاب
١٣	الشيخ الامام الخليل بن ابي اسحق المتوفى سنة ١٢٥	ع	٢	مهر	الشرح المشير في الاشارة على معرفة بعض معاني كلام ربنا الحكيم الخبير
١٥	الشيخ عبد العزيز المحدث الدبوي المتوفى سنة ١٢٣	ف	٢	فني الدرر	فتح العسيرة
١٦	المولوي حيدر علي الشيرازي صاحب تبيين الكلام	==	٣	ق	تنبيه تفسيري شرح الغرر
١٧	الفاضل محمد بن علي الشوكاني البصري المتوفى سنة ١٢٥٥	ع	٣	مكران	فتح القدير الجامع بين الرواية والدراية من علم التفسير
١٨	==	==	١	==	وبل الغمامة في تفسير قوله تعالى وجا من الذين اتبعوك فخرق الذين كفروا الى يوم القيامة
١٩	==	==	==	==	الطوبى والمنيف في ترجيح ما قاله السعداني في قوله الشريف
٢٠	==	==	==	==	جيد النقد في عبارة الكشاف والسعد
٢١	الشيخ ولي الله المحدث الدبوي المتوفى سنة ١٢٤٦	==	==	==	فتح الخبير في التفسير المأثور مختصر جدا
٢٢	نور الدين علي بن سلطان محمد القاري المبرور	==	١	ق	رسالة نافعة في الكلام مع البيضاوي فيما ذكره في احسن الفاتحة
٢٣	العلامة المحقق محمد بن ياسين بن صلاح الابر	==	==	==	الايضاح البيان في تحقيق قصص القرآن
٢٤	==	==	==	==	النهر اللورد في تفسير آية وجود
٢٥	سيد العارف جمال الدين علي بن ابراهيم الابر المتوفى سنة	==	==	==	البر المصون في كلمة الانعام والاضمار في قوله تعالى ولكن اكثر الناس لا يعلمون
٢٦	الشيخ ولي الله الفخر آبادي المتوفى سنة ١٢٢٩	ف	٣	مكران	نظم الجوهرة
٢٧	لعب الصغيف عفا الله عنه	ع	٣	مكران	فتح البيان في مقاصد القرآن

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	نشد کتاب	نشد از جلد	تصحیح مطبوع	مجموع
۲۸	افادۃ الشیوخ بمقدار النسخ والمنسوخ	للعب الضعیف عفا الله عنه	ف	۴ نسخ	مکتوب	۱
۲۹	نبیل الزم من تفسیر آیات الاحکام	"	ع	۱	"	عفا
۳۰	التبیان فی تفسیر آیات الاحکام من القرآن	للموزعی رح	"	"	ق	۵
۳۱	التفسیرات الاحمدیة	للشیخ احمد الجرجنی بلا جیون بن شیخ ابی سعید بن الشیخ عبد اللہ الایموی التونی مسئلة	"	"	مکتوب	۱

اصول تفسیر

٣٢	بغزو الكبير في اصول التفسير	للشاذلي المحدث الدهلوي	ف	=	م بمبئي	ع
٣٣	الاكسيري في اصول التفسير	لكاتب المحروف عفا الله عنه	=	م نسخة	م كهنه	في ع
٣٤	تقريرا اكسيري في اصول التفسير	للمولوي نور الحسن الكاكوي سلمه تعالى	ع	ا	ق	=

حزب

۲۵	اجماع الصحيح	الامير المؤمنين امام المؤمنين محمد بن اسمعيل البخاري المتوفى بخراسان سنة ۲۵۶	=	۲	م مصر	ع
۳۶	اجماع الصحيح		=	۲	م دبی	س ۱۵
۳۷	فتح الباری شرح صحيح البخاری	الشيخ شهاب الدين ابی الفضل احمد بن علی بن حجر الهيتمي المتوفى سنة ۸۵۲	=	۱۰	ق	ا ۱۵
۳۸	اجماع الصحيح مع شجرة النور	سيد محمد بن الامام حافظ ابی الحسين علي بن ابي القاسم النيسابوري الشافعي المتوفى سنة ۳۸۵	=	۵	م مصر	ع ۱۵
۳	اجماع الصحيح مع الرسالة في اصول الحديث للسيد الشريف المحمدي رحمه	الامام حافظ ابی عيسى بن عيسى الترمذي المتوفى سنة ۳۲۰	=	۱	م دبی الطبع اول	ع ۱۵

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	نسخ کتاب	تعداد جلد	محل نگارش	ملاحظات
۴۰	الجامع الصحيح مع الشامل	للامام الحافظ ابی عیسی الترمذی	ع	۱	م دہلی طبع ثانی	۱۰۰
۴۱	قوت المغتزی من سنن الترمذی	للامام السیوطی ر	=	=	ق	۱۰۰
۴۲	المجتبی	للامام الحافظ ابی عبد الرحمن احمد بن حنبل النیسائی التوفی ۲۴۱ھ	=	=	دکھلی	۱۰۰
۴۳	منہن منہن علی بلادہ و مدینہ و منہن منہن منہن	=	=	۲	ق	۱۰۰
۴۴	زہر الرئی علی المجتبی	للامام السیوطی ر	=	=	=	۱۰۰
۴۵	سنن ابی داؤد	للامام الحافظ ابی داؤد سلیمان بن شیبہ الجستانی التوفی ۲۵۱ھ	=	۱	م دہلی	۱۰۰
۴۶	سنن ابن ماجہ	لحامضا الامام ابی عبد اللہ محمد بن یزید بن ماجہ القزوینی التوفی ۲۶۱ھ	=	۲	م دہلی	۱۰۰
۴۷	موطا	للامام مالک بن انس الحمیری الراشدی المدنی امام دار الحجرة التوفی ۲۶۱ھ	=	=	=	۱۰۰
۴۸	زرقانی شرح موطا	لحامضا المحققین امام العارفين محمد بن عبد الباقي بن یوسف بن احمد بن علی الزرقانی البصری التوفی ۳۱۱ھ	=	۴	م مصر	۱۰۰
۴۹	سنن دارمی	للامام الحافظ علی بن عبد الرحمن الدارمی التوفی ۲۵۵ھ	=	۱	ق حیدرآباد	۱۰۰
۵۰	تیسیر الوصول الی جامع الاصول	لشیخ عبد الرحمن بن علی الشہید بن الدین الشیبانی ایمنی التوفی ۳۴۰ھ	=	=	م کلکتہ	۱۰۰
۵۱	مشکوۃ المصابیح	لشیخ ولی الدین ابی عبد اللہ محمد بن عبد اللہ بن فریح بن محمد اخراؤم احمد بن محمد بن رمضان ۳۳۰ھ	=	=	م دہلی طبع اول	۱۰۰
۵۲	ترجمہ مشکوۃ المصابیح	لشیخ عبد الحق الفقیہ اعظمی الدہلوی التوفی ۷۵۰ھ	ف	۲	م کلکتہ	۱۰۰
۵۳	نجوم مشکوۃ شرح مشکوۃ المصابیح	لشیخ محمد صدیق ر	ع	۱	ق	۱۰۰

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	تفصیل کتاب	تعداد اجزاء	تقریباً طبعی یا نسخی	تاریخ
۵۳	حاشیہ شمایل ترمذی	الشیخ ابراهیم الباجوری القری رم	ع	۱	م مصر	لحده
۵۵	در الفتاویٰ فی شرح المسائل	الشیخ العالم المولوی علیم الدین القنوجی رم	"	"	قلمی مصنف	صد ۱
۵۶	بہجتہ الخافض شرح الشماکس	الشیخ الامام العلامة ابی الامداد ابراہیم الملقا ^۲ الماکلی رح	"	"	"	"
۵۷	بلوغ المرام من ادلة الاحکام	الشیخ شہاب الدین ابی الفضل احمد بن علی بن حجر الاسقلانی التوفی ۷۵۸ھ	"	"	ق	عہ
۵۸	سبل السلام شرح بلوغ المرام	السید العلامة العجمی محمد بن اسماعیل بن صلاح الاسیر التوفی ۸۲۲ھ	"	۱	نسخہ	صد
۵۹	مفتی الاخبار	سید شیخ الاسلام ابن تیمیہ رم	"	۱	"	عہ
۶۰	نیل الاوطار شرح مفتی الاخبار	لامام العلامة الشوکانی التوفی ۱۲۵۰ھ	"	۷	"	طہ
۶۱	تفہیم الخیر فی تخریج احادیث الرازی الکبیر	للمحقق فطابن حجر رم	"	۱	"	صد
۶۲	ما ثبت بالسنن فی ایام السنہ	الشیخ عبد الحق الفقیر الرازی المتوفی	"	"	م کلکتہ	عہ
۶۳	شرح برنج	لم اقص علی اسم مولانہ	"	"	قلمی الدخول	
۶۴	الاشاعہ فی شرائط الساعۃ	السید محمد بن عبد الرسول البزنجی الشہرزی الدینی	"	"	ق	عہ کلدار
۶۵	نور اللہ فی فضائل الحجۃ	لامام السیوطی رح	"	"	م مصر	
۶۶	رفع الہدین فی الدعاء	"	"	"	ق	
۶۷	شرح الصدۃ وراجع الی التوفی فی القصور	"	"	"	"	صد

١	نام كتاب	نام مصنف	نصف كتاب	تعداد جلد	قلمی یا مطبوع	ملاحظات
٦٨	ابواب السعادة في باب الشهادة	للامام السيوطي رح	ع	١	ق	
٦٩	جزء في العاليه	"	"	"	"	
٧٠	النشره في احاديث الماء والراين وانخفزه	"	"	"	"	
٧١	جزء في الصلوة وقت الضحى	"	"	"	"	
٧٢	الاسفار عن قلم الافطار	"	"	"	"	
٧٣	انجز الدال على وجود الاقطاب الاوتاد والابدال	"	"	"	"	
٧٤	نشل الكنان في خشكتان	"	"	"	"	
٧٥	الجهانك في اخبار الملائك	"	"	"	"	
٧٦	از بار العروش في اخبار جهوش	"	"	"	"	
٧٧	ايقاد السلم لفضلاء اهل العلم	"	"	"	"	
٧٨	الدرر المنتشرة في الاحاديث المنتشرة	"	"	"	"	
٧٩	اعراب القارى على اول باب البخارى	لنور الدين على بن سلطان محمد القارى الهروى نزيل مكة المشرفة اللطوفى في اخذ وطلبه الهجرية	"	"	"	
٨٠	فوائد القلائد على احاديث شرح العقائد	"	"	"	"	
٨١	جمع الاربعة في فضل القرآن السنين	"	"	"	"	

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	نصف کتاب	تعداد جلد	تعداد صفحات	تصنيف
٨٢	الاخاويث القدسية	نور الدين علي بن سلطان محمد القاري الهروي نزيل بلدة شقرة المتوفى في حدود سنة الهجري ١٠٠٠	ع	١	ق	
٨٣	تقديرات القاري على ثلاثيات البخاري	"	"	"	"	
٨٤	رسالة في فتنل بعض الاشياء على بعض	"	"	"	"	
٨٥	المقدمة السالمة في خوف الهامة	"	"	"	"	
٨٦	الانبا بان العصا من سن الانبياء	"	"	"	"	
٨٧	الشرب الوردى في مذهب المدي	"	"	"	"	
٨٨	المعتمد العدلي في فتنل وليس القرني	"	"	"	"	
٨٩	معروف النساك في فضائل السواك	"	"	"	"	
٩٠	رسالة في المكفرات	"	"	"	"	
٩١	غاية البيان في استيلاء الملائكة من عثمان بن عفان تعالى عنه	"	"	"	"	
٩٢	اربعون حديثا في فضائل الحج والعمرة	"	"	"	"	
٩٣	اربعون حديثا	"	"	"	"	
٩٤	رسالة في الاحاديث الموضوعية	"	"	"	"	ع
٩٥	المصنوع في الحديث الموضوع	"	"	"	"	م

ب	نام کتاب	نام مصنف	نعت کتاب	تعداد جلد	قلمی یا خطی	ملاحظات
۹۶	مجموعه رسائل موضوعات	بجع منعم الصفانی ۶	ع	۱	قلمی	در حدیث
۹۷	مناجیح احادیث و منسوخه	لابی جوزی رحم	"	"	ق	
۹۸	التجريد الصحيح للاحادیث الجامع الصحيح	الشیخ العلامة حسن بن مبارک الزبیدی رحم	"	"	م مصر	صدر
۹۹	قبول البشرى بآئیسیر السیری	محمد بن ابراهیم بن الفضل بن الحسن بن النعمان الیمینی المعروف بابن الوزیر رحم المتوفى سنة ۸۵۰	"	"	ق	
۱۰۰	حادی الارواح الی بلاد الاخر	شمس الدین محمد بن قیوم الجوزیه الخلیف المتوفى سنة ۸۵۰	"	"	"	صدر
۱۰۱	احوال الشافعی فی مسائل الدین و الدنیا فی المسند و المجلد و المجلد	"	"	"	"	صدر
۱۰۲	تذکره فی الموضوعات	المحمد طاهر الفتنی المتوفى سنة ۹۸۶	"	"	"	صدر
۱۰۳	الفوائد الحمیه فی الاحادیث الموضوعه	القاضی محمد بن السوکانی الیمینی المتوفى سنة ۸۵۰	"	"	م دہلی	عنا
۱۰۴	التوفیق فی اجابة فی النظر و المسج	"	"	"	ق	
۱۰۵	زہد الزبیرین فی حدیث المعمرین	"	"	"	"	
۱۰۶	اتحاف المحدث فی حدیث الامم و الاطهر	"	"	"	"	
۱۰۷	البغیة فی مسئلة الرویة	"	"	"	"	
۱۰۸	قطر الولی علی حدیث الولی	"	"	"	"	عنا
۱۰۹	الاجابات الوضیة فی الکلام علی حدیث حب الدنیاء اس کل خطیة	"	"	"	"	

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	تصنيف	تعداد	تاريخ	ملاحظات
١١٠	الصارم المكي على غرابين السبكي	نفاضة محمد بن عبد الواحد بن ابي حنيفة	ع	١	ق	
١١١	دراية التراب الى حجة نية الثواب	السيد محمد بن اسماعيل الامير حمزة المتوفى ١٢٠٢	"	"	"	
١١٢	منسك الحج والعمرة	"	"	"	"	
١١٣	سيف الالتباس عن تلافيع الوصي العباس	"	"	"	"	
١١٤	استيفاء الاقوال في تحريم الاسبال على الرجال	"	"	"	"	
١١٥	شرح الابداء المانور	"	"	"	"	
١١٦	رسالة في حكم الماء والكلاء	"	"	"	"	
١١٧	جمع التشتيت في شرح آيات التثبيت	"	"	"	"	لاحق
١١٨	تلخيص المغني لاهل الشريعة لاهل في الاحياء والنحو	السيد العلامة عبد الله بن محمد بن اسماعيل الامير	"	"	"	
١١٩	كتاب النزول	الشيخ الاسلام ابن تيمية رح المتوفى ٧٢٨	"	"	"	عمر
١٢٠	شرح دعاء ذي النون	"	"	"	"	
١٢١	منسك الحج والعمرة	"	"	"	"	
١٢٢	رسالة في بيان الامراض المعروفة النجس المنكر	"	"	"	"	
١٢٣	الكلام المجدى في حقوق المهدى	الشيخ جمال الدين محمد بن ابي بكر الاشقر الباني	"	"	"	

رقم	نام کتاب	نام مصنف	نسخ کتاب	نسخه و جلد	نسخه و جلد	نسخه و جلد
۱۲۴	حاشیه شنوانی علی مختصر ابن ابی حمزہ	شیخ محمد بن علی الشافعی الشنوانی	ع	۱	م	م
۱۲۵	اشراق الابصار فی تخریج احادیث نور الانوار	بعض طلبہ العلم من اہل الهند	"	"	م	"
۱۲۶	منکسج و العمود	لقاضی القضاۃ عز بن حمادہ	"	"	ق	"
۱۲۷	مسک اختصار شرح بلوغ المرام	للعبد الضعیف عفا عنہ اللہ	ف	۵ نسخہ	م	م
۱۲۸	الادراک فی تخریج احادیث رد الاثر	"	"	۱	"	م
۱۲۹	بلوغ السؤل من اہل فنیۃ الرسول مع اہل علیہ السلام	"	"	"	"	"
۱۳۰	احراز المکنون من لفظ المعصوم المامون	"	"	"	"	"
۱۳۱	تأملات التکمیل فی شرح آیات التنبیث	"	ن	"	م	م
۱۳۲	فضائل النشد الغریب	"	"	"	"	"
۱۳۳	شرح آیات التنبیث	مخلص کاتب بحروف عفا اللہ عنہ	ع	"	ق	"
۱۳۴	بغیۃ القاری فی ترجمۃ ثلاثیات البخاری	لمحرر السطور سامحہ اللہ تعالیٰ	ہ	"	م	"
۱۳۵	تمییز النبی فی ترجمۃ الاربعمین من احادیث النبی	"	"	"	"	"
۱۳۶	حجج الکرامۃ فی آثار القیامۃ	"	ن	۴ نسخہ	م	م
۱۳۷	مشیر سائر الخوام الی وضاحت اہل السلام	"	ع	۴ نسخہ	م	م

رقم الكتاب	اسم المؤلف	اسم المصنف	نصف كتاب	تعداد جلد	تاريخ كتابته
١٣٨	احكام بذكر العلاج المسته	لحمز السطور سامحه الله تعالى	ع	١	م كنه
١٣٩	اربعون حديثا	"	"	"	ق
١٤٠	الربعون حديثا في فوائد الحج والعمره	"	"	"	"
١٤١	نبيل الاماني بشرح مختصر الشوكاني	"	ن	"	"
١٤٢	قيامت نامه معروف برساله مشريه	للشيخ رفيع الدين الدبوي ابن الشاه ولي الله المحدث الدبوي	"	"	قاضي الاحرم
١٤٣	تحفته الاخيار ترجمه مشارق الانوار	للشيخ خرم علي الساموري	ه	"	م
١٤٤	ضمان الفردوس	للشيخ الفقي محمد بن علي احمد	"	"	قاضي زيان
١٤٥	تبقرة الابصار في تخرىج الآثار	للشيخ المولوي آبي بن الفين آبي ساري الله	"	"	م كنه
١٤٦	جواهر العقدين في فضل الشرفين	للسيد نور الدين السهموي	ع	"	ق
١٤٧	نظم شامل نبوي	لبعض علماء الدين	"	"	"
١٤٨	رسالة في بيان اخفاب	للشيخ حسين بن محمد بن الفندار احمدي سلمه	"	"	ن نصف
١٤٩	نظم سبعين ترجمه اربعين نبوي	لبعض المتسعين بعد الطب	ه	"	م
١٥٠	ترجمه بلخ المرام	للشيخ محي الدين الساجر الاجوري سلمه	"	"	ع
١٥١	كتاب الاسماء والصفات	لخافض الامام احمد بن الحسين بن النوفلي سلمه	ع	"	ق

رقم	نام کتاب	نام مصنف	نوع کتاب	تعداد اجزاء	نوع خط	ملاحظات
۱۵۲	تمییز اخبار من الشیخ	للدیوب صاحب تیسیر الوصول	ع	۱	ق	ع
۱۵۳	رسالہ اولیات کتب حدیث	للشیخ محمد بن سعید بن سبل	"	"	"	"
۱۵۴	چمل حدیث در فضائل احوال	لبعض علماء المدینة المنورة	"	"	"	"
۱۵۵	مسلسلات الاحادیث	للشرف محمد بن طاهر الحارثی	"	"	"	"
۱۵۶	الکلام البین فی معجزات سید المرسلین	للمفتی عنایت احمد المحرم	ه	"	م	ع
۱۵۷	تنویر العینین فی اثبات نع الیقین	للشیخ محمد سمیل الشهباء البهوی رحمہ اللہ تعالیٰ	ع	"	"	"
۱۵۸	قصر الآمال بذكر اعمال السالكين	للشیخ الحاج رفیع الدین شان الراد آبادی رحمہ اللہ السنونی سنة	ن	"	ق	ع
۱۵۹	مدارج الارواح	للشیخ عبدالرحمن بن عبدالسلام الصفوح ابن الشیخ زہبان	ع	"	ق	ع
۱۶۰	مرآة الاخوة منقبة بدوسا فزه	للشیخ عبدالرحمن الجبارتی الشطاری	"	"	"	ع
۱۶۱	عقد ایمان فی شعب الایمان	للسید مرتضی الزبیدی المصری البکلاوی	"	"	"	"
۱۶۲	مرآة النفوس المطفئة فی منہی حدیث الحسن والحسین سید شباب اہل الجنۃ	للشیخ المفتی عبدالحق المزجاجی البینی	"	"	"	"
۱۶۳	تذکار النعم العظایا فی الشکر علی البلاء	لم اقف علی اسم مؤلفه	"	"	"	"
۱۶۴	الارتقاء فی الصبر علی المصائب	"	"	"	"	"
۱۶۵	تفتیح القلوب باحتمال المغفرة لما تقدم وما ماخر من الذنوب	"	"	"	"	"

رقم کتاب	نام کتاب	نام مصنف		نصف کتاب	تعداد جلد	قلمی یا مطبوع	ملاحظات
		ادعیه					
۱۶۶	اذکار	للسودی رح قیل فی حقیقہ الدار و شہر الاذکار		ع	۱	م مصر	ع
۱۶۷	الحزب الاعظم	لعلى القاری		"	"	م لکھنؤ	ع
۱۶۸	دلائل الخیرات	لابی عبدالرحمن بن سلیمان بن بکر بن خزیل السمرانی الشریف احمیدی المتوفی ۳۵۰ھ		"	۲ نسخہ	ق یک یر	ع
۱۶۹	الحسنین بن کلام سید السلاطین علیہ السلام	للشیخ شمس الدین محمد بن محمد بن محمد بن خزیل الشافعی المتوفی ۳۵۰ھ		"	"	ق یک یر	ع
۱۷۰	تحفۃ الذاکرین فی شرح عده اخص الامتین	للسوکانی رح		"	۱	قلمی بولوی	ع
۱۷۱	فرید سلاح المؤمن	لم اقف علی اسم مولفہ		"	"	"	ع
۱۷۲	القول البدیع فی الصلوۃ علی التبیین	للشیخ عبدالرحمن بن حافظ السخاوی		"	"	"	ع
۱۷۳	کتاب القوام علی الصلوات والعبادۃ	للشیخ شہاب الدین احمد بن علی الطیف الشریانی رح		"	"	م مصر	ع

اصول حدیث

۱۷۴	خلاصہ	طلیبی	ع	۲ نسخہ	ق	ص
۱۷۵	نجمۃ المفکرین شرح المصنف	لحامد بن خیر	"	"	ق یک	ع
۱۷۶	معرفة علوم الحديث	لابن الکمال الشیرازی الدمشقی المتوفی ۳۵۰ھ	"	"	"	ع
۱۷۷	لبنة الغریب فی مسائل آباء و اجداد	للسید ابی الفیض محمد بن قتیب البجرانی البزید الیبری	"	"	"	"
۱۷۸	توضیح الاحکام شرح تنقیح الانظار	للسید محمد بن اسماعیل الامیر	"	"	"	ع

رقم	نام کتاب	نام مصنف	تاریخ کتاب	تعداد جلد	تاریخ تصنیف	ملاحظات
۱۷۹	اسبال المطر علی قصب السكر	السید محمد بن اسماعیل الامیریم	ع	۱	ق	مست
۱۸۰	فوائد النظر علی مصطلح اهل الاثر	"	"	"	ق	
۱۸۱	شرحات النظر فی علم الاثر	"	"	"	"	
۱۸۲	الباعث الخبیث علی معرفة علوم الحديث	علامه حافظ ابی الفدا اسماعیل بن عمر القرطبی الدمشقی المتوفی سنة ۴۵۰ هـ	"	"	قلمی مولوی عبدالمجید	مست
۱۸۳	شیخ مختصر سید شریف جرجانی	لم اقف علی اسم من الفقه	"	"	ق	
۱۸۴	اصول الحديث	للسیوطی رحمه الله تعالی	"	"	"	
۱۸۵	الفقه النظم فی اصول الحديث	"	"	"	"	
۱۸۶	من فی علوم الحديث مختصر ج۱	السید محمد بن اسماعیل الوزیری المتوفی سنة ۸۲۰	"	"	"	
۱۸۷	جواهر الاصول	لم اقف علی اسم من الفقه	"	"	"	
۱۸۸	عجالة نافعة	للشیخ عبد العزیز الدہلوی رح	ف	"	م	
۱۸۹	منهج الوصول الی اصطلاح احوال الرسول	کاتب المحروف غفر الله عنه	"	"	م	مست

اسماء الرجال

۱۹۰	اسد الغابہ فی معرفة الصحابة	للشیخ عز الدین ابی الحسن علی بن محمد بن عبد الرحمن الجزیری المعروف بابن الاثیر رح	ع	۲	م	مصر
۱۹۱	اصابة فی تمييز الصحابة	للعلامة المتبحر ابن حجر رح	"	۱	ق	م

رقم	نام کتاب	نام مؤلف	نسخ کتاب	نسخ خطی	تعداد جلد	تاریخ
٢٠٥	المنزل الیمانی والرقیہ الکریمانی فی ابارک الشفا بحی الشوکات	شیخ الفقیہ عبدالرحمن بن سلیمان بن شیخ بن عمر مقبول الازہلی	ع	ا	١	ق
٢٠٦	فتح الرحمن فی مناقب سیدہ عبد الرحمن بن سلیمان	الشیخ العلامة سعید بن عبد الله بن سلیمان	=	=	=	=
٢٠٧	ملخص طبقات ذہبی	لم اقف علی اسم مؤلفه	=	=	=	مؤلفه ذہبی
٢٠٨	ایستان الحاشین	للشیخ عبد العزیز الدہلوی	ن	=	=	م
٢٠٩	رسالة فی الطبقات	للشیخ الاسلام ابن تیمیہ رحم	ع	=	=	ق

سیر

٢١٠	سرور المحزون فی ترجمہ نور العیون	للشیخ ولی الدیہ الحداد الدہلوی رحمۃ اللہ علیہ	ن	=	=	م
٢١١	حاشیہ قصیدہ ہزنیہ السامیہ بالفقوحات الاحمدیہ بالفہم المحمدیہ	للشیخ سلیمان احمیل رحم	ع	ع	=	م
٢١٢	مدارج النبوة	للشیخ عبدالحی الفقیہ الدہلوی رحمۃ اللہ علیہ	ن	٢	جلد	م
٢١٣	جذب القلوب الی ديار المحبوب	=	=	نسخہ	٢	م
٢١٤	مختار التفتین للشیخ عبدالحی الفقیہ الدہلوی	للعلامة الضعيف عفا الله عنه	=	ا	=	ق

فقه القرآن

٢١٥	السيف البقار علی من یؤانی الکفار و یخونہم من دون الله و رسولہ و المرسلین انصار	للشیخ العلامة عبد الله بن عبد الباقی بن محمد الازہلی المتوفی بإبوابہ و مرادہ فی حاشیہ التفتین فی جداولہ	ع	=	=	=
-----	---	--	---	---	---	---

فقه احمد حنبل

ردیف	نام کتاب	نام مصنف	نصف کتاب	نصف اول	نصف دوم
۲۱۶	در اثبات حقیقت شیخ در ربوبیه	لشوکانی در رساله	ع	۲	ق
۲۱۷	تحریر الایمان	"	"	"	"
۲۱۸	کشف الاستار	"	"	"	"
۲۱۹	اشراق البصیرین	"	"	"	"
۲۲۰	رساله التفسیر	"	"	"	"
۲۲۱	در ربوبیه با ترجمه اردو	ابن لشوکانی والترجمه ملحق السیوطی غفر الله عنه	"	"	م
۲۲۲	الفتح الربانی فی فتاویٰ الشوکانی	لؤلؤ المنصف رحمه الله تعالی	"	"	ق شیخ حسین
۲۲۳	کتاب الرد واجره فیما جزی من غلب المقایر	الامام ابی اسحق یحیی بن احمد بن ابی المثنی القاسم بن محمد الیاسی	"	"	ق
۲۲۴	حجۃ الدالبالغہ	لشیخ ولی الله الحدیث الدہلوی	"	"	"
۲۲۵	طریقۃ محمدیہ	محمد بن پیر علی المعروف بپیر کلی المتوفی سنة ۱۰۰۰	"	"	ق الدرمی
۲۲۶	رسالۃ عشق المرد و النوان	لشیخ محمد حیات السدی المدنی رحمہ اللہ	"	"	ق
۲۲۷	تحفۃ الامام فی العمل بحديث غیر الامام	لرحمۃ الله تعالی	"	"	"
۲۲۸	کتاب السیاسة الشرعية فی اصلاح الراعی والرعیہ	لشیخ الاسلام ابن تیمیہ رحمہ	"	"	ق محمد سلیمان
۲۲۹	الکلیم السبعین فی حقوق الخلق جمیعین	للسیاحی بن احمد بن الفنون البجری رحمہ	"	"	"

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	نسخ کتاب	نسخه اول	نسخه دوم
۲۳۰	فتح القوی شرح منظومه الهدی النبوی	المیة الامام حسن ابن علی بن ابراهیم المؤمنین النینی الفن فی ۲۶ المده	ع	انوار جلد اول	قلمی مولوی خیر الدین محمد
۲۳۱	فتح القوی شرح منظومه الهدی النبوی	"	"	"	قلمی ملک کن
۲۳۲	سفر السعاده	لشیخ محمد بن یعقوب الفیروز آبادی صاحب التاج	ن	۱	قلمی المرحوم
۲۳۳	الغراط المستقیم عربی سفر السعاده	"	ع	"	ق
۲۳۴	ذخیره الخیر فی مسائل عنده قدیمی با عمیر	لشیخ احمد بن علوی حسن جبل السیل	"	"	قلمی مرحوم
۲۳۵	اعلام الموقعین عن العالمین	لشیخ محمد بن ابی بکر بن القیم الجوزی الحنبلی التوفی ۷۴۵	"	۲۵	ق
۲۳۶	اغاثه اللهقان عن کمال الشیطان	"	"	۱۰	ق
۲۳۷	تذیبه الایمان ترجمه اردو اغاثه اللهقان	لبعض موال الهند	ه	"	م
۲۳۸	روضه ندیه شرح در ربیہ	للعبد الضعیف عفا الذنبه	ع	"	"
۲۳۹	روضه ندیه شرح در ربیہ	"	"	"	"
۲۴۰	روضه ندیه شرح در ربیہ	"	"	"	"
۲۴۱	روضه ندیه شرح در ربیہ	"	"	"	"
۲۴۲	فتح المغیث ولفظ الحمدین ترجمه اردو در ربیہ	"	ه	"	"
۲۴۳	فتح المغیث ولفظ الحمدین ترجمه اردو در ربیہ	"	"	"	ق

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	نفا کتاب	تقدیر جلد	نفا کتاب
۲۳۴	ہدایۃ السائل الی اداریۃ المسائل	للعبۃ الضعیف عفا عنہ اللہ	ف	۳ نسخہ	مہم ہدایاں
۲۳۵	رملۃ الصالح الی البیت العتیق	"	ع	۱	مہم مکتوبہ
عقائد					
۲۳۶	اللقۃ الکبیر	للشیخ علی البزدوی	"	"	مہم درویش
۲۳۷	کتاب الفرقان	شیخ الاسلام تقی الدین احمد بن عبدالحکیم بن تیمیہ احمد بن التتونی	"	"	ق
۲۳۸	کتاب قضا الشرط المستقیم فی مخالفۃ الیٰل بحکم	"	"	"	عہدہ
۲۳۹	رسالۃ الاستواء	"	"	۳ نسخہ	عہدہ
۲۴۰	العقیدۃ الواسطیۃ	"	"	۳ نسخہ	"
۲۴۱	القاعدۃ التدمریۃ	"	"	۱	"
۲۴۲	رسالۃ فی الرد علی مدعی الجبر علی لسان الشرحیۃ	"	"	"	عہدہ
۲۴۳	قاعدۃ فی التوجید والافلاک	"	"	"	"
۲۴۴	رسالۃ امر بنی وقتنا وقد	"	"	"	"
۲۴۵	رسالۃ فی حقیقۃ الہام الالہی	"	"	"	"
۲۴۶	رسالۃ فی بیان سائنس الجودہ وحوارہ با یوم النبیؐ	"	"	"	"

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	تت کتاب	تت ارجاع	تت
٢٥٤	قاعدة جموية	الشيخ الاسلام بن تيمية الحراني	ع	ا	ق
٢٥٨	رسالة في ان القرآن حرف وصوت	"	"	"	"
٢٥٩	رسالة في الحرش	"	"	"	"
٢٦٠	الحكاية الشافية في الانتصار للفرقة الناجية المعروفة بالتصدي والنونية	الحافظ ابن القيم رحم	"	"	ق حجر مطبوع
٢٦١	تقوية الايمان	الشيخ العالم حافظ اصحاب المجاهد الغازي الشيخ محمد بن عبد الله بن شيخ والي المدينة النبوية	٥	ن	ق م
٢٦٢	كتاب السيرة في العقائد المتبعة في الآخرة ومختصر الرسالة للقرن	الشيخ كمال الدين بن الجاهم الحنفى رحم	ع	ا	ق م
٢٦٣	شرح المسائر	للعلامة الكمالى ابن ابى شريك رحم	"	"	ع
٢٦٤	شرح فقه اكبر	للملا علي القارى رحم	"	"	م
٢٦٥	تكميل	لشيخه رفيع الدين الدهلوى رحم	"	"	ق حجر مطبوع
٢٦٦	تمزيه الذات الصفات عن الزناجور	للإمام العلامة محمد بن محمد بن العطار رحم	"	"	ق حجر مطبوع
٢٦٧	الدرة الفاخرة في الدار الآخرة في بيان تحسينها لدخول الجنة	لم اقف على اسم مؤلفه هو نفس هذا	"	"	"
٢٦٨	رسالة نجاشية	لشيخ محمد فاخر آلاء بادى رحم	ف	"	ق حجر مطبوع
٢٦٩	كتاب القنبه	لشيخ محمد بن عبد الوهاب العبدى	ع	"	ق
٢٧٠	رسالة في التوحيد	لشيخ عبد الله بن محمد المذكور رحم	"	"	"

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	نوع کتاب	تعداد جلد	تاریخ طبع	توضیحات
۲۴۱	رساله فی مشاجرات اهل مکة	للشیخ محمد بن ناصر الحجازی رحم	ع	=	ق	
۲۴۲	فتح المنان فی المعاکمة بین اهل نجد وبنو دؤاد	"	"	"	"	
۲۴۳	رساله فی الصفات	"	"	"	"	
۲۴۴	تجربہ التوحید المفید	للایامام المقرئ رحم	"	"	"	
۲۴۵	القول الفاضل بین الحق والباطل فی مسئلة الاستواء	للمولوی عبدالقادر الارکانی سلمه الله تعالی	ه	"	م	
۲۴۶	بشارة اهل الایمان فی مسئلة الاستواء	"	"	"	"	
۲۴۷	تلمیذ الاعتقاد عن درن الاتحاد	للسیة العلامة الحاج محمد بن سمیع الامیر رحم	ع	"	ق	
۲۴۸	کتاب العلو	للایامام الذہبی رحم	"	"	"	
۲۴۹	اموال النین بانقصارهم من المبتدیین	للمولوی اعداوالعلی سلمه الله تعالی	ه	"	م	
۲۵۰	عقیده	لابن قدامة المقدسی رحم	ع	"	ق	
۲۵۱	اجراء الصفات علی ظاهرها	للسوکانی رحم	"	"	"	
۲۵۲	ارشاد النبی الی ذریع اهل البیت فی حسب النبی	"	"	"	"	
۲۵۳	الدر النفید فی رد الشک واثبات التوحید	"	"	"	"	
۲۵۴	المقالة الفاضلة فی اتفاق اهل الشریعة علی اثبات الآخرة	"	"	"	"	

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	نسخ کتاب	تعداد و جلد	مطبوع	مکتب
٢٨٥	ارشاد الثقات على اتفاق الشرائع على التوحيد والمعاد والنجات	لشوكاني رح	ع	١	ق	
٢٨٦	الدر الوحيد في مسائل التوحيد	المحقق على اسم مولفه وهو بالناسية كتاب نفيع جداً	ت	"	"	عمر
٢٨٧	الاتقاد والرجح في شرح الاقصاد الصريح	لمحرر الطور عفا الله عنه	ع	١٠	م	
٢٨٨	لبنية الرائد في شرح العقائد	"	ت	١	"	
٢٨٩	قطب التمر في بيان عقائد أهل الأثر	"	ع	"	"	
٢٩٠	الاحواء على مسأله الاستواء	"	د	"	"	

كلام

٢٩١	شمع العوارض في ذم الروافض	لسلي القاري	ع	"	ق	
٢٩٢	النقل السديد في خلفه الوعيد	"	ع	"	"	
٢٩٣	ترجح السليبي أن على السليبي أن	للسيد محمد بن إبراهيم الوزير	"	"	"	س
٢٩٤	البرهان القاطع في اثبات الصانع	"	"	"	"	ع
٢٩٥	الحسام المشهور في الذب على الإمام المنصور	"	"	"	"	"
٢٩٦	اينار الحق على الخلق	"	"	"	"	ع
٢٩٧	الزوم الباسم في الذب عن شهابي الكاسم	"	"	"	"	"

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	نوع کتاب	تعداد جلد	مجموع	ملاحظات
۲۹۰	تحفة الارباب فی الرد علی اهل الصلیب	لشایخ عبدالعزیز بن عبداللہ الترمذی	ع	۱	مردم	صدر
۲۹۱	امداد الافاق برقم اهل الشقاق بحجابہ متنبہ الافلاک	السید المولوی امداد العالی صاحب کلکٹر مراد آباد	د	=	م	
۳۰۰	مرئلا ہر حق فی منع الملوک من اهل الکتاب	"	"	"	"	
۳۰۱	امداد الاعتساب علی المسلمین فی احکام طعام اهل الکتاب	"	"	"	"	
۳۰۲	حقیقۃ الاسلام فی رد التعلیث	لشایخ محمد عبداللہ المنذقی	"	"	"	
۳۰۳	رد الشقاق فی جواز الاسترقاق	المولوی محمد علی تحصیلدار گریہ بیلا شریف مراد آباد	"	"	"	
۳۰۴	الرد علی اعداء القاطلۃ لعراق متعال اهل الاحاد	للامام الشوکانی رحمہ	ع	"	ق	
۳۰۵	التشکیک علی التقلید	للامام الشوکانی رحمہ	ع	"	"	
۳۰۶	ازالۃ الغم من خلافۃ الخلفاء	لشایخ ابوالحسن الحدادی	ن	"	م	صدر
۳۰۷	رسالۃ فی بیان علم الشیعین و علم المرتضی رضی اللہ عنہم	لشایخ الاسلام بن تیمیہ رحمہ	ع	"	ق	
۳۰۸	ملل نحل	لابی الشیخ عبدالکریم الشہرستانی المتوفی ۷۸۸ھ	"	"	م	صدر
۳۰۹	ہدیہ سنت رد حقہ بدعت	لبعض ذوالی اللہ	ن	"	"	
۳۱۰	کشف الالتباس عما یوکل من الغناس	للعلامة الضعیف عثمان اللہ	د	"	"	صدر

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	نوع کتاب	نقاد طبع	ملاحظات
٣١١	فتحة السبيل الى فهم الكلام والتاويل	لمحرر السطور عفا الله عنه	ن	ا	م
٣١٢	كتاب الغبزة في سير الامة على منزهة الزيدية وهو كتاب لم يسبق الى مشد	للامام عز الدين بن الحسن ملك اليمن	=	=	ق ص
٣١٣	رسالة امامت	للمولوي محمد اسمعيل الشهيد	ن	=	م
٣١٤	تحفة المند	للشيخ عبد الله المسلم الجدي	ه	=	م د ب
فقه					
٣١٥	فتاوى فارسي	للشيخ عبد العزيز الدهلوي مشتملة على مسائل مختلفة	ف	=	ق
٣١٦	مئة سؤال	للشيخ ابراهيم الدهلوي محمد بن الهادي التوفي	=	=	م
٣١٧	زواجر عن اقتراف الكبائر	للشيخ الفقيه الشافعي جابر الكاشي البستي المصنف في ١٠٤٣	ع	=	م ع
٣١٨	ترغيب السالك الى حسن السالك	لجامع احسان الزايد محمد مصطفى خان بهادر الدهلوي رحمه الله تعالى	ف	=	م ع
٣١٩	افادة الامة في احكام اهل الذمة	للمعتمد بن اسمعيل الامير صاحب السلام	ع	=	ق =
٣٢٠	ارشاد النقاد الى تيسير الاجتهاد	=	=	=	=
٣٢١	رسالة صحة صلوة المفقر من خلف المتفقر	=	=	=	=
٣٢٢	اعلام الانباة بدم شرطية العلة للامام في الصلوة	=	=	=	=

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	نصف کتاب	تعداد جلد	نوع کتاب	نوع
٣٢٢	حل النشأل علی رسالۃ الزکوة للجلال ابن النکاح	للمفتی محمد بن ابراهیم بن محمد بن اسماعیل بن السلام	خ	١	ق	ع
٣٢٣	المسائل المهمه علی تفسیر المجلد فی حکام الامم	"	"	"	"	"
٣٢٥	رساله فی دفع الصلاه	"	"	"	"	"
٣٢٦	رساله فی فائده القصاص عن محمد بن حبيب عليه	"	"	"	"	"
٣٢٧	رساله فی الفیول	"	"	"	"	"
٣٢٨	رساله الاعتکاف مع رساله ذکر امد سر او جهل	لم اکت علی اسم مؤلفیهما	"	"	"	"
٣٢٩	الایقاف علی سبب الاختلاف	للشیخ العالم الیهود محمد حیات السندی المدنی	"	"	"	"
٣٣٠	الیواقیت فی المواقیت	"	"	"	"	"
٣٣١	ارشاد السائل الی اوله المسائل	للایام الشوکانی رحمه الله تعالی	"	"	"	"
٣٣٢	رفع الریبه عن سبب الغیبه	"	"	٢ نسخه	"	"
٣٣٣	شرح الصمد ورنی تحریر محمد بن علی القیو	"	"	"	"	"
٣٣٤	الوشی المرقوم فی تحریر تفسیر الذی یطی الی الخ	"	"	"	"	ع
٣٣٥	ادب الطالب فی منشی الارب	"	"	"	"	ع
٣٣٦	تفسیر فی الرد علی من انکر الاجتهاد و انزل التقليد	"	"	"	"	"

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	نصف کتاب	تعداد جلد	تاریخ	ملاحظات
۳۳۷	امنیۃ المتشوق الی حکم المنطق	للشوکانی محمد اندلسی	ع	۱	ق	
۳۳۸	فتح اخلاق فی جواب سائل عبد الرزاق وفیه ابحاث متعده	=	=	=	=	
۳۳۹	نافذۃ الحق	للشیخ الامام بارون بن بہا الدین المرجانی شہاب الدین البلقاری سلمہ لدعائے	=	=	=	ع
۳۴۰	رسالۃ فی الصافۃ بالید الواحدۃ	للشیخ حسین بن بن السبیل الافندی المدینی	=	=	=	
۳۴۱	نبذۃ فی مسئلۃ السماع	لابراہیم بن جامعہ الشافعی رحمہ لدعائے	=	=	=	
۳۴۲	رسالۃ فی النسب	لمولانا رفیع الدین الدہلوی رح	=	=	=	
۳۴۳	رسالۃ فی الصف الاول	لعلی القاری رح	=	=	=	
۳۴۴	صلوات السجوات فی صلوۃ الجماعت	=	=	=	=	
۳۴۵	العقائد عن وضع الید فی الطوائف	=	=	=	=	
۳۴۶	الفصول المجمعۃ فی حصول التتمہ	=	=	=	=	
۳۴۷	ایضال السائل الی ارسال مالک	=	=	=	=	
۳۴۸	الاعتناء بمسئلۃ الغنا	=	=	=	=	
۳۴۹	فتح الاسماع فی شرح السماع	=	=	=	=	
۳۵۰	ترویج البیارتۃ فی تسبیل الاشارۃ	=	=	=	=	

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	تعداد جلد	تعداد جلد	نوع
٣٥١	تظهير الطوية بتحسين النية	لعلى القارى رزم	ع	١	ق
٣٥٢	الاصطلاح فى الاضطباع	"	"	"	"
٣٥٣	تحقيق الانتساب فى تدقيق الانساب	"	"	"	"
٣٥٤	القصير فى شرح لشرح	"	"	"	"
٣٥٥	بلوغ المآرب فى فضل الشوارب	للسيوطى رزم	"	"	"
٣٥٦	الصواعق على الذوايق	"	"	"	"
٣٥٧	بيان قول النخبة اذا دخل مكة من الحج والغير	لعلى القارى رزم	"	"	"
٣٥٨	موضع الكبار و الهدايات	لم اقف على اسم مؤلفه	٥	"	م
٣٥٩	نيل الالمانى بالكحل الثانى	الشيخ جمال الدين جان بهادر دارالهمام رسيه جويال سلمه امدتقاس	"	"	"
٣٦٠	عقد القرائد فى بيان حرمه خرمه النساء	السيد فضل بن علوى بن محمد بن سهل مولى الدولة بأعلوى سيدى المحضر فى القيد بمكة الشرفة سلمه امدتقاس	ع	"	ق
٣٦١	القول المحكم فى زيارة قبر الحسين الكرم	المولوى الشيخ عبد الحى الكندى السوب الى عبد الجبار	٥	"	م
٣٦٢	القول المنصور فى زيارة سيد القبور	المولوى محمد شير السوس سلمه امدتقاس فى الرد على القول المحكم	"	"	"
٣٦٣	اتمام الحجة على من ادّعى الزيادة كما يحج	"	"	"	"
٣٦٤	ايقاظ النائم	لصاحب الطريقة المحمدية	ع	"	ق

نمبر	نماص كتاب	نماص مصنف	نماص كتاب	نماص اول	نماص ثانی	نماص ثالث
٣٦٥	رسالة في الوصية والتلقين	لصاحب الطريقة المحمدية	ع	ا	ق	
٣٦٦	غاية الشهور لمحمد بن الحسين	للمولوي محمد شاه سلمه الله تعالى	ف	=	م	ع
٣٦٧	برهان المآخ في تحقيق امر الذبائح	للشيخ قمر الدين سلمه الله تعالى	ه	=	م	
٣٦٨	حالات المحرمين	للشيخ رفيع الدين خان مراد آبادي	ف	=	ق	ع
٣٦٩	حقيقة الاسلام	للقاضي فناء الله في بني محمد الله تعالى	ه	=	م	
٣٧٠	مالا يهتد	"	"	=	"	ع
٣٧١	رسالة في حكم الشطرنج	للشيخ الاسلام ابن تيمية رح	ع	=	ق	
٣٧٢	رسالة في حكم طام النساء	"	"	=	"	
٣٧٣	رسالة في بيان اقامة الصلاة على ترك الصلوة	"	"	=	"	
٣٧٤	رسالة بقررة البانان	للسيد حسن بن احمد الجلال رح الله تعالى	"	=	"	
٣٧٥	وظائف القضاة وترجيح البيهيات	للسيد حسن بن الحسن بن محمد بن علي رح الله تعالى	"	=	م	ع
٣٧٦	الافصاف في بيان سبب الاختلاف	للشيخ ولي الله المحدث رح الله تعالى	"	=	ق	
٣٧٧	الافكار القيمة للطريقة السوية في بيان حجاب النساء على مذاهب اخفئيه	لبعض المعاصرين من اهل الحجاز	"	=	"	
٣٧٨	لوامع الهداية الراوية عن طريق الفتاوى	"	"	=	"	

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	نسخ کتاب	تعداد جلد	طبع یا کتب	مکتب
٣٨٩	السواعق المحرقات لمن كمل للنساء الخروج من مبرجات	الشيخ محمد بن أحمد بن عبد الله بن أبي البركات الباقلي الملكي الشافعي	ع	١	ق	
٣٩٠	رسالة في حرمة خروج النساء على ندرهن الخفية	الشيخ جمال بن عبد الله الملكي	=	=	=	
٣٩١	رسالة في حكم خروج النساء	مبعض علماء راجاز نقل في روايات عن كتب الذهاب لاربعة ولم أفت على اسم مؤلفه	=	=	=	
٣٩٢	حل المسئلة الشككية	للعلامة الشيخ عفا الله عنه	ف	=	م	
٣٩٣	قضاء الارب من رسالة النسب	=	ع	=	=	

فرائض

٣٨٣	القاسوس الفاضل في علم الفرائض	الشيخ العلامة المهدى الدين احمد بن يحيى بن المريف	ع	١	ق	
٣٨٥	شرح القاسوس الفاضل	للعلامة احمد بن محمد القاطن ح	=	=	=	ع

اصول فقه

٣٨٦	حاشية على شرح الجلال الحلي على جمع الجوامع	للعلامة البستاني ح	ع	١		دع
٣٨٦	ارشاد المستفيد الى دفع كلام ابن دقيق العيد في الاطلاق التقيد	للامام الشوكاني ح	=	=	ق	
٣٨٨	القول المقبول في خبر الجول بن غير اصحاب الرسول	"	=	=	=	
٣٨٩	ارشاد الفحول الى تحقيق الحق من علم الاصول	"	=	=	=	دع
٣٩٠	معتقد اصول في علم الاصول	للملايكة عبد القادر ح	=	=	ق	دع

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	نصف کتاب	نصف جلد	نصف جلد
٣٩١	نور الانوار شرح منار	لمایا احمد حیدر	ع	ا	قلمی الدرر
٣٩٢	رسالة	للمولوی محمد اسماعیل الشہید الدہلوی رحمہ اللہ	"	"	م
٣٩٣	جمع الجوامع	لشیخ الدین عبدالوہاب بن علی الشافعی رحمہ اللہ	"	"	قلمی حرطو
٣٩٤	شرح معجم الجوامع	لشیخ جلال الدین الحلبي	"	"	م مصر
٣٩٥	کتاب القواعد	للمحمد بن ہریم الوزیر	"	"	ق
٣٩٦	حصول المامول من علم المامول	لکاتب المحروف عفا مدعنه	"	"	م کھنو

فہرست

٣٩٧	سر الیال فی القلب الابدال	لاحمد فارس المعروف بالشہید ابق سلہ الدعا	ع	"	م مصر
٣٩٨	القول المانوس فی صفات القاموس	للمولوی المفتی سعد اسلمہ الدعا	"	ا	م رامپور
٣٩٩	نزهة الاعداد فی علم الاستقاق	للامام الشوکانی رحمہ	"	"	ق
٤٠٠	مصحح	للامام ابی نصر اسماعیل بن حماد الجوهري رحمہ اللہ	"	"	م مصر
٤٠١	القاسوس المحيط والقابوس الوسیط الجامع لما ذہب من کلام العرب شاطیط	للامام محمد الدین محمد بن یعقوب الفیروز آبادی الشیرازی المتوفی فی شوال ١٢٥٠ھ	"	"	م کلکتہ
٤٠٢	صراح مع النعمیہ	للشیخ الفضل محمد بن خالد الخاطب بحال القرشي	ف	ا	م کلکتہ
٤٠٣	مفتی الارب	للشیخ عبد الرحیم العصفی پوری رحمہ اللہ	"	"	م

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	نصف کتاب	تعداد اجزاء	تاریخ	ملاحظات
٣٠٣	مجمع البحار	شیخ محمد طاهر النفقی دم	ع	٢	مکتوب	م
٣٠٥	ذرة العواصم	لابی القاسم الحریری دم	"	١	م	م
٣٠٦	رساله کرم و کرمین	المسیح محمد تقی الزبیدی البلیجی دم	"	"	ق	ق
٣٠٧	تاج العروس شیخ القاموس	"	"	١٠	م	م
٣٠٨	المصباح المیزانی فی غریب الشیخ البکیر	الشیخ الامام احمد بن محمد بن علی النیسوبی جمع فی غریب شرح البیاض لابی انعام الزیادات من الفقه فیه و توفی	"	١	"	م
٣٠٩	فنائس اللغات	الشیخ لادو الدین البلیجی دم	ف	"	م	م
٣١٠	افس الفانس	لبعض علماء الهند من اهل المثلث	"	"	"	م
٣١١	غیاث اللغات	للعلوی غیاث الدین الزمانی رحمہ اللہ	"	"	"	م
٣١٢	کتاب الوشیح الحاکم بن القاموس الصالح	"	ع	"	م	م
٣١٣	لغات القاطع علی تصحیح بعض المستعمل العامة من الاغلاط	للعبید التلعین غفا المدینه	"	"	ق	ق

لغات طب

٣١٤	بحر البحار	لمحمد بن یوسف الحیب الهموی دم	ع	١	ق	م
-----	------------	-------------------------------	---	---	---	---

احول لغت

٣١٥	مزهري	للحافظ السيوطي دم	"	١	م	م
-----	-------	-------------------	---	---	---	---

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	نسخہ کتاب	تعداد نسخہ	تاریخ تصنیف
۴۱۶	البلد فی اصول اللغة	کتاب المحروف عن المحدث	ع	۱	ق
ص					
۴۱۷	میزان الصرف	ابو عبد الله بن عثمان حسب التصحیح شرح المیزان ولیع الدین عثمان بن قنقش صاحب الالعلوم علی حسب النجوم	ف	۱	م
۴۱۸	منتخب	لملا محمد زبیدی	"	"	"
۴۱۹	صرف سیر	السید الشرف علی بن محمد بحرانی التوفیقی ^{۹۱۹}	"	"	ق
۴۲۰	زنجانی	للفاضل المحقق عز الملة والدين الزنجانی رحمہ اللہ	ع	"	م
۴۲۱	ابنية الاطفال	لابن مالک الغوی	"	"	"
۴۲۲	غایۃ البیان فی علم اللسان	للشیخ عبد الرحیم الصفی پوری	ف	۲	تاریخ تصنیف فی ضار
۴۲۳	مرآة الارواح	لاحسن علی بن مسعود	ع	۱	"
۴۲۴	منتخب الصرف	للعالم العلامة امیر حیدر السجری آزاد البکر امی	ف	"	تاریخ الذخیر
۴۲۵	شافیہ مع مقدمہ رسم الخط	للشیخ جمال الدین ابی عبد عثمان بن عمر المعروف بابن الحاجب المالکی التوفیقی ^{۹۲۵}	ع	"	م
۴۲۶	رضی شرح شافیه	لنجم الایمان رضی الدین الماسرادی الشیخی فرغ من تالیفہ فی ^{۹۲۶}	"	"	"
۴۲۷	فضول اکبری	للمولوی اکبر علی آبادی	ف	"	"
۴۲۸	مستطاب الصرف	لنواب منعم خان راجسری قنوجی	"	"	تاریخ الذخیر

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	نصف کتاب	نصف اول	نصف دوم	نصف
۲۲۹	مناقب شیخ شافیه	لحم السطور عفا الله عنه	ن	۱	ق	ق
نحو						
۲۳۰	شرح مائتة مسائل في غير متعلقة علم نحو	المولانا عبد الرحمن الجاني رح صرح به صاحب الدر المنثور والعلامة	ع	نسخه	م	ع
۲۳۱	مفیدی	الشیخ الاصل ابن الحسن علی بن محمد بن ابراهیم الضریبی التندیزی رح	=	۱	=	=
۲۳۲	اجرومید مع الشرح	المحقق الامام العسکری الشیخ کافرونی	=	=	م	ع
۲۳۳	مراية النور	قال صاحب لقاوة العلوم علی الشیخ محمد بن علی بن الدین رحی مؤلف میزان الصرف والحدود	=	=	م	=
۲۳۴	کافیہ	الشیخ ابن ابراهیم	=	نسخه	م	ع
۲۳۵	رضی شریح کافیہ	الشیخ رضی الدین	=	۱	م	ع
۲۳۶	شریعیہ شریح کافیہ	الشیخ الشریف علی بن محمد ابراهیم رح	ن	=	م	ع
۲۳۷	شرح جامی	المولانا عبد الرحمن ابن اسماعیل التوفیقی رح	ع	=	م	ع
۲۳۸	عین الہدی شرح قطر الایمان	المولوی علی الدین القسوسی	=	=	ق	ع
۲۳۹	المسالك البهية في التواعد النورية	الشیخ عبد الرحیم العقی پوری	ن	نسخه	م	ع
۲۴۰	شرح قواعد الاعراب		ع	۱	م	ع
۲۴۱	شواهد الشذور		=	=	=	=

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	نوع کتاب	تعداد جلد	ملاحظات	تاریخ
۴۴۷	شرح قصص النبی	الحاکم کرانی رحم	ع	۱	م	
۴۴۸	شرح کافیه	للاصفهندی رحم	=	=	=	
۴۴۹	معنی الیبیب	بحال الدین عبدالعزیز بن یوسف بن رشام الغوی التوفی سلطنة	=	=	م	قمار
۴۵۰	شرح معنی الیبیب	الشیخ الشیخ الملقب بعرفه المعروف بالرسول	=	۲	=	ع
۴۵۱	منتخب النحو	السید حمید رفیع بن غلام علی آزاد البرکاتی	ف	=	ق	م
۴۵۲	تقویم النجوم	لبیض علی المندرج	ع	=	=	م
۴۵۳	الفیه	لابن مالک النحوی	=	=	م	م
۴۵۴	کاشف الظلام	لمولوی سعد الدین المظفر الرازی آبادی	=	=	=	
۴۵۵	تہذیب النحو	لبہار الدین البغائی	=	=	=	
۴۵۶	الصلوات والعمائد فی شرح نظم القواعد	لصاحب جبل السلام رحم	=	=	ق	
۴۵۷	معجب فی نحو العرب	للعبد الضعیف عفا الذنب	=	=	=	
۴۵۸	شرح التہذیب	"	ف	=	=	
ادب						
۴۵۹	الشرح الذریع علی الشیخ الشریف	للایام السجوی رحم	ع	۱	=	

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	تصنيف	تعداد جلد	قائمة	تاريخ
٢٥٥	مقامات	للسيوطي رحم	ع	١	م مصر	
٢٥٦	خزانة الادب بهامش اسرائيل ابن الفضل احمد بن حسين شيخ سيدنا محمد المعروف ببديع الزمان	الشيخ تقي الدين ابى بكر على المعروف بابن حجر المحمدي	"	٢	"	ع
٢٥٧	الموازنة بين ابى تمام والبحتري	الشيخ العلامة ابى القاسم حسن بن بشر بن محمد البصري	"	١	"	ع
٢٥٨	شرح قصيدة برده	للبرهه الجبوري -	"	"	"	"
٢٥٩	نظم كليل دمنة	لبعض علماء بوهرة	"	"	ق	ع
٢٦٠	مقامات	الشيخ ابى محمد قاسم بن على المحمدي	"	"	م	ع
٢٦١	نفحة الريانة وشجرة طلائع الحانة	للإمام لطف الله الدمشقي رحم	"	"	ق	ع
٢٦٢	قلادة العتيان	للقبح بن خاقان	"	"	م مصر	ع
٢٦٣	ريانة الالباب وزهرة الحياة الدنيا	للعلامة شهاب الدين البخاري المصري رحم	"	"	"	ع
٢٦٤	الدواوين السبعة السبعة بسبب سياره	للسيد امام علي آزاد البجلي احمى حمزة الله تعالى	"	"	ق	ع
٢٦٥	تسليمية التواضع في قصائد آزاد	"	"	"	"	ع
٢٦٦	منظر البركات	"	"	"	"	ع
٢٦٧	مديحة الافراج	لشيخ احمد الشرواني	"	"	م	ع
٢٦٨	ديوان	لعباد الرحيم البصري	"	"	م مصر	ع

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	تذکرہ کتاب	تذکرہ خط	مصر
۴۶۹	انشار	شیخ مرعی درج ابن یوسف المقدسی الخلی	ع	۱	مصر
۴۷۰	تقریفات	السید شریف اجمجانی رح	"	"	"
۴۷۱	اطباق الذهب	عبد المؤمن المغربی الاصفهانی	"	"	"
۴۷۲	تجمع الامثال	لابی الفضل احمد بن محمد بن ابریم السیدانی النیسابوری	"	۲	"
۴۷۳	شرح قصیدہ فرزدق	لمولوی جمیل احمد سید الہ تعالی	ف	۱	م
۴۷۴	دیوان جامہ	لابی تمام حبیب بن ادوس الطائلی التونی	ع	"	م کلکتہ
۴۷۵	شرح قصیدہ بردہ	للملا محمد جمال رح	"	"	م دہلی
۴۷۶	غراختہ القصائد و غزلیات الفاضل	للمحمد بن ابراہیم الانصاری الکلبی التونی	"	"	م مصر
۴۷۷	دیوان	لابن بانی	"	"	"
۴۷۸	تعلیم المتعلم فی طرق العلم	لل امام الزرنوجی	"	"	"
۴۷۹	دیوان	محسان بن ثابت التغلبی الشہور فی المدائن عند	"	"	"
۴۸۰	لوحة الشاک و وسعة الباک	للعلامة صلاح الدین الصفدی	"	"	"
۴۸۱	مراۃ الخزان فی تذکار ادباء الزمان	للعبد الضعیف عنفا السعنی	"	"	ق

تصنيف	نظم	تعداد جلد	نصف كتاب	نام مصنف	نام كتاب	تصنيف
ق	ق	١	ع	السيد إبراهيم الوديري	امتحانات في علم البيان	٢٨٢
"	"	"	"	للامام الشوكاني	الروض الواسع في الدليل المنج على عدم اختصار البديع	٢٨٣

عروض و قافية

ق	ق	١	ع	للشيخ رفيع الدين الدلهوي	رسالة مقدمة العروض والقافية	٢٨٤
---	---	---	---	--------------------------	-----------------------------	-----

منطق

م	م	١	ع	للشيخ المولوي الشيخ الكهنوي سلمه الله	تحفة شا بهجاني ماثية شرح تهذيب	٢٨٥
ق	ق	"	"	للشيخ رفيع الدين الدلهوي	رسالة اعتبارات ماهيت	٢٨٦
"	"	"	"	"	رسالة مقدمة العلم والكتاب	٢٨٧
م	م	"	"	للعلامة سي الدين الفتازاني	تهذيب المنطق	٢٨٨
"	"	"	"	لمولوي فضل امام	مرقات	٢٨٩
م	م	"	"	للخالد بن عمر بن علي القزويني المعروف بالكاظمي تلميذ تفسير الطوسي المتوفى سنة ١٠٤٠	شمسية	٢٩٠

حكمت

م	م	٢	ع	لمولوي فضل حق اخيرا دادي	بايه سعديه في الحكمة الطبيعية	٢٩١
---	---	---	---	--------------------------	-------------------------------	-----

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	نصف کتاب	تعداد جلد	تاریخ تصنیف
۴۹۲	المیة السنية فی المیة السنية	للایام السیوطی رحم	ع	۱	ق
۴۹۳	جواب السائل عن تقدیر القمر منازل	للایام الشوکانی رحم	"	"	"

اخلاق

۴۹۴	الرسالة الولدیة	لسلي الغزالي رحم	ع	"	"
۴۹۵	تبيين اليس	لشيخ الاسلام جمال الدين ابني الفخ عبد الرحمن بن علي بن محمد الجوزي الواعظ البغدادی	"	"	س
۴۹۶	بهارستان	لشيخ عبد الرحمن الباجي رحم	ق	"	م
۴۹۷	گلستان	لشيخ سعدی بن عبد الله الشيرازي المتوفى سنة ۹۰۹	ق	۳ نسخہ	ق
۴۹۸	بوستان	"	"	"	م
۴۹۹	گلستان	لحكيم قاضي	"	"	م
۵۰۰	معمولات منظرية مع رسالة محبوب العارفین	لشيخ المولوي نعيم الله العلوي البهرجي	"	"	م
۵۰۱	وصايا ذي زهير	لنواب محمد وزير خان بهادر رئيس قضاة	"	"	م

قصص و سبلوك

۵۰۲	النسبة المترتبة من المعرفة والمحبة	لسلي القاري رحم	ع	"	ق
۵۰۳	تبيين الفوائد عن تقريب الامرا	"	"	"	"

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	نصف کتاب	تعداد جلد	تعداد صفحات	ملاحظات
٥٠٣	الوقوف بالتمتيق على موضع الصديق	لعلي القاري رح	ع	١	ق	
٥٠٥	البرهان الجلي في معرفة الولي	لشيخ علي التقي رح	ن	=	م	
٥٠٦	تاج الغرر في تهذيب النفوس	لشيخ تاج الدين بن عطاء الاسكندر المحمدي	ع	=	م مصر	
٥٠٦	كيمياي سعادت	لمحمد بن محمد بن محمد بن احمد الغزالي الملقب بمجة الاسلام المتوفى سنة	ف	=	م	٥٠٧
٥٠٨	اختيار علوم الدين		ع	١	م	٥٠٩
٥٠٩	اقول الجليل في سواء السبيل مع الترجمة السادة بشارة العليل	المقنن للشيخ وفي اسد المحدث الدبوي رح والترجمة للدبوي خرم علي رح	من ترجمه ع	٤	م	
٥١٠	انوار المستقيم	لمولانا محمد اسماعيل الشيرازي رح	ن	=	ع	٥١١
٥١١	حالات ومقامات مرزا مظفر علي رحمة بترجمة مرزا صاحب رح	لشيخ عبد الغني الدبوي المحمدي زيل المدة النورة على صاحبها الصلوة والسلام سنة	=	=	ع	٥١٢
٥١٢	شرح ومساياي شيخ عبد القادر غفر له	لشيخ خوراسان الدبوي رح	=	=	ق	٥١٣
٥١٣	مرج البحرين	لشيخ عبد الحق الدبوي رح	ن	=	م	
٥١٣	مجمع البحرين		=	=	ق	٥١٤
٥١٥	مكتوبات	لشيخ احمد السهرودي المحمدي رحمة الله عليه	=	=	ع	٥١٥
		مواعظ				
٥١٦	مجموعة الخطب	لشيخ الامام جواد المولى رح	ع	١	م مصر	٥١٦

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	نسخ کتاب	نسخ جلد	نسخ طبع	نسخ
٥١٤	کتاب العزلة فی آخر الزمان	السید ابی سعید الودیرم	ع	ا	ق	
٥١٥	مجالس الابرار	لم اقف علی اسم مؤلفه	=	=	ق	
٥١٦	المنتخب من سجاد ومنتخب	السید محمد بن احمد عبدالباری الابرار الهمینی رح	=	=	ق	ع

علم الآخرة

٥٢٠	تذکرۃ المعاد	للقاضی شمس الدین ابی قریح	ف	ا	م	=
٥٢١	تذکرۃ الموتی والقبور	=	=	ا	=	=
٥٢٢	نفحة الارواح	للمحقق ابن التیمم رح	ع	ا	ق	ص

رد و تعلید

٥٢٣	در اثبات الیسبیا فی الاسوة الحسنة بالحبيب	للشیخ محمد معین معاصر الشیخ ولی الله الحداد الدبلوی رح	=	م	م	ع
٥٢٤	عقد الحمید فی بیان الاجتهاد والتقلید	للشیخ ولی الله الحداد الدبلوی رح	=	ا	ق	ع
٥٢٥	المنج السدید فی رد التعلید	للعالم الشیخ عبدالغنی العلوی الشاه آبادی تلمیذ صاحب تقویۃ الایمان و هو کتاب تلخیص نافع جدا مختصر فی کراہیۃ القیاس	ف	=	=	=
٥٢٦	ایضاظہم اولى الابرار	للشیخ المعتمد بن صالح الفلالی استاد الشیخ محمد بن عبد السندی المدنی رح	ع	=	=	ع
٥٢٧	القول النفید فی درر التعلید	لشوکانی رح	=	=	=	ع
٥٢٨	منظومہ فی اتباع السنۃ و ترک التعلید	للشیخ محمد بن سعید صفر المدنی رح	=	=	=	=

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	تصانيف	تعداد	کتابخانه
۵۲۹	حدیث الاذکیاء الملقب بشهاب ثاقب	السید العلامة الحق ابن حسین علی بن القنونی	ع	۱	م
۵۳۰	الجمعة فی الاسوة المحسنة بالنسبة	کاتب المحروف عنا الله	ه	۱	م
ادبیات					
۵۳۱	خریدت الامثال	للحسین شاه التلخیص	ن	۱	م
۵۳۲	مثنوی در حسن فرخ سیر	السید العلامة عبد الحلیل البدری المتوفی ۱۰۳۵	ه	۴	ق
۵۳۳	مستطبات الشعر المحشی بجملة ما بهار جم	من مؤلفات وارسته	ه	۶	م
۵۳۴	دیوان	لمرزا مظفر جان جان دم	ه	۶	ه
۵۳۵	دیوان	لشیرالدین بن محمد الشیرازی المتوفی ۹۲۷	ه	۶	ه
۵۳۶	خزانه کاظم	السید غلام علی آزاد البلخی امی دم	ه	۷	م
۵۳۷	دیوان	ه	ه	۷	ق
۵۳۸	سرو آزاد	ه	ه	۲	ه
۵۳۹	ید بیضا	ه	ه	۱	ه
۵۴۰	دیوان	لمرزا اسد الله خان غازی الکبریا دمی الدیوبی	ن	۷	م
۵۴۱	کلیات نثر	ه	ه	۷	ه

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	نست کتاب	نقد و جلد	فصل یا طبع	تقریباً
۵۴۲	مثنوی ضمیمت	الحمد اکرم الشیخانی رحم	ن	۱	م	م
۵۴۳	انشا حسن	للوالد المرحوم	=	=	ق	=
۵۴۴	ترانه نعم	لنواب کلید علی خان رئیس راجه پور سید احمد علی	=	۲ نسخه	م	
۵۴۵	مشکوٰۃ خسروی	=	=	=	=	
۵۴۶	مجموعه قصاید مدحیه	تجمع من شعراء الهند	=	۱	=	
۵۴۷	دیوان	نشا پور الطهرانی المتوفی سنه	=	۱	ق	م
۵۴۸	آتش کده آذر	للحاج لطف علی المتوفی فی اوّل صفر سنه	=	=	م	م
۵۴۹	دیوان شعر ناتمام غیر مرتب	للسید محمد بن علی القنوجی البخاری رحم	=	=	ق	=
۵۵۰	شعری انجمن	لکتاب الحروف عفا الله عنه	=	۳	م بحوال	
۵۵۱	جواهر الحروف	لشیخ محمد بهار	=	۱	م کهنه	م
۵۵۲	دیوان شیرین	للرئیس العظیم المکرمه نواب شاه جهان سلیم والیه ریاست بحوال و ام اقبال	=	=	=	م

تاریخ

۵۵۳	انسان العین فی مشایخ الحرمین	لشیخ ولی السید الحدیث الدہلوی رحم	ع	۱	ق	
۵۵۴	نسخ نامہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم	بعضہم	ن	۶	۴	

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	نصف کتاب	تعداد جلد	طی تاریخ	نصف
۵۵۵	اخبار الاخبار	لشیخ عبدالحق الدہلوی رحم	ف	۱	ق	ن
۵۵۶	تاریخ اخصیص فی احوال انفس نفیس	لشیخ حسین بن محمد بن الحسن الدیار البکری رحم	ع	۲ جلد	م مصر	ع
۵۵۷	ماثر الکرام فی تاریخ بگرام	لمولانا السید غلام علی آزاد البگرامی رحم	ف	۱	ق	ن
۵۵۸	سجۃ المرجان فی آثار ہندوستان	=	=	=	=	ع
۵۵۹	حسن المحاضر فی احوال مصر والقاہرہ	للایام السیوطی رحم	ع	=	م مصر	ع
۵۶۰	تاریخ المملکات	=	=	=	م مملکت	ن
۵۶۱	تاریخ	لشیخ زین الدین عمر بن خلف بن محمد ابی القوارس ابن الوردی الشافعی رحم	=	۲ جلد	م مصر	ع
۵۶۲	ابن الخلیل فی تاریخ القدس واغلیل	لقاضی القضاۃ ابی بن القاضی محمد بن الدین ابن الخلیل	=	۱	=	ع
۵۶۳	مہر خیمروز	لنواب نجم الدولہ و میر ملک نواب سید اللہ غالب الدہلوی رحم	ف	=	م	ع
۵۶۴	بدائع الزہور فی وقائع الدہور	لحمید بن ایاس المصری الشافعی رحم وللسیوطی القضاۃ	ع	=	م مصر	ع
۵۶۵	تسمیۃ الصبا شفاہ فی الطبیب	لبعض المورخین	=	=	=	=
۵۶۶	برکات الانس فی تاریخ القدس	للمولوی ابی البرکات رحم	ف	=	م مملکت	ع
۵۶۷	امیر نامہ	لنواب امیر علی خان بہادر وزیر السلطان یعنی واجد علی شاہ اودہ معزول	ف	=	م	ع
۵۶۸	اعلام الامام افغانی بیت اللہ احقرام تاریخ مہم	ع	ع	=	م مملکت	ع

نمبر	نام کتاب	نام مصنف	نسخہ کتاب	تعداد ورقہ	ملاحظات
۵۴۰	جامع التوابع	للقاضی فقیر محمد	ف	۱	م کھنڈ
۵۴۱	فتح الطیب عن غرض الایس الرطب	الشیخ الامام ابی العباس احمد بن محمد الشری	ع	۲	م مصر
۵۴۲	خلاصۃ الاثر فی اعیان القرن ثانی عشر		=	۲	=
۵۴۳	الدرة الکملة فی فتح مکہ المشرقة		=	۱	=
۵۴۴	تابع الاقبال فی تاریخ مجوبال	للمیرتہ العظمیٰ نواب شاہ جهان بیگم صاحبہ والیہ عیوبیال دام اقبالہا	فارسی و اردو	۲ نسخہ	م کھنڈ عمدہ
۵۴۵	اتحاف الکابر فی اسناد الدفاتر	لشوکانی رحم	ع	۱	ق
۵۴۶	لقطۃ الجلال فی مناقس الی معرفۃ غایۃ الانسان	لکاتب الحرمہ عفا اللہ عنہ	=	۲	م کھنڈ عمدہ
۵۴۷	اتحاف النبلاء للفقہین باحیاء ماثر الفقہاء والمحدثین	"	ف	۲ نسخہ	م فی نسخہ کمالہ
۵۴۸	مختصر نفع العود فی ایام الشریف حمود	"	ع	۱	ق
۵۴۹	ریاض الجنۃ فی تراجم اہل السنۃ	"	=	۱	=
۵۵۰	خبیۃ الکواکب فی مناقب الامام علیہ السلام علی المذہب الاثنی عشری	"	=	۲ نسخہ	م کھنڈ

متفرقات

۵۵۱	مجموعۃ المحضات	لشیخ ولی الدہلوی رحم	"	۱	ق س
۵۵۲	المستطرف فی کل من مستطرف	لشیخ شہاب الدین احمد الاشہبی رحم	"	۱	م مصر عمدہ

نمبر	تأليف كتاب	تأليف مصنف	تأليف كاتب	تأليف جلد	تأليف تاريخ
٥٨٣	تتميز رسم	المؤلف كلب علي خان بن سراج بن محمد بن علي	ف	١	م
٥٨٤	بدائع الفوائد	للحافظ ابن القيم	ع	٦	ق
٥٨٥	شواهد النبوة	للمولوي جامي	ف	٦	م
٥٨٦	رياض	للسياد البليدي	ف	٦	ق
٥٨٧	سلوان السطاع في عدوان الاتباع	لابن ظفر المكي النحوي المتوفى ٥٩٨	ع	٦	م
٥٨٨	اتمام الدرایة لقراء النفاية	للامام السيوطي	ع	٦	م
٥٨٩	كشاف اصطلاحات الفنون	للسراج محمد بن علي التهامي وراؤف الفقيه المروزي محمد وحميد الدين العنفي ٥٨٩	ع	٦	م
٥٩٠	قانون شريعت محمدی	للمولوي محمد فاخر حسين السهاساني	ف	١	م
٥٩١	فهرست كتب کالج ولیم فورٹ	للسراج ظهور علی	ع	٦	م
٥٩٢	بیاض	للسيد حسن بن علي القنوجي البخاري حرره السيد الاسير كاشاني	ع	٦	ق
٥٩٣	الكتب المقدسة اعني كتب الجديده والقديم وهي الزبور والتوراة والانجيل	ترجم في مدينة بيردوت عن يد مرسل الجمعية الاسير كاشاني	ع	٦	م
٥٩٤	سمن راي بياض يحتوي على لطائف شريفة ومعارف لطيفة	لكاتب الحروف عن الله عنه	ف	٢	ق
٥٩٥	السياح الكرم في بيان انوار العلوم والقانون	ع	ع	١	م
٥٩٦	الوشح الرقوم في بيان احوال العلوم والنظوم منها والنظوم	ع	ع	٦	م

بنو النعمان من الكتب المتفق عليها ما كتب التي اقدت عن مشايخ اعلامهم بالسماعة الاجازة والصلوات ورواياتها بالصنفين و
تسلسلت بعلام الدين فاذا ذكرنا في هذه الزيفات على ترتيب حروف المعجم ليستفغ بذلك من ام الاقتناع بها لاسيما الذين اخذوا
عنى بعضنا من هذه المتنفقات سواء كان من كتب امية او حديث او من كتب غيرهم من سائر الطوائف الاسلامية رحمهم الله تعالى
في جميع فنون العلم ورواها بنون

حرف الهمزة		١٩	الارشاد والعشقي	واما به الثانية اخلفا والكلاعي	
١	الابانة للشيخ ابى جعفر النعماني	٢٠	الارشاد للقاسم بن محمد	٣٩	الاكمل لعيسى بن مسلم التمامي
٢	الاقتان للسيوطي	٢١	الارشاد للسيد علي بن الحسين الشامي	٤٠	الاكمال لاسماء الرجال لابن مكيولا
٣	الاشارة لامام شريف الدين	٢٢	الارشاد للمقري	٤١	الفقيه لابن سفيان
٤	الاحكام لامام الهادي يحيى بن الحسين	٢٣	الاخبار لامام احمد بن يحيى	٤٢	الفقيه لابن مالك
٥	الاحياء للغزالي	٢٤	الازهار في مناقب الائمة الطاهرة	٤٣	الفقيه العراقي في الحديث وشجره
٦	الاقتيادات لامام المشهور بالند	٢٥	الاساس للمعشري	٤٤	الامام لابن دقيق العيد
٧	عبد الله بن حمزة	٢٦	الارباب للقاسم بن محمد	٤٥	الامام الى معرفة اصل الرواية وتقليد
٨	آداب المعاشرة	٢٧	الاسماء والصفات للبهيقي	٤٦	الاسراج للقاضي عياض
٩	الادب المفرد للبخاري	٢٨	اشباب الرسول للواحدي	٤٧	الامالي لامام احمد بن عيسى
١٠	الاذكار للنووي	٢٩	الاشارة لمغلطائي	٤٨	الامالي لامام المؤيد بالند
١١	الاذكار لاحمد بن عريف	٣٠	اصول الاحكام	٤٩	الامالي للرشيد باعدهسين بن الحسين بن
١٢	الاربعون الساعية لابن جماعة	٣١	الاطراف للمزني	٥٠	استيعاب الشرحي
١٣	الاربعون العشارية للزين العراقي	٣٢	الاعتبار للمجزي	٥١	امالي السمان
١٤	الاربعون في اصطلاح المعروف	٣٣	الاعتقاد للقاسم لامام	٥٢	الاعلم للكردي
١٥	الحافظ المندري	٣٤	اعلام الرضاية للشرقي علي بن ناصر	٥٣	الامام لابن دقيق العيد
١٦	الاربعون للنووي	٣٥	الافاقه للمؤيد بالند الزهراوي	٥٤	الانتماء لشيخ بن حمزة
١٧	الاربعون المسألة بسلسلة الابرير	٣٦	الافاقه في تاريخ الائمة السادة	٥٥	الانتماء في الآيات العترة في الاجتهاد
١٨	الاربعون لامام القاسم بن محمد	٣٧	الامام ابى طالب	٥٦	لامام مهدي احمد بن يحيى
١٩	الارشاد لامام احمد بن محمد بن النعماني	٣٨	الاقتراب لابن دقيق العيد	٥٧	الانوار التنزيل للبنيانوي
٢٠	الارشاد لامام عمر الدين بن الحسن	٣٩	الاكتفا في سنازي رسول الله صلعم	٥٨	انوار اليقين لامام احمد بن بدر الدين

٥٦	الانوار للامام المهدي	حرف التاء المثناة من فوق	٢٢	تفسير النعمان الرازي
٥٧	الاثير للامام محمد بن ابراهيم الوزير	١ البيان في آداب حملة القرآن	٢٣	تفسير ابن عطية
٥٨	الايجاز للشيخ لطف الله الغياث	لبنو	٢٤	تفسير ابي حيان
	حرف اليا الموحدة	٢ التجريد للمؤيد بالله	٢٥	تفسير الجليلين
١	البحر الزخار للامام مهدي حجت بن محمد	٣ التحرير لابي طالب	٢٦	تفسير احكام السبي بالهذيب
٢	البحر لابي حيان	٤ التحرير لابن الهمام	٢٧	تفسير الامام عبد الله بن حمزة
٣	براية الهداية للفرالي	٥ التدريب لسراج الدين البلقيني	٢٨	التقرير للاسياسيين بن محمد
٤	البدیع لابن الساعاني	٦ التذكرة في الحديث القرطبي	٢٩	تفسير المجلد وتفسير اشكل للفساني
٥	بدیع لابن حجر وشرحه	٧ التذكرة للنفسيه حسن الغوي	٣٠	الكامل لابن جالس
٦	البدع النير لابن الملقن	٨ الترغيب والترهيب للمندري	٣١	التلخيص لابن حجر
٧	بدع المرام للفراني	٩ التسهيل لابن ناك	٣٢	تلخيص الفتح لجلال الدين القزويني
٨	البردة للبويعري	١٠ التفسير للقطبي	٣٣	التلويح للسعد التستاري
٩	البساتين للسيد صارم الدين ابراهيم	١١ التفسير للبعوي	٣٤	التنبية للشيرازي
	بن محمد الوزير	١٢ التفسير للواحدى البسيط والوسيط	٣٥	التفجيع للقراني
١٠	البيان لمحمد بن احمد بن مظفر	والوجيز	٣٦	التفح لابن الوزير
١١	بشرى اللبيب بذكر اصحاب لابن	١٣ التفسير للاخشي	٣٧	التفجيع والتوضيح لصد الشريعة
	سيد الناس	١٤ التفسير لابي انخير	٣٨	التهدية في السير لابي عبد بن هشام
١٢	البعث والنشور للبيهقي	١٥ تفسير النقاش	٣٩	تهذيب احكام
١٣	بنية الظلمان من فوائد ابي حيان	١٦ تفسير عين المعاني	٤٠	تهذيب السعد
١٤	بلوغ المرام للحافظ ابن حجر	١٧ تفسير السجستاني للسي بنزلة القلوب	٤١	تهذيب الكمال للفراني
١٥	البلغة للمؤيد بالله الهامروني	١٨ تفسير الجواد	٤٢	تيسير الرسول للديبع
١٦	البلغة لابن الوردى	١٩ تفسير لعباد الصمد للفرلوي	٤٣	تيسير المطالب للامام ابي طالب
١٧	بجته المحافل للهامري	٢٠ تفسير الرازي المسمى بسباب النزول		حرف التاء المشددة
١٨	البيان لابن معرف رح	٢١ تفسير السبكي المسمى بالعرف والاعلام	١	النبات الى كافة البنين والبنات للامام
١٩	البيان في التفسير للفراني	بما هم في القرآن من الاسماء والاعلام		المفردات لعبد الله بن حسن

٢	الشتون المشلة للاصاح	٦	الحفظ الكيف الاكوع	٣٨	الدر في الفراض الام على بن الحسين
٣	التمرات للفتية يوسف	٨	الحكم لابن عطاء الله	٣٩	دلائل النبوة للبيهقي
	حرف الحميم	٩	الحلية لابن القيم	٤٠	الديباج الصغير للداري
١	اجامع الكافي لابن عبد الله محمد	١٠	حواشي السعد التفتازاني على الكاشف	٤١	ديوان الادب للفارابي
	بن علي العلوي		والتقصر وغيره		حرف الدال المجتمعة
٢	جامع الاصول لابن الاثير	١١	حواشي الشريف على الكشاف والمختصر	٤٢	ذخائر العقبى في فضائل ذوي القربى
٣	اجامع الكبير والصغير للسيوطي		والمطلول وغيره		للطبري
٤	جزء الاضارعي	١٢	حواشي عصام على اجماع وغيره	٤٣	ذخيرة الايمان في ترتيب مال السالك
٥	جزء ابن ماضي	١٣	حواشي القبلي على الكشاف والمختصر	٤٤	للشيخ محي الدين بن الوليد
٦	جزء ابني الجهم		والبحر	٤٥	الذرية العظيمة للداري
٧	جزء الحسن بن عرفة	١٤	حواشي السيد محمد بن اسماعيل الامير	٤٦	الذكر المحمد بن منصور الرازي
٨	الجرومية لابن جرير في النحو	١٥	حواشي الجلال على الكشاف والفتاوى		حرف الراء المهملة
٩	جلاء البصائر للحاكم النجاشي	١٦	حاشية الشيخ الطفتابند بن محمد الفياض	١	الرساله للامام زيد بن علي
١٠	جمع الجوامع للسبكي		على شرح التلخيص الصغير	٢	الرساله للتشيري
١١	جمع الفوائد للجامي	١٧	حاشية السيد علي الكافيه	٣	الروض الاغن للسملي
١٢	الجمع بين الصحيحين للحميدي	١٨	حاشية سيالان على الفاية	٤	الروضة للنووي
١٣	اجمل للزجاج		حرف الحاء والمجمعة	٥	رياض الصالحين للماهري
١٤	الجمهرة للاصاح	١	الخلاصة للاصاح	٦	الرياض للمخدوني
	حرف الحاء المهملة	٢	الخلاصة على بن الحسين النخعي		حرف الزايم المجتمعة
١	حاوي الارواح لابن القيم		عشرون جزء	١	زوائد الابان
٢	احادي في الفتاوى للسيوطي		حرف الدال المهملة	٢	المزيادات على نهج المؤيد بالله
٣	احادي للقرطبي	١	ذامع الايام للامام المهدي	٣	زيادات المسند للامام عبد الله بن احمد
٤	احادي للقرطبي	٢	درر النوادر للمهدي		بن خنبل
٥	حزب البحر للشيخ ابني الحسن الشاذلي	٣	درر الاحاديث النبوية بالاسانيد		حرف السين المهملة
٦	الحجة على تارك اعترافه للقدسي		المجودة	١	الشرح الوافي في حصر سال الزمان

١٣	شرح معاني الآثار للطحاوي	٢٤	شرح الكفاي
١٣	شرح البخاري المسمى بفتح الباري	٢٨	شرح الكفاي لابن لقمان
١٥	شرح النجاة لابن جبر	٢٩	شرح الغاية للعدين بن الامام
١٦	شرح اجل لابن بابشاد	٣٠	شرح النجوي في مقدمة البحر
١٧	شرح المقدمة لرحمى القوي	٣١	شرح السهول للامام عز الدين
١٨	شرح الحماوي للقولوي	٣٢	شرح الحفيظ للفقهاء حسن النجوي
١٩	شرح الهداية بحام الدين حسين بن علي	٣٣	شرح الهداية للسيد ابراهيم بن محمد الكوفي
٢٠	السنن في الحنفى المتن في ثلثة	٣٤	شرح اغالي في الفرائض
٢١	شرح الهداية للسروجي	٣٥	شرح الايام بالشرقي
٢٢	شرح الكنز للكراماني	٣٦	شرح الغايات للامام الهادي
٢٣	شرح التمهيد للتوحيد بالنسب	٣٧	شرح الزيارات للدوارى
٢٤	شرح التحرير لابن طالب	٣٨	شعب الايمان للبيهقي
٢٥	شرح الاحكام للسيد ابي العباس	٣٩	الشفاعة لفاضل غياض
٢٦	شرح القاضي زيد بن محمد الكلاوي	٤٠	الشفاعة لاجير حسن
٢٧	شرح الايام لابن مشتاح	٤١	شفاعة الصادق للسيد محمد بن ابي
٢٨	شرح الفتح ليعقوب بن حميد	٤٢	الشمس
٢٩	شرح الآثار لابن بهران	٤٣	الشمس للترندي
٣٠	شرح البحر للامام عز الدين بن الحسن	٤٤	شمس الشريعة لسلطان بن ناصر
٣١	شرح النجوي على الايام	٤٥	الشمس لعلق المصنف الهادي بن يحيى
٣٢	شرح التكملة للقاضي جعفر بن احمد	٤٦	الشمس للفقهاء
٣٣	شرح ابن مضر	٤٧	شرح الصالحات للمصنف
٣٤	شرح الاساس للامام قاسم	٤٨	صالح الجوهري
٣٥	شرح الاساس للشرقي	٤٩	صحيح البخاري
		٥٠	صحيح مسلم
		٥١	صحيح ابن حبان

٥٣ شرح الاخبار لابي عبد الله محمد بن الحسن

٥٤ شرح التلخيص للسيد ابي الحسن

٥٥ شرح المقامد للفقهاء

٥٦ شرح المواقف للرجائي

٥٧ شرح الجوهرة للبرهان

٥٨ شرح الرسائل للشيخ النكايني

٥٩ شرح بهرام التلمذ على مختصر خليل

٦٠ شرح البردة لابن مبرزوق

٦١ شرح المفصل لابن حبيب

٦٢ شرح التلخيص المطول للمختصر للسجدة

٦٣

٦٤

٦٥

٦٦

٦٧

٦٨

٦٩

٧٠

٧١

٧٢

٧٣

٧٤

٧٥

٧٦

٧٧

٧٨

٧٩

٨٠

٨١

٨٢

٨٣

٨٤

٨٥

٨٦

٨٧

٨٨

٨٩

٩٠

٩١

٩٢

٩٣

٩٤

٩٥

٩٦

٩٧

٩٨

٩٩

١٠٠

١٠١

١٠٢

١٠٣

١٠٤

١٠٥

١٠٦

١٠٧

١٠٨

١٠٩

١١٠

١١١

١١٢

١١٣

١١٤

١١٥

١١٦

١١٧

١١٨

١١٩

١٢٠

١٢١

١٢٢

١٢٣

١٢٤

١٢٥

١٢٦

١٢٧

١٢٨

١٢٩

١٣٠

١٣١

١٣٢

١٣٣

١٣٤

١٣٥

١٣٦

١٣٧

١٣٨

١٣٩

١٤٠

١٤١

١٤٢

١٤٣

١٤٤

١٤٥

١٤٦

١٤٧

١٤٨

١٤٩

١٥٠

١٥١

١٥٢

١٥٣

١٥٤

١٥٥

١٥٦

١٥٧

١٥٨

١٥٩

١٦٠

١٦١

١٦٢

١٦٣

١٦٤

١٦٥

١٦٦

١٦٧

١٦٨

١٦٩

١٧٠

١٧١

١٧٢

١٧٣

١٧٤

١٧٥

١٧٦

١٧٧

١٧٨

١٧٩

١٨٠

١٨١

١٨٢

١٨٣

١٨٤

١٨٥

١٨٦

١٨٧

١٨٨

١٨٩

١٩٠

١٩١

١٩٢

١٩٣

١٩٤

١٩٥

١٩٦

١٩٧

١٩٨

١٩٩

٢٠٠

٢٠١

٢٠٢

٢٠٣

٢٠٤

٢٠٥

٢٠٦

٢٠٧

٢٠٨

٢٠٩

٢١٠

٢١١

٢١٢

٢١٣

٢١٤

٢١٥

٢١٦

٢١٧

٢١٨

٢١٩

٢٢٠

٢٢١

٢٢٢

٢٢٣

٢٢٤

٢٢٥

٢٢٦

٢٢٧

٢٢٨

٢٢٩

٢٣٠

٢٣١

٢٣٢

٢٣٣

٢٣٤

٢٣٥

٢٣٦

٢٣٧

٢٣٨

٢٣٩

٢٤٠

٢٤١

٢٤٢

٢٤٣

٢٤٤

٢٤٥

٢٤٦

٢٤٧

٢٤٨

٢٤٩

٢٥٠

٢٥١

٢٥٢

٢٥٣

٢٥٤

٢٥٥

٢٥٦

٢٥٧

٢٥٨

٢٥٩

٢٦٠

٢٦١

٢٦٢

٢٦٣

٢٦٤

٢٦٥

٢٦٦

٢٦٧

٢٦٨

٢٦٩

٢٧٠

٢٧١

٢٧٢

٢٧٣

٢٧٤

٢٧٥

٢٧٦

٢٧٧

٢٧٨

٢٧٩

٢٨٠

٢٨١

٢٨٢

٢٨٣

٢٨٤

٢٨٥

٢٨٦

٢٨٧

٢٨٨

٢٨٩

٢٩٠

٢٩١

٢٩٢

٢٩٣

٢٩٤

٢٩٥

٢٩٦

٢٩٧

٢٩٨

٢٩٩

٣٠٠

٣٠١

٣٠٢

٣٠٣

٣٠٤

٣٠٥

٣٠٦

٣٠٧

٣٠٨

٣٠٩

٣١٠

٣١١

٣١٢

٣١٣

٣١٤

٣١٥

٣١٦

٥	الصفي للفتية يحيى بن حسن	١٠	عيون المسائل للحاكم أبي شمس	حرف القاف
٦	صغوة الاختيار للنصوري بامد		حرف الثعين المعجمة	١ قاموس للفيروز آبادي
	حرف الضاد المعجمة	١	الغيايات للامام المهدي	٢
١	منور النهار للجلال	٣	الغنيث له التيا	٣
٢	التنوير للامام السخاوي	٣	الغاية للحميد بن القاسم	٤
	ضياء ذوي الابصار للشرقي	٤	الغناصا لكشف الغناصة للحميد بن يحيى حنشل	٥
	حرف الطاء المهملة		حرف الفاء	٦
١	طبقات السبكي		الغناص ليحيى حميد	٧
٢	الطراز الذهب في اشياء الغريب	١	الغنائق في اصول الدين للرصاص	٨
	للقاضي ابراهيم بن يحيى السخاوي	٢	حسن بن محمد	٩
٣	طهارة القلوب واخترع علماء القلوب	٣	الغنائق للبستي	١٠
	للديري	٤	الغناوي للزخمشري	١١
٤	الطوالع للبيضاوي	٥	الغناوي للامام النصوري بامد	١٢
	حرف الظاء المعجمة	٦	الغناوي للامام المهدي	١٣
	حرف العين المهملة	٧	الغناوي للامام عز الدين بن الحسن	١٤
١	عدة اخصى لخصين للجزري	٨	فتح الغفار ليحيى حميد	١٥
٢	مغزو البيان في النافع والمنوخ	٩	فتح القدير لابن العام	١٦
٣	من القرآن للامام محمد بن مطهر	١٠	الفتوحات المكية للشيخ محمد بن الحسين	١٧
٤	العالم الشايع للقبيل	١١	الفتح بعد الشدة لابن ابي الدنيا	١٨
٥	العمدة لعبد الغني المقدسي	١٢	فقه اللغة للشعالبي	١٩
٦	العمدة للامام يحيى بن حمزة	١٣	الفضول لابن الوزير	٢٠
٧	عمل اليوم والليلة لابن السني	١٤	فلك القاموس للسيد عبدالقادر	٢١
٨	عوارف المعارف للشرذوري	١٥	بن احمد	٢٢
٩	العواصم لابن الوزير			
١٠	عوى الى ابي الفتح سليم الرازي			

١٦	احسن النقا سم	١٦	الزهر السيوطي	٢٦	المطل السعد
١٧	الكواكب النجدي بن احمد بن مظفر	١٧	الساعة لابن الهمام	٢٧	المعالم البغوي
١٨	حرف اللام	١٨	مستدرك للحاكم	٢٨	مخاني الآمان للشاطبي
١٩	لامية الافعال لابن مالك	١٩	المستغنى في احاديث المصطفى	٢٩	المعجم الكبير لطبراني
٢٠	لسان المتكلمين لابن فورك	٢٠	المستغنى في الامثال للرمحشري	٣٠	المعجم الاوسط
٢١	لسان اليزان لابن حجر	٢١	المسلسل بالاولية	٣١	المعجم الصغير
٢٢	اللع للاسير علي بن الحسين	٢٢	المسلسل بالفتاوى	٣٢	المعجم النجدي
٢٣	اللع لابن اسحق الشيرازي	٢٣	المسلسل بجمع العيد	٣٣	العيار للامام الهادي
٢٤	حرف الميم	٢٤	المسلسل بالمصاحفة	٣٤	المغني لابن هشام
٢٥	جميع الامام زيد بن علي السجدي	٢٥	المسلسل بالمجتمعة	٣٥	المقامات للحريري
٢٦	جميع الامام زيد بن علي الفقي	٢٦	المسلسل بالمجتمعة	٣٦	المقامات للسعد
٢٧	مجموع علي بن ابي طالب	٢٧	مسند الامام الشافعي	٣٧	المقنع لابن قدامة الجعفي
٢٨	مجمع البحر لابن الساماني	٢٨	مسند الامام احمد بن حنبل	٣٨	المقصد الحسن لابن جابر
٢٩	محاسن الاثر	٢٩	مسند الدارمي	٣٩	مكارم الاخلاق للطبراني
٣٠	محدث الفاضل بين اراؤي	٣٠	مسند ابني داود الطيالسي	٤٠	ملحة الاعراب للحريري
٣١	للمرهر خري	٣١	مسند عبد بن حميد	٤١	النار للقبلي
٣٢	الحجر للسجدي	٣٢	مسند الزوار	٤٢	المنال الشيخ لطف الدين محمدي
٣٣	الفتح للفتوي	٣٣	مسند علي بن عيسى	٤٣	المنهاج للسيد محمد بن اسمعيل الاسير
٣٤	مختصر ابن ابي عمير في الاصول	٣٤	مسند الامام ابي حنيفة	٤٤	المنهاج للشيخ محمد بن تيمية
٣٥	مختصر خليل	٣٥	مسند الشهاب القضاة	٤٥	المنهاج للشيخ محمد بن تيمية
٣٦	مختصر ابن عرفة الفقي	٣٦	مسند الفروع وسنن الدلمي	٤٦	المنهاج للشيخ محمد بن تيمية
٣٧	مختصر القدوري	٣٧	مشارق الاولاد للصنعاني	٤٧	المنهاج للشيخ محمد بن تيمية
٣٨	المدخل لابن ابي عمير	٣٨	الشكوة للشيخ محمد بن تيمية	٤٨	المنهاج للشيخ محمد بن تيمية
٣٩	مدونة لابن سحنون	٣٩	مشيخة الفخر لابن البخاري	٤٩	المنهاج للشيخ محمد بن تيمية
٤٠	مدونة لابن سحنون	٤٠	المصالح البغوي	٥٠	المنهاج للشيخ محمد بن تيمية
٤١	مدونة لابن سحنون	٤١	المفصل للرمحشري	٥١	الموقف للعقيد

٦٦	مولفات القديس ليمان	الرازى	١٠٣	مولفات احمد بن ابى بكر الرزوى
٦٧	مولفات الخفاف ليعلى الغنى	٨٢	١٠٣	مولفات عبد الله بن ابي نضى
٦٨	الموطا لالمام مالك	الرازى	١٠٥	مولفات السيوطى
٦٩	مولفات السعدى الشافعى	٨٥	١٠٦	مولفات الشافعى
٧٠	مولفات صدر الشريعة عيني	بن احمد البجلي	١٠٧	مولفات ابن حجر العسقلانى
٧١	بن مسعود بن تاج الشريعة البخارى	٨٦	١٠٨	مولفات الدينى
٧٢	مولفات ابى الحامد محمد بن محمد بن	٨٧	١٠٩	مولفات العرقى
٧٣	المعروف بقاضى خان	٨٨	١١٠	مولفات الشافعى على المصرى
٧٤	مولفات عبد الله بن احمد الشافعى	٨٩	١١١	مولفات زكريا الانصارى
٧٥	مولفات ابى القاسم محمد بن احمد الفياض	٩٠	١١٢	مولفات الجلال المحلى
٧٦	المكى الحنفى	٩١	١١٣	مولفات المرمى
٧٧	مولفات محمد بن يوسف القونوى	٩٢	١١٤	مولفات شيخ الاسلام احمد بن حنبل
٧٨	الرومى	٩٣	١١٥	مولفات شيخ الاسلام احمد بن حنبل
٧٩	مولفات على بن محمد البردوى	٩٤	١١٦	مولفات الشيخ ابراهيم بن حسن الكردى
٨٠	مولفات الكمل الدين محمد بن محمود	٩٥	١١٧	الكلبرى
٨١	الرومى الحنفى	٩٦	١١٨	مولفات الامام يحيى بن حمزة
٨٢	مولفات محمد بن محمد المازنى	٩٧	١١٩	مولفات الامام الهذلى احمد بن يحيى
٨٣	مولفات الشريف ابراهيم بن	٩٨	١٢٠	بن الرضى
٨٤	مولفات جلال الدين محمد بن محمد	٩٩	١٢١	مولفات السيد محمد بن راسم الوزى
٨٥	الرومى	١٠٠	١٢٢	مولفات الامام عز الدين بن الحسن
٨٦	مولفات عبد الرحمن بن احمد البجلي	١٠١	١٢٣	مولفات الامام شافعى بن الدين
٨٧	مولفات عيسى بن ابراهيم بن	١٠٢	١٢٤	مولفات الامام الشافعى بن محمد
٨٨	عزب شافعى	١٠٣	١٢٥	مولفات الامام الشافعى بن محمد
٨٩	مولفات محمد بن محمد بن	١٠٤	١٢٦	بن القاسم

١٢٣	مولفات الحسين بن القاسم	٥	نظام الفداء لقاضي القضاة	٤	الوسيط لنفسه الواحدى
١٢٤	مولفات الحسن بن الجلال	٦	نظام الغريب للريعي	٥	الوسيط للغزالي
١٢٥	مولفات السيد باشم بن يحيى	٧	النكت للقاضي جعفر بن حمد بن	٦	الوسيط في الفقر الفاضل للصغيرى
١٢٦	مولفات صباح بن مهدى القبلى		عبد السلام		حرف الهاء
١٢٧	مولفات السيد محمد بن اسمعيل الامير	٨	شرح البلاء المنسوب الى علي بن ابي طالب	١	الهداية للبرهان المرغنياني
١٢٨	مولفات السيد زبير بن محمد بن الحسن	٩	شرح الرشاد للسيد علي الشامي	٢	هداية الافكار للسيد بلال بن محمد الوزير
	حرف النون	١٠	لواذر الاصول للحكيم الترمذى	٣	الهداية شرح الهادي للحسين بن القاسم
١	ناسخ القرآن منسوخه ابيه العبد بن	١١	نور السراج للسيد الهادي بن احمد الجليلي	٤	الهدى النبوي لابن القيم
	سلامة القدسي		حرف الواو		حرف الباء
٢	الناسخ والنسخ لابن الجوزي	١	الوايل المغزى للرحي حميد	١	الايات السعيدة لبيحي بن الحسين
٣	النجمة لفاطمة بن حجر	٢	الوافي في القرائن للحسن بن الباقا	٢	الايات العظمى للامام المنصور
٤	البرزخ لبيحي بن حميد	٣	الوافي لعلي بن بلال	٣	الافئدة لابن ابي الدنيا

خاتمة الكتاب تادويش كوتوب سجانة و لغا

الحمد لله رب العالمين قد بلغت سن الاربعين وبلغت في سياق الخمسين من عمري في سنة اثنين وتسعين وثمانين و الف الجريه على صاحبها الصلوة والتحية ولله الحمد على الفضاله و صلواته وسلامه على سيدنا محمد و آله و سلم ومن على منواله فانه اخرج العقيلي في الفتاوى الخطيب من حديث النضر بن ابي العبد عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا بلغ العبد اربعين سنة اتمه الله من البلائى الثلاث الجنون والعجز والبرص واذا بلغ خمسين خفف الله عنه الحساب فاذا بلغ ستين سنة رزقه الله الانابة اليه بما يحب فاذا بلغ سبعين سنة احببه الله اليه فاذا بلغ ثمانين سنة اشدت الله حسنة و جاسية فاذا بلغ تسعين سنة غفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تأخر و ناداه من السماء يا ابي اسير الله في ارضه واخرج الطبراني في الكبير عن عبد الله بن ابي بكر الصديق رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا بلغ العبد خمسين سنة صرف عنه ثلاثة انواع من البلاء الجنون والعجز والبرص فاذا بلغ ستين سنة رزقه الله الانابة فاذا بلغ سبعين سنة حميت سيئاته و كتبت حسنة له فاذا بلغ ثمانين سنة غفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تأخر وكان ابي اسير الله في ارضه و يشفع الامل بميتة اتميت قلت كذا سقط عن الراوى او عن المتقول منه من سن الثمانين واخرج ابو نعيم من حديث علي بن ابي السليم مروفا عن ابي عبد الله السبعين يستحي من ابتداء الثمانين

في ما كرهه وشربه واخرج عن عمرو بن شعيب بن ابي عن جده مرفوعا ان السكيب ان يرى اثر نعمة على عبده
 واخرج ابن حجر عسري في المايعين ابي هريرة مرفوعا ان السكيب ان يرى اثر نعمة على عبده ويكره البوس
 والتبايس بالحديث فانظار النعمة بالنفل محبوب لله تعالى لانه يرفع من شكرها وقال تعالى والذين يجعلون
 يا حيون الناس بالجمل ويتكفون بما آتاهم الله من فضله الآية وكتم الفضل عام يشمل النفل والقول
 فمن اول نعم الله ما اودع بخلها ويا نفعنا نعمة الابد والولادة بين ابوين مؤمنين والتمس القرابة بسيد الاولين
 والاخرين ونبي الفضل صلى الله عليه وسلم والبقا على الغيرة التي فطر الله الناس عليها وهي الاسلام والتوحيد ثم انه
 حبب اليه طلب العلم عن ساق الجدة فكان احب شئ اليه والذشي الذي تقي لا ارى نعمة الا اغدبه عن المشايخ وقصر
 النعمة فيه وانقطاع اللذة عما دونه من اللبس والماكل وما فيه وكنت مقلا من الكتب فاكتب ما اقره بخطي وحدي
 ثم سخر الله تعالى مشايخ العلم وهم ائمة عصرهم كما تقدم في هذا الكتاب بحمهم الله تعالى وجزاهم خيرا واشهدنا كثيرا
 ثم من الله تعالى علينا بالكتب الكثيرة التفسيرية والحديثية والتدريس في هذه الفنون المطهرة برهنت من الدهر لاعيان
 من طلبة ذلك الزمان استغوا بما علمناهم وخرج منهم علماء نفقوا الناس بالتدريس فيما درسناهم فكان فضلا من الله
 الا زدوا في ارض خصيبة لتوثر ثمرها وتنفع اهلها ولم يكن كالا زدوا في الارض السبخة لانتبت كلالها والحفظ ما واثم
 ان الله تعالى وله الحمد حبب الي علم الحديث الشريف وقرن الاثر الطيف فطرة من الله والافان ديارا وهي ملكة البند
 وما والاها لا يرفع اهلها لعلم الحديث رسا بل يرون الاشتغال به باسا وكان اساتذتنا رحمهم الله تعالى لا يذكرون
 هذا العلم ولا يقرأونه ولا يحثون عليه ولا يجذبون اليه ولا يعزفون كته ولا يعلمون اهل ولا يعلمون بغيره من الامام
 الهام الى حليفة الكوفي رضي الله عنه القليل منهم يقرأون المشكوة لا غير وهذا على طريق البركة لا العمل به والعلم وعندهم
 لهذا الشأن وهو علم الحديث الرفيع المكان العزيز السلطان لم يكن عندي من كتبه وصحته شئ فساق الله تعالى الي
 الكتب المتقدم ذكرها في الفهرس من تاليف الائمة الاعلام والفحول الكرام سمعت وعرفت وهي عزيزة الوجود في
 هذه الازمان عظيمة الشأن عند اهل العرفان لا يكاد يوجد بها عند احد في بلاد الهندستان فلهذا الحمد لله التي فتنعت
 بها كثيرا ونقلت منها بخطي يسيرة واشترتها في اماكن البركة لملكة المكارمة وبديهة النورة واليمين لليعون وابي عريش
 والمراوغة والحديدة الى غير ذلك وطال الخوض في نيك النصف والعمل بمقتضاها والتصحيح العقائد والمذاهب على نحوها
 وفي امور الاتساع بما يطلون الاوراق ثم انقضت التاليف في تلك العلوم المطهرة وحصل التوفيق لانشاعتها في الافاق
 وما زالني حمد الله والثناء منسورا وعلم الحديث في هذه الاقطار والديار مذكورا مشهورا ورسخا في الامهات المست
 كلها ونجحت القراءة علينا وتمام الناس في كتب الحديث ونشرها ونشروها وهي الى الآن في زيادة وللاذين
 استنوا بحسن وزيادة وارجوا في داخل في حديث من سن سنة حسنة كان له اجرا واجرا من عمل به اس غير ناقص

من اجور ثم شئى وخديث لان يهتدى الدر جلا على يد يك خير ما طلعت عليه الشمس وحدث من عالى هدى فاتبع عليه كان لا اجور من على به الحديث وحديث نشره بعد ان سنى مقالة فوعا يا وادوا كما سمعوا وحديث بلغوا على ولواية وحديث اتفقوا النار ولوليتى ثمرة الى غير ذلك ويزد نعمته يجب التديت بها فان الله تعالى استن بها على رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال وذكر ك وقال الخليل عليه السلام واجعل لى لسان صدق فى الآخرين وما ذكرت هنا فهو بعض ما نعم الله على شكر الله وطوبيت كثير من افعله ويهيات ان تحيط بها عبارة او تحصرها اشارة وصدق الله تعالى عيش قال وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها وقال فى نوح عليه السلام انه كان عبدا شكورا

وقال ادو عليه السلام اعلموا لداؤد شكر خليل الله وشكر الله

الحمد لكل الحمد للخلاق	رب العباد وقاسم الارزاق
وانك الحمد كلها من كلنا	سبح ايعم الحمد باستغراق
البستنى حلى الثناء تفضلا	ونشرها فضلا على الافاق
حتى اتنى بالثناء رقاع من	ادري ولا ادري بلا استحقاق
ودعو لنا فاجب عام واجهر	خيرا ولا حظ صحبتي ورفاقى
وانا الله البست نفسى حلة	منسوجة بقبايح الاخلاق
فسترها فضلا واظهرت الدين	البستنى فلك الثناء البالية
الهمتنى كسب العلوم مضرا	لى كل شيخ عالم سباق
فى كل فن قد اخذنا عنهم	فى الليل احيانا فى الاشراف
بن لوانفسهم وكتبهم لنا	فكافنا كتبهم بخير فراق
فجزاهم الرحمن خير جزائه	اما انجز امضى فغير طاق
حتى اذا درك منهم بغيتى	درست اعيانا من الحذاق
ما زلت اغد وهو بما علمتنى	حتى سمو ورق اجل عراقة
ما صنوه الا امام فاضل	ظهورت فضائله على الارواق
حتى اذا شب الشيب بعاضى	ومضى الشباب كان خير رواق
الهمتنى نشر الحمد شىء مستال	فمخارحتى اشرقت افاقه
طلعت بها الشمس الحديث فانتعت	ظلموا ابتداع ما لها من راق
فقد الاله الى الحمد بيت جماعة	فاذوابه اذ وقوا الوفاقه

تبقوا على قدم الهدى وجماعة
كد الكلداء مكائدا منهم وما
وصدعت بالتفسير والقول في
لقدا استفاد وامنه كل افادة
فتح من الله الكريم ومنه
لا مانع لطائفة ايضا ولا
ارجو ضئلا كله خفي الذي
جعل الولاية والوزارة لذاتي
واني بورق واسع يروى على
ارجو انجزا من خالق السبع العله
يوم يشيب الطفل من احواله
هذا كما امر الله تعالى
اتفقت عرس في رضاء بفضلها
ولان سني اربعون وهذه
صتعت فيها بالعلوم والذمي
واقول في هذا النظام خطا
يا ابن الضيا خالفت الله الضيا
يا ابن الضيا ابن الرهادة والتقى
يا ابن الضيا قري الرحيل ما ادى
يا ابن الضيا ما اذ تقول لسا تل
يا ابن الضيا ما خفت يوم الحشر وال
يا ابن الضيا قف سا لا متضرعا
يا ابن الضيا قل شارب عذرك ابقا
فاجتبها يا نفس قد طولت ال
انا في عذر ضيف لا كبري وضيعه

نهائي باب من حياء السلام وكنتم في الدار الضيق

قاصوا على سائر كحرب رفاق
رامرهم لا ادوا من ارضاق
امرهم الا عيان الاحراق
ما لو كن من قبل في الاوراق
مدداتي من قاسم الارزاق
معط لمنع الواحد الرزاق
عمو الوجوه بحجة الدفاق
في العلم بي صادق الميثاق
ما فيه حاجة ملبي من اتي
في يوم فقر الحاق والاملاق
والناس سكرى ككاس دهاق
بالفضل والانعام والافاق
نصاه كالمأضي يكون الباقي
باعتها فضلا من الخلاف
اهواء من ولد من ارضاق
نفسه التي هي النفس الاعلاق
فقدوت للدين من الشاق
وهما صفات ابيك باستحقاق
زاد اليك بعد الانفاق
في اللحد ان اقالك بالمطراق
ميزان عند نظائر الاوراق
بالباب والطرقه مع الطراق
نفسه عساه ين بالاعتاق
طويل ولا علاج والاقلاق
لا يعمل الخبز في الاطباق

هذا هو الضيف الثمين لانه
 وهو الذي عمو الانام بفضل
 والزاد كل الزاد في التوحيد
 وانا بحمد الله ربي مومن
 وبن الجيب سائلي في حق ربي
 هذا بفضل الله ربي وحده
 بل فضله بعد المات مضاعف
 سل سورة الانعام والاغراض
 وكذلك غافر والتي مر قبلها
 او ما علمت بانه سبحانه ال
 او ما علمت بان رحمته التي
 من مومن او كافر ومنافق
 بل كل ما في الكون في فضله
 بل والجمادات التي في ارضه
 او ما ترى الدنيا وهو حجارة
 والفضل هذا كله من رحمة
 ولدي به مدخلنا من فضله
 وبانه ينضم هذا في فوقه
 ويفيضها يوم الحساب على ال
 جاءت لما قلت النصوص صحيحة
 ثبتت عن المختار احمد بن يحيى
 صلى عليه الله خير صلواته

وصف الكريم يا قبح الاخلاق
احسانه الاطواق في الاعناق
ايمان بالرائق بظهر براق
ما شبت ايمان بشوم نفاق
وبه ختام القول حال سياق
والفضل بعد الموت منه باق
انت النصوص به على الاطلاق
تألف نصوصها مسطورة لوفاء
بها صفات العفو للخلاص
موصوف بالافضال والاعتاق
عمت جميع الخلق في الافاق
او فاسق من اعظم الفساق
حتى الغراب ودبة الاطواق
في فضل من اجل بلا استحقاق
هو للغوا في زينة الاحداق
لا غير من بها الاله الباق
تسعون من تسع ليوم تلاقي
فيكون عشر الالف الاتفاق
خلافت مئة في يوم كشف الباق
من حافظ عن حافظ سباق
ظهر البراق وحيد من ايق
والال اربا بالتقى الشباق

قال ابن القيم رحمه الله
على نفسه الرحمة
وإن لم يكن له
وسعت كل شيء
وإن غافرت ما
على نبي رحمة
وعلم أن الله
يقول الذي يشاء
جميعاً ١٢ منه

اخرج البخاري في صحيحه في باب الرجاء الخوف عن ابي هريرة رضي الله عنه قال سمعت رسول الله يقول ان الله خلق الرحمة يوم خلقها ما يشاء فاسكع به تسعين رحمة وارسل في خلقه كلهم رحمة واحدة ولو علم الكافر كل الذي عند الله من الرحمة لم يأس من اجنحة ولو علم المؤمن كل الذي عند الله من العذاب

لم يأس من النار وأخرج البقي في شعب الأيمان عن أبي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم إن له مائة رحمة قسمها في دار الدنيا رحمة فمن شمه يعطى الرجل على ولده والطير على فراخه فإذا كان يوم القيامة صير مائة رحمة فداها بها على الخلق وأخرج مسلم وابن ماجه عن أبي هريرة مرفوعاً أن له مائة رحمة أنزل منها رحمة من الناس وأبقى اليوم فيها يتعاطفون وبها يترحمون وبها يعطى الوحش على ولدها وأخراسه تسعة وتسعين رحمة يرحم بها عباده يوم القيامة انتهى اللهم ارحمني بتلك الرحمة الباقية الدائمة وارزقني قلباً عالماً وعقلاً متقبلاً وأذنوا واعية واعف عني ذنوبي كلها وأدخلني يوم الدين في جنك العالية التي لا تسع فيها لأغنيته

على دغم انف للوعيد بنيت لي وهل يقبض العبد الميئ ودبه إذا خاف من وصف الشدة يدعها أما وعد الغفوان من ليس مشيكا وان أوعد النيران ثم عفى فلم ولو لا يكون القول بالعضد ليجأ سنجى من النيران لكر بفضل ومن يتاول ما يشاء فقل له	بتوحيد الله في الخل سكتا كربو عظيم الصبح يغفر ما جانا أداة للجحيم وصفي الجحيم والغنا فأدخل فيه كل من كان مننا يكن مخلقا لكرنا وحسنا وقد سبقت وصاف رحمة ربنا ونسكن في الجنات طيبة الجنان متى صرت بوابا عليها فوجنا
---	--

والحمد لله تعالى أولاً وآخراً وظاهراً وباطناً

خاتمة لطبع من صحح دار الطباعة المولوية السيد والفقيه الفاضل النقيب البهلولي سلمه الله تعالى

محمد كبرنا على السند وصلوة وسلاماً على أقوى سند وعلى آله الفاضلين باتباعه وجهه نجوم الهدى وسائر اتباعه
وبعد فلما كانت معرفة الاسانيد من الدين وعليه الاعتماد عند اولى التكمين واعتقت بالمحافظة عليها فحول العلماء
من المتقدمين والمتأخرين وقد كثرت طلب الاعيان الاجازة والسند في فن التفسير والحديث والاوراد والاحزاب
وباليليا من السيد الامام اسد غابات النثار والنظام المستولى على قصبات السبق وغايات المرام في علوم الكتاب
والسنة والاحكام سيف السنة الملقب في حمايته بجلابعب الاستة خاتمة الفناء حامل لواء الاسناد لبقية اهل العلم
والاجتهاد بلا خلاف من منصف عارف وكاعنا وكشاف اصداق الفرائد قطاف ازهار الفوائد قارس مدان
الاصول قارس اقنان المنقول تميز البديع من السنين نادرة الدهر وغرة جبهة الزمن لم يحن الا خلاف بالاسلام
في تحقيق الحق وتحقيق بالا تبايع على وجه الانصاف اتجه بهزله بوجهه النصار النصار الشريف الشريف الى الطيب

صديق حسن بن الشريف السيد السند اولاد حسن بن السيد الامير اولاد علي خان بهادر انور جنگ
 المرحوم الخاظم بنواب والاجاه امير الملك بهادر البخاري القنوجي الحسيني نسباً على السماك عالي السني نسباً
 الى الصواب ياديا نفع الله تعالى به وعلو من اهل السنة اجمعين ومتع لوجوده وجوده جميع المؤمنين المتبعين
 كتاباً مختصراً في ذاك سماه بسلسلة العسجد في ذكر مشايخ السند تسهياً للطلاب وتحصيلاً للاطلاع
 ومنه فوائد لطيفة وقواعد شريفة وعوائد نفيسة وضوابط انسية لا بد لطلاب هذا العلم من معرفتها وانته في
 ايام قلائل من شهر جمادى الاخرى من شهر سنة اثنتين وتسعين وأستين والفت من هجرة من كان يرى
 امامه وانحلت صلى الله عليه وسلم بارك وعلو من على منواله على سبيل الارتجال اسعافاً للمرم زمرة من اعيان الرجال
 ووضع بلسان الفرس المتداول بين اهل الهند لتيسير المقاصد والمواقف ولينفع به كل قاص ودان من اهل
 المعارف فجاود الله تعالى سفره بديعاً يسفر عن وجه السند العالي صباحه وزبوراً ابلغاً يضيئ نور السنن به صباه

سلاسل العسجد عند النقد	شمس تنير في بروج السعد
فالشمس عند نورها مثل السجا	والروض من انوارها تستهدي
يفنى بجاعن كاس من عذادة	كاس ثياب سندس اللحد
تروى فيحسب الفسيلو سحرًا	يفجع طيباً عن دياض ورد
الذي من عذاب فوات بضر	اتهي من الوصل عقيب جد
كانها حجا مرتضوحت	في كل ناد بذك نذ
كما سمعت كلماها صفا	وكم املت من عضون ملدا
الفه الفاصل الوجيه من	له فضل يبرز حصرة بالعد
حوى من الاسناد ما اقله	بحر يفيض جوهر بالمد
اذا سمعت سحوا في سحر	دايت شمسا في بروج السعد

ثم اصدر الامر لطبيب في المطبع المنسوب الى ملكته دهر با ورتبه بلدا وعصرها ذات المعالي التي لا تحصر
 والكامر المحسن التي هي مظهر من ان تذكر درة تاج بامته الدوله والاقبال غرة جهته الاعيان والاقيال سجا
 الجود والكرم تغيقة العطايا والنعيم حضرت لنواب شاهجهان بيگم منهما السكل نعمة وصر عننا كل نغم
 تحت ادارة الجامع الحسن الشيم المعظم باذيان رحمة الرحمن المولوي محمد عبد الجيد خان الهتم ليعرج
 لعب الضعيف الراحمي حمة رب المعالي سيدو والفقار احمد القنوي البهيم بالي كنظير
 الثاني من الشيخ العالم الامجد قس الكمالات التي لا تحصر ولا تحصى المولوي محمد عبد الصمد الفتا وري سلمه الله

وزير الشيخ البرقي عن الشين والرين المتخلي بكل حسنة وزين المنشي احمد حسين الفقي قرى سلمة القوس
في سنة ثلث وتسعين وأربعين واللف الجعري على صاحبها العلوقة والنجية في بلدة بجو بال الحمية محط عال
السنة السنية ومقام رجال العلوم الدينية حفظها الله وساكنتها ونازليها عن جميع المكاره والبلية وعين نعم
طبعة صدر مكتوب كريم ومهرق شريف من تلقاؤي الفضل الممتد والاديب السليح المحي القاضى طلال الفشا
سلمة الله تعالى النبي عن بعض فضائل جناب المؤلف واثم بمجده فمن ثبته في هذا الموضع وهو هذا

بسم الله الرحمن الرحيم

هذا كنفية منا احدى الاعاجيب	تذكر العهد في خير الامساك
الى الخليل الجليل البوسيدنا	صد يقينا الحسن السليم الى الطيب
تؤد الدهر من احوال فكم	اذا بدى قلت يا شمس الضحى
وكما راقني سفر يحيى حكما	من عنده قلت يا نفسي بطلبي

سلام تحكي نجاته الشذية الاحاديث القدسية والكلمات الانسية والنهل الروى واذا كان النوى ومصباح الظلام
وسك انخام ولا الى الدرر واعمال الفكر وكتاب الادب والنظر المذهب ورياض الاثار ولو انعم الانوار ودرر
المحمان وموار الظمان والمنتج المبين والسمط السمين ورياض البجته ومصباح الهنئة وسفينة الابرار ومعاني الآثار
والكوثر الجارى والكواكب الدرارى ونوادر الاصول وغوامض المشقولات وفردوس الدلى ومسند الدارمى ونيل
الاطوار ومشارق الانوار ودرر السحابه والرياض المستطابه وشعب الايمان ونظم الدرر والمجان واشعة اللغات
والمصانج والشكوة والدره الفاخره والبيد والسافره ونشر العبير والسراج النيرة عبارات الشفا ومناهل الصفا
وسير المعين ولبتان المحدثين واتحات الهنداء وتاريخ المخلصين

سلام كاله الاله المجيد	سلام كاخيار النبي محمد
سلام كاضا من المصنوعه	فيهدى انا سابعان كان فيته
سلام كالفاظ المحدث كلاما	يعتق اسنادا كسمط منضد
ويروي احاديث النبي صحيحه	بلا وصم تدليس وتندبل معتد
سلام كتصديقات صد يقينا احسن	هناك لا بصار الكلى ام كاشد

معصيا بالاعزام المجيد والشوق الاكيد على السيد احمد العالي المتعالى الفاضل الفاضل العلامه الرشيد
العلامه الشافعه المعيد الروا الى روض العلوم بعد قبوله والمحسوب الى كل من يؤمن بامه ورسوله
نقاوة الابرار وسلالة الاخيار الجامع بين العلم والعمل والمضروب اليه على الكبار والابل بالبحر القلايس

والممتاز الموقرين الناس الكاوي على بحسب العلوم وغزاها والقبول القول في شارق الارض ومغارها
العزيرة الوجود في آخر الزمان الكاشف عن قناع مخدرات القرآن باحسن البيان والطف الشأن المقتبس في
السنن وقبساتها والشرح تفاصيل الشرائع وسطاساتها الذي اطلع عليه الفضل على سما وبلاغة واعجز الفصاحة
عن ادراك شأ وبراعته كيف لا وهو قيم هذه الدورة وحكيمها قائد هذه الطبقة وزعيمها علمه لا يعد وقضله لا يحصى
قلمه اجدي من تفاريق العصا استعمل العقل والنظر صائبين واتخذ الكتاب والسنة صاحبين اذ انطق في البديع
والدلائل فهو ابو عذرتها ولو تكلم في العقائد والحكام فهو حاكم عقديتها اذ بين مدارك القوم حكمهم في ادلتهم وسبابهم
وان افصح عن مذاهب الناس فرق بين خطانهم وصوابهم ان شرح في شرح معاني القرآن قبض على طواسيرها
وان امل في تبيان الاحاديث اخذ بحذاقها اذ اتوجه تلقا السنن فهو محيي ميتتها ولو تقدم في تحقيق الاختلافات
فوابن تيميتها اذ اشبع في كشف حقائق الشريعة نطق بجوامع الكلم وفصل الخطاب ولو سئل عن اختلاف المناقشات
فعنده علم الكتاب ان بحث عن الامول فهو قائل بصدقها وان جال في الفروع فهو جامع اشتقاقها اذ
شهر سيف اللسان فهو ابن الحزم في زماننا وان قام في مقام التحقيق فهو ابن القيم في اواننا اذ افسر فوائده جبرير
وان حدث فهو ابن كثير والبيهقي كشف في تاييد الملة البقية عن قناع كل سر مكتوم وتسل على الامة المرحومة
العمل بحديث نبيها المعصوم شمس بيان الهدى بعد ما انطس واجبي موات العلم غث ما اندرس جدد قوانين
التدوين الحديث وتبين بلبس الكلام القول الخبيث كلاس در وبسائه مسر قدس استه مكرنا ومغفلنا وفسر القرآن مبتها
وحكما لم كد انار حسته على الكف القبول مرفوعة وفي ايجود جنان جزلة وقدور موضوعه حصه الله تعالى بين يدي
الساعة تجدي الملة المحمدية واللبه بعون لطفه خلع الاجتهاد والمجددية وتهاوخي في الدين وصاحب العلم اليقيني الذي
لم يلده الكثرة والتفاخر نواب والاباء المليك سيد محمد صديق حسن خان بجهاور
لا زالت همته العليا مصروفة بنشر العلوم في البلاد وموقوفة على منج الخير والاصابة والسداد وادام الله
بركاته واعلى في زمره العلماء الربانيين درجاته واتبع دوحات فضله الى ابد الآباد وجعل سنده السنية منتجع
اهل الفضل من كل حاضر وباد وسهل له الى خيرة القديس من العلوم الحققة طريقا وبعثه مع الذين انعم الله
عليهم من النبيين والصديقين والشهداء والصالحين وحسن اولئك رفيقا يا رب
لا تسليني حبه ابد اء ويرحوا الله عبدا اقال امينا وكعبه قيا من ايد الله تعالى بالنعيم الراض والعلم
الشامخ والنجى الموثل والجود المومل والطبع الثاقب والذهن الصائب والقرينة اللوذية والفكرة البليغة
اني اهدى اليك عدة اشعار انشدتها في هذه الايام وهي تتلوه على فنون الشوق والغرام محتوية على وصف
اهل الحديث الكرام على زعم انك اهل الابتداء وجمعة خاطر الفرقة الناجية من اهل الاتباع وكنت انت ليث

غرضهم و حافظ جریتم و الامح و لاسم و حامل لوائهم و قائم زمرتهم و مالک از مستقیم و قسب سدا دهم و خجسته انجایم
و امجاد دهم و وافی در ذر و ذر و قایلین جمیع خطایم و فارین سیدانم و محلی طلبه را نامم و با بحث بختهم و عدل
شدیم و لقد تبعک من کات العلوم حکم حرار و فلیق فلاق کالسیول مدوا و البحر امد او المال عددا و اجمال
عددا و فیها طرائق قد و افا حببت ان اری الیک منها نسمة لطیفه و صحیفه شرقیه ندریه منی الیک و لمن فی حوزتک
و المستفیدین من اذیکم فالسؤل عنکم الظرفین الاتقات و لقد جنکم بضاعه مزاجه و منها ابت و یحیی الا ان
اتل فیکم با شعار بعض الاعلام و بی حریره بان تذکر فی هذا المقام

شرح الشباب بحکوا فنیته قالوا حبیبک فی الجنی مسرف عادوم من کلف علیه تخلصا ولو استطعت بكل اسم فی الودع لله داء فی الفواد اجنه کیف التعرض للسلا و قیکموا وانا الذی لو حر فی من یخضع	والعمر فی کلف بکرم قضیته قالین علی العشاق قلت فانیته لا و الذی بطحاء مکه بیته من لذه الذی کرم به سمیته یزداد نکسا کلاما ویته حب یا یام الشباب شریته داع و کنت محتر فی لبیته
--	---

خظکم احد عن الممالک و عظمکم بکرام الممالک لقد احببتکم کثیرا من سن الندی و اقفیتهم آثار الذین شایا
موقع الوحی و اخلصوا الذین مد و لم یخلصوا منه بدعه و لافلسفه و لامله اخرى و المسؤل ان تلاحظوا اشعار
ببین عما یکم الموقوره و ان تکر مونی برقه تخبرنی عن درود النسخ المذكوره جعل الله ایاکم آمنا و فی اذیه الا
مواطنا و فی رونات العافیه ساکنا و السلام علیکم اولاً و آخراً و طاهراً و باطناً و هذه قصیده طویه افشده
الحافظ خاں محمد خاں المتخلص بالشیر لغلام لیف هذه الرساله بنظم یزری بالدر النیر

بان رخصت بازار من ارباب هم را از بسکه بهنگام سخن رایحه بارم چون بایه آرایش گفتار من آمد بندیم در شاعر خو و اینک بقوا فی تا از عدم آباد مضامین بدرآم بناج جهان اوست من میج جهانان بس سود نمودم من ایمان که ستودم	سجنت و متاع من کالای عجبم را منت کش گفتار کنم قوت ششم را شاوان بر عرش بنم افسر عشم را زین پسینی نیست گوارا می شرم را شانی عجیبی نه ز وجود دست عدم را در جنب من ارزش بنو خصم و دشمن را فرزند جگر گوشه سلطان امم را
---	---

حمد و ثناء حسن جان که طواف حرم او
 نازم گنج انامیه گدایان جنابش
 خواهد که جوی در دل ایشان نگذارد
 از بسکه فراوان ز عفتایش بتوان گشت
 پذیرفته دل زار هواداری اندک
 را مستغرق دلش بنوازش نه پسند
 آن رام بود و هر بزنجیر پلاش
 تا لشکر دینارش اسلام و فیت
 بالفرغ اگر یاد کنم جز به جنابش
 فرزند مرا کان سخن آمد بدل آرد
 و زنده پیش آید و نگرفتند که در شمع
 اقبال سکن در نه علم را قلی کرد
 آراسته خدی ز مشایخ که پیشش
 این پیکر نادر شرف کعبه و کلمات
 یارب تواند بر مهابت رسیدن
 پیدا ابدادش ز ورق صورت مستی
 آن ریختن حرف ز کجاک و دوزخش
 ای شوکت شان تو بود و نه کادوس
 فیصل نبود قول ز بام تو و گردون
 احسان تو بار نیست گران سنگ و فلک
 مداح تو هستم نگویم مع هر سیر
 اسی آنکه تو مانی و تو باشی و تو پائے

نگذاشت که از فرق شناسند قدم را
 نشنیده و گریز فرماید لا و نعم را
 که اهل دل احسان نپذیرند الم را
 گر در و بدم جاف و همیشه خشم را
 بر تافته جان نیز پرستاری کنم را
 این مایه نیبیه که بزیر آمده بهم را
 گم کرد و توان یافت سیرشته نعم را
 آن کاوه که باشد که و به جلوه علم را
 هرگز نبود ترجمه سوگند قسم را
 نور نظر کان و جگر گوشه ایم را
 عاصیت که بگرفت غزالان حرم را
 نازم بکتایش که علم کرد قلم را
 شایسته بیانه نگیسند ارم را
 هر چند که در دیر گزارند صم را
 هر چند که ماسحر نمودیم رستم را
 و نیست بر و شنگری آینه نم را
 از رشاک فرو ریخت دم تیغ و دم را
 ای شان و شکوه تو بود و زمزمه جم را
 ماناکه و خشمند و نخواهند حکم را
 از پشت خفیان که برو ملت خم را
 تا مع افادت کنند معنی دم را
 تا علم بود مایه تحریرت علم را

تا رنج نوشتم بی سلسله تو

زین سلسله شانی بزار باب کرم را

سلسله بصری

ویند آماج نان لجام طبع و کتاب الفی الفضل المتمدن الفیاض احمد علی الجویانی التخلیص جامع لمدح الامام العادل

باشد که بود بنام ایزد
بر زبان بی درود خواند
هم بهر شیوخ دین مقاب
کردند بکلم دین ساع
بگرفت یکی سندر دیگر
صدیق حسن بجای ایشان
چون خامه بر سر قدم بیارو
دانیم کی ملک بباطن
هم حفظ آن نگهبانش
هتجا جهان چنانکه شاید
پایست بجای در مقام
آن جامع حظ دین و دنیا
آن یوست سر فاطمیه
یک نامه نوشت و ذکر فرمود
احمد که بهر جبهه دارد
در دشت او سخن سراپد
شد حکم باو که سال بنویس
بیچاره عجب آله چه گوید

آغاز سخن کند چو ذاکر
هم بهر جوان آل طاهر
هم بهر دعای حق تا تر
بودند بیکدگر مضامیر
بهنا و برای ماز خاثر
و ابد درین زمان آخر
در طی طریق این مشاعر
بینیم کی بشد بظاهر
هم کوکب بخت اوست ناصر
رفتار فلک بحسب خاطر
جایست رفیع در مقام
آن زمیت سند و منابر
آن نسل شریف و بطن طاهر
اسناد مشایخ اکابر
از طبع مجیب و ذمین حاضر
جلوه کرد در وجوه
بر طرز لطیف خوب نادر
هر چند بود بکار حاضر

بنوشت مکرز روی الهام
اسناد مشایخ اکابر

صحيح تامة حبل حديث فضائل حج وعمره

صحيح	سطر	خطا	صواب	صحيح	سطر	خطا	صواب
٣	١٦	عن	دعن	٢	١٨	عن	دعن
٤	٢٠	الاشم	اشم	٥	١٢	للعلوم	للعلوم
٣	٢	او استرقاد	او استرقاد	٨	١٨	واد	واد
٤	٦	عن	دعن	٩	١٩	عن يحيى	عن يحيى
٥	١١	ليبيشة	ليبيشة	١٠	٢٠	عن	دعن
٥	١٣	واغزار	واغزار	١٤	٢٥	الزاي	الزاي

صحيح تامة سلسلة العجب

صحيح	سطر	خطا	صواب	صحيح	سطر	خطا	صواب
٤	٢٣	موطا	موطا	٢٤	٦	يامعاذ	يامعاذ
١٢	٢٢	اخبرنا مولى	اخبرنا مولى	٢٥	١٦	الايمودنى	الايمودنى
١٥	٨	ابجرى	ابجرى	٢٦	٢٢	وقال محمد	وقال محمد
٢٥	١٥	الثعلبي	الثعلبي	٢٣	٢٣	وقال لي شيخنا القس	وقال لي شيخنا القس
٢١	٢١	فارويه	فارويه	٢٤	٢٤	يقول الفقير الحقير	يقول الفقير الحقير
٢٤	١٠	الازوى	الازوى	٢٥	٢٥	المفسر الى رحمة	المفسر الى رحمة
٢٥	٢٥	مكتبة	مكتبة	٢٦	٢٦	وقال لي شيخنا القس	وقال لي شيخنا القس
٢٦	١١	العاقولى وقال	العاقولى وقال	٢٧	٢٧	محمد بن ناصر المذكور	محمد بن ناصر المذكور
٢٧	١٢	القاسمى	القاسمى	٢٨	٢٨	وانما احبك نقل	وانما احبك نقل
٢٨	١٤	الدشمى	الدشمى	٢٩	٢٩	يقول كاتب الحروف	يقول كاتب الحروف
٢٩	١٤	المكنى بدون	المكنى بدون	٣٠	٣٠	وقال لي شيخنا القس	وقال لي شيخنا القس
٣٠	١٩	محمد المكنى	محمد المكنى	٣١	٣١	حسين بن محمد	حسين بن محمد

صواب	خطا	صفحہ	سطر	صواب	خطا	صفحہ	سطر
اسلامیہ	اسلامیہ	۶۱	۱۱	فی دبر کل	فی کل	۲۵	۲۵
و تباریخ شانزہم	و شانزہم	۶۳	۷	علی الاہوری	الاجوری	۱۱	۲۵
ازان				اسحبشی	اسحبشی	۲۱	۷
دور دست	ووردست	۶۵	۲۳	اسحبشی	اسحبشی	۲۲	۷
الجامع بین فنی	الجامع فی بین	۶۸	۵	ابو ہریرۃ	عبدالمدین اف	۷	۲۹
لشخ	لشاه	۷	۹	ابا العباس	ابو العباس	۳	۳۱
۷	السید الشریف ابی جعفر	۶۹	۱۵	اجمعین حتی توفی صلعم	اجمعین ثم صحبت	۱۳	۷
المقدمۃ	المقدمۃ	۷۳	۵	ثم صحبت			
مختصر مسعود	مختصر سید	۸۰	۶	المدينة	المدينة	۱۲	۳۲
النوادی	النووی	۸۱	۵	النبیل	النبیل	۲	۳۳
عہ	عہ	۸۳	۹	خو است	خو است	۱۵	۳۸
۲۳۳	۲۲۳	۸۴	۵	اجز تسم	اجز تسم	۲	۳۹
لشوکانی	لشوکانی	۸۷	۱۲	رد	رد	۶	۴۱
الی اتفاق	علی اتفاق	۸۸	۲	در حط	در حط	۹	۴۲
۳۰۶	۲۰۶	۸۹	۱۱	الروایۃ	للوایۃ	۲۵	۵۲
لتحین	فی لتحین	۹۲	۱۵	الذی	ہو الذی	۴	۵۳
م مصر		۹۵	۱۱	ذا فھو	ذا فھو	۱۶	۵۴
م		۹۸	۱۰	موطارا	موطا	۶	۵۷
ا		۱۰۰	۶	و کتب آنها	ر کتب انها	۵	۵۸
و دمت	و دمت	۱۰۲	۱۳	حدیث	حدیت	۶	۷
۲		۱۰۵	۷	جست	حبت	۱۷	۷
المجدوی	المجدوی	۷	۹	در لقیہ	بقیہ	۷	۵۹
م	ا	۱۰۸	۱۵	حسینی	حسنی	۲۳	۶۰

صفحة	سطر	خطا	صواب	صفحة	سطر	خطا	صواب
١٠٩	١٥		للفاكي الحنفي المكي	١٢٥	٨	والاعراف	والاعراف
١١٠	=		من سطر	=	١٤	من تسع	مع تسع
١١٢	٨	٢٠٣	٢٠٣	١٢٤	٣	مائة	مائة
١١٤	١٨	يعلى	لعلي	١٢٤	٢١	شهر	اشهر
١١٨	١٥	الفاصل	الفاصل	١٢٩	٩	حاكي	حلال
=	٢٣	النجاري	النجاري	=	٢٠	خطيرة	خطيرة
=	٢٣	ابناء	ابناء	١٣٠	٢	فاحيت	فاحيت
١٢١	٢	ابناء	ابناء	=	١١	داوية	داوية
=	٣	يشيب	يشيب	=	١٢	للسوا	للسوا
=	٣	من	من	١٢٢	١	للعام طبع	للعام تاليف
=	٢٣	فالتحدث	فالتحدث				